

چشم انداز ایران

۹۹

پیرنا همسر بهترین همسران است

دوماهنامه چشم انداز ایران

شهریور و مهر ۹۵

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح سرصفحه: سیمین هدایت منفرد

عکس روی جلد: بهنام موذن

چاپ: ایران‌چاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۶۶۴۳۳۲۰۷- تلفکس

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandazmagz

cheshmandaziran

تلگرام:

ایستاگرام:



آغازین

سخنی با رهبران اقلیم کردستان ۲ لطف‌الله میثمی
قلم طلایی برای چریک اهل قلم ۵ مهدی فخرزاده

چشم انداز سیاست داخلی

جرم سیاسی، واژگونی بیداد ۱۰ محمدعلی دادخواه
چیستی جرم سیاسی ۱۳ یوسف مولایی
از انزوای اصولی تا دشمن تراشی ۱۶ لطف‌الله میثمی
مصوبات شتابزده در روزهای پایانی ۱۸ فائزه حسنی
رقابتی برای ریاست، درس‌هایی برای یک جریان سیاسی ۲۲ سید علیرضا مسبوق
چشم‌ها و گوش‌ها ۲۴

چشم انداز اندیشه

چریک‌ها در جست‌وجوی برترین فضیلت / گزارشی از اکران خصوصی فیلم سیانور ۲۸
مبارزه چریکی و اخلاقی زیستن / میزگرد با حضور مهدی غنی، هادی خانیکی و سوسن شریعتی ۳۱
زیست چریکی، مقاومت مدنی؟ ۳۹ گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان
میراث فراموشی ۴۸ احمد هاشمی
جایگاه آرای مردم در اندیشه دینی ۴۹ عباس نصر
هابرماس و دین ۵۱ برگردان: محمد رحیمی
سکولاریسم هندی: برآیند دین و سیاست ۵۴ صباح مفیدی
احتضار مرگ‌آگاهی در جامعه جدید: مرگ یک نماد ۵۶ حسن‌محدثی گیلوایی

چشم انداز اقتصاد و توسعه

خودکفایی در سایه مدیریت منابع ۶۰ گفت‌وگو با عنایت‌الله بیابانی
بهای تاریخی خودکفایی گندم ۶۲ گفت‌وگو با کاووس واضحی
نولیبرالیسم و سرمایه مالی، پوپولیسم و فنودالیسم مالی / بخش نخست ۶۶ گفت‌وگو با کمال اطهری
تهران کلانشهری در شمال ملک ری-راهکارها ۷۱ رسول اژنیان
سایه شوم قاچاق بر هرمرگان ۷۷ محسن زیارتی شاه‌عوض

چشم انداز جامعه

شلاق، اخلاق و اصلاح اجتماعی ۸۲ رضا احمدی
راز بقای اعتیاد ۸۵ سعید مدنی
زایش طب انقلابی در کوبا ۸۸ برگردان: شهریار گلوانی
سنگر دبستان ۹۲ نجیبه محبی
هویت و نمادهای ملی در آموزش تاریخ / بخش دوم ۹۴ رحیم روح‌بخش
امتناع جامعه‌شناسی روحانیت؟ ۹۷ کمال رضوی
نقطه عطف بیداری از اعتیاد / بخش هفدهم ۱۰۰
چگونگی دینی بودن تعلیم و تربیت دینی از دیدگاه مصطفی ملکیان ۱۰۲
تعلیم و تربیت دینی از دیدگاه رضا داوری ۱۰۴

تاریخ

نقش محرومیت‌های مردم و سرکوبگری‌های مذهبی در سقوط شاهنشاهی ساسانی ۱۰۶ اکبر ثبوت
گذری بر نهضت ملی و جنبش معلمان ۱۰۹ گفت‌وگو با عبدالله طوطیان
امینی و مراجع تقلید: از انتصاب مشاور مذهبی نخست‌وزیر تا دیدار با مراجع قم ۱۱۴ رحیم روح‌بخش
عزل بنی‌صدر در اولین دوره مجلس ۱۲۰ هادی قیصریان

چشم انداز سیاست خارجی

ایران و ترکیه در کنار هم مطلوب غرب نیست ۱۲۶ گفت‌وگو با میر محمود موسوی
مقابله حزب عدالت و توسعه با ایدئیکالیسم مذهبی، پ.ک.ک و رجوع به عرفی‌گرایی ۱۳۲ گفت‌وگو با احسان هوشمند
تأثیرات داخلی و بین‌المللی کودتا در ترکیه ۱۳۹ گفت‌وگو با سفیر ترکیه در ایران
تنش جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ ۱۴۳ گفت‌وگو با وارطان وسکانیان
سیاست‌های ترامپ در باره مسائل داخلی آمریکا، ناتو، روسیه، سوریه و ترکیه ۱۴۸ برگردان: صبانانالی
چشم انداز راه سوم ۱۵۲ رضانامداری
امریکای سندرز؛ بررسی جنبش سندرز و تردیدهای پیش‌رو ۱۵۴ آیدین طوافی
سیاست‌های تهاجمی عربستان ۱۵۷ هادی عبادی

ایران در رسانه‌های جهان

چشم انداز خوانندگان



سخنی با رهبران اقلیم کردستان

استقلال اقلیم؛ پیش‌بینی اسارتی جدید



لطف‌الله میثمی

برای توضیح بیشتر لازم می‌دانم نکاتی را عرض کرده و نظری به گذشته بنیادزم. چرا که گذشته چراغ راه آینده است؛ من چه در دوران دانشجویی (۴۲ - ۱۳۳۸)، زندان اول (۴۳ - ۱۳۴۲)، زندان دوم (۵۲ - ۱۳۵۰) و چه زندان سوم (۱۳۵۷ - ۱۳۵۳) و در فواصل بین این زندان‌ها با هم‌وطنان کردمان مأنوس بوده‌ام و از ستم مضاعف آن‌ها بی‌اطلاع نیستم و در سه شماره ویژه‌نامه «کردستان قابل کشف» دیدگاه‌های خود را مطرح کرده‌ام.

ملت ایران در سیر تکامل اجتماعی خود در بیش از صدسال اخیر (و به عبارت بهتر از جنبش تنباکو به این‌سو) از چهار یا پنج قله چشم‌گیر و نفس‌گیر عبور کرده که اگر بخواهیم به روش مهندسی این قله‌ها را به هم ربط دهیم و به اصطلاح نمودار یا منحنی آن را رسم کنیم، به ویژگی پایداری از هویت ایرانی دست پیدا می‌کنیم که شاید بتواند راهنمای توسعه برای ملتی چندقومیتی چون ایران باشد، هزینه‌های اجتماعی را بکاهد و حتی به صفر برساند. این پنج قله که بعضاً یک و بلکه چند سر و گردن از حرکت‌های اجتماعی منطقیه در زمان خود بالاتر بوده، عبارت‌اند از:

۱. جنبش تنباکو؛ ۲. انقلاب مشروطیت ایران؛ ۳. نهضت ملی ایران؛ ۴. انقلاب اسلامی ایران و ۵. دوم خرداد ۱۳۷۶.

همان‌طور که می‌دانیم تکامل اجتماعی دربرگیرنده تکامل زبان، قومیت، فرهنگ و روابط است. سه محور نهضت‌های صدسال اخیر ایران نیز: «استقلال»، «آزادی»، «عدالت، توسعه و پیشرفت» بوده است به‌طوری‌که آزادی را نباید به بهانه استقلال فدا کرد و استقلال و تمامیت ارضی را به بهانه آزادی.

- رشد قانون‌گرایی و پایداری قانون به آنجا انجامید که پس از پیروزی دوم خرداد ۱۳۷۶ مرحوم آیت‌الله آذری قمی طی رساله‌ای نوشتند که دوم خرداد، پیروزی قانون‌گرایی بر فقه سنتی بود، به این معنا که دموکراسی از قانون‌گرایی جدا ناپذیر بوده و آرای ملت و حق شهروندی را مقام رهبری تنفیذ کرد، در حالی که اجماع فقها چیز دیگری بود؛ و می‌دانیم که حق شهروندی لازمه قانون‌گرایی است و تا آنجا پیش رفتیم که حق الناس بالاتر از حق الله قلمداد شد هرچند نهادینه‌شدن آن زمان‌بر است.

- به یقین اهداف مستتر در جنبش‌های پنجگانه بالا، دربردارنده اهداف تک‌تک قومیت‌های ایرانی نیز بوده است و تمامی این اقوام به‌ویژه کردها در نقاط عطف تاریخی در کنار بقیه مردم ایران بوده‌اند. مرحوم طالقانی در ابتدای انقلاب گفتند اگر جنگ کردستان ادامه یابد هیچ چیز از انقلاب باقی نمی‌ماند. منظور ایشان این بود که ادامه این درگیری‌های نظامی باعث می‌شود که آزادی‌های مصرح در قانون اساسی کمرنگ شده و فضای امنیتی-نظامی بر فضای سیاسی-قانونی غلبه کند. باز هم تأکید می‌کنم اجماع تاریخ‌نگاران بر این است که طی حکومت ۲۸ ماهه نهضت ملی، ایران و ایرانیان در اوج استقلال، آزادی و عدالت بوده‌اند و اقوام نیز آرمان‌های خود را در همین سه محور یافتند، بنابراین باید همه دست به دست هم داده و در راستای قانون اساسی، احیای آن و حق شهروندی گام برداریم و تا آنجایی که امکان دارد هزینه‌های اجتماعی را کاهش داده و به صفر برسانیم.

برای تقریب به ذهن درباره پیشنهاد من پیرامون اقلیم کردستان جا دارد به مصاحبه آقای عثمان اوجالان (برادر عبدالله اوجالان، رهبر زندانی حزب کارگران کردستان

مدتی است بین کردهای اقلیم عراق با دولت مرکزی عراق اختلافاتی به وجود آمده است. شنیده شده که کردهای اقلیم قصد دارند استقلال خود را اعلام کنند و نظرخواهی‌هایی هم در این باره انجام شده است و شنیده‌ایم که مانع اصلی و تعیین‌کننده این اقدام در شرایط فعلی امریکاست که به این امر رضایت نداده است. به نظر من در صورتی که این استقلال اعلام شود اقلیم کردستان عراق با سه ناسیونالیسم مواجه خواهد شد: الف) ناسیونالیسم عرب؛ ب) ناسیونالیسم ترک و ج) ناسیونالیسم ایرانی.

می‌دانیم که ناسیونالیسم عرب و ترک تاکنون نسل‌کشی‌هایی نسبت به کردها روا داشته و بنابراین کردهای اقلیم برای حفظ استقلال خود به اسارت جدیدی تن خواهند داد و آن همان اسارتی است که ملت ایران در صدسال اخیر داشته است. زندانی که ملت ایران در صدسال اخیر داشته است مثلث «نفت، اسلحه، جنگ و سرکوب» بوده است. به این معنا که نفت خام را بفروشیم و با پول آن اسلحه خریده و جنگی راه انداخته یا دفاعی در برابر جنگ تحمیلی ایجاد کنیم. حال با توجه به مواجهه اقلیم با این سه ناسیونالیسم آیا به فرض درآمدهای نفت و گاز و به فرض راه‌یابی به دریا - که فعلاً چنین راهی را ندارند و با روندی که پیش می‌رود احتمال آن ضعیف خواهد شد - راه برون‌رفتی را می‌توان از چنین زندان و اسارتی تصور کنند؟ توجه شود که در جریان دفاع هشت‌ساله در جنگ تحمیلی به ملت ایران خسارتی معادل ۱۰۰۰ میلیارد دلار وارد شد که تا سال ۱۳۶۷ که قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد مجموعه درآمدهای نفتی ما این مقدار نبود. ما هم اکنون پس از این همه سال به این نتیجه رسیده‌ایم که سعی کنیم اقتصاد خود را به نفت و نفت را به جنگ گره نزنیم که هنوز اقدام جدی روی آن نشده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چطور با این دستاوردهای آشکار و بین می‌توان در راهی گام نهاد که ملت ما سال‌هاست به برون‌رفت از این اسارت می‌اندیشد. این تنها نظر من نیست، بلکه تا آنجا که می‌دانم نظر جامعه روشنفکران ایرانی است که از سر دلسوزی به چنین پیشنهادی رسیده‌اند. به‌ویژه که در درون اقلیم بین حزب دموکرات کردستان، اتحادیه میهنی و جریان گوران اختلافات چشمگیری وجود دارد.

پ.ک.ک) که در روزنامه ترکیه‌ای «اورتادوغو» در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۸۶ به نقل از خبرنگار روزنامه «صبح» ترکیه در اربیل عراق، درج شده بود و درس مهمی در آن نهفته است پردازیم:

آیا شمال عراق تهدیدی برای ترکیه است؟
کردها اگر چند سالی بتوانند در استقرار به سر برند، از نظر قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی، هم‌تراز دولت‌های همسایه خواهند گردید و از این منظر است که ترکیه، حکومت فدرال کرد را برای خود مهم‌ترین خطر تلقی می‌کند و درصدد است آن را سرکوب و تضعیف کند؛ البته آمریکا اجازه چنین امری را نمی‌دهد و ترکیه در این خصوص موفق نخواهد شد.

آیا حزب کارگران کردستان، خواهان کشاندن ترکیه به این منطقه (شمال عراق) است؟

بله احتمال دارد، اما در اینجا نیروهایی به مراتب مؤثرتر از پ.ک.ک وجود دارند و از همه مهم‌تر، ایران است که ترکیه را به خطا سوق می‌دهد، عرب‌ها نیز ترکیه را به اشتباه می‌کشانند. البته نقش اسرائیل را نیز نباید در این منطقه فراموش کرد. اینک در عراق اتحاد ایران - کرد جاری است. شیعیان عراق به منزله دست ایران هستند و به نوعی اتحاد شیعی - کرد را تداوم بخشیده‌اند. البته نیروهایی هستند که از این اتحاد، نگران و ناخوشدوند که در رأس آن‌ها اسرائیل قرار دارد.

پژاک چیست؟

پژاک در سال ۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۲ شمسی) تشکیل شد و طی سال جاری با ایران در حال درگیری و جنگ است. طی سه سال اخیر در منطقه کردستان ایران، رغبت محسوسی به حزب کارگران کردستان به وجود آمده است. ۴۰ درصد اعضای حزب کارگران کردستان را ترک‌تبار، ۲۰ درصد آن را کردهای سوریه و ۳۰ درصد آن را نیز کردهای ایران تشکیل می‌دهند. البته در این اواخر تعداد اعضای کردهای ایرانی از ترک‌ها بیشتر شده، چنان‌که می‌توان گفت حزب کارگران کردستان از ترکی بودن رهاشده و بیشتر به ایرانی شدن روی آورده است.

مسلماً چنین روندی در تاکتیک‌ها و راهبردهای حزب کارگران کردستان مؤثر خواهد بود. البته ایران مانند ترکیه از حمایت‌های کشورهای خارجی برخوردار نیست، ضمن آن‌که سازمان‌دهی ارتش ایران به اندازه ارتش ترکیه منسجم نیست، از این رو حزب کارگران کردستان، نتایجی را که نتوانست در ترکیه به دست آورد در ایران کسب خواهد کرد. پژاک شاخه ایرانی حزب کارگران کردستان است که از دیگر گروه‌های کرد ایرانی پیشی گرفته است. پژاک، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل خواهان آن هستند که نیروهای ترکیه در شمال عراق به تنگنا کشانده شده و به نواحی مرزی ایران روانه شوند تا در آنجا جنگی بین ایران و حزب کارگران کردستان اتفاق افتد. به نظر من، اسرائیل تحت نظارت و حمایت ایالات متحده آمریکا به پژاک کمک می‌کند.

به نظر می‌رسد کانون و گرانگه این گفت‌وگو، مقوله ساده‌اندیشانه‌ای است که در نقاط عطف مبارزات احزاب کرد به چشم می‌خورد. آقای عثمان اوجالان در این گفت‌وگو بر این باور است، از آنجا که ترکیه نخست از حمایت خارجی برخوردار بود و دوم ارتش منظمی دارد، بنابراین حزب کارگران کردستان، موفقیتی در ترکیه به دست نیاورده و نخواهد آورد. عثمان اوجالان می‌افزاید: از آنجا که ایران مانند ترکیه از حمایت کشورهای خارجی برخوردار نیست و ارتش ایران، انسجام ارتش ترکیه را ندارد، بنابراین حمله‌ها متوجه ایران می‌شود. ملاحظه می‌شود در این گفت‌وگو، روی حمایت اسرائیل، آمریکا و حتی ارتش ترکیه، در حمله به ایران حساب باز شده است.

به نظر می‌رسد این ساده‌اندیشی در تشکر آقای عثمان اوجالان ناشی از تفکر صرفاً نظامی و بدون دوراندیشی سیاسی و مکتبی باشد. این ساده‌اندیشی در گذشته هم رخ داده و عوارض منفی بسیار زیادی به بار آورده که هرگاه کردها از تبعیض‌های واقعی صحبت کنند، این چنین تلقی می‌شود که خواهان تجزیه و جنگ داخلی هستند. در این باره به نمونه‌های زیر می‌پردازیم:

نمونه اول: پس از جنگ جهانی دوم، فرار رضاخان، ازهم‌پاشیدگی ارتش و اشغال ایران توسط روسیه، انگلیس و آمریکا، حزب دموکرات کردستان تحت حمایت مستقیم روس‌ها و حمایت تلویحی انگلیس به وجود آمد. رهبری مبارزان کردها بدون مخالفتی با اشغال ایران فرصت را مناسب دانسته و با کمک اشغالگران و بدون توجه به هویت آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران، خواهان احراز هویت شد که عوارض آن را دیدیم، این موضوع در اسناد منتشر شده و ویژه‌نامه شماره یک و دو کردستان «چشم‌انداز ایران» به تفصیل آمده است.

نمونه دوم: همان‌طور که می‌دانیم در سال ۱۳۳۷ با الهام از نهضت ملی ایران و مبارزات ضد سلطنتی-ضد استعماری آن، مردم عراق به رهبری عبدالکریم قاسم، رژیم سلطنتی عراق را سرنگون

کردند. قاسم تا سال ۱۳۴۲ موفق شد ۹۵ درصد نفت عراق را ملی کند و در این راستا قانون شماره ۸۰ را به تصویب رساند و اصلاحات زیادی از جمله اصلاحات ارضی را در عراق شروع کرد، ولی رهبری مبارزان کرد عراقی با این تحلیل که اگر اصلاحات ارضی در مناطق کردنشین عراق عملی شود، قدرت نظامی-فئودالی کرد ضعیف خواهد شد، با عبدالکریم قاسم رئیس‌جمهور مردمی عراق به مخالفت برخاست و در نهایت در یک اتحاد بین آمریکا، انگلیس، ملامصطفی بارزانی و حزب بعث عراق، کودتای بی‌رحمانه‌ای علیه قاسم صورت گرفت و حکومت وی را سرنگون کرد و فجایع زیادی به بار آورد که در نهایت به حکومت مطلقه حزب بعث منجر شد. این بار نیز رهبری مبارزان کرد، به دام یک راهبرد نظامی بدون برخوردارگی از تفکر سیاسی و مکتبی افتاد. اگر تعریف سیاست را «علم اولویت‌ها» بدانیم، در اولویت‌بندی اشتباه کردند و کاری به «حق و باطل» و «درست و نادرست» نداشتند و صرفاً احراز هویت نژادمحور کرد را دنبال می‌کردند. آن‌ها بر این باور بودند که اگر با نیروهای مترقی درگیر شوند، از حمایت آمریکا و انگلیس برخوردار خواهند شد و در پرتو این حمایت می‌توانند هویت کردی خود را حفظ کنند.

آیا نسل‌کشی کردهای عراق توسط حزب بعث عراق، نتیجه این نامعادله نبود؟

نمونه سوم: درگیری ایران و عراق بر سر اروندرود بود که در نهایت به قرارداد ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) انجامید. در این درگیری ایران و عراق، کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی، فرصت را مناسب دیدند که با حکومت عراق درگیر شوند؛ با این استدلال که رژیم شاهنشاهی ایران با حامیان آمریکایی-اسرائیلی‌اش او را حمایت خواهند کرد. استدلال به ظاهر درست بود و این حمایت همه‌جانبه تا آنجا پیش رفت که حتی بی‌سیمچی‌های کردهای عراق از گروهبان‌های ارتش ایران بودند و تکنیک، تاکتیک و استراتژی آن‌ها را شاه تعیین می‌کرد. وقتی در کشور الجزایر قرارداد ۱۳۵۴ بین ایران و عراق امضا شد، شاه ایران پشت



کردها را خالی کرد و پس از آن ملامصطفی، عراق را ترک کرد و به شهر کرج منتقل شد. باید درباره فجایع و عوارض ناشی از آن کتاب‌ها نوشت که فرصت مستقلاً را می‌طلبد. این بار نیز ساده‌اندیشی مبتنی بر تفکر نظامی صرف و بدون دوراندیشی سیاسی، نتایج وخیمی به بار آورد و کردهای عراق و ایران ضرر زیادی دیدند.

نمونه چهارم: به دنبال انقلاب ۱۳۵۷ ایران و واژگونی نظام سلطنتی و انحلال ساواک (این ارگان سرکوب) و فروپاشی نسبی ارتش، به جای اینکه کردهای ایران در کنار انقلاب قرار گیرند و با حزب بعث عراق مبارزه کنند که نتها از کردها نسل‌کشی کرده بود، بلکه مردم عراق به‌ویژه شیعیان را آزار و اذیت می‌کرد، این بار نیز به‌جای انتخاب یک معادله، در بستر یک نامعادله صرفاً نظامی قرار گرفتند که عوارض آن بر کسی پوشیده نیست و در ویژه‌نامه اول و دوم کردستان نشریه چشم‌انداز ایران به این مقطع اشاره زیادی شده است.

نمونه پنجم: همان‌طور که می‌دانیم، پیروزی حزب عدالت و توسعه در ترکیه، یک زلزله سیاسی در راستای احیای دموکراسی و تضعیف ژنرال‌های کودتاپچی تلقی شد. این حزب با نیروهای مسلح آمریکا در جریان اشغال عراق همکاری نکرد و اجازه نداد نیروهای آن‌ها از خاک ترکیه عبور کنند. به‌طوری‌که پل ولفوویتز، از رهبران محافظه‌کار جدید آمریکا در جلسه‌ای به ژنرال‌های ترکیه گفته بود شما بایستی به پارلمان ترکیه فشار می‌آوردید. حتی آقای اردوغان به‌عنوان نخست‌وزیر، از اسرائیل با

عنوان تروریسم دولتی یاد کرد. ولی حزب کارگران کردستان حمله‌های خود را متوجه حزب عدالت و توسعه کرد. شاید مضمون صحبت‌های جلال طالبانی، رئیس‌جمهور عراق خطاب به حزب کارگران کردستان را بتوان بهترین و منطقی‌ترین بیان دانست. وی خطاب به آن‌ها گفت: «حزب عدالت و توسعه در ترکیه راه را برای گفتمان دموکراتیک باز کرده، دیگر کردها را «ترک کوهی» خطاب نمی‌کند و هویت کرد بودن را قبول کرده و اصلاحاتی را در این راستا انجام داده به‌طوری‌که تعداد چشم‌گیری از نمایندگان حزب کارگران کردستان در مناطق کردنشین به پارلمان ترکیه راه یافته‌اند. این حزب موفق شده است در راه توسعه مناطق کردنشین گام‌های بسیاری بردارد؛ بنابراین توصیه من به شما این است که اسلحه را زمین گذاشته و به یک حزب سیاسی تبدیل شوید. اگر می‌خواهید به مبارزه مسلحانه ادامه دهید بهتر است خاک کردستان عراق را ترک کرده و به کوه‌های ترکیه که بلندتر نیز هست بروید.»

ملاحظه می‌شود عثمان اوجالان نیز دیگر در آن زمان سیاست‌های رهبری جدید چپ‌گرای مراد قاریلان و جمیل بایک را قبول نداشت. او عملیات ۲۱ اکتبر را که به کشته‌شدن دوازده سرباز ترکیه انجامید «دام گسترده ژنرال‌های ترکیه» دانست و خود موافق راه‌حل صلح‌آمیز و مذاکره شد. او معتقد بود: «ارتش ترکیه می‌خواهد وضع بحرانی موجود را حفظ کند و با عمیق کردن شکاف خطرناک بین آن‌ها و آمریکا دولت منتخب عدالت و توسعه را بی‌اعتبار سازد.» (۱)

آنچه در این خلاصه آمد، برخاسته از دل است و امید دارم که بر دل نشیند. نمونه‌های عبدالکریم قاسم، حزب دموکرات کردستان و آنچه به دنبال قرارداد ۱۳۵۴ بر سر کردها آمد نمونه‌هایی است حاصل کار جمعی ستم‌دیدگانی که در شرایط دهشتناک رژیم شاه به سر می‌بردند و به سعادت مردم ایران به‌ویژه کردها می‌اندیشیدند. شاید نیاز باشد که بیشتر بر سر اولویت‌ها و مبانی تئوریک هر عملی اندیشه‌ورزی شود تا مبدا یک حزب مدعی کارگران در کنار تروریسم دولتی اسرائیل و محافظه‌کاران جدید آمریکا، این سرمایه‌داران وحشی، ائتلافی تشکیل دهند. کما اینکه رهبران این حزب باید متوجه وضعیت اجتماعی و فرهنگی کردهای ایران باشند. به دلیل پیوستگی تاریخی ایرانیان، پیوندهای اجتماعی و فرهنگی عمیق و گسترده‌ای میان همه ایرانیان و به‌ویژه مردم کرد با دیگر نقاط ایران وجود دارد. کشاندن پای حزب پ.ک.ک به مسائل ایران، ضمن آنکه یک خطای استراتژیک است، زمینه رودرو قرارگرفتن مردم ایران به‌ویژه گروه زیادی از مردم کرد ایران را با حزب یادشده فراهم می‌آورد. اگر در کشورهای مجاور علیه کردها نسل‌کشی یا جنگ نژادی صورت گرفته، اما ایران همواره همراه این مردم بوده و حتی در اوج درگیری‌های منطقه‌ای، مردم ایران پذیرای آوارگان کرد بوده‌اند. ■

* سرمقاله نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۴۷.

پی‌نوشت:

۱. لوموند (ششم نوامبر ۲۰۰۷).

کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چنده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲۲۰۲۴۱۴۱-۲ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

قلم طلایی برای چریک اهل قلم

اهدای جایزه قلم طلایی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات به لطف الله میثمی مدیر مسئول «چشم انداز ایران»



مهدی فخرزاده

ادامه داد که: «تعطیلی یک نشریه مانند قتل آن است. ما با این شیوه مخالفیم، هرچند پشتوانه قانونی داشته باشد. در این راستا تلاش هایی هم شده است».

اخلاق و ماندگاری

«متأسفانه اخلاق در جامعه ما سقوط کرده است و ارزش ها تبدیل به ضد ارزش شده است». محمد علیزاده، اولین سخنران مراسم، سخن خود را با نقد اخلاقی جامعه شروع کرد؛ از اینکه روزگاری قرار بود الگوی دنیا باشیم و امروز مسیری متضاد را می پیماییم. رئیس هیئت مدیره انجمن دفاع از آزادی مطبوعات به زنان و مردانی اشاره کرد که طی هشت سال جنگ، گمنام جنگیدند، گمنام شهید شدند یا گمنام زندگی می کنند. «برنامه ای از صدا و سیما پخش می شد که در آن با تیمسار براتپور مصاحبه شده بود. ایشان در دوران جنگ فرمانده عملیاتی بود که مرز اسرائیل را بمباران کرد. امروز ایشان با حقوق ماهیانه ۲ میلیون تومان بازنشسته شده اند و زندگی سختی دارند». علیزاده مثال های دیگری هم از این نمونه ها دارد. خلبانی که به دلیل رشادت های بسیارش، سال ۶۰ خیابانی به نامش نام گذاری می شود و امروز با حقوقی حدود یک میلیون و هفتصد هزار تومان بازنشسته شده است و نگران اجاره خانه است. این اتفاق برای بسیاری از ما غریب و غیرمترقبه نیست. وقت کوتاه علیزاده طباطبایی به شرح خاطراتی در فقدان اخلاق گذشت. او از رئیس بیمارستانی سخن گفت که بنیاد شهید از او شکایت کرده بود چرا که پرونده ۷۰۰ نفر را برای جانبازی بررسی و تأیید کرده بود در حالی که مدارکشان کامل نبود. سایه سنگین بوروکراسی بر همه نهادهای دولتی می تواند به این منجر شود که از افزایش بار خدمت رسانی شان نگران باشند. «مرحوم دکتر عبدالله زاده، رئیس بیمارستان شریعتی، به من که در این پرونده راهنمایی شان می کردم می گفت کسانی به من مراجعه می کردند که گاهی چند عضو خود را در جنگ از دست داده بودند و هنوز ترکش به بدن داشتند. از آن ها می خواستم که برگه اعزام خود را نشان دهند و آن ها می گفتند که حتی شناسنامه هم ندارند و وقتی امام فرمودند به جبهه ها بروید، رفته اند!»

علیزاده مرد قانون است. او در این جلسه از قانون مطبوعات هم گفت: «آنچه ما نیاز داریم، قانون رسانه است. قانون گذاری ما از مشروطه تا به حال ایراد داشته

برگ های تقویم را که ورق بزنی، پر است از بادآوری صنف ها و شخصیت های مختلف. شخصیت های تقویم، معمولاً شامل نام هایی می شود که از این دنیا رفته اند؛ اما گویی در مورد جریان های مربوط به دیگر روزهای نامدار سال نیز رمقی به جا نمانده است. حداقل درباره روزنامه نگاران می توان این گونه گفت. با وجود اینکه سایه سنگین دولت های نهم و دهم از سر مطبوعات برداشته شده است و دولت جدید حداقل در شعار تسامح بیشتری با مطبوعات از خود نشان می دهد، اما عوامل متعددی دست به دست هم داده تا حال و هوای بیشتر روزنامه نگاران و خبرنگاران چندان به سامان نباشد.

در این ناخوش احوالی، روز خبرنگار امسال اتفاقی ویژه به همراه داشت؛ اهدای قلم طلایی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات سال ۹۳ به مهندس میثمی. محمدجواد مظفر، مدیر انتشارات کویر و مجری برنامه اهدای قلم طلایی، در توضیح تأخیر دوساله برای اهدای قلم طلایی، شرایط را مقصر دانست؛ البته، این روزها شرایط مقصر مشکلات بزرگی است. این روزها برگزاری چنین گردهمایی هایی همتی والا می خواهد که این همت در انجمن دفاع از آزادی مطبوعات بود. مظفر در مقدمه خود بر این مراسم خواستار حذف حکم تعطیلی مطبوعات از قانون مطبوعات و جایگزینی گزینه های دیگر شد. خواسته ای که شاید دور از دسترس باشد، اما اگر به دست آید، قدری از ناامنی که گریبان روزنامه نگاران را گرفته است خواهد کاست. مدیر انتشارات کویر



است. قانون مکتوب، همان قوانین پذیرفته شده در عرف مردم است که تحریر می شود. ما یا قوانین اروپا را آوردیم یا قوانین اسلام را. در دوره آقای شاهرودی، هنوز دیه بر اساس گاو و شتر بود. کسی به دیه محکوم شده بود و ۱۰۰ نفر شتر آورده بود در اطراف پارک شهر نگاه داشته بود. نیروی انتظامی هم نمی دانست چه کند. تا آن روز کسی جرأت نمی کرد این نوع قانون گذاری را نقد کند. آقای شاهرودی جرئت کرد و با وجود ضعف هایی که داشتند، درباره این قانون واکنش خوبی نشان دادند. ایشان گفتند هر سال رئیس قوه قضائیه دیه را به ریال تعیین کند و از آن سال این گونه شد. باید مینا فرهنگ خودمان باشد. ما نمی توانیم قوانین اروپا را بیاوریم و در ایران استفاده کنیم.»

این وکیل دادگستری معتقد است از لحن قانون این گونه برمی آید که قانون گذار خود اعتقادی به آزادی مطبوعات ندارد. هر چند همین قانون حداقلی هم گاهی پیش پای آنچه مصالح عالی تر دانسته می شود، قربانی می شود. «بنابر این بسیار مهم است در این شرایط بتوانیم ارزیابی درستی داشته باشیم و در چارچوب همین قانون، کار خود را انجام دهیم. کاری که مهندس میثمی آن را به نیکی انجام داده است چرا که جامعه و ساختار قانون و قدرت را به خوبی می شناسد. کاری که میثمی در خلال ۳۵ سال به طور مستمر در نشریات «راه مجاهد» و «چشم انداز ایران» انجام داده است.

آمارهای بی لیخند!

عذرا فراهانی دیگر سخنران مراسم بود که متنی مکتوب حاوی آمارهای بسیاری از وضعیت نابه سامان مطبوعات به همراه خود آورده بود. فراهانی بیشتر نیز دستی در گردآوری اسناد و آمار درباره مطبوعات داشت.

«۱۷ سال پیش به مناسبت شهادت شهید صارمی این روز به نام خبرنگار نامگذاری شد؛ اما امروز با مشکلاتی که وجود دارد نامگذاری هر مناسبتی به نام خبرنگار یا روزنامه نگار، هیچ لیخندی بر لب ما نمی نشاند. در دهه ۸۰ بیش از ۴۰۰۰ جلسه دادگاه مطبوعات تشکیل شده و بیش از ۲۰۰۰ رأی در این محاکم صادر شده است. در هیچ جای جهان چنین وضعی وجود ندارد.»

بنا به ادعای مدیر مسئول نشریه دنیای قلم، بیشتر پرونده های مطبوعاتی متعلق به سال ۱۳۸۵ است. سالی که برای روزنامه نگاران بدون این آمار هم معنای خاصی دارد. این سال از نظر اجرایی اولین سال از دولتی است که بیش از ۱۰۰ نشریه را لغو امتیاز یا توقیف موقت کرد. فراهانی در ادامه به ابهام در عناوین مجرمانه اشاره کرد و خواستار جرم زدایی در حوزه مطبوعات شد. برخی از موارد اتهامی که فراهانی به آن ها اشاره می کند، آن قدر ابهام دارد که می تواند منشأ برخورد سلیقه ای با مطبوعات شود.

ساحت روزنامه نگاری یا ساحت سیاست

«میثمی مظهر کم کردن فاصله هاست.» این ادعای آغازین هادی خانیکی در سخنرانی اش بود. این استاد روزنامه نگاری از فاصله هایی صحبت کرد که در جامعه ما بین سیاست و روزنامه نگاری وجود

چشم دارد و نه دست. مهم ترین ابزار روزنامه نگاری این ها هستند. ایشان حتی آن تحرک را ندارند که کوله بر پشت به دنبال کار بروند اما از هر روزنامه نگاری واقع بین تر هستند. خانیکی پنج ویژگی بارز نیز در مهندس میثمی برشمرد:

- کار کردن حتی بدون ابزار
- باآرمان زیستن و دور از واقعیت نشدن
- کار بدون چشم داشت
- امید و امید و امید
- زندگی و کار زیر سایه اخلاق

چشمان باز جامعه

درآیین بزرگداشت میثمی به جز روزنامه نگاران، مبارزان پیش از انقلاب نیز حضور داشتند. حبیب الله پیمان یکی از این چهره ها بود که زمانی نیز به سخنرانی او اختصاص یافت. پیمان بیشتر به مطبوعات به عنوان رکن چهارم دموکراسی و چشمان باز جامعه مدنی اشاره کرد و نسبت بین آزادی مطبوعات و فساد را نسبتی عکس تلقی کرد: «مطبوعات چشم و چراغ جامعه است برای آنکه مردم و حاکمان را ببیند و نظارت کند و نقد کند. هرچه چشم بازتر باشد، فساد و ناروایی کمتر می شود. اگر همان قدر که چشم باز می شود ببیند، باز غنیمت است و مهندس میثمی از این نظر برای ما مغتنم است که چشمانی باز دارد و می بیند». دبیر جنبش مسلمانان مبارز که عمری را بر سر تقویت تحزب در ایران گذاشته، معتقد است امروز بار نهادهای مدنی و احزاب بر دوش رسانه ها و مطبوعات قرار گرفته است. موضوعی که در دوره آقای خاتمی بسیار مورد نقد نیز قرار داشت. از دید پیمان دیگر نهادهای نظارتی نیز به رسالت خود عمل نمی کنند: «دستگاه های نظارتی فراوانی در جامعه وجود دارند که هیچ کدام به مسئولیت خویش عمل نمی کنند و تنها مطبوعات لنگ لنگان کاری اگر از پیش برود را از پیش می برند. اگر نظارت از جامعه ای گرفته شود، دچار مرگ اخلاقی و مرگ معنوی می شود.»

پیمان در ادامه به نقد رسانه های مجازی پرداخت و آن ها را عامل آگاهی کاذب دانست: «منظور من از آگاهی کاذب این نیست که اخبار نادرست در این شبکه ها وجود دارد، بلکه منظور این است که عملکرد آن ها به ایجاد تصویری نادرست در جامعه

دارد: «سیاست از عالم مطبوعات گریزان است که همه چیز را سطحی و در دسترس تفسیر عوامانه قرار می دهد و روزنامه نگاری هم خود را هنری می داند که از عالم سیاست به دور است. اولین کسی که دکترای روزنامه نگاری گرفت، دکتر فاطمی بود که «باختر امروز» را منتشر کرد و «باختر امروز» از اولین روزنامه هایی بود که به سبک نوین منتشر می شد. چرا فاطمی خیلی در حوزه روزنامه نگاری شناخته نمی شود؟» هادی خانیکی، فعال سیاسی ای که راه روزنامه نگاری را پیمود نیز از احوال روزنامه نگاران گلّه مند است؛ اما او بر آنچه فراهانی گفت، چیزی به این مضمون افزود که اگر حال روزنامه نگاران بد است، حال روزنامه نگار سیاسی بیشتر بد است! نگاه خانیکی معطوف به روزنامه نگاران یک حوزه خاص نیست، او معتقد است اگر روزنامه نگار به سیاست بی تفاوت باشد، چیزی کمتر از روزنامه نگاری دارد که به سیاست بی تفاوت نیست: کسی که اهل سیاست است، اگر روزنامه نگاری کند موفق تر است. این را تجربه جهانی می گوید. به این دلیل که روزنامه نگار بهتر می تواند پیرامون خود را ببیند و صداهای اطراف خود را بشنود. کار ژورنالیست مانند کار رمان نویس، ساده کردن مفاهیم پیچیده پیرامونش است. وقتی مارکز شهرت جهانی پیدا کرد، فاصله روزنامه نگاری و رمان نویسی کم شد، همان طور که به نظر من با کیارستمی فاصله بین فیلم سازی و روزنامه نگاری کاسته شد.

میثمی عرصه هایی را طی کرده که نه روزنامه نگاران طی کرده اند، نه سیاست ورزان و نه انقلابیون. اگر کسی دنیا های مختلف را که به طور متعارف در تماس نیستند، با هم آشتی دهد، این هنری است که به رشد انسان منجر می شود. ایشان مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته اند که در هیچ کدام نه متوقف شده، نه پشیمان شده است. ایشان پیچیده ترین اشکال مبارزه را پشت سر گذاشته اند و موفق بوده اند. «رفاقت خانیکی و میثمی به دوران مبارزات پیش از انقلاب باز می گردد. این رفیق قدیمی از زندان شاه گفت و سرودی که مجاهدین می خواندند: «سرکوجه کمینه مجاهد پر کینه ...» مجاهد پر کینه دیروز، به روزنامه نگار بی کینه امروز تبدیل شده است: «اگر دوستان به وضع جسمی و زندگی مهندس میثمی نگاه کنند می بینند ایشان نه

منجر می‌شود و این آگاهی کاذب است. در جامعه ما انباشتی از نارضایتی و سرکشنگی وجود دارد که اینها نیاز به خردورزی دارد و باید در چارچوب واقعیت این خردورزی انجام شود: اما رسانه‌های فضای مجازی از دید پیمان چنین ظرفیتی ندارند و در نتیجه خردورزی در فضای مجازی نسبت کمتری با واقعیت دارد که به آگاهی کاذب منجر می‌شود.

شاید بتوان درباره بسیاری از فعالان سیاسی گذشته این‌گونه اظهار نظر کرد که گویی چریک‌های دیروز، به واسطه تجربه‌های سنگینی که در این نیم قرن کسب کرده‌اند، امروز چندان با حوزه سیاسی سر به مهر نیستند. پیمان معتقد است امروز باید نگاهمان بیشتر معطوف به نهادهای مدنی باشد تا نهادهای سیاسی. این رویکرد امروز بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی است. پیمان در پایان توصیه‌ای نیز برای مطبوعات داشت: «آموزش خودساماندهی به جامعه مدنی». شاید مکانیزم‌های این توصیه باید بیشتر آشکار شود. در پایان ایشان نیز به دو ویژگی هم‌رزم دیروز و روزنامه‌نگار امروز پرداخت: «ایشان واجد دو ویژگی مهم است: نخست ارتباط انسانی، مبادله و گفت‌وگو و دیگری پایداری و مقاومت. این دو اصل نیاز امروز جامعه ماست».

در پناه خانه مادری

تجربه‌های مشترک درک مشترک از دنیا ایجاد می‌کنند. شاید در میان سخنرانان این مراسم نزدیک‌ترین تجربه‌ها به میثمی را مهدی غنی داشت. کسی که خود نیز راه روزنامه‌نگاری را از پیچ و خم مبارزه مسلحانه پیموده بود. زمانی که تجربه‌ها نزدیک‌تر می‌شوند، جزئیات بیشتر به چشم می‌آیند و می‌توان قدری از کلی‌گویی فاصله گرفت. غنی خاطرات مشترک بسیاری با میثمی دارد. او بیشتر زمان سخنرانی خود را به خاطراتی از مادر میثمی اختصاص داد: «میثمی در سال ۱۳۱۹ در دیار نصف جهان چشم به جهان گشود. در آن سال‌ها شرایط جهان، سخت بود. یک سال بعد، خانواده میثمی پدرشان را از دست دادند در همان سال‌ها جهان دچار ناامنی و جنگ شد و ایران به اشغال جنگ افروزان جنگ جهانی دوم درآمد. مادر ایشان هفت فرزند را در آن سال‌ها بدون پدر سرپرستی کرد. آخرین فرزند ایشان بعد از فوت پدر به دنیا آمد. ایشان مشکلات زیادی را تحمل کردند. مشکلات لطف‌الله برای این مادر سخت بود و اینها رنج‌های این مادر بود که در هیچ تاریخی ثبت نشد و درجایی گفته نشده است. کسی جز خدا شاهد روز و شب‌های این مادر مهربان نبود. ایشان تا آخر عمر دغدغه این فرزند خود را داشتند که همواره گرفتار مشکلات بود. در سال‌های انتشار «راه مجاهد»، دفتر نشریه در منزل مسکونی مادر مهندس میثمی بود و دوازده سال در تمام مشکلات این نشریه سهیم بود. روزی که دادگاه به ریاست روح‌الله حسینیان دستور لغو امتیاز نشریه را داد، منزل مسکونی این مادر پلمب شد و کسی حق رفت و آمد به آنجا را نداشت». یار دیرین میثمی، به زندگی او اشاره کرد که چهار بار زندان و فشارهای بسیار، زندگی مخفی، جانبازی و انحراف دوستان عنوان بخشی از این مشکلات است؛ اما این مشکلات

به اذعان دوست و دشمن او را از مسئولیتی که در قبال جامعه احساس کرده است باز نداشته است. به قول مهدی غنی او همواره سر در راه نوعی از زندگی داشته که همراه با احساس مسئولیت نسبت به جامعه بدون چشمداشت بوده است. چیزی که ادبیات مذهبی از آن به عنوان «عمل صالح» یاد می‌کند.

ویژگی بارز میثمی از دید غنی و بسیاری دیگر امید و مثبت‌اندیشی، پایداری به اصول و بهره‌جویی درست از فرصت‌هاست: «از هر فضا و فرصتی بهره می‌گیرد تا کاری هرچند کوچک را انجام دهد.» اگر به فهرست کتاب‌های منتشرشده در دهه‌های چهل و پنجاه نگاهی بیندازیم، می‌بینیم چریک‌های آن روزگار دستی بلند بر آتش نوشتن داشته‌اند. شرح روزنامه‌نگارشدن جمع کوچک نهضت مجاهدین از زبان مهدی غنی شنیدنی است: «روزنامه‌نگاری را از ۱۳۶۰ شروع کرد، زمانی که دو جریان عمده در داخل کشور به برادرکشی و نظامی‌گری پرداختند. گروه‌هایی که زمانی در یک جبهه بودند، امروز قلم از کف نهاده و اسلحه به دست گرفته بودند تا سینه هم را بشکافند، درحالی که دشمن خارجی سرزمین ما را آماج توپ‌ها و تانک‌ها قرار داده بود. آقای رجایی که رئیس‌جمهور شدند، یک روز به منزل حاج خانم در کوچه آبنمگل آمدند. از مشکلات مختلف صحبت شد و در پایان به راه حل فکر شد. یکی از راه‌حل‌هایی که به ذهن همه رسید انتشار نشریه بود. مرحوم رجایی کمک کرد تا مجوز نشریه راه مجاهد صادر شد؛ اما اولین شماره نشریه زمانی منتشر شد که دو ماه از شهادت ایشان گذشته بود. از اولین شماره ۳۵ سال می‌گذرد و لطف‌الله میثمی هنوز روزنامه‌نگاری می‌کند. راه مجاهد دوازده سال بدون اینکه حتی یک ایراد به آن گرفته شود، منتشر شد تا اینکه مسئله آقای منتظری پیش آمد و دادگاه ویژه روحانیت این نشریه را تعطیل کرد. میثمی چند سال پیگیر این موضوع بود و سرانجام موفق شد نشریه را از تعطیلی بیرون آورد».

نفی سروری و سلطه

کسی که اولین بار جایزه انجمن دفاع از مطبوعات را به خود اختصاص داد، سخنران دیگر مراسم بود. دغدغه حسین انصاری‌راد دغدغه تمام روزنامه‌نگاران جهان است. او روزنامه‌نگار نیست، ولی در کسوت رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس در مجلس ششم، تلاش‌های ماندگاری در دفاع از آزادی مطبوعات داشت و این حسن سابقه این روحانی و پژوهشگر شهیر را به حق مستحق اولین جایزه قلم طلایی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات کرد: «من به انجمن دفاع از مطبوعات تبریک عرض می‌کنم که درباره مهندس میثمی چنین تشخیص دقیقی دادند. من درباره جناب آقای میثمی نمی‌توانم خیلی صحبت کنم. ایشان مشوق

جدی من بوده‌اند و مساعدت‌های ایشان کمک‌های زیادی به من کرده است و من با وجود سنم که قدری از ایشان بیشتر است، از ایشان نیز آموختم. من از بسیاری از مجتهدین تراز اول شیعه و دیگر دانشمندان غیرروحانی آموختم». حجت‌الاسلام انصاری‌راد همچون بسیاری از سخنرانان و نوشته‌هایش به دفاع از حیثیت آزادی با استناد به قرآن پرداخت: «در قرآن آیه‌ای است که می‌گوید، «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ». من تفاسیر شیعه و سنی را دیده‌ام و احساس می‌کنم به این آیه خوب پرداخته نشده است. این آیه همه را به کلمه واحدی بین پیامبران فرما می‌خواند. یک روی آن کلمه واحد پرستش خداست و روی دیگر آن نفی مطلق سلطه. حق سروری و بزرگی از هیچ‌کس پذیرفته نیست و این تنها کلمه مشترک بین همه انبیا و پیامبران است. این از محکماتی است که قابل نسخ و تغییر نیست و تجلی و معنای توحید، همین است. واقعیت پرستش خدای یگانه این است که ما پرستش هیچ غیرخدایی را نپذیریم. مشابه این آیه در قرآن بسیار است و این مجال اندک جای پرداختن به آن نیست. روح قرآن همین است. این کلمه مشترک بین همه پیغمبران است و همه اهل کتاب دعوت به آزادی شده‌اند». ایشان همچنین به نقل از مرحوم علامه طباطبایی درباره آیه مذکور این‌گونه پرداخت که سلطه مطلق انسان بر انسان یا انسان‌های دیگر مایه انهدام انسان می‌شود.

الگوی پایداری

علیرضا رجایی، روزنامه‌نگار قدیمی، دیگر سخنران جلسه بود، عضو انجمن صنفی روزنامه‌نگاران سخنان خود را به بررسی عناصر روزنامه‌نگاری

میثمی اختصاص داد: «آقای میثمی دو ویژگی در کار روزنامه‌نگاری‌شان دارند. یکی پایداری ایشان که آقای غنی هم اشاره کردند. ایشان و همچنین خانم طالقانی بر سر دفاع از آقای منتظری پایداری کردند و هزینه هم دادند. مهندس میثمی همچنین با پایداری بر آشکارسازی اختلافات دهه ۶۰، نوری بر آن مقطع تاباند و این گوشه تاریک تاریخ ما را شکافت. لطف‌الله تنها برای دوستانش لطف‌الله نیست، بلکه برای همه کسانی که در مسیر مردم هستند، لطف‌الله است و در

این مسیر خود را با این همه سوابق و تجربیات با مناعت طبع در کنار کم‌تجربه‌ترها می‌شناسد و مناعت طبع ویژگی مهم ایشان در کار روزنامه‌نگاری‌شان بود».

جمع صمیمی پلاک ۲۴ خیابان نصرت غربی، چهره‌هایی شناخته‌شده را در خود داشت. فریده غیرت، بدرالسادات مفیدی، محشمتی‌پور، تاجزاده، کیوان صمیمی، پورنجاتی و بسیاری دیگر از نامداران

ویژگی بارز میثمی
از دید غنی و
بسیاری دیگر امید و
مثبت‌اندیشی، پایداری
به اصول و بهره‌جویی
درست از فرصت‌هاست:
«از هر فضا و فرصتی
بهره می‌گیرد تا کاری
هرچند کوچک را انجام
دهد

عرصه دفاع از آزادی مطبوعات. آخرین سخنران پس از اهدای لوح، مردی بود که شاید فیزیک بدنش روزنامه‌نگاران امروز را تداعی نکند. پیچیدگی عضلات در کنار موی سپید، نمود تجربه سنگین دهه‌های چهل و پنجاه است. امیدواری میثمی زبازند دوستانش است و امروز جمع روزنامه‌نگار به تجلیل کسی نشسته بودند که امیدوار است و پزانژی.

کارنامه میثمی در حدود چهاردهه‌ای که از ابتدای انقلاب می‌گذرد تفاوت معناداری با تجربه پیشینش دارد، پر از تألیف و ترجمه کتاب است و مداومتش بر انتشار دو ماهنامه چشم‌انداز ایران. بیش از نیم قرن تلاش میثمی برای آگاهی و اندیشه‌ورزی او را واجد تجلی بیش از این کرده است هرچند مناعت طبعش در این جلسه پایش را لرزاند: «امروز پای من می‌لرزد. وقتی در زندان برای شکنجه می‌رفتیم، مارا روی یک گونی ترنگه می‌داشتند و حسینی از دور نگاه می‌کرد که ببیند چه کسی پاهایش می‌لرزد و اگر پای کسی می‌لرزد می‌فهمید حرفی برای زدن دارد. من امروز از این که در جمع این همه انسان‌های والا از من تقدیر می‌شود، پاهایم می‌لرزد. من متعلق به نسلی بودم که یاد گرفته بود برای آرمان‌هایش هزینه دهد و انتظار تشویق هم نداشته باشد. من آموخته بودم که عمر ما در مبارزه شش ماه است و انتظار منفعت شخصی از مبارزه نداشتیم». میثمی نیز در ادامه از مادرش گفت و همچنین از همسر شهیدش حوری بازرگان: مادر من دو نکته می‌گفت که برای من راهنمای عمل بود. یکی اینکه صبر کوچک خدا مانند یعقوب (ع) چهل سال است و دیگر اینکه امام حسین (ع) از اسب افتاد، ولی از اصل نیفتاد. این دو به من صبوری و تأکید بر اصول را آموخت.

به خاطر دارم که روزی از من خواست برای خرید ماست بیرون بروم. من بارش باران را بهانه کردم و او گفت من آدم گلی نژادیده‌ام که از باران بترسد! این نوع برخورد مرا به این نتیجه رساند که نباید تسلیم شرایط شد.

وقتی با مرحوم شهید حوری بازرگان، همسر بزرگوام خداحافظی می‌کردم، درباره اخلاق با هم صحبت می‌کردیم. من آن روز باور داشتم اینکه در ضرب‌المثل‌های ما می‌گویند تو نیکی می‌کن و

در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز، اخلاق قراردادی است و به این اخلاق نقد داشتیم. اخلاقی که مرا در انتظار پاسخ عمل قرار دهد، قراردادی است و از نظر ما باید نقد می‌شد. فلسفه اخلاق ما متناظر با جمله‌ای بود که از شریعتی به یاد می‌آوردم و آخرین روز با حوری خانم این جمله را به هم گوشزد می‌کردیم: «اسماعیلت را هر چه باشد در راه خدا قربانی کن!».

میثمی از تجربه جبهه گفت و جمع کوچکی که پانزده شهید داد، اما سال شصت از جبهه‌ها اخراج شد. خودش را عضو «رجا» می‌داند؛ راننده‌شدگان جمهوری اسلامی! پایداری میثمی در سخنان خودش بسیار شنیدنی است او نیز روایت خود را از روزنامه‌نگارشده‌نشش دارد: «ما در ابتدای انقلاب جمع می‌بودیم که به جبهه‌ها رفتیم و پانزده نفر شهید دادیم؛ اما ما را از جبهه بیرون کردند. مرحوم آیت‌الله انواری که پیش از انقلاب با ما زندان بودند، می‌گفتند اگر خون بدهی بعد سهم می‌خواهد و ما نمی‌خواهیم به شما سهم دهیم. ما به تهران برگشتیم و کار روزنامه‌نگاری را با دوستانی چون آقای غنی شروع کردیم. بعد از اینکه گفته شد ملی‌گرایی کفر است و نسبت به مصدق مشکلاتی به وجود آمد، چون ما از مرحوم مصدق دفاع می‌کردیم، نشریه در شهرستان‌ها پاره می‌شد و اجازه توزیع نداشت. ما به تهران و دزفول و قزوین محدود شدیم و این محدودیت را تحمل کردیم تا بالاخره فضا باز شد. حالا که بیش از سی سال از آن فضا می‌گذرد، امروزه مسئولان به دنبال این هستند که ثابت کنند چه کسی منافع ملی را بیشتر رعایت می‌کند. در واقع ملی‌گرایی از آن وضعیت خارج شده است.

در نشریات خود در چند موضوع فعال بودیم. قانون اساسی، نفت، آموزش‌های حوزه علمیه، سیاست خارجه و دست‌های مرموز. وقتی ما مأمور بودن بقیایی را مطرح کردیم، به ما گفتند شما به اسناد طبقه‌بندی شده دسترسی داشتید. آن‌ها می‌گفتند شما از کجا می‌دانستید بقیایی با سرویس‌های امنیتی کار می‌کند؟ من گفتم ما از منظر بینشی به این نتیجه رسیدیم. از اینکه ایشان خنجری به نهضت ملی زد. به آن‌ها گفتم شما باید با پول نفت کسی را دستگیر

کنید تا اعتراف کند جاسوس است یا نه، درحالی که اگر روند عمل‌کرد او را تحلیل کنید و اجازه تحلیل به نیروهای جامعه دهید، در این موارد هم دستاورد خواهید داشت.

علیه راه مجاهد هیچ موردی مطرح نشده بود تا آنکه آیت‌الله منتظری حرف‌هایی زدند و فضایی علیه ایشان ایجاد شد که مسموم بود. ما تصمیم گرفتیم در شفاف شدن این فضا تلاش کنیم و حتی به خاطر آن، زندان هم برویم. حرف‌های ایشان را کامل چاپ کردیم و نشریه توقیف شد. حتی ارشاد مخالف توقیف ما بود. آقای پورنجاتی، معاون مطبوعاتی بودند که مخالف بودند. ما با آقای غنی به دیدن حسینیان رفتیم. به ایشان گفتم من مهندس چه ربطی به دادگاه ویژه روحانیت دارم؟ ایشان به شوخی گفت بالاخره پدر و مادرت را یک روحانی به عقد هم درآورده‌اند و به روحانیت ربط داری. در آنجا من متوجه شدم برخوردها مقداری سیاسی است. آقای حسینیان می‌گفت تا وقتی که آقای هاشمی مراقب آقای منتظری است و داخل نظام هم است، ما نمی‌توانیم با آقای منتظری خوب مبارزه کنیم. من به ایشان گفتم مگر آقای منتظری امپریالیسم شما است؟ ایشان گفت بلی! گفتم: آقای منتظری در سخنرانی گفته‌اند دو نفر از بچه‌های اطلاعات آمده‌اند پیش یک فقیه و اعتراف کرده‌اند که تحت فشار گفته‌اند بیت آقای منتظری پر از منافقین است. حالا توبه کرده‌اند و این فقیه هم به آقای منتظری خبر داده. اگر این دو نفر دروغ می‌گویند، محاکمه شوند و اگر نه که چرا نشریه ما را بستید و آقای منتظری را محدود کردید؟ ایشان در پاسخ گفت اگر این طور باشد که شما می‌گویید که همه چیز زیر سؤال می‌رود. من خدمت ایشان گفتم که حقیقت تلخ است، اما باید در نظر گرفته شود. به هر حال فرصت بزرگی برای مملکت از دست رفت و کسی که مرحوم امام می‌گفتند باید به حوزه‌های علمیه نورافشانی کند، دیدیم چگونه با او برخورد شد. توقیف نشریه برای ما این ارزش را داشت که شناختمان از برخی از جریان‌ها کامل شد. ما برای مقاله ارتداد هفت بار دادگاه رفتیم و دادگاه‌های مختلف عادی و روحانیت را تجربه کردیم به نظر من باید به دادگاه‌ها احترام گذاشت و پیگیر بود.»

چریک روزنامه‌نگار جمع‌بندی خود از انقلاب را نیز در این جلسه ارائه داد. این جمع‌بندی به تفصیل در سرمقاله‌های نشریه چشم‌انداز ایران آمده است: «جمع‌بندی من این بود که پس از انقلاب یک کار کوچک را خوب انجام دهیم. در واقع حرف ما «شعار محدود، مقاومت نامحدود» بود. این باعث شد که در چارچوب قانون حرکت کنیم و حرفمان را هم بزنیم. آقای خاتمی اخیراً به من گفت که شما در دوران روزنامه‌نگاری خود هر چه که باید می‌گفتید را گفتید، اما ماندگار هم بودید.»

بی‌تردید نگاه امیدوار میثمی امروز در میان روزنامه‌نگاران ما بسیار کمیاب است. شاید همان‌طور که خانیکی گفت تجربه ساحت‌های گوناگون در این چریک روزنامه‌نگار این همه بذر امید کاشته. چریکی که برای شش ماه زندگی کرد، مرگ را زیست و باز تلاش کرد. ■



جرم سیاسی، واژگونی بیداد

در حاشیه قانون جرم سیاسی



محمدعلی دادخواه

ساقی به جام عقل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

«لسان الغیب»

نزدیک به چهل سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد. بسیاری به یاد دارند که در روزهای پرشور و غرورآفرین آغاز دگرگونی نظام سیاسی بر پارچه‌نوشت‌های آن روزگار این شعار نقش بسته بود: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد!» این خواست و آرزوی مردمی که به آزادی، گفت‌وگو، جست‌وجو و سامانه قانون‌مداری معتقد بودند در اصل ۱۶۸ قانون اساسی جلوه گر شد که چنین اعلام داشت: «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.» اما به سرعت و در درازنای سی‌و‌اند سال از تصویب قانون اساسی، تعریف جرم سیاسی دستخوش سیاست‌زدگی شد و با بی‌اعتنایی و بی‌عملی معنادر حاکمیت مسکوت ماند و فرجامش، این شد که بسیاری از دلسوزان و فرهیختگان کشور به‌عنوان متهمان امنیتی طبق احکام دادگاه‌های انقلاب محکوم و به سلول‌های انفرادی روانه شدند. جالب است در انقلاب مشروطه نیز همین رخداد پیش آمد، زیرا در اصل ۷۹ متمم قانون اساسی - که عیناً ترجمانی از اصل ۱۸ قانون اساسی بلژیک بود - به تعریف جرم سیاسی توجه نشد و چنین آمده است که: «در باره تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.» عدم تعریف جرم سیاسی در نظام مشروطه فرصت سوتی را در اختیار دولتمردان نهاد تا آزاداندیشان پاک‌دستی را که دل در گرو آزادی و آبادی این آب‌و‌خاک داشتند به نام خرابکار، ویرانگر، عامل بیگانه، دشمن مردم و برانداز به شمار آورند و از صحنه کنش سیاسی حذف کنند. چه نیکو شفیعی کدکنی گفته است:

گه ملحد و گه دهری و کافر باشد
باید بجشد عذاب تهایی را
گه دشمن خلق و فتنه‌پرور باشد
مردی که ز عهد خود فراتر باشد

حکومت‌ها معمولاً در پی آن‌اند که خود را مُحق و مخالف را مبطل جلوه دهند و در این میان، اگر نامی از مجرمان سیاسی - یعنی کسانی که با انگیزه شرافتمندانه ناگزیر از ارتکاب جرمی می‌شوند - در فهرست بزه‌کاران نباشد چهره عمومی حکومت در نزد دیگران مطلوب و مقبول به نظر می‌رسد؛ اما هیچ‌یک از این سیاسی‌کاری‌ها و سیاست‌بازی‌ها در پس پرده تاریخ پنهان نمانده‌اند و دیر یا زود، در گذار روزگار حقایق روشن شده‌اند.

دشمن‌های عرصه سیاست از آنجا آغاز می‌شود که حکومت‌های خودکامه برای چیرگی بر مخالفان و منتقدان خود، بدترین شیوه مبارزه - یعنی تقابل و سرکوب - را برگزینند و با برچسب‌های تنگینی چون وطن‌فروش، یاغی، خائن، باغی، برانداز و مفسد فی‌الارض دامن حقوق را به سیاست بی‌الایند و حکمرانی آسوده را به بهای حذف مخالفان سیاسی فراجنگ آورند. واقعیت انکارناپذیر این است که تا پیش از سال ۱۹۴۸م و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجرمان سیاسی اغلب تحت عناوین خرابکار، قطاع‌الطریق و عامل بیگانه و در دادگاه‌های غیرعلنی، فرمایشی و بدون حضور هیئت منصفه محاکمه و محکوم می‌شدند.

هرچند از نیمه دوم قرن بیستم در اروپای غربی و امریکا اوضاع و احوال به گونه‌ای درآمد که افول جرم سیاسی را به همراه آورد، اما توجه به این موضوع ویژه دستاورد اندیشه‌فرزانگانی است که در طول تاریخ از سنگر اخلاق و مذهب و قانون به پاسداری از حقوق معترضان حکومت برخاسته‌اند. در میان اندیشمندان سیاسی جان لاک اولین کسی بود که برای نخستین بار، حق اعتراض و شوریدن بر حکومت را به‌عنوان حق

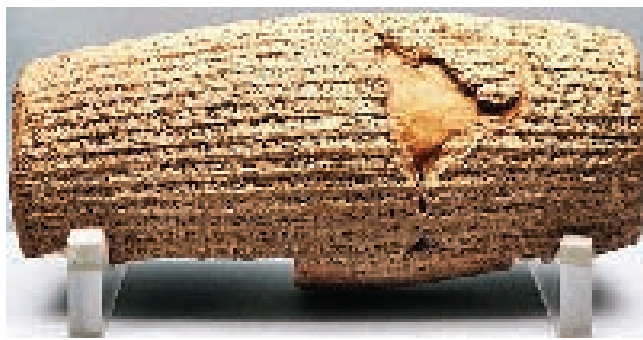
طبیعی افراد در جامعه سیاسی به رسمیت شناخت. او دولتی که قوانینی برخلاف حقوق فطری بشر و قانون اساسی وضع کند را دولتی غاصب و افراد ملت را دارای حق مبارزه با چنین دولتی می‌دانست.

اگرچه دانایان سیاست گفته‌اند هیچ دادگاهی نباید شورشیان یک حکومت خودکامه و مستبد را محاکمه کند اما به قول ویل (شاعر رومی) ما راه‌های بهتر را می‌شناسیم و تصدیق می‌کنیم، ولی از راه بدتر پیروی می‌کنیم.

در هنگام خودکامگی فرمانروایان برخی شورش می‌کنند؛ فرهیختگان را با خود همراه می‌سازند و هنگامی که بر اریکه قدرت قرار گرفتند، قدرت را مَرکیبی برای دستیابی به ثروت قرار داده و دارایی‌های کشور را چپاول کرده و با قلدری نفس‌ها را در سینه‌ها حبس می‌کنند و زندان‌ها را از انسان‌هایی می‌آیند که بزرگ‌ترین جرم آن‌ها ایستادن در برابر کزروی‌های مدعیان دیروز و تذکر وعده‌های فراموش شده است. این گروه نیز پس از دگرگونی روزگار و استوارشدن نظم نوین دوباره به‌سان گروه پیشین واکنش نشان می‌دهند و روز از نو و روزنامه‌ها از نو تمجید تازه‌رکبان سیاست و تقبیح رانده‌شدگان را پی می‌گیرند. دکتر حلیی به این نکته اشاره دارد: «برخی از هم‌میهنان ما در فن شناگری مهارت حیرت‌انگیزی یافتند؛ چنانچه در هر اقیانوسی و به هر جهت که می‌خواهند و مقتضی می‌دانند شنا می‌کنند و غرق نمی‌شوند، حال آنکه در حوض خانه خود غرق می‌شوند!»^۱

این رخدادها همگی هنگامی صورت می‌گیرد که دادگری و فضیلت آن در قانون‌گذاری از یاد رفته باشد. بهترین قانون، قانونی است که برآمده از اخلاق بوده و فرجام اجرای آن دادگری باشد؛ قانونی که گوهر آن تهدید، تطمیع و یا جانبداری از گروه خاصی نیست، پاسداری از حیثیت و کرامت آدمی است. در چنین صورتی نهادهای رسمی با تکلیف آمرانه بسیار جدی مواجهند، زیرا توصیف قانون به گونه‌ای است که حاکی از اتحاد قواعد، اصول و اخلاق است. فاجعه هنگامی رخ می‌دهد که این اصول نادیده گرفته می‌شود و هیچ گونه روشی برای هماهنگی سنجیده با اوضاع و احوال موجود به چشم نمی‌خورد. دستیابی به حقوق سیاسی و اجتماعی هنگامی به دست می‌آید که همسویی جامعه - به‌عنوان هدف و موضوع فرمانروایی - با فرمانروایان یعنی برگزیدگان موثق جامعه پدیدار شود؛ یک همسویی که هرگز تحقق نمی‌یابد مگر آنکه بند و بست حکومت و چارچوب قدرت، فرصت اعتراض، انتقاد و نافرمانی مدنی را به دور از خشونت و ویرانگری به رسمیت بشناسد. در چنین ساختاری اصولاً جرم سیاسی پدیدار نمی‌شود، زیرا آشفتگی روحی و روانی جامعه و دلسوزان سرزمین هنگامی به وجود می‌آید که پاکدستی، شفافیت، صداقت و درستی از کار و بار فرمانروایان رخت بریندند. نمونه‌ای کوچک از آشفتگی‌های روزگار ما آن است که ایران در شمار ملت‌های ناشاد جهان جای گرفته است. جامعه‌کاوان به‌روشنی پاسخ داده‌اند که بزرگ‌ترین عامل افسردگی ایرانیان معاصر این است که شاهد اجرای گزینشی قانون در کشور هستند و برابری در برابر قانون و عدم تبعیض در برخورداری از امتیازات قانونی در بسیاری از حوزه‌های عمومی جامعه وجود ندارد. به همین علت تنها در کشوری نظیر ایران است که در دو ملک همسایه و در یک جایگاه جغرافیایی، یکی می‌تواند بیست طبقه آپارتمان بسازد و لطف و مهر مجریان و ناظران قانون را به همراه داشته باشد ولی همسایه دیواربه‌دیوار او، قطره‌ای از آن دریای مهر و لطف را نمی‌تواند به‌دست آورد.

با این پیش درآمد، اکنون به این پرسش بیندیشید: چرا از دهه شصت قرن بیستم به بعد، دیگر هرگز کودتا و همراهی دسته‌های سیاسی و نظامی برای سرنگونی حکومت در کشورهای اسکاندیناوی، فرانسه، آلمان، انگلستان و به‌طور کلی اروپای غربی اتفاق



نیفتاده است؟ کدام زمینه اجتماعی این پی‌وپایه را در این کشورها بنا کرده است که دیگر متهمانی به‌عنوان برانداز در دادگاه‌های این کشورها محاکمه نمی‌شوند و به‌طورکلی، جرم سیاسی اندک‌اندک از مجموعه قوانین این کشورها در حال محو شدن است و اختیار مردمان این سرزمین‌ها در برداشتن آزاد، گزارش آزاد و دخالت آزاد رو به فزونی

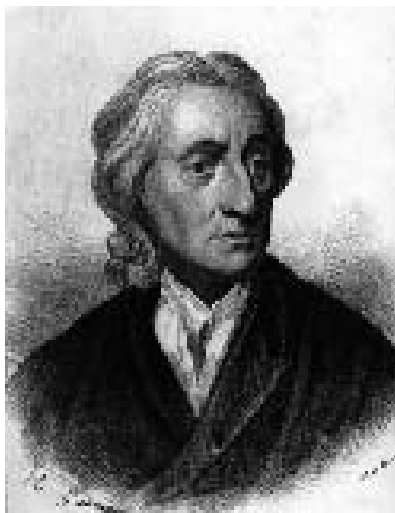
نهاده است؛ اما هم‌زمان در عراق، لیبی، مصر، سوریه، بحرین و کشورهای در این سطح از توسعه‌یافتگی، حکومت در برابر مردم ایستاده و خشونت و قتل عام گروه‌ها به دست یکدیگر هر روز بیشتر می‌شود؟ به پاکستان و هند بنگرید و دوباره به پرسش من بازگردید که کدام ویژگی این دو کشور را از یکدیگر مجزا می‌کند؟ در هند با وجود ۷۲ ملت، سازمان ویژه‌ای برای کنترل اتباع کشور در اعلام اراده نسبت به مخالفت و تغییر حکومت وجود ندارد، اما بودجه هنگفتی از دولت پاکستان به کنترل اتباع سرزمین خودش اختصاص دارد تا مبادا علیه حکومت خود بشورند. اگر در کشورهای اروپای غربی جرم سیاسی اقل کرده و به کمترین درجه اهمیت نسبت به سایر جرائم رسیده است از این‌روست که بنا بر باور حکومت‌های آن کشورها، نظام سیاسی برآمده از مردم و برای پاسداری از حقوق آن‌هاست، نه حفظ حکمرانی فرمانروایان در اریکه قدرت. در این نگاه، عمل هر فردی به هر انگیزه‌ای در چارچوب گریز از خشونت و ترور و تخریب انجام می‌شود و منتقدان هرگز معاند و مخالف و باغی و یاغی به شمار نمی‌آیند. اگر نظریه مبتنی بر «قصده» فرد مرتکب را در نظر بگیریم، هر فردی می‌تواند مجرم سیاسی تلقی شود، اما در ساختاری که حکومت، جوهر آزادی افراد را در انتقاد و اعتراض و سرزنش می‌داند، دیگر مجرم سیاسی معنایی ندارد. در انتخابات چنان کشورهایی این گونه نیست که نخست حکومت، افرادی را گزینش کند و سپس از این تأیید صلاحیت اجازه انتخاب به مردم داده شود. دولت مردمی، در چنین سامانه‌ای، دولتی است که مشروعیت خود را از مردم کسب کرده است و منتخبان مردم بر مبنای انتخاباتی درست و قانونی به مجلس راه یافته‌اند. در این فلسفه سیاسی دیواری بین فرمانروایان و فرمانبران نیست تا همانند آتن اعلام دارند هر کس قصد برهم زدن نظام حکومت آتن را داشته باشد، دشمن آتن تلقی شود؛ رخدادهای هولناکی که در انقلاب کبیر فرانسه تکرار شد تا هر کس خلاف فرمانروایان فرانسه سخن گفته باشد، ضد فرانسه به حساب آید. در دنیای مدرن امروز، حتی اگر کسی بخواهد شالوده حکومت را در گروگون سازد و باور جدیدی را برپا دارد از آزادی گفتار و فعالیت به‌طور مسالمت‌آمیز برخوردار است. آلبر کامو^۳ به فاشیست‌هایی که در برابر آزادی فعالیت روشنفکران قد علم کرده بودند یادآور می‌شد التزام به وجدان، آزادی و انسانیت سه پایه مشروعیت یک حکومت مردمی است؛ اما حقوق‌دانان سنتی ملاک تعیین جرم سیاسی را داعی یا انگیزه قرار دادند و برای تشخیص داعی یک نظریه نفسانی و یک نظریه عینی را به‌عنوان ضابطه برگزیدند. در نظریه نفسانی اعلام می‌شود هرگاه انگیزه صرفاً تغییر حکومت به‌منظور دستیابی به ثروت و قدرت باشد چنین جرمی را نباید سیاسی تلقی کرد، اما نظریه عینی معتقد است به محض اینکه هدف از عملیات مجرمانه، دولت و تشکیلات آن

باشد جرم سیاسی است. به نظر استاد فقید و دادستان سابق دیوان عالی کشور، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی،^۴ جرم سیاسی عبارت است از جرمی که علیه تشکیلات و طرز اداره حکومت و یا مبانی حقوقی ناشی از آن به‌وسیله افراد ارتکاب می‌یابد. کنفرانس بین‌المللی وحدت حقوق جزا در اوت ۱۹۳۵ در کپنهاک برای جرائم سیاسی تعریفی به شرح زیر پیشنهاد کرده است: «جرائم سیاسی جرائمی هستند که مضر به حال تشکیلات و فعالیت دولت یا حقوق ناشی از آن برای افراد باشند.» ملاک نظریه عینی، همسویی افکار عمومی و پذیرش آن از سوی جامعه است. قانون‌گذاران ایران در ادوار مختلف از نظریه عمومی حقوق‌دانان پیروی کرده‌اند. چنان‌که اصل ۷۹ متمم قانون اساسی مشروطیت مصوب ۱۳۲۵ حضور هیئت‌منصفه را در دادگاه‌های این متهمان ضروری دانسته یا در ماده ۵۴ قانون مجازات عمومی اعلام شده بود که مجرمان سیاسی قابل استرداد نیستند یا ماده ۲۶ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ احکام تکرار جرم را در باره مجرمان سیاسی جاری ندانسته است و خیانت و جاسوسی هم در زمره جرائم سیاسی قلمداد نشده است. می‌بینیم در نظام جهانی ترکیب عنصر معنوی و همسویی عنصر معنوی با جرم سیاسی مربوط به داعی و انگیزه آن است و مجرم سیاسی کسی است که برانداختن حکومت یا بخشی از آن را هدف قرار داده است؛ هدفی که معطوف به برپایی حکومت بهتر است و به همین علت مجرمان سیاسی در نظر و دل مردم جایگاه ویژه‌ای می‌یابند. البته به یاد داشته باشیم در تشیع علوی پیوسته رأفت و اعتدال در برخورد با مجرمان سیاسی وجود داشته است و عرب تندخوی بادیه‌نشین باکی نداشته است در مسجد و در مقابل خلیفه مسلمانان برخیزد و دست به شمشیر ببرد و به خلیفه هشدار دهد، چنانچه به بیراهه رود، راه او را با شمشیر کجش راست خواهد کرد و هیچ کس متعرض او نشود. باید یادآور شد که هر انسانی دو فعالیت دارد؛ نخست فعالیت زیستی و دیگر فعالیت معنوی و رهایی‌بخش. وجدانیات انسان پس از خور و خواب او را وامی‌دارد که از گنجینه روحانی و پنهانی وجدان خود نهیب بشنود و هنگامی که ناروایی را می‌بیند بر آن بشورد و نفرت همگان را برانگیزد و کوشش و کشش جامعه را برای خواستن موجه خود سامان بخشد. این ویژگی انسان است که رنج خود می‌گزیند تا جامعه‌ای را از سلامت و سعادت برخوردار کند. استعدادهای انسان گوناگون است و غریزه‌های آدمی متفاوت. برخی از غرایز انسان برای حفظ وجود انسانی است و برخی برای رفع تشنگی و گرسنگی و برخی دیگر تمایلات جنسی است، اما هدف پاره‌ای غرایز انسان رهایی‌بخشی است. اینکه آدمی به نزدیکان خود یاری می‌رساند، غریزه‌ای که همکاری برای همسویی با همه مردم جهان را بسیج می‌کند، غریزه چیرگی که انسان را وادار به کسب برتری نسبت به دیگران می‌سازد، غریزه

آزادی‌طلبی که در پرتو آن آدمی با هر محدودیتی به مبارزه برمی‌خیزد تا آزادی را پاس دارد، همین غریزه مبارزه، انسان را به رقابت و مخالفت با رقبای خویش فرامی‌خواند. آیت‌الله منتظری در جلد اول تفسیر نهج‌البلاغه^۵ بر این قول است که غریزه همانند درختی که در زمینی کاشته شده است در نهان آدمی وجود دارد و کشش‌های غریزی در بسیاری از جهات نتیجه‌یک‌رشته تحولات پیچیده است که مبدأ آن استعدادهای فطری در هنگام تولد است که حیات روانی انسان را به جهات معنویات و مجردات سوق می‌دهد و همین ویژگی‌ها انسان را از دیگر موجودات جدا می‌سازد.

اکنون نگاه کوتاهی داشته باشیم به قانون اخیرالتصویب جرم سیاسی که مجلس پیشین (مجلس نهم) آن را در ۶ ماده به تصویب رسانده است. هر قانونی باید پاسخگوی نیاز و ضرورتی در جامعه خود باشد. اکنون با توجه به اینکه نزدیک به چهل سال این مهم نادیده انگاشته شده بود، آیا قانون حاضر پاسخگوی ضرورت‌های زمانه ما است یا نه؟ در ماده نخست قانون گذار با شتاب فراوان در تعریف جرم سیاسی اعلام می‌کند «هر یک از جرائم مصرح در ماده ۲ این قانون چنانچه بانگیزه اصلاح امور کشور علیه مدیریت و نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور ارتکاب یابد، بدون آنکه مرتکب قصد ضرب‌ه‌زدن به اصل نظام را داشته باشد، جرم سیاسی محسوب می‌شود.» این موضع برخلاف همه نظرات حقوق‌دانان جهان است؛ مثل اینکه وکلای مجلس نهم یا فرصت کافی نداشته‌اند یا چنان‌که باید، به موضوع دل‌نسرپده بودند تا از حداقل‌های مفهوم و منطق جرم سیاسی در مکتب‌های جهانی آگاه گردند. اگر ملاک شریعت بوده است که تاریخ گزارش داده است^۶ امام نخست شیعیان با بانگ بلند به مخالفانی که در پی براندازی حکومت او بودند اعلام داشت تا زمانی که نبرد مسلحانه آغاز نکنند از همه حقوق شهروندی برخوردارند و آنان را به زندان نمی‌فرستد و از بیت‌المال محروم نمی‌کند. اینکه مصادیقی بسیار سطحی به‌عنوان جرم سیاسی در یک قانون جای گیرد، آن هم مواردی که پیش از این در مجموعه قوانین کیفری ذکر شده بود، کاملاً اصل ۱۶۸ قانون اساسی را شریک نمی‌کند. بدیهی است که هیچ‌کس جرائم علیه عفت و اخلاق عمومی را سیاسی نمی‌داند و توهین و افترا نیز قبلاً جرم‌انگاری شده بود. جرائم مقرر در قوانین خبرگان رهبری نیز مواردی بود که قانون‌گذار پیش از این به آن پرداخته است و ماده ۳ که یادآور شده مباشرت و معاونت و شروع به جرم در جرائم مشروحه سیاسی نیست، مورد پذیرش حقوق‌دانان بوده است. به‌راستی آیا معضل متهمان و مجرمان سیاسی، نبوشیدن لباس زندان و نداشتن حق ملاقات با بستگان و عدم دسترسی به نشریات بوده که مجلس نهم پس از چهل سال، آن معضلات را از پیش پای متهمان برداشته است؟ حق آن بود که قانون درباره داعی و انگیزه باطنی که مرتکب در پی آن به جرمی دست یازیده است در پیچ‌های می‌گشود. انگیزه‌ای که رکن اصلی جداسازی متهم سیاسی است در حقوق کیفری عبارت از نیرو یا محرکی است که آدمی را به‌سوی فعلی می‌کشاند یا از کشش او به انجام آن باز می‌دارد. انگیزه همان نیروی فعالی است که در اندیشه ما خطور می‌کند و در پی آن فعل یا ترک

فعل پدیدار می‌شود. انگیزه غیرارادی است اما فعل و کنش نتیجه اراده است. به باور همه دانشمندان حقوق کیفری آنچه جرم سیاسی را از همه بزه‌ها جدا می‌سازد و مجرمان سیاسی را از بزه‌کاران عادی متمایز می‌سازد، انگیزه شرافتمندانه است. در نظام حقوقی کیفری انگیزه در تقصیر بی‌تأثیر است، اما در نزد دادرسان انگیزه مرتکب جرم موجب یا تشدید یا تخفیف مجازات محسوب می‌شود و گاهی نیز توصیف مجرمانه را زایل می‌سازد. برابر بند ۳ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی انگیزه شرافتمندانه از موجبات و جهات تخفیف در جرائم تعزیری به شمار می‌آید. یا مثلاً اگر چه سقط جنین جرم‌انگاری شده و برای آن مجازات تعیین شده است، اما در صورتی که برای حفظ جان مادر باشد، جرم نیست. قانون‌گذار در ماده ۶۲۳ قانون مجازات اسلامی استفاده از لباس‌های رسمی مأمورین نظامی را جرم دانسته است، اما هنگامی که انگیزه سوءاستفاده از آن وجود نداشته باشد آن را جرم تلقی نکرده است. در ماده ۵۵۶ قانون مجازات اسلامی جعل اسکناس جرم است، اما در جایگاه هنر نقاشی جرم به حساب نیامده است. برابر ماده ۶۲۸ قانون مجازات اسلامی مقاومت در مقابل نیروهای انتظامی و دیگر ضابطین دادگستری در موقعی که مشغول به انجام وظیفه خود می‌باشند دفاع محسوب نمی‌شود، ولی هرگاه اشخاص مزبور از حدود وظایف خود خارج شوند و حسب ادله و قراین موجود خوف آن باشد که عملیات آن‌ها موجب قتل، جرح و یا تعرض به عرض و مال شود، دفاع در مقابل آن‌ها نیز جایز است. چنین نگاهی می‌بایست نسبت به مجرمان سیاسی نیز به فراخور موضوع در قانون رعایت می‌شود. آنچه قانون‌گذار اساسی را فراخواند تا نسبت به مجرمین سیاسی نگاه دیگری داشته باشد، تجربه سیاسی مشروطیت تاکنون بوده است. برای نمونه، در سال‌های پس از انقلاب، محاکمه رهبران نهضت آزادی یا دادگاه اعضای دولت موقت بدون هیچ پروتی از حقوق و امتیازات متهمان سیاسی برگزار شد. رسیدگی به پرونده اعضای کانون مدافعان حقوق بشر با وجود آنکه خبرگزاری‌های کشور از تصویب اساسنامه آن به‌وسیله کمیسیون ماده ۵ وزارت کشور خبر داده بودند، در دادگاه انقلاب که مرجع اختصاری به شمار می‌آید صورت پذیرفت و نه تنها هیئت منصفه‌ای در کار نبود، محاکمه به‌صورت غیرعلنی برگزار شد که البته این‌ها همه آسیب‌های تأخیر ۳۷ ساله در تصویب قانونی به شمار می‌آید که قانون اساسی وضع آن را به قوه مقننه تکلیف کرده بود. بی‌گمان هیئت منصفه راهپوی اصول منصفانه‌ای است که متهمان بدان استناد می‌جویند یا حقوق بانان در پشتیبانی از حقوق و امتیازات موکلین خود بدان استناد می‌کنند و از این رو حضور آن در محاکمات سیاسی ضروری است؛ اما به‌طور کلی برخورداری از یک دادرسی عادلانه و منصفانه و توجه به انصاف و عقل سلیم جایگاهی در یک دادگاه انقلابی ندارد، زیرا ساز و کار و گزارش دادسرا از یک سو و فهم و برداشت دادرسان در چنین دادگاهی از دیگر سو، ورود و بررسی و کنکاش و تلاش را در این موارد بر نمی‌تابد. برخلاف آن، در چارچوب یک محاکمه سیاسی، اصول مورد پذیرش بین‌المللی در چشم‌انداز دادگری و خرد به‌راحتی قابل استناد است تا با ملاحظه برتری شخصیتی متهمان و ارزش‌های ارجحندی که می‌توان بدان استناد جست و با ارائه قواعد و رویه قضایی به گفت‌وگو میان



جان لاک

دادرسی و متهم راه‌گشود. در چنین رسیدگی‌ای گاه به فرجامی می‌رسیم که کاملاً پیش‌بینی نشده بوده است. به یاد داشته باشیم انصاف برابر است با اشتباهی که در قانون راهی برای جبران آن پیش‌بینی شده است.

در چنین اوضاع و احوالی می‌توان وجدان دادرسان را مخاطب قرار داد و پیشینه و دیرینه شرافتمندانه متهمانی که در پی آبادانی کشور بوده‌اند را بر شمرد تا دادگاه دادگرانه به بررسی نشیند و در فرجام، رأی منصفانه صادر کند. سالی چند پیش از این، دادگاه مطبوعاتی پاریس تصویری را که کنار زمین از مسیح برهنه کشیده شده بود با این استدلال که هنر مرز نمی‌شناسد و متهم سوءنیت نداشته است مجرمانه ندانست. آیا چنین گفت‌وگویی در یک دادگاه صحرایی نظامی هم که ویژه جرائم جنگی است قابل ارائه است؟ هنگامی که متهمان سیاسی در دادگاهی مختص امنیت محاکمه می‌شوند که هدف از تأسیس آن مقابله با جنایت و خشونت و سرقت مسلحانه است، پیش‌دواری‌های دادرسان آن‌ها را به‌سان دیگر مجرمان می‌انگارد.

از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است که خطای قاضی در عفو و گذشت پذیرفته است، اما در عقوبت و مجازات نه. اکنون با توجه به اصل چهارم قانون اساسی که همه مبادی و مبانی قوانین را بر پایه شرع انور نهاده است، بیایم برای پایداری حقوق و اصول و شرافت و وجدان و برای جذب مشارکت مردم در ساخت و پرداخت جامعه و افزایش توان و نیروی مردم، همه محاکمات فعالان سیاسی را که پیش از این در محاکم اختصاصی انجام شده است در دادگاه عمومی با حضور هیئت منصفه تجدید و برگزار کنیم. از آن رو که انگیزه شرافتمندانه پیوست ناگسستنی با مجازات دارد و دادرسان در هنگام تعیین مجازات بدان توجه فراوان روا می‌دارند، تجدید محاکمه محکومان سیاسی یک باید بی‌گریز است که دادگری و خرد بر آن پای می‌فشارد.

چشم‌داشت فطری تابعان از حاکمان این است که قدرت و شوکت و ثروت را برای ایجاد رفاه و امنیت و آسایش مردم به کارگیرند. داستانی دلنشین از زمانه فرمانروایی کریمخان زند (وکیل‌الرعیای) سینه‌به‌سینه در خانه به خانه مردم شیراز گفته شده است که ذکر آن در این مقام و مقال شنیدنی است. آورده‌اند کریمخان آرزوی آن داشت که همچون انوشیروان به دادگری پُرآوازه شود. برخی این آرزو را ناشی از آشنایی کریمخان با گلستان سعدی دانسته‌اند، زیرا سعدی داد‌سخن از دادگری

انوشیروان در کتاب خویش آورده است. گفته‌اند که کریمخان زنجیری در بیرون ارگ خود قرار داده بود تا هر کس را ستمی رنجاند، آن زنجیر را بجنباند و نگهبانان را به‌سوی خود بخواند. در نیم‌روزی گرم و طاقت‌سوز، نگهبانان دیدند چوپانی به‌شدت تمام زنجیر را بدین سوی و آن سوی می‌کشد. به نزد وی رفتند و از او خواستند خواسته خویش را بازگوید. او گفت فقط می‌خواهم خان را ببینم. کریمخان با دیدار وی موافقت کرد و چوپان به نزد وی رفت و در هنگام دیدار گفت ای خان بزرگ! مرا سخنی است که نخواستم به دربانان بگویم که دوشینه دویت رأس گوسفند را که برای چرا به دشت برده بودم دزدان ربودند. کریمخان گفت مگر تو دویت گوسفند داشته‌ای؟ چوپان پاسخ داد مردم به امانت من باور داشتند و به امنیت تو اعتماد. خان پرسید مگر هنگامی که گوسفندان را ربودند تو خواب بودی؟ گفت آری خواب بودم و فکر می‌کردم تو بیداری! رایمند کریمخان به وی می‌گوید بی‌درنگ دویت گوسفند به وی بده که بر شوکت و اقتدار تو در این پرسش و پاسخ بیفزاید و خان زند چنین کرد و امروز هم از مهر و بخشش او سخن در میان است. شاید او هم می‌توانست چوپان را به‌عنوان توهین، نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی در روزگاری که هیچ قانونی جلودارش نبود متهم باز اما کششی پخردانه را برگزید و نام نیک از خود به یادگار نهاد. سعدی می‌گوید: «دو چیز حاصل عمر است، نام نیک و ثواب. وزین دو درگذری کُلُّ مَن عَلَیْهَا فَا ن» ■

پی‌نوشت:

1. John Locke (۱۶۳۲-۱۷۰۴ م) از فیلسوفان انگلستان معروف به پدر لیبرالیسم کلاسیک.
2. دکتر علی اصغر حلبی، کشکول جدید با طرفه‌ها و نکته‌ها، تهران: قطره، ۱۳۸۷.
3. Albert Camus (۱۹۱۳-۱۹۶۰ م) نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار فرانسوی.
4. دکتر عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنایی، دوره سه‌جلدی، تهران: فردوسی، ۱۳۹۲.
5. حسینعلی منتظری، درس‌هایی از نهج‌البلاغه، دوره سه‌جلدی، تهران: سرای، ۱۳۸۴.
6. به نقل از: هاشم بن سلیمان بحرانی، مدینه المعاجز، ترجمه سید غریب عساکره مجد، تهران: ارمان یوسف، ۱۳۸۸.
7. قاعده دره که همان قاعده تدرء‌الحدود بالشبهات از قواعد فقهیه مهم حقوق اسلامی و دارای کاربرد فراوان در حقوق اسلامی خصوصاً حقوق جزای اسلامی است. این قاعده از قواعد مؤثر در رفع مسئولیت کیفری وقوع شبهه اعم از حکمی و موضوعی است. اصل در رفع مسئولیت کیفری، بر اساس آنچه ابتدا از این قاعده استخراج می‌گردد، قابلیت اجرایی آن در رفع حدود است اما به‌موجب روایات و احادیث معتبر کاربرد این قاعده مختص حدود نبوده بلکه از این محدوده خارج و به دیات و تعزیرات و قصاص نیز تسری یافته است. حدیث «ادرووا الحدود بالشبهات» در فقه امامیه به‌طور مرسل نقل شده است که در اینجا به چند مورد آن بسنده می‌کنیم: محمد بن علی بن الحسین قال: قال رسول‌الله (صلی‌الله): «ادرووا الحدود بالشبهات ولا شفاعه ولا کفاله ولا یمین فی حد.» (حدود را با شبهات دفع کنید و شفاعت و کفالت و قسم در حد وجود ندارد.) و یا عن ابی عبدالله (علیه‌السلام) عن ابیه عن ابانه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عن رسول‌الله (صلی‌الله) انه قال: «ادرووا الحدود بالشبهات و اقبلوا الکرام عتراتهم الا فی حد من حدود الله.» (حدود را با شبهات دفع کنید و لغزش‌های بزرگان را باز دارید، مگر در حدود خداوند.) و یا در جای دیگر عن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «واقبل العذر وادءه الحدود بالشبهات» (عذر را بپذیر و حدود را با شبهات دفع کن.)

چیستی جرم سیاسی

نگاهی به روند تصویب قانون جرم سیاسی



یوسف مولایی

قدرت تحت تأثیر نیازها و انتظارات خود، سیاست اخلاقی را جایگزین اخلاق طبیعی جامعه خواهد کرد یا جامعه در تکاپوی رفع نیازهای اقتصادی، از اخلاق مداری رویگردان خواهد شد یا به مهندسی اخلاق خواهد پرداخت. سرقت که رفتاری ضد اجتماعی و ضد اخلاقی است با پدیده و عناصری چون مشروعیت مالکیت و مالکیت مشروع، فراهم بودن زمینه‌های تداوم حیات و رشد اجتماعی، ویژگی‌های فرهنگی، شادابی حیات اقتصادی، وجود نظام ارزشی سازگار با ذات و فطرت انسانی، بلوغ سیاسی و فرهنگی جامعه مرتبط است و اخلاق به صورت پدیده طبیعی و مانده آسمانی وجود ندارد. اخلاق پیش از هر چیزی نظامی ارزشی است که به صورت جمعی، تدریجی و در روند تاریخی زندگی اجتماعی بر ساخته می‌شود؛ بنابراین با آشنایی بیشتر با ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های حیات اجتماعی به شکل‌گیری، پایداری و فروپاشی نظام ارزشی زندگی اجتماعی دوری ما در اخلاق وصف مجرمانه به رفتارهای فردی با دشواری و وسواس بیشتری روبه‌رو خواهد شد.

بسیاری از حقوقدانان جرم را مترادف با قانون‌شکنی در نظر می‌گیرند و قانون را مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری تعریف می‌کنند که قانونگذار ما را ملزم به رعایت آن‌ها می‌کند. این تعریف از نظر فنی رأی قاضی را در صدور حکم هموار کرده، ولی ما را از شناسایی واقعی جرم و مجرم دور می‌کند. در آموزه‌های حقوقی، جرم عبارت از فعل یا ترک فعلی است که در قانون برای آن مجازات تعریف شده است و این بهترین ابزاری است که در اختیار قدرت سیاسی قرار دارد تا از طریق ایجاد مجموعه‌ای از دستورات و فرمان‌ها در قالب قانون، رفتار افراد جامعه را در مسیر دلخواه خود هدایت و انحرافات را سرکوب کند. از این رو تحت تأثیر فرایندهای مربوط به تعریف الگوهای رفتاری و باید و نبایدها تاکنون بیش از ۷۰ هزار جرم معرفی شده است. در اکثر کشورهای جهان، حمل سلاح جرم است و در آمریکا چنین نیست. در هلند و بعضی از کشورهای خرید و فروش و مصرف مواد مخدر جرم نیست و در اکثر کشورهای جرم است. سرقت ادبی و تعرض به مالکیت معنوی نیز در بسیاری از کشورهای جرم است و در تعدادی از کشورهای جرم نیست. داشتن بیش از یک فرزند در شهرهای چین جرم است و در اکثر کشورهای چین نیست. در تعدادی از کشورهای غربی، زیر سؤال بردن هولوکاست جرم است و در بیشتر کشورهای چین نیست. کشورهای اسلامی در قانون مجازات خود مجموعه‌ای از جرائم را فهرست کرده‌اند که در کشورهای دیگر جرم به‌شمار نمی‌آید. از این رو تعریف جرم بر پایه عنصر قانونی اعتبار محدودی دارد و به‌هیچ‌وجه فراگیر نیست.

به همین دلیل بعضی‌ها قانون جزا را علت و سبب اصلی جرم تلقی می‌کنند و معتقدند با از بین بردن قانون جزا جرم از بین می‌رود. هرچند این دیدگاه پاک کردن صورت مسئله است و حل آن را مطرح نمی‌کند، ولی بخشی از حقیقت مربوط به جرم و رفتار مجرمانه را مشخص می‌کند و آن اینکه افزایش دامنه جرم‌انگاری و اخلاق وصف مجرمانه بر رفتارهایی که در شرایط متعارف و در جوامع متعادل، هنجارشکنی به‌شمار نمی‌آید، کتاب قانون مجازات را قطور و پیچیده می‌کند بدون آنکه به امنیت و سلامت جامعه کمک کند. پرداختن به جرم از جنبه قانونی و مجازات و بی‌توجهی به منشأ ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن جز اتلاف منابع و امکانات جامعه برای رودررویی با معلول‌ها و فراموش کردن علل و اسباب بروز رفتارهای مجرمانه تهدید جدی برای امنیت و شادابی پایدار حیات اجتماعی است. جرم با رویکردهای مختلف

ماهیت پیچیده رفتار مجرمانه به لحاظ ارتباط تنگاتنگ آن با تمامی حوزه‌های حیات و سازه‌های زندگی اجتماعی و تأثیر پذیری آن از عنصر و مناسبات قدرت، ارائه تعریف جامع و فراگیر از جرم را با چالش جدی روبه‌رو می‌سازد. جرم‌شناسان هیچ‌گاه در تعریف جرم به اجماع نرسیدند و ترجیح داده‌اند بدون تعریف جرم به مطالعه آن بپردازند و در متون حقوقی نیز به ارائه تعریف قانونی جرم بسنده شده است. تلاش‌های زیادی برای شفاف‌سازی مفهوم جرم از جنبه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و قانونی به عمل آمده است؛ اما از آنجا که این تلاش‌ها در شرایط زمانی و مکانی خاص برای مطالعه موارد خاصی از رفتار انسان‌های خاصی به عمل آمده است در عمل به دستاورد مشخصی منتهی نشده است.

تعریف جرم از جنبه اخلاقی، رفتار ناسازگار با اخلاق یک انسان متعارف در شرایط متعارف است. همچنین تعریف جرم از جنبه اجتماعی، رفتار ضد اجتماعی یک انسان متعارف در شرایط متعارف است و تعریف جرم از جنبه قانونی، عملی است که قانونگذار آن را منع کرده و برای مرتکب مجازات تعیین کرده است. هیچ‌یک از این تعاریف کامل نیست و ابهامات زیادی دارد، چرا که تعریف اینکه هر رفتار متعارف در هر جامعه متعارف چیست و با چه شاخص‌هایی ارزیابی می‌شوند و چه نهادهایی باید آن‌ها را ارزیابی کنند خود موضوع بسیار پیچیده‌ای است، چرا که در جوامع مدرن، سازمان‌دهی زندگی اجتماعی به صورتی است که الگوهای رفتاری در فرایند پیچیده تصمیم‌سازی‌های سیاسی تعریف می‌شود و رفتار مجرمانه نه به لحاظ انحراف از رفتار متعارف اکثریت افراد جامعه، بلکه از نظر منطبق نبودن با انتظارات قانونگذار که یک تأسیس سیاسی است صورت می‌گیرد. در کشورهای غیردموکراتیک نیز این اراده سیاسی عریان و بلاواسطه در قالب تصمیم پادشاه، خلیفه، سلطان، رئیس‌جمهور و پیشوا امکان ظهور پیدا می‌کند.

هنری هارت در تعریف جرم به نكوهش اخلاقی جدی جامعه تأکید می‌کند. این رویکرد تا آنجا معتبر است که در جامعه‌ای کاملاً آزاد (از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی) پایه‌های حیات اخلاقی جامعه بدون مداخله عنصر قدرت به صورت طبیعی شکل بگیرد و استوار بماند در غیر این صورت مناسبات

قانونی، جامعه‌شناسی، روان‌پزشکی، روان‌شناختی و از جنبه سیاسی مطالعه شده است که ما به‌طور خلاصه به جنبه قانونی آن پرداختیم و در اینجا به جنبه‌های دیگران به صورت کاملاً گذرا می‌پردازیم.

امیل دورکیم رفتار مجرمانه را با شاخص جریحه‌دار شدن جدی و آشکار وجدان اجتماعی ارزیابی می‌کند. بدین معنا که اگر وجدان جامعه از رفتار و عملی آسیب و آزار ببیند آن رفتار مستحق مجازات است.

برخلاف جرم‌شناسان که به بستر و زمینه‌های اجتماعی پدیده جرم توجه

دارند، روان‌پزشکان و روان‌شناسان به ویژگی‌های شخصیتی و روانی مجرم تمرکز می‌کنند. در اینجا بیشتر به علل ناسازگاری فرد با الزامات زندگی اجتماعی توجه می‌شود. از نظر اولوف کین برگ سوندی جرم شکلی از ناسازگاری با زندگی اجتماعی را منعکس می‌کند که می‌توان آن را کم و بیش شکل واکنش عمده شخصی به فشارهای محیط اجتماعی قلمداد کرد. در این رویکرد، جرم با خصوصیات و ویژگی‌های شخصیتی مجرم بررسی می‌شود. در بررسی جنبه سیاسی جرم، به ملاحظات و فرایندهای سیاسی متعددی توجه می‌شود که در جرم‌انگاری و اخلاق وصف مجرمانه رفتار شهروندان ایفای نقش می‌کنند و قانون جزا وسیله‌ای در اختیار طبقات مقتدر و ذی‌نفوذ جامعه است تا با تکیه بر آن به صورت مؤثری انسان‌ها را به تبعیت از فرامین خود واداشته و ارزش‌ها، ایده‌ها، عقاید و نظام ارزشی خود را بر جامعه تحمیل کنند. در هر جامعه‌ای گروه‌های صاحب نفوذ قوی وجود دارد که در تعیین اینکه چه چیزی باید مستحق مجازات باشد نظام ارزشی و منافع اجتماعی و اقتصادی خود را لحاظ می‌کنند. از این منظر مجرمیت الزاماً خصوصیات ذاتی یا فردی یک رفتار نیست، بلکه انعکاسی است از چگونگی تجلی اقتدار و زور و اجبار در جامعه. در این تعریف رفتار مجرمانه، رفتاری است که صاحبان قدرت آن را برنمی‌تابند.

مطالعه بُعد سیاسی جرم و جرم سیاسی دارای پیوندهای مفهومی است. بدین معنا که برخلاف جرائم عمومی که عمدتاً علیه منافع و مصالح افراد جامعه و امنیت عمومی جامعه است، جرم سیاسی علیه امنیت خاص جامعه و علیه نهادهای حاکمیتی و زمامداران صورت می‌گیرد. جرم سیاسی از «دوران‌های قدیم جرم بزرگ، جرم بی‌رحمانه و خیانت بزرگ تلقی می‌شد و محاکمه آن بسیار سخت بوده و آن را به دادگاه ویژه می‌سپردند.» (هاشمی: ص ۴۴۸)

در جرم سیاسی بیش از اینکه به صدمات و آثار اجتماعی و شخصیت مجرم و مجازات آن توجه شود به انگیزه و مجرم توجه می‌شود. از این رو جرم سیاسی عبارت است از هر عملی که به خاطر هدفی یا انگیزه‌ای سیاسی صورت می‌گیرد. از نظر پروفیسور گارو جرم سیاسی جرمی است که موضوع منحصر آن یا تغییر یا تزلزل یک یا چند عنصر از عناصر نظام سیاسی باشد و بدون آسیب‌رسانی به منافع خصوصی



تغییر بنیادین نظام اجتماعی دست به اعمال خشونت علیه نظام سیاسی مستقر و حاکمان می‌زند. البته مرزبندی بین جرائم اجتماعی و سیاسی امر دشواری است، چراکه اکثراً در جرائم سیاسی اهداف تغییرات بنیادین اجتماعی تعقیب می‌شود. برای نمونه مبارزان سیاسی برای ایجاد نظام سوسیالیستی که با تغییرات بنیادین اجتماعی همراه است، از آنجا که با اقدامات خشونت‌آمیز علیه حاکمیت مستقر امنیت داخلی کشور را هدف قرار می‌دهند مرتکب جرم سیاسی می‌شوند.

طرفداران آنارشسیسم با تغییر موضع بعضی از جریان‌های تروریستی که زیر

لوی ایدئولوژی به فعالیت می‌پردازند می‌توانند داخل این دسته‌بندی قرار گیرند. برای مرزبندی بین اعمال خشونت‌آمیز و جرائم سیاسی بعضی از صاحب‌نظران در ارزیابی مفهوم جرم سیاسی به وسایل و ابزار نيل به مقصود توجه کرده، ایجاد رعب و وحشت، غارت و انفجار و آسیب‌رسانی مستقیم یا غیرمستقیم به مردم از طریق به خطرانداختن امنیت اجتماعی آن‌ها را در زمره جرائم عمومی دسته‌بندی کرده‌اند. (همان، ص ۴۵۱)

برای جلوگیری از سوء برداشت از مفهوم جرم سیاسی معیار دوری افکار عمومی را پیشنهاد کرده‌اند. بدین معنا که چنانچه ارتکاب جرم موجب انزجار و تفر قاطبه مردم و جریحه‌دار شدن احساسات عمومی باشد آن را باید جرم عمومی تلقی کرد، نه سیاسی. (همان) در ارزیابی جرم ارتكابی همچنین باید به انگیزه مرتکب نیز توجه داشت و اقداماتی را که برای رضای جاه‌طلبی سیاسی و تصاحب قدرت علیه حکومت مستقر انجام گیرد، نمی‌توان جرم سیاسی قلمداد کرد. (همان)

با توجه به تحول ساختار و کارکرد حاکمیت‌ها و امکان‌پذیری انتقال قدرت سیاسی از مسیر انتخابات آزاد و روندهای دموکراتیک و همچنین پایبندی نظام‌های مردم‌سالار به موازین و اصول استانداردهای حقوق بشری، جرم سیاسی امکان ورود به مجموعه قوانین جزایی را در بیشتر کشورهای جهان از دست داده است. با وجود این به نظر می‌رسد جرم سیاسی حتی در این کشورها هنوز در دو مورد به حیات خود ادامه می‌دهد: نخست در خصوص عدم استرداد

مجرمین سیاسی و دوم در اعطای پناهندگی به افرادی که در کشور خود مرتکب جرم سیاسی شده‌اند. جرم سیاسی با انقلاب مشروطیت رسماً وارد ادبیات سیاسی و حقوقی ایران شد. اصل ۷۹ متمم قانون اساسی مشروطیت ایران مقرر داشته است که: «در مورد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفان در محاکم حاضر خواهند شد. در مجموعه قانونگذاری ایران تعریفی از جرم سیاسی ارائه نشده است، بلکه مصادیقی از آن مشمول آیین رسیدگی خاصی شده و ارفاق در مجازات و نحوه رفتار شده است. تبصره ۵ ماده ۸ قانون محاکمه وزرا مصوب ۱۳۰۷ مقرر می‌داشت که در مورد تقصیرات سیاسی هیئت منصفه حضور خواهد داشت.

قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ بین جرائم عمومی و سیاسی با اعمال ارفاق به مجرمین سیاسی از قبیل

افراد و ایجاد تغییرات در رفتار حاکمان یا اختلال در نهادهای حاکمیتی را نشان داده باشد. در نظام‌های حقوقی معاصر جرائم سیاسی از عمومی مرزبندی نمی‌شود و در عناوین مجرمانه، جرم سیاسی مستقل فهرست می‌شود. از نظر تاریخی مرزبندی و تفکیک بین جرم سیاسی و جرم عمومی به‌طور رسمی تحت‌تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی سال ۱۸۳۰ در فرانسه صورت گرفت. با این وجود تعریفی از جرم سیاسی ارائه نشد فقط امتیازاتی برای مجرمان سیاسی در نظر گرفته شد. در مقدمه قانون ۱۹۲۷ فرانسه درباره استرداد مجرمان در تعریف جرم سیاسی آمده که مجرم سیاسی کسی است که شور و هیجان ناشی از عقیده سیاسی به اندازه‌ای او را برانگیخته که قانون را زیر پا گذاشته است.

ماده ۳ قانون ۱۹۲۹ آلمان درباره استرداد مجرمان بزه سیاسی را عمل مستحق می‌داند که علیه اساس و امنیت کشور یا ضد رئیس کشور و اعضای هیئت دولت یا ضد مجلس مؤسس یا ضد حقوق سیاسی انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده یا برخلاف روابط حسنه با خارجیان صورت گرفته باشد. ماده ۸ قانون مجازات ایتالیا نیز جرم سیاسی را اقدامی علیه مصلحت سیاسی کشور یا علیه یکی از حقوق سیاسی شهروندان معرفی می‌کند. قوانین دیگر کشورها همچون عراق و سوریه نیز جهت‌گیری مشابهی در خصوص جرم سیاسی دارند. کنفرانس بین‌المللی کپنهاک که برای وحدت حقوق جزا در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد این تعریف را برای جرم سیاسی برگزیده است. «جرم سیاسی اطلاق به جرمی است که علیه تشکیلات و طرز اداره حکومت و همچنین علیه حقوق ناشی از آن برای افراد ارتکاب شود.» (همان، ص ۴۴۹)

با وجود این بعضی از جرائم عمومی از نظر ماهیت، موقعیت و عنصر مصنوعی جرم ارتكابی به‌راحتی در حوزه جرائم سیاسی قرار می‌گیرند. در فرانسه جرائم علیه امنیت داخلی کشور و حقوق اساسی افراد، جرائم علیه سازمان و کارکرد دولت، تقلبات انتخاباتی و جرائم مربوط به قوانین مطبوعاتی، آزادی اجتماعات، عقیده، تظاهرات و مجامع در زمره جرائم سیاسی دسته‌بندی شده است. (همان، ص ۴۵) از سوی دیگر جرائم اجتماعی از نظر عنصر معنوی جرم و انگیزه مرتکبین جرم دارای پیوند پررنگی با جرم سیاسی است، چراکه فرد با هدف تأمین منافع عمومی از طریق

تخفیف در مجازات (ماده ۵۵)، اعاده حیثیت (ماده ۵۹) و لحاظ نکردن در تکرار جرم (ماده ۵۴) قائل به تفکیک شده است. بدون اینکه در متون قانونی تقسیم‌بندی جرائم، به سیاسی و عمومی را به رسمیت بشناسد. با این وجود قانونگذار در مواردی جرم سیاسی را تأیید کرده است از جمله قانون. قانون وادار کردن مجرمان به کار مصوب ۱۳۰۷ مجرمان سیاسی را از این مجازات معاف کرده است. لایحه قانونی استرداد مجرمان مصوب ۱۳۳۱ مجرم سیاسی را قابل استرداد ندانسته است. با وجود قوانین پراکنده در خصوص جرم سیاسی، نمی‌توان در رویه قضایی پیش از انقلاب جهت‌گیری مشخصی نیز در مسیر شناسایی جرم سیاسی مشاهده کرد.

فعالان سیاسی پیش از انقلاب به‌عنوان مجرمان امنیتی در محاکم نظامی جز در موارد استثنایی به صورت غیرعلنی و بدون بهره‌مندی از حق دفاع محاکمه شدند و درباره تعداد زیادی اشد مجازات اعمال شد. پس از انقلاب شوروی انقلاب در یکی از نخستین مصوبات خود ماده واحد لایحه قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی مصوب ۱۳۵۸/۱/۸ بخشی از جرائم علیه امنیت کشور را به‌عنوان جرائم سیاسی به رسمیت شناخت. این قانون مقرر می‌دارد: «محکومیت کلیه کسانی که اتهام اقدام علیه امنیت کشور، اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه و اتهامات سیاسی دیگر تا تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۶ به حکم قطعی محکوم شده‌اند کان لم یکن و ملغی الاثر می‌شود و آثار قبلی محکومیت مزبور موقوف‌الاجرا خواهد بود.» این قانون صرفاً برای حمایت از فعالان سیاسی پیش از انقلاب تصویب شده است. شورای انقلاب می‌توانست در نخستین موضع‌گیری خود نسبت به جرم سیاسی به تعریف و ذکر مصادیق دقیق آن بپردازد و ضمن رفع اثر از محکومان سیاسی پیش از انقلاب، مسیر تفکیک جرائم سیاسی از جرائم امنیتی را هموار کند. پس از تصویب قانون اساسی، در اصل ۱۶۸ آن، به جرم سیاسی توجه شد و با پیش‌بینی رسیدگی به جرائم سیاسی به صورت علنی و با حضور هیئت‌منصفه انتظار می‌رفت که قانونگذار در تدوین قانون مجازات به تعریف و تعیین مصادیق و میزان مجازات جرم سیاسی بپردازد، ولی در نخستین اقدام قانونگذاری پس از تصویب قانون اساسی، یعنی قانون مجازات اسلامی ۱۳۶۱ (کلیات) و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸ (تعزیرات) الزامات اصل ۱۶۸ کاملاً نادیده گرفته شد و این بی‌اعتنایی قانونگذار نسبت به تکلیف اجرایی کردن اصل ۱۶۸ گام اساسی را بردارد، ولی قانون مجازات در بخش تعزیرات، جرائم سیاسی در قالب جرائم امنیتی در فصل پنجم فهرست شده است و در حقیقت الزامات اصل ۱۶۸ قانون اساسی به کلی نادیده گرفته شده است و این در شرایطی است که قانون بازسازی نیروی انسانی وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت مصوب ۱۳۶۰/۷/۵ در سال ۱۳۶۲ با قانون هیئت‌های رسیدگی به تخلفات اداری کلاً فاقد اعتبار شد. مصادیقی از جرائم سیاسی فهرست شده است که به‌طور ضمنی مرزبندی بین جرائم عادی و سیاسی شناسایی شده است و همچنین مجلس در ماده ۱۹، فعالیت احزاب و... مصوب ۱۳۶۰/۶/۷ مجلس شورای اسلامی، مقرر داشته که «شورای عالی قضایی

موظف است ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون لایحه تشکیل هیئت‌منصفه محاکم دادگستری، موضوع اصل ۱۶۸ قانون اساسی را تهیه و با رعایت اصل ۷۴ قانون اساسی تقدیم مجلس کند». در متن پیشنهادی قوه قضائیه با لایحه تقدیمی دولت به مجلس اختلاف‌هایی در تعیین مصادیق جرم سیاسی، مرجع تجدیدنظر و ترکیب اعضای هیئت‌منصفه مشاهده می‌شود. بالاخره پس از سپری شدن بیش از ۲۰ سال از تصویب قانون اساسی، طرح جرائم سیاسی مشتمل بر ۲۳ ماده و ۱۴ تبصره در جلسه علنی روز سه‌شنبه مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که شورای نگهبان در جلسه مورخ ۱۳۸۰/۳/۳۰ ایرادات اساسی در ۱۸ بند به آن وارد کرد. مجلس ششم نتوانست در دوره مأموریت خود این ایرادات را رفع کند و موضوع جرم سیاسی تا دوره نهم در دستور کار مجلس قرار نگرفت. این طرح در سه فصل تنظیم و تدوین شده بود که فصل اول آن به تعریف، دامنه و مصادیق جرم سیاسی اختصاص داشت، فصل دوم نحوه رسیدگی و فصل سوم سایر مقررات درباره آثار جرم و نحوه رفتار با مجرمان سیاسی را در برمی‌گرفت. ماده ۲ این طرح از نظر تعریف جرم و تعیین مصادیق آن تقریباً بخش عمده‌ای از فصل پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) را در برمی‌گیرد. ازجمله ماده‌های ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۷، ۶۱۰ و ۶۷۸. تعریف جرم سیاسی نیز در ماده ۱ این قانون به صورت جامعی مطرح شده است و تبصره یک این ماده صرف بیان عقیده و نظر در ارتباط با امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و مانند آن و انتقاد از عملکرد مسئولان امر و نهادهای قانونی مشمول عناوین مجرمانه نبوده و از این نظر قابل تعقیب و مجازات نیست. در خصوص نحوه رسیدگی علنی بودن دادگاه با حضور

هیئت‌منصفه پیش‌بینی شده است و در رسیدگی به اتهام شرکا و معاونان در جرم سیاسی نیز همانند متهم اصلی عمل می‌شود. مرجع تجدیدنظر آرا دیوان‌عالی کشور معرفی شده است. تشخیص سیاسی بودن جرم انتسابی با دادگاه است، ولی در صورتی که متهم به تشخیص دادگاه اعتراض کند و مدعی شود که اتهام وارده از نوع اتهامات مربوط به جرم سیاسی است به این اعتراض در همان دادگاه با حضور هیئت‌منصفه، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود و در صورتی که نظر هیئت‌منصفه بر سیاسی بودن اتهام وارد باشد دادگاه نظر هیئت‌منصفه را رعایت خواهد کرد. در اجرای ماده ۱۱ این قانون وکیل در مراحل رسیدگی از مرحله بازجویی تا صدور رأی نهایی به دفاع از متهم می‌پردازد. در صورت ناپدید شدن این حق، حکم صادره فاقد اعتبار بوده و کلیه مراحل رسیدگی با حضور وکیل اعاده می‌شود. طبق ماده ۲۰ قانون تشخیص عناصر ماهوی جرم و

انتساب آن به متهم با هیئت‌منصفه و تطبیق عمل متهم با قوانین حاکم دادگاه است. نقش هیئت‌منصفه در احراز مجرمیت متهم سیاسی و شایستگی برخورداری از تخفیف بسیار پررنگ و تعیین‌کننده است. در این قانون همچنین مجرم سیاسی در تحمل حبس از امتیازاتی همچون محل نگهداری، نداشتن دستبند، استفاده نکردن از لباس زندان، ممنوعیت نگهداری در بند انفرادی، حق ملاقات مستمر با بستگان و دسترسی به کتاب و نشریات برخوردار بوده و به کار اجباری گماشته نمی‌شود. از سویی مطابق این قانون احکام تکرار جرم درباره مجرمان جاری نمی‌شود و مجرم سیاسی از حقوق اجتماعی محروم نمی‌شود و قابل استرداد هم نبوده است.

قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵/۲/۲۰ که با عنوان طرح به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده بود در مقام مقایسه با قانون مصوب مجلس ششم دارای تفاوت‌های چشمگیری است. این تفاوت‌ها به‌ویژه در بخش تعریف و تعیین مصادیق جرم سیاسی و نحوه رسیدگی چشمگیر است.

ماده ۱ طرح جرائم سیاسی قصد و انگیزه مرتکب جرم سیاسی را عنصر اصلی در مرزبندی جرائم سیاسی از جرائم عمومی (عادی) قلمداد کرده است و به‌جز جرائم خشونت‌آمیزی که در ماده ۳ احصا شده است هر فعل یا ترک فعلی را که با انگیزه سیاسی علیه نظام سیاسی و حاکمیت دولت یا حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان ارتکاب یابد را در زمره جرم سیاسی معرفی کرده است. علاوه بر این صرف بیان عقیده و نظر در ارتباط با امور سیاسی را مشمول عنوان مجرمانه ندانسته است. از این رو دامنه شمول جرم سیاسی در طرح مصوب سال ۱۳۸۰ بسیار گسترده‌تر از قانون جرم سیاسی سال ۱۳۹۵ است.

از سوی دیگر در مصوبه سال ۱۳۸۰ مجلس ششم، به متهم این امکان داده شده بود که چنانچه مدعی سیاسی بودن اتهامات خود است به تشخیص دادگاه اعتراض کند و اعتراض وی در دادگاه با حضور هیئت‌منصفه خارج از نوبت رسیدگی شود. در صورتی که نظر هیئت‌منصفه بر سیاسی بودن اتهام وارده باشد. دادگاه نظر هیئت‌منصفه را رعایت می‌کند. مصادیق جرم سیاسی که در ماده ۲ در ۹ بند و یک تبصره احصا شده بسیار کامل بوده و به شفافیت تعریف جرم سیاسی کمک کرده و تشخیص مجرم سیاسی از مجرم عادی را تسهیل می‌کند؛ درحالی که در قانون مصوب سال ۱۳۹۵ مصادیق جرم سیاسی به نسبت طرح مصوب سال ۱۳۸۰ محدود شده است. در طرح جرائم سیاسی سال ۱۳۸۰ قانون عطف به ماسبق شده و محکومان سیاسی که دوران محکومیت خود را طی می‌کنند و نیز آن دسته از متهمانی که محکومیت آن‌ها قطعی نشده را نیز در برمی‌گیرد. ■

قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵/۲/۲۰ که با عنوان طرح به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده بود در مقام مقایسه با قانون مصوب مجلس ششم دارای تفاوت‌های چشمگیری است. این تفاوت‌ها به‌ویژه در بخش تعریف و تعیین مصادیق جرم سیاسی و نحوه رسیدگی چشمگیر است

از انزوای اصولی تا دشمن‌تراشی

متأسفانه دیدگاهی راهبردی وجود دارد که معتقد است اصل بودن ما در شرایطی است که دشمنان زیادی داشته باشیم و آن را به انزوای اصولی تعبیر می‌کنند و می‌گویند چه اشکالی دارد وقتی پای اصول به میان می‌آید، یک‌دنده و پایدار باقی بمانیم و کاری به اتحاد همه دشمنان علیه خود نداشته باشیم؛ چراکه خدا با ماست.

برای روشن شدن این مسئله راهبردی لازم است نگاهی به تاریخ معاصر ایران بیندازیم تا مصداقی از انزوای اصولی را توضیح دهیم.

اقتصاد مقاومتی در دوران مصدق

مرحوم دکتر محمد مصدق، رهبر جبهه ملی، با شعار نفت ملی بسیجی در مردم ایران ایجاد کرد که در سایه آن، انتخابات قلابی دوره شانزدهم افشا شد و در دور بعدی، هشت نفر از نمایندگان جبهه ملی در تهران به مجلس شانزدهم راه یافتند و با تشکیل کمیسیون نفت قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت را در سراسر ایران به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا و شاه رساندند. روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹، مردم ایران به جشن و پایکوبی پرداختند و این روز ملی اعلام شد که هنوز هم ادامه دارد.

همه می‌دانیم ملی کردن نفت که لازمه آن مقابله با امپراتوری انگلیس بود چه عظمتی داشت و در شرایطی این کار انجام شد که رزم‌آرا اعلام کرده بود ما حتی یک لوله‌هنگ هم نمی‌توانیم بسازیم، چه رسد به اداره صنعت عظیم نفت. همان‌طور که می‌دانیم، مصدق در طراحی راهبردی خود به عوامل زیر توجه داشت:

۱. از نظر خارجی، ملی کردن معادن در فرانسه و انگلیس و ملی کردن نفت در مکزیک تجربه شده بود. پرداخت غرامت نیز لازمه ملی کردن بود که مصدق نیز آن را قبول داشت تا واکنشی به وجود نیاید.

۲. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ شمسی) یعنی دو سال پیش از ملی شدن نفت در ایران، مصوبه‌ای داشت که ملت‌های جهان هم صاحب سرزمین خود بوده و هم صاحب و مالک منابع و معادن زیرزمینی هستند؛ بنابراین ملی کردن صنعت نفت مخالفتی با قوانین بین‌المللی نداشت و سران‌نهیضت ملی به این امر توجه کافی داشتند.

۳. مصدق بارها اعلام کرد دولت و ملت ایران با دولت و ملت انگلستان سر جنگ ندارد و ناسیونالیسم ایران قصد مقابله با ناسیونالیسم ملت انگلستان را ندارد. آنچه مطرح است، اختلاف دولت و ملت ایران با شرکتی به نام «شرکت نفت انگلیس و ایران» است. مصدق با چنین تقلیلی، می‌خواست واکنش‌های دولت انگلیس، به حداقل برسد تا بتواند دنیا را علیه ما بسیج کند. پرداخت غرامت را هم تضمین کرده بود.

۴. مصدق قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت را در واقع احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت اعلام کرد که دربرگیرنده استیفای حقوق ملت ایران است. با این کار قانون فوق از پشتوانه انقلاب مشروطیت و قانون اساسی آن انقلاب برخوردار شد که اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت.

۵. مصدق مهندس مهدی بازرگان را که تجربه‌ای در صنعت نفت نداشت، در رأس هیئت خلع ید به آبادان فرستاد و اصرار او در این کار این بود که مبدا رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران، فکر کند بازرگان، سعی دارد جایگزین او شود و مدیریت صنعت نفت را در دست گیرد.

۶. مصدق به نمایندگی از مردم ایران اعلام کرده بود که ملی کردن نفت، یعنی نشان دهیم که عملاً ایران مالک سرزمین و مالک زیرزمین و منابع نفتی است؛ معنای ملی کردن این نیست که کارشناسان انگلیسی که صنعت نفت را اداره می‌کردند از کار برکنار یا از ایران اخراج شوند. بلکه او می‌خواست کارشناسان انگلیسی، به‌عنوان مقاطعه‌کار، در ایران بمانند و صنعت نفت را اداره کنند و شیر نفت به روی ایران و خریداران نفت ایران بسته نشود. او می‌خواست که ایران به‌عنوان مالک و ناظر و انگلیس به‌عنوان مقاطعه‌کار عمل کند.

۷. خواست ملت ایران این بود که نخست، شرکت نفت انگلیس و ایران حسابرسی ارائه داده و دوم اینکه مالیات خود را به وزارت دارایی پرداخت کند؛ و از آنجا که این شرکت غاصب از این دو امر خودداری نمود، منتخبان مردم ایران ملی کردن را تنها راه دیدند و در واقع مصدق در مقابل این خواست مشروع توپ را در میدان آن‌ها انداخت.

۸. قانون ملی شدن صنعت نفت از حمایت قاطبه ملت ایران، اعم از بازاریان، اساتید دانشگاه، کسبه و روحانیت برخوردار بود. در این باره باید گفت که چهار نفر از مراجع عظام، آقا سید محمدتقی خوانساری، کوه‌کمره‌ای، صدر و فیض، نه تنها از ملی کردن نفت حمایت کردند، به آن فتوا دادند. آیت‌الله‌العظمی بروجردی که مرجع تقلید تامة بود از نخست‌وزیر و ملی کردن نفت حمایت می‌کرد. بسیج بی‌سابقه‌ای در سراسر ایران و حتی روستاها، در حمایت از ملی کردن ایجاد شد که بی‌نظیر بود و حتی وسیع‌تر و عمیق‌تر از بسیج مردمی در دوران انقلاب مشروطیت به نظر می‌رسید. به‌طوری که می‌توان گفت تا آن زمان، قانونی به عظمت قانون ملی شدن تا این حد از پشتوانه مردمی برخوردار نبود؛ حتی بیشتر از قانون اساسی.

۹. مصدق دکتر شمس‌الدین امیرعلایی را مأمور کرد تا - علی‌رغم میلش - با قطار سلطنتی به آبادان برود. او می‌خواست نشان دهد که حتی نیروی سلطنت نیز از امر ملی شدن حمایت می‌کند. توضیح اینکه جورج مک‌گی، معاون وزارت خارجه آمریکا، روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ به ایران آمد تا شاه را از امضای چنین قانونی بازدارد. ولی شاه به او گفته بود که ناسیونالیسم ملت ایران، به حدی قوی است که در این صورت، مرا هم با خود خواهد برد.

۱۰. دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی مستقر در لاهه در هلند شکایت کرد که خوشبختانه این دیوان به نفع ایران رأی داد و حتی دوگلاس، قاضی انگلیسی، هم به نفع ایران رأی داد که مظلومیت ایران در جهان را نشان می‌داد.

۱۱. مصدق در تمام طول نخست‌وزیری خود، هیچ‌وقت نبود که تن به مذاکره با مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران و حتی دولت انگلیس ندهد. حتی پس از قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و پیروزی مصدق و واگذاری اختیارات تام به او، مذاکره با انگلیس را شروع کرد.

۱۲. برخی از یاران مصدق نظیر شمس‌الدین امیرعلایی به مصدق اعتراض کرده بودند که چرا چهار نفر از وزرای کابینه او درباری‌اند و با شاه سر و سزی دارند. او توضیح داده بود که اولویت من، امر ملی کردن نفت است و نمی‌خواهم خاطر ملوکانه، مشؤب شود که مبادا کابینه در راستای تضعیف ایشان کار می‌کند.

۱۳. او در چند مورد خطاب به حسین مکی توصیه کرد که مبادا احساسات ناسیونالیستی و ملی ایران، علیه احساسات ناسیونالیستی و ملی انگلیس، برانگیخته شود و تلاش داشت تا جلوی این کار را بگیرد.

می‌بینیم تمامی این ملاحظات به کار رفته بود تا مبادا دشمن تراشی شده یا خللی در امر ملی شدن صنعت نفت ایجاد شود. با این حال در جریان خلع ید، با تحریم شدید نفتی از جانب انگلیس روبه‌رو شد و حتی کشتی‌های نفتکش دو شرکت مستقل نفتی که خواهان خرید نفت ما بودند را نیروی دریایی انگلیس در دریا توقیف کرد. مصدق با برنامه‌ریزی اقتصاد بدون نفت و پرداخت داوطلبانه مالیات از جانب مردم به دلیل اعتمادی که به دولت او داشتند، توانست بهترین مدیریت اقتصادی را ارائه دهد. به‌طوری‌که صادرات حتی از واردات هم بیشتر شده بود. شاید بتوان در تاریخ معاصر ایران، این دوران را دوره انزوای اصولی نامید. باین‌حال با درآمد سرشار فرامیت‌های نفتی، مصدق را، در اوج مظلومیت، از طریق کودتای نظامی سرنگون کردند.

آقای استیون کینزر در کتاب همه مردان شاه نوشت که پیروزی ایران در بهمن ۵۷، پیامد کودتای آمریکا و انگلیس علیه حکومت ملی و قانونی مصدق بود. در مقابل نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید ما اگر دشمن نداشته باشیم، حتماً یک جای کار ما می‌لنگد. برای نمونه پس از وقوع جنگ تحمیلی و اشغال ۴ استان ایران، مرحوم تیمسار ظهیرنژاد پیشنهاد کرد که تنگه هرمز را به روی کشتی‌های باری و نفتی جهان ببندیم. وقتی به نخست‌وزیر وقت (رجایی) اعتراض شد که این کار باعث می‌شود علاوه بر حمله جناح جنگ‌طلب دنیا به ایران، جناح‌های نفتی و تجاری نیز با ایران به مخالفت برخاسته و در نتیجه به بندرعباس حمله خواهد شد، ایشان گفت که تازه اصالت انقلاب معلوم می‌شود. گویا تا آن لحظه، انقلاب ما اصالت نداشته است. علاوه بر ظهیرنژاد، شعار

بستن تنگه هرمز، بی‌توجه به عوارض و عواقبش چندین بار از طرف افراد دیگر تکرار شد و بر سر زبان‌ها افتاد. بستن تنگه هرمز یعنی اعلام جنگ به دنیا. آقای دکتر احمدی‌نژاد یک‌بار اعلام کرد ما سعی داریم اورانیوم تولید کرده و در بازار جهانی بفروشیم. کریستین امانپور که با ایشان مصاحبه می‌کرد، گفت متوجه هستید چه می‌گویید؟ یعنی هنوز اورانیومی تولید نکرده، می‌خواهد در بازار ۱۰۰۰ میلیارد دلاری خرید و فروش اورانیوم، وارد شوید؟ و طبیعی است که این دشمنی‌های چون کانادا و استرالیا را برخواهد انگیزت. یا در شرایطی که روزه گارودی در کتاب تحقیقاتی خود ثابت کرد که آمار قربانیان هولوکاست، شش میلیون نفر نبوده و یک و نیم میلیون نفر است، او را در دادگاهی در کشور به اصطلاح دموکراتیک فرانسه، به سه سال حبس محکوم کردند که چرا به خود جرئت داده و چنین حرفی زده است. آن‌وقت آقای دکتر احمدی‌نژاد در جایگاه رئیس‌جمهور می‌گوید که اصلاً هولوکاستی در کار نبوده است.

این دشمن‌تراشی باعث شد که از آن پس نه تنها دولت‌های غربی، مردم آن سامان نیز بگویند مسئولان ایرانی، می‌خواهند روز را شب و شب را روز جلوه دهند و پروسه بی‌اعتمادی به ایران و تکنولوژی هسته‌ای ما شروع شد. در ادامه این پروسه و بی‌اعتمادسازی‌های دیگر بود که پرونده ایران از آژانس، به شورای امنیت سازمان ملل و آن هم به فصل هفتم این شورا منتقل شد؛ فصلی که کشورهای پنج‌به‌اضافه یک را قادر می‌ساخت که جنگی قانونی علیه ما راه بیندازند. توجه کنیم که حمله آمریکا و انگلیس و چند کشور دیگر به

عراق جنبه قانونی نداشت و موافقت شورای امنیت را نیز به دست نیاورده بود. درباره موضوع لیبی هم دیدیم که چگونه شورای امنیت تشکیل شد و منطقه پرواز ممنوع را تصویب کرد، اما در عمل لیبی به ویرانه‌ای بدل شد. برای آنکه روحیه مردم ایران نشان داده شود، دیدیم در سال ۹۲ با آنکه دکتر احمدی‌نژاد یارانه به مردم می‌داد و سیب‌زمینی و سهام عدالت توزیع می‌کرد، اما برخلاف انتظارشان که مردم به کاندیدای آن‌ها یعنی دکتر جلیلی رأی دهند، وقتی روحانی در مناظره تلویزیونی گفت که ما نمی‌خواهیم با دنیا بجنگیم، می‌خواهیم هم

ساترفیوژ بگردد و هم اقتصاد مردم، مردم به این نظر رأی دادند. کسانی هم که رأی نداده بودند، در شادی سراسری مردم از عصر تا سحر ۲۵ خرداد شرکت کردند و حمایت سراسری مردمی از این خط‌مشی در این شادی به نمایش درآمد.

نمونه دیگر مبارزات انقلابی پیش از انقلاب بود که شکل مسلحانه هم داشت و با شعارهای ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی همراه بود، شعارشان این بود که «زنده‌باد اتحاد خلق‌های ایران و آمریکا، مرگ بر امپریالیسم آمریکا»؛ یعنی تأکید آن‌ها روی امپریالیسم آمریکا، یعنی برتری طلبی، استثنائگرایی، توسعه‌طلبی و خوسوی جهان‌خواهی آمریکا بود، نه اینکه این شعار به همه شهروندان آمریکا تعمیم داده شود و مردم آمریکا را هم دشمن خود کنیم. گرچه بعضی از مسئولان می‌گویند که منظور از مرگ بر آمریکا، مردم آمریکا نیست، ولی بایستی که ما همیشه مسئولی را به این شعار منگنه کنیم که این توضیح را ارائه کند، وگرنه از ظاهر شعار چنین بر نمی‌آید؛ و جای سؤال است که چرا این شعار اصلاح نشود؟ این در حالی است که مرحوم امام خمینی در ۲۷ تیر ۶۷، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را به‌طور استراتژیک پذیرفتند و نه تاکتیکی، یعنی دولت‌ها هم باید به راهکارهای جهانی توجه داشته باشند.

در شرایطی که تضاد شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه به‌صورت راهبردی خطرناک درآمده است، نیاز داریم که این چالش را بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت تعدیل کرده و علاوه بر آن، اجازه ندهیم که اتحاد مردم خودمان به خطر بیفتد. ملاحظه می‌کنیم که علاوه بر تضاد شیعه و سنی، مدتی است با خطر چالش دیگر شیعه-سنی در درون ایران و منطقه با چالش دیگری نیز روبه‌رو هستیم که جا دارد در شرایط فعلی اقدام‌های عمیق و سریعی در راستای آشتی ملی و وحدت ملی انجام شود. خطر دیگری که وجود دارد، این است که سال‌هاست ما اقتصاد خود را به صادرات و درآمد نفت

در شرایطی که تضاد شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه به‌صورت راهبردی خطرناک درآمده است، نیاز داریم که این چالش را بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت تعدیل کرده و علاوه بر آن، اجازه ندهیم که اتحاد مردم خودمان به خطر بیفتد

گره زده‌ایم و طبیعی است که صادرات نفت هم به دلیل فقدان برتری هوایی و دریایی در خلیج فارس، همیشه احتمال دارد که به جنگ گره بخورد؛ خصوصاً اگر شعار بستن تنگه هرمز را داده و بگوئیم چون ما تحریم هستیم نمی‌گذاریم آن‌ها هم نفت صادر کنند. توجه کنیم که جنگ تحمیلی هزار میلیارد دلار خسارت به ایران وارد ساخت؛ در حالی که تا آن زمان، مجموع درآمد ما تا سال ۶۷ که قطعنامه را پذیرفتیم، بدین مبلغ نمی‌رسید. برخی اقتصاددان‌های ما مانند محسن رنانی، معتقدند سیاست‌های پولی و مالی، دیگر جواب نمی‌دهد و با راهکارهای اقتصادی وداع کرده‌اند و معتقدند که تنها راه برون‌رفت، آشتی ملی و ایجاد اعتماد بین مردم و همچنین مردم و حاکمیت است؛ و این تنها راه تعیین‌کننده‌ای است که می‌توان اقتصاد مقاومتی را بدان وسیله عملی کرد. ■

مصوبات شتابزده در روزهای پایانی

درباره مصوبات آخرین روزهای مجلس نهم

این دست تلاش‌ها محسوب کرد. این نمایندگان سعی داشتند برنامه ششم توسعه را هم در وضعیتی که نمایندگان انگیزه کافی برای بررسی الحاقیه‌ها نداشتند به دولت تحویل کنند و برنامه ششم را از تصویب مجلس بگذارند. البته این روند با اعتراض سایر نمایندگان مواجه شد، زیرا در شرایط جابجایی دو مجلس و در موقعیتی که کار کارشناسی کافی روی طرح‌ها و پیشنهادات صورت نمی‌گیرد تعیین خط‌مشی کلی برای یک قوه اجرایی چندان موجه نیست. خصوصاً آنکه به گفته برخی از نمایندگان بعضی از پیشنهادات و الحاقیه‌ها بر لایحه دولت ارتباطی با هم ندارند. یکی از این مصوبات بحث برانگیز این بود که دستگاه‌های اجرایی مجازند ۲ درصد از بودجه خود را بابت فرهنگ‌سازی در امر اقتصاد مقاومتی به صداوسیما پرداخت کنند یا تصمیم دیگر مجلس بر تعطیلی هشتم ربيع‌الاول را به‌عنوان روز آغاز امامت امام‌زمان یا اعطای تابعیت به خانواده‌های شهدای غیرایرانی. نمایندگان منتقد می‌گویند برخی از طرح‌ها که قبلاً به تصویب نرسیده بود و برای بررسی بیشتر به کمیسیون‌ها ارجاع شده بود این روزها در قالب الحاقیه به لایحه دولت سر برآورده و تصویب شده است و بدین گونه دولت را مکلف به حمایت از این بخش‌ها کرده است. چنان‌که الحاقیه‌های لایحه دائمی کردن احکام برنامه از مواد اصلی این لایحه بیشتر شده است و این خود نشان از حجم بالایی تغییرات برخلاف نظر دولت دارد.

سؤال اینجاست که آیا این روند در مجالس پیشین هم سابقه داشته است؟ حال آنکه معمولاً تصمیم‌های مهم اواخر مجلس به مجلس بعدی واگذار شده و به گفته یکی از نمایندگان، شکست تدررها در انتخابات و از دست دادن کرسی‌های مجلس آنان را به اعمال فشار بر دولت از طریق لایحه بودجه و برنامه ششم وادار کرده تا از این طریق اهداف پنهان سیاسی خود را نیز دنبال کنند. نماینده اردبیل در انتقاد از این نمایندگان می‌گوید شعار محوری این طیف علیه دولت یازدهم این بوده که چرا به اقتصاد مقاومتی و معیشت مردم توجه نمی‌شود، اما این نمایندگان تدررو یک طرح اقتصادی در مجلس ندادند و جالب‌تر آن است که مصوبات دلخواه ایشان با رأی‌هایی شکننده به تصویب می‌رسد. جعفرزاده، عضو کمیسیون برنامه و بودجه نیز سرعت زیاد مصوبه‌ها در روزهای آخر مجلس نهم را تعجب برانگیز توصیف کرده و در این باره می‌گوید برخی وقت‌ها جلسات کمیسیون تلفیق بودجه حد نصاب نداشته، اما رأی‌گیری استمزاجی شده تا بعداً رأی‌گیری قطعی هم انجام شود. به گفته وی این امر خلاف قانون است و جریان منتقد دولت در مجلس از همین طریق برخی طرح‌های مورد نظر خود را در لایحه گنجانده است. این نماینده نیز ریشه این مسائل را در شکست انتخاباتی می‌داند به گونه‌ای که اکنون آنان سعی دارند نگرانی‌ها و دغدغه‌های خود را قانونی کرده تا فشارها علیه دولت یازدهم تداوم یابد.

به گفته یک نماینده عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، هر چه روند قانون‌گذاری‌های غیرکارشناسانه بیشتر شود در آینده هم این روند ادامه می‌یابد، زیرا بخش زیادی از همین قوانین نیازمند اصلاح مجدد می‌شود. این نماینده افزود قانون برای یک سال و دو سال نیست؛ بنابراین بایستی در تهیه آن زوایای مختلف را بررسی کرد و کار تحقیقاتی و کارشناسی زیادی باید انجام شود.

معمولاً در روزهای پایانی دوره کاری مجلس، بررسی طرح‌ها و لایحه مهم به نمایندگان جدید واگذار می‌شود تا در وقت مناسب و با کارشناسی دقیق به تصویب برسد. در مجلس نهم برخلاف این رویه، نمایندگان تندرو و منتقد دولت عزم خود را جزم کرده بودند که طرح‌های تصویب‌نشده خود را به‌عنوان قانون بر دولت تحویل کنند و همه فعالیت‌های خود را منوط به آخرین روزهای مجلس نهم کرده و بر آن بودند بررسی طرح‌هایی که با انتقادات گسترده‌ای روبه‌رو بوده و امید آن می‌رفت که در مجلس جدید اصلاح شوند را تصویب کرده و به شورای نگهبان ارسال کنند. بدین ترتیب تصمیمات شتابزده این دسته از نمایندگان بر سر نمایندگان مجلس دهم دولت و مردم سنگینی خواهد کرد.

عنوان تکراری فوق از آن رو انتخاب شده است که دولت و نمایندگان و رسانه‌های منتقد مصوبات آخرین روزهای مجلس را شتابزده نامیدند در حالی که مصوبات ملی و کلان مملکت باید در فضای متناسب کارشناسی شود آنگاه به صحن علنی مجلس راه یابد.

تغییراتی در لایحه بودجه سال ۱۳۹۵، حذف ۲۴ میلیون نفر از یارانه‌بگیران، افزایش وام ازدواج، طرح نحوه انتصاب اشخاص در مشاغل حساس و بررسی برنامه ششم توسعه از این دست مصوبات استثنایی مجلس نهم قلمداد شده است که برخی از نمایندگان از آن به مصوبات جناحی یاد کرده‌اند که به دنبال اهداف سیاسی خاصی بوده است.

مثلاً حذف ۲۴ میلیون نفر از یارانه‌بگیران یکی از همین مصوبات آخرین روزهای بهارستان بود که از دیدگاه کارشناسان با اهداف سیاسی و اقتصادی خاصی دنبال شده است، زیرا به گفته نماینده دولت امکان حذف این تعداد از یارانه‌بگیران وجود ندارد و درآمد تعیین شده از این عمل تأمین نمی‌شود. حال آنکه برای این درآمد تضمین شده محل مصرف مشخص شده و حذف آن ناراضی‌تراشی برای دولت است.

به علاوه گنجانیدن برخی پیشنهادات از سوی کمیسیون تلفیق در لایحه بودجه با حجمی حدود ۱۰ درصد برخلاف دوره‌های پیشین مجلس را می‌توان از



وی تهیه طرح‌ها و بررسی لوایح را در روزهای بی‌انگیزگی به گونه‌ای که نمایندگان در اکثر مباحث شرکت ندارند، احساساتی عمل کردن توصیف کرد که یا برای جلب توجه بیشتر است یا اهداف خاصی را دنبال می‌کند. به گفته نماینده اردبیل هسته اصلی پیشنهاددهنده این مصوبات کمیسیون فرهنگی مجلس است که اغلب آن‌ها از مخالفان و منتقدان دولت هستند و خودشان هم می‌دانند این طرح‌ها، ملی و مبتنی بر رفع مشکلات مردم نیست و بسیاری از مصوبات قابلیت اجرایی پیدا نمی‌کند مانند افزایش وام ازدواج که به نظر نمی‌رسد منابع آن تأمین شود.

پس از تصویب بودجه و قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه، امید نمایندگان بر این بود که حداقل برنامه ششم توسعه در شرایطی که نمایندگان در مباحث مشارکت ندارند، تصویب نشود و آن را آزمون مهمی برای رئیس مجلس تلقی می‌کردند تا اجازه ندهد این برنامه مهم عجلانه تصویب شود و آن را تصویب حق نمایندگان مجلس دهم می‌دانستند. از آن سو برخی نمایندگان با اهداف سیاسی خود تلاش داشتند طی چند روز این برنامه مهم را تصویب کنند. چه بسا آسیب‌هایی که از این طریق به کشور وارد شود، به همین دلیل رئیس کمیسیون برنامه و بودجه در نامه‌ای به رئیس مجلس از لاریجانی خواسته بود تا مانع از بررسی برنامه ششم در مجلس نهم شود.

یکی دیگر از مصوبات دقیقه نود مجلس اصلاح طرح نحوه انتصاب اشخاص در مشاغل حساس بود که شورای نگهبان آن را برگشت داده بود.

تلاش برای ممنوعیت انتصاب افراد دوتابعیتی در مشاغل حساس از زمان فرار محمود خاوری مدیر وقت بانک ملی و متهم پرونده فساد مالی سه هزار میلیاردی در دستور کار قرار گرفت و برای رفع خلأ قانونی در این باره، مجلس طرح نحوه انتصاب افراد در مشاغل حساس را تدوین کرد. این طرح دست نهادهای نظارتی را برای رد صلاحیت افراد با عنوان مظنون و متهم باز گذاشته است و نهادها و ارگان احراز صلاحیت اشخاص برای مشاغل حساس را قوه قضائیه، وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه اعلام کرده است. به گفته حقوقدانان دو نهاد موازی رصد اطلاعاتی را انجام خواهند داد و کاری که بر عهده قوه قضائیه و وزارت اطلاعات کشور است اکنون به دست سازمان اطلاعات سپاه نیز انجام خواهد شد و آن را فاقد توجیه منطقی قلمداد کردند. گفته می‌شود کمیسیون نیز توجیه قانع‌کننده‌ای در این باره نداشته است.

یکی از ایرادات نمایندگان به این مصوبه عنوان مظنون و مرتکبان به جاسوسی در به‌کارگیری افراد در مشاغل حساس بود، زیرا مظنون در مظان اتهام است و عملاً به لحاظ مظنون بودن از انتصاب به مشاغل حساس محروم می‌شود. به علاوه چون در مظان اتهام است، حکم قطعی صادر نشده و ممکن است زمان طولانی صرف شود تا حکم صادر شود یا در مواردی حکم برائت صادر شود. از همین

قانون، نظارت مجلس و نهادهای نظارتی دیگر مانند بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات بر عملکرد وزارت اطلاعات و وزیر آن محقق شده است. به گفته این حقوقدانان تصویب قانونی مغایر که اختیار دولت در وظایف و اختیارات وزارت اطلاعات به نهادی غیر پاسخگو داده شود برخلاف اصول اولیه قانون اساسی و نظارت مردمی بر رفتار کارگزاران و موجب ایجاد نهادهای موازی خواهد شد، این موضوع جنبه حقوقی نداشته و بیشتر جنبه سیاسی و امنیتی دارد. استناد حقوقدانان به جلسه‌ای در ابتدای انقلاب است که امام خمینی (ره) با مسئولان عالی‌رتبه کشوری داشتند و ایشان بسیار با تمرکز مدیریتی در سازمان‌دهی امور امنیتی و اطلاعات کشور مخالفت کرده و گوشزد کرده‌اند که سازمان امنیت و اطلاعات کشور مانند سایر وزارتخانه‌ها تحت نظارت نمایندگان مردم تأسیس شده و فعالیت کند.

شورای نگهبان قبلاً به این مصوبه ایراد گرفته بود. مهم‌ترین قسمت اصلاحیه نمایندگان درباره مراجع احراز صلاحیت افراد بود که نمایندگان، سازمان اطلاعات سپاه را به آن افزودند. بر اساس مواد این مصوبه قوه قضائیه باید درباره کسانی که به مجازات جرائم خیانت در امانت، کلاهبرداری، اختلاس، ارتشا و تصرف غیرقانونی در اموال عمومی محکوم شده‌اند، محکومان به قاچاق مواد مخدر و روانگردان، سلاح و مهمات جنگی، همچنین کسانی که در تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی در همان موضوع توسط مراجع قضایی محکوم شده‌اند به اعلام نظر بپردازد؛ اما سازمان اطلاعات سپاه موظف شده است که به اعلام نظر درباره کسانی بپردازد که یا تابعیت مضاعف دارند یا وابستگان تشکیلاتی به احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های محارب، معاند و غیرقانونی هستند و به جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی و حدود شرعی محکوم شده‌اند یا در زمره مظنونان و مرتکبان جاسوسی به نفع بیگانگان و ارتباط با افراد بیگانه‌ای قرار می‌گیرند که مراکز امنیتی و اطلاعاتی مستنداً آن را نهي کرده‌اند یا آمران و مباشران راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای و

زاویه برخی نمایندگان و حقوقدانان این مصوبه را برخلاف اصل برائت ارزیابی کردند، زیرا اصل بر برائت افراد است مگر آنکه اتهام در محکمه‌ای صالح رسیدگی و اثبات شود. طبق اصل ۳۷ قانون اساسی اصل بر برائت افراد است و در صورت اثبات جرم حکم محکومیت برای فرد صادر می‌شود درحالی که در این مصوبه عنوان مظنونان آمده است و ظن در اینجا معنا ندارد، مگر آنکه حکم محکومیت فرد صادر شده است تا او را مجرم بدانیم و از منظر حقوقی، فردی که مجرم شناخته شد یکی از آثار آن نیز مجازات و ممنوعیت وی از حق اجتماعی است. به گفته یک حقوقدان اگر فردی انتقادی داشته باشد که مورد تأیید حکومت قرار نگیرد و به اصطلاح به مذاق حکومت خوش نیاید نتیجه‌اش این است که اقتدار سیاسی بر حقوق غلبه پیدا می‌کند و موضوع اقتدارگرایی از منظر سیاسی مهم است.

نمایندگان دیگری هم دلیل تعجیل این مصوبات مهم را در آخرین هفته مجلس جویا بودند و این در حالی است که حقوقدانان در بررسی آن می‌گویند به موجب قانون، وزارت اطلاعات تنها متولی و مسئول وظایف و اختیارات مربوط به موضوعات امنیتی، اطلاعاتی، جاسوسی و ضد جاسوسی و براندازی است. همچنین قانون به نیروهای مسلح از قبیل سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی و نیروی انتظامی اجازه داده که مستقلاً به منظور انجام وظایف و تکالیف اطلاعاتی و امنیتی سازمان‌های نظامی و انتظامی خودسازمانی را تحت عنوان سازمان اطلاعات سپاه، سازمان حفاظت و اطلاعات ارتش و سازمان حفاظت و اطلاعات نیروی انتظامی تشکیل دهند، ولی این سازمان‌ها فقط اجازه دارند در امور امنیتی سازمان خود و کارکنان و پرسنل زیرمجموعه خود اعمال مدیریت کنند، این سازمان‌ها قانوناً اجازه دخالت در اتهامات متهمان امنیتی غیرنظامی و انتظامی را ندارند و انجام تکالیف امنیتی-اطلاعاتی شهروندان غیرنظامی به موجب قانون تشکیل وزارت اطلاعات بر عهده آن وزارتخانه است. از سوی دیگر به موجب

وبگاه‌های اینترنتی ضد مذهب رسمی کشور و ضد انقلاب و فعالان علیه نظام و عوامل مرتبط با آنها و نیز فعالان در نشر و انتشار موارد مستهجن در فضای مجازی هستند.

اما وزارت اطلاعات در عین حال که باید درباره تمامی این موارد اظهارنظر کند موظف است درباره افراد دیگری به اعلام نظر بپردازد از جمله کسانی که به اسلام، نظام جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی اعتقاد و التزام عملی ندارند و کسانی که در جهت تحکیم مبانی رژیم سابق نقش مؤثر داشته‌اند، استعمال کنندگان و معتادان به مشروبات الکلی، مواد مخدر و روانگردان و افراد مشهور به فساد و متجاهران به فسق.

برخلاف برخی از نمایندگان مانند مهرداد بذریاش که ایرادات شورای نگهبان را شکلی قلمداد می‌کردند، نمایندگان دیگری چون علی مطهری معتقد بودند با این اصلاحیه‌ها ایرادات شورای نگهبان همچنان با برجا است؛ اما مهم‌ترین مخالف این اصلاحیه، معاون پیشین پارلمانی رئیس جمهوری بود. وی با تأکید بر اینکه این موضوع از حقوق اساسی مردم است، گفت برای اصلاح این طرح نه کمیسیون تشکیل جلسه داده و نه از دولت دعوت شده است. انصاری در ارزیابی طرح گفت از سخنان نمایندگان چنین برمی‌آید که گویا عده‌ای می‌خواهند افراد جاسوس و قاچاقچی را در مناصب حساس بیاورند در حالی که همواره شرایط برای استخدام وجود داشته و وزارت اطلاعات نیز حضور دارد. وی اظهار داشت با وجود این‌ها در همان نهادها و ارگان‌هایی که از آن‌ها صحبت می‌شود نفوذ بوده است مثلاً سال گذشته فردی در آنجا نفوذ کرده بود و اعدام شد. وی اعلام از مراجع سه‌گانه برای معاونان و مشاوران رئیس‌جمهور، وزرا و مدیران کل در سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی را سنگ بزرگی در مسیر مدیریت کشور دانست، به طوری که در نصب مدیران خلل ایجاد می‌شود و افزود امروز سال اول انقلاب نیست که از نو قانون‌نویسی کنیم.

انصاری اذعان داشت که در این مصوبه، اشکالات شورای نگهبان برطرف نشده و فقط صورت مسئله را پاک کرده‌اند و ابهامی به وجود آمده است.

مصوبه‌های بحث‌برانگیز

بحث‌برانگیزترین اتفاق مجلس نهم، تصویب بیست‌دقیقه‌ای برجام در صحن علنی بود. مجلس در روز ۲۱ مهرماه ۱۳۹۴ برای بررسی جزئیات طرح یک‌فوریتی اقدام متناسب و متقابل دولت جمهوری اسلامی ایران در قبال اجرای برجام تشکیل جلسه داد. نمایندگان ماده واحده و بندهای این طرح را با ۱۶۱ رأی موافق، ۵۹ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع از مجموع ۲۵۰ نماینده حاضر تصویب کردند و این در حالی بود که نمایندگان مخالف در جایگاه هیئت‌رئیس و ناطق تجمع کرده بودند و در حالی که وزیر خارجه صحن را ترک می‌کرد، کوچک‌زاده نماینده تهران با فریادهای مکرر ابراز می‌داشت که تصویب این طرح، تصمیم شخص علی لاریجانی بوده و ربطی به رهبر انقلاب ندارد و احمد توکلی در

تذکری شفاهی رئیس مجلس را مورد خطاب خود قرار داد که مسائل مورد نظر با رعایت آیین‌نامه قابل حصول بود.

درباره برنامه ششم توسعه هیئت‌رئیس مجلس به این جمع‌بندی رسید که بررسی آن را به مجلس دهم موکول کند. این تصمیم از آن جهت قابل دفاع بود که مانع از بررسی و تصویب یک برنامه کلان ملی در مدت محدود می‌شد. دولت یازدهم لایحه برنامه ششم توسعه را تقدیم مجلس کرده بود و در این راستا کمیسیون تلفیق آن هم تشکیل شد و مصوبات نیز داشت. با پایان کار مجلس نهم، مصوبات نیمه‌کاره تمام شد و دولت دوباره برنامه ششم توسعه را در ۲۵ ماده به مجلس دهم تقدیم کرد و در این موضوع، کلیه مصوبات مجلس نهم منتفی بوده و این لایحه دوباره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

لازم به ذکر است کمیته سه نفره‌ای از نمایندگان، مصوبات معوق رسیدگی در جلسات علنی مجلس حدود ۱۵ طرح و لایحه را شناسایی کرده و قرار است در اولویت رسیدگی در جلسات علنی مجلس دهم قرار گیرد.

به گفته یکی از نمایندگان تصمیم‌سازی در موضوع‌های کلان کشوری که نجات آن سال‌ها گریبان مردم را خواهد گرفت، در آخرین روزهای کاری بهارستان و در حالی که در حدود ۷۵ درصد نمایندگان آن در مجلس دهم حضور ندارند نمی‌تواند قابل دفاع باشد. به‌علاوه که دولت با

بسیاری از مصوبات روزهای پایانی مجلس نهم مخالف بوده است، درحالی که دولت به‌عنوان مجری قانون در تدوین و بررسی طرح‌ها باید در کمیسیون‌ها نظر خود را ابراز کند

این نماینده به طرح‌هایی همچون بانکداری اسلامی، مصوبه بحث‌برانگیز درباره حذف یارانه‌بگیران، اضافه کردن الحاقیه‌های بسیار بر لایحه احکام برنامه توسعه و دوترخی کردن بنزین اشاره کرد و اظهار داشت که این طرح‌ها می‌توانست فرجام بهتری داشته باشد و به‌ویژه برخی از آن‌ها می‌توانست در مجلس آینده تعیین تکلیف شود. گفتنی است موضوع دوترخی شدن قیمت بنزین و کاهش مشمولان

حذف یارانه‌بگیران در بررسی جزئیات لایحه اصلاح بودجه ۹۵ در کمیسیون برنامه و بودجه مورد توجه قرار گرفته است تا مردم نگران حذف یارانه نقدی و کارت سوخت بنزین نباشند.

شورای فقهی مشورتی یا اجرائی

جمعی از نمایندگان مجلس نهم طرحی را برای اصلاح مهم‌ترین قوانین نظام بانکی کشور یعنی قانون «پولی و بانکی» و قانون «عملیات بانکی بدون ربا» ارائه دادند رویکرد این اصلاحیه به «جریمه تأخیر» و اصلاح شیوه تخصیص منابع

بانک‌ها و حمایت از منابع قرض‌الحسنه و استفاده بهینه از آن توجه داشت.

بررسی طرح به کمیسیون اقتصادی سپرده شد تا اعضای آن در فرصت باقیمانده مجلس نهم کار را به پایان برسانند. این طرح با حمایت برخی از مراجع تقلید نیز روبه‌رو بود. چنان‌که آنان از احتمال به تعویق افتادن بررسی آن اظهار نگرانی کردند. از سوی دیگر این طرح مخالفانی هم داشت از جمله برخی از مدیران بانک‌ها و معاون پارلمانی دولت که آن را طرحی شتابزده قلمداد می‌کردند و برخی نیز این طرح را به معنای خدشه در استقلال بانک مرکزی نامیدند در حالی که موافقان طرح بر این نظر بودند که فشار مقامات دولتی و مدیران بانک‌ها و فضا سازی رسانه‌های حامی‌شان ضد این طرح، باعث شده که بررسی جزئیات طرح در ابهام قرار گیرد. به اعتقاد آنان با تصویب این طرح بسیاری از رانت‌های بانک‌ها حذف خواهد شد.

قانون عملیات بانکی بدون ربا در سال ۱۳۶۲، به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و تا سه دهه تغییراتی در این قانون ایجاد نشد. نمایندگان ضرورت اصلاحیه‌ای را پیشنهاد کردند که در آن رد پای بانک‌ها را در ایجاد و تشدید بحران ارز و سکه، مدیریت منفعت طلبانه منابع قرض‌الحسنه مردم و عدم تخصیص مناسب این منابع و درگیر کردن سپرده‌های بانکی مردم در بخش‌هایی مانند زمین و مسکن به‌جای بخش تولید و در نتیجه ایجاد رکود در بخش‌های تولیدی را نشان داده و به فقدان نظارت کافی بر نظام بانکی کشور اشاره شده بود. در این رابطه شورای فقهی بانک مرکزی با هدف صیانت از اسلامی بودن عملیات بانکی از سال ۱۳۸۸ در دوران ریاست بهمنی در بانک مرکزی تشکیل شده و در این طرح لازم‌الاجرا بودن مصوبات این شورا پیش‌بینی شده بود درحالی که مسئولان بانکی بر این باورند که مصوبات شورای فقهی صرفاً جنبه مشورتی دارد.

این شورا پنج عضو فقیه متجزی در حوزه فقه دارد. گرچه در ابتدای تشکیل خود جنبه مشورتی داشت و حالا با طرح نمایندگان قرار است رسمیت یافته و مصوبات آن لازم‌الاجرا شود. هر چند این شورا به‌عنوان یکی از ارکان بانک مرکزی تعیین شده است ولی نماینده بانک مرکزی در نقد خود به طرح مورد نظر به اختلاف در تصمیمات این شورا با تصمیمات شورای پول و اعتبار اشاره کرده است.

جریمه تأخیر گیرندگان تسهیلات

نمایندگان اصلاح رویکرد اخذ جریمه تأخیر

بحث‌برانگیزترین اتفاق مجلس نهم، تصویب بیست‌دقیقه‌ای برجام در صحن علنی بود. مجلس در روز ۲۱ مهرماه ۱۳۹۴ برای بررسی جزئیات طرح یک‌فوریتی اقدام متناسب و متقابل دولت جمهوری اسلامی ایران در قبال اجرای برجام تشکیل جلسه داد



آخرین روز مجلس نهم - عکس: محمد بابایی - ایرنا

لوايح ارسالى از سوي دولت تاكيد بيشتري داشته و ۴۷ درصد آن به قانون تبديل شده است. از نظر تنوع موضوعي ۳۰ درصد قوانين اقتصادي، ۱۱ درصد مربوط به امور اجتماعي، ۵/۶ درصد مربوط به امور قضايي، ۵ درصد امور آموزشي و فرهنگي، ۵/۲ درصد مربوط به انتخابات و امور سياسي، ۲ درصد امور دفاعي و امنيتي و بقيه قوانين مربوط به موافقتنامه‌ها و قوانين بين‌المللي، شهرداري‌ها و شوراها و مديريت‌هاي عمومي است و نشان‌دهنده اين است كه ثقل كار مجلس نهم بر امور اقتصادي و اجتماعي بوده است.

علی لاریجانی در آخرین نطق خود به سه مصوبه مهم مجلس نهم اشاره کرد؛ یکی اصل هشتم قانون اساسی در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر، اصل ۲۵ قانون اساسی که به استراق سمع پرداخته و اصل ۱۶۸ قانون اساسی که به جرائم سیاسی اشاره دارد. رئیس مجلس گفت مجلس قوانین لازم را برای تحقق این اصول تصویب کرد.

وی به بُعد نظارتی مجلس هم اشاره‌ای داشت از این قرار که کمیسیون اصل ۹۰ شش گزارش ارائه کرد. گزارش ایرادات وارده بر طرز کار دولت و تصمیم‌گیری در شورای عالی حفاظت محیط‌زیست، گزارش وضعیت خودروهای وارداتی، ارزیابی عملکرد دولت در حمایت از اتباع خارجی و گزارش از عملکرد وزارت ورزش و جوانان از جمله این گزارش‌های نظارتی بوده است.

رئیس مجلس در اهمیت قانون گفت که قانون نزد رهبری انقلاب در حکم ناموس نظام بوده، به طوری که امام تخریب قانون و عامل تخطی از آن را در حد مفسد فی‌الارض معرفی نموده و اشاره کرده‌اند که قانون برای نفع ملت است و برای نفع بخشی از اشخاص و گروه‌ها نیست، البته دزدها و دیکتاتورها از قانون بدشان می‌آید. لاریجانی افزود نگاه رهبری انقلاب نشان می‌دهد که قانون در نظام جمهوری اسلامی با هیچ چیز قابل جایگزین نیست و مطابق قانون اساسی، فقط مجلس واضع قانون است. ■

بدهی‌های به‌جامانده از دولت قبل

به گفته مصباحی‌مقدم بخشی از بدهی دولت به بانک مرکزی و سایر بانک‌ها ناشی از تخلفات قانونی است. مثلاً در دولت قبلی برای پرداخت یارانه‌ها از منابع بانک مرکزی استقراض صورت گرفته است که این استقراض در جایی تصویب نشده و یک اقدام غیرقانونی بوده است. وی به بدهی دیگری اشاره می‌کند که در زمینه اجرایی‌شدن پروژه مسکن مهر صورت گرفته و رقمی حدود ۳۶ هزار میلیارد تومان را شامل می‌شود، یعنی با استقراض بانک مسکن از بانک مرکزی، نقدینگی زیادی توسط بانک مرکزی تزریق شد، اما بدهکار این بدهی، یکی دو میلیون خانواری هستند که قرار است تا ۲۰ سال آینده این بدهی را پرداخت کنند. حالا دولت می‌خواهد در لایحه اصلاح بودجه تسعیر دارایی‌های خارجی بانک مرکزی را محاسبه کرده و بدهی دولت به بانک‌ها از این طریق تسویه شود. مصباحی‌مقدم این اصلاحیه را نه تنها برخلاف قانونی می‌داند که پیش از این اصلاح شده است، آن را صرفاً یک تغییر حسابداری ارزیابی می‌کند و می‌گوید با این گونه تسویه کردن بدهی، امکان جدیدی برای استقراض از بانک مرکزی فراهم می‌شود و پایه پولی را مجدداً بالا می‌برد.

حالا دولت قصد دارد با ارائه اصلاحیه بودجه، تمهیدات جدیدی را برای مقابله با رکود اجرا کند و مهم‌ترین آن بازگشت یکی از تبصره‌های لایحه اولیه بودجه است که در کمیسیون تلفیق مجلس نهم از قانون بودجه حذف شد تا دولت مجوز انتشار اوراق به‌منظور تسویه بدهی‌های خود به شبکه بانکی را پیدا کند. این رقم در لایحه اولیه ۴۰ هزار میلیارد تومان بود که اکنون ۳۰ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی می‌شود.

چهار سال مجلس نهم در حالی به پایان رسید که در آن مجلس ۶۹۷ طرح و لایحه مطرح شد که ۶۹ درصد آن طرح نمایندگان و ۳۱ درصد لایحه دولت بوده است. از طرح‌های ارائه شده ۱۸ درصد به قانون تبدیل شده، ولی مجلس در مصوبات خود روی

از گیرندگان تسهیلات را با هدف حل شبهات شرعی و حذف رانت بانک‌ها نیز پیشنهاد کرده و از سوی دیگر جبران زیان وارده به سپرده‌گذار را که منطبق با اقتصاد دارد مد نظر قرار داده‌اند. در طرح مجلس علاوه بر آنکه سقف جریمه در قانون تعیین شده ولی جریمه بایستی به حاکمیت یعنی بانک مرکزی پرداخت شود. در صورتی که قبلاً جریمه به بانک تسهیلات‌دهنده پرداخت می‌شد و چون نرخ سود مؤثر بانک در دوره تأخیر عملاً افزایش می‌یافت شبهه ربا را دامن می‌زد. به گفته نمایندگان در طرح جدید دست بانک مرکزی برای بخشش یا تخفیف جرائم و در برخی مواقع تشدید جرائم باز می‌شود.

در رابطه با حفاظت و حمایت از منافع قرض‌الحسنه نیز بانک‌ها از سوی سپرده‌گذاران وکیل می‌شوند تا سپرده آنان را به نیازمندان وام بدهند که در این صورت افزایش وام ازدواج نیز اجرا خواهد شد. پیش از این بانک‌ها سپرده‌های قرض‌الحسنه مردم را لزوماً در رفع نیاز نیازمندان استفاده نمی‌کردند.

مصوباتی که به تأیید شورای نگهبان نرسیدند

مصوباتی که با پسوند شتابزده از آنها یاد می‌شود به تأیید شورای نگهبان نرسید. از جمله احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور، گرچه اصل لایحه ۵۰ ماده داشت، ولی با اضافه شدن ۷۰ ماده الحاقی مغایر قانون اساسی شناخته شد و نظر شورای نگهبان بر این بود که لایحه دولت با مصوبه مجلس ماهیتاً اختلاف فاحش پیدا کرده و مواد الحاقی مغایر اصول مربوط در قانون اساسی است. طرح تقویت بسیج که در آخرین روز کاری مجلس نهم تصویب شده بود (۴ خرداد) نیز با ایراد شورای نگهبان به تأیید نرسید، همچنین لایحه تأسیس و اداره مدارس و مراکز آموزشی غیردولتی مغایر قانون اساسی بود و طرح اصلاح موادی از قانون اجرای سیاست‌های کلی ۴۴ قانون اساسی، مصوب ۳ خرداد هم از سوی شورای نگهبان رد شد.

نظارت مانی برای تخلفات نیست

رئیس کمیسیون برنامه و بودجه در مجلس نهم درباره بدهی دولت به بانک مرکزی گفت بخشی از بدهی دولت مربوط به دولت قبل است که به دور از چشم نظارت مجلس صورت گرفته است. به گفته مصباحی‌مقدم سبک نظارت مجلس بر اساس آیین‌نامه داخلی به گونه‌ای نیست که امکان ایجاد سد در مقابل اقدامات دولت فراهم کند اشاره او به برداشت دولت قبل از بانک مرکزی برای مسکن مهر است و به شکلی که مجلس از آن بی‌خبر بوده است. این برداشت در هیئت دولت انجام گرفت و به بانک مسکن اجازه استقراض داده شده و تا مجلس از آن باخبر شد تخلف رخ داده بود. وی جلوگیری از تخلفات دولت‌ها توسط مجلس را منوط به گزارش دیوان محاسبات می‌داند درحالی که نمایندگان دیگری معضل مسکن مهر را حاصل عدم نظارت مجلس و مدیریت ضعیف کمیسیون مربوطه می‌دانند.

رقابتی برای ریاست، درس‌هایی برای یک جریان سیاسی



سید علیرضا مسبوق*

جنگ روانی-رسانه‌ای رقیب در بزرگنمایی شادی و شغف کسب کرسی ریاست مجلس شد، باید این امر را هم منظور کرد که این شغف کاذب و ناپایدار می‌تواند آنان را در رقابت‌های آینده به‌ویژه انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۶ که شرایط یارگیری متفاوتی دارد دچار خطای محاسباتی کند و آنان را از این امر غافل کند که حکایت رقابت سیاسی آنان با اصلاح‌طلبان و شغف ایجاد شده، حکایت شادی و هلهله تیمی است که به دلیل مشخص بودن بازیکنان و حمایت کامل گردانندگان اصلی رقابت از دیدارهای تدارکاتی فراوان و برنامه‌ریزی شده‌ای برخوردار بوده است؛ درحالی‌که رقیب تا روزهای نزدیک به مسابقه از تعداد و توانایی بازیکنان اجازه داده شده برای ورود به میدان بی‌خبر بوده است؛ مری‌اش را ممنوع‌الحضور کردند و بیشتر بازیکنان ثابت و ذخیره تیم الف خود را در زمین نداشته است. از این رو تخریب و تحقیر روانی-رسانه‌ای امروز نخواهد توانست در بازی ۹۶ که از شرایط رقابتی متفاوتی برخوردار است چندان مؤثر باشد. هرچند نباید تا انتخابات سال آینده از تأثیر مستقیم رفتار و گفتار نمایندگان زیرمجموعه اصلاح‌طلبان و حامیان دولت، دولتمردان و نزدیکان آنها (به‌ویژه فعالیت نیروهای محافظه‌کار و منفعت‌طلب منتسب به حزب اعتدال و توسعه) غفلت کرد که به نوعی می‌تواند حملات روانی-رسانه‌ای جدید و متعددی ایجاد کند.

۲. داوطلب شدن آقای عارف برای تصدی کرسی ریاست مجلس نشان داد جریان اصلاح‌طلبی به‌ویژه سرلیست آنان به خواست حامیان بی‌اعتنا نیست، حتی اگر در شرایط تحمیل شده موجود توان و توشه لازم را برای پیشبرد اهداف و خواسته‌های طرفدارانش نداشته باشد. از همین رو است که به نظر می‌رسد با وجود اطلاع از واقعیت پنهان جهت‌گیری‌ها و گروه‌بندی‌های مجلس نامزد کرسی ریاست مجلس از لیست اصلاح‌طلبان حاضر می‌شود با مخدوش کردن آبروی سیاسی خود و جریان حامی‌اش وارد رقابت شود.

۳. وزن واقعی و قابل اعتماد طیف اصلاح‌طلبی در مجلس شورای اسلامی برای کنش‌های آینده این جریان مشخص شد. چراکه ناآگاهی از این وزن می‌توانست مجموعه اصلاح‌طلبی و حتی حامیان اجتماعی جریان را دچار توهم قدرت کند و آنان را در تدوین و اجرای برنامه‌های آینده‌شان با خطا مواجه سازد.

۴. افرادی که دغدغه اصلاح‌طلبی دارند از افرادی که بر اساس منفعت‌های سیاسی، خود را به جریان اصلاح‌طلبی نزدیک کرده بودند تا حدودی متمایز شدند. شاید هیچ رفتار، رأی‌گیری و رقابتی در درون مجلس نمی‌توانست با این وضوح

مدتی است مجموعه تلاش‌ها و فعالیت‌های جریان‌های سیاسی حاضر در مجلس شورای اسلامی برای انتخاب هیئت‌رئیس یک‌ساله آن به پایان رسیده است. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد برخلاف آمارهای ثبت‌شده از تعداد اصلاح‌طلبان مجلس دهم، برخی از نیروهای منتخب که در قالب فهرست امید و تحت حمایت جریان اصلاح‌طلبی به مجلس راه یافته‌اند اکنون متأثر از شرایط و منفعت‌طلبی‌های پیدا و پنهان با توجیهاتی تیره‌گونه به اصل خویش بازگشته‌اند و حیات سیاسی حال و آینده خود را در

کنش‌های نامتمرکز و غیرشفاف می‌بینند که در شرایط سیاسی امروز کشور پدیده‌ای نامتعارف و مذموم نیست؛ اتفاقی که برخی از تحلیلگران و دلسوزان اصلاح‌طلبی با توجه به صف‌بندی‌های آشکار و پنهان مجلس، گوشزد کرده بودند و تلاش داشتند مجموعه جریان اصلاح‌طلبی و شخص آقای عارف را از ورود به رقابت ریاست مجلس بر حذر دارند. با این همه به نظر می‌رسد موفق نبودن اصلاح‌طلبان برای به ریاست مجلس رساندن محمدرضا عارف در بُعد روانی ضمن ایجاد احساس شکست در طیف اصلاح‌طلبان به‌ویژه حامیان اجتماعی آنان، بذری نوعی ناامیدی را در فضا پراکنده است که به‌زعم عده‌ای در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۶ جوانه خواهد زد. همان‌طور که مشخص بود طیف رقیب، گروه‌های وابسته به پایداری را وارد کارزار رسانه‌ای جدیدی برای تخریب و تحقیر جریان اصلاح‌طلبی کرد ولی اکنون که گرد و غبار میدان رقابت به زمین نشسته است و هیجان این مسابقه نابرابر تا حدودی فروکش کرده است باید با نگاهی همه‌جانبه به میدان نگریست و این نکته را منظور کرد که واردنشدن آقای عارف به رقابت ریاست مجلس، می‌توانست تبعات به‌مراتب بدتر از آنچه اتفاق افتاده برای مجموعه اصلاح‌طلبی به همراه داشته باشد. به این مطلب هم باید توجه کرد که با همه تأثیرات منفی این ناکامی پیش‌بینی حضور آقای عارف در رقابت ریاست مجلس چند ویژگی مثبت هم به همراه داشت و دارد که نباید از نظر دور کرد:

۱. پیش از هر چیز با در نظر گرفتن این مطلب که به‌طور کلی و به‌ویژه در وضعیت امروز مجلس شورای اسلامی، از دست‌دادن کرسی ریاست مجلس، از دست‌دادن نتیجه بازی و شکست در همه رقابت‌ها و فعالیت‌های آینده نیست؛ نباید مغلوب

چهره واقعی نیروها و نیت پنهان و محافظه کارانه آنان را آشکار سازد.

۵. این اتفاقات، آشکار کرد تصمیم گیران جریان اصلاح طلبی در اتخاذ رویکرد تعامل با گروه‌های غیر همسو، افراط کرده و در ورود برخی از اصول گرایان موسوم به معتدل به لیست امید - علی‌الخصوص در شهرهایی که تجربه نشان داده است مردم به فهرست‌ها اعتماد می‌کنند - بنا به هر دلیل دچار اشتباه شده‌اند؛ هر چند ممکن است بخشی از این اشتباه متأثر از لابی‌گری‌ها و ائتلاف‌های ناپایداری مجموعه نیروهای نزدیک به دولت باشد که قصد دارند برای پیشبرد اهداف چندسویه حمایتی، سیاسی و اقتصادی خود نقشی واسطه‌ای بازی کنند؛ ولی در هر صورت از آنجا که طیف‌های نزدیک به جریان موسوم به اعتدال به صورت مستقل هنوز به یک تشخص سیاسی قابل اتکا نزد مردم دست پیدا نکرده‌اند لازم است اصلاح طلبان بیش از هر چیز به اتکالی آنچه مورد وثوق مردم است وارد کنش‌های سیاسی‌شان شوند و این حقیقت را بپذیرند که دیر یا زود باید برای جلوگیری از مخدوش شدن هویت مشخص اصلاح طلبی نزد مردم، مسیر و خط خود را از جریان‌های محافظه کار جدا کنند و نسبت به نزدیکی برخی از فعالان سیاسی غیر همسو که از ماه‌ها پیش از انتخابات مجلس، تلاش داشتند با تغییر نسبی رفتار و گفتار و کمک لابی‌گران نزدیک به دولت، خود را به جریان اصلاح طلبی و حامیان دولت وصل کنند با دیده تردید بنگرند و حتی در برخی از حوادث که شائبه همسویی ایجاد کرده بود و ممکن است برنامه تدوین شده رقیب و هم‌پیمانان آنها باشد با دقت موشکافانه‌تری تأمل کنند.

۶. تجربه مذکور که از جهتی معلول میزان حضور واجدین شرایط رأی در انتخابات است این نکته را آشکار ساخت که با این حجم از حضور طرفداران در انتخابات، پیروزی اصلاح طلبان و پیگیری اهداف اصلاح طلبانه، شکننده و بی‌ثبات است؛ بنابراین باید با برنامه‌ریزی دقیق و فراگیری نواقص جریان را برطرف کرد و با بازسازی ساختارهای درونی در جذب و اقناع سایر طیف‌های اجتماعی نزدیک، تلاش بیشتر و مؤثرتری کرد. تجربه‌های انتخاباتی گذشته نشان داده است که اصلاح طلبان بیش از جریان‌های رقیب برای ماندن در بازی و پیگیری روند اصلاحات به حضور مردم به‌ویژه بخش خاکستری و سفید اجتماع - که به تعبیری شامل افراد بی‌طرف و منتقد منفعل می‌شود و حضورشان نقش سرنوشت‌سازی در نتیجه انتخابات به نفع اصلاحات دارد - نیاز دارند. حضوری که بخشی از آن مربوط به ایجاد و حفظ اعتماد در مردم است. ضمن اینکه هیچ‌یک از طیف‌های سیاسی به‌ویژه اصلاح طلبان نمی‌توانند منکر آرای سلبی بخشی از مردم شوند که به علت شرایط دوقطبی و متأثر از دامنه محدود انتخاب‌شوندگان در سبب آرای آنها ریخته شد و نباید آرای کسب کرده را نتیجه اعتماد مردم به عملکرد جریان‌شان بدانند. باید بپذیریم به دلیل وجود برخی از نواقص، بخشی از سید آرای هر گروه به نوعی گفتن «نه» به گروه مقابل و انتخاب از میان بد و بدتر است! با این توضیح لازم است اصلاح طلبان بیشتر از گذشته علل حضور نداشتن بخش مهم و سرنوشت‌سازی از مردم در انتخابات مختلف را

واکوی کنند تا در بهبود بخشی‌هایی که توانایی و پتانسیل سیاسی - رفتاری آنها اجازه تأثیرگذاری می‌دهد نقش خود را به خوبی ایفا کنند. واقعیت آن است که اعتماد مردم آسیب جدی دیده است هر چه جلوتر آمده‌ایم سوءظن مردم به سیاستمداران بیشتر ریشه دوانده است؛ خطری که می‌تواند شکافی عمیق ایجاد کند و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی ما را با چالش روبه‌رو کند.

۷. در روزهای انتخابات که شرکت کردن یا شرکت نکردن مردم در انتخابات دغدغه اصلی اصلاح طلبان بود هر کسی دلایلی ارائه می‌کرد که اکثر قریب به اتفاق آنها ریشه در بی‌اعتمادی داشت؛ بی‌اعتمادی به اصلاح امور، اصلاح‌پذیری مجموعه‌ها و ساختارهای آسیب‌دیده و مهم‌تر از همه بی‌اعتمادی به نیروهای مصلح! اعتقاد مردم در حوزه بی‌اعتمادی به نیروهای مصلح که نمی‌توان آن را انتزاعی و غیرواقعی دانست بر این است که اغلب نیروها و نامزدهای انتخاباتی پس از کسب رأی، اهداف و منفعت‌های شخصی، خانوادگی و گروهی خود را دنبال می‌کنند و کمتر حاضرند امروز و آینده خود را فدای اصلاح امور مردم بکنند که معمولاً هم در شرایط امروز خطرپذیری بالایی دارد، پس چه دلیلی دارد رأی ما سکوی پرش افرادی شود که به منافع خود، خانواده و لابی‌هایشان می‌پردازند؟ نمی‌توان منکر این استدلال شد چراکه دیده و شنیده‌های گذشته و امروز حکایت از آن دارد که نفی کامل استدلال مطرح‌شده چندان منطقی و منصفانه نیست و نمی‌شود شکل‌گیری این استدلال را ساخته ذهن منفی‌نگر مردم یا استوار بر شایعات

بی‌اساس اجتماعی - رسانه‌ای دانست. از این رو اصلاح طلبان و مجموعه کنشگران تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز آنها حداقل می‌توانند در بهبود عواملی که مربوط به خود و شرایط داخلی جریان‌شان است دقت موشکافانه‌تری کنند و با خرد جمعی راهکارهایی را در پیش گیرند که بتواند سطح اعتماد مردم به‌ویژه سرمایه‌های سرگردان اجتماعی را ارتقا بخشند و به‌رور برای اقناع افکار عمومی تلاش کنند تا از برآیند عملکردشان این پیام جلوه عینی و ملموس گیرد که جریان، احزاب و مجموعه نیروهایی که در دایره اصلاح طلبی قرار می‌گیرند کنش‌های انتخاباتی و جناحی‌شان صرفاً بر مدار نگاه ایزاری به مردم و منفعت‌های

شخصی و گروهی نمی‌چرخد، بلکه نسبت به حضور و اعتماد حامیان‌شان همچنین منافع و مصالح کشور مسئولانه رفتار می‌کنند.^۱

۸. اصلاح طلبان هر چه سریع‌تر باید به هویت مشخص خود بازگردند و تا حد امکان از ورود به بازی‌های منفعت طلبانه قدرت پرهیز کنند از این رو لازم است بیش از آنکه به یاری جریان‌های حاشیه خود

چشم امید بسته باشند با پشتوانه نیروهای هویت‌دار درون و بستر اجتماعی حامی خود وارد کارزارهای سیاسی شوند. جریان اصلاح طلبی در شرایط حاضر به اجبار یا بر اساس یک راهکار یا استراتژی، بخشی از هویت خود را به دلیل فاصله گرفتن از برخی نیازها و خواسته‌های طرفدارانش و همراه شدن با جریان‌های نزدیک سابقاً دور برای وصل شدن به حاکمیت و اتخاذ رویکردی معطوف به قدرت، از دست داده است؛ اتفاقی که اگر بیش از حد ادامه یابد در کوتاه‌مدت می‌تواند نوآوری‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی آنها را با چالش روبه‌رو کند، شرایط را برای نفوذ و تأثیرگذاری نیروهای غیر همسو ایجاد کند و جریان اصلاح طلبی را با مصلحت‌اندیشی‌های منفعت طلبانه برخی از نیروهای تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز از درون استحاله کند. در بلندمدت هم موجبات هضم آرام اندیشه و هدف آنان را در بازی‌های فرسایشی قدرت فراهم آورد. با این روند بیم آن می‌رود که با مخدوش شدن هویت مشخص اصلاحات، استراتژی‌های اتخاذ شده که اغلب غیرجذاب و فاقد خلاقیت و نوآوری است بخش سرنوشت‌ساز سرمایه اجتماعی مجموعه اصلاح طلبی را دزدند و طرد کنند. این راهکار بر فرض که به نیت دست‌یافتن به بخشی از قدرت برای اعمال کنش‌های مصلحانه موجه باشد باید تأکید کرد جریان اصلاحات برخلاف رقیبای خود اگر هم بتواند بخشی از قدرت را کسب کند بدون پشتوانه لایه‌های مردمی همفکر و فعال کردن اقشار منفعل اما سرنوشت‌ساز جامعه نخواهد توانست کاری از پیش ببرد؛ همچنان که بخشی از موفق نبودن دولت

دکتر روحانی در برآورده کردن بخش چشمگیری از مطالبات حامیان اصلاح طلب خود، طی این سه سال را باید در این نقص ساختاری و بی‌توجهی بنیادی نیروهای دولتی جست‌وجو کرد.^۲

۹. و مهم‌تر از همه اینکه برای عامه مردم و طرفداران اجتماعی اصلاحات آشکار شد همچنان که دولت برآمده از انتخابات ۹۲ یک دولت اصلاح طلب به معنای واقعی نیست در این دوره از انتخابات مجلس هم با یک مجلس اصلاح طلب مواجه نیستند لذا نباید توقع به ثمر رسیدن مطالبات حداکثری خود از این مجلس داشته باشند، بلکه باید خود را به حداقل‌ها راضی کنند.

اصلاح طلبان هر چه سریع‌تر باید به هویت مشخص خود بازگردند و تا حد امکان از ورود به بازی‌های منفعت طلبانه قدرت پرهیز کنند از این رو لازم است بیش از آنکه به یاری جریان‌های حاشیه خود چشم امید بسته باشند با پشتوانه نیروهای هویت‌دار درون و بستر اجتماعی حامی خود وارد کارزارهای سیاسی شوند

۱۰. و ...

یاری خداوند شامل حالمان باد... ■

*مدرس دانشگاه فرهنگیان

پی‌نوشت

۱. روزنامه آفتاب یزد، شماره: ۴۶۶۰

۲. روزنامه آفتاب یزد، شماره: ۴۶۲۲

آن موقع مردم را به حساب آوردید؟ (اعتماد، ۹۵/۵/۱۸)

در پی سخنان احمدی‌نژاد در بافق و تأکید او بر مردم‌سالاری، کاظم اکرمی گفت: شما وقتی در دوره اول ریاست‌جمهوری خود سازمان برنامه را منحل کردید از مردم نظر خواستید؟ وقتی مصوبات شورای امنیت را کاغذپاره خواندید و باعث مشکلات زیادی مانند تحریم ایران از سوی کشورهای بزرگ دنیا شدید از مردم نظر خواستید؟ آیا وقتی نمایندگان مجلس اصرار کردند گزارش کار بدهید، این کار را انجام دادید؟ آیا اصلاً این شما نبودید که قوانین مجلس را زیر پا گذاشته و ابلاغ نمی‌کردید؟ آیا وقتی پول‌های مردم ایران را به بانک‌های امریکایی سپردید یا به ونزویلا و آرژانتین بردید از مردم سؤال کردید؟ آیا وقتی با هواپیمای به بهانه سخنرانی در سازمان ملل، خانواده و دوستان خود را یک هفته به امریکا بردید و هزینه‌های بسیار کردید از مردم سؤال کردید؟ آیا وقتی به وزراتان صدها سکه بخشیدید، مردم ایران را در جریان گذاشتید؟

طرد برای ما آسیب‌زاست (اعتماد، ۹۵/۵/۱۸)

مصباحی مقدم: طرد برای ما آسیب‌زاست و این اشتباه است و گرنه ما به راحتی شخصیت‌های مهمی را از دست می‌دهیم و این شخصیت‌ها یا جذب دیگران می‌شوند یا نمی‌شوند. بر فرض مثال آقای ناطق جذب جریان اصلاحات نشد و همراهی وی با جریان اصلاحات را قبول ندارم، کمابینه مواضع آقای لاریجانی با مواضع اصلاح‌طلبان هیچ سازگاری جدی ندارد، اما در مقابل جریان اصلاح‌طلب با وی موضع تندی نمی‌گیرد. (خبرآنلاین)

دوره وفور (اعتماد، ۹۵/۵/۱۸)

سعید لیلانز (اقتصاددان): عبور از روحانی در شرایط کنونی بیش از آنکه خطری برای جریان اصلاح‌طلبی باشد خطری عمده برای نظام است... احمدی‌نژاد محصول دوره وفور و افزایش نفت بود. در شرایط کنونی که دوره کمبود است، چشم‌اندازی برای افزایش دوباره قیمت نفت دست‌کم تا پنج یا شش سال آینده وجود ندارد. از همین رو پوپولیسیم احمدی‌نژاد در دوره کنونی خریداری نخواهد داشت.

صلاح نیست احمدی‌نژاد بیاید (اعتماد، ۹۵/۶/۱۰)

غلامرضا مصباحی مقدم: آقای احمدی‌نژاد شکافی میان مجلس و دولت به وجود آورد و مصوبات مجلس را غیرقانونی اعلام و آنچه را خودش می‌خواست دنبال می‌کرد و از مجلس می‌خواست که به دنبال او بیاید. سرمایه‌های ملی را برای اهداف فردگرایانه خودش هزینه کرد و درآمد سرشار نفت را در این دوره به نوعی هزینه کرد که فواید آن برای ملت محسوس نبود... احمدی‌نژاد تورم را با ۱۰/۳ درصد تحویل گرفت و در آخر با تورم بالای ۳۵ درصد به دولت بعدی تحویل داد. ایشان کشور را با بدهی نسبتاً کم تحویل گرفت و با یک بدهی بسیار سنگین تحویل داد. در موضوعات سیاسی به جای آنکه از افکار نخبگان جریان اصولگرا استفاده کند، این اقدام را انجام نداد و راهی را طی کرد که تک‌روی بود.

باید به دولت روحانی مدال بدهیم (ستاره صبح، ۹۵/۶/۷)

محمدرضا باهنر: آن‌هایی که به برجام نمره مردودی می‌دهند، بغض و کینه دارند. دولت در مهار تورم نمره ۲۰ می‌گیرد. تورم در دولت قبل وحشتناک بود. مردم هم امنیت می‌خواهند، هم احساس امنیت. مطالبه امنیت زمانی ظهور و بروز پیدا می‌کند که ناامنی باشد. نمره دولت در مذاکرات قابل قبول است. دولت در برجام ثابت کرد ما می‌توانیم. از رشد اقتصادی منفی عبور کردیم.

طرح‌های ناتمام (اعتماد، ۹۵/۶/۲)

دکتر نوبخت سخنگوی دولت: ۴۰۰ هزار میلیارد تومان طرح ناتمام داریم. گندم وارداتی کیلویی ۸۰۰ تومان است. گندم تولید خودمان ۱۳۵۰ تومان.

نجات از بحران هسته‌ای (اعتماد، ۹۵/۶/۲)

صادق زیباکلام: تندروها در هفتم اسفند ۹۴ متوجه این واقعیت شدند که محبوبیتشان نزد مردم حتی از خرداد ۹۲ هم کمتر شده است و چاره کار را در تخریب و حمله به دولت می‌بینند. مخالفان دولت دست به هر اقدامی می‌زنند تا به جامعه القا کنند که دولت در هیچ زمینه‌ای موفق نبوده است... رهبری اصلاحات در خرداد ۹۲ روحانی را رئیس‌جمهور ایران کرد و همین اهرم می‌تواند در سال آینده هم کارساز باشد... بدون تردید برجام یکی از مهم‌ترین دستاوردهای حسن روحانی شمرده می‌شود که به واسطه آن کشور را از بحران هسته‌ای نجات داد. اگرچه مخالفان دولت آن را بی‌فایده می‌خوانند و مهر شکست بر آن می‌زنند، اما حسن روحانی نباید کوتاه بیاید و باید همچنان محکم و استوار بر دستاوردهای برجام تأکید ویژه داشته باشد و صریح و روشن به مردم بگوید که اگر برجام نبود تا امروز چه بلایی بر سر کشور آمده بود... کابینه روحانی توانست تورم را کنترل و رشد منفی اقتصادی دوره احمدی‌نژاد را مثبت کند اما نمی‌توان وجود بیکاری و رکود در اقتصاد کشور را نادیده گرفت. به باور من در زمینه اقتصادی دولت باید با مردم با تکلف‌تر و روشن‌تر سخن بگوید و ریشه چنین معضل بزرگی را با مردم در میان بگذارد. معضلی که سال‌هاست دامن‌گیر کشور شده و ریشه آن چیزی جز اقتصاد دولتی نیست. به باور من در مجموع می‌توان کارنامه دولت را موفق ارزیابی کرد و حسن روحانی در حوزه‌هایی که ناکامی داشته باید واقعیت را با مردم در میان بگذارد.

احمدی‌نژاد می‌خواست همه مواد غنی‌شده را یک‌جا بدهیم تا خودش با او باما مذاکره کند (شرق، ۹۵/۵/۲۷)

محمدجواد لاریجانی معاون قوه قضاییه گفت: «گروهی صرفاً دنبال آن هستند که جایی از برجام خراب شود تا آن را علم کنند. دوستانی که با آقای احمدی‌نژاد و سبایت‌های نزدیک به آنها کار می‌کنند از این دسته هستند. این‌ها حرف‌هایی که می‌زنند بنده تعجب می‌کنم، زیرا خود ایشان در سال‌های آخر ریاست‌جمهوری بدتر از این برجام را پیشنهاد می‌کرد. احمدی‌نژاد پیشنهاد داشت همه مواد غنی‌شده هسته‌ای را یکجا بدهیم و خودش هم با او باما مذاکره کرده و مسئله را حل کند! مشخص است این نوع نقد نیز به درد بخور و کارساز نیست.»

قبل از آمدن روحانی می دانستم رهبری می خواهند مسئله هسته‌ای حل شود

(مصاحبه دبیر سایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی)

قبل از اینکه آقای روحانی بیایند می دانستم رهبری می خواهند مسئله حل شود. بالاخره اراده رهبری پشت قضیه بود. باوجود این همه شیطنتی که می شد و رهبری هم گاهی به مذاکرات انتقاد می کردند، ولی تا آخر از اینها حمایت کردند و گاهی هم به حالت تقدیس رسید و به این صورت درآمد.

قبل از اینکه دولت آقای روحانی بیاید با اصرار آنها (امریکا) و واسطه‌گری عمان، رهبری اجازه داده بودند قبلاً با من هم مشورت کردند، مذاکره را شروع کردیم. در آنجا دو دوره مذاکره کردیم که در سطح کارشناسی بود و به تصمیم نرسیده بود... امریکا هم بشر است و آنها هم منافع دارند و آنها هم می خواهند ما با آنها کار کنیم. مردم امریکا هم دلشان می خواهد با هم کار کنیم. آنها می ترسند وقتی ما با آنها کار نکنیم، روسیه، چین و هند به اندازه کافی وقتی تحریمی نباشد، زمینه‌هایی برای کار هستند. آنها همه اینها را محاسبه می کنند. به نظر امکان دارد جبران کنند.

زمانی که رئیس‌جمهور بودم مشکلی را جلوی خودم نمی دیدم. وقتی چیزی را می فهمیدم که مصلحت است، عمل می کردم. الان آقای روحانی به آن وضعی که من بودم، نیست.

من حتی در دولت احمدی‌نژاد که به سفر زیارتی رفتم، تفاهم‌نامه‌ای با آقای عبدالله امضا کردم که اگر آن تفاهم‌نامه اجرایی می شد، الان اصلاً این حرف‌ها پیش نمی آمد... ما باید طبق قانون اساسی عمل کنیم و هر کسی اکثریت را در یک انتخابات سالم آورد، بگذاریم کارش را انجام دهد و حمایت کنیم و به خاطر منافع ملی کشور، باید همین کار را بکنیم. همین مقدار حل می کند و بیش از این چیزی لازم نیست. آقای روحانی با همین کابینه می تواند به اهداف برسد، مگر اینکه این مزاحمت‌ها نگذارد که دارد نمی گذارد.

فیلتر مردم

(ستاره صبح، ۹۵/۶/۲)

سفار هرندی: کسانی که از فیلتر شورای نگهبان عبور کنند ممکن است در فیلتر انتخاب مردم گیر کنند.

مقایسه کنید

عباس عابدی در گفت‌وگو با شبکه ایرانیان:

احمدی‌نژاد یا احمدی‌نژادیسیم؛

نعمت دانستن تحریرها؛

قطعه‌نامه را کاغذپاره پنداشتن؛

پاره شدن قطعه‌نامه‌دان؛

تبدیل کاغذپاره به کاغذ با ارزش ناشی از یک تحول راهبردی است؛

برجام یک تصمیم راهبردی بود و سطح تصمیم راهبردی روشن است.

بازگشت به پیش از برجام هیچ دستاوردی نخواهد داشت و جز بی‌اعتباری نتیجه دیگری ندارد.

با واقعیت انطباق ندارد

(شرق، ۹۵/۵/۱۲)

عباس عابدی: اینکه می گویند رهبری را مجبور به پذیرش برجام کردند نه با واقعیت انطباق دارد و نه با سخنان ایشان. مگر چه فشاری بود که ایشان نتواند مانع تصویب برجام شود؟... تأیید و رد این موضوع در صلاحیت هیچ کسی جز رهبری نیست... رد صلاحیت نامزد مستقر امر سیاسی تلقی خواهد شد و برخی اعتبارهای موجود را از میان خواهد برد. به علاوه نیمه‌کاره ماندن برجام برای کشور هزینه‌بر است. حتی بیش از شرایط پیش از برجام هزینه تولید می کند و این دولت باید آن را به سرانجام برساند؛ بنابراین معقول نیست برای چنین هدفی برنامه‌ریزی کنند.

اتفاق عجیب

(اعتماد، ۹۵/۶/۸)

محسن صفایی فراهانی: وزیر نیرو می گفت در پروژه راه‌آهن مشهد به گرگان که کل

سرمایه‌گذاری آن قرار بوده چهار هزار میلیارد تومان باشد و تنها ۱۵ درصد آن یعنی ۶۰۰ میلیارد تومان را دولت تأمین کند اتفاق عجیبی افتاده است. وقتی دولت آقای روحانی بررسی کرده متوجه شده دولت قبل به‌جای ۶۰۰ میلیارد تومان ۱۲ هزار میلیارد تومان دارایی به سرمایه‌گذار واگذار کرده است، یعنی ۲۰ برابر آنچه قبلاً تعیین شده بود.

نقش دلارهای نفتی

(شرق، ۹۵/۵/۱۲)

محمدکاظم بجنوردی: تبدیل خاورمیانه به انبار اسلحه و بشکه باروت، علت اصلی حمله‌های نظامی امریکا به کویت، عراق، افغانستان، لیبی و منشأ کودتاها و ناامنی‌های سیاسی و اجتماعی لیبی، مصر، پیدایش القاعده و داعش و گروه‌های افراطی است که به فقر فرهنگی و اقتصادی دچار هستند. تأسیس صدها شبکه مخرب ماهواره‌ای به زبان‌های مختلف و گسترش تفکر «خودحق‌پنداری» و نفرت و کینه مذهبی، خریدن سران و رؤسا و حتی نهادهای سازمان ملی، دسترسی جریان‌های افراطی به تکنولوژی ساخت سلاح‌های شیمیایی، میکروبی هسته‌ای و... اثرگذاری دلارهای نفتی در سطح داخلی که به فساد سیستماتیک و فساد سازمان‌یافته در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی منجر می‌شود و ناامیدی مردم از پایان‌دادن به آن و گسترش فرهنگ مصرف‌گرایی از پیامدهای دلارهای نفتی است.

(کامل این مقاله را در سایت meisami.com می‌توان دریافت کرد)

مهم‌ترین دستاورد دولت یازدهم

(اعتماد، ۹۵/۶/۱۶)

علیرضا علوی‌تبار: اصلاح‌طلبان اگر مدتی بیرون از قدرت نبودند خیلی چیزها را متوجه نمی‌شدند. قدرت، آدم را مست می‌کند هم به لحاظ عاطفی و هم معرفتی. اصلاح‌طلبان با بیرون‌ماندن از قدرت متوجه شدند که در اپوزیسیون بودن چقدر می‌تواند بد باشد... مهم‌ترین دستاورد دولت یازدهم در صحنه سیاست خارجی است که ایران را از آستانه یک جنگ، به یک کشور قابل گفت‌وگو برد که می‌شود به آن اعتماد و رفتارش را پیش‌بینی کرد اینکه برخی منتقدان دولت می‌گویند اصلاً کشور در آستانه جنگ نبود، شوخی است. این دولت خط‌مشی‌گذاری اقتصادی را از عوام‌گرایی به سمت خردگرایی برگرداند.

تحقیر و تضعیف علوم اجتماعی

(شرق، ۹۵/۶/۱۶)

علیرضا علوی‌تبار: ایران استعداد پوپولیسم را دارد به دلیل نابرابری که در آن وجود دارد و به دلیل اینکه علوم اجتماعی جایگاه جدی در ذهن مردم باز نکرده است. مردم تحلیل‌های یک اقتصاددان را درباره نرخ سود بانکی نمی‌فهمند، ولی حرف‌های عوامانه را درباره آن خوب می‌فهمند. علتش این است که علوم اجتماعی در سال‌های اخیر کاملاً تحقیر و تضعیف شد.

مرد و نامرد

از مبارز خستگی‌ناپذیر چه در دوران شاه و چه پس از پیروزی انقلاب که به چریک پیر معروف شده پس از شش سال زندان و آزادی در سال ۱۳۹۴، شنیده شده بدین مضمون گفته است که سال‌ها روی تقسیم‌بندی چپ و راست کار کرده‌ایم، ولی حالا به این نتیجه رسیده‌ام که باید روی تقسیم‌بندی مرد و نامرد کار می‌کردیم.

شکاف در حزب عدالت و توسعه

در محافل گفته می‌شود که با دستگیری مقامات عالی رتبه ترکیه به اتهام ارتباط با کودتاچیان شکاف در دورن حزب عدالت و توسعه بالا گرفته است. ولی ابعاد آن معلوم نیست.

پیامی که نتوانستیم به «سست‌جبابان» برسانیم!

محمد مطهری

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب: من به‌عنوان یک روحانی وقتی از مسجد خارج می‌شوم، اگر دختر بدحجابی را ببینم که هم‌زمان از یک پارتی مختلط با دوستان پسرش بیرون می‌آید، باید میان دو موضوع تفکیک کنم: اینکه او با بدپوششی خود

و شرکت در مجلس آتچنایی، گناهان بزرگی مرتکب شده یک موضوع است، اما نمی‌توانم موضوع دومی را نتیجه بگیرم که من چون این گناهان را مرتکب نشده‌ام لزوماً نزد خداوند از او عزیزترم. ناکامی آشکار در ترویج حجاب اسلامی در جامعه ما معلول عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مختلفی است که حتی برشماری عناوین این عوامل در اینجا مورد نظر نیست. اما از جهت فرهنگی می‌توان گفت بخشی از این ناکامی، در نهایت به دو نگاه تفریطی و افراطی به حجاب بازمی‌گردد. نگاه اول که یک نگرش تفریطی است و طرفدارانی نیز در میان مسئولان داشته و دارد، با ابزارهای اندازه‌گیری فیزیکی مانند خط کش و گونیا درباره اهمیت حکم الهی حجاب به داوری می‌نشیند.

یک دیدگاه افراطی حاصل شده است که این نگاه، جذابیت زیادی نزد گروه دیگری از مسئولان دارد. این گروه هر گاه صحبت از گناه و بلکه نابسامانی‌های اجتماعی می‌شود فقط به یاد «گناهان تصویری» می‌افتند که در آنها حتماً پای زنان هم در میان است. تعریف آنان از گناه، مخصوصاً در سخنرانی‌ها، فقط گناهانی مانند بدحجابی و مجلس مختلط را شامل می‌شود، اما معاصی مهمی مانند پارتی‌بازی، نشخوار بیت‌المال، هتک آبرو و سکوت در برابر ظلم، عملاً در ردیف مباحثات است و عکس‌العملی از سوی آنها - مگر پس از رسوایی‌ها - نشان داده نمی‌شود.

این دو گروه، ناخواسته دست به دست هم داده و به ترویج بدحجابی کمک کرده و می‌کنند. گروه اول این تلقی را برای بسیاری از افراد بدحجاب پدید آورده‌اند که بدحجابی، چند سانتیمتر عقب‌تر بودن روسری و امری کم اهمیت است که عده‌ای حزب الهی روی حساسیت شخصی آن را بزرگ کرده‌اند. گروه دوم که گویی گناهی غیر از بدحجابی نمی‌بینند این تصور را نزد بدحجابان به وجود آورده‌اند که افرادی که به آنان تذکر می‌دهند چون تنها حرام اجتماعی را همین امر می‌دانند، خود را از نظر معنوی در موضعی برتر می‌بینند و می‌خواهند به عنوان ناجی، آنان را از جهنم نجات داده و به زور به بهشت ببرند. در واقع گروه اول «اهمیت حجاب» را خدشه‌دار می‌کنند و گروه دوم «بستر تبلیغ» آن را خراب می‌کنند. پیامی که نتوانسته‌ایم به سست حجاب‌ها و خانواده‌هایشان منتقل کنیم این است که تذکر درباره حجاب یک تذکر از بالا به پایین نیست و تذکردهنده هرگز ادعا ندارد - و نمی‌تواند و نباید داشته باشد - که انسان بهتری است. حجاب هر اندازه که مهم باشد نمی‌توان نتیجه گرفت «مقام معنوی هر فرد مقید به حجاب (لزوماً) از هر فرد بدحجاب بالاتر است». نهی کننده از منکر، تنها می‌تواند شاکر خداوند باشد که این حرام خاص را که مخاطب او مرتکب می‌شود به توفیق الهی در حال حاضر انجام نمی‌دهد. به همین دلیل است که اگر کسی بگوید خداوند در قیامت به جای رسیدگی به اعمال افراد به نحو «مثقال ذره»، همه گناهان دیگر از جمله دروغ، غیبت، حرام‌خوری، توهین، تهمت، ظلم و تمسخر و نیز امور ثواب و صواب از قبیل نماز، روزه، انفاق، خمس و اخلاق نیکو را به کناری گذاشته و یک مرتبه چنین حکم خواهد کرد که مقامهای بهشتی «تنها بر اساس نحوه رعایت حجاب» تقسیم می‌شود، هیچ فرد آشنا با اسلام این مطلب را نمی‌پذیرد.

یک فرد بدحجاب که فقط بدحجاب است ولی آرایش نکرده و با نامحرم با رعایت حد و حدود و فیفانه برخورد می‌کند، با یک چادری مواجه شود که رنگ مقععه را با رنگ آرایش‌های صورت «ست» کرده و با نامحرم مانند محرم خوش و بش می‌کند. آیا این فرد بدحجاب حق تذکر به او را ندارد؟ بدحجابی یک امر است و عفت و وفار در برخورد با نامحرم چیز دیگر. نمی‌فهمم چه اصراری است که در گشت ارشاد از بانوان چادری استفاده شود. استفاده از افراد چادری در گشت ارشاد، امری است توجیه‌ناپذیر با پیامدهای ناگوار. حتی اگر لباس رسمی بانوان در نیروی انتظامی چادر است در مورد گشت ارشاد این استثنا لازم است. چه ایرادی دارد خانم‌هایی با حجاب کامل و حتی رنگ ماتوری روشن و شکیل (در حدود شرعی) در گشت ارشاد فعالیت کنند؟ این پیام باید رسانده شود که پوشش چادر، ملاک جمهوری اسلامی برای رعایت حجاب نیست و صرفاً حفظ حدود شرعی پوشش، مدنظر است.

حق الناس؛ قرائت جدیدی از آرای مردم در قانون اساسی

در پی انقلاب مشروطیت که ملت و دولت ما صاحب قانون اساسی شد و رأی ملت تا آنجا اعتبار پیدا کرد که در قانون اساسی طی ماده‌ای گفته شد سلطنت موهبتی است الهی که به‌موجب رأی مردم به پادشاه تفویض می‌شود، در فراز و نشیب این ۱۱۰ سالی که از امضای فرمان مشروطیت می‌گذرد همیشه این دغدغه بوده که با توجه به روند حاکمیت آیا باید رأی داد یا نداد؟

مرحوم مصدق که حرکت سیاسی خود را با احیای قانون اساسی مشروطیت آغاز کرد و به پایان رساند معتقد بود بر اساس قانون اساسی مردم همیشه باید در انتخابات شرکت کرده و رأی خود را به‌صورت مسالمت‌آمیز در صندوق‌ها بریزند و از آن پاسداری کنند. از این به بعد دو حالت ممکن است اتفاق بیفتد، یا این آرا به‌درستی شمارش شده و نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه می‌یابند یا اینکه تقلب می‌شود. مصدق معتقد بود در حالت اول هر نامزد انتخابات به‌طور طبیعی وزن کثیفی می‌شود و بخشی از آرای ملت را نمایندگی می‌کند. در حالت دوم وظیفه رأی‌دهندگان آن است که با تقلب و تخلف مبارزه کنند تا اینکه احقاق حق و ابطال باطل شود.

در انتخابات شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی تقلب شد و جبهه ملی ایران به رهبری مصدق تقلب را افشا کرد و حاکمیت مجبور شد انتخابات را تجدید کند. در این دوره بود که ۸ تن از نمایندگان جبهه ملی وارد مجلس شدند. این نشان داد که حتی در یک رژیم فتودالی - شاهنشاهی که لیست نامزدهای انتخاباتی از سفارت انگلیس بیرون می‌آمد مردم توانستند با بسیج خود سرنوشتشان را به‌گونه‌ای دیگر رقم بزنند که نتیجه آن قانون ملی شدن نفت بود که تحول چشمگیری در ایران و منطقه و جهان به وجود آورد.

در ملاقاتی که با یکی از اعضای خبرگزاری آنا تولی ترکیه رخ داد از او پرسیده شد اگر مردم ترکیه در یک انتخابات آزاد به غیر از حاکمیت‌های سکولار موجود رأی دهند چه می‌کنند؟ او به فکر فرورفت و گفت باید در آن موقع تدبیری اندیشید. چندی نگذشت که همین اتفاق رخ داد و دولت نجم‌الدین اربکان رأی آورد. با اینکه بعضی از رؤسای جمهور ترکیه حتی با قاچاقچیان مواد مخدر رابطه نزدیکی داشتند و فاسد بودند مع‌هذا به خاطر آنکه سنت انتخاباتی سالمی در ترکیه حاکم بود مردم توانستند با رأی خود سرنوشت خود را به‌گونه‌ای دیگر رقم بزنند.

پس از پیروزی انقلاب نیز گاهی این دغدغه رأی‌دادن و تحریم در بین مردم وجود داشته و بارها اتفاق افتاده که نظر ارکان حکومت چیز دیگری بوده، ولی مردم به‌گونه دیگری سرنوشت خود را رقم زدند. علت این امر آن است که در پی پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ قانون اساسی آرای مردم را در متن قانون اساسی لحاظ کرد. به‌طوری‌که در اصل ۵ قانون اساسی، ولایت فقیه هم مشروط به پذیرش عامه مردم شد و در اصل ۶ آمده است که «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرای عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.» و در اصل ۵۶ آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند؛ بنابراین هرگونه تحریم انتخابات در شرایطی که آرای مردم به‌درستی شمارش و اعلام می‌شود محروم کردن مردم از پروسه مشارکت و دموکراسی است. وقتی تخلف، تقلب یا محدود کردن گسترده نامزدها شکل بگیرد، پروسه مشارکت و دموکراسی و وفاداری به قانون اساسی ایجاب می‌کند که با تخلف و تقلب مبارزه شود. آن‌هایی که تحریم را در هر شرایطی مطرح می‌کنند بایستی آلت‌ناتیو خود را توضیح دهند که آیا منظورشان مبارزه مسلحانه و یا مبارزه برانداز است؟ و آیا هزینه‌های اجتماعی که در این راه باید پرداخت را به‌حساب آورده‌اند؟ آن‌ها باید به‌طور شفاف آلت‌ناتیو خود را توضیح دهند.

آیا ما به وضعیت لیبی و سوریه توجه داریم؟ به‌محض مسلحانه‌شدن بهار عربی - که اساساً غیرمسلحانه و مردمی بود - دیدیم که کشورهای سلطنتی منطقه در واکنش به حرکت‌های دموکراتیک بهار عربی آن اعتراضات را به چه شکلی درآوردند و این دخالت‌ها به کجا منتهی شد. این در حالی بود که حرکت اصلی در سوریه از سه «انه» برخوردار بود. نه به طایفه‌ای کردن سوریه، نه به مسلحانه کردن و جنگ داخلی در سوریه و نه به دخالت خارجی در سوریه. در لیبی هم دیده شد به‌محض مسلحانه‌شدن بهار عربی کشورهای خارجی با دخالت‌های خود لیبی را به ویرانه‌ای تبدیل کردند؛ بنابراین راه اصلاح و قانون‌گرایی هرچند زمان زیادی می‌طلبد به‌ویژه در شرایط امروز منطقه و جهان اما باید آن را صبورانه طی کرد.

مقام رهبری در ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ گفتند آرای مردم حق الناس است، بنابراین ملت ما این حق را باید پاس بدارند و همان‌طور که در اصل ۵۶ آمده سرنوشت خود را به‌گونه‌ای که می‌خواهند رقم بزنند. ■

حشم انداز اندیشه



ماژخوانی، حشم انداز، چریکی، ایران در دهه‌های ۱۳۵۰-۱۳۶۰
 سوا با خوانی رنگ گذشته با فکر سمبلیک، بافته شعر مری، پندار
 روی جامعه ادبی ایران است که در فکر مسئله سمبلیک،
 اظهار و انصاف نظری، اجتماعی، سمبلیک، مایه‌های شعر ما
 صابر، مبارزات انقلابی، مردم ایران و از جمله حشم انداز، چریکی
 از نظری مقاومت از صابر پس از جنبش دوم خرداد و دهه هفتاد، مورد رجوع
 و ماژخوانی قرار گرفته است. سمبلیک نظری که بجای مرکز بر ارزش، سمبلیک و
 انصاف، مبارزات انقلابی، وارد دایره های اخلاقی و نظری می‌شود. آن مبارزات
 ضد و اغلب تصویر غیر مطلق و معنی از آن دوران به دست فریخته تصویر
 که می‌تواند به‌عنوان حافظه تاریخی جامعه ایران را تشکیل دهد و فرایند تکوین اجتماع
 نظری که مبتنی بر گذشته روشن تاریخی، سمبلیک با جانش و اختلال مواجه کند.
 سالروز کودتای ۲۸ مرداد و مطبوعات معاصر به بررسی مهندسی انقلابی که پیشین
 از مبارزات انقلابی و چریکی‌های پیش از انقلاب (پهناهای شعر برای تعریف
 سیمبلیک، سیمبلیک، سیمبلیک) (مستند به روی تصویر) که از زاویه‌های دیگر به جنبش
 چریکی و مبارز و تصویرهای تاریخی مبارزان می‌تواند خلق کرده است.
 در کنار این ایران اما مبارزتی با حضور هوای ملی، هادی، سیمبلیک و سوسن
 سیمبلیک، برگزار شد که هادی سیمبلیک موضوع آن بوده بررسی از مبانی اخلاقی
 جنبش چریکی ایران، این موضوع در شماره ۱۵ چشم کنار ایران نیز بحث قرار
 گرفته بود، در شماره جاری علاوه بر گزارش مبارزات معاصر، گفتگو با دکتر
 حسین الله پورانی که خود زمانی در قالب مبارزان سیمبلیک در کنار دکتر دکتر
 کاظم سیمبلیک دست اندرکار ملی قرار گرفته بود، با همین موضوع انجام گرفته که
 تقدیم خوانندگان می‌شود.



مبارزه چریکی و اخلاقی زیستن

میرگردی و با حضور مهدی علی‌نادی، هادی سیمبلیک
 و سوسن سیمبلیک



هالمراس و دین

میرگردی، محمد زینبی



چریک‌ها در جست‌وجوی برترین فضیلت

گزارشی از مراسم تولد دوباره لطف‌الله میثمی و اکران خصوصی فیلم سیانور

به یک رسم، عادت، انجام وظیفه یا آزمون در برابر تاریخ بدل شده است؛ از نخستین روزهای پیروزی انقلاب ۵۷ تا ۲۸ مرداد امسال. هر سال روز کودتا و لحظه لحظه‌های ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، ابعاد، بایدها و نبایدهای آن بررسی می‌شود؛ این رسمی است مألوف و هر ساله برای خوانش دیگر بار تاریخ. مرداد پرتنش، آبستن حادثه دیگری برای تاریخ سیاسی ایران بود؛ تا وقوع این حادثه شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۳ باشد؛ مردادی که هنوز درس‌هایی برای امروز ایران دارد؛ درسی از «شعاع محدود، مقاومت نامحدود»؛ درس از زندگی «آن‌هایی که رفتند»؛ و خوانش زندگی آن‌هایی که ماندند... مرداد خود بهانه هر مراسمی است و امسال، هم‌پیمانان قدیم با همدیگر آن روزها را خواندند با تماشای فیلم سینمایی «سیانور»، به کارگردانی بهروز شعبی که بخشی از روزگاران سازمان مجاهدین خلق ایران را به تصویر می‌کشد و میزگردی با حضور هادی خانیکی، سوسن شریعتی و مهدی غنی درباره «اخلاق ستیز»؛ چقدر چریک‌ها اخلاقی زیستند و کدام اخلاق مشی راه این چریک‌ها می‌باشد؟

شده است». داخل آمبولانس شعار اسلامی و سرود شهدای فلسطین را می‌خواند:
«الشعب آمن بالحرب
بدمی یسیر علی التراب
اغمض یراک فی دمی
واکتب وصایا من فمی...
هذه رسالت جیلنا
اتم نهایت لیلنا
اتم علامت فجرنا
انا قد مضیت فاکملوا
فتحملوا فتحملوا فتحملوا»

یعنی «مردم به کارزار ایمان آورده‌اند؛ به دلیل خون من که بر زمین جاری می‌شود؛ انگشتانت را در خون من فروبیر؛ و وصیت‌های من را از زبان من بنویس... این رسالت نسل جوان ماست؛ شما بشارت‌دهنده پایان شب تاریک ما و آغاز سپیده ما هستید؛ من که رفتنی هستم پس شما این راه را همراه صبر و تحمل تکمیل کنید». مرد جوان به مرگ، شهادت، گریز و توجیه می‌اندیشید؛ در بیمارستان سینا هنگام پانسمان متوجه غلاف اسلحه‌اش می‌شوند؛ یعنی او یک سیاسی است. از بیمارستان سینا به بیمارستان شهربانی منتقل می‌شود؛ همان‌جا متوجه می‌شود که عیسی بگلو و محسن مخملباف هم همان‌جا بستری شده‌اند. می‌خواهند او زنده بماند، روی گردن و چشمش کار می‌کنند و چند روز بعد می‌چپش را به دلیل شدت آسیب دیدگی قطع می‌کنند. او به همه چیز فکر می‌کند، به حوری خانم که قرار بود به ایران بیاید و با هم خانه‌تیمی تشکیل دهند؛ به حاج خانم که سفارش می‌کرد «ننه مواظب خودت باش!»؛ به سرنوشت سازمان و اختلاف‌های جانکاه و کمرشکنش و هناق و خفقانی که بر گلو نشسته بود بر اثر خوردن سیانور؛ دیو ناامیدی بر روانش چنبره زده بود و همان موقع می‌بیند مراد نانکلی کارگر مجاهد به بازجوی خود اعتراف نمی‌کند؛ دروغ هم نمی‌گوید؛ او سرود «می‌دانم و نمی‌گویم» سر می‌دهد و در نهایت شهید می‌شود؛ اما پرستار گزینش شده ساواک برای مراد، گوسفندی نذر حضرت عباس می‌کند که او زنده بماند؛ مراد زنده نماند، ولی در دل لطف‌الله امید زنده شد و خود بعدها می‌گوید: «بارقه‌های امید در دل من، به خورشید پرشعاع آینده‌ای روشن بدل می‌شد.» پرستار ساواک مذهبی بود و برای چریک مجاهد نذر می‌کرد.

خون زیادی از لطف‌الله رفته بود؛ بی‌حال و در نابسواری روزگار می‌گذراند؛ فکر می‌کرد روزهای آخر عمرش است. قبلاً هم دو بار دستگیر شده بود؛ یک بار در سال ۴۲ در رابطه با دادگاه سران نهضت آزادی و بار دیگر در شب عقدش دستگیر می‌شود و در زندان به «شاه‌داماد» شهره می‌شود؛ اما این بار اوضاع فرق می‌کرد. آن

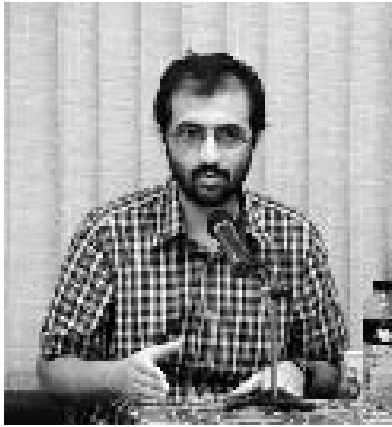
فاطمه خواب می‌بیند؛ خواب می‌بیند که بمب منفجر شده و او نابینا می‌شود. خواب را که برای لطف‌الله تعریف می‌کند او به شوخی می‌گوید: «خواب زن چپ است، بهتر است کارمان را بکنیم، وقت زیادی نداریم.»

منطقه شناسایی شده بود و قرار بود بمب‌ها را زیر پل‌های فلزی کار بگذارند؛ آن‌ها شروع به ساختن بمب دستی می‌کنند؛ هنگامی که چاشنی را داخل موادی که در یک قوطی کوچک آلومینیومی ویتامین‌ث جوشان می‌گذارند، چاشنی به بدنه قوطی می‌خورد و بمب منفجر می‌شود. او پس از بهوش آمدن، خداجون و ننه‌جون را صدا می‌زند. به یاد می‌آورد که فاطمه گفته بود: «داداش بکشمتم؟» و او جواب «نه» داده بود؛ اگرچه فاطمه (سیمین صالحی) پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷، برای او تعریف می‌کرد که جوابت برای مرگ مثبت بود و من (فاطمه) دلم نیامد. با سر و صورت خونی لطف‌الله، فاطمه احتمال می‌دهد او بر اثر قطع شاهرگ گردن کشته شود. فاطمه دو بمب دیگر را در خانه تیمی شیخ هادی منفجر می‌کند، اسناد و مدارک را می‌سوزاند و از پشت‌بام به کوچه پشتی می‌پرد، پایش آسیب می‌بیند و با ماشین مصادره‌ای فرار می‌کند، او را دستگیر می‌کنند و به بیمارستان سینا می‌برند و در نهایت بیمارستان شهربانی و بعد هم زندان.

لطف‌الله به هوش که می‌آید می‌بیند تمام جاننش به درد سوزش آمیخته شده؛ خود را به سمت حوض خانه می‌رساند و می‌خواهد داخل حوض بپرد و بعد به سمت خانه امن رضایی‌ها یا حاج صادق برود؛ اما داخل حیاط کسی او را می‌گیرد؛ لطف‌الله قرص سیانور را به دهان می‌گذارد و آن را می‌جود؛ اصلاً متوجه نیست که با این مجروحیت ساواک او را بازجویی نخواهد کرد؛ اما آن مرد، مأمور آتش‌نشانی بود و در پاسخ سؤالش درباره علت حادثه، جوان می‌گوید: «کپسول گاز منفجر



لیلا ابراهیمیان



عکس: فاطمه موسوی

و مشی پارلمنتاریستی شکل می گرفتند؛ دو نیروی عمده سیاسی جامعه اول ساواکی ها و دوم چریک ها می شدند؛ بالاتری ها در خواب بودند و بازرگان در زندان؛ ۱۴ شهریور ۱۳۴۴ بود که سازمان مجاهدین خلق ایران به رهبری محمد حنیف نژاد پایه گذاری شد.

سیانور و داستان آن

باید حدود چهار دهه از بهمن ۵۷ می گذشت تا تاریخ سینما، شاهد اولین فیلم تاریخی-سیاسی باشد که سازمان مجاهدین خلق ایران را در دهه ۵۰ به روی پرده ببرد. «سیانور» جز اولین فیلم هایی است که روزهای سخت و تلخ سازمان را به تصویر می کشد و به گفته برخی از منتقدان آن خوانشی ناقص از تاریخ آن ارانه می دهد. پس از نمایش فیلم، بهروز شعبانی کارگردان فیلم، از داستان سیانور می گوید و آنچه بر آن گذشته است و انتظاری که آن ها برای اکران فیلم می کشند؛ او نقدها و تحسین ها را در درباره اولین فیلم تاریخی اش پس از «دهلیز» می شود؛ فیلمی که خیلی ها تهیه کننده را از ساخت آن بر حذر می داشتند. سیانور داستان سال های ۵۳-۵۴، یعنی روزهای سخت سازمان مجاهدین است. دوران تغییر ایدئولوژی سازمان؛ فیلم شخصیت محمدتقی شهرام، سید مرتضی صمدیه لیا، لیا زمردیان، سیمین صالحی، بهرام آرام، وحید افراخته، مجید شریف واقفی و دیگران را به تصویر می کشد.

فیلم که تمام می شود شعبانی نقدها را می شنود و پاسخ می دهد. میهمان ها، درباره داستان به نقد گفتند «باید موقع نوشتن داستان با چریک های بیشتری مشورت یا گفت و گو می شد»؛ «فیلم به توفیق تأکید داشت نه یک مبارزه آرمان خواهانه»؛ «محمدتقی شهرام را عامل ساواک معرفی کرده است، در حالی که این درست نیست»؛ شعبانی در پاسخ می گوید: «پرداختن به فضای خانه تیمی برای بعضی ها سنگین است و ما چنین فضایی را در زمان اکران جشنواره فجر دیدیم.» منتقد دیگر فیلم می گوید: «من خوشحال هستم که پس از ۳۸ سال، درباره سازمان مجاهدین خلق ایران، فیلم ساخته شد و امیدوارم فیلم های بیشتری برای نشان دادن چهره مجاهدین ساخته شود؛ اما چرا در تاریخ سازمان، خوشترین، پیچیده ترین و نامناسب ترین قسمت را انتخاب کرده اید؟ اتفاقاتی که در سال ۵۴ می افتاد و رسانه ها آن را منعکس می کردند اصلاً در باور ما نمی گنجید. چرا پس از ۳۰-۴۰ سال درست این بازه از تاریخ سازمان انتخاب شده است

از فرش های قیمتی خانه را به ۱۵۰۰ تومان فروختند. کار به جایی رسید که رئیس سازمان اطلاعات ارتش زاهدی دستورالعملی تهدیدکننده صادر کرد که آن دسته از پرسنل نظامی که درگیر چنین معاملاتی هستند، تیبیه خواهند شد. ساعت ۷:۳۰ شب خانه ۱۰۹ خیابان کاخ غارت شده بود و تا ساعت ۹ شب در میان شراره های آتش سوخت. صبح روز پس از کودتا، در صفحه اول روزنامه «شاهد»، زیر عکس بقایای نوشتند: «شب هنگام به غارت فکر می کرد، با طلوع خورشید سر از بدنش جدا شد و سرش تاجی نداشت»؛ همان شعری که روی پرچم سفید نوشته شده و بر در خانه مصدق پس از کودتا آویزان بود؛ پرچم امضای حزب زحمتکشان را داشت؛ بعدها آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی هم از دکتر مصدق حمایت نکردند و نظم ساختگی پهلوی را تأیید کردند؛ این نظم تا بهمن ۵۷ دوام آورد، اما نوجوان اصفهانی دل به همت تهرانی ها بسته بود. مردم اصفهان هم همین طور. آن زمان اصفهانی ها می گفتند: «برمی گردد، از این بلاها سر مصدق زیاد آمده است»؛ «تهران مقاومت می کند»؛

اما مصدق برنگشت و نوجوان تا سال ها یکی از ستون خانه را با عکس او تزیین کرده بود؛ به دیوار دیگر، برادر بزرگ تر عکس آیت الله کاشانی را چسبانده بود و آن دیگری تصویر آیت الله بروجردی را؛ اما بعدها نوجوان عکس رهبر جبهه ملی را به پیشنهاد بزرگ ترها به زیر فرش پنهان کرد تا روزهای دیگر؛ چندی بعد برادر بزرگ تر عکس کاشانی را از روی دیوار برداشت و تنها عکس بروجردی بر دیوار ثابت ماند و پابرجا. بعدها که جوان برای تحصیل در رشته مهندسی نفت وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد، دانشجویان سال بالایی جای گلوله و خون شهیدان ۱۶ آذر، قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی را به او نشان دادند؛ جوان تصمیم خود را گرفته بود؛ او وارد انجمن اسلامی دانشجویان شده بود و در ابتدای راه بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد نه استاد دانشکده فنی، آن استاد ساکت گذشته بود و نه جامعه ایران، جامعه پیش از دوران نهضت ملی بود. مهندس مهدی بازرگان با جمعی از یاران پاشته را برکشیده بودند. او از تندی کردن با رهبران تازه جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی ابایی نداشت؛ مهم ترین تأثیری که او و یارانش بر حوادث سیاسی پس از کودتا گذاشتند این بود که مانع شدند تا میراث مصدق ملعبه سیاست پیشگامی شود که از مصلحت اندیشی و میانه روی و ترس از کمونیسم تا همراهی با دولت کودتا و دربار جلو می رفتند. شاید اگر این مقاومت نبود، ۲۸ مرداد و حوادث آن در نهایت به تغییر یک دولت و آمدن دولتی دیگر تعبیر شود؛ اما آن ها تصمیم خود را گرفته بودند تا روزهایی که در دادگاه دیکتاتوری پهلوی خطابه خود را در سال ۱۳۴۲ با چنین عباراتی آغاز کرد و به پایان برد: «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم که به بالاتری ها بگوید». جمله تاریخی که رنگ و بوی پیش بینی داشت اما «بالاتری ها» آن را جدی نگرفتند و بازرگان را به زندان انداختند؛ درحالی که بیرون از زندان گروه های چریکی با منشی مسلحانه، مخالف قانون اساسی، مخالف رژیم سلطنتی موروثی

روز سید، به خانه شیخ هادی می رود و می بیند خانه آسیب جدی دیده است؛ رادیو میهن پرستان و سروش در بغداد اعلام می کنند که «لطف الله میثمی» شهید شده است؛ یاران در بندش برای او ختم می گیرند و هنگام ورزش صبحگاهی، یک ساعت در سکوت به یاد او می دوند؛ اما پس از چهار روز و یک قرار قلابی که مأمور ساواک در پیاده روی شمالی تخت جمشید (طاققاسی) به طرف بهار با نشانه هایی که لطف الله به او داده بود رفت و آمد می کند، هم رزم هایش متوجه می شوند او زنده است و چیزی نگفته است. چند روز از شهریورماه ۱۳۵۳ می گذشت که خبر زنده بودن لطف الله به زندان ها می رسد؛ اما بازم لطف الله نگران بود. می خواست از حال فاطمه بپرسد. خانم پرستاری به لطف الله می گوید خانم دکتر جراحی که هفت ماهه باردار بود و یک چشمش آسیب دیده، دستگیر شده است. خواب فاطمه برای خود و لطف الله تعبیر شده بود؛ خواب شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۳ چریک مجاهد.

روز کودتا ۱۳۳۲

روز چهارشنبه بیست و هشتم مرداد در آسمان تهران ابری دیده نمی شد؛ هوا گرم بود، خشک و تپ دار. پیش از آنکه تهرانی ها از خواب بیدار شوند، دست کم هشت روزنامه ضد مصدقی این خبر را برای خوانندگانشان آماده می کردند که زاهدی نخست وزیر مشروع ایران و منصوب شاه است. در ساعات اولیه صبح، چهار گروه اصلی از اراذل و اوباش در میدان گمرک و میدان مولوی تجمع کرده بودند. آن ها سپس از مسیر چهار خیابان اصلی تقریباً موازی-پهلوی، شاپور، خیام و سیروس به سمت شمال حرکت کردند. اوباش قصد داشتند سه منطقه اصلی را اشغال کنند: میدان های سپه و ارگ یا قلب مدیریتی و امنیتی پایتخت که محل سکونت وزرا، فرماندهان پلیس، دفتر رادیو و باشگاه افسران بود؛ میدان بهارستان که مجلس در آن واقع شده بود و قلب قانونگذاری پایتخت بود؛ و سرانجام خیابان کاخ، منزل مصدق یا مرکز اجرایی یا دفتر نخست وزیر. با حرکت به سمت شمال، از مسیر خیابان های پهلوی، شاپور، خیام و سیروس یا مستقیماً به اهداف تعیین شده می رسیدند یا به آن خیلی نزدیک می شدند. اوباش در محل مورد نظر، به ایجاد رعب و وحشت پرداختند، خیابان ها را مسدود کردند و به کنترل خودشان درآوردند، رهگذران و تماشاچیان را بسیار ترساندند، ساختمان های کلیدی را اشغال کردند و هر اعتراضی به زورگویی شان را سرکوب کردند. روشنایی صبح به تاریکی کشیده شد، دفاع از خانه دکتر مصدق تا ۷:۰۰ شب ادامه داشت، آن موقع داورپناه پیش مصدق رفت و گزارش داد که مهمات سربازانش تقریباً تمام شده و وضعیت نظامی آنان کنترل ناپذیر است. مصدق و حدود پانزده نفر از وزرا و بستگان نزدیکش تصمیم گرفتند با بالاترین از دیوار و رفتن به خانه همسایه، خانه را ترک کنند؛ آخرین صحنه کودتا آغاز شد. شورشیان سرمست از پیروزی، وارد خانه دکتر مصدق شدند و شروع کردند به چپاول. کمتر از یک ساعت خانه را و هر آنچه را توانستند غارت کردند؛ میز، صندلی، پرده، یخچال، تشک، گنجه، وسایل تزئینی، جواهرات، وسایل دستشویی، فرش، کارد و چنگال و حتی قرآن. نیم ساعت پس از آنکه خانه مصدق غارت شد یکی

و به جوانانی که هیچ شناختی از سازمان ندارند چهره‌ای اینچنین از روزهای خشن سازمان معرفی می‌شود؟ امیدوارم چهره انسانی، مسلمانی و عشق به وطن را که این جوانان داشتند برای جامعه معرفی شود.» عده‌ای انتخاب این دوره از سازمان را برای به تصویر کشیدن، جزو خصلت‌های سینما می‌دانند. دیگری، نحوه نمایش زندگی مجید شریف‌واقفی و سید مرتضی صمدیه‌لباف را نکته مثبت فیلم می‌داند که ساواکی داستان هم از شخصیت آن‌ها به حیرت می‌افتد: «این جان کلام مجاهدین است که اگر دست به اسلحه بردند، ولی انسانیت را فراموش نکردند.» اما دیگری می‌گوید: «اگر عنوان فیلم سیانور است، باید همان را به تصویر می‌کشید: مجاهدی که می‌خواهد خود را فدای خلق کند چرا سیانور می‌خورد؛ چه کسانی باید سیانور می‌خورند و هدف از خوردن سیانور چه بود؟ این‌ها هیچ کدام در فیلم تصویر نشده است.» منتقد دیگر فیلم سیانور از لاج‌بازی و خوانش یک‌طرفه از تاریخ می‌گوید که این روزها برخی از رسانه‌ها به آن دامن می‌زنند؛ شاید مانند کافری که در برابر مؤمنان به نداشته‌های خود بیشتر پی می‌برد و عذاب می‌کشد.



عکس: فاطمه موسوی

اسلامی و... سازمان را تأیید می‌کردند؛ البته امام هم خانواده‌ها را حمایت می‌کردند. آنجا امام به آقای هاشمی‌رفسنجانی از فشاری می‌گوید که یارانش برای تأیید سازمان می‌آورد که می‌خواهم سازمان را تأیید کنم، اما هاشمی‌رفسنجانی می‌گوید همان نه تأیید و نه تکذیب هم خوب است، او بوی تغییر ایدئولوژی را احساس کرده بود.»

میثمی از هژمونی سازمان می‌گوید: «سازمان در کنار دیگر جریان‌های سیاسی، هژمونی داشت؛ اما ما آن هژمونی را از دست دادیم؛ من ۴۲ سال است که می‌خندم، ولی گریه‌هایم را کسی نمی‌بیند. هر روز صبح گریه می‌کنم، ولی دیگران خنده‌های پارادوکسیکال من را می‌بینند. خنده من برای این است که این جریان‌ها را ریشه‌یابی می‌کنم تا دوباره این اتفاق‌ها نیفتد، این قدر کار می‌کنم تا ضربه به این بزرگی دوباره تکرار نشود.» او از خود می‌پرسد: «آیا در آن فضا راهبردی وجود داشت که

شخصیت‌های سیاسی انجام دهم. نفس ورود آقای شعبی هم به این موضوع خیلی خوب است.» او درباره ۲۸ مرداد سال ۵۳ می‌گوید: «ما نسل افسوس هستیم، سرده‌ای نسل اصغر بدیع‌زادگان است، وقتی در زندان از او می‌پرسیدم که اصغر آقا چی شد که به اینجا رسیدیم؟ جواب می‌داد: «به سازمانی داشتیم، درست نگه نداشتیم، ساواکیه اومد و بردش، سرپا نشست و خوردش». آیت‌الله طالقانی هم به زانوی خودش می‌زد و افسوس می‌خورد.

بعدها میثمی سرمقاله «افسوس پدر طالقانی» را در شماره ۲۵ چشم‌انداز ایران می‌نویسد: «پدر طالقانی که به دنبال تبعید دوساله‌اش در زابل و کرمان و در اندوه شهادت جوانان برومند بنیانگذار، محاسنش سفید شده، اینک در زمستان ۱۳۵۴ با اندوه عمیق‌تری دست به گریبان است. وی در حیاط زندان اوین در حال قدم‌زدن و فکر کردن است. برادر محمدی، زندانی دل‌شکسته و به راه خطا نرفته با پدر طالقانی همقدم می‌شود، شاید که با او هم‌دل نیز بشود. مدت‌زمانی در حالت تأمل و سکوت با هم قدم می‌زنند، پدر طالقانی با صدایی بلند و اندوهناک لب به سخن می‌گشاید:

ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود. آن‌ها اختراعی بودند که در دل تاریکی شب، راهی را به روشنایی گشودند، ولی کارشان به سپیده سحر نینجامید. هرچند در سپیده سحر چهار خرداد ۱۳۵۱ به‌سوی محبوب شتافتند. این بار بغض گلویش را می‌گیرد و باز تکرار می‌کند: ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود و این راهی را که آغاز کردند به سرمزمل مقصود می‌رساندند.»

بغض راه گلولی میثمی را می‌فشارد و اشک برای ریزش تعجیل می‌کند: «ما نسل افسوس هستیم؛ نسل گریه‌ایم؛ اما هیچ‌کس گریه ما را ندید. سعی کردیم با لبخند اندوهمان را پنهان کنیم.»

او به سال ۱۳۵۴ اشاره می‌کند که هاشمی‌رفسنجانی به نجف برای دیدار با امام سفر می‌کند: «امام می‌خواست سازمان را تأیید کند، آن موقع تمام یاران امام، آقایان مطهری، بهشتی، جبهه ملی ایران، نهضت آزادی ایران

سعید، حنیف و بدیع‌زادگان هم‌زمان با حفظ ارزش‌ها، سرانجام کارشان به اعدام نینجامد؟ آیا افسوس پدر طالقانی، ریشه‌یابی او از ضربه‌ای بود که در سال ۱۳۵۴ به سازمان و به جنبش اسلامی خورد و یا اینکه صرفاً یک آرزو بود؟» میثمی می‌گوید: «ریشه‌یابی این مسئله مهم است؛ هنوز ریشه‌یابی قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. ورود و ریشه‌یابی این قضیه مهم است و جابه‌جایی اضداد مهم است. سازمان فروپاشید؛ در انکس به جنایات شهرام، دیکتاتوری شدید مسعود رجوی در سازمان حاکم شد و به هر انتقادی گفته می‌شد که داستان شهرام تکرار می‌شود. عمده مجاهدین به رهبری رجوی تن دادند. او خودش را پیشاترین می‌دانست و نقضی در ایدئولوژی خود نمی‌دانست و بخشی از روحانیون هم می‌گفتند که احکام خداست که به‌وسیله ما اجرا می‌شود و چون و چرا نداشته و این است و جز این نیست. از تلاقی این دو جریان حوادث خرداد ۶۰ پیش‌بینی می‌شد.» او آرزو می‌کند که تاریخ بازخوانی شود؛ قطب‌بندی کاذب و جابه‌جایی اضداد که از سال ۱۳۵۴ انجام شده بار دیگر ریشه‌یابی شود. به گفته میثمی، «سازمان توانسته بود نارسایی‌های سنت را در مبارزه درازمدت کشف کند، این کار بزرگی بود؛ من معتقد بودم ما وظیفه خود را انجام دادیم و باید به مردم اعلام کنیم که آلت‌ناتیو این را نمی‌توانیم کشف کنیم؛ این نهضت وسیعی لازم دارد که همه باید در آن دخالت داشته باشند. در زندان به همه جریان‌های سیاسی، مشکلات را گفتیم که این همت همه‌جانبه می‌خواهد.»

یک چیز روشن است: نحوه واکاوی تاریخ، دستخوش حافظه‌ها، دستخوش زنده‌های مشبک عقیدتی و گفت‌وگو مسلط قدرت است. بازیگر، طرف دعوا و شاهد هر سه در جایگاه متزلزل محکوم جای می‌گیرند در این تثلیث تاریخ همچون توب‌های داغ دست‌به‌دست می‌شود و به‌سوی هم پرتاب و در نهایت تاریخ موقعیت خود را پیدا نمی‌کند. در این میان چریک‌دیروز و دارنده قلم طلایی روزنامه‌نگار امروز، همه را دعوت به خوانش دوباره تاریخ و ریشه‌یابی مشکلات می‌کند؛ او نقد را برای واکاوی گذشته می‌خواهد و کاویدن را برای درس‌آموزی از دیروز تا امروز. ■

انکار عشق چریک ممنوع

سوسن شریعتی یکی از منتقدان فیلم سینمایی سیانور است؛ دوران نوجوانی او، هم‌زمان می‌شود با حوادث سال‌های ۵۴ و پس از آن. او مرگ لیلا زمردیان را به خاطر می‌آورد و تیتزر روزنامه کیهان را که نوشته بود «مارکسیست‌های اسلامی متأثر از علی شریعتی می‌باشند»؛ شریعتی می‌گوید: «آن زمان متوجه شدیم که پدر ما سوژه‌ای است درگیر و خطرناک که علاوه بر زندان، مارکسیست اسلامی هم است و عده‌ای متأثر از او، می‌کشند و کشته می‌شوند!» او معتقد است: «پس از انتشار کتاب داد و بیداد»، ویدا حاجبی تریزی، عده‌ای منتقد این کتاب بودند که نگاه تواب را دامن می‌زند. اینکه اعضای سازمان نگاه قشری‌گری، طردشده، مرگ‌اندیشی، انکار عشق، بی‌توجهی به خانواده داشته‌اند. این فیلم با نمایش این برهه تاریخی، ایدئولوژی «زندگی زیباست!» را در برابر مرگ‌اندیشی، سلاح به دستی که نماد ضد زندگی، ضد عشق، انکار فرزند و تنش عاشقانه هستند، قرار می‌دهد. نتیجه نهایی این فیلم برای جوان امروز قانع‌کننده نیست؛ طوری که در فیلم، ما عاشق شخصیت آن ساواکی می‌شویم که طرفدار خانواده است.» شریعتی این فیلم را انکار نگاه عشق در چریک مجاهد می‌داند که خشونت او تحمیل ساختار سیاسی نبوده، بلکه زاینده ذات او بوده است؛ فیلمی که بر جوان‌ترها تأثیر منفی می‌گذارد که چریک، زندگی را نمی‌فهمید.

افسوس پدر طالقانی

پس از آن نوبت به لطف‌الله میثمی می‌رسد؛ او می‌گوید: «وقتی می‌خواستم درباره ۳۰ خرداد ۶۰ مصاحبه کنم، مدت زیادی طول کشید تا دوستان بسیار عزیزم برای مصاحبه و لزوم آن قانع شوند؛ حتی علیرضا رجایی می‌گفت که نمی‌شود درباره این موضوع مصاحبه کرد؛ بعداً ما توانستیم حدود ۸۰ مصاحبه با

مبارزه چریکی و اخلاقی زیستن

گزارشی از میزگرد با حضور مهدی غنی، هادی خانیکی و سوسن شریعتی درباره اخلاق و زیست چریکی

لیلا ابراهیمیان: یک چیزی روشن است؛ ما در نحوه واکاوی یا بیاد آوردن تاریخ، حتی تاریخ نزدیک به خود همچنان دستخوش ضعف حافظه‌ها، نرده‌های مشبک عقیدتی، دستخوش گفتمان مسلط قدرت، افشاگری و اتهام هستیم. برای خوانش تاریخ، تاریخ نزدیک به خود، باید از سه وضعیت دادستان، قاضی و متهم دور بود تا خوانش منصفانه‌ای از تاریخ داشت؛ تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران. گفتن از اخلاق چریک مجاهد، نوعی مواجهه با خود است در برابر خوانشی که می‌خواهد بگوید مبارزه مسلحانه ارزش‌های انسانی را در خود هضم کرده بود. نقد منصفانه از مبارزه مسلحانه این است که بگوید چریک مجاهد به «اخلاق ارجح» معتقد بود و می‌گفت ترجیح زمانی و مکانی سبب شده که مجاهد در آن برهه از زمان اسلحه بر دوش بگیرد برای دفاع از همان مردمی که مشی اخلاقی خود را دفاع از آن‌ها می‌دانست، اما همان مشی باید نقد سیاسی هم شود؛ چه باید می‌کردیم و چه کردیم؟ آیا می‌شد در آن مقطع به راه دیگر رفت یا پاسخ منفی است؟ اما عده‌ای تاریخ را در جایگاه متهم می‌نشانند و دست به انتقام از آن می‌زنند. باید به تاریخ وفادار بود، اما وفاداری سرسپردگی نیست. باید با تاریخ گفت‌وگو کرد؛ انسداد گفت‌وگویی خود باعث انسداد تاریخ است و تاریخ را به مسلخ می‌برد. باید اخلاق نهادی و اخلاق اجتماعی را آموخت تا از جامعه کلنگی به جامعه بلندمدت گذر کرد. اگر چریک دیروز، اخلاق فردی خود را برای حل مسئله اجتماعی به یاری می‌طلبید شاید دلیل آن، غیبت اخلاق اجتماعی از حوزه عمومی باشد، همان‌که امروز هم از غیبت آن در نهادهای بوروکراتیک می‌گوییم. در میزگردی با موضوع «اخلاق ستیز نگاهی از منظر اخلاق به جنبش‌های دهه ۴۰ و ۵۰»، هادی خانیکی و سوسن شریعتی با هم به گفت‌وگو نشستند؛ درباره اخلاق چریک‌های مجاهد که مشی مسلحانه برای رهایی جامعه و مردم در پیش داشتند. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانیم.

کردار بودند از همین جنس مواجهه‌هاست. وقتی از آن‌ها صحبت می‌کنیم از خودمان صحبت کرده‌ایم و این «خود» هنوز خیلی دیروزی نشده است، خیلی دور نیست و نمی‌توان همیشه داشتن فاصله انتقادی را ممکن دانست. این «خود دیروزی» عواطف را با زخم‌هایی درگیر می‌کند که هنوز بر تن‌هاست و زندگی‌هایی که در ادامه آن ایام-همچون حسرت- تا به امروز آمده است و از همین رو هنوز موضوعی تابو است. در عین حال برای جامعه‌ای که به سرعت از همه چیز عبور می‌کند (آدم‌ها، ایده‌ها و...) و حتی ساختمان‌ها را پس از چند سال کلنگی تلقی می‌کند و ادعا می‌کند دستخوش شیفت پارادایمی است، سخن گفتن از مبارزات دهه چهل- پنجاه و اخلاقیاتش می‌تواند عهد عتیق باشد. این همان تثنی است که در بسیاری از حوزه‌ها ما درگیر آن هستیم: هم باید نشان داد که دیروز عهد عتیق نیست (و باید همدل‌تر و متواضع‌تر و وفادارتر به آن نگاه کرد) و هم در عین حال نشان داد که دیروز تابو نیست و نباید از نقد آن هراسید.

بر این سختی حفظ تعادل، باید مصادق را هم افزود. حضور مهندس میثمی هم کار را سخت‌تر می‌کند (این نشست به مناسبت تولد دوباره ایشان است)؛ مهندس میثمی نماد نوعی وفاداری به دیروز است و به میراث و در نتیجه توابع نیست؛ از سوی دیگر تداوم داشته است و معنایش اینکه تن داده است به تغییر و نوعی بازخوانی و به این معنا اصولگرایی متعصب نیست؛ مجسمه‌ای از دیروزی است که از دست رفته. سختی‌های کلی صحبت کردن در این باب برای شخص من مضاعف می‌شود. ما ۲۰ ساله‌های دهه ۶۰ هستیم که از ۲۰ ساله‌های دهه ۴۰ صحبت می‌کنیم. هم نسل چریک‌ها نبودیم، اما برای ما که انقلاب را از سر گذرانده‌ایم آن‌ها قهرمان‌های ما بودند؛ قهرمان‌هایی که هوس جور دیگری زیستن را با مردنشان بر دل‌ها انداخته بودند. قهرمانانی که شریعتی را حتی (که در روش و برنامه متفاوت عمل می‌کرد) دچار احساس خودکم‌بینی کرده بود چه برسد به ما. (به‌عنوان مثال در درخ‌ها و آرزو‌ها که مربوط به بعد از سال ۵۴ است از این قهرمانان چنین یاد می‌کند: « پیامبرانی که از پیامبران بنی اسرائیل بزرگ‌تر و عزیزترند ») مرگ قهرمانان این‌ها است که شریعتی را از زنده‌بودنش شرم‌منده می‌کند (در قصه حسن و محبوبه). طبیعی است که برای نسل ما داشتن فاصله انتقادی سخت‌تر از حتی خود شریعتی باشد. با این همه و علی‌رغم آن، همین داشتن نسبت (نه نسبت فامیلی، بلکه فکری) با

مهدی غنی: تصویری که سال‌ها پس از سازمان مجاهدین خلق ارائه شد، چنین بود: سازمان به دلیل مسلحانه و قهرآمیز بودن، ارزش‌های انسانی و اخلاقی را در خود هضم کرد. نقد به سازمان مجاهدین خلق از دو منظر مطرح می‌شود: می‌توان به آن دوران (دهه ۴۰ تا ۵۰) نقدهای سیاسی داشت؛ اصولاً چه باید می‌کردیم و چه کردیم؟ آیا می‌شد در آن مقطع به راه دیگر رفت یا نه؟ این نقد، نقد سیاسی است، اما از منظر عاطفی، انسانی و اخلاقی هم نقدهایی به آن دوران مطرح می‌شود. موضوع نشست امروز (نشستی که به مناسبت ۲۸ مرداد در دفتر مجله چشم‌انداز ایران برگزار شد) «اخلاق ستیز» است که با حضور هادی خانیکی، فعال سیاسی اصلاح‌طلب و استاد دانشگاه علامه طباطبایی و سوسن شریعتی، پژوهشگر برگزار می‌شود. آیا واقعاً ارزش اخلاقی و انسانی به‌طور الزامی در مبارزات مسلحانه چریک‌ها نادیده گرفته شد و از بین رفت؟ آیا این ناشی از ضرورت آن دوره و خط‌مشی سازمان بود یا مشکل در حوزه فردی به وجود آمد و به درون سازمان کشیده شد؟ دو پرسشی که باید در این نشست به آن پاسخ داده شود. **سوسن شریعتی:** صحبت خود را با تردید آغاز می‌کنم؛ تردیدی که شاید ناشی از ترس، تواضع یا همدلی با سوژه باشد و از همین روی بسا رویکرد انتقادی را مخدوش و مغشوش سازد. پرداختن به بعضی موضوعات گاه از جنس مواجهه با خود است و نمی‌تواند محدود به نگاه سرد پژوهشی-تاریخی شود. صحبت کردن در باب موضوعی به نام اخلاق ستیز و لاجرم صحبت کردن از آدم‌هایی که بر آن

شریعتی ما را دعوت به اتخاذ رویکرد انتقادی با آن میراث و سنت (تجربه چریکی) می‌کند. رویکردی که خود او در همان سال‌ها برگزید. شریعتی این چالش را با خود داشت: با آن‌ها هم‌دل بود و در عین حال پروژه خود را به موازات پیش می‌برد. در نتیجه برای نسل من که در وفاداری، فضیلتی می‌بیند و آن را سرسپردگی تعریف نمی‌کند؛ وفاداری برایش پیش از هر چیز فراموش نکردن است و در عین حال به آن تجربه نگاه انتقادی دارد، رعایت تعادل ضروری است و مفید. (ای بسا این اشک‌ها محصول همین تنش درونی باشد)؛ برای جامعه ما هم ضروری و مفید است. جامعه‌ای که مدام می‌خواهد و مجبور می‌شود بین این و آن انتخاب کند؛ بین فکر و عمل، بین انقلابی‌گری و اصلاح‌طلبی، بین مباحثات به عبور و سرسپردگی به گذشته. این اخلاق ضعیف و غمگانه‌ای است که یا افشا می‌کند یا متمم؛ وضعیتی که الآن دچارش هستیم. دلیل آن تردید اولیه که اشاره کردم و پشیمانی از پذیرش این موضوع، همین سخت‌بودن حفظ تعادل است، ولی به همان دو دلیل (همدلی با آن قهرمانان و در عین حال داشتن نسبت با شریعتی) حضورم شاید اینجا مشروع باشد. رویکرد سومی که نه فراموشکار است و نه سرسپرده دیروز.

=====

وقتی از اخلاق ستیز صحبت می‌کنیم از چه صحبت می‌کنیم. اخلاق عبارت است از مجموعه‌ای از غایات و روش‌ها برای زیستی انسانی. اینکه هدف از زندگی چیست و به کمک چه روش‌هایی می‌توان آن غایت‌ها را محقق کنیم؟ فلسفه‌های اخلاق هر کدام با تعریف غایت‌ها و روش‌ها از هم متمایز می‌شوند. معمولاً از سه الگو در فلسفه اخلاق صحبت می‌شود. -غایت زندگی خوب بودن است، خوشبخت بودن است. همه چیز بستگی به تعریف خوب بودن و خوشبختی دارد. مثلاً در فلسفه اپیکوری خوب بودن یعنی استفاده عقلانی از لذایذ یا در فلسفه رواقی، خوب بودن یعنی استفاده عقلانی از فضایل یا

در نگاه ارسطو، خوب بودن یعنی زیست هماهنگ و با هارمونی با دولت، به عبارتی سرنوشت شخصی را به سرنوشت عمومی یا به امر کلان سیاست پیوند زدن است. مثلاً در این نگاه، انسان خوب و انسان خوشبخت، انسانی است که در جامعه‌ای یا ذیل قدرتی زندگی می‌کند که شرایط زیست اخلاقی را فراهم می‌کند. این تعریف از اخلاق که آن را در ربط با تعریفی متغیر از خوبی قرار می‌دهد در قرن هجدهم نقد می‌شود. در این نقد، «خوب»ی تعریفی نه جهان‌شمول که هر بار تابع این یا آن تعریف از خوبی قرار دارد که این یا آن جامعه، طبقه، فرهنگ و... ارائه می‌دهد.

-در پی این نقد، کانت تعریف دیگری از امر اخلاقی و در پی آن زیست اخلاقی ارائه می‌کند. اینکه اخلاقی‌زیستن یا امر اخلاقی عبارت است از مجموعه قوانین جهان‌شمول، فرازمان و مکان، قابل تعمیم و مطلق و نه دستخوش تغییر و تابع اجماع این و آن. اخلاقی‌زیستن یعنی تابعیت از این نوع اصول و در این صورت از جنس وظیفه. قوانینی که برای همگان می‌خواهیم و همیشگی. این نوع تعریف اخلاق همچون یکسری وظایف جهان‌شمول مطلق تغییرناپذیر- نیز نقد شد، با این تذکر که چنین درکی از امر اخلاقی در تضاد با زندگی قرار می‌گیرد و همیشه شرایط امکان ندارد؛ تعبیری که مثلاً ریکور از آن حرف می‌زند و تعبیر «تش میان وظایف» را به کار می‌برد. (شبه وضعیتی که امروزه در جامعه خودمان به آن دچاریم: نباید ریاخواری کرد، اما همه به نوعی در این اقتصاد فاسد سهم هستیم) بسیاری از این بایدهای اخلاقی که جهان‌شمول و مطلق و فرازمان و مکان است بایدهایی شده‌اند غیرقابل تبعیت و از همین رو ممکن و موجود در عالم انتزاع و نامحقق و در تنش با امر واقع.

-در نتیجه تعریف سومی از اخلاقی‌زیستن به وجود می‌آید. در این تعریف سوم، اخلاقی‌زیستن عملاً تبعیت از یکسری بایدهای مجرد مطلق فرازمانی نیست، عمل به «خوب»هایی نیست که مدام تغییر می‌کند (مثلاً امروز زندگی زیبا است، دیروز مرگ زیبا بود، پس فردا لوکس و...) زیست اخلاقی یعنی «ترجیح امر ارجح».

ذکر این مقدمه سه گانه برای دادن تعریفی مشخص‌تر از اخلاق ستیز ضروری بود. شریعتی تعبیر تقوای ستیز را در برابر «تقوای پرهیز» به کار می‌برد. تقوای پرهیز که بر اساس «کلکسیون‌ها» و «پرهیزها» از آن‌ها می‌کوشید متقی بماند (نکن، نرو، نبین، وسوسه نشو و...) چه در زندگی روزمره و چه در انتخاب‌های فلسفی و دینی و اجتماعی. در برابر این تقوا و این اخلاق، شریعتی از تقوای ستیز صحبت می‌کند: متقی ماندن، نه از طریق نرفتن و

ندیدن و ماندن در پشت دیوارها، بلکه از طریق چشم در چشم شدن، مواجهه (وسوسه باشد، عشق باشد، زندگی باشد، قدرت باشد). تقوای چنین انسانی، تقوایی است که به میدان می‌رود و در عین حال متقی باقی می‌ماند؛ به میدان اجتماع، به مواجهه با دیگری، با قدرت. در نتیجه از همان اول اخلاقی‌زیستن را محک‌خورده می‌خواهد و قرار گرفته در وضعیت و در مواجهه. (میدانی که البته برای شریعتی تقلیل به سیاست پیدا نمی‌کند). «اخلاق ستیز»ی را که امروز در پیچه ورودی شده است برای فهم دیروزی که به دهه ۴۰-۵۰ برمی‌گردد طبیعتاً باید با درک مشخصات زمانه

تعریف کرد. (دهه پس از کودتا، جنگ سرد، موج سوم جهانی شدن، امریکایی شدن، سرزدن الگوهای دیگری برای تعیین نسبت با قدرت، سرزدن اتوپیاها (جدید) اخلاق ستیز در گام اول واکنشی است به آن احساس بازی خوردگی یا سرخوردگی پس از کودتا. «اخلاق ستیز»، درمان یک‌بیک دپرسیون بود. افسردگی ناشی از رانده شدن از صحنه عمومی پس از تجربه کسی شدن. در دوگانه شرق و غرب (سوسیالیسم دولتی و امپریالیسم جهانی) اخلاق ستیز به دنبال الگوهای سوم مبارزات ضد استعماری با شکل‌گیری محورهایی جدید بود. (امریکای لاتین، کشورهای عربی، چین، آلبانی)؛ به دنبال اتوپیاها جدید (که دیگر نه غرب مشروعیت بود و نه کشور شوراهای دهه بیست در تجربه جمهوری آذربایجان). «اخلاق ستیز» در نسبت به آن سه طبقه‌بندی که در آغاز اشاره شد چه تعریفی از خود دارد؟ چه تعریفی از زندگی، خوشبختی، از «خیر»، از «وظیفه»، از «امر ارجح» دارد؟ برای آن جوانان دهه چهل و پنجاه، خوشبختی یعنی چه؟ جهان‌شمول مطلق قابل تعمیم برای آن‌ها چه بود که بتوانیم بگویم همچنان امروز معتبر است و ارزش‌های اخلاقی است و غیبتش ما را به حسرت می‌اندازد؟ یا اینکه ارجح را چه می‌دانستند؟ اخلاقی زیستند چرا که گمان می‌کردند که در شرایط بن‌بست، مردن برای دیگری یا توسل به خشونت تنها امکان زیست اخلاقی بوده است و ادعای آن نداشته‌اند که این گونه زیست، جهان‌شمول و مطلق و تعمیم‌پذیر است و تنها تعریف خوشبختی و زندگی است.

به این پرسش‌های سه گانه می‌توان چند پاسخ کلی داد و مشخصات اخلاق ستیز را این گونه تعریف کرد: *تعریف امر خیر یا «خوب» در پیوند با امر کلانی به نام سیاست. (به معنای ارسطویی) سرنوشت فردی، رستگاری فردی یا خوب‌تر زندگی کردن را درگرو سیاست دانستن، سیاستی که باید خود را دوباره تعریف کند. خوشبختی نمی‌تواند تجربه‌ای فردی باشد. در جهانی که قدرت عادلانه نیست فرد نیز نمی‌تواند خوب و اخلاقی زندگی کند.

*«دعوت به خروج» دومین مشخصه اخلاق ستیز بود. انقلابیون آن دو دهه را می‌توان یکسری رافائل‌های اتوپیک دانست. رافائل شخصیت اصلی کتاب اتوپیا اثر تامس مور است (قرن ۱۶) که در کنار کتاب پرنس ماکیاول، دو کتاب اصلی سیاست به معنای مدرن برای غرب هستند. (کناررفتن سیاست در چهره هزاره گرا و جذر و مدی‌اش و سرزدن سوزده مدرن) در اتوپیا تامس مور، رافائل کسی است که به جای دیگر سفر می‌کند، به اتوپیا برمی‌گردد و تعریف می‌کند. اتوپیاست به فردای بهتر کار ندارد و به جای دیگر کار دارد. جوانان این دهه سفر می‌کردند، رافائل‌هایی که به جای دیگر می‌رفتند و برمی‌گشتند تا هوس جور دیگری زندگی کردن را در دل مایبندازند. سفر به الجزایر از پایان دهه سی آغاز می‌شود، به مصر، کوبا و چین می‌روند و برمی‌گردند. دعوت به خروج، رفتن، برگشتن و تلاش برای محقق کردن آن اتوپیا از مشخصات اخلاق جوانان آن زمانه است. برخلاف درک سیزیفی از سیاست پس از کودتا که مثلاً در



عکس: فاطمه موسوی

شعر کتیبه اخوان وضوح دارد: (کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند). آن بدبینی سیستماتیک به سیاست همچون تجربه سیزیف وار، رسیدن به قله و برگشت به پایین، به امید اتویک رافائلی بدل می شود. جوانان دهه ۴۰ مسافره‌ای اتویک‌اند.

* تک‌تیرانداز بودگی؛ پشت به اکثریت حرکت کردن. همانی که نامش در فرهنگ سیاسی آن زمان «پیشگام انقلاب» بود. اقلیتی که معطل پیوستن اکثریت نمی‌شود. تک‌تیراندازهایی‌اند که به تعبیر خودشان آمده‌اند تور اختناق را پاره کنند و بر ترس غلبه کنند. این نخیه‌گرایی، پشت به اکثریت و خروج از اجتماع است که ای بسا آن‌ها را به تنهایی، بریدن از زندگی روزمره و بریدن از جمع و دستخوش نوعی توهم می‌کند. (که در فیلم «سیانور» هم نشان داده می‌شود) تسویه‌های درون‌سازمانی که محدود به سازمان مجاهدین هم نمی‌شود یکی از سمپتوم‌های این ایزوله‌شدن چریکی - سستی‌گر است. (چند سال پیش چریک‌های فدایی نیز در نشستی وسیع و با انتقاد از برخی عملکردهای سازمان به تصفیه‌هایی از این نوع در درون صفوف خود در همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اشاره کرده بودند. حزب زحمتکشان گیلان هم در همان دهه ۶۰ از این تصفیه‌های درون‌سازمانی پیش از انقلاب پرده برداشت و خود را نقد کرد).

* تعریف زندگی همچون عقیده و جهاد یکی دیگر از مشخصه‌های اصلی اخلاق ستیز بوده است. تفاوتی که در تعریف زندگی، خوب زندگی کردن، با تعریف امرورزی‌اش وجود دارد در همین جا است. زندگی همچون چالش مدام با مرگ؛ رودررو با عدم با سیانوری در زیر زبان.

* عمل همچون درمان. چنانچه اشاره کردم در اخلاق ستیز، عمل نقش درمان یک افسردگی سیاسی دارد. * دیگری خواهی. اخلاق ستیز، دیگری خواه است. برای دیگری حتی می‌توان مرد، باید مرد. خود را در پیوند با دیگری تعریف کردن.

با این مشخصاتی که بر شمرده شد می‌توان گفت که غایت زیست برای جوانان آن دهه عبارت بوده است از:

الف: خیر فردی را تابع خیر عمومی دیدن و در نتیجه شرط زیست اخلاقی را سیاست خوب دیدن. (نگاهی ارسطویی) از همین رو نقد سلطه و درافتادن با آن.

ب- ارزش‌هایی مانند «مردن برای دیگری»، «شجاعت»، «عدالت‌خواهی برای همگان» را جهان‌شمول، تعمیم‌پذیر و مطلق‌پنداشتن و در نتیجه از جنس وظیفه و ضرورتاً اجباری.

ج- انتخاب خشونت، زیست تیمی، نادیده گرفتن زندگی روزمره، نهاد خانواده و نقش‌هایی که در یک اجماع عمومی (مادری-پدیری) تعریف شده است انتخاب‌هایی است استثنایی و ارجح و نه مطلوب و تعمیم‌پذیر برای همه ادوار. انتخاب‌هایی بوده‌اند اخلاقی به معنای سومی کلمه. پشت به اکثریت، اما طراحی تجربه‌های جمعی و نه حرکت‌های فردی. حرکت جمع برای دیگری. از مادری گذشتن. در شرایط نتوانستن و بن‌بست قدرت، عمل کردن برای اینکه سوژه اجتماعی بروز کند. عمل (پراکسیس)

همچون پیش شرط سرزدن و سوژه اجتماعی شدن و نه تقلیل یافتن به بحث‌های انتزاعی.

اخلاق ستیز در پی تعریف یک «ما»ی دیگری بود و نه فقط یک «ما»ی استثنایی و محدود به شرایطی خاص. «ما»یی که نه تنها از طریق سفر به جای دیگر محقق و طرح اندازی می‌شود، خودسازی نیز از الزامات آن است. ایده‌ای که در دهه ۴۰ شکل می‌گیرد: انسان تراز، تراز مکتب، تراز ارزش‌ها... تنش و درافتادن با قدرت، این رویکرد فقط سیاستمدارانه نیست، بلکه قرار بوده است انسان جدیدی نیز سر زند. نه فقط برای جابه‌جا کردن قدرت سیاسی، بلکه برای شکل دادن به جهانی آلترناتیو. انسان انقلابی انسانی نیست که فقط در کشاکش با قدرت خود را تعریف می‌کند، بلکه انسانی است که از تصفیه خود آغاز می‌کند. (خصلت‌زدایی از تعابیر مورد علاقه همان ایام بود)

برگردیم به ملاحظه اول. چگونه می‌توان وفادار بود به میراث اخلاقی دیروزی بی‌آنکه رویکرد انتقادی به آن را وائنهاده؟ وفاداری نه به معنای سرسپردگی، بلکه به معنای فراموش نکردن: «حتی اگر دیگر دوست نداشته باشم، اما فراموش نمی‌کنم دوست داشته‌ام». نباید فراموش کرد تجربه‌ای که در این مجلس از آن با عنوان «اخلاق ستیز» صحبت شد، یکی از آنات مهم تاریخی جامعه ما است برای کشف خود، نسبت خود با قدرت برای پیدا کردن تعریف دیگری از «ما». میان تواب بودن و دن‌کیشوت‌زدگی باید به این تجربه دیروزی نگاهی دوباره انداخت تا به میراثی اخلاقی تبدیل شود؛ میراثی برای زیستی اخلاقی‌تر در زمانه‌ای که شباهتی به دیروز ندارد. فهم فضایی دیروزی که همچنان جهان‌شمول است و معتبر و تخته‌بند زمانه خود نمانده‌اند. کشف این واقعیت که آرمان‌گرایان دیروز الزاماً همگی یا تواب نشده‌اند یا شکنجه‌گرهای بعدی. آرمان‌گرایی که به ما نشان دادند که مردن برای دیگری ای بسا اعاده حیثیت از زندگی نیز باشد. در گذشتن از خود برای دیگری می‌توان اعاده حیثیت از خویشان را نیز دید.

مغنی: خانم شریعتی ابتدا نگاهی به مقوله اخلاق

داشتند و پرسه‌ای که تعریف اخلاق در ذهن بشر داشت؛ در چند مرحله اخلاق معنا شد. اول اینکه اخلاق سیال است و اخلاق در هر جامعه‌ای با تعریف خاص و مطابق با زمان و مکان آن تعریف می‌شوند؛ دسته دوم اخلاقی است که به ارزش‌های جهان‌شمول متکی است و ارزش‌های آن فرازمانی و فرامکانی است؛ چنین نقدی به نگاه کانت مطرح شد که ارزش‌های اخلاقی که کانت به آن‌ها اشاره دارد در تضاد با شرایط زمانی و مکانی و امر واقع قرار می‌گیرد؛ دسته سوم، اخلاقی است که به امر ارجح اشاره دارد؛ یعنی چه چیزی، در چه شرایط ترجیح دارد که هم ارزش فرازمانی را در خود دارد و هم امر واقع را. گریزی هم به اخلاق ستیز داشتند و نسبت اخلاق با مبارزه و تغییر مطرح شد. نگاه تاریخی به جامعه ایران در دهه چهل تا پنجاه داشتند که کنشگران بین دو الگوی شرق و غرب، دنبال الگوی سومی بودند و سعی کردند آن را تعریف کنند. سپس به اخلاق ستیز پرداختند. غایت این اخلاق چیست؟ خوب و بد آن کدام است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ سعی کردند پارادایم اخلاقی مدنظر مبارزان و کنشگران را تعریف کنند. اینکه آن‌ها رستگاری را در چه می‌دانستند. ویژگی‌های مبارزان آن زمان را تا حدودی بر شمرند؛ از جمله کسانی که دنبال تغییر جامعه بودند، آن‌ها دنبال جامعه مطلوب و رفتن به سمت رستگاری بودند که برای خود تعریف کرده بودند. برای اینکه به آنجا برسند سعی کردند از تجربه دیگران استفاده کنند. جوامع دیگر را دیدند و آن را با وضعیت ایران مقایسه کردند و سعی کردند از ارزش‌هایی که آن جوامع دارند، یاد بگیرند و در اینجا تغییر ایجاد کنند. ویژگی دیگری در اخلاق ستیز این بود که اخلاق را در پیوند با امر اجتماعی و سیاسی می‌دانستند نه اخلاق فردی ایزوله‌شده. اخلاق، فداکاری و مرگ‌اندیشی نه با ایزوله‌شدن از جامعه، بلکه با بودن، ارتباط و نسبت با سایرین تعریف می‌شد. اینکه فداکاری برای دیگری می‌کردند که از آن تعبیر به عدالت می‌شود و عدالت‌جویی. نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود این است نوع اخلاقی که مجاهدان چریک

به آن معتقد بودند اخلاق نوع سوم یا اخلاق ترجیحی بود که در زمان خودشان یک منش یا رویکردی را ترجیح دادند؛ آن رویکرد این بود که «نه می‌توانیم با وضعیت موجود کنار بیاوریم و نه می‌توانیم بی‌تفاوت باشیم»؛ بنابراین راهی را برگزیدند، راهی که نه تسلیم بود، نه فرار بود و نه پیوستن. آن‌ها این نوع اخلاق را انتخاب کردند؛ کاری که انجام دادند به معنای الگوی همیشگی برای همه زمان‌ها و مکان‌ها نبود، در آن مقطع خاص، برای خروج از شرایط حاکم آن الگو را در پیش گرفتند.

هادی خانیکی: یکی از پرسش‌های همیشگی این است که چه نسبتی بین اخلاق و مبارزه وجود دارد؟ امروز سه مناسبت تاریخی (سالگرد کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، دستگیری مهندس لطف‌الله میثمی در ۲۸ شب مرداد سال ۱۳۵۳ و در خلال رخدادی چریکی و نمایش فیلم سینمایی سیانور که موضوع آن بازسازی و بازخوانی حادثه تلخ تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق است)، بهانه‌ای شده است تا به رویارویی اخلاق و مبارزه یا حداقل پارادوکس آن‌ها در متن ضرورت هم‌پیوندی بین اخلاق و مبارزه پردازیم. من فکر می‌کنم پرسش به آنجا ارجاع می‌شود که مشترکات بین «عمل اخلاقی» و «کنش سیاسی» چیست و شکل خاصی از کنش سیاسی که حضور در مبارزه مسلحانه بوده

است، چگونه با مقوله اخلاق روبرو شده است. مشترکات اخلاق و مبارزه آنجایی است که هر دو حوزه حداقل ادعا دارند که می‌خواهند «رنج‌های جامعه و انسان» را کم کنند و سهمی از آن مسئولیت را خود به‌عهده گیرند. البته فرصت و آزادی بیشتری در برابر عمل اخلاقی برای انتخاب راه‌های معدود وجود دارد، ولی در مبارزه این فقط مبارز نیست که انتخاب می‌کند چگونه مبارزه کند. بلکه محیط و شرایط هم در اینکه او «چگونه مبارزه کند» بسیار مؤثر هستند. در

جوامع استبدادزده طبیعتاً، استبداد را به درون خود می‌کشاند، به همین دلیل است که نیاز به «عمل اخلاقی» و «کنش اخلاقی» از همین جا شروع می‌شود. در واقع اخلاق برای تعدیل، تلطیف و کنترل شیوه‌های عمل انقلابی اهمیت پیدا می‌کند؛ برای اینکه انقلابی بودن را از گرفتارشدن به استبدادزدگی تا آنجا که می‌تواند دور کند. در واقع اخلاق، عوارض منفی عمل انقلابی را کمتر می‌کند. معمولاً پرسش‌ها برای پیوند بین عمل اخلاقی و عمل انقلابی است، از همین جا نقش کنترل‌کننده اخلاق در کنش سیاسی آغاز می‌شود. اینکه اخلاق چطور می‌تواند عمل انقلابی را از خشونت و استبداد و انتقال آنچه در جامعه رایج یا پر آن مسلط است، نجات دهد. عمل انقلابی معمولاً رسیدن یا وادارشدن به یک انتخاب یا راه است که گاه حتی در همه ابعاد زندگی چریکی

هم تأثیر می‌گذارد. در همان سال‌هایی که مبارزه چریکی در ایران به‌عنوان اولویت در مبارزه تبدیل شده بود این انتخاب حتی بر شیوه و تاکتیک مبارزه نیز سایه انداخته بود. شاید آقای غنی و مهندس میثمی و دوستان دیگر هم به خاطر داشته باشند که چگونه این مسئله مبارزان را به‌سوی خود کشانده بود؛ یعنی حتی قرارهای تشکیلاتی در جاهای محدودی اجرا می‌شد که صورت کلاسیک و هنجاری یافته بود. به این سبب مأموران ساواک هم مقابله خود را به همان صورت‌بندی کشانده بودند که آشناتر بودند. ضربه ۱۳۵۴ با همه آثار منفی و سختی که داشت موجب شده بود این تک‌بعدی‌شدن مضمون و شکل مبارزه در سطوحی مورد پرسش قرار گیرد؛ ازجمله اینکه چه اصراری است که حتماً با عنوان انقلابی بودن به جاهایی برویم که ساواک به‌سادگی آن را شناسایی کند. در واقع جرمیت و محدودیتی که در شیوه مبارزه شکل گرفته بود جلوه‌هایی از بسته‌شدن تشکیلات و نگاه به مبارزه بود که چریک را در قالب‌های محدود در کوچ‌های خاصی قرار می‌داد؛ در این نوع زیست و عملکرد که معیار «چریک‌تر» بودن تلقی می‌شد. چریک‌ترها چه کسانی بودند؟ کسانی بودند که سطح مبارز بودن را به عملیاتی بودن کاهش می‌دادند و هرچه سرعت را در کنش چریکی کم می‌کرد با آن مقابله می‌کردند. حال آن مانع، امر هنری باشد یا عرفانی، اخلاقی بودن باشد یا عشق‌ورزیدن. میل به نیایش و دعا باشد یا داشتن روح ماورایی. این‌ها همه اموری بودند که سرعت و قدرت چریک‌بودن را به معنای عملیاتی آن‌گند می‌کردند به همین دلیل از جنس خصلت‌هایی به شمار می‌آمدند که باید با آن‌ها در درون تشکیلات برخورد می‌شد. مبارزه، یک‌سویه بیشتر نداشت و آن اینکه تنها راه رهایی مبارزه مسلحانه بود و مبارزه مسلحانه هم همانی

بود که یک نهاد تشکیلاتی در گفتمان و فضای بسته به آن رسیده بود. تعبیر رایج مانو که سیاست از لوله تفنگ بیرون می‌آید، تعبیری مناسب بر این رویکرد بود. به این معنا هر چیزی که فرد را لحظه‌ای از لوله تفنگ دور می‌کرد مانعی در راه مبارزه کردن به‌شمار می‌آمد. روایت گفت‌وگوی مصطفی شجاعیان با حمید اشرف و نامه‌نگاری میان آن دو را نگاه کنید. وقتی در فرحزاد قرار می‌دارند و می‌خواهند ملاقات کنند، شجاعیان به دلیل سن بیشتر تحرک حمید اشرف را ندارد و نمی‌تواند از رودخانه رد شود، ولی حمید اشرف می‌تواند با موتور از جوی آب بپرد. شجاعیان درباره آن می‌نویسد: وقتی می‌بینم که رفیق، قاطعیت انقلابی را در پریدن از جوی آن هم جوی خشک تعبیر می‌کند برای حقارت انسان گریه‌ام می‌گیرد. معلوم است که به قول شجاعیان این نگاه عاقل اندر

سفیه اشرف ریشه در فهم خاصی از مبارزه دارد. وقتی مبارز بودن به اشکال خاصی از مبارزه محدود می‌شود و این تفکر درون تشکیلات به‌صورت امری مطلق درمی‌آید نوعی اخلاق شکل می‌گیرد که با اخلاق مبارزه در میان بسیاری از روشنفکران و انقلابیون فاصله دارد. این نوع باور به مالکیت مطلق حقیقت و مبارزه، دیگران را از دایره مبارزه بیرون می‌بیند و بیرون می‌گذارد. در همین سیر تغییرات مجاهدین ببینید که چگونه روزه‌روز اعتبار اندیشه‌ها، شخصیت‌ها، گروه‌ها و انقلابیون دیگر کم می‌شود. روزگاری روحانیون، بازاریان، روشنفکران و گروه‌های مذهبی دیگر اعتبار دارند و روزی اعتباربخشی انقلابی به آنجا می‌رسد که کسی مانند دکتر شریعتی هم وزن انقلابی ندارد، چون وارد خانه تیمی نمی‌شود و احیاناً موتورسوار قابلی نیست و از معیارهای چریک‌بودن فاصله دارد.

این فرآیند فاصله‌گرفتن جزو ساز و کارهایی است که محصول نوعی مبارزه در تشکیلات بسته و غیرگفت‌وگویی است. اینجاست که باید دید چرا از نظر برخی ضرورت اخلاق احساس می‌شود. اخلاق در اینجا برای ترمیم یک وضعیت به بن‌بست رسیده است. به سخن اول برمی‌گردم، گرچه وجه اشتراک اخلاق و مبارزه همین است که هر دو باید به تقلیل رنج‌های مردم کمک کنند، اما آنجا که رنج‌های مردم با صورت‌بندی متصلی از مبارزه کاهش نمی‌یابد، باید به‌سوی اخلاق رفت؛ اگرچه ممکن است امروز با گسترش حوزه نظر و حتی تجربه‌های کسانی که به گذشته نگاه انتقادی دارند این تصور وجود داشته باشد که امر اخلاقی امری پیشامبارزاتی و پیشانقلابی است؛ اما می‌توان از منظری جامعه‌شناسانه گفت که بروز برخی بن‌بست‌های «نهادی، سیاسی و نظری» نظیر آنچه در سال ۱۳۵۴ در سازمان مجاهدین خلق آشکار شد توجه به اهمیت اخلاق آن هم اخلاق نهادی را بیشتر کرد. توجه به این گونه ارتباط میان اخلاق و مبارزه از آنجاست که چه کنیم تا سازگاری و ملازمت میان این دو به وجود آید. نه آن‌هایی را که از مبارزه کنار می‌کشند و از صحنه به دور می‌شوند اخلاق‌گرایان موفق بدانیم و نه آن‌هایی را که به مبارزه به دور از امر و الزام اخلاقی نگاه می‌کنند. اینجاست که باید دید به کدام اخلاق توجه می‌کنیم؟

اخلاق فضیلت‌گرا، اخلاق فایده‌گرا یا اخلاق نتیجه‌گرا؟ کسی که حتی مبارزه مطلق هم می‌کرد هیچ‌گاه ادعا نمی‌کرد که امر اخلاقی را کنار می‌گذارد. از نظر او، امر اخلاقی این بود که چه کاری و چه امری او را به قاطعیت انقلابی بیشتری وادار می‌کرد. فراموش نمی‌کنم برخورد یک دوست انقلابی را که در شرایط بحرانی می‌گفت: وقتی از مرگ پدرم مطلع شدم، ناراحت‌شدن در مرگ او را چیزی جز کم‌شدن قاطعیت انقلابی نمی‌دانستم. یا کم نبودند کسانی که اهل هنر بودند، اما هنرمندی خود را پنهان می‌کردند چون نشانه‌ای از خصلت‌های «خرده‌بورژوازی» بود. ببینید جامعه ما کی آگاه می‌شود از اینکه بیژن جزینی، نقاش خوبی هم هست؟ سال‌ها پس از اعدام او؛ برای اینکه اگر نقاش بودن او برجسته باشد یا در خانه تیمی نقاشی کند چیزی از

وقتی مبارز بودن به اشکال خاصی از مبارزه محدود می‌شود و این تفکر درون تشکیلات به‌صورت امری مطلق درمی‌آید نوعی اخلاق شکل می‌گیرد که با اخلاق مبارزه در میان بسیاری از روشنفکران و انقلابیون فاصله دارد



عکس: فاطمه موسوی

انقلابی بودن او کم می‌شود. برای همین است که در نگاه محدود متعصب به مبارزه، هنر گروه‌هایی که به سوی سستی می‌رفتند این بود که بتوانند هنرمندان و روشنفکران را به «پرولتاریا» تبدیل کنند نه برعکس. برخی دوستان حاضر، به‌خصوص آقای میثمی خوب به خاطر دارند واقعه تغییر ایدئولوژی در سازمان از آنجا پیش آمد که برای مبارزه موفق باید مارکسیسم را به‌عنوان ایدئولوژی طبقه کارگر پذیرفت و حتی کسی که به مذهب باور دارد اگر به طبقه کارگر نزدیک شود، خودبه‌خود مارکسیست می‌شود؛ و طنز تاریخ همین‌جاست که مذهبی‌ها به کارگری فرستاده می‌شدند، ولی مارکسیست نمی‌شدند. شهید مرتضی صمدیه لباف را به کارگری فرستادند، اما او هرچه بیشتر کارگری می‌کرد در اعتقادات دینی خود راسخ‌تر می‌شد و اینجا بود که شاید راه حل را جز در حذف فیزیکی ندانستند. گزارشی که صمدیه از کار کارگری می‌داد این بود که رفتم کارگری، فقط چون سرکارگر من لات بود، من هم کمی فحش یاد گرفتم. در واقع بیشتر از یادگرفتن فحش، درون او تغییری ایجاد نشده بود. پس در این دوراهی «اخلاق و مبارزه» و ضرورت تفسیر سازگارانۀ آن‌ها چه باید کرد؟ برخی در این دوراهی آن روز یا در تفاسیر امروز به نفی مبارزه یا رد انقلابی‌گری و حتی تخطئه انقلابیون روی می‌آوردند، اما این ساده کردن یا حذف صورت مسئله است.

کسانی که آن روز در راه مبارزه و مبارزه انقلابی قدم گذاشتند اغلب برجسته‌ترین و هوشمندترین و حساس‌ترین کسانی بودند که در جامعه ما بودند. اغلب آن‌ها می‌خواستند در راهی گام بگذارند که در چشم‌انداز آن جامعه به پیش برود و رنج‌هایش کمتر شود. از چه طریق؟ از طریق انقلابی بودن و انقلابی عمل کردن؛ اما انقلابی بودن که شتاب بیشتری می‌گرفت به دلیل شدت دیکتاتوری در فضای سیاسی و اجتماعی توانست تناقض‌های درونی خود را به‌درستی حل کند؛ بنابراین، عمل انقلابی آنجا که تناقض‌های درونی مبارزه با روی آوردن به شیوه‌های تند و عاجل و غیردموکراتیک و غیرگفت‌وگویی حل نمی‌شود سر از عمل غیراخلاقی درمی‌آورد.

وقتی از اخلاق سخن می‌گوییم مذهب، عرفان، معنویت و حقوق انسان را هم می‌بینیم. هر چیزی که بتواند فرد را کنترل کند از میزان خشونت و بسته‌بودن اندیشه و رفتار او کم کند، تأثیرگذار می‌بینیم. اینجا است که حداقل در بخشی از مبارزه انقلابی در ایران تلاش می‌شود اخلاق محوریت و موضوعیت پیدا کند. برای همین است کاری که برخی از روشنفکران و انقلابیون مسلمان پس از ماجرای ۱۳۵۴ انجام دادند به گونه‌ای درگیر کردن فرد انقلابی با امر تعهد اخلاقی و امر ماورایی است.

برای همین دکتر شریعتی در این دوره تکیه‌اش بیشتر روی عرفان، برابری و آزادی است. مطرح کردن مفهوم عرفانی وجه تمایز و فاصله‌ای است بین او و نوع کلاسیک مشی‌چریکی و انقلابی یا مهندس بازرگان که به ترجمه کارهای «اریک فروم» دست می‌زند و توصیه می‌کند هنر عشق‌ورزیدن را بخوانند و بدانند یا رویکردهای عمدتاً فرهنگی و معرفتی

متفکرانی نظیر شهید مرتضی مطهری. در برابر این نگاه‌ها وقتی باینه تغییر مواضع سال ۱۳۵۴ را بخوانیم می‌بینیم تلاش آن بیشتر متمرکز بر این است نوعی مذهب که فرد را در شرایط ماورایی قرار می‌دهد تحت عنوان مذهب در اروپا نقد کند. اساس نقد به امام، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، دکتر شریعتی و مهندس بازرگان به این برمی‌گردد که کوشش آن‌ها در اجتماعی کردن مذهب و سازگاری روح مذهبی با حیات اجتماعی ناممکن و ناسومند است. پس مسئله اخلاقی خارج کردن انقلابی‌گری از شکل خشونت‌بار و ستیزه‌جویانه به امری گفت‌وگویی، دیگرپذیر و انسانی است.

مسئله خارج کردن فرد از دنیایی بسته و خودمدار به دنیایی عقلانی و معنوی و انسانی است. اگر در مبارزه محرکه‌ای بتواند، فرد یا نهاد را به این وارد کرد که فرد انقلابی و سازمانش به‌تهایی نمی‌تواند به حقیقت دست یابند یا رنج دیگران را کم کنند، آن محرکه انقلابی‌گری را به اخلاقی شدن نزدیک می‌کند. به فروبستگی شیوه‌هایی از مبارزه که به خودمداری نزدیک شدند نگاه کنیم، حتی اندیشه‌ورزی نیز گاه محدود می‌شود و نوع مطالعات فکری به گونه‌ای بود که همان اعتقادات خود گروه‌ها یا افراد تولید شود. خیلی هم بین گروه مذهبی یا غیرمذهبی فرقی نبود. وقتی وارد حوزه چریک‌های فدایی و تفکر فدایی می‌شدند نقد از احمد اشرف و حمید عنایت آغاز می‌شد؛ و وقتی وارد حوزه سازمان مجاهدین می‌شدید از سال ۵۴، نقد بازرگان، مطهری و شریعتی و آثار آنان خوانده نمی‌شد، مگر برای اینکه ضعف ایشان دیده شود. نه آنکه عناصر مثبت آن‌ها استخراج شود. پس روی آوردن به اخلاق نتیجه بروز کاستی‌های مشی انقلابی بود؛ اما باید از این پرسید کدام «اخلاق»؟ به نظر من به سبب آنکه اخلاق در مبارزه نتوانست به‌آسانی شکل نهادی خود را پیدا کند و اساساً اخلاق در حوزه اجتماعی کمتر مطرح است لذا بیشتر به سمت «اخلاق فردی» کشیده شد؛ یعنی آنچه بیشتر برجسته شد این بود که کسانی که در زندگی فردی خود از توانایی اخلاقی بیشتری

برخوردارند در مبارزه هم می‌توانند موفق‌تر شوند. در واقع آنچه در تردیدهای زندگی انقلابی کمک می‌کرد تا تصمیم درست‌تر بگیرد قدرت اخلاقی و به عبارت دیگر ایمان او بود. آنچه فرد را از سرنوشت شوم بریدن یا کنار گذاشتن مبارزه از سویی یا قاتل شدن و تبدیل شدن به کاریکانوری از انقلابی‌گری نجات می‌داد تعهد به نوعی باور و اخلاق فردی بود. این توانایی مهم و تأثیرگذار است، اما باید امروز آن را بیشتر در ضرورت اخلاق نهادی دیگر که Socialatic خوانده می‌شود تعریف کرد، به طوری که صورتی از خود را در اخلاق تشکیلاتی یا اخلاق سازمانی هم متجلی کند. چیزی که نهاد ما را اخلاقی و مناسبات درونی آن‌ها را اخلاقی می‌کند و روش‌ها و منش‌ها و هنجارها را به سوی اخلاق سوق می‌دهد چیست؟ شاید مسئله مهم این باشد که بتوانیم ببینیم در جای انتخاب تناقض‌ها کجا کم می‌شود؟ چون عمل اخلاقی عمل انتخابی است. تناقض‌ها در آنجایی کم است که بتوانیم نمونه‌های موفق‌تری از اخلاق نهادی را ارائه دهیم. نهاد اخلاقی و اخلاق نهادی در صورتی محقق می‌شود که «قطبی شدن هنجاری»، «تضاد هنجاری»، «ناپایداری هنجاری»، «ضعف هنجاری» و «بی‌هنجاری» به حداقل برسد و به‌طور مشخص در عرصه مبارزه فرد مبارز چه در وجه انقلابی و چه در وجه اصلاحی آن از ابتلا بر هر یک از این پنج‌گونه امر غیراخلاقی دور شود و احساس نکند که مدام در معرض تضادهاست. احساس کند که باید تناقضی را با افزایش ظرفیتی حل کند.

نغنی: بحث مطرح‌شده، از سوی دکتر خانیکی یک آسیب‌شناسی و مبارزه بر پایه سازمان بود. در جامعه استبدادزده هر فردی تحت تأثیر پارادایم استبدادی حاکم قرار می‌گیرد. لذا سازمانی که وارد مبارزه با این سیستم می‌شود، نمی‌تواند میرا از این تأثیر پذیری باشد. ضرورت توجه به اخلاق به نوعی است که رگه‌های نفوذی را بتواند پاک‌سازی کند. بعداً روحیه و منشی در سازمان حاکم شد، در این دوره مبارزه بسته بود، به خاطر وضعیت امنیتی، چریک‌ها ایزوله می‌شدند. در این دوره به نوعی خود مبارزه اصالت پیدا کرد و

همه چیز در ارتباط با آن معنا شد. چیزی ارزشمند بود که به امر مبارزه کمک کند و آن را به پیش برد. حتی افشار جامعه را بر این اساس ارزش گذاری می کردند؛ محور بحث و فعالیت خود را بر این اساس پی می گرفتند. لذا این ها (چریک ها) دچار انزوا شدند و از بعضی گفت و گوها و مواردی که فضای فکری آن ها را باز کند، فاصله گرفتند. اخلاقی که مبارزان داشتند هدف و نهایت غایتش این بود که رنج های مردم را کاهش دهد این یک هدف اخلاقی است؛ اما در روش و شیوه کار، تاکتیک هایی انتخاب شد که آن ها از این هدف دور می شدند. نهایتاً در جامعه ما اخلاق امر فردی شمرده شده است و به اخلاق نهادی و سازمانی پرداخته نمی شود. آیا اخلاق فردی را می شود در یک نهاد به کار گرفت یا نه؟ این مسئله ای جدی است. نهایتاً سه نوع اخلاق فضیلت گرا، فایده گرا و نتیجه گرا وجود دارد که بیشتر

مبارزان به اخلاق فایده گرا و نتیجه گرا توجه داشتند، نه اخلاق فضیلت گرا و اخلاق را در امر مبارزه توجیه می کردند.

باید گفت جامعه ما، در برخورد با سازمان مجاهدین یک تلقی یا واحد بسته را به کار می گیرد؛ آن ها در نظر دادن کلی عمل می کنند. اینکه اگر در فلان تاریخ، این اتفاق افتاد پس به کل سازمان باید تعمیم داده شود. پدیده سازمان مجاهدین واحد بسته و کلی نیست. برای بحث جدی درباره سازمان مجاهدین خلق ایران باید تاریخ سازمان را دوره بندی کرد؛ از ابتدای شروع تا سال ۱۳۵۰؛ از ۵۰ تا ۵۲ که با پدیده دیگری مواجه هستیم، از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ که ماهیت سازمان متفاوت شد و از سال ۱۳۵۴ تا کنون که پدیده دیگری است و هنوز هم با آن روبه رو هستیم. درباره تاریخ سازمان باید در این چهار مرحله بحث کرد. نمی شود آنچه در سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاده را به کل سازمان تعمیم داد. از طرف دیگر، اتفاق ها باعث به وجود آمدن انقطاع هایی شده است که چه بسا سرنوشت خیلی چیزها را عوض کرد.

من به بخشی از دفاعیات مهدی رضایی اشاره می کنم که در یکی از جلسات دادگاهی خود آن را بیان می کند؛ این دفاعیه درباره اخلاق است. او می گوید: «هدف ما اصولاً مردم بودند. من شخصاً با هرگونه اقدامی که به ضرر مردم باشد مخالفم. برادرم رضا و رابطم حسین و به طور کلی همه افراد سازمان همین عقیده را داشتند. اگر احتمالاً در مواردی اتفاقاتی رخ داده که به مردم ضرر رسیده این متوجه بی تجربگی ما بود و نه بی توجهی ما به مردم...» او بعداً از مردم معذرت خواهی می کند. درباره جریان پاسگاه سرچشمه می گوید: «بمبی را که دست ساز بود و خفیف در کنار پاسگاه کار گذاشتم. دورتر از

پاسگاه منتظر ایستادم تا از نتیجه مطلع شوم. در این موقع عابری آمد کنار پاسگاه نشست و با بمب شروع به وررفتن کرد. چون نمی دانست که بمب است آن را برداشت تا به پاسگاه اطلاع دهد. من در این هنگام ناراحت شدم فکر کردم اگر بمب در دست این عابر منفجر شود، ممکن است عابر مجروح شده یا به قتل رسد. قیافه زن و فرزندان او در نظرم مجسم شد. با وجود آگاهی به خطرات و مصائبی که برابرم داشت، تصمیم گرفتم مانع از انفجار بمب شوم، ولی عابر که نمی دانست این بمب است ناآگاهانه سیم های بمب را قطع کرده بود. آن شب از شدت تأثر خوابم از شنیدن خبر مادر و دختری که هنگام انفجار ماشین حامل زنرال پرایس کشته شده بودند، ساعت ها گریستم. بعداً معلوم شد که این مادر و دختر هدف گلوله محافظان زنرال که تصور می کردند انقلابیون با سرکردن چادر زنانه قصد استتار و فرار

را دارند، هدف گلوله قرار گرفته اند و به شهادت رسیده اند.» رژیم با وارونه جلوه دادن حقایق قصد بی آبرو کردن و تهمت زدن به انقلابیون داشته است.

امروز عده ای به اسم مجاهد می گویند چون ما تلفات می دهیم باید آن ها هم تلفات بدهند، ولی این مهدی رضایی است که حالت روحی خود را این گونه بیان می کند. دفاعیات او نشان دهنده رویکرد اخلاقی و انسانی اوست. نکته دیگر فرد و سازمان است. ما خیلی از چیزهایی که در رابطه با افراد اتفاق افتاده است را به سازمان نسبت می دهیم یا برعکس آن؛ ولی باید بین این ها تفاوت قائل شد. وقتی فردی به جریانی می پیوندد از منظر طبقات، نگرش و انگیزه خود وارد آن می شود و کنش های او مرکبی از اهداف، آموزش ها، طبقات و خصلت های خودش است. برای همین رویکرد مختلفی در سازمان می بینیم. یکسری افراد به راحتی حکم نابودی می دهند و دیگری با آن مخالفت می کند. یا از نظر اخلاقیات ما هم زنده یاد سید کاظم ذوالانوار را داریم که از نظر اخلاق، رفتار و برادری نظیرش را تاکنون ندیده ام و افرادی هم بسیار مغرور و خودخواه هستند که حاضر نیستند نگاه مخالف را بپذیرند. باید تفاوت ها را دید. آموزش ها و اصولی که در سازمان بوده از ابتدا تا انتها تغییرات زیادی داشت. آنچه پیش از سال ۵۰ آموزش داده می شد با آنچه پس از آن و حتی پس از ۵۴ آموزش داده می شد بسیار متفاوت است. از کدام آموزش ها امر اخلاقی درمی آید؟ همه بایستی در معرض نقد و بررسی قرار گیرد.

شریعتی: به جمله ای از کنت اسپونویل، فیلسوف معاصر فرانسوی، اشاره کردم. افشاگری یا متهم کردن دیروز، اخلاقی ضعیف و غمگین است. کاری است که ما در برخورد با دیروزمان می کنیم؛ به خصوص در

رابطه با تاریخ نزدیکمان. تا به حال هر چه شنیدیم یا افشاگری است یا متهم کردن؛ این تحلیل تاریخی نیست، واکنشی عاطفی است. رویکرد افشاگرانه یا متهم کننده ما را از فهم دیروز محروم می کند. حتی برای نقد دیروز، حداقل همدلی ضروری است؛ همدلی برای فهم یک دوره، یک کنش. الان بیشتر رویه افشاگری است که تقی شهرام را متهم می کنیم که التقاطی بود؛ که از اول وضعش خراب بود یا بعداً خراب شد و این نشان می دهد رویه ما عاطفی است نه تاریخی. به غایبات و روش های زیست اخلاقی در این یا آن سیستم و فلسفه اخلاق اشاره شد. در این بحث هم باید این تفکیک را انجام دهیم. برای نقد چریک های دهه چهل تا پنجاه باید مشخص کنیم غایبات مشکل داشت یا روش ها؟ تا معلوم شود از همان آغاز ضعف توریک وجود داشته است یا خطای تحلیلی یا خصلت فردی و اخلاقی. التقاط یعنی چه؟ التقاطی چه جور موجودی است؟ امروزه همه ما التقاطی هستیم. آن موقع التقاطی موجود بیمار و مشکوکی بود. (به دلیل داشتن تحلیل نامشخص از مفهوم ناب شاید) برخی می خواهند خطاها و ضعف ها را ذات گرایانه - ذات عقیدتی یا ذات اخلاقی - ارزیابی کنند. در هر دو طیف این نگاه وجود داشت. هم آن که دفاع می کرد و هم آن که متهم می کرد. به یاد دارم در همان سال های پس از انقلاب در میان طرفداران سازمان گاه انتقاداتی به برخی رفتارهای طبقاتی یا اخلاقی (که بورژوازی تلقی می شد) مطرح بود (منظور کنار گذاشتن زیست انقلابی)، جواب می شنیدید که ما این مراحل را با مهدی رضایی گذرانده ایم؛ این یعنی قائل بودن به یک ذاتی که حاصل شده و به نسل های بعدی هم به ارث رسیده است! همان نگاهی که رستگاری را یا انحراف را ژنتیکی می بیند. «اخلاق ستیز» را نباید محدود به تجربه این یا آن سازمان دانست بلکه میزبه عام دوران پس از دیرسیون کودتای ۲۸ مرداد بود. (از حزب مؤتلفه گرفته تا چریک فدایی و مجاهد و با شرط و شروطی نیز شریعتی). به عنوان مثال، همین نگاه که پیش شرط مشارکت در مبارزه اجتماعی، خودسازی است یا خصلت زدایی، نگاهی فراگیر است که مجاهد و چریک و بنیادگرا را شامل می شود. (در سازمان های چریکی اصطلاحاً می گفتند «انتقاد و انتقاد از خود»، یا تجربه زیست کارگری همچون روشی برای خصلت زدایی) در حقیقت این دغدغه ساخت و ساز دوباره خود، دغدغه ای مدرن و ارزشمند و البته پر ادعا است و شاید حتی بشود گفت الزاماً همیشه موفق نیست و همراه با خطراتی است اما تجربه ای بنیادی است؛ البته بر سر این مفاهیم (خودسازی، خودسازی انقلابی و...) هیچ اجماعی نبوده و نیست؛ اما این دغدغه و تنش حتی امروز هم موضوعیت دارد و اصالت هم دارد؛ دغدغه ای به نام ساختن دوباره خویش. در آن زمان این ادعا ابعاد تصنعی به خود گرفت و گرفتار نوعی تک ساحتی شد (جدامانده از اجتماع، صرفاً در نزاع با قدرت) ولی این تأکید که باید از خویشستن آغاز کرد، تأکید شرافتمندی بود. ایده ای است که هنوز هم معتبر است.

شریعتی رساله خودسازی انقلابی را پس از ضربه

جامعه ما، در برخورد با سازمان مجاهدین یک تلقی یا واحد بسته را به کار می گیرد؛ آن ها در نظر دادن کلی عمل می کنند. اینکه اگر در فلان تاریخ، این اتفاق افتاد پس به کل سازمان باید تعمیم داده شود. پدیده سازمان مجاهدین واحد بسته و کلی نیست

درونی سازمان مجاهدین برای پاسخ گفتن به این می نویسد که چرا و چگونه صرف عمل انقلابی نمی تواند به انتخاب های اخلاقی و توجیه کننده هر موضعی بینجامد، از نفس مبارزه اجتماعی الزاماً تجربه اخلاقی در نمی آید، ممکن است انسان تک بعدی در آید. از همین رو می گوید خودسازی مشروط به سه تمرین است: مبارزه اجتماعی، عبادت (در محضر خویشتن نشستن، خصلت زدایی مدام و نه فقط در برابر قدرت) و کار.

مبارزه اجتماعی برای اینکه رستگاری را فردی تلقی نکند؛ عبادت برای اینکه از خود تعریفی فراتر از خود سیاسی به دست آورد و کار به منظور درنیفتادن به انزوا و البته به منظور تزکیه نفس. (غیبت آن چریک را ایزوله می کند) خودسازی انقلابی بنا بر درخواست برخی از سیمپات های تهاجمی سازمان پس از تغییر ایدئولوژی نوشته شده است و از همین رو جنسی از نقد به همان ضعف ها در زیست چریکی در این رساله وجود دارد. منی که قرار است دیگری را رستگار کند و برای مردم کار کند باید خویشتن تعریف شده ای داشته باشد وگرنه مذنب است، زیگزاک می زند، امروز با این است و فردا با آن و از همین رو محکوم به انتخاب های غیر اخلاقی است (از جمله حذف فیزیکی). ایده خودسازی، رستگاری فردی را منفک از خوشبختی جمعی ندیدن، برای دیگری مردن، برای دیگری از خود گذشتن (آگاه به معنای احسان و نیکوکاری و دیگری خواهی در فرهنگ مسیحی که در تقابل با اروس قرار دارد که خودخواه و ناتوان از فداکاری است) از ارزش های مشترک آن نسل است. چریک ها به قیمت حذف خود نماد این دیگری خواهی اند؛ با دادن جان خود تا دیگری بهتر زندگی کند. این ارزش های اخلاقی شامل حال زمان و مکان نمی شوند و همیشگی اند. تلاش برای تعریف دوباره «ما»، نیز یکی از آن تأکیدات مهم در تجربه مدنی امروز ماست. (مثلاً جمع بندی سازمان های چریکی از تجربیات پیش از خود این بود که به جای نهضت های فرد-محور باید به سمت تجربه های جمعی-سازمانی رفت تا با محو یا حذف رهبر مبارزه ضربه نخورد) اینکه این جمع بندی ها تا کجا توانسته است جلوی انحرافات و ضعف ها را بگیرد بحث بعدی است. روش های اتخاذ شده از سوی چریک ها طی دهه پنجاه، استفاده از خشونت، درک لنینی-روسی از حزب، سیاست توأب پروری و... بی تردید باید نقد و بررسی شود و دام هایی هستند که در پیش پای همه تجربیات جمعی سیاسی وجود دارند. (و نباید به نزاع دین دار-مهربان و کافر بی پرست خدانشناس تقلیل پیدا کند).

گفت و گو در باب «اخلاق ستیز» باید فراتر از تجربه محدود گروهی این یا آن گرایش تحلیل شود. همان قدر که این نگاه امروزی به «زندگی زیباست»، «صلح بهتر است تا خشونت»، «خشونت نامشروع است» را می توان تخته بند زمانه و گفتمان مسلط روزگار دانست، اخلاق ستیز را هم می توان با یک برجسب، مختومه اعلان کرد، اما این رویکرد غلط است و ما را از استخراج عناصر ناب و اصیل تجربیات اجتماعی مان محروم می کند.

خانیکی: اساس حرف من در تلازم و هم پیوندی «اخلاق» و «مبارزه» است، اگر چه در نگاه اول مواجهه دو امر «تناقض نما» باشد. به نظر من اساساً دشواری و درعین حال زیبایی مبارزه تلاش برای حل تناقض هاست. برای این کار شاید بهتر باشد بگوئیم که در سایه نظریه اجتماعی به هم پیوندی «اخلاق» و «مبارزه» در چارچوب اخلاق نهادی پردازیم. به این معنا مطالبه وضعیت اخلاق مبارزه یا اخلاق ستیز مطالبه ای انتقادی است. در رویکرد انتقادی اگر توانیم هر چیزی را در جای خود قرار دهیم و در آنجا بفهمیم طبیعتاً با نوعی از انحراف اخلاقی در ادراک مواجه می شویم. به این اعتبار به مبحث اخلاق «اخلاق در حوزه عمومی» در برابر «اخلاقیات در حوزه خصوصی» باید بیشتر توجه کنیم که به مقوله اخلاق مبارزاتی هم نزدیک تر است. مبارزه مفهومی منجمد و فریز شده در تاریخ نیست. اینکه بگوئیم مبارز کسی است که همیشه خوب سوار موتور می شود و اسلحه بر کمر می گذارد و هیچ گاه انعطاف و قدرت ارتباط و گفت و گو را ندارد و هیچ وقت نمی تواند به یک اصلاح طلب تبدیل شود یا اگر اصلاح طلب شد حتماً از انقلابی گری فاصله گرفته است خود گفته ای منجمد و متصلب است. من در روز اعطای قلم طلایی به آقای میثمی درباره او گفتم ویژگی مهم میثمی این است از «مجاهد پرکینه» به «اصلاحگر بی کینه» تبدیل شده و پیمودن این راه، راهی دراز، دشوار، ولی ممکن بوده است. هر کدام از این ها در تصورات کلیشه ای و دوگانه در برابر هم قرار می گیرند. «اصلاح طلب بی کینه» و «مجاهد پرکینه» یا برعکس «مجاهد پرکینه» و «اصلاح طلب بی کینه» همیشه در برابر هم هستند. منظورم از این حوزه اخلاقی که مطرح کردم این است که فهم ارزش ها و باورهای اخلاقی و حتی عمل به آن ها در حوزه خصوصی ساده تر است چون بیشتر به چشم می خورد و زودتر عملی می شود. اخلاق در این سطح هم سرشت فردی دارد و هم در سطح فرد تحلیلی و تأویل پذیر است در حالی که ارزش های عمومی بر ارزش های پذیرفته شده جمعی و نهادی تأکید دارد. ترجیحات فردی در شرایطی متفاوت ممکن است تغییر کند و در

ترجیحات فردی در شرایطی متفاوت ممکن است تغییر کند و در این فرایند ممکن است امر اخلاقی گذشته، امروز اخلاقی نباشد یا برعکس اما در سطح نهادی و رفتار جمعی باید دید آن چیزی که محصول بی اعتباری و بدکرداری افراد و شهروندان است، محصول کدام گونه ارتباطات و مناسبات درونی نهادهاست

این فرایند ممکن است امر اخلاقی گذشته، امروز اخلاقی نباشد یا برعکس اما در سطح نهادی و رفتار جمعی باید دید آن چیزی که محصول بی اعتباری و بدکرداری افراد و شهروندان است، محصول کدام گونه ارتباطات و مناسبات درونی نهادهاست. اگر ارتباطات اخلاقی در درون نهادها تخریب شده باشد، رفتارهای دوگانه برای فرد به وجود می آید و ترجیحات غیر اخلاقی به جای ترجیحات اخلاقی می نشینند؛

یعنی، درون داده های درست به برون داده های نادرست هم تبدیل می شود. مگر ما ندیدیم کسانی را که وارد مناسبات انقلابی در دهه پنجاه شدند آن های که نماز شب می خواندند سر از جنابت و کشتار دوستان خود در آوردند؟ در واقع آن ها در پروسه ای که آغاز آن بی اخلاق شدن تشکیلات بود و سر از بی اخلاق شدن در رفتار و بی اخلاق شدن در باور در آورد، انقلابیونی عملاً منفعل به شمار می آمدند که نهاد یا کسانی که خود را مالک حقیقت می دانستند راهبریشان می کردند. برای فهمی متفاوت با آن درک باید به کارهایی که در حوزه پدیدارشناسی اخلاق یا در حوزه «اخلاق در حوزه عمومی» مطرح است مراجعه کرد. در این حوزه مشکل را این می بیند که نهادهایی که ترغیب کننده به امر اخلاقی نیستند کنشگران را از اخلاق دور می کند. حال اگر به جای سازمان مجاهدین سازمانی بوروکراتیک یا سازمانی آموزشی را هم بگذارید، همین می شود. مگر بچه های درسخوان مدرسه پس از مدتی که در دانشگاه رها می شوند مشروط نمی شوند، مگر افراد پرکار در سازمان های اداری پس از مدتی وجدان کار خود را از دست نمی دهند. اینجاست که مسئله ما به ضعف اخلاق نهادی ارجاع می شود... من با تقسیم بندی آقای غنی که سازمان را مرحله بندی می کنند و مبارزات تاریخی را از پیش از مشروطه تا بعد مرحله بندی می کنند، موافقم، اما مگر آن ها که در مشروطه هم آمدند پس از مدتی روی هم اسلحه نکشیدند؟ این از کجا آمده بود؛ حتی اتفاقاتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد در همین چارچوب مفهومی است. به هر روی باید پویایی را در روند مبارزه و سازوکارهای اصلاح و کنترل در درون آن را از یاد نبرد. «مبارزه»، بی لنگر «اخلاق» سر از بی راهه درمی آورد و اخلاق پویا و مؤثر اخلاق نهادی است. به نظر من امروز می شود با یک نگاه انتقادی همان اخلاق در حوزه عمومی را به اخلاق در مبارزه تعمیم داد؛ البته اخلاق در مبارزات علنی و آشکار با اخلاق در مبارزه سازمان های مخفی تفاوت دارد؛ اما در هر صورتی از آن ها، اخلاق گفت و گو و افزایش سطح تحمل می تواند راهگشا باشد که خود پدیده ای نهادی است. باید مشکل

حزب را از زمان مشروطه و با توجه به نهادهای مدنی مطالعه می کنیم. اتفاقاً یکی از ضعف های مطالعاتی همین است که تفاوت ها در تبدیل سازمان های حزبی علنی به سازمان مبارزاتی مخفی و الزام های جدید را نمی توانیم ببینیم. آنجاست که جامعه مبارزاتی هم به قول کاتوزیان جامعه کوتاه مدت می شود و ما چیزی را به عنوان تجربه اخلاقی نمی توانیم در طولانی مدت داشته باشیم.

دیالکتیک چریک‌بودن و اخلاق چگونه توجیه می‌شد و اجتماع آن روز چه الزاماتی را به آن مبارزه تحمیل می‌کرد و آیا اجتماع آن زمان انشعاب را تنها راه گریز پیش پای مبارزان نمی‌گذاشت؟

خانیکی: دیالکتیک را اگر به مفهوم رابطه هم‌سرشتی بگیریم که از برکنش‌های درونی بیرون می‌آید ایجاد می‌کند که تناقض‌های بیرونی را به گونه‌ای همه‌پذیر حل کنیم و رابطه دوگانه‌ای یا «این» یا «آن» را به رابطه‌ای متعامل تبدیل کنیم. اگر بگویم یا باید آدم اخلاقی و متدین و عارف و عاشق بود یا باید چریک و قاطع و بی‌گذشت، حتماً به انتخاب دوگانه و انشعاب می‌رسیم، اما اگر از این «یا» ها بگذریم وارد دنیایی سخت، اما ممکن می‌شویم. روش انقلابی همه جا به این معنا نیست که راه‌حل‌های سریع را تحمیل می‌کند بلکه به راه‌حل‌های محدود و راه‌حل‌های سخت، ولی سنجیده هم می‌توان فکر کرد. پس در انتخاب غیراخلاقی فقط چریک مقصر نیست، جامعه، حکومت و شرایط هم در این چرخه مقصر هستند. انسان مبارز - که گاه یک چریک است - چون مبارز است می‌تواند با تناقض زندگی کند و وجهی از این تناقض در درون خود است. زود به راه‌حل رسیدن، کنار گذاشتن سریع یکی، بهترین راه‌حل نیست. در سال ۵۴ عده‌ای که دست به خیانت زدند، جواب سؤال‌ها را ندادند، با خشن‌ترین وضعیت صورت مسئله را پاک کردند و نام این کار را روش انقلابی گذاشتند: اما

اشکال در همین راه‌حل است. آن‌ها حتی مارکسیسم را خوب نخواندند. اندیشه را و اخلاق را کنار گذاشتند. مگر می‌شود کسی در میان دو نماز به مارکسیسم برسد و نماز دیگر خود را نخواند.

شریعتی: اخلاق ستیز را نباید به تجربه مجاهدین و مثلاً خشونت منتج از انشعاب ایدئولوژیک در درون آن سازمان محدود کرد. اخلاق ستیز، رویارویی و پرسشگری از قدرت و متولیان آن نیز بود و این تجربه که رستگاری فردی نمی‌تواند بی‌اعتنا به امر عمومی ممکن شود. ضعف این رویکرد اما این بود که تغییر را فقط در حوزه سیاست پیگیری می‌کرد و همین ضعف زمینه‌ساز نوعی زیست تک‌ساحتی بود. خوبی‌اش در این بود که با ساخت‌وساز خویشتن همراه بود؛ اما بدی‌اش در این بود که ساخت‌وساز و خویشتن را معطوف به یکسری الگوهای اتوریتر می‌کرد و محصولاتش را متحدالشکل می‌ساخت. (نامش را کادرسازی می‌گذاشت)

نقد حنیف نژاد به روش شریعتی در حسینه ارشاد به همین تفاوت در ساخت‌وساز نیروی اجتماعی یا اخلاقی جدید بود. نقد حنیف نژاد به شریعتی این بوده است که شکل خطابه‌ای کار در حسینه ارشاد به هیچ نیروی تعریف‌شده

روشنی منجر نمی‌شود و کادری ساخته

نمی‌شود. جماعتی است سیال که می‌آید و می‌رود. حال آنکه باید کادرسازی کرد و کادرسازی در محیط بسته و محدود و با آموزشی سلسله‌مراتبی ممکن است. منظور اینکه تکیه بر ضرورت سرزدن سوژه جدید؛ انسان ایرانی جدید، خودساخته و جهان‌ساز تأکیدی مدرن است، ولی به وضعیت تحقق و روش‌های آن توجه نشده و در شرایط سیاسی سرکوب به شکل‌گیری خویشتن‌هایی کاریکاتوری، منزوی و تک‌بعدی منجر شده است. سرزدن «اخلاق ستیز»، از اتفاق نه با پشت کردن به میراث و بی‌اعتنایی به دیروز که با بازنگری آن شکل گرفت (تکیه بر مهندس مهدی بازرگان یا آیت‌الله طالقانی و نهضت آزادی بود) و البته با ادعای نوآوری‌هایی به میدان آمد.

حذف مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه لباغ نمونه‌ای از بی‌اخلاقی است یا مواجهه دو نظام اخلاقی؟

شریعتی: حذف فیزیکی این دو هم‌رزم قدیمی از سوی کادرهای مرکزیت تغییر ایدئولوژی داده به دلیل امنیتی باشد یا با توجه ایدئولوژیک نه تنها نمونه بی‌اخلاقی است که بحران دیگری را هم نشان می‌دهد و آن درک عمیقاً سکتاریستی و توتالیترا از حقیقت است. مواجهه دو نظام اخلاقی نیست. اگر منظور آن این باشد که بی‌دین‌ها کارشان این است که دینداران را حذف کنند. انتخاب غیراخلاقی، تغییر ایدئولوژی نیست، غیراخلاقی این است که علی‌رغم تغییر فکری خود، در چارچوب همان ساختار، نماد و کلیشه و آرم سازمانی که خود را مسلمان تعریف کرده‌ای و

بر همان اساس نیرو آزاد کرده‌ای حرکت کنی. با این انتخاب غیراخلاقی که بهانه امنیتی داشته است، نه تنها هیستری ضد چپ ایجاد شد (که رویارویی قدرت شاهنشاهی مشغول مبارزه بودند) که پس‌لرزه‌هایش پس از انقلاب را هم شامل شد؛ بنابراین این مواجهه دو نظام اخلاقی نبود، رفتار غیراخلاقی بود. مواجهه مارکسیست بی‌دین از خدا بی‌خبری که با شلاق رفیق را فروخت (مثلاً وحید افراخته) با مؤمن وفادار و مقاوم (مثلاً مرتضی صمدیه لباغ) نبود (چنانچه در میان مبارزان سیاسی چپ بسیاری به این اتفاق منتقدانه نگاه می‌کردند و در زندان‌های شاهنشاهی مقاومت می‌کردند).

اگر چریک‌های دیروز به قدرت می‌رسیدند به همان اخلاق دوره چریکی پایبند بودند یا جور دیگر می‌زیستند؟

شریعتی: این سؤال انتزاعی است. منظور از چریک‌ها کیست؟ چریک چپ مارکسیست، چریک مذهبی سنت‌گرا، بنیادگرا، چریک مجاهد؟ برخی از چریک‌ها (با گرایش‌های مذهبی - فداانی اسلام، مؤتلفه، حزب ملل اسلامی و بخشی از نزدیکان به سازمان پیش از انشعاب) البته پس از انقلاب به قدرت هم رسیدند؛ اما سؤال بی‌جوابی است. چیزی به نام زندگی چریکی ازلی و ابدی وجود دارد یا نه؟ شبیه همان سؤال‌هایی است که اگر دکتر شریعتی آن‌ان زنده بود چه کار می‌کرد؟ چریک‌ها یا زیست چریکی یک بلوک ازلی - ابدی نیست که بتوان حدس زد که اگر می‌آمدند وضع این می‌شد یا آن. مگر اینکه بخواهی برای پاسخ به تخیل متوسل شوی. از این دست صغری - کبری‌ها که در مطبوعات ما هم هست؛ رویکرد اتوپیک و ایدئالیستی آن‌ها می‌خواهد نگاه یکپارچه‌ساز را بر امر واقع متکثر تحمیل کند. از همین رو می‌گویند فلانی اگر می‌آمد زمینه‌ساز نوعی توتالیتریزم می‌شد و به‌زور رو می‌آورد و... در تحلیل‌ها ورود اندکی تخیل البته لازم است، اما تا جایی که به پاره‌گویی نرسد و به قیمت نادیده گرفتن همین جا و هم‌اکنون به دنبال از کجا معلوم‌ها تمام نشود!

غنی: ارزشی که در مرحله اول سازمان وجود داشت، به فراموشی سپرده شد. این ارزش ضامن امر اخلاقی بود؛ اینکه هیچ‌کس مطلق نیست. یکی از اصول سازمان، انتقاد از خود و انتقاد از دیگری بود. این اصل به‌شدت رعایت می‌شد. این اصل تا زمانی که در سازمان اجرا می‌شد می‌توانست هر پلیدی را از خود دور کند؛ با این اصل مناسبات اصلاح می‌شد. از زمانی که این اصل رها شد مطلق‌هایی جای آن نشست و همه نوع مفسده اخلاقی را به دنبال آورد. ما در این چهل سال گذشته، انتقاد از خود را ترک کردیم. گویی هیچ‌کس اشتباه نکرده و همه اشتباه‌ها از سوی دشمن بود. ■

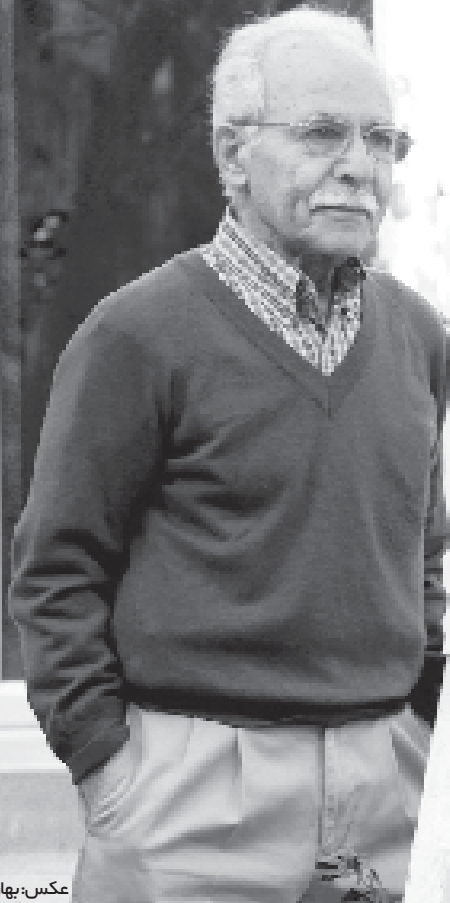


عکس: صبا ناللی

زیست چریکی، مقاومت مدنی؟

گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان

درباره مبانی اخلاق و مبارزات چریکی



عکس: بهار اصلانی

می‌کند و در صورت فرار یا تسلیم به‌ندرت هدف انتقام‌جویی قرار می‌گیرد. فرار یا تسلیم نیز وسیله‌ای دفاعی برای ضعیف‌ترهاست. خشونت حیوانات شکارچی هنگام حمله به صید نوعی رفتار غذایی و صرفاً برای رفع گرسنگی است؛ لذا خشونت برای خشونت در جانوران به‌ندرت مشاهده می‌شود. کنش‌های طبیعی انسان نیز از این قاعده کلی خارج نیستند. زمینه‌گریزی خشونت دفاعی به کلی از بین نرفته است، لذا انسان جز به کمک تمرین بسیار برای کنترل ارادی این دسته از واکنش‌های طبیعی، به‌دشواری می‌تواند از بروز مقدمات بیولوژیک و عاطفی واکنش دفاعی خشونت‌زا جلوگیری کند، خشمگین نشود یا خشم خود را فروخورد. خاستگاه بیشتر الگوهای رفتاری خشونت‌آمیز در انسان، ضمیر ناخودآگاه است نه غریزه؛ و اختلاف میان فرهنگ‌ها در این زمینه اندک است. در عوض نزد بعضی انسان‌ها خشونت هدف است؛ یعنی از آزار و شکنجه دیگران لذت می‌برند یا برای احساس قدرتمندی و سلطه بر غیر، دست به دامن خشونت می‌شوند. دامنه‌علاق حیاتی انسان از خود‌فیزیکی فردی و جمعی فراتر رفته و انواعی از علائق فرهنگی و معنوی را هم در بر گرفته است. در نتیجه تهدید آن‌ها نیز مانند به‌خطرافتادن جان، احساس خشم و ترس و انگیزه ستیز یا گریز یا تسلیم بر فرد چیره می‌شود. در وضعیت نامنی شدید و فلج‌کننده، مانند آنچه دیری است در جامعه حکم فرماست، اگر آگاهی نباشد و تعقل صورت نگیرد افراد برای حفظ علائق خود اغلب بی‌اراده به خشونت، پرخاش و غارت یا اشکال مختلف گریز و تسلیم متوسل می‌شوند. ظهور آگاهی به انسان‌ها کمک کرد تا به‌جای تبعیت کورکورانه از فرامین غریز و ضمیر ناخودآگاه با دوراندیشی، تحلیل و ارزیابی موقعیت‌ها عمل کنند و برای غلبه بر نامنی حیاتی، کنش‌های اخلاق و مسالمت‌جویانه نظیر گفت‌وگو، ارجاع به قانون، میثاق‌ها، حکمت و نظام داورى مستقل و انواعی از نافرمانی‌های مدنی را جایگزین خشونت و جنگ کنند. با تأسیس جامعه مدنی و حاکمیت قانون، استفاده از خشونت که پیش‌تر یک «حق طبیعی» تلقی می‌شد، به دولت‌ها واگذار شد و کاربرد آن جز به فرمان قانون، نامشروع اعلام شد. طبق «قانون طبیعی»، آنچه به کاربرد خشونت مشروعیت می‌داد، حقانیت یا عادلانه‌بودن هدف بود. حق طبیعی افراد بود که

با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار خوانندگان چشم‌انداز ایران قرار دادید. شما از پیشتان مبارزه علیه رژیم سابق و از مؤسسان جنبش آزادیبخش مسلمانان مبارز بودید. پرسش ما معطوف به این امر است که چگونه می‌شود هنگام مبارزه، اخلاق را رعایت کرد؟ به‌خصوص در مبارزه مسلحانه که ویژگی‌های خاصی دارد.

«ضمن آرزوی موفقیت برای جنابعالی و همکاران خوبتان در نشریه. استقامت شما در ادای این مسئولیت سنگین شایسته تقدیر است. در موضوع جایگاه اخلاق در امر مبارزه برای تحقق ارزش‌ها و اهداف بزرگ انسانی و مشروعیت یا عدم مشروعیت کاربرد خشونت بحث‌های دامنه‌داری شده است. آیا خشونت پدیده‌ای آمیخته با سرشت آدمی است یا انسان می‌تواند بدون خشونت هم به زندگی ادامه دهد؟ گروه اول برای خشونت ریشه‌گریزی قائل‌اند که موجب می‌شود انسان در برابر هر تهدیدی برانگیخته شود و با خشونت از خود دفاع کند. وجود خاستگاه غریزی (ژنتیک) در جانوران امری مسلم است که به‌محض تهدیدشدن یا تجاوز به قلمروشان دست به حمله می‌زنند. این خشونت‌های دفاعی، وادارکردن مهاجم به فرار و رفع مزاحمت است، لذا در بیشتر موارد حالت خشم و ژست حمله کفایت

برای دفاع از زندگی، مایملک و قلمرو زیست خود بجنگند، اما در ذیل حاکمیت «قانون ایجابی» قضیه معکوس می‌شود. هدفی مشروع و عادلانه است که وسیله‌ای که برای رسیدن به آن به کار می‌رود، موجه (قانونی) و عادلانه باشد؛ به عبارت دیگر قانون طبیعی به مؤثر بودن وسیله در نیل به هدف (عادلانه) حساس نیست و کورکورانه عمل می‌کند و قانون ایجابی به عکس به قطعیت تحقق هدف بی‌اعتناست. نارسایی و تناقض آمیز بودن هر دو قانون، ناشی از تفکیک هدف و وسیله از یکدیگر است، لذا به قاعده سومی مبتنی بر سنخیت و همبستگی هدف و وسیله نیاز است.

اگر مجریان قانون که انحصار زور را دارند قانون را دور بزنند چه؟

درست است، دولت‌های زیادی درگذشته و حال با تکیه بر نیروی قهر که در انحصار آنان است، به دفعات قوانین و میثاق‌ها را نقض کرده و صلح و امنیت و عدالت را مختل کرده‌اند. از سوی دیگر، اگر قانون عادلانه و به سود همگان باشد و از ضعف در برابر اوقیبا حمایت نکند، مردم حق طبیعی خود می‌دانند که برای تغییر آن اقدام کنند و اگر حاکمان با زور مانع شوند، به‌زعم گروهی، مردم حق

دارند با اعمال قهر و خشونت آنان را وادار به اصلاح قانون کنند و در صورت مخالفت با ایجاد انقلاب اجتماعی به هدف برسند. نوعی از تغییرات اجتماعی همیشه در حال رخ دادن هستند؛ برخی با عاملیت انسان و تا حدودی اراده گرایان و برخی دیگر تحت تأثیر ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی.

مارکس تغییرات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را تابعی از تغییر در مناسبات و روابط تولیدی می‌داند و خشونت ناشی از انقلاب را به دردهای زایمان تشبیه می‌کرد، اما بعضی از پیروان برجسته وی معتقدند چون برقراری سوسیالیسم و کمونیسم بدون تسخیر انقلابی قدرت سیاسی توسط یک گروه یا حزب

انقلابی و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا، امری ممتنع است، پس از خشونت انقلابی گریزی نیست. انگلس جنگ را می‌ستود و عامل پیشرفت اقتصادی می‌خواند، مانو می‌گفت قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید و لنین تشکیل حزبی با انضباط آهنین را برای ایجاد انقلاب ضروری می‌شمرد.

این صحبت‌ها تحت شرایط امپریالیستی نبوده است؟

البته شرایط تاریخی در روی آوردن به این

راهبرد بی‌تأثیر نبوده است؛ و به‌رغم نظر مارکس که تلازمی بین انقلاب اجتماعی و استفاده از خشونت نمی‌دید، اکثر انقلاب‌های اجتماعی دو قرن اخیر، در فرانسه، روسیه، چین، کوبا و الجزایر، با خشونت همراه بودند. بیشتر به این دلیل که دولت‌ها با بهره‌گیری حداکثری از خشونت از مشارکت مردم در روند توسعه جلوگیری می‌کنند. بیشتر انقلابیون، عادلانه بودن هدف را دلیل مشروع بودن استفاده از سلاح می‌شمارند؛ زیرا آنان، نه برای کسب منفعت، بلکه برای عدالت و آزادی همگانی مبارزه می‌کنند و قدرت را هم برای نفس قدرت نمی‌خواهند، به همین خاطر حاضرند در راه هدف از جان هم بگذرند. منطق خشونت انقلابی، نوعی بازگشت به «قانون طبیعی» است. با این تفاوت که در وضعیت طبیعی خشونت به‌طور غیرارادی و به فرمان غریزه یا شعور ناخودآگاه برای صیانت از خود به کار می‌رود، اما در انقلاب‌های اجتماعی جدید، به صورتی ارادی و هدفمند به منظور غلبه بر ظلم و بی‌عدالتی اعمال می‌شود؛ البته شورش‌ها از این قاعده مستثنی هستند.

ریشه‌های غریزی خشونت و ضرورت کاربرد آن برای تحقق اهداف عادلانه، متفکران زیادی را به تأیید ضمنی و بعضاً صریح خشونت برانگیخت.

به نظر «لسینگ»، انسان به‌طور طبیعی موجودی عملگراست، نه اهل استدلال؛ و خشونتگری نشانه نیاز آدمی به عمل و حرکت آزاد است. «جورج سورل» با درآمیختن مارکسیسم با فلسفه حیاتی «برگسون» به تأیید خشونت در مبارزات اجتماعی پرداخت. «هانا آرنست» با اشاره به اهمیت نقش گرایز در زندگی انسان‌ها، محکومیت بلاشروط خشونت را دور از واقع‌بینی می‌داند و می‌گوید خشونت معلول ناکامی در بازداشتن قدرت‌های سلطه‌جو و دستگاه‌های حکومتی از بی‌عدالتی و نادیده گرفتن حقوق مردم است. اگر آن‌ها فرصت عمل و مشارکت اجتماعی داشته باشند، انگیزه خشونتگری کاهش می‌یابد.

سارتر هم وقتی با پدیده استعمار فرانسه در الجزایر مواجه شد، با استفاده از مبانی اگزیستانسیالیسم به مقاومت مسلحانه مردم الجزایر مشروعیت داد. در همین زمینه از او نقل شده است که کشتن یک اروپایی، با یک تیر دو نشان زدن است؛ به‌جاماندن یک انسان مرده و یک انسان آزاد. فرانتس فانون به‌مراتب شدیدتر از بقیه از خشونت دفاع کرده است. ازسوی دیگر، مشاهده آثار منفی کاربرد خشونت در انقلاب‌های فرانسه و روسیه و ظهور بناپارتیسم و استالینیسم از درون آن‌ها، پرسش از

مشروعیت خشونت انقلابی و چگونگی رابطه هدف و وسیله و نقش اخلاق در انقلاب‌ها را در صدر مباحث مربوط به تغییرات اجتماعی قرار داد. باید معلوم می‌شد آیا انقلاب بدون خشونت امری ممکن است؟ گروهی صرف‌نظر از هر نتیجه‌ای، خوب یا بد، با کاربرد هر نوع خشونت و تحت هر شرایطی مخالف‌اند. گروهی دیگر عقیده دارند، خشونت هرگز موجب از بین رفتن شر نمی‌شود و به تحقق خیر نمی‌انجامد؛ و گروه سوم معتقدند، خشونت شر است، استفاده از آن تنها به شرطی مجاز است که باعث از بین رفتن شر بزرگ‌تری شود. «نوام چامسکی» می‌گوید من با خشونت مخالفم، ولی تحت شرایط خاصی نمی‌توانم آن را نفی کنم. آن شرایط این است که با اعمال خشونت جلوی شر بزرگ‌تری گرفته شود و در این باره هیتلر را مثال می‌آورد که شر بزرگ‌تری از ورود امریکا به جنگ بود، اما بلافاصله می‌افزاید این حکم به‌عنوان یک انتزاع عقلی درست می‌نماید؛ یعنی، از بعد نظری اگر ثابت شود خشونت به سرنگونی یک سرکوب درازمدت انسانی منجر می‌شود، مشروعیت دارد و اضافه می‌کند که از نظر من این امر هرگز نشان داده نشده است. بر همین اساس نظریه «امیشل دبره» را درباره انقلاب کوبا رد می‌کند که معتقد بود کاربرد خشونت باعث جلب دهقانان به انقلاب شد و یادآور می‌شود که اولاً بیشتر افراد انقلابی از طبقه متوسط بودند و ثانیاً هر حمایتی هم که دهقانان از انقلاب کردند به موفقیت در کاربرد خشونت ربطی نداشت. لذا وقتی به واقعیت نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم بگوییم یک انقلاب اجتماعی با این شیوه به نتایج مثبتی می‌رسد؛ و دلیل این امر را در این اصل می‌داند که وقتی هدفی را مشخص و وسیله‌ای را برای رسیدن به آن هدف تعیین می‌کنیم، در مسیر رسیدن به هدف اتفاقاتی رخ می‌دهد که پیش‌بینی شده نیستند. این تصادفات پیش‌بینی نشده تمام محاسبات را بر هم می‌زنند و نتایجی خلاف انتظار به بار می‌آورند. چراکه عامل اصلی در مسائل جامعه‌شناسی کنش‌های انسانی است. همین امر باعث وقوع روندهای پیش‌بینی نشده می‌شود، حتی خود مبارزان در طی زمان تغییر می‌کنند. افراد مبارز و انقلابی میهن ما که با خلوص نیست و با هدف تحقق آزادی، عدالت و تأمین کار و رفاه اقتصادی برای عموم مردم اسلحه برداشتند، در منش، افراد خشونت‌طلبی نبودند؛ اما وقتی دیدند حکومت همه راه‌های مشارکت مردم در سرنوشت کشور را مسدود کرده و رعب و هراس بر مردم مستولی شده است با این هدف که ترس مردم از حکومت پلیسی زایل شود و برای مقابله با آن برانگیخته و بسیج شوند، سلاح برداشتند و به خشونت متوسل شدند. راهبرد مبارزه مسلحانه چریکی را از طریق پاسخ به پرسش‌های زیر می‌توان ارزیابی کرد: نخست، این راهبرد چه اندازه در بسیج مردم و غلبه بر شر بزرگ‌تر اثربخش بوده است، بی‌آنکه به شرارت‌های مشابه یا بزرگ‌تری میدان ظهور بدهد. دوم، آیا تحت شرایط واقعی راه بهتری از توسل به خشونت وجود نداشته است؟



سوم، چه ارزیابی‌ای از تأثیر وسایل و روش‌های عمل روی رفتار و منش مبارزان و سرنوشت اهداف و آرمان‌ها پس از کسب پیروزی دارند؟ به عبارت دیگر تبیین آن‌ها از رابطه میان هدف و وسیله چیست و جایگاه اخلاق در این نوع مشی از مبارزه کجاست؟

آیا آنچه شما می‌فرمایید با اتفاقی که در ایران افتاد منطبق است؟ در سال ۴۳، دوازده نفر از سران نهضت آزادی از زندان به کمیته دانشجویان نهضت پیام دادند که شرایط پیچیده است و کاری از ما ساخته نیست و باید ما رحم یک مولود جدید باشیم. با این حرف جوانان را به حرکت مسلحانه تشویق کردند. این‌ها افرادی پخته، باتجربه و سالم بودند که همیشه در مسیر قانون حرکت کرده بودند. دکتر شریعتی، آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری و برخی مراجع از این حرکت حمایت کردند. در مجموع قاطبه نخبگان مصلح آن را تأیید کرده بودند. آیا این می‌توانست مجوزی برای حرکت مسلحانه و اخلاقی بودن آن باشد؟

« در واقع کنشگرانی که نام بردید پیرو این نظر بودند که برای از بین بردن شر بزرگ‌تر استفاده از شر کم‌تر مجاز است؛ به عبارت دیگر، معتقد بودند استفاده از حربه خشونت برای رسیدن به عدالت و آزادی مشروع است. سؤال این است که آیا این نظرات و تصمیمات با معیارهای اخلاقی یا دینی همخوانی دارند؟ می‌دانیم که انبیا در چنین موقعیت‌هایی کار را با کنش خلاق و مشی عدم خشونت یعنی گفت‌وگو و انتقادی آغاز می‌کردند. موسی در مقام رهبری قوم ستم‌دیده بنی‌اسرائیل که برای آزادی خود به‌پا خاسته بودند، می‌باید به نرمی با فرعون سخن بگوید، چه‌بسا کارگر افتد. به پیغمبر اسلام هم توصیه به نیکوترین شیوه بحث‌وجدل مستدل می‌کند. هیچ‌یک از پیامبران مبارزه با ستمگران و جباران را با خشونت آغاز نمی‌کنند. مشی عدم مقابله، عدم خشونت در مواجهه هایل با قایل به روشنی به تصویر کشیده شده است؛ وقتی با برادر متجاوز خود روبرو می‌شود که قصد کشتن وی را دارد، می‌گوید من با تو آن‌گونه رفتار نمی‌کنم که تو قصد جان من داری. زمانی هم که می‌بینند گفت‌وگو بی‌تأثیر است، چنان‌که در مشی پیغمبر اسلام ملاحظه می‌شود، با ادامه تبلیغ و دعوت مردم به همبستگی، جباران را از پایگاه اجتماعی‌شان محروم می‌کنند و مردم خواهان رهایی را به نافرمانی از رؤسا و اربابان و هجرت (مقاومت منفی) ترغیب می‌کنند. زمانی هم که به‌قدر کافی نیرومند شده‌اند تنها در برابر تجاوز مسلحانه دشمن، مجاز به مقابله به مثل هستند. چنان‌که در سال ششم هجری که سپاهیان قریش از ورود آنان به مکه به‌قصد زیارت کعبه ممانعت کردند با وجود توانایی کافی و اصرار مؤمنان، پیامبر صلح را بر جنگ ترجیح داد. زمانی

دوباره عازم مکه شدند که قریشیان از شدت ضعف و نداشتن پایگاه در میان مردم قیابیل چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. در هیچ آیه‌ای جنگ ابتدایی برای پیشبرد اسلام و علیه کفر و شرک تجویز نشده است. جنگ فقط علیه کسانی مجاز بود که عملاً با مؤمنان وارد جنگ شدند. با کسانی بجنگید که علیه شما می‌جنگند، در غیر این صورت حق تجاوز نداشتند و تقاضای صلح دشمن را باید فوراً می‌پذیرفتند و از تعقیب فراریان خودداری می‌کردند. انتقام‌جویی جایی در عقاید و اهداف آن‌ها نداشت.

در سال‌های پس از ۱۵ خرداد ۴۲ که جنبش ملی و متعاقب آن قیام اعتراضی مردم با خشونت سرکوب شد و فضای سیاسی کشور به سوی انسداد کامل سیر کرد، آیا به‌ازای سکوت یا تسلیم، گزینه دیگری جز جنگ مسلحانه وجود نداشت؟

« آن روزها، نگاه جوانان انقلابی فقط به تجربه انقلاب‌های آزادیبخش شمال آفریقا و امریکای لاتین دوخته شده بود، بی‌آنکه فرجام کارشان را حدس بزنند. رابطه بین مشی خشونت‌آمیز و پیامدهای فاجعه‌بار آن، استالینسم و تصفیه‌های خونین گسترده انقلاب روسیه بر همگان روشن نشده بود. بالاتر از آن مشی مبارزاتی مردم ایران در انقلاب مشروطه و دیگر جنبش‌های ملی، دقیق بررسی نشد. افزون بر این‌ها، فضای مبارزاتی دوران پس از جنگ جهانی دوم تحت تأثیر شدید گفتمان مارکسیستی-لنینیستی قرار داشت. در تحلیل مشی انقلاب مشروطیت پدیده ثانوی فتح مسلحانه تهران، استراتژی اصلی انقلاب یعنی مشی عدم خشونت مبتنی بر مقاومت و نافرمانی مدنی وسیع توده‌ای را از نظرها پنهان می‌داشت. اثربخشی مقاومت مدنی در نهضت ملی کردن نفت هم ثابت شده بود، ولی این تجربیات در جمع‌بندی گروه‌هایی که دست به مبارزه چریکی زدند، جایگاه شایسته‌ای پیدا نکردند و تئوریزه نشدند.

در پانزده خرداد این اتفاق نیفتاد؟

« اصلاً مهم نیست. ما نمی‌توانیم معادله را به هم بزنیم. پانزده خرداد در مجموع یک واکنش اعتراضی شورشی مانند به بهانه دستگیری مرجع بزرگ دینی بود. معترضان برای یک انقلاب اجتماعی سازمان‌دهی نشده بودند.

منظور من این است که این مقاومت مدنی بود، ولی سرکوب شد.

« نه. مقاومت مدنی نبود وگرنه به آن سرعت و ظرف یک روز سرکوب نمی‌شد. تصور کنید اگر به‌جای تظاهرات و آشوب‌های پراکنده در خیابان‌ها، همه فعالیت‌های اقتصادی و اداری و خدماتی مرتبط با نیازهای حکومت را تعطیل می‌کردند و روزه سکوت می‌گرفتند، چه اتفاق می‌افتاد؟ عوامل ساواک هم فرصت یافتند با تحریک به شکستن کیوسک‌ها، آتش‌زدن اتوبوس و تخریب ساختمان‌ها چهره جنبش اعتراضی را مخدوش کنند و بهانه سرکوب را به دولت بدهند. اعتراض عقلمانی و دوراندیشانه، نیازمند تفکر خلاق است و مؤلفه‌های چنین فرآیندی عبارت‌اند از: نقد و ارزیابی تجربه گذشته خویش، تجربه دیگران، ارزیابی مستقل از علایق خاص و کلیشه‌ای، از واقعیت‌های در حال تغییر و موقعیت خود؛ و به اعتقاد ما با تجربه کنش‌های خدایی و حرکت در روشنی جهان‌بینی، سنت‌ها و نظام ارزش‌های اخلاقی. باید با فاصله گرفتن از عواطف خشم و نفرت نسبت به دشمن و دل‌بستگی شدید به داشته‌های فکری و مادی و عاطفی معطوف به خود، اجازه نداد تفکر از مسیر درست منحرف شود. شرایط و گفتمان حاکم در آن ایام روی ذهنیت کسانی که صادقانه دنبال عدالت و دموکراسی بودند، سنگینی می‌کرد. تا آنجا که دکتر مصدق هم به کتاب الجزایر و مردان مجاهد تقریظ نوشت. آن زمان بعضی از تفاوت‌ها در نظر گرفته نمی‌شد. الجزایر تحت اشغال یک نیروی اشغالگر خارجی بود. وقتی هم عراق به کشور ما حمله کرد، چاره‌ای جز جنگیدن نداشتیم. وقتی روسیه به ایران آمد، مقاومت مسلحانه مردم تبریز کاملاً مشروع بود.

هویت یک ملت، قانون اساسی است. وقتی قانون و اراده مردم دور زده

می‌شود و تعدی و تجاوز صورت می‌گیرد، این نمی‌تواند مشابه حمله خارجی باشد؟

« اگر اکثریت مردم به ضرورت مقابله با چنین دولتی رسیده باشند، می‌توانند از طریق پایداری و نافرمانی مدنی حاکمان را وادار به تمکین از قانون کنند.

به نظر شما این کارها تا پیش از زمان دادگاه سران نهضت آزادی انجام نشد؟

« نه. به نظر من در سطح گسترده توده‌ای و به طرز مؤثری انجام نگرفته بود. نتایج بررسی ۱۹۸ جنبش و انقلاب غیرخوشونت‌آمیز توسط ژان شارپ، پس از بهار عربی، مهر تأییدی بر درستی نظریه انقلاب بدون خشونت است. در مانیفست تدوین‌شده جورج لاکس (۱۹۷۳) برای این نوع انقلاب، پنج مرحله استخراج شده است: آماده‌سازی فرهنگی شامل ارتقای آگاهی و آموزش اصول انقلاب بدون خشونت، تشکیل یابی مدنی و ایجاد شبکه‌های اجتماعی بدون خشونت، انجام انواعی از کنش‌های جمعی مدنی، اعتصاب، تحصن، تحریم، راهپیمایی آرام و مسدود کردن راه، مختل کردن فعالیت اقتصاد دولتی، نافرمانی‌های وسیع توده‌ای و بالاخره ساختن نهادهای موازی برای به‌دست گرفتن مدیریت امور خدمات، اقتصاد و نظایر آن.

زمانی که امکان ارتباط با توده‌ها وجود ندارد، چکار باید کرد؟

« در هر موقعیت تاریخی و اجتماعی ابزارهایی برای ارتباط وجود دارد. در انقلاب مشروطه، از امکانات وسیعی برای ارتباط‌گیری، به‌طور مستقیم یا از طریق توزیع شب‌نامه و روزنامه، تشکیل هسته‌ها و تشکل‌های کوچک، مستقل و پراکنده در محله‌ها و در میان اصناف و گروه‌های قومی و فضای کار و زندگی مردم استفاده می‌کردند؛ همچنین در عرصه‌های عمومی نظیر، مساجد، حسینیه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و محفل‌های خانوادگی و انجمن‌ها، برای گفت‌وگو و رسیدن به تفاهم و توافق. با این روش‌ها و از طریق همین انجمن‌ها و دیگر نهادهای مدنی بود که مطالبات

مانند قانون و عدالت‌خانه همه‌گیر شدند. بعد هم همین تشکل‌ها، اشکال مختلف مقاومت مدنی نظیر تحصن، اعتصابات و تعطیلی بازار و مغازه‌ها و کارگاه‌ها و تظاهرات خیابانی را سازمان‌دهی و رهبری می‌کردند. پس از استقرار نظام جدید، کنشگرانی که به حوزه قدرت، مجلس و دولت راه یافتند، بی‌ارتباط با تجربه پیشین و با غفلت از نقش حیاتی انجمن در امر آگاهی‌بخشی، بسیج و آموزش

و تمرین همبستگی دموکراتیک برابری طلبانه، احزابی به تقلید از هم‌تاهای اروپایی تشکیل دادند. به‌جای پرداختن به تربیت سیاسی مردم برای زندگی در جامعه‌ای دموکراتیک و سامان‌بخشی به امور و بازتاب‌دادن خواسته‌های قشرها و طبقات مختلف جامعه، بیشتر وقتشان به نحو فرساینده‌ای صرف رقابت و جدال فرقه‌ای سیاسی می‌شد؛ و بعضاً آگاهانه از ادامه فعالیت انجمن‌ها و جماعت‌های محلی و صنفی مردمی و دموکراتیک جلوگیری به‌عمل آوردند. در دوران انقلاب انجمن‌ها تبلور قدرت مردم و سخنگو و نمایندگان خلق به‌حساب می‌آمدند. آن‌ها در سراسر کشور امر روشنگری و بسیج و رهبری نیروهای مردمی انقلاب را بر عهده داشتند؛ اما وقتی انقلاب پیروز شد، امثال سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری قدرت را قبضه کردند. در نتیجه در سیاست‌گذاری‌ها، به‌جای خیر عموم و آزادی‌های همگانی، به منافع خاص نخبگان و گروه‌های ذی‌نفوذ اولویت داده می‌شد.

جنبش ملی کردن نفت به رهبری مصدق هم با اتخاذ مشی مقاومت مدنی به پیروزی رسید. انقلاب اسلامی ۵۷ نیز مشی کم و بیش مشابه راهبرد دو جنبش پیشین را پی گرفت و به پیروزی رسید.

در آن برهه زمانی فقط از عهده روحانیت بومی آمد که مردم را بسیج کنند؛ زیرا در تمام مساجد کشور پایگاه داشتند، وگرنه حتی حزب توده هم که بین مردم پایگاه داشت سرکوب شد.

« درست است که روحانیت نفوذ توده‌ای داشت، اما این‌طور نیست که اگر مسیری خلاف

آرمان‌های مردم پیش می‌گرفتند، همه مردم از آن‌ها تبعیت می‌کردند. در هر دو جنبش مشروطه و نهضت ملی، آغازکننده روحانیون نبودند. آن‌ها مانند دیگر مردم مخاطب ایده‌های نو و هدف روشنگری قرار گرفتند و به انجام مسئولیتی که در قبال مردم و کشور بر عهده‌شان بود، فراخوانده شدند. تعدادی از رهبران نسبتاً آگاه و صادق و وارسته در این قشر به آن فراخوان‌ها واکنش مثبت نشان دادند و به جنبش پیوستند و با تکیه بر نفوذ معنوی اقتداری که

به‌عنوان یک نهاد مدنی دینی میان مردم به‌خصوص تجار بازار و کسبه و پیشه‌وران داشتند، حمایت مؤثر خود را از آن دریغ نکردند. در نهضت ملی هم همین اتفاق افتاد. جنبش قد برافراشت و تعدادی از روحانیون مانند آیت‌الله کاشانی، آتشین محمدتقی خوانساری، آیت‌الله رضوی و دیگران از آن حمایت کردند. باید میان نفوذ کلام سیاسی فقها و نفوذ شرعی و معنوی‌شان تمایز قائل شد.

بی‌شک اگر فقیهی با پشتوانه‌ای از اعتبار علمی و زیست اخلاقی و معنوی درخشان، قدم به عرصه مبارزه برای هدف‌های عالی اجتماعی و ملی و میهنی بگذارد نفوذ کلام و توان بسیج‌دهندگی‌اش به‌مراتب بیش از یک فقیه معمولی خواهد بود؛ اما اگر یک رهبر برجسته مذهبی از آرمان‌های برحق مردم و مصالح ملک و ملت روی برگرداند و بر ضد جنبش اجتماعی اقدام کند، نفوذ و محبوبیت سیاسی اجتماعی‌اش تنزل می‌کند، هرچند ممکن است به لحاظ شرعی و فقهی اعتبارش محفوظ بماند. یک نمونه از این دست مجتهدین شیخ فضل‌الله نوری و نمونه دیگر آیت‌الله کاشانی هستند. هر دو به محض پشت کردن به جنبش آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم، نفوذ سیاسی و مقبولیت اجتماعی خود را از دست دادند. آیت‌الله کاشانی تا زمانی که با نهضت ملی و رهبر آن مصدق همراه بود با یک فراخوان وی مردم در سراسر کشور دست از کار می‌کشیدند و در تجمعات حضور پیدا می‌کردند؛ اما پس از پشت‌کردن به نهضت ملی، فراخوان عمومی وی بدون جواب ماند.

مدل میرزا کوچک خان را چگونه می‌بینید؟ او گفت تا برقراری قانون در سراسر ایران اسلحه را زمین نمی‌گذاریم.

« چه‌بسا هدف و خواسته‌ای که اعلام می‌کنند برحق باشد و به‌طور وسیعی مقبولیت پیدا کند، ولی اکثریت راه و مشی پیشنهادی وی را نپسندند و قادر به انجام آن نباشند. خواسته میرزا کوچک، خواسته همه آزادیخواهان حقیقی و توده مردم آگاه و انقلابی بود، اما مشی‌ای که پیش گرفت، یعنی جنگ مسلحانه درازمدت، آن هم با دشمنانی به‌مراتب قوی‌تر، به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی و بنا به شواهد تاریخی، قابلیت توده‌ای شدن نداشت.

میرزا کوچک خان با مدرس و خیابانی هم پیوند داشت.

« این‌ها کافی نبود. خیابانی هم به‌رغم محبوبیتش کاری از پیش نبرد و همراه اقلیتی از رزمندگان وفادارش محصور شد و قیامش دیرزمانی نپایید. در حالی که هر دو هدفی جز همان آرمان‌های مشروطه و عمل به قانون اساسی دنبال نمی‌کردند. اگر همین مردم در جریان انقلاب و برای تأسیس قانون اساسی پایداری نشان دادند، جدا از تفاوت دو موقعیت، برای آن بود که مشی مبارزه و مقاومت در کلیت خود، مدنی، غیرمسلحانه و عاری از خشونت بود و در نتیجه فراتر از ظرفیت و توان روحی و اجتماعی اکثریت نبود.

در جریان انقلاب مشروطیت هم همه مردم حضور نداشتند.

« اگر اکثریت کئی در نظر باشد، بله، قریب ۸۰ درصد جمعیت در روستاها به‌سر می‌بردند و اغلب از حوادث انقلاب برکنار بودند. انقلاب در میان توده‌های اثرگذار و قشرهای فعال در شهرها، کسبه،

خواسته میرزا کوچک، خواسته همه آزادیخواهان حقیقی و توده مردم آگاه و انقلابی بود، اما مشی‌ای که پیش گرفت، یعنی جنگ مسلحانه درازمدت، آن هم با دشمنانی به‌مراتب قوی‌تر، قابلیت توده‌ای شدن نداشت

پیشه‌وران، کارگران و تجار و روشنفکران و روحانیون نفوذ گسترده‌ای پیدا کرده بود.

هواداران میرزا کوچک هم در گیلان بسیار بودند.

«هواداری که بتواند بجنگد، با هوادار آرمانی فرق دارد. وقتی سلاحی برمی گیرند که دولت مرکزی و ارتش بیگانه قوی‌تر و بیشتر از آن را دارند، امید پیروزی داشتن واقع‌بینانه نیست. در تجربه جنبش‌های اجتماعی این واقعیت به دفعات به ثبوت رسیده است که تا زمانی که حکومت‌های مرکزی از انسجام درونی و اراده ماندن به هر قیمتی بهره کافی دارند، شانس موفقیت یک گروه چریکی نزدیک به صفر است. این نوع حکومت‌ها تنها در برابر نافرمانی‌های مدنی وسیع توده‌ای و اعتصابات فلج‌کننده از پا درمی‌آیند و تسلیم خواسته‌های مردم می‌شوند. در انقلاب ۱۳۵۷ اگر حکومت شاه انسجام درون خود را حفظ کرده بود و اراده کافی برای سرکوب گسترده و خونین داشت و پیش از همه‌گیر شدن اعتراضات خیابانی و اعتصابات، مثلاً در سال ۵۶، دست به عمل می‌زد، می‌توانست سقوط خود را برای یک دوره زمانی دیگر به تأخیر افکند. سلاح مبارزه مردم از جنس سلاح و مشی مقاومت شاه در برابر مردم نبود. او نمی‌توانست صدها هزار مردمی را که فریاد الله‌اکبرشان از پشت‌بام‌ها و در تاریکی شب از حصار کاخ‌ها و پادگان‌ها و صفوف سربازان و تانک‌ها عبور می‌کرد و در درون خلوت شاه به گوشش می‌رسید، به رگبار بینداند. اگر میرزا کوچک نیرو و نفوذ خود را ابتدا صرف برقراری ارتباط و گفت‌وگو با همه گروه‌ها و احزاب و انجمن‌های آزادیخواه در سراسر ایران می‌کرد و آنان را به اتحاد عمل برای اجرای قانون اساسی فرامی‌خواند و از مشی مبارزاتی مقاومت مدنی و اعتصاب و تحصن و تجمع سود می‌جست، جنبش شانس موفقیت بیشتری داشت. وی در شرایطی و به تنهایی دست به عمل مسلحانه در جنگل زد که نیروهای ملی مشروطه‌خواه در پراکندگی به‌سرمی‌بردند و تمایل و آمادگی برای پیوستن به جنگ مسلحانه نداشتند. در حالی که هسته‌های مقاومت در همه‌جا، تهران و تبریز، خراسان و فارس وجود داشتند؛ کافی بود جبهه متحدی شکل می‌گرفت و با دعوت مردم به پایداری مدنی تلاش‌های محافظه‌کاران و اشراف‌زاده‌ها را خنثی می‌کرد.

دولت‌های مستبد این ویژگی را دارند که افزون بر اینکه میثاق عمومی و قانون را دور می‌زنند، تشکلهایی را از بین می‌برند که امکان ارتباط بین مردم را دارند. در شرایط پس از ۱۵ خرداد هم یک تشکل عمومی وجود ندارد که بتواند نقش هماهنگی و اطلاع‌رسانی را ایفا کند. از طرفی دولت هم بازپچه دست بیگانگان است و هم قانون را دور می‌زند. در این شرایط تنها روحانیت هستند که با توجه به سنت دیرینه‌شان توانایی بسیج مردم را دارند، ولی آن زمان روحانیت عزم جدی برای مقابله با



دیکتاتوری را نداشت. در آن شرایط چه باید کرد؟

«اگر اشاره‌تان به نوع سازمان‌های سراسری متمرکز است، این مشکل وجود داشت. در صورتی که یک دلیل موفقیت جنبش‌ها متمرکز نبودن سازمانی آن‌هاست. در انقلاب مشروطیت به جای یک سازمان یا حزب سراسری، بیش از دویست انجمن شناخته‌شده، فعالیت مستقل ولی هماهنگ با بقیه داشتند. تشکل‌های واحد و متمرکز اهداف آسان‌تری برای حکومت‌های استبدادی‌اند. وقتی تنه تنها درخت موجود قطع می‌شود، همه شاخ و برگ‌های خشکیده فرو می‌ریزند. در مقابل، همبستگی‌های متکثر و خودبسنده، به‌صورت ریزومی و مستقل از تنه اصلی تکثیر می‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را در آن واحد نابود کرد. اگر تلاشی و منقسم شوند، هر قسمت آن مستقل به فعالیت و رشد ادامه می‌دهد. جدا از اینکه در تشکل‌های متمرکز همیشه خطر بازتولید دیکتاتوری وجود دارد، اما در همبستگی‌های مبتنی بر ارتباطات افقی شبکه‌ای چنین نیست. به‌علاوه این نوع همبستگی، از یک پشتوانه هستی‌شناختی برخوردار است که ریشه‌های آن در آموزه‌های وحیانی قابل‌ردیابی است؛ و در برابر هر دو تفکر مدرن و سنتی قرار می‌گیرد. در تفکر دکارتی، انسان‌ها یا سوژه‌اند و فاعل شناسایی یا ابژه و موضوع شناسایی. آنکه می‌شناسد بر آن کس که شناخته می‌شود، تسلط پیدا می‌کند. می‌تواند او را چون شیء دست‌کاری کند و به شکل دلخواه درآورد و به‌مثابه ابزار به کار گیرد؛ اما در بینش وحیانی همه انسان‌ها و گروه‌ها صاحب شعور و اراده مستقل‌اند و در فرایند شناسایی نقشی فعال دارند، نه منفعل؛ هم‌زمان سوژه و ابژه‌اند به‌طوری که اگر نخواهند اجازه نمی‌دهند متغیرانه و یک‌طرفه بر اساس انگاره‌ها و پیش‌نیازها و علایق فاعل شناخته و دست‌کاری شوند. در این مواجهه استقلال و سوژه‌مندی خود را از دست نمی‌دهند. در نظام تفکر سنتی به نحوی متفاوت استقلال و خودساماندهی از شعور فرد سلب می‌شود و تابعی

از اراده مافوق می‌شود، در آن بینش، خدا یکی بیش نیست که از بالا و بیرون از وجود افراد و از طریق سلسله‌مراتبی از واسطه‌ها، بر مخلوق نظارت می‌کند و حکم می‌راند. همیشه یک یا چند نفر در این سلسله‌مراتب هستند که زمام فکر و اراده مردم به دست آن‌هاست؛ و حال آنکه در نظام هستی‌شناسی وحیانی خدا در فرد فرد انسان‌ها و اشیا حضور دارد. همه صاحب شعورند و هم‌زمان می‌شناسند و شناخته می‌شوند. شناخت حقیقی فرایندی دوجانبه است و از طریق تعامل و مشارکت فعال دو طرف حاصل می‌شود. این هستی‌شناسی پایه تکثرخواهی، برابری و دموکراسی مشارکتی و مستقیم است.

پس از ۱۵ خرداد اگر چند نفر جمع می‌شدند که این آگاهی‌بخشی‌ها را انجام دهند، بر اساس «قانون مقدمین علیه مملکت و مرام اشتراکی» به سه تا ده سال زندان محکوم می‌شدند.

«آن مربوط به فعالیت‌های سیاسی به معنای متعارف کلمه بود. سیاست‌ورزی اصیل و فعالیت مدنی به آن شدت آسیب‌پذیر نبودند. بر مبنای این هستی‌شناسی، نوعی سازمان‌دهی و نظم و همبستگی شبکه‌ای متشکل از بی‌شمار هسته‌ها و نهادهای کوچک و بزرگ متکثر و خودبسنده پدید می‌آید و به جلب مشارکت وسیع مردم منجر می‌شود. به لحاظ سیاسی هم پایه‌انواعی از دموکراسی مشارکتی، شورایی، گفت‌وگویی و مستقیم است. اگر این آگاهی وجود می‌داشت، به‌جای صرف انرژی روی ایجاد سازمان‌های متمرکز که فکر می‌شد بهترین نوع تشکل است، با پیروی از سرمشق خدا در آفرینش جهان، ایجاد و تکثیر نهادهای مستقل ولی مرتبط و همبسته درون ارتباط‌های متقابل و درهم‌تنیده شبکه‌ای توصیه و تبلیغ می‌شد. هر ضربه‌ای به این همبستگی‌ها و تجزیه و تلاشی‌شان، به‌جای نابودی، باعث تکثیر و بازتولیدشان می‌شد. آن‌ها در هر موقعیتی، می‌توانند در عرصه عمومی، خانواده‌ها، محل کار، زیستگاه محله، محفل‌های دوستانه، مذهبی و فرهنگی ادامه حیات دهند.

این‌ها بیشتر حوزه نفوذ روحانیت است.

«قرار نیست این فضاها به تصرف کسی درآید و میدان عمل گروه خاصی شود. این همان طرز نگاه شکست‌خورده قدیمی است. فضاهاى زیادی برای انجام فعالیت‌های مختلف زیستی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی، دینی و معنوی و ورزشی و تفریحی وجود دارند و پیوسته بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. هر یک به تأمین یک یا بیشتر از نیازهای مادی و معنوی مردم کمک می‌کنند.

نهادهای همبستگی، به‌صورت هسته‌های شعورمند و فعال در این فضاهاى حیاتی منعقد می‌شوند و رشد کرده با عناصر پیرامون خود در تعامل خلاق روشنگر و رهایی‌بخش قرار می‌گیرند و روابطی دموکراتیک و پیوندهایی بر اساس برابری و آزادی و همدردی و حمایت متقابل پدید می‌آورند. بسیاری از چریک‌ها در همین فضاها، روابطی از این نوع با مردم برقرار می‌کردند، اما موقعیت آن‌ها به‌عنوان عضوی از یک سازمان متمرکز مسلح اجازه ایجاد پیوندهای پایدار

با کسانی نمی‌داد که در این فضاها کار و زندگی می‌کردند. الگوی زندگی آن‌ها متکثر نبود. در چارچوب مشی مقاومت و نافرمانی مدنی امکان فعالیت‌ها و ارتباطات گسترده و پایدارتری وجود می‌داشت؛ و اشکال مختلف مبارزه و مقاومت برای مردم معمولی نیز اجرایی بود. مثلاً برای شروع و آماده‌سازی، یک روز خودداری از هر نوع خرید و رجوع به مراکز تجاری و اداری و غیر آن در هفته درخواستی نبود که انجامش برای عادی‌ترین مردم دشوار باشد. فعالان جامعه مدنی از هر قشر از جمله روحانیونی که به وضع موجود معترض بودند و با مردم همدردی داشتند به این شبکه‌ها می‌پیوستند و به سهم خود بر تأثیرگذاری آن‌ها در امر روشنگری، همبستگی و شرکت در نافرمانی‌ها می‌افزودند. بسیاری از روحانیون محل بدون اینکه بیامی از آیت‌الله خمینی بیاید به مبارزان کمک می‌کردند. وقتی یک روز در هفته کسی بیرون نمی‌آمد، هر هفته این تعداد بیشتر می‌شد و کسی هم نمی‌توانست آن‌ها را شناسایی کند؛ زیرا تشکیلات واحد متمرکزی به‌عنوان محرک و سازمانده آن حرکت‌ها وجود نداشت.

روحانیون انقلابی مانند آیت‌الله منتظری، شهید مطهری، شهید باهنر، آقای رفسنجانی و خیلی‌های دیگر از مبارزه مسلحانه مجاهدین حمایت می‌کردند. بعضی‌هایشان رابطه تشکیلاتی داشتند. پیروزی انقلاب تداوم همان خط بود.

«بله. حمایت می‌کردند، ولی اولاً، این حمایت‌ها

برای آنکه مبارزه مسلحانه چریکی فراگیر شود و حمایت توده‌ها را داشته باشد و به پیروزی برسد، کفایت نمی‌کرد که اگر کافی بود انقلاب می‌بایست به رهبری آن‌ها پیروز می‌شد؛ ثانیاً، مسئله مهم‌تر عوارض منفی سیاسی و فکری و اخلاقی است که تا حدود زیادی لاینفک این نوع مبارزه منفصل از بطن زندگی اجتماعی، مدنی و در فاصله دور از اکثریت بزرگ مردمی است که مستقیماً درگیر آن نبودند.

البته دلیلی نداشت همه مشی مسلحانه را دنبال کند، هرکسی به طریقی که می‌توانست عمل می‌کرد. یکی می‌توانست شعر بگوید یا کار هنری کند.

«این فعالیت‌ها که تا حدودی وجود داشت هرگز برای درهم شکستن قدرت نظامی و پلیسی رژیم کافی نبودند.

منظور هماهنگی است.

«خروجی مادی این هماهنگی چه چیز و چه اندازه بود که به کمک آن می‌توانستند رژیم را به زانو درآورند و وادار به تسلیم کنند.

ببینید عرفات مبارزه مسلحانه می‌کرد، ولی وقتی یکی از این جوانان که آن روزها به هیپی معروف بودند، می‌آمد پیش او و فتح بر گردش بود، عرفات می‌گفت این هم خیلی خوب است؛ یعنی هرکسی در مدار خودش عمل کند. ولی اینکه مردم یک چتر دفاعی هم داشته باشند، لازم است.

«در حالی که آن چتر دفاعی قادر به حفظ نیروها و تشکیلات خود از آسیب حملات پلیسی نبود و پیش از آغاز خیزش‌های توده‌ای از پای درآمد، چگونه می‌توانست مردم و دیگر مبارزان را از تجاوزات همه‌جانبه رژیم حفظ کند؟ که نکرد. گذشته از این، آیا این کارکرد احتمالی می‌تواند توجیه‌گر خشونت باشد که از پیش از آن بعضی از مهم‌ترین ارزش‌های انسانی نظیر آزادی و استقلال فکر و اراده فردی را نقض می‌کرد و افراد عادی هم خواه‌ناخواه در معرض آسیب و کشته‌شدن قرار می‌گیرند؟ اگر بپرسند آیا مردم به این افراد حق و نمایندگی دادند که آن‌ها را درگیر مبارزه‌ای خشونت‌آمیز کنند چه پاسخ می‌دهند؟

درنهایت این طور نشد.

«چرا، اگر شاه اراده سرکوب داشت و اگر جنبش نافرمانی و مقاومت مدنی توده‌ای شکل نمی‌گرفت، انقلاب پیروز نمی‌شد.

سال ۵۴ که وحید افراخته دستگیر شد، سه هزار تکنویسی او ثبت شد. ولی آن افراد دستگیر نشدند. در ساواک یک تضادی وجود داشت که تا کی این روشنفکرها را دستگیر کنیم و آن‌ها در زندان تبدیل به چریک شوند. حرکت مسلحانه در دانشگاه‌ها حمایت می‌شد و به دبیرستان‌ها کشیده شده بود. اینکه آن افراد دستگیر نشدند، دلیلش این بود که ساواک بریده بود. سربازجوی ساواک در زندان گفته بود که دیگر خواندن کتاب، حتی کتاب تضاد مائو جرم محسوب نمی‌شود؛ یعنی در اثر این مقاومت‌ها بود که فهمیدند باید راه حرکت‌های غیرمسلحانه را باز گذاشت. انقلاب از همین طریق بود که شکل گرفت.

«بحث انکار آثار مثبت جنبش چریکی در آن مقطع تاریخی نیست. پرسش این است که آیا مبارزه مسلحانه فی‌نفسه و بالاستقلال به انقلاب اجتماعی منجر می‌شود؟ و آیا تبعات منفی اخلاقی و انسانی آن مانع از تحقق آزادی همگانی و عدالت و برابری نمی‌شود؟ هانا آرنت هم معتقد است قیام‌های مسلحانه هرگز به انقلاب اجتماعی منجر نمی‌شود، با این حال منکر تأثیرات مثبت آن‌ها در هموار کردن راه انقلاب نیست. این حکم درباره انقلاب ایران هم صادق است. نقد اساسی‌تر به مشی قهرآمیز، مربوط به مشروعیت اخلاقی و ایضاً دینی آن است، یک نظر این است که وقتی هدف مشروع و عادلانه است، هر وسیله‌ای هم که برای نیل به آن به کار رود مشروع خواهد بود. هرچند این وسیله موجب کشته‌شدن بی‌گناهی شود. نظر مقابل این است که ناعادلانه بودن وسیله مشروعیت و عادلانه بودن هدف را مخدوش می‌سازد. این بحث به پرسش‌هایی در میان طرفداران انقلاب دامن زده است؛ چه افرادی عادلانه است که کشته شوند؟ فقط سران حکومت؟ شکنجه‌گران؟ آن‌هایی که تفنگ به دست هستند؟ از جمله سرباز وظیفه یا پاسبان محل؟ با بدنه سیستم امنیتی که فقط کارمند است و برای یک لقمه نان انجام وظیفه می‌کند، چه باید کرد؟ تکلیف افراد غیرنظامی چیست که به تصادف یا در اثر به خطر افتن تیر کشته می‌شوند؟ پاسخ به این پرسش‌ها، وابسته به پرسش درباره چگونگی رابطه وسیله و هدف است. آیا برای رسیدن به هدفی مشروع، عادلانه و انسانی می‌توان از وسایلی استفاده کرد که ماهیتاً ضد این ارزش‌هاست؟ حرمت خون و زندگی انسان‌ها، در دین و اخلاق، ارزشی بنیادی است. ادعا می‌شود که خشونت انقلابی بر ضد دشمنان زندگی، برنامه‌ریزی می‌شود، اما ماهیت ابزار خشونت چنان است که ضمن آن خواسته و ناخواسته از جان انسان‌های بی‌گناه نیز حرمت‌شکنی می‌شود. موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. آسیب استفاده از روش‌های ناعادلانه و غیراخلاقی پیش از همه منش و رفتار و سپس بینش عاملین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از آنان انسان‌هایی غیراخلاقی، خودخواه و خودکامه و بی‌رحم، قدرت‌طلب و بعضاً



سودجو می‌سازد. چون آن‌ها تحقق اهداف عادلانه را در گرو پیروزی بر دشمن و کسب قدرت می‌دانند، به هر وسیله و شیوه‌ای چنگ می‌زنند حتی روش‌های غیردموکراتیک و ناعادلانه و ضد اخلاقی که تصور کنند راه را کوتاه می‌کند و آنان را زودتر به پیروزی می‌رساند. در نتیجه روزی که به قدرت برسند، عملاً قادر به پیشبرد اهداف اولیه نیستند. در سخن از آن شعارها دفاع می‌کنند و به‌نام آن‌ها مخالفان خود را طرد و حذف می‌کنند، اما در عمل مسیری خلاف آزادی و دموکراسی و عدالت و برابری پیش می‌گیرند.

فکر نمی‌کنید عنصر اصلی، بینش حاکم بر حرکت است؟ انقلاب اسلامی ما یک انقلاب رنگی بود. مردم به خیابان آمدند و در لوله تفنگ سربازها گل گذاشتند. انقلاب این‌گونه پیروز شد، ولی چون بینشی که بر آن حاکم بود این بود که هرکسی بی‌خداست نجس است و باید حذفش کرد، تمام عناصری که چپ بودند حذف شدند. آن‌هایی که چنین برچسب‌هایی را خوردند، به کردستان و گنبد رفتند و خواستند برای خودشان یک منطقه داشته باشند. این بینش بی‌خدا - باخدا بسیاری از نیروها را حذف کرد. در حالی که در قرآن می‌خوانیم حتی ابلیس هم خدا را قبول داشت. مهم بینش است، نه مشی. ما دوازده امام داشتیم، دوازده خط مشی داشتند، ولی بینشی که بر آن‌ها حاکم بود، بینش حذف نبود. حزب کمونیست روسیه یک حزب سراسری بود. حزب جمهوری اسلامی حزبی بود که در شرایط آزاد تشکیل شد و حمایت مرجع قانونی و کاریزماتیک مانند امام را داشت. ولی چقدر حذف نیرو و وقوع پیوست؟ آیا انگ‌زدن و حذف، تکفیر و تصفیه خشونت نیست؟

«بینش برخلاف نظریه علمی یا فلسفی از انگیزه‌ها و خصلت‌های افراد تأثیر می‌پذیرد و از تغییرات آن‌ها پیروی می‌کند. بحث باخدا و بی‌خدا یک بحث نظری است و فی‌نفسه علت آن کشمکش‌ها و حذف و طردها نیست. تعداد خدایاوران حذف‌شده کمتر از ناپاوران بوده و نیست. این عنوان‌ها بیشتر بهانه است و وسیله‌ای برای پنهان کردن حقیقت. حذف و طرد در داخل هر دو گروه خدایاور و خداناباور وجود داشته و دارد. بسیاری بقا و دستیابی به موقعیت برتر و پیشتازبودن و هژمونیک‌شدن را ملازم حذف رقبا می‌بینند. اتفاقاً ترس آن‌ها از افراد و گروه‌های به لحاظ فکری و هویتی نزدیک‌تر به خود بیشتر است تا از گروه‌های دورتر. حضور آن‌ها در صحنه، آرامش و امنیتشان را برهم می‌زند و تا همه رقبا و مخالفان و دگراندیشان حذف یا مهار نشوند احساس امنیت نمی‌کنند.

در بنیانگذاران سازمان «این است و جز این نیست، نبود».

«ممکن است چنین باشد. بنیانگذاران

جنبش‌های رهایی‌بخش، اغلب افرادی صادق و اخلاقمند هستند، ولی این ویژگی به تنهایی برای تضمین سلامت جنبش‌ها و تحقق اهداف کفایت نمی‌کند. چه تعداد از یاران پیامبر و اصحاب بدر و سابقون، راهی خلاف آرمان‌های اولیه پیش گرفتند و چه تعداد از نسل دوم، تابعین، در جریان نزاع بر سر قدرت و مکتب، سابقون باخلاص را حذف کردند و مهار شتر حکومت را در جهت دلخواهشان هدایت نمودند. بینش از منش تغذیه می‌شود و منش در جریان درگیری در تضادها متحول می‌شود. بین این دو رابطه دیالکتیکی برقرار است، همان‌گونه که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم هم‌اند.

آن چیزی که به حذف نیروها منجر شد، در بینش حرکت مسلحانه نبود. در جنبش چریکی راحت می‌شد به سران انتقاد کرد. چیزی که بین برخی نخله‌های روشنفکری امکان ندارد. ریشه حذف‌ها در جدایی‌های داخل زندان و نجس‌پاکی بود.

«شما بهتر می‌دانید که جدال‌های تئوریک و راهبردی که به آن انشعاب بزرگ و چندپاره شدن تشکیلات انجامید، مقدمه و یکی از علل عمده اختلافات درون زندان بود. باید بررسی شود که اگر آن‌ها بنا به لوازم جنگ مسلحانه درون روابط بسته و به‌شدت امنیتی محصور نمی‌شدند و به ضرورت زندگی در خفا و در خانه‌های تیمی، از داشتن تعامل و روابط باز و گسترده با جامعه و دیگر نیروها و بحث و گفت‌وگوی انتقادی آزاد و عاری از ترس و اجبار، محروم نبودند، آیا آن چند نفر می‌توانستند،

حاصل جمع‌بندی شتابزده خود را از موضع رهبری و به پشتوانه اقتدار سازمانی، به اکثریت اعضای خودکم‌بین تحمیل کنند؟ تأکید بسیار بر اهمیت پیشتاز انقلابی، عمده‌شدن مسئله بقای رزمنده و حفظ انسجام درون‌سازمانی و اولویت غلبه نظامی بر دشمن، با همه عوارض سویی که در پی داشتند، برخاسته از ماهیت استراتژیک جنگ مسلحانه بود. آیا دعوایی که به تغییر ایدئولوژی، چندپاره‌شدن سازمان و تصفیه‌های درونی منجر شد، معلول بحران در خط‌مشی و بررسی علل ناتوانی در عرصه نبرد مسلحانه با رژیم نبود؟ وقتی ضربه‌ها پی‌درپی وارد شد و کادرهای اصلی از بین رفتند و چشم‌انداز از روشنی به تیرگی گرایید، عده‌ای ناتوان از درک و تحلیل واقعیت‌ها، درست یا غلط و در هر حال شتابزده و از موضعی منفعلانه برابر جنبش جهانی مارکسیستی، ایدئولوژی مذهبی سازمان را مانع اصلی در برابر هدف غلبه نظامی بر رژیم معرفی کردند.

عامل اصلی این بود که افراد در برابر تقی شهرام منفعل شدند. فردی مانند بهرام آرام در مقابل تقی شهرام منفعل شده بود. می‌گفت شهرام خیلی کتاب‌خوانده است و خیلی تئوری می‌داند و غرور دارد و پشتکار هم دارد. بهرام آرام در موضع فرهنگی منفعل شد. از نظر عمل مسلحانه کم‌نظیر بود. در حالی که شهرام حتی به یک عمل مسلحانه دست زده بود؛ حتی موتورسواری و رانندگی هم بلد نبود. فقط کتاب‌خوانده بود. آنچه ما را از پای

در آورد دیکتاتوری فرهنگی بود. کسی نمی‌توانست جلوی شهرام بایستد و در سازمان‌های پس از انقلاب هم تکرار شد.

«آن خودکمی‌بینی و این دیکتاتوری فرهنگی، در درجه اول معلول زندگی و فعالیت و کار ذهنی درون یک فضای بسته و شرایط امنیتی و اشتغال دائمی ذهن به خرده‌کاری‌های روزمره تعقیب و مراقبت و طراحی و اجرای عملیات ترور از یکسو و دسترسی نداشتن به عرصه‌های عمومی، از سوی دیگر بود. تنها با حضور در عرصه عمومی و ورود به یک رشته تعامل‌ها و گفت‌وگوهای آزاد انتقادی و مستدل با حاملان گرایش‌های مختلف سیاسی و فکری است که اندیشه‌ها نقد می‌شوند و صیقل می‌خورند و مسائل همه‌جانبه‌تر دیده می‌شوند و وجوه مختلف واقعیت‌ها و حقایق آشکار می‌گردند؛ و بالاتر افراد از زندان خودبینی و تنگ‌نظری فکری و جزمیت ایدئولوژیک رهایی می‌یابند. جز این باشد در موقعیتی که چریک‌ها به‌سر می‌برند، آن کس که راه‌حل‌های رادیکال‌تر ارائه می‌داد و با قاطعیت و اطمینان خاطر بیشتری سخن می‌گفت، بر سایرین که موقعیت فکری و عاطفی متزلزلی داشتند مسلط می‌شد. در این وضعیت فرامین آن‌ها هراندازه هم که با ارزش‌های اخلاقی و موازین عقلی مغایر بود، بی‌چون‌وچرا پذیرفته می‌شد.

نه. این اتفاق نمی‌افتد.

«تحت هر شرایطی، همیشه افرادی هستند که استقلال فکری خود را حفظ می‌کنند و کورکورانه سرسپرده کسی نمی‌شوند، ولی این گونه افراد اگر خود سیستم را ترک نکنند، دیر یا زود حذف می‌شوند، مگر اینکه برای نجات جنبش و ارزش‌های آن با سیستم درگیر شوند و جان خود را به خطر اندازند. حنیف نژاد نماند تا بینیم ترک می‌کند، طرد می‌شود یا با سیستم درگیر می‌شود؛ اما میثمی را دیدیم که پس از آنکه درگیری را بی‌حاصل دید سیستم را ترک کرد.

مهدی رضایی در دادگاهش خیلی صادقانه گفت که من بومی در پاسگاه کار گذاشته بودم. بعد دیدم یکی آن را برداشت. من رفتم آن را بگیرم دیدم در حال بازی کردن با آن سیمش را کشید؛ یعنی جان خودش را به خطر انداخت تا جان یک فرد عادی را نجات دهد.

«اولاً، امثال مهدی رضایی جزو معدود افراد نسل اول‌اند که پیش از آنکه با بحران‌های سخت و ضربات مهلک بیشتری روبه‌رو شوند، شهید شدند؛ ثانیاً، ماهیت جنگ مسلحانه و خشونت‌آمیز به‌گونه‌ای است که این نوع رفتار اخلاقی را برای زمان درازی تحمل نمی‌کند؛ زیرا قانون غالب بر این نوع درگیری، غلبه و زور یا «تغلب» است. پیروزی فقط با غلبه بر دشمن و کشتن و حذف او به‌دست می‌آید. امام علی با آن تعهد اخلاقی تا چه مدت توانست به جنگ با معاویه ادامه دهد؟ نبردهای قهرآمیز هر اندازه بیشتر طول بکشند، میثاق‌ها و ارزش‌های اخلاقی بی‌پرده‌تر و گسترده‌تر نقض می‌شوند. به همین خاطر از درون این نوع خشونت‌های درازمدت انتظار طلوع حقیقت و آزادی و صلح و عدالت نباید داشت.

سازمان حجتیه هم که حرکت غیرمسلحانه را دنبال می‌کرد، خیلی آدم‌ها را منحرف می‌کرد. آدم‌ها نه اینکه کشته شوند، نفسشان از بین می‌رفت. عوامل بینشی قطعاً در حذف‌ها مؤثر است. در شرایط عادی هم همان‌طور که می‌بینیم، نه مبارزه‌ای هست و نه جنگی، بینش‌های بسته باعث حذف می‌شوند. در جنگ مسلحانه هم این عامل اگر باشد، به‌جای خودش تأثیرگذار است. بحث ما این است که آیا ماهیت بینشی و روشی که ما به کار می‌بریم، در هدف تأثیر می‌گذارد؟ در بحث گسترش عقیده بر اساس آیات قرآن هیچ حذفی نباید صورت گیرد. جز گفتار نرم، تأمل

و پذیرش تکثر نباید کاری کرد. در جامعه مدینه هم مشرکی که قرارداد را می‌پذیرفت در کنار بقیه همچون یهودیان و مسلمانان و بقیه زندگی می‌کرد. جوهر کلام شما این است که وقتی روش مسلحانه باشد اخلاق رعایت نمی‌شود.

«تردید نیست که مشی خشونت تنها عامل انحراف فکری و اخلاقی نیست و اگر در افراد درگیر در این شکل مبارزه انحرافی مشاهده شود، نمی‌توان بدون بررسی همه را به ماهیت مشی مزبور نسبت داد؛ اما بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، در هیچ موردی مبارزه مسلحانه به استقرار دموکراسی و برقراری عدالت و صلح نیجامیده است؛ زیرا این وسیله مستقل از عوامل دیگر بینشی و اخلاقی، ماهیتاً در تعارض با ارزش‌های مزبور است. به همین دلیل و همان‌گونه که جناب‌عالی هم اشاره کردید قرآن هم به گفتار نرم توصیه می‌کند و کاربرد قهر را محدود به دفع تجاوز می‌کند.

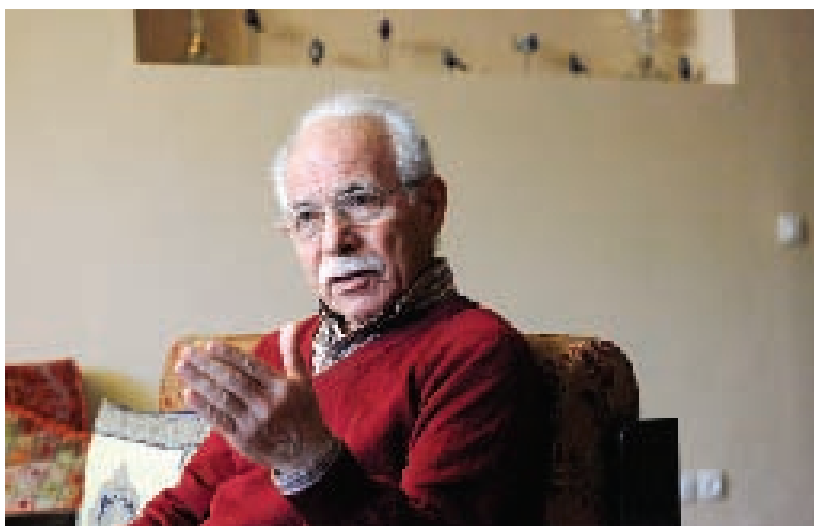
شما این تجاوز را فقط نظامی و جغرافیایی می‌دانید؟ اگر به قانون اساسی تجاوز شود و یک نسل را از اداره امور کشور حذف کنند چطور؟ چنان‌که پس از ۲۸ مرداد و به‌ویژه پس از ۱۵ خرداد می‌بینیم.

«این نوع تجاوز شکل سیاسی دارد نه نظامی و با اعتراضات مسالمت‌آمیز و نافرمانی مدنی می‌توان با آن به‌طور مؤثری مقابله کرد.

پس از ۲۸ مرداد طرفداران مصدق از چرخه دموکراسی حذف شدند. پس از پانزده خرداد شهردار نفیسی گفت هرکس این شش ماده شاه را قبول ندارد، نه می‌تواند مدیرکل شود و نه نماینده. علمایی همچون شریعتمداری و میلانی هم بعد از این بود که انتخابات را تحریم کردند.

«اگر جمع‌بندی درستی از تجربه پیشین خود در مشروطه و ظرافت‌های رابطه وسیله و هدف می‌داشتند، یک‌بار دیگر همه نیروها از جمله روحانیون مخالف دیکتاتوری متحداً مردم را به پایداری و نافرمانی مدنی دعوت می‌کردند. از اشکال آسان شروع کرده و مثلاً از مردم می‌خواستند یک روز در هفته برای خرید از خانه خارج نشوند. اتفاق خاصی برای مردم نمی‌افتاد، ولی خیابان‌ها و بازار و معابر خلوت می‌شد که نشانه‌ای از قدرت مقاومت مردم بود و قطعاً اثرگذار.

پس از مشروطه ما با مشکل استعمار مواجه بودیم. انگلیس خیلی زود فهمید که مردم ایران در مقابل حمله و دخالت‌های آشکار مقاومت خوبی نشان می‌دهند؛ بنابراین پیش از اینکه به رضاخان پیشنهاد حکومت بدهد، ظاهراً



عکس: بهار اصلاتی

به کسان دیگری همچون میرزا کوچک خان هم پیشنهاد داد بود. چند سال بعد خودشان رضاخان را برکنار می کنند و محمدرضا را بر سرکار می آورند؛ یعنی حضورشان در کشور به صورت نظامی و مستقیم نیست. بلکه از طریق شاه و دربار وابسته است. پس از سال ۴۲ یک رخوتی در بین مردم وجود داشت و حرکت های چریکی در برانگیختن مردم مؤثر بود. چریک ها به عنوان حلقه واسط عمل می کردند. حتی اگر به شرطی که این حلقه واسط را حذف کنیم، رخوت ادامه پیدا می کند، در آن شرایط باز هم به نظر شما عمل مسلحانه اخلاقی نخواهد بود؟

«دخالت خارجی ها در ایران اغلب غیرمستقیم بود. راه مقابله با آنها همان بود که مصدق انجام داد. او بی آنکه با انگلستان وارد جنگ شود آنها را شکست داد. چگونه؟ با دادن خودآگاهی ملی و تاریخی به مردم و بازگرداندن اعتماد به نفس و خودباوری به آنان. آنگاه آنها را برانگیخت تا با حضور پر قدرت خود در خیابان ها و عرصه های عمل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حق حاکمیت و نظارت خود را بر منابع، نهادها نیروهای داخلی تحت نفوذ استعمار اعمال کنند. غلبه بر رخوتی که از آن نام بردید، به دو صورت ممکن بود؛ یکی جنگ مسلحانه که علاوه بر عوارضی که ملازم با مشی خشونت است، چون امکان فراگیر شدن نداشت، اثرات مثبت آن همه ملت را شامل نمی شد، دیگری پایداری مدنی به شیوه های مشابه در جنبش های فراگیر ملی در مشروطه، نهضت ملی و انقلاب اسلامی. تبیین دکتر شریعتی از حرکت امام حسین (ع) بیانگر همان نظریه میشل دبره درباره جنگ های چریکی است که می گوید، جنگ چریکی موتور کوچک است که وقتی به کار افتاد، موتور بزرگ قدرت توده ها روشن می شود و حرکت را آغاز می کند. شریعتی هم می گفت دستگاه معاویه و یزید با تبلیغات دروغ و ایجاد ارباب و ترس مردم را به انفعال و پذیرش وضع موجود سوق داده اند، اگر خون او که فرزند دختر پیامبر است به دست یزیدیان ریخته شود، مظلومیت او مردم را به قیام علیه ستمگران برمی انگیزد. جدا از اینکه این نظر با شواهد واقعی نمی خواند، قیام عمومی هم در پی نداشت. امام پیش از حرکت به طرف کوفه، در مدینه در سکوت سیاسی به سر می برد تا آنکه برای بیعت با یزید زیر فشار قرار گرفت. از بیعت سر باز زد و برای دور بودن از دسترس مأموران مخفیانه و بی سروصدا به مکه رفت. آنجا بود که شنید مردم کوفه قیام کرده کنترل شهر را به دست گرفته اند و درخواست کرده اند که به کوفه برود. حسین (ع) بنا به مسئولیت انسانی و ایمانی خود می پذیرد و بدون آرایش جنگی همراه خانواده و معدودی از یاران عازم کوفه می شود؛ اما پیش از رسیدن به مقصد، خیر شکست قیام را می شود و قصد بازگشت می کند، ولی سپاهیان یزید مانع می شوند و هرچه اصرار بر بازگشت به مکه یا رفتن به سرزمین دیگری غیر از کوفه می کند نمی پذیرند مگر آنکه با

یزید بیعت کند یا آماده جنگ و کشته شدن باشد؛ و او که ذلت بیعت را تحمل نداشت و گفت وگو و روشنگری را در سپاهیان بی نتیجه دید، با تأکید بر اینکه هرگز به قصد جنگ به اینجا نیامده است، در دفاع از خود شجاعانه جنگید و به شهادت رسید. مقاومت مدنی ناشی از عافیت طلبی نیست و قطعاً با هزینه و سختی همراه است. اشکال مختلف آن، اعتراضات خیابانی، تحصن، اعتصاب، خوابیدن روی ریل قطار و روزه های طولانی، همه با مخاطره همراه است. فراگیر شدن مقاومت نیازمند تلاش سخت برای روشنگری، تقویت ایمان و امید در مردم، ارتباط و همبستگی و صبر و پایداری است. «اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون» (سوره آل عمران: آیه ۲۰۰) امام علی نیز با گروه آشوبگر و برانداز خوارج فقط گفت وگو و مدارا می کرد و اندرز می داد. تا روزی که سلاح برداشتند و آماده جنگ شدند، باز به گفت وگو ادامه داد تا لحظه ای که شروع به تیراندازی کردند و تعدادی از یارانش کشته شدند در دفاع از خود با آنان جنگید و به محض آنکه عقب نشستند جنگ را متوقف و از تعقیب آنان برای همیشه منع کرد. این سرمشق ها در دسترس ماست.

شاید بشود گفت پنج درصد کار آنها عملیات مسلحانه بود. کارهای فرهنگی زیادی روی نهج البلاغه و قرآن انجام دادند و روی شرکت های سهامی زراعی کار کردند. حتی سه نفر از اعضای شورای مرکزی که از سال ۴۷ تا ۵۰ از مجاهدین جدا شدند، خانه هایشان را عوض نکردند. با اینکه در فاز مسلحانه بودند و از خیلی مسائل اطلاع داشتند. آیا این قرآن و نهج البلاغه و دیدگاه انقلابی نبود که باعث پیروزی انقلاب شد!

«درست می فرمایید، کارنامه مجاهدین در عملیات مسلحانه خلاصه نمی شود. گفت وگویی امروز هم پیرامون این موضوع نیست. بلکه درباره مشی جنگ مسلحانه چریکی به عنوان راهی برای ایجاد انقلاب اجتماعی است که مجاهدین هم پی گرفتند و همه دستاوردهای فکری و معنوی شان را تحت تأثیر قرار داد. **آیا کودتای نظامی یک تجاوز نبود؟ در کتاب یادداشت های یک قاتل اقتصادی اثر پریکنز می گوید کودتای ۲۸ مرداد یک جنگ بود در قالب کودتا تا استالین که بمب اتمی داشت واکنش جنگی نشان ندهد.**

«این تشبیه در برخی ظواهر درست، ولی در ماهیت متفاوت اند. امریکا و انگلیس به ایران لشکرکشی نکردند، در سوم شهریور ۱۳۲۰ که تجاوز نظامی کردند باید مسلحانه از کشور دفاع می کردیم. کودتا را تعدادی از افسران ایرانی و گروهی از اوباش و خائنین به ملک و ملت انجام دادند. اگر آمادگی وجود داشت، باید بلافاصله نظامیان کودتاچی مانند شب ۲۵ مرداد، با قوه قهریه بازداشت می شدند. پس از کودتا هم شاه و نظامیان ایرانی حاکم شدند.

مبارزه با آنان تنها از راه مقاومت و نافرمانی عمومی مدنی اثرگذار می بود.

مقاومت مدنی؛ یعنی محروم کردن اربابان از مازاد ارزش هایی که دستمایه تمامی اشکال قدرتی است که علیه خود مردم به کار می رود. کافی است تولیدکنندگان به اتفاق تصمیم بگیرند از واگذاری ارزش افزوده خود به اربابان خودداری کنند، در این صورت چه نیازی به جنگ با اسلحه

هگل بحثی به نام دیالکتیک ارباب و رعیت دارد. می گوید نظام های ارباب رعیتی وقتی شکل می گیرد که یک گروهی ارباب شدن را به مسئله مرگ و زندگی تبدیل می کند؛ یعنی حاضر است بجنگد و خطر کشته شدن را بپذیرد، ولی بر تو مسلط شود. هدف او هم کشتن همه افراد نیست، بحث او این است که شما باید زبردست من باشید. هگل می گوید در این شرایط اگر افراد با سلطه گران بجنگند و در این راه حاضر باشند کشته شوند، این نظام ملغی می شود، ولی معمولاً افراد ترجیح می دهند کشته نشوند و مبارزه نکنند؛ بنابراین تن به آن نظام می دهند. آیا دفاع فقط آنجایی است که کسی حمله کرده و می خواهد تو را بکشد یا وقتی امکانات زندگی و حق تعیین سرنوشت را از تو گرفته است، مبارزه در برابر آن دفاع محسوب می شود؟

«اربابان معمولاً در اقلیت اند و خود قادر به کنترل انبوه خلق نیستند. برای این منظور از ابزار و منابعی استفاده می کنند که بردگان تولید و فراهم می کنند. اربابان تولیدکننده نیستند و در همه زمینه ها محتاج کار فرودستان اند؛ و همین امر به گفته هگل بندگان را در موقعیتی برتر از اربابان قرار می دهد که به آزادی دست یابند. اگر خیل فرودستان همگی از ادامه خدمت و اطاعت از ارباب سرباز زند و اسلحه را بر زمین گذارند، چه اتفاقی می افتد؟ مقاومت مدنی؛ یعنی محروم کردن اربابان از مازاد ارزش هایی که دستمایه تمامی اشکال قدرتی است که علیه خود مردم به کار می رود. کافی است تولیدکنندگان به اتفاق تصمیم بگیرند از واگذاری ارزش افزوده خود به اربابان خودداری کنند، در این صورت چه نیازی به جنگ با اسلحه و اعمال خشونت؟ ■

میراث فراموشی

نگاهی به فیلم سیانور



احمد هاشمی

هیدن وایت، نظریه‌پرداز و فیلسوف تاریخ، معتقد است روایت‌های تاریخ‌نویسان از گذشته، بساخته‌هایی داستان‌مانند است. تاریخ‌نویسی یعنی صحنه‌گذاشتن یا مردود شمردن قدرت. هر شرحی درباره رویدادهای گذشته، تلویحاً بر اساس این ملاک صورت می‌گیرد که چه چیز حق است و چه چیز باطل یا چه چیز بهنجار است و چه چیز نابهنجار. هر تعریفی از حق و باطل یا بهنجار و نابهنجار، ضرورتاً تعریفی گفتمانی دارد.

گروه‌های مبارز جدید و توده‌ای شدن مبارزه، اختلاف‌های جدی ایدئولوژیک بروز کرد.

پس از انقلاب، تلاش برخی افراد برای بازسازی سازمان مجاهدین به درگیری‌های خونبار دهه شصت منتهی شد. هرچه می‌گذشت انحراف جریانی که پس از انقلاب خود را مجاهدین نامید با مشی بنیان‌گذاران بیشتر آشکار می‌شد. در هیاهوی جنگ و با وجود رسانه‌های محدود، کسی دنبال میراث واقعی بنیانگذاران نبود. بسیاری از افراد درون حاکمیت از بنیانگذاران با احترام یاد می‌کردند، اما همواره فاصله‌شان را با دیدگاه‌های آن‌ها حفظ می‌کردند. دیدگاه‌هایی که لزومی به طرح و بحث درباره آن‌ها نمی‌دیدند. روایت رسمی سکوت بود و همه نسبت سکوت و فراموشی را می‌دانند.

سیانور

درباره مجاهدین در داخل و خارج از کشور، کتاب‌های زیادی نوشته شده است و کمتر حرف نگفته‌ای باقی مانده است، اما سینما ابزارهای خودش را دارد و به خاطر نسبتش با صنعت و تجارت، به راحتی نمی‌تواند وارد موضوعات خاصی شود. کسی که با رعایت تمام جوانب احتیاط بخواهد به سوژه‌ای پردازد که نهادهای رسمی درباره آن سکوت کرده‌اند، باید به گونه‌ای کار را پیش ببرد که نظراتش در دایره عقاید افراد صاحب سلیقه بگنجد. یا باید شخصیت‌هایش را درون همان دایره بچیند یا منتظر بنشیند که یک دایره قرمز دور نام خودش و شخصیت‌هایش بکشند. البته راه باریکی هم آن‌ها کنارها هست. سیانور از لبه آن راه باریک به آرامی گذر کرده است. این فیلم افزون بر اینکه سد سکوت درباره واقعه مهمی همچون تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین را شکسته است، سعی کرده از قضاوت‌های رایج سال‌های اخیر درباره مجاهدین اولیه پرهیز کند. روایتی که معتقد است سازمان مجاهدین از همان آغاز یک سازمان التقاطی بوده است و براساس همین پیش‌فرض، موضوع تغییر ایدئولوژی را با جملاتی مانند «اما از همان اول می‌دانستیم...» چهل سال پس از واقعه پیش‌بینی می‌کند! سیانور وقایعی را که به حذف‌های سال ۵۴ منجر شد را از زاویه دید طیف وفادار به آرمان‌های اولیه بازگو می‌کند و ایستادگی و ایمان صمدیه و شریف‌واقفی را می‌ستاید. شخصیت‌های این فیلم، دودسته هستند: دسته نخست، کسانی‌اند که سعی شده بر اساس نقل قول‌های موجود عیناً از روی شخصیت‌های واقعی ساخته شوند و دسته دیگر شخصیت‌های خیالی‌اند که شباهت‌هایی با شخصیت‌های واقعی دارند. کارگردان سیانور با استفاده از شخصیت‌های خیالی، داستان خود را پیش می‌برد که به موازات اتفاقات واقعی در جریان است. داستان دوم البته با اولی تفاوت‌های زیادی دارد و با طرح دوگانه‌های مرگ و زندگی و عشق و جدایی، نگاهی انتقادی به مبارزه مسلحانه دارد، انتقادی که البته همراه با احترام است.

تجربه ستیز، ستیز با تجربه

اوایل دهه چهل، گروه‌هایی از جوانان، ناامید از اصلاح حکومت پیشین تصمیم به مبارزه برای سرنگونی رژیم می‌گیرند و راه مبارزه مسلحانه را برمی‌گزینند. بسیاری از آن‌ها، حالا که بیش از نیم‌قرن از آن روزها گذشته از دنیا رفته‌اند. آن‌ها هم که مانده‌اند، هرکدام داستان خودشان را دارند. از قضا قهرمان هیچ‌یک از این داستان‌ها در دستش اسلحه ندارد. آدم‌ها تغییر کرده‌اند و البته قیمت گزاف این تجربه‌ها را پرداخته‌اند. این انباشت تجربه، ذخیره گرانبهایی است که نباید از کنار آن به راحتی گذشت. اجازه دهیم روایت‌های مختلف از وقایع معاصر بازگو شود. نیم‌قرن زمان کمی نیست. وقت آن رسیده که بنشینیم و با آرامش به حرف‌های کسانی گوش کنیم که دوستان نداشته‌ایم. ■

حقیقت سیاه

وقتی کسی می‌میرد، واقعیت خودش را هم با خود به آن سیاهچاله تاریخ می‌برد. پس از مرگ دور واقعیت آدم‌ها یک هاله نور می‌نشیند و نمی‌گذارد عکس واقعی‌شان دیده شود. هرکسی آنچه را نمی‌بیند، یک جور تصور می‌کند و این تصور به شخصیت خود آدم هم ربط دارد. وقتی یک فیلم تاریخی می‌بینیم، در واقع تصور سازنده‌اش را از واقعیتی که در دسترس نیست، می‌بینیم. فیلمساز می‌خواهد بگوید که از نظر من این واقعیت تاریخی بهتر بود این گونه باشد. نویسنده و فیلمساز داعیه وفاداری به واقعیت رخ داده را ندارند، گرچه کم نیستند افسانه‌هایی که بارها و بارها از متون تاریخی به حقیقت نزدیک‌ترند. وقتی کاتبان، موجب‌بگیر دربار باشند، شاعران حافظان ناموس تاریخ خواهند بود.

هژمونی روایت رسمی

صد سال پیش در جریان جنگ جهانی اول، دولت عثمانی بیش از یک میلیون نفر از ارمنه را به قتل رساند. واقعیتی که اسناد روشنی برای اثبات آن وجود دارد، اما این واقعه را فقط کشورهای محدودی به رسمیت شناخته‌اند. در حال حاضر، حکومت ترکیه نسبت به ارمنستان قوی‌تر است، بنابراین روایت رسمی ترک‌ها پذیرفته می‌شود. اگر مشکل با یک معذرت‌خواهی ساده یا شاید مقدار کمی غرامت حل می‌شد، یقیناً ترک‌ها سال‌ها پیش خودشان را از مهلکه خارج کرده بودند، اما روایت رسمی دولت ترکیه از تاریخ، به تمامیت ارضی‌اش مربوط است و البته سرنوشت میلیون‌ها نفر در گرو تحکیم این روایت است. ارمنستان مدعی مالکیت زمین‌هایی است که از چند نسل پیش کردها در آن ساکن هستند. شکست هژمونی روایت ترک‌ها می‌تواند آتش درگیری بین ترک‌ها و ارمنی‌ها و کردها را شعله‌ور کند و باعث برهم خوردن نظمی شود که سال‌هاست بر منطقه حاکم است. اینجا درست یا غلط بودن روایت ترک‌ها در اولویت نیست، صحبت از عادت تاریخی ملت‌ها به نوعی زندگی است. همیشه حقیقت، همچون شمع می‌کند نور در دوردست‌ها روشن خواهد بود، اما آنچه آدم‌ها سعی می‌کنند باور کنند، نسبت بیشتری با امر واقع دارد.

میراث بنیانگذاران

برای حکومت ایران، تثبیت روایت رسمی‌اش از تاریخچه سازمان مجاهدین اهمیت زیادی دارد. این موضوع ریشه در رفاقت‌های مبارزان پیش از انقلاب دارد که البته بعدها به رقابت تبدیل شد. موضوع تغییر ایدئولوژی اعضای سازمان نقطه‌عطفی در تاریخچه سازمان مجاهدین است که سرمنشأ اختلاف‌های بعدی شد. تا پیش از آن، مجاهدین و روحانیون مبارز با هم اختلاف عقیده داشتند، اما این شکاف تا سال ۵۴ با میان‌داری مصلحان دو طرف و درک شرایط مبارزه از سطح فراتر نرفت. پس از آن و تا زمان پیروزی انقلاب، هم‌زمان با شکل‌گیری

جایگاه آرای مردم در اندیشه دینی



عباس نصر

در راستای فهم اینکه چرا «میزان رأی ملت است» یا «رأی ملت حق الناس است» باید اصالت رأی در اندیشه دینی بازشناسی شود، به‌ویژه اینکه یک گروه مذهبی ارزش و اصالت رأی را برای تعیین سرنوشت سیاسی جامعه مردد کرده است و به جای آن مشروعیت سیاسی حکومت دینی را بدون در نظر گرفتن قانون اساسی و اراده مردم به‌طور مستقیم به خدا نسبت داده و مطرح می‌کنند که مردم اختیاری ندارند که به نظام مشروعیت بدهند. اینان رأی دادن و انتخاب مردم را کاری وارداتی یا تزئینی قلمداد می‌کنند و رسماً اعلام می‌کنند که رأی مردم فاقد ارزش ذاتی است.

امام علی (ع) به این عباس فرموده خود حکومت به‌اندازه عطسه بز یا پاره کفشی برایش ارزش ندارد؛ آنچه ارزش دارد خروجی و دستاورد حکومت است که باید عدل را برپا کند و حقوق مظلوم را از ظالم بگیرد. آن اندازه که امام علی (ع) برای حضور مردم ارزش قائل بوده است برای حکومت ارزش قائل نیست. حال چگونه این عزیزان درست در نقطه مقابل این سخن مولا علی (ع) برای رأی مردم اصالت قائل نیستند؟ صاحبان این تفکر تصور می‌کنند اگر برای رأی مردم پذیرش قائل شویم به آنجا خواهیم رسید که دنیای غرب به آنجا رسیده و در واکنش از ترس پیامد اباحی‌گری و سوءاستفاده، به کلی صورت مسئله را پاک کرده و رأی و رأی‌گیری را بیجا می‌دانند. در جواب این ترس باید به صاحبان این اندیشه گفت همان‌گونه که به دلیل سوءاستفاده از دین به پاکسازی اصل دین نباید پرداخت و صورت مسئله را نباید منتفی کرد، در این مورد هم باید درصدد رفع آفت‌ها برخاست و مشکلات را حل کرد. باید متوجه بود که اعتقاد مطلق به مشروعیت الهی حکومت می‌تواند ده‌ها برابر نظام رأی‌گیری خطرناک و استبدادآفرین باشد. درست است که اگر به رأی مردم اصالت مطلق داده شود و هیچ اصول و ملاک و معیار دیگری در کار نباشد ممکن است راه اباحه‌گری و حتی پیدایش افرادی چون هیتلر گشوده شود، ولی خطر اباحه‌گری بسیار کمتر از استبداد دینی است، زیرا به‌نام مشروعیت الهی، زمامداران می‌توانند به کلی مردم را نادیده گرفته و هر چه خواستند انجام دهند چنان‌که با همین اندیشه بود

که ۱۰ قرن در قرون وسطی، کاردینال و پاپ‌ها غرب را در فاجعه و استبداد دینی فرو بردند. پس این اندیشه آموخته شده را بازآزمودن خطاست. عموماً حکومت یک تشکیلات ابزاری و غیرفطری نظیر نظام ایلیاتی یا عشیره‌ای درگذشته تاریخ بشر است. این ابزار و تشکیلات به دلیل نیاز بشر در مقطعی از تاریخ تغییر کرد و شکل حکومت به خود گرفت. دیدگاه امام علی (ع) برخاسته از قرآن است و دقت در قرآن نشان می‌دهد که خود تشکیلات حکومت ارزش ذاتی ندارد، ارزش حکومت متوجه نوع عملکرد زمامداران و مردمی است که آن را

پذیرفته‌اند. به همین دلیل است که همه رهبران یا مردم را خارج از چارچوب تشکیلات آن‌ها ارزیابی می‌کند. در قرآن اگرچه از برخی معایب و محاسن حکومت‌ها نکاتی آمده، اما به هیچ نوعی از حکومت مطلوب الهی اشاره نشده است؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد چگونگی شکل و گستردگی حکومت در حوزه منطقه‌الفراغ است تا بسته به درجه عقلانیت بشر و نیازهای او تنظیم شود. بشر باید به افزایش میزان بهره‌دهی نظام بیندیشد و آن را منسجم کند و حتی اگر روزی نیاز به دستگاه حکومتی گسترده نبود می‌تواند آن را خیلی مختصر کرده یا حتی از زندگی بشر حذف کند. در حال حاضر می‌توان حکومت را یک دستگاه عام و امرکننده به معروف و بازدارنده از منکر دانست. چنان‌که از آیت‌الله کاشانی سؤال می‌شود چرا شما شرکت در انتخابات را واجب می‌دانید پاسخ می‌دهد: چون امر به معروف و نهی از منکر واجب و مجلس، وکیل عموم مردم است. از آنجا که برای صدور فرمان و حل و فصل مشکلات و امور عمومی جامعه همه نمی‌توانند جمع شوند و کار انجام دهند لذا به نیابت از همگان؛ مجلس این کار را انجام می‌دهد پس انتخاب نمایندگان برای این تشکیلات واجب می‌شود.

مستندات آرای مردم در اندیشه دینی

مستندات یا زیرساخت رأی انسان در اندیشه دینی؛ برای انتخاب نوع حکومت یا افراد حاکم از این قرارند:

الف: اختیار ذاتی بشر؛

ب: کرامت انسان؛

ج: ارزش‌گذاری به علم؛

د: حق الناس بودن رأی مردم.

انسان صاحب اختیار است و اوست که باید راه خود را انتخاب کند، زیرا قرآن می‌فرماید که خداوند سرنوشت هیچ قومی را عوض نمی‌کند مگر آنکه خودشان آن را تغییر دهند. اگر اختیار انتخاب سرنوشت از انسان مؤمن سلب شود پس چگونه خودش سرنوشت خودش را برگزیند؟ این دو مقوله لازم و ملزوم یکدیگرند. نمی‌شود از یکسو گفته شود هر قوم خودش سرنوشت خودش را تعیین می‌کند از سوی بگوئیم در مذهب ما انسان کاره‌ای نیست که پذیرش سیاسی حکومت دینی را تأیید یا رد کند. بر اساس این آیه هر فرد و جامعه‌ای مسئول رأی و نظر و انتخاب خودش است؛

بنابراین هر نوع تحمیل و توجیهی را خواه به‌نام دین و مذهب یا زور و تزویر و هر چیز دیگری نباید بپذیرد. انسان موظف است انواع راه‌ها را بشناسد و بهترین آن را انتخاب کند تا شامل بشارت حضرت حق قرار گیرد. چنان‌که فرموده است بشارت بده بندگان را که قبول حق را می‌شنوند و بهترین روش پیروی از آن را دنبال می‌کنند.

بهترین نماد اختیار انسان این آیه الهی است که فرموده: «اجباری در پذیرش دین نیست، راه رشد و گمراهی روشن شده است...» (بقره آیه: ۲۵۶)

اگر بپذیریم که اصل انتخاب دین بر



میزان
رأی ملت
است

آزادی انسان نهفته است، جای پرسش است چطور در پذیرش دین اجبار و اکراهی نیست، اما در پذیرش حکومت دینی رأی انسان معنی ندارد و باید اجباراً و با اکراه افرادی را به نام حاکم الهی بپذیرد؛ آیا رأی مؤمنان ارزش ندارد و خداوند مشروعیت نظام مورد نظر یا خود آن‌ها را مشروع اعلام کرده است؟ این همانند آن است که گفته شود برای ورود به يك کشور نیازی به گذرنامه ندارید، اما وقتی وارد شدید باید در خانه‌ای اسیر شوید. در چنین حالتی کدام عاقلی به خود اجازه می‌دهد به چنین کشوری وارد شود یا در چنین شهری باقی بماند و نتیجه اینکه به فوریت از چنین دینی خواهد گریخت. در هر حال کسانی که رأی مردم را در انتخاب نوع حکومت یا اشخاص حاکم به هیچ می‌گیرند آزادی انسان و اینکه خداوند اختلاف نظر انسان‌ها را به رسمیت شناخته به هیچ گرفته‌اند و دانسته یا ندانسته آسیب استبداد دینی را به چرخش در می‌آورند و حق الناس را از بین می‌برند. بنابراین آزادی و اختیار خدادادی بشر زیرساخت و مبناي آرای مردم و حق الناس است. به همین خاطر در اندیشه دینی در انتخاب دین و حتی انتخاب مرجع تقلید نباید هیچ اکراه و اجباری در کار باشد، بر اساس آزادی و شناخت و قدرت انتخاب؛ هرکسی نظر و رأی خود را به کار می‌گیرد. بدیهی است انتخاب نوع حکومت از انتخاب نوع دین ارزش کمتری دارد چون انتخاب نوع حکومت اهمیت کمتری نسبت به انتخاب دین دارد و اضافی اصولاً اصالتی نمی‌تواند برای آن قائل شد. همچنین انتخاب افراد برای پذیرش امر زمامداری نیز بر اساس انتخاب آزاد و مقبولیت در نزد مردم است و غیر از این شدنی نیست مگر آنکه کسی و کسانی بدون توجه به ارزش‌های انسانی و خدایی با زور شمشیر و کتار خود را تحمیل کنند. این جامعه است که باید بر اساس گرایش‌ها و توانمندی‌های خویش راه خود را انتخاب کند و سرنوشت خویش را رقم زند. بنابراین به نام حکومت و به نام شرع و مذهب نباید اختیار و آزادی انسان را سلب کرد. اصولاً انبیا برای آزاد کردن بشر از بند اسارت‌ها آمدند حال چگونه به نام انبیا و دین، آزادی و رأی مردم را نادیده می‌گیرند و فاقد ارزش می‌دانند؟ کسانی که چنین کنند راه استبداد را می‌گشایند و در راستای اضمحلال تلاش انبیا که آزادسازی انسان از اسارت‌ها و افزایش کرامت بشر بوده گام برمی‌دارند.

۲. زیرساخت دوم کرامت انسانی است؛ کرامت بشر نیز از جمله زیرساخت‌های حق الناس بودن آرای مردم است. خداوند می‌فرماید که به بنی آدم کرامت ذاتی بخشیده است. این کرامت چگونه باید تبلور یابد؟ آیا دلایل کرامت انسان عقل و علم و گزینش او است؟ اگر این موارد را دلیل کرامت انسان می‌دانیم. جای این پرسش است که چرا خداوند پس از بلوغ بشر مدیریت اجتماعی او را به خودش وانگذاشت درحالی که او را خلیفه خودش نیز می‌داند؟ کدام پدری است که فرزندش بالغ شود ولی باز دست او را بگیرد و بدین سو و آن سو بکشد و از او هم تعریف کند که تو جانشین منی. ۳. عامل علم؛ یکی از موارد دیگر مسئله علم است که به رأی انسان ارزش می‌دهد. اگر قرار شد انسان خودش انتخاب‌گر نباشد چه نیازی به بصیرت انسانی دارد؟ اینکه این همه بر علم تأکید شده آن هم علوم‌ی که

بینش و جهان‌بینی انسان را افزایش می‌دهد برای این است که رأی درست و قدرت گزینشی نظیر صالحان را داشته باشد وگرنه این همه زحمت برای علم‌اندوزی برای چیست؟ می‌دانیم که خود علم ذاتاً گزینه‌های بشر را افزایش می‌دهد و راه‌ها و سوژه‌های انتخاب را بیشتر و تخصصی می‌کند که از نیکی‌های دانش است چون انسان را به اعماق راه و نتایج آن هدایت می‌کند، اگر به انسان گفته شود خودت هم باید سرنوشت سیاسی خودت را تعیین کنی و به دلیل انتخاب خودت مسئول هستی، او مجبور و تشویق می‌شود که نهایت دقت و تفکر و مطالعه را در این راستا انجام دهد که اتفاقاً آیات قرآن بر همین خواسته تأکید دارد و انسان را مسئول انتخاب و عملکرد خویش و انتخاب رهبر و امام خویش می‌شمارد. نظیر آیاتی که در آن آمده است: روزی که هر گروهی به امام آن‌ها خوانده می‌شوند. (اسرا: آیه ۷)

بنابراین آن‌ها که شیوه رأی‌گیری را نادرستی می‌دانند به جای ترس از پیامدهای منفی رأی‌گیری بهتر است به تحکیم ایمان مردم بپردازند. آن‌ها توجه کنند که استبداد دینی خود یکی از عوامل بی‌دین شدن و دین‌گریزی مردم است و آن‌ها را به سوی اباحی‌گری می‌کشاند. از سوی دیگر نتیجه ارزشمند نداشتن رأی مردم این است که حکومت دینی بدون رأی و رضایت مردم پایدار نمی‌ماند. تصور شود که استدلال آقایان را بپذیریم و به

مردم اعلام کنیم حکومتی که در مقابل خود دارید حکومتی خدایی است و مشروعیت سیاسی آن را خدا تأیید کرده است، بدین خاطر شما هیچ حق و نقشی در تعیین و در انتخاب موارد سرنوشت‌ساز خواه از نظر محتوای حکومت یا شکل آن یا گزینش افراد ندارید، فقط موظف به پذیرش و حمایت و تبعیت از حکومت هستید و بس. در این حالت آیا از مردم سلب اختیار نشده است؟ آیا چنین حکومتی برای همیشه مقبول جامعه قرار می‌گیرد؟ بدیهی است اگر مردم حتی در چنان حکومتی در رفاه کامل هم باشند راه عصیان و طغیان را پیشه می‌کنند و احساس

بردگی خواهند کرد. چون مشارکتی در تعیین سرنوشت خویش ندارند و احساس پوچی می‌کنند. اگر نگاهی به متون دینی همچون قرآن و نهج البلاغه بیندازیم خواهیم دید که از قرآن و نهج البلاغه به خوبی می‌توان یافت که حکومت و حاکمیت اصالت ذاتی در خلقت ندارد، ولی نیازی اجتماعی است که انسان‌ها برای رفع مشکلات خود ناچار به تشکیل آن شده‌اند و همه برای بهبود آن مسئول‌اند چون به سرنوشت فردی و اجتماعی خودشان بستگی پیدا می‌کند. نیز خلیفه الهی بودن بشر به ماهیت انسانی او بازمی‌گردد و هرکس از این ماهیت بیرون رود از دایره خلیفه الهی بودن خارج می‌شود و ربطی به حاکم بودن کسی ندارد چون فقط چند پیامبر

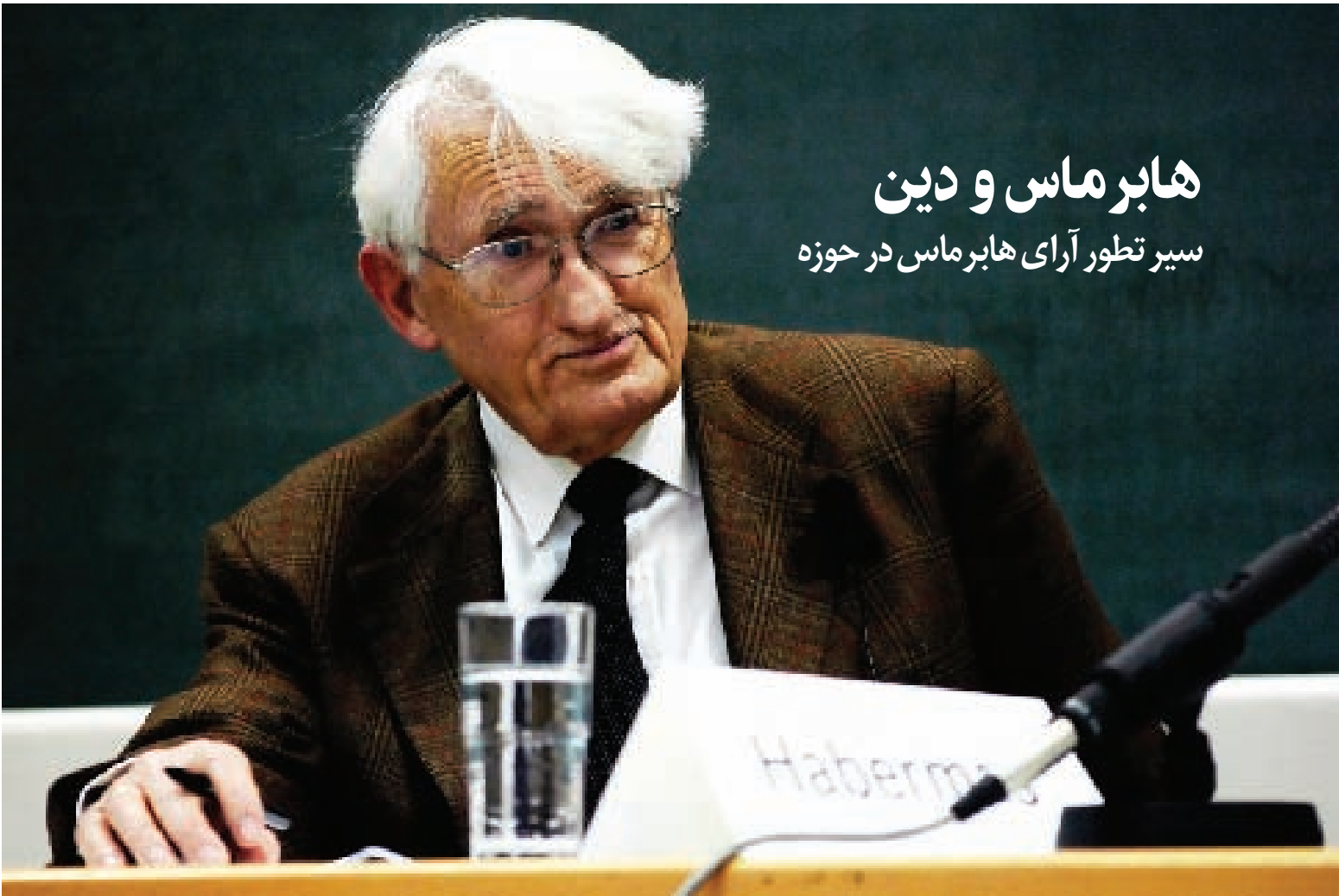
بر جوامع حکومت کردند. از سوی دیگر حاکم و مردم حقوق متقابل دارند (خطبه ۳۴ نهج البلاغه) نصایح مردم به رهبر حق رهبر و نصایح رهبر به مردم حق مردم است که هر دو باید حقوق یکدیگر را ادا کنند. مردم از زمامداران حق پرسش دارند حتی اگر در اوج کشاکش جنگ باشد باید پاسخ قانع کننده دریافت کنند و به راهی که می‌روند راضی باشند و اگر پاسخ آن‌ها قانع کننده نبود حق دارند بیعت خود را بشکنند و کنار روند و کنار رفتن آن‌ها به دلیل قانع نشدن، کار خلاف شرع نیست. از سوی دیگر حقوق رأی‌داده (بیعت کرده) با رأی‌ن داده در صورتی که اکثریت رأی داده‌اند یکسان است و نباید حقوق او به دلیل رأی ندادن توسط حاکمیت پایمال شود. حاکم باید با مردم مشورت کند و با توجه به رأی مردم تصمیم بگیرد و حق استبداد رأی ندارد. پس به آن حکومتی می‌توان صفت الهی را نسبت داد که به سوی عدالت و کمال و آزادی و رعایت کرامت بشر پیش رود. همان‌گونه که اگر فردی، انسان والایی بود می‌گویم انسانی خداگونه است. اگر آن‌قدر برای اختیار و عدالت و کرامت بیرون خود ارزش قائل باشد که مورد پذیرش عموم قرار گیرد در این حالت خداوند نیز از او راضی است. ۴. حق الناس بودن رأی مردم؛ مطلب دیگری که به انتخاب مردم برای مشروعیت و انتخاب حاکمان و نوع حکومت ارزش می‌بخشد حق الناس بودن آن است. حکومت با همه ابعادش مجموعه‌ای از حق الناس است که باید رعایت شود. حق الناس بر دو نوع معنوی و مادی تقسیم می‌شود. نوع معنوی آن نظیر ابتکار یک کار یا حرکت علمی است که به حق معنوی تعبیر می‌شود. پذیرش یک حکومت یک حقوق متقابل معنوی برای دو طرف ایجاد می‌کند به این معنی که کسی با انتخاب یک نوع حکومت یا نماینده یا رهبر در حقیقت شخصیت خودش را در گرو گذاشته و اعلام کرده که این حکومت یا این فرد انتخاب‌شده، فرد صالح برای این کار است و در ازای گروگان گذاشتن شخصیت خود حقی دارد، به تعبیر دیگر رأی هر کس حق و شخصیت گروگان گذاشته اوست.

اما در ابعاد مادی هم مردمی که مالیات می‌دهند حق نظارت بر هزینه‌ها را دارند و نمی‌توانند و نباید مالیات را پرداخت و رها کنند تا زمامداران هرگونه خواستند هزینه کنند. از این نظر نیز خود مردم و منتخبان آن‌ها حق نظارت دارند و در حقیقت رأی مردم تشکیل دهنده قدرتی به نام حق الناس است که با اتکال به این حق وظیفه نظارتی دارد. وظیفه‌ای که در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر نیز وجوب آن قطعی است و نادیده گرفتن آن ضایع کردن حق الناس و در حکم امر به معروف است. ■

در هر حال کسانی که رأی مردم را در انتخاب نوع حکومت یا اشخاص حاکم به هیچ می‌گیرند آزادی انسان و اینکه خداوند اختلاف نظر انسان‌ها را به رسمیت شناخته به هیچ گرفته‌اند و دانسته یا ندانسته آسیب استبداد دینی را به چرخش در می‌آورند و حق الناس را از بین می‌برند

هابرماس و دین

سیر تطور آرای هابرماس در حوزه



کلاوس تومالا

برگردان: محمد رحیمی

و یزدان‌شناسی «تنها گفته‌هایی بیشتر حاشیه‌ای» می‌توان یافت. از میان همه نمایندگان مکتب فرانکفورت، «او از یزدان‌شناسی در دورترین فاصله ایستاده بود» (۱۰، ۱۳). به‌واقع می‌توان موضع هابرماس درباره دین در دوران نخست را به همین سان خلاصه کرد.

هنگامی که هابرماس در تئوری کنش ارتباطی سال ۱۹۸۱، بنا را بر این می‌گذارد که «کارکردهای ادغام اجتماعی (Integration) و بیانی (expressiv) که در وهله نخست به‌وسیله عمل آیینی انجام می‌شوند، به کنش ارتباطی محول خواهند شد» و اقتدار امر مقدس «در روند تکامل جامعه مدرن» توسط اقتدار اجماعی که مستعد در یافته می‌شود، جایگزین خواهد گردید» (۱۱۸، ۲)، در واقع گزاره‌های او نگرشی کارکردگرایانه به دین را بازمی‌تابند: دین تنها تا هنگامی اهمیت دارد که عقل ارتباطی، خود بتواند کارکرد ادغام اجتماعی را انجام دهد.

اصل بنیادین اخلاق گفتمانی که بر اساس آن «تنها هنجارهایی می‌توانند خواستار اعتبار باشند که توافق همه کسانی را که این امر به آن‌ها مربوط می‌شود، به‌مثابه مشترکین یک گفتمان عملی جلب کنند» (۵، ۱۲)، کنشگرانی را پیش‌فرض می‌گیرد که در استدلالی عقلانی با یکدیگر درباره ادعای اعتبار هر یک از گزاره‌های خویش در ارتباط با درستی هنجارین آن‌ها به تفاهم رسیده باشند. از این منظر، دین ناگزیر از آنجایی که می‌تواند بر جهان و هنجارهای دین‌باوران مشارکت‌کننده در گفتمان به نحوی محدودکننده تأثیر نهد، شبهه‌ناک پدیدار می‌شود. در نتیجه، هدف هابرماس در این دوره این است که کنش ارتباطی را «از متن‌های (Context) هنجاری که با تقدس محافظت می‌شوند»، آزاد کند (۲، ۱۱۸). از این رو، او دین را چونان مرحله‌ای تکاملی می‌بیند که به نظر می‌رسد آن‌گاه پایان یابد که در تبدیل «نیروی طرد و تکفیر امر مقدس» به «نیروی ادغام

«من [...] بررسی دگرباره نسبت فلسفه و دین را با توجه به دوران محوری عقلانی و هدفمند می‌دانم.» یورگن هابرماس

کمتر کسی همچون یورگن هابرماس در بحث‌های روشنفکرانه در جمهوری آلمان فدرال فعالانه مشارکت کرده است. در این میان، همواره آشتی «مدرنیته به خود فروپاشیده»^۲ (۲۰۲، ۳) در کانون توجه او بوده است، به‌ویژه هنگامی که پایه‌های گفتمان بی‌سلطه را در خطر می‌دیده است: مواردی همچون تئوری سیستم در مباحثه با نیکلاس لوهمن (Niklas Luhman) و بحث‌های کنونی پیرامون زیست‌فناوری (Biotechnologie) تنها دو نمونه‌اند. از این رو، شگفتی‌آفرین نیست که هابرماس پیرامون دین و دریافت اجتماعی آن نیز سخن گفته است. در سخنان او درباره دین می‌توان روندهای تکاملی قابل توجهی را نشان داد که مبین آن‌اند، اندیشه‌های کنونی او در گرو روند اندیشگی دگرگون‌شونده و دشواری بوده است.

دوران نخست: کارکرد دین، یا از «اقتدار امر مقدس» به «اقتدار اجماع»

ادموند آرنس، یزدان‌شناس لوتسرنی، در همان سال ۱۹۸۹ دریافت بود که در آثار هابرماس درباره دین

و الزام مدعاهاى سنجش‌پذیر اعتبار» توفیق حاصل شده باشد.

با این همه در برابر این موضع نفی‌کننده دین می‌توان قطعات دیگری را نیز در آثار او یافت که مبین نگرش دیگری هستند و نشان می‌دهند هابرماس در همان زمان نیز پیش‌فرض گرفته بود که جامعه‌های مدرن نیازمند فهم سنت دینی‌اند. او در سخنانی به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد گرشوم شولم (Gershom Scholem) می‌گوید: در بین جامعه‌های مدرن «تنها آن جامعه‌ای که می‌تواند محتوای جوهری سنت دینی‌اش را، یعنی آنچه را بر فراتر از امر انسانی دلالت می‌کند، به حوزه دنیوی انتقال دهد، به نجات جوهر امر انسانی نیز نتوانست» (۱۴۱، ۱). با این سخن به نظر می‌رسد هابرماس آن زمان به همان چیزی اشاره کرده است که او امروزه با توصیه به رجوع به «منابع معنابخش» نهفته در دین (۲۲، ۶)، تصریح می‌کند. با این حال، در این دوره گزاره‌هایی از این دست به‌ندرت در آثار او وجود دارند.

دوران دوم: ضرورت دین

با انتشار مجموعه مقالات «اندیشه پساتمافیزیکی» در سال ۱۹۸۸ وضع تغییر می‌کند: هابرماس در اینجا قائل به یک نقش غیرقابل چشم‌پوشی دین است. او برخلاف آنچه در «تئوری کنش ارتباطی» گفته بود، تأکید می‌کند که فلسفه در شکل پساتمافیزیکی‌اش نیز نه می‌تواند جایگزین دین شود و نه می‌تواند آن را واپس راند. این امر دست‌کم تا زمانی معتبر است که «زبان دینی الهام‌بخشی، آری، محتوای معناشناختی غیرقابل چشم‌پوشی‌ای دارد که قدرت بیان زبان فلسفی را (در حال حاضر؟) بدان دسترسی نیست و هنوز چشم به راه ترجمه به گفتمان استدلالی است» (۶۰، ۴)؛ اما اصطلاح «در حال حاضر» نشانی از آن است که این همه، با علامت سؤال همراه است: گویا برای هابرماس مهم است که فلسفه آنچه را از محتوای دین شایسته حفظ شدن است، به‌طور کامل از آن بیگانه سازد و به عبارت دیگر، به زبان خود ترجمه کند. هنگامی که در گفت‌وگویی در این باره از او پرسش می‌شود، هابرماس پاسخ می‌دهد، اینکه این کار هدف فلسفه باشد، هنگامی معلوم می‌شود که فلسفه «کار بر روی میراث دینی را با حساسیتی بیشتر از پیش ادامه دهد» (۱۹۱، ۷). آیا در این گزاره نشانه‌های سخن او از «ترجمه ذیری» به‌عنوان «وظیفه‌ای همکارانه» که نسبت امروزین هابرماس با دین را متعین می‌کند، آشکار می‌شود (۱۳۷، ۱۰)؟

دوران سوم: «جامعه پاساسکولار» یا «ترجمه همیارانه محتواهای دینی» به‌مثابه یک خواسته ضروری

در این دوره هابرماس تغییر دگرباره رابطه‌اش با دین -نسبت به دوران دوم- را با اصطلاح جامعه پاساسکولار بیان می‌کند که برای نخستین بار به مناسبت دریافت جایزه صلح در سال ۲۰۰۱ از آن سخن گفته می‌شود (۱۳، ۶). هابرماس می‌خواهد بدین وسیله تأکید کند که جامعه‌های مدرن نیز (حتی) با توجه به روند پیش‌رونده سکولاریزاسیون، به پتانسیل‌های عقلانی‌ای وابسته می‌مانند که در محتوای دین وجود دارد. از این رو پاساسکولار

همچنان که هانس یوآس اشاره کرده است، «نه به معنی افزایش اهمیت دین یا جلب توجه اخیر به آن که تغییر موضع دولت سکولار یا عرصه عمومی نسبت به تداوم وجود جماعت‌های دینی و محرک‌هایی است که از آن‌ها برمی‌خیزند» (۱۲۴، ۱۵). چه چیزی این موضع تغییر یافته را متمایز می‌کند؟ توسط فرآیند همیارانه ترجمه‌ای که توجه می‌کند، جامعه سکولار برای خویش «حسی برای قدرت طرح زبان دینی حفظ کند» تا از «سرچشمه‌های معنابخش» مهم بریده نشود (۲۲، ۶). چه چیزی موجب این تغییر موضع به دین که ویژگی دوران سوم است، شده بود؟ هابرماس از یکسو دریافته بود که «خورده شدن عقلانیت زیست‌جهانی ارتباطی توسط سیستم‌های کنشی که بر مبنای دستوری صوری سازمان‌دهی شده‌اند» (۵۱، ۱۶)، به گونه فراینده‌ای همچون یک عامل آشفتگی پدیدار می‌شود که بدون پتانسیل معنایی منابع بیرونی مانند دین قابل کنترل نیستند؛ از سوی دیگر او این احساس را حفظ کرده بود که زبان‌های سکولاری که فقط نابودی لحظه دینی را هدف می‌گیرند، «آشفتگی‌هایی بازپس می‌نهند» (۲۴، ۶). آری احتمالاً «نگهبان گفتمان» (۱۷، ۱۴) با گذشت هرچه بیشتر زمان دریافته بود که جامعه مدرن قادر نیست، خلأ معنایی را که این گونه پدید آمده است، با ابزارهای خود می‌آفریند، پر کند: زبان بازار «امروزه در هر روزنه‌ای نفوذ می‌کند و تمامی روابط انسانی را بر مبنای الگوی خودمداری شکل می‌دهند که جهت‌گیری آن به سوی ترجیحات خویش است» (۲۳، ۶). سخن کوتاه: انگیزه هابرماس در کار بر روی دین و درخواست او برای ترجمه پتانسیل‌های معنایی، از آن چیزی

برمی‌خیزد که من در بالا و به زبانیان فلیپ رمتزما، «خورده شدن عقلانیت زیست‌جهانی ارتباطی» نامیدم.

این نیروی رانشگر او در هیچ جایی بهتر از در رابطه با علوم زیستی که بنا بر هابرماس «دریافت اخلاقی نوع انسان از خود» را به خطر می‌اندازند (۲۶، ۸)، آشکار نمی‌شود؛ چراکه رابطه متقارن سوژه‌ها، هنگامی که یک هم‌نوع -انسانی مانند ما- به خود اجازه می‌دهد، در داشته‌های ژنتیک انسانی دیگر دستکاری کند و او را بدین‌گونه فقط چونان ابژه علائق و پروژه‌های دیگری بنگرد، مختل می‌گردد (۶، ۳۱).

در اینجا هابرماس به استعاره توراتی تشابه انسان به خدا و مخلوقیت انسان ارجاع می‌دهد که شهودی (Intuition) را بیان می‌کند که «می‌تواند برای انسان غیردینی نیز چیزی برای گفتن داشته باشد»: دستکاری ژنتیک در این استعاره دینی و شهود درونی

آن به پرسش گذاشته می‌شود و ما را به خطری توجه می‌دهد که به‌محض «ناپدید شدن تفاوتی که در مفهوم خلقت مفروض است و هم‌نوعی پا برجای خدا می‌نهد»، به وقوع می‌پیوندد. بدین گونه مفهوم هابرماسی ترجمه تا بدان جا که به برجسته‌ساختن پژوهاک عمومی احساسات اخلاقی مربوط می‌شود که تاکنون تنها در زبان دینی تبلور داشته‌اند، اهمیت عملی می‌یابد، اگر ترجمه به نحوی انجام پذیرد که قدرت طرح زبان دینی حفظ شود (۶، ۲۹-۳۱).

دوران چهارم: ترجمه چونان فرآیند یادگیری مکمل

در دوره چهارم که با گفت‌وگوی هابرماس با کاردینال یوزف راتسینگر در آکادمی کاتولیک مونیخ متمایز می‌شود، هابرماس کار ترجمه مذکور در بالا را به‌عنوان فرآیند یادگیری مکملی درمی‌یابد که در آن هم شهروندان دین‌باور و هم شهروندان سکولار مشارکت می‌کنند (۹، ۳۱). در یکسو شهروندان مؤمن فراخوانده می‌شوند، ایمان دینی خود را به زبانی سکولار ترجمه کنند تا شهروندان سکولار نیز آن را بفهمند، به همان سان که در مثال تشبه انسان به خدا اتفاق افتاد. بدین طریق یک «بازاندیشی آگاهی دینی» (۱۰، ۱۵۱) آغاز می‌شود، چراکه از شهروندان دینی خواسته می‌شود، ایمان خود را نظریه بیرونی در یابد. از سوی دیگر هابرماس از شهروندان سکولار نیز می‌خواهد که او نیز بر شاید «فهم نامتعطف سکولاریستی و انحصاری خود از مدرنیته» چیره شود (۱۰، ۱۴۵). فرآیند ترجمه تنها با چنین تغییری در نگاه‌های شناختی می‌تواند به نحو موفقیت‌آمیزی انجام شود و «پتانسیل‌های معنایی پوشیده در پوسته دینی» را به زبان پاساسکولار برگرداند (۹، ۳۲). در اینجا

روشن می‌شود که برنامه ترجمه در تمامیت خود از دو بخش تشکیل می‌شود: از یک تغییر روحیه -هم در رابطه با شهروندان دینی و هم شهروندان سکولار- به‌مثابه پیش‌شرط بنیادین و از کار ترجمه که روند یادگیری را که با تغییر روحیه آغاز می‌شود، ژرفا می‌بخشد. در نهایت اما باید توجه داشت که هابرماس ترجمه محتواهای دینی را برای عرصه رسمی عمومی دولتی مانند پارلمان و دادگاه‌ها غیرقابل چشم‌پوشی می‌داند، چراکه در اینجا تنها دلایل

سکولار به شمار می‌آیند، ولی عرصه غیررسمی عمومی سیاسی را از قید نهادین ترجمه مستثنی می‌کند (۱۰، ۱۳۶).

دوران پنجم: تأثیر متقابل عقل سکولار و دینی و چیرگی بر شکست باوری مدرنیته

در جدیدترین توضیحات او که در سال ۲۰۰۷ با

در دوره چهارم که با گفت‌وگوی هابرماس با کاردینال یوزف راتسینگر در آکادمی کاتولیک مونیخ متمایز می‌شود، هابرماس کار ترجمه مذکور در بالا را به‌عنوان فرآیند یادگیری مکملی درمی‌یابد که در آن هم شهروندان دین‌باور و هم شهروندان سکولار مشارکت می‌کنند

عنوان «آگاهی به آنچه نیست» منتشر شده است، می‌توان بار دیگر تعمیق بیشتر رابطه هابرماس با دین را بازشناخت. در اینجا او تأکید می‌کند که عقل مدرن تنها آنگاه می‌تواند خود را بفهمد که «جایگاه خود را نسبت به آگاهی دینی بازاندیشی شده معاصر روشن کند، بدین طریق که سرچشمه مشترک هر دو شکل مکمل روح را از آن رانش شناختی (Kognitiven Schub) دوران محوری (Achszeit) دریابد» (۲۹، ۱۱).

بنا بر گفته هابرماس، اندیشه پسامتافیزیکی میراث متافیزیکی یونان را از آن خود کرده است، اما نسبت به دانش رستگاری یهودی-مسیحی که فلسفه با آن بیگانه مانده است، وجود یک گسست جلب نظر می‌کند. آشکار است که هابرماس بدان آگاه است که این شکاف را نمی‌توان پر کرد، اما او هم‌زمان تأکید می‌کند که شیوه نگرش دیگری حاصل خواهد شد، «به محض آنکه عقل سکولار خاستگاه مشترک فلسفه و دین در انقلاب جهانی دوران محوری را (...) جلدی بگیرد» (۲۸، ۱۱). تغییر نگاه به تبارشناسی عقل نشان خواهد داد، هر دو طریق ایمان و علم - با روایت‌هایی که در اورشلیم و آتن بنیان نهاده شده‌اند، به تاریخ پیدایش عقل سکولار تعلق دارند.

آنچه در دوران چهارم با مفهوم فرآیند یادگیری مکمل بیش از همه به رابطه میان شهروند سکولار و دین‌باور ارجاع می‌شود، اکنون هابرماس به خود عقل مدرن منتقل می‌کند: عقل مدرن آن‌گاه خود را بازخواهد یافت که بیاموزد هر دو بخش خود را بخش سکولار و بخش دینی راجونان «شکل‌های مکمل روح» دریابد (۲۹، ۱۱).

بدین ترتیب برنامه ترجمه او بایست به‌مثابه ابزاری شناختی برای تغییر نظرگاه‌های معرفتی (epistemische) فهمیده شود تا با تغییر روحیه‌ای این گونه، یک «ایقان فلسفی تبارشناسی عقل» به دست آید (۱۰، ۱۵۰) که مقابله عقل را با شکست باوری‌ای (Defätismus) «که در درون خود آن سنگینی می‌کند»، امکان‌پذیر کند (۱۱، ۳۰).

خلاصه و نتیجه: به سوی «آگاهی به آنچه نیست»

با مرور دوره‌های مختلف یادشده، می‌توان با تبیین موضع هابرماس نسبت به دین، مفهوم فرآیند آموزشی مکمل را که او وضع کرده است، روشن کرد: گویا آنچه را که او اکنون به‌مثابه وظیفه‌ای اجتماعی می‌بیند، خود در زندگی فکری‌اش زیسته است. او امروزه یک نگرش کارکردگرایانه محض به دین را رد می‌کند. چنین نگرشی از نظر او «در چارچوب یک مفاهمه فلسفی درباره نسبت علم و ایمان کافی نیست» (۹۹، ۱۲). نگرشی که او در دوره نخست نمایندگی می‌کرد، امروزه با این استدلال مورد انتقاد قرار می‌دهد که در آن به دین فقط به‌عنوان یک «ابژه تملک دشمنانه»^۴ نگریسته می‌شود؛ نظرگاهی اینچنینی، برخلاف موضع فلسفه‌ای است که در برابر دین هم‌زمان ناشناسا (agnostisch) و آموزش‌پذیر رفتار می‌کند (۱۲، ۱۰۰) و تفاوت این را می‌داند که «آیا با یکدیگر سخن گفته می‌شود، یا درباره یکدیگر» (۲۷، ۱۱).

از این همه آشکار می‌شود که هابرماس در رویارویی‌اش با دین نیز به همان چیزی عمل می‌کند که جوهر نظریه کنش ارتباطی را می‌سازد: عقل ارتباطی که خود را در معرض آزمون گفت‌وگو

مدعاهای اعتبار و دلایل می‌گذارد و در برابر اینان آموزش‌پذیر رفتار می‌کند، آن‌گاه که مسئله این است که «در روح‌های غیردینی آگاهی به همبستگی فسرده در سراسر جهان، آگاهی به آنچه نیست، به آنچه تحمل‌ناپذیر است را بیدار کند و زنده نگاه دارد» (۱۱، ۳۰).

پی‌نوشت:

* Klaus Thomalla: Habermas und die Religion. Information Philosophie 2009/2.

۲. اصطلاح Mit sich selber zerfallenen Moderne می‌تواند به معنای مدرنیته‌ای که می‌تواند در خود گرفتار شود، یا شده است، فهم شود. این تعبیر، کاربست ضمیر انعکاسی را توضیح می‌دهد، اما چندان با متن سازگار نیست. در اینجا به‌احتمال بیشتر مدرنیته‌ای مد نظر است که به در خود فروریزد. گرچه از نظر دستوری این برداشت نیز بی ایراد نیست. مراد از آشتی در اینجا چیزی بر تناقضات درونی ناشی از عدم کاربست عقلانیت در روند گسترش مدرنیته، و یافتن اشکال همزیستی عقلانی است. -م.

۳. مفهوم «دوران محوری» مفهومی بنیادین در دستگاه فکری کارل یاسپرس است. او دوره ۲۰۰-۸۰۰ پیش از مسیح را که در چهار حوزه فرهنگی (الف) چین، (ب) هند، (پ) خاورمیانه (ایران و اسرائیل) و (د) یونان، لاتسو و کنفوسیوس، بودا و هندوئیسم، زرتشت و پیامبران قوم یهود و فرهنگ و فلسفه یونانی بیدار می‌شوند، دوران محوری تاریخ اندیشه بشر می‌داند؛ بنابراین نظر، ویژگی‌های این دوران، تعیین‌بخش تاریخ بعدی اندیشه انسان بوده است. -م.

۴. feindliche Übernahme

«تملک دشمنانه» اصطلاحی برگرفته از علوم اقتصادی و حقوقی و به معنای در اختیار گرفتن اکثریت سهام یک شرکت و از این راه تملک و کنترل آن، بدون اطلاع و جلب موافقت مدیریت و / یا کارمندان شرکت است. -م.

منابع مقاله در دفتر مجله موجود است

فیدیبو

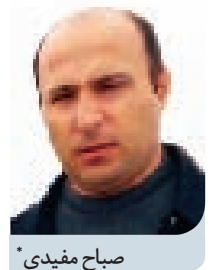
عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارابه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



سکولاریسم هندی: برآیند دین و سیاست



صباح مفیدی*

بیرون و آنان که تحولات را درک و فهم کردند، حتی با وجود مذهبی بودن خویش، نگاهی ملایم داشته و پیام آور دیدی میانه بین دوراهی دین و سیاست برای جامعه خویش شدند. شاید از مهم‌ترین نمونه‌های بارز مبارزه بر پایه ست و دین که به دولتی سکولار-دموکراتیک منجر شده، هندوستان و در سال‌های اخیر تونس بوده‌اند که در اینجا به دلیل قدمت و اهمیت این بحث در هندوستان و ادعای تعریفی متمایز از سکولاریسم این موضوع را از نگاه رهبران این کشور بررسی می‌کنیم.

این گفته نویسنده هندی، راجیو بهارگاوا که «جدایی کامل دین از سیاست برابر است با نبود آزادی مذهبی و حضور تبعیض مذهبی»^۱ شاید اساس نگرش هندی به سکولاریسم باشد. تعدد دینی، خشونت دینی، ترس از تسلط یک دین و نهایتاً تبعیض مذهبی و نبود آزادی و حقوق مذهبی در طول تاریخ معاصر هند، سیاستمداران این کشور را به سویی سوق داد که ضمن داشتن دولتی بی‌طرف، از جدایی مطلق دین از سیاست بپرهیزند تا فضایی برای فعالیت گروه‌های دینی همچون حقی مدنی برای پیگیری مطالباتشان در عرصه سیاست با رعایت اصول دموکراتیک فراهم شود. این نگرش، سکولاریسم را مفهومی برای اخلاق سیاسی می‌داند و بر ارزش آن در ارتباط سازنده‌اش با دموکراسی مدرن و شهروندان برابر تأکید می‌کند. از یک سو، فاصله بین نهادهای دینی و دولتی برای صلح مدنی، تحمل همدیگر و رعایت حق همه گروه‌ها از سوی دولت لازم می‌نماید؛ و از سوی دیگر، آزادی دینی خود از دلایل اصلی این جدایی دین و دولت است. آزادی‌ای که مانع از به انحصار درآوردن نهاد دولت و جفا در حق دیگری شده و لازمه دولتی دموکراتیک است؛ بنابراین، سکولاریسم همچون وجدان دموکراسی، ضمن مهار دین در حریم خویش، منکر اهمیت فرهنگی آن به لحاظ تاریخی و اجتماعی نیست؛ و نه تنها ضد دین نیست بلکه از آن به‌ویژه در ارتباط با اخلاقیات استفاده می‌کند.

در هندوستان، بی‌طرفی دینی دولت همچون میراثی از بریتانیا تا حدود زیادی باقی ماند و تحت رهبری گاندی و نهری، سکولاریسمی بومی بر پایه ویژگی‌های آن جامعه تداوم یافت و استوار گردید. سکولاریسم در کانتکست این کشور که مدرنیته هنوز نتوانسته نظام‌های اعتقادی را از بین ببرد، معنی متفاوتی یافته است. به گفته آرورا، «سکولاریسم در هندوستان به‌طور وسیع به معنی رفتار برابر با فرق دینی و فراهم کردن حمایت اجتماعی و برنامه‌های رفاهی برای اقلیت‌های دینی»^۲ است. بُعدی از این نگرش هندی، سکولاریسم را همچون شکلی از پلورالیسم با بنیادهای متافیزیکی و نه همچون جایگزین کردن ارزش‌های دینی با ارزش‌های غیردینی^۳ و بُعد دیگر آن اعتقاد به هویت مدنی برای همه هندی‌ها را ملاحظه می‌کند.

از یک سو، در آیین هندو، جدایی دین از سیاست وجود ندارد، اما این با نگرش اسلامی غالب متفاوت است. این پیوند در میان مسلمانان اغلب به سمت انحصار قدرت سیاسی بدون آزادی‌های دموکراتیک فرهنگی، دینی و فکری سوق یافته است. با وجود نشانه‌هایی از پذیرش تکرر در اسلام، چیرگی با نگرشی بوده که دین را نزد خدا فقط اسلام و گاه یک فرقه اسلامی می‌داند. در حالی که مدافعان منشأ هندویی سکولاریسم قائل به اتحادی بین دین و سکولاریسم به‌خصوص در رابطه با تکثرگرایی هستند و با جستن برخی مشخصه‌های سکولاریسم در هند باستان، پیوند دین و سیاست را به‌سوی چیرگی نگرش تکرر پذیر، اتحاد و احترام متقابل و تأثیر دین بر اخلاق در سیاست سوق داده‌اند تا انحصار غیردموکراتیک قدرت سیاسی.^۴

از سوی دیگر، اگرچه هندی‌ها قائل به ریشه‌های تاریخی-هندویی برای سکولاریسم خویش هستند، اما تحت تأثیر سنت لیبرال دموکراتیک غرب بوده‌اند. نگرش آن‌ها به این سنت نزدیک‌تر بوده و از سنت کمونیستی که تا کید بر دشمنی با دین دارد و چنانچه اشاره شد نمی‌توان آن را در چارچوب سکولاریسم قرار داد، متمایز است.

در جوامع شرقی، هرگاه سخن از سکولاریسم به میان آید معمولاً آنچه به اذهان متبادر می‌شود جدایی مطلق دین و سیاست یا ضدیت با دین است، مسئله‌ای که جواهر لعل نهرو در ۱۹۶۱ به تبیین آن برای مردم هند پرداخت. غافل از اینکه این مطلق‌انگاری فقط بخشی از مباحث مربوط به سکولاریسم را به خود اختصاص داده است و مفهوم دولت سکولار دموکراتیک نمی‌تواند به معنی جدایی کامل دین و سیاست باشد. این دو، دست‌کم به خاطر کسب رأی فردی مذهبی، به‌طور مداوم در تعامل بوده‌اند. در واقع جدایی دین و دولت شاید تا حدودی در برخی کشورها تحقق یافته باشد، اما هیچ‌گاه جدایی کامل دین و سیاست تحقق نیافته و با وجود دین و حتی اندک افراد دیندار این مسئله تحقق نخواهد یافت. سیاست حوزه‌ای وسیع‌تر از دولت و سازمان حکومت را در برمی‌گیرد. چنان‌که در ضد دینی‌ترین حکومت‌ها همچون کشورهای کمونیستی نیز نمی‌توان فرض کرد که هیچ ارتباطی بین دین و سیاست نیست. حتی اگر ابراز نارضایتی دینداری در محفلی کوچک باشد. طبق اغلب تعاریف، این گونه دولت‌ها، سکولار و دموکراتیک نیستند چون تلاش آن‌ها تنها به یک رکن دموکراسی یعنی برابری آن‌هم نه سیاسی معطوف بوده و به آزادی و احترام متقابل به افکار و ادیان مختلف توجه نشده است. به هر حال همین فضای کوچک تداخل دین و سیاست کافی است تا بدانیم جدایی مطلق این دو ممکن نیست و اغلب مشکل در محدودساختن تعریف سیاست بوده است. لذا در اکثر کشورهای سکولار واقعی همچون هندوستان، با وجود جدایی دین و دولت و حفظ بی‌طرفی دولت همچون نهادی مستقل، تأثیر دین در سیاست به طرق مختلف مانند وجود احزاب دینی و استفاده سیاسی احزاب و سیاستمداران از دین دیده می‌شود. عوامل مختلفی در تغلب نگرش مطلق‌انگارانه بر ذهنیت افراد در برخی کشورهای اسلامی مؤثر بوده‌اند که شاید مهم‌ترین آن‌ها خود سیاست و وضعیت سیاسی بوده است. بی‌توجهی به بافت اجتماعی جامعه و سنتی بودن آن و نشسته خیزدن در مدرنیته بدون توجه به بنیادهای به‌خصوص فرهنگی و عواقب آن از سوی سیاستمدارانی که نسیم مدرنیته را حس کرده و خود هنوز دارای ذهنیتی سنتی بودند از یک طرف و تکیه مخالفان آن‌ها بر بنیادهای سنتی جامعه برای حفظ جایگاه اجتماعی و اصرار بر احیا و بقای آنچه اکنون پذیرش اجتماعی آن در خطر بود و دوری و ناآگاهی از تحولات بیرونی از سوی دیگر، از دلایل پیدایش این نگاه بوده است. حال آنکه سیاستمداران حاکم و مخالفان آشنای با وضعیت دنیای



تعریف اسمیت (D. E. Smith) بهتر این قرابت را نشان می‌دهد: «دولت سکولار دولتی است که آزادی فردی و جمعی دین را تضمین کند، با افراد همچون شهروند بدون توجه به دینشان رفتار کند، اساساً با دین ویژه‌ای مرتبط نباشد، نه در پی تقویت و نه تخریب دین باشد.»^۵ لذا ارتباط با دنیای غرب و شناخت جامعه سنتی خویش، آن‌ها را به سوی نگاهی معتدل سوق داد و تقاضی بین دولت سکولار و سنت مذهبی هندو ندیدند. این درهم‌تنیدگی دین و سیاست بیشتر تحت تأثیر گاندی بود که نگاهی اجمالی به دیدگاه‌های وی و نهرو پایه‌های سکولاریسم هندی را بیشتر مشخص می‌سازد.

دین در سیاست ماهاتما گاندی، پدر معنوی سکولاریسم هندی، بر ضد بریتانیا نقش مهمی داشت. اگرچه قهرمان اتحاد هندو-مسلمان بود اما فراخوان وی برای مدارای دینی و یونیورسالیسم اغلب بر عقاید هندویی متکی بود.^۶ وی خود را یک هندوی سناتانی (سنتی) می‌نامید و همچون اصلاح‌گر و تولوگ هندوئیسم عمل کرد. با وجود این، تعریف متفاوتی از دین داشت و دیدگاه‌هایش بر اساس استلاگرایی دینی و فراتر از هندوئیسم بودند. او همه ادیان را گرامی می‌داشت و می‌گفت که «احترام من به همه ادیان همانند احترام به دین خودم است» و «چون یک هندوی سناتانی هستم، می‌خواهم یک مسیحی، یک بودایی و یک مسلمان باشم».^۷ ارزش‌های اخلاقی را روح ادیان می‌دانست و به این واقعیت رسید که حقیقت در انحصار هیچ شخص یا گروه اجتماعی نیست. چنین برداشتی از دین به رشد اعتقاد به سکولاریسم در وی منجر شد.

فلسفه سیاسی، سیاست و ایده‌های سیاسی گاندی از دین جدانشدنی و بر پایه آن بودند. او قاطعانه خواست دین را به درون سیاست بکشاند: «... برای من سیاستی عاری از دین وجود ندارد. [...] سیاست بی‌بهره از دین تله مرگ است زیرا روح را می‌کشد».^۸ وی می‌گفت «آن‌هایی که می‌گویند دین هیچ ربطی به سیاست ندارد نمی‌دانند که معنی زین چیست».^۹ برای وی دین منبع ارزش مطلق و پایه زندگی اجتماعی و سیاست عرصه نفع عمومی بود، بدون اولی، دومی فرومایه است. از نگاه وی، برای یک انسان مذهبی ضروری است که در سیاست مشارکت داشته باشد: «حیطه کامل فعالیت‌های انسان امروزه کلی تقسیم‌ناپذیر را تشکیل می‌دهد. شما نمی‌توانید کارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی را به بخش‌های نفوذناپذیر تقسیم کنید...»^{۱۰} باوجود این، او به دین دولتی یا حمایت دولت از هر دینی اعتقاد نداشت و از دخالت دولت برای مذهبی کردن افراد ناخشنود بود و دین را مسئله‌ای شخصی می‌دانست. وی روشن ساخت که این برای محدودساختن نقش دولت به «رفاه سکولار» و اجازه‌ندادن به آن برای دخالت در زندگی دینی مردم است. به نظر وی، «دولت هیچ ربطی به دین ندارد. دولت به دنبال [مسائل] سکولار شما مانند رفاه، بهداشت، ارتباطات، روابط خارجی، پول و غیره خواهد بود نه دین شما و من».^{۱۱} در حالی که تأمین آزادی مذهبی را وظیفه دولت می‌دانست. بدین گونه بلافاصله پس از استقلال گفت: «دولت بدون شک باید سکولار باشد. هر کس در آن باید حق اعلام و

تبلیغ دینش را داشته باشد بدون مانع یا ممانعت تا آنجایی که شهروندان از قانون عمومی و مشترک این سرزمین پیروی کنند».^{۱۲} بنابراین، سیاست برای وی فراتر از دولت و سازمان حکومت بود و سکولاریسم برای وی جدایی دین از دولت بود، نه از سیاست.

برعکس گاندی، برای نهرو مذهبی بودن نشانه عقب‌ماندگی اجتماعی بود. او منتقد گاندی و استفاده‌اش از ابزارهای دینی جهت مقاصد سیاسی بود. با توجه به مواجهه‌اش با توده‌های هندی، احساس خیلی منفی‌ای درباره نقش دین در امور انسانی داشت. موضع نهرو در مورد دین و سکولاریزاسیون، مدرن و عقل‌گرایانه بود و ریشه مارکسی و لاکبی داشت. همچنین ایده آل‌گرایانه بود و بیشتر ایده‌های روشنگری اروپایی را منعکس می‌کرد تا واقعیت جامعه و سیاست در هندوستان، اما به تدریج بر اساس وضعیت متفاوت هندوستان، موضع وی تغییر کرد و دیدگاه‌هایش را اصلاح کرد. در سال ۱۹۳۱ طی پیامی، کنگره ملی هند را به ملاحظه قطعنامه حقوق اساسی شامل «آزادی افکار و بیان و عمل هر دین و مذهبی» و برابری شهروندان نزد قانون بدون توجه به تفاوت‌های به‌خصوص دینی و بی‌طرفی دولت نسبت به ادیان توصیه کرد که پایه اصول مربوط به آن در قانون اساسی هند مستقل شد.^{۱۳} در سال ۱۹۴۵، نوشت: «من متقاعد شدم که حکومت آینده با هیچ دینی نمی‌آمیزد، اما به همه فرق دینی آزادی خواهد داد».^{۱۴} پس از استقلال، او بر تأسیس یک دولت سکولار همچون عملی دینی به‌ویژه برای اجتماع اکثریت تأکید کرد زیرا بدین گونه آن‌ها رفتاری مناسب و عادلانه در برابر دیگر اقلیت‌های دینی خواهند داشت. در ۱۹۶۱ او نوشت: «... برخی از مردم فکر می‌کنند که این [کلمه سکولار] چیزی مخالف دین است؛ که صراحتاً درست نیست... این دولتی است که به‌طور برابر به همه ادیان احترام می‌گذارد و فرصت‌های برابر به آن‌ها می‌بخشد».^{۱۵}

بدین گونه هندوستان سکولاریسم و حقوق دینی-فرهنگی قانونی را برای غلبه بر تضادهای دینی پیشاستقلال اتخاذ کرد. مؤسسان قانون اساسی آن، سکولاریسم را همچون نشانه مدرنیته، تکرنگرایی، همزیستی، عقل‌گرایی و چندفرهنگ‌گرایی جامعه ملاحظه و بی‌طرفی را برای دولت ضروری دانستند: برآیندی از اندیشه‌های گاندی و نهرو. سکولاریسمی بر مبنای اصل احترام برابر به همه ادیان و فرهنگ‌ها بنیاد نهادند و دخالت دولت به‌عنوان نهادی بی‌طرف

به دخالت مثبت محدود شد؛ یعنی ایجاد فرصت برابر برای همه هندی‌ها و تضمین آزادی آن‌ها. سکولاریسم سیاسی‌ای که به تنظیم رابطه انسان با انسان نه با خدا پرداخته و حمایت از اقلیت‌ها در مقابل اکثریت عددی دموکراسی اکثریتی و حفظ صلح بین اجتماعات را دنبال کرده است. لذا، به گفته بهارگاو، در هندوستان درجاتی از دخالت دولت سکولار در امور دینی برای ایجاد برابری بین گروه‌ها و اجتماعات دینی اجتناب‌ناپذیر بوده است.^{۱۶} خلاصه اینکه، سکولاریسم هندی با تعریف تا حدودی متفاوت، معمولاً به تکرر دینی و برابری مربوط می‌شود و مفهومی بنیادی برای تحقق اخلاق سیاسی است. جدایی دین از سیاست کامل نیست، با وجود جدایی دولت و دین یا حداقل دخالت مثبت دولت به نفع اقلیت‌ها. نگرشی که برآیندی از دین و سیاست است. ■

*دکترای علوم سیاسی و مدرس دانشگاه

منابع:

۱. Rajeev Bhargava, ed. *Secularism and its Critics*, Ninth Impression (New Delhi: Oxford University Press, 25, 2010).
۲. Vishal Arora, *Religion and Politics in India*, 2008. At: <http://Vishalarora.co.in>
۳. Fenella Cannell, *The Anthropology of Secularism*, 2010. At: www.annualreviews.org.
۴. See: Mani Lal Bose, *Social and Cultural History of Ancient India*, second revised, (New Delhi: 1998).
۵. Bhargava, 117, 2010.
۶. See: Sabah Mofidi, *the Political Function of Religion in Contemporary India* (Delhi: Swastice Publications, 2015).
۷. Vishanath Prasad Varma, *the Political Philosophy of Mahatma Gandhi* (Agra: Lakshmi Narain Agarwal, 63, 1972).
۸. Ibid, 76.
۹. Ibid, 73
۱۰. K. C. Chaudhry, *Role of Religion in Indian Politics (1925-1900)* (Delhi: sundeeep Prakashan, 240, 1978).
۱۱. Cannell, 2010.
۱۲. Ibid.
۱۳. Ibid.
۱۴. Bhargava, 422, 2010.
۱۵. Ibid.
۱۶. T. N. Madan, *Secularism and Fundamentalism in India*, Sixth impression (New Delhi: Oxford University Press, 261, 2011).

احتضار مرگ آگاهی در جامعه جدید: مرگ یک نماد

اخیراً برای داوری رساله‌ای در مقطع دکترا در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران دعوت شدم. عنوان رساله اجمالاً «سیمای مرگ» و موضوع آن نیز بررسی نگرش افراد نمونه تحقیق درباره مرگ بود؛ مانند اغلب پایان‌نامه‌ها در دانشگاه‌های ایران، در بحث نظری از افکار و اندیشه‌های هیچ‌یک از ایرانیان خبری نبود. این ماجرا، مرا به یاد سخنرانی‌ای انداخت که در ۷ آذرماه ۱۳۸۳ در «همایش خاک و جلوه‌های آن در فرهنگ ایران» ایراد کرده بودم؛ همایشی که به همت گروه مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و روان‌شناسی واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی و به مدیریت دکتر محمد همایون سپهر برگزار شده بود؛ لذا در اینجا محتوای این سخنرانی برای نخستین بار منتشر می‌شود.

است که به ورای خود اشاره دارد. نماد در این معنا چیزی است که ما را به عبور از خویش و توجه به چیزی دیگر که در ابتدا آشکار نیست، دعوت می‌کند. در این معنا، نماد خود مقصود حقیقی نیست. از این رو، نماد بر نوعی برگزیدن و عبورکردن دلالت دارد. به همین دلیل است که بت‌پرستی از جایی آغاز می‌شود که امر برگزیدنی، خود مقصود نهایی و هدف نهایی تلقی شود. به همین دلیل گاه مثلاً کلمه خدا خود بتی می‌شود که ما را از مقصود نماد خدا بیگانه می‌سازد، زیرا که نماد با مقصود نماد یکی انگاشته می‌شود و این همسان‌شدن نماد با مقصود خود که در ذهن من و شما روی می‌دهد بت‌پرستی را شکل می‌دهد.

هر نمادی حیات و مماتی دارد. نماد چگونه پدید می‌آید و چگونه زاده می‌شود؟ من از موضع جامعه‌شناسی معرفت که با جامعه‌شناسی دین نیز پیوندی جدی دارد، به این پرسش پاسخ خواهم داد. پل تیلیش، مثلاً بزرگ و معاصر مسیحی در پاسخ به این پرسش که «نمادها از کدام زهدان زاده شده‌اند؟» می‌گوید: «نمادها از زهدانی به‌وجود آمده‌اند که امروزه آن را اغلب «ناخودآگاه گروهی» یا «ناخودآگاهی جمعی» - یا عناوینی از این دست - می‌خوانند: از درون گروهی که شیء، واژه، پرچم، یا هر چیز دیگری را تجسد هستی خویش می‌داند. نمادها تعمداً ابداع نشده‌اند؛ حتی اگر کسی در پی ابداع نماد برآید - که گاه اتفاق می‌افتد - فقط زمانی ابداع او به نماد مبدل می‌شود که ناخودآگاهی جمعی بر آن صحه بگذارد و به آن «آری» بگوید. این بدان معنی است که به یاری این نماد «چیزی» نمایان می‌شود. باری، معنای دیگر این سخن آن است که هرگاه پیوند درونی یک جماعت با این یا آن نماد گسسته شود، لحظه مرگ آن نماد فرامی‌رسد و دیگر چیزی را به‌بیان در نمی‌آورد و «خاموش» می‌شود (تیلیش، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۵).

نتیجه‌ای که از سخن تیلیش گرفته می‌شود این است که تولد و مرگ یک نماد امری اجتماعی است. اگر گروهی بتواند منویات و خواسته‌ها و حالات خویش را با شیء یا واژه خاصی آشکار سازد و ابراز نماید، نماد متولد می‌شود و هرگاه اوضاع و احوال چنان تغییر کند که دیگر آن شیء یا آن واژه نقش دلالتی خویش را از دست بدهد، مرگ نماد آغاز می‌شود. پس تولد نماد و مرگ آن نیز پدیده‌ای

سخنرانی من در اینجا و در این برنامه را بیشتر همراهی با یک حرکت تلقی کنید، نه یک مقاله پژوهشی از پیش برنامه‌ریزی شده. این حرکت یعنی این همایش به من و شما بهانه‌ای داده است تا در وضعی متفاوت همدیگر را تماشا کنیم. تماشا نه به معنای ملاحظه چیزی ثابت که متحرک می‌نماید، چنان‌که در تماشاخانه یا سینما روی می‌دهد؛ تماشا بدان معنا که من و تو در لحظه دیگری از بودنمان خویش را گامی به جلو بیفکنیم و این به پیش‌افکندن خود را، هم خود نظاره‌گر باشیم و هم دیگران. من به‌عنوان عضو کوچکی از این فضای دانشگاهی امیدوارم از این پس موضوعات فوری‌تری به بحث و گفت‌وگو نهاده شود. اگرچه به سهم خود سپاسگزار همت کسانی هستم که همین مجال اندک را فراهم آورده‌اند و اگر برای لحظاتی در اینجا سخن می‌گویم جز برای ادای این سپاس نیست.

اما من درباره مفهوم خاک چه می‌توانم بگویم و اصلاً چه ربطی با حوزه کاری من که حوزه جامعه‌شناسی به‌طور کلی و جامعه‌شناسی دین به‌طور خاص است، دارد؟ به‌راستی با کدامین شعبده می‌توان به نحوی جامعه‌شناختی از خاک سخن گفت؟ من اما بی‌آنکه شعبده‌ای در کار باشد می‌خواهم چنین کنم و پاسخ این پرسش‌ها را با طرح بحث از مفهوم نماد خواهم داد.

نماد را چنان‌که در عنوان بحثم آمده است، به معنایی عام به کار می‌برم. منظورم از نماد در اینجا آن چیزی



حسن محدثی گیلویی^۱

جامعه‌شناختی است و لاجرم جامعه‌شناسی نمادها نیز در ذیل جامعه‌شناسی معرفت قرار می‌گیرد؛ البته در صورتی که جامعه‌شناسی معرفت را به معنای اعم آن یعنی بررسی جامعه‌شناختی هرگونه شناسایی و آگاهی تلقی کنیم؛ چنان‌که بزرگانی چون پتر برگر و توماس لاکمن چنین تلقی می‌کنند. تا اینجا بی‌آنکه شعبه‌ای در کار باشد گام اول را برداشته‌ام و گامی بیش نمانده است.

گام دوم همانا طرح بحث از مفهوم خاک در فرهنگ و ادب فارسی است. در فرهنگ و ادب فارسی واژه خاک و مشتقات آن دو معنا را بیش از معانی دیگر به ذهن ما ایرانی‌ها متبادر می‌کرده است. یکی معنای پستی، بی‌قدری و بی‌چیزی و دیگری مرگ و نیستی. چنان‌که یکی از معنای خاک را «چیز بی‌قدر و قیمت، صنایع و به‌کارنیامدنی» گفته‌اند و معنی دیگر آن را «قبر و گور» (معین، ۱۳۷۵: ۱۳۹). مشتقات آن نیز کمابیش این معنای را بیش از معنای دیگر واجد بوده است: خاک‌بیز، خاکدان، خاک‌روب، خاک‌زاد، خاکسار، خاکستر، خاکسترنشین، خاکی و واژه‌هایی از این قبیل که همگی در فرهنگ فارسی به معنای همه آن چیزهایی است که پست‌اند و فروتر و نابودشدنی و ازین‌رفتنی.

ادبیات فارسی مشحون از این نوع کاربرد مفهوم خاک است در معنای پستی و فروتری. خاک در مقابل افلاک به کار رفته است یا مقابل مفاهیمی حاکی از اوج، تعالی و ارتفاع. به‌عنوان مثال، سعدی می‌گوید:

بزرگی که خود را نه مردم شمرد

به دنیا و عقبی بزرگی ببرد

از این خاکدان بنده‌ای پاک شد

که در پای کمر تم کسی خاک شد

آلای که بر خاک ما بگذری

به جان عزیزان که یادآوری

که گر خاک شد سعدی، او را چه غم؟

که در زندگی خاک بوده است هم

به بیچارگی تن فرا خاک داد

و گر گرد عالم برآمد چو باد

بسی برنیاید که خاکش خورد

دگر باره بادش به عالم برد

مگر تا گلستان معنی شکفت

بر او هیچ بلبل چنین خوش نگفت

عجب گر بمبرد چنین بلبلی

که بر استخوانش نروید گلی

یا مثلاً اقبال لاهوری می‌گوید:

خاک را اوج ثریا می‌دهد

قطره را پهنای دریا می‌دهد

یا

دل ز عشق او توانا می‌شود

خاک همدوش ثریا می‌شود

معنی پستی واژه خاک، سوار بر معنی دیگر این مفهوم یعنی نیستی بوده است. خاکی در فرهنگ ما یعنی آنچه مستعد نیستی است و فانی می‌شود؛ یعنی آنچه دائمی و مستقر نیست. در این فرهنگ، آدمی نیز جز مشتکی خاک نیست زیرا آدمی فانی است مگر آن‌که به لطف پیوند با افلاک راه بقا را بیابد:

آرزو را در دل خود زنده دار

تا نگردد مشت خاک تو مزار

حکمران بایدشدن بر خاک خویش

تا می روشن خوری از تاک خویش

تلور مفهوم خاک را به‌عنوان نماد نیستی و مرگ در ادبیات فارسی، در هیچ جا جدی‌تر و همه‌جانبه‌تر از اشعار خیام نمی‌توان یافت: خیامی که اخوان ثالث شاعر ارجمند معاصر، او را «هوشیارترین مست مستان عالم» نامیده است؛ احتمالاً بدان خاطر که خیام به شکل غیرقابل وصف و دهشت‌آوری مرگ آگاه است. اصلاً می‌توان گفت خیام، خود نماد و مظهر مرگ آگاهی در فرهنگ و ادب فارسی است؛ اگر نگوییم در قلمرو بشری.

از تن چو برفت جان پاک من و تو

خشتی دو نهند بر مغاک من و تو

و آن‌گاه برای خشت گور دگران

در کالبدی کشند خاک من و تو

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

هر یک به زبان حال با من گفتند

کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

و ده‌ها رباعی دیگر که در آن‌ها خیام مرگ آگاهی

خویش را با واژه خاک بیان کرده است و در قالب

رباعیات خویش جاویدان ساخته است. نمونه‌هایی از این دست فراوان است. اگرچه چنان‌که گفتم رباعیات خیام بیش از هر سخن دیگری مرگ آگاهی را که خصیصه‌ای انسانی است و به تعبیری انسان را از حیوان متمایز می‌سازد، آشکار می‌سازد و اعلام می‌نماید. مدعا این است که خاک همان‌طور که در دیرزمانی برای ایرانی‌ها نماد زندگی و زاینده‌گی بود، نماد مرگ و نیستی نیز بوده است. با این همه به نظر می‌رسد در دوران جدید در پی تحولاتی که در زندگی اجتماعی روی داده است، در وجدان و تجربه روزمره، خاک دیگر نه نماد زندگی است و نه نماد مرگ. چرا خاک دیگر در جان و وجدان ما مرگ آگاهی را پدید نمی‌آورد؟

به نظر می‌رسد مرگ نماد مرگ آگاهی ما تابعی از احتضار مرگ آگاهی ما باشد. مرگ آگاهی را یکی از وجوه ممیزه انسان و حیوان دانسته‌اند. نه تنها بزرگان و اولیای دین اهمیت مرگ آگاهی و مرگ‌اندیشی را در زندگی انسان خاطر نشان کرده‌اند و بر ضرورت زندگی مرگ آگاهانه و مرگ‌اندیشانه تأکید کرده‌اند، متفکران و به‌ویژه فیلسوفان نیز توجیه ویژه‌ای به مرگ آگاهی داشته‌اند. مثلاً هایدگر می‌گوید مرگ «خاص‌ترین امکانات من است» (ورنو و وال، ۱۳۷۲: ۲۶۶). او می‌گوید:

«اگر امکان نهایی انسان را مرگ بشماریم، از این لحاظ می‌توان در تعریف او گفت «بودن - برای - مرگ» (همان: ۲۲۶). از نظر هایدگر انسان یعنی این «بودن - برای - مرگ» دو جور می‌تواند باشد: «یکی اصیل، یا با تصمیم و دلیرانه و دیگری ناصیل، یا ساقط و نازل. در اولی ترس آگاهی، به‌عنوان یک حالت عاطفی اساسی تلقی خواهد شد و در دومی، با انواع سرگرمی‌ها و مشغولیات، سعی در پنهان‌داشتن آن می‌شود» (همان: ۲۲۷). انسان اصیل نمی‌تواند مرگ آگاه و نگران نباشد.

نکته مهم این است که در زندگی امروزی، به نظر



می‌رسد ما با پدیده احتضار مرگ آگاهی مواجهیم. مرگ آگاهی چگونه حاصل می‌شود؟ مگر نه اینکه به تعبیر باخنین نویسنده برجسته روسی، مرگ برای ما همواره با مرگ دیگری شناخته می‌شود. این مرگ دیگری است که ما را نسبت به مرگ خویش در آینده ملتفت می‌سازد. پس مرگ آگاهی نسبت وثیقی با تجربه مرگ دیگری دارد. تجربه مرگ دیگری در دوران جدید برای ما چگونه حاصل می‌شود؟ به نظر می‌رسد امروزه برای ما تجربه مرگ دیگری دیگر چندان تکان‌دهنده نیست. تجربه مرگ دیگری دیگر تلنگری بر دیواره وجود ما وارد نمی‌آورد. در دوران ماقبل مدرن تجربه مرگ دیگری تجربه‌ای تکان‌دهنده بود. مثلاً در روستاها وقتی کسی می‌مرد، شیپور مرگ از مرکز روستا در چهار جهت روستا نواخته می‌شد و بدین ترتیب، این نوا نوا نه تنها از اهالی دعوت می‌کرد که به تجربه مستقیم و جمعی مرگ دیگری وارد شوند و در آن مشارکت کنند، بلکه مرگ آگاهی را در کالبد و جان آدمی می‌ریخت و حسی از در آینده مردن را وارد لحظه کنونی آدمی می‌کرد و فرد، ناگهان و ناخودآگاه نزدیکی مرگ و دست او را بر شانه‌های خویش احساس می‌کرد. به عبارت دیگر، در دوران ماقبل مدرن میزان تشدید مرگ آگاهی‌ای که از تجربه مرگ دیگری حاصل می‌شد بسی بیش از آن چیزی است که در دوران جدید در ما و اعماق وجودمان نقش می‌بندد. بودا وقتی که برای اولین بار از قصر خود خارج شد، دیدن سه منظره او را دچار سرگشتگی و حیرت کرد؛ چنان‌که او از قصر و زن و کودک خود دست کشید. موها را برید و آواره و پریشان به جست‌وجوی نجات و آرامش، روان شد. این سه منظره عبارت‌اند از: انسانی پیر و فرتوت، شخص بیمار، جسد یک مرده. چنان این مناظر ضربه بر جان او وارد ساخت که همه آنچه داشت را رها ساخت. آری مرگ آگاهی نگرانی و اضطراب را با خود به همراه دارد؛ اما پرسش این است که چرا تجربه مرگ دیگری اکنون چندان نگرانی‌ای در جان ما نمی‌ریزد؟ گاهی حتی درک حالات بودا برای ما دشوار است. اینکه چرا او با دیدن این مناظر چنین سرگشته و آشفته شد و احساس تنهایی، ناپایداری و نیستی را در عمق جان خویش تجربه کرد و از این‌رو، در طلب بی‌رنجی و آرامش به حرکت درآمد؟

به نظر می‌رسد می‌توان پاسخ این پرسش را در روزمره شدن مرگ جست‌وجو کرد. در دوران جدید شرایط به گونه‌ای است که مرگ، دیگر خصلت منحصربه‌فرد بودن خویش را از دست داده است. مرگ، دیگر امری منحصربه‌فرد نیست. مرگ در دوران جدید بیش از پیش افسوس‌زدایی شده است. مرگ به پدیده‌ای چون دیگر پدیده‌ها تبدیل شده است. سازمان اجتماعی جدید مرگ را به امری همه‌جایی و همه‌جا حاضر بدل ساخته است. اگرچه قبرستان‌ها از شهر خارج شده‌اند و از زندگی روزمره ظاهراً بیرون رفته‌اند، اما مرگ همه‌جا حاضر است. مرگ از یک طرف رسانه‌ای شده است و از طرف

دیگر هر روز می‌توان در خیابان‌ها مرگ یا مظاهر آن را سراغ گرفت. در بازی‌های کامپیوتری و کارتون‌ها برای کودکان مرگ به امری آشنا بدل می‌شود. در روزنامه‌ها و صفحات حوادث، مرگ مضمون اصلی است؛ که بسیاری اوقات با عکس و تصویلات همراه است و گاه حتی با کاریکاتور - یعنی به شکل چیزی مضحک و خنده‌آور - به تصویر کشیده می‌شود. اخبار قتل و کشتار با داستان‌پردازی و شرح ماجراها همراه است. در رمان‌ها و داستان‌ها، رمان‌های جنایی جایگاه نخست را کسب کرده است و در فیلم‌ها و سریال‌ها، مرگ مانند امری همه‌جا حاضر اتفاق می‌افتد.

در دنیای غیررسانه‌ای یعنی در متن جامعه و در تجربه مستقیم نیز مرگ دیگر خصلتی رازآلود ندارد. برای ما دیگر چیزی غریبی نیست اگر که جنازه مرد معنای را در گوشه خیابان مشاهده کنیم. سکه‌ای می‌اندازیم سینه سپر می‌کنیم و می‌گذریم؛ تو گویی مرگ دیگری هیچ دلالتی بر مرگ من ندارد! در شرایط اجتماعی جدید آگاهی از مرگ و نیستی، دیواره‌های وجود آدمی را دیگر نمی‌لرزاند. مرگ دیگری چنان امری عادی و پیش‌پاافتاده است که مرگ من را به خاطر من نخواهد آورد. ناقوس مرگ زمانی همچون بیم عذاب جهنم در قرآن که گویی به همین زودی نصیب فرد گنه‌کار خواهد شد، تکان‌دهنده بود؛ اما اکنون طنین این ناقوس در عمق جان انسان معاصر شنیده نمی‌شود. این وضعیت ناشی از روزمره شدن مرگ است. همان‌طور که

روزمره شدن امر مقدس آن را به چیزی عادی و پیش‌پاافتاده بدل می‌سازد و قداست آن را دچار فرسایش می‌کند، روزمره شدن مرگ نیز رازآلودگی و هیبت و دهشت‌انگیزی آن را تقلیل می‌دهد و در نتیجه، مرگ آگاهی در بستر احتضار می‌افتد.

با احتضار مرگ آگاهی، نماد آن نیز می‌میرد. از این‌رو، خاک و لمس آن یادآور تلنگر مرگ ما در آینده نزدیک نیست. خاک پیش از این از جنس ما بود. آرمان فرد این بود که از خاک وجود خویش فراتر رود. از یک طرف با خاک قرابت و خویشاوندی احساس می‌کرد و از طرف دیگر، می‌خواست از آن فراتر رود. اکنون در دوران جدید، ما خویشاوندی خود را با خاک به فراموشی سپرده‌ایم و آرمان فراروی از خاک را نیز وا نهاده‌ایم. خاک زمانی در ما نگرانی پدید می‌آورد، زیرا چینیستی ما را به یادمان می‌آورد و به ما آنچه باید بودن را متذکر می‌شد؛ زیرا خاک در

فرهنگ ما قابلیت تبدیل شدن داشت. خاک با زبان بی‌زبانی به ما می‌گفت که کیستیم و از طرف دیگر وقوف ما به اینکه کیستیم ما را به یاد آنچه باید بود می‌انداخت. خاک نماد تشویش و نگرانی ما بود؛ نگرانی‌ای اصیل و انسانی و سازنده. به تعبیر هایدگر: «هست بودن... نگران بودن است، زیرا که انسان یک‌باره آنچه می‌تواند باشد، نیست». به یک معنی «هم‌اکنون، آنجا» است: یعنی انسان، در هر لحظه‌ای که درباره خود فکر کند، خود را پرتاب‌شده در وجود می‌یابد. از طرف دیگر، مادام که هست است، در برابر خود ردیفی از امکانات می‌بیند و او خود را در پیش می‌اندازد و به‌طرف این امکان‌ها پرتاب می‌کند. حال، همین پیش نهادن و کشاکش میان آنچه هم‌اکنون هست و آنچه باید بشود، عین نگرانی است. این نگرانی، نه یک احساس قلبی گذران است و یک رفتار خاص جزئی، بلکه عین وجود اوست و «ساخت

و ریخت نامتفاوت وجود حاضر». اگر امکان نهایی انسان را مرگ بشماریم، از این لحاظ، می‌توان در تعریف او گفت «بودن- برای مرگ» (همان: ۲۲۶) اما با احتضار مرگ آگاهی در دوران جدید، خاک دیگر یادآور بودن ما برای مرگ نیست. در عصر ما دل‌تنگی برای مرگ دیناسورها جایی ندارد و این که کسی پس از سال‌ها، دیگر نمی‌تواند صدای آواز قورباغه‌های فصل بهار را بشنود، کسی را غمگین نخواهد کرد. این است که مفهوم خاک دیگر نمادی برای ابراز و بازخوانی زایش و فرسایش زندگی نیست. امروزه خاک ما را بیش‌تر

به یاد‌گردگیری می‌اندازد؛ به‌جای آن که واسطه مرگ آگاهی ما باشد. ■

پی‌نوشت:

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی

منابع و مآخذ:

- تیلیش، پاول (۱۳۷۶) الهیات فرهنگ. ترجمه مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد. تهران: طرح نو، چاپ اول.
- معین، محمد (۱۳۷۵) فرهنگ فارسی، ج ۱. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم.
- ورنو، روزبه، وال، ژان (۱۳۷۲) نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: نشر خوارزمی، چاپ اول.

هایدگر می‌گوید اگر امکان نهایی انسان را مرگ بشماریم، از این لحاظ می‌توان در تعریف او گفت «بودن - برای - مرگ» (همان: ۲۲۶). از نظر هایدگر انسان یعنی این «بودن - برای - مرگ» دو جور می‌تواند باشد: «یکی اصیل، یا با تصمیم و دلیرانه و دیگری ناصیل، یا ساقط و نازل

حشم انداز اقتصاد و توسعه



در شرایط کنونی که با کاهش بودجه دولتی و افزایش هزینه‌های تولید و توزیع مواجه هستیم، دولت باید به منظور افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید، سیاست‌های حمایتی و تسهیلی را اتخاذ کند. همچنین باید به منظور افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید، سیاست‌های حمایتی و تسهیلی را اتخاذ کند. همچنین باید به منظور افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید، سیاست‌های حمایتی و تسهیلی را اتخاذ کند.

بنای کاروفی خود کفایی گندم

گفته گوید کابوس دانشی



نویسندگان: سرمایه مالی، پوپولیزم و
کلودالیزم مالی

گفت و گو با کمال اطهری



خودکفایی در سایه مدیریت منابع

گفت‌وگو با عنایت‌الله بیابانی

سمنانه گلاب: سیاست خودکفایی در تولید گندم همواره با چالش‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. برخی سیاستگذاران حوزه کشاورزی به دلیل استراتژیک بودن این کالا، خودکفایی در این محصول را هدف مهمی تلقی می‌کنند و برخی با انتقاد از این سیاست، توجه به مزیت‌های کشاورزی را بااهمیت می‌دانند. گروه دوم با تکیه بر تجربه پیشین خودکفایی در محصول گندم که در نهایت به واردات گسترده این محصول در سال‌های بعد ختم شد، تأکید دارند این سیاست نمی‌تواند پایدار باشد و باید سیاست خوداتکایی را جایگزین سیاست خودکفایی کرد. گفت‌وگو با عنایت‌الله بیابانی، قائم‌مقام دبیرکل خانه کشاورز، با محوریت این انتقادات انجام شد. وی اگرچه مدافع سیاست خودکفایی نیست، اما ماهیت خودکفایی در سال جاری را از دوره پیش متفاوت می‌داند و معتقد است با مدیریت صحیح که در دولت یازدهم شاهد بودیم، این اتفاق مهم رقم خورد و می‌تواند ادامه پیدا کند. وی با مثبت‌خواندن مدیریت تولید در سه سال گذشته، بهبود در مدیریت عرضه را شرط مهم برای ارتقای بخش کشاورزی کشور می‌داند. شرح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

خودکفا شویم: اما این شعارها در عمل نتیجه نداد و ما واردکننده بزرگ برنج و گندم و دیگر محصولات کشاورزی شدیم. مشکل این بود که ما ساختار نظام کشت را ساماندهی نکردیم و مدیریت آن زمان آسیب‌هایی که افزایش تولید گندم به تولید دیگر محصولات کشاورزی مانند جو وارد کرد را نادیده گرفت. یکی از انتقادات به حقی که به سیاست خودکفایی در آن دوره وارد بود پایدار نبودن این سیاست و به هم‌ریختن نظام کشت بود که در آن منافع ملی هم لحاظ نشده بود.

خودکفایی گندم که امسال به دست آمد هم با همین انتقادات روبه‌رو است؟

خودکفایی در سال جاری متکی به بهبود مدیریت است. مدیریت بخش زراعت در وزارت جهاد کشاورزی یک فرد آگاه به مسائل این حوزه و کارشناس در حوزه آب است. به همین دلیل به مسائل زراعی یک نگاه همه‌جانبه دارند. توجه به محدودیت منابع آبی در مسائل زراعی بسیار اهمیت دارد. ما نمی‌توانیم تولید را بی‌توجه به منابع آبی افزایش دهیم. رفتار ما در دوره‌های گذشته مانند سرنشینان یک کشتی بود که شادمانه خود را غرق می‌کنند، اما خوشبختانه در دولت یازدهم مسئله آب با زنگ خطرهایی که نهادهای مختلف از جمله خانه کشاورز به صدا درآوردند، جدی گرفته شد. مسئله خشک‌شدن دریاچه ارومیه، تالاب‌ها و خشکسالی چند سال اخیر دست به دست هم داد تا مسئله آب جدی گرفته شود و به این موضوع در سیاست‌گذاری‌های کشاورزی توجه شود. در دولت یازدهم صرفه‌جویی در مسئله آب مدیریت شد. در کنار این، سال زراعی گذشته، یک دوره ترسالی بود و به همین دلیل در بخش زمین‌های دیم به‌ویژه کردستان، از گندم و دیگر محصولات برداشت خوبی داشتیم. پیش‌بینی ما برای تولید گندم در سال جاری ۹/۵ میلیون تن بود که الان نزدیک به یازده میلیون تن گندم خریداری شده است.

پس شما موافق خودکفایی در گندم با این شیوه هستید.

البته همان‌طور که در ابتدا گفتیم خودکفایی باید با توجه به شرایط کشور دنبال شود. من اعتقادی به خودکفایی در تمام محصولات استراتژیک ندارم. بهتر است به‌جای سیاست خودکفایی روی محصولاتی که در آن مزیت داریم سرمایه‌گذاری کنیم و با بازاریابی مناسب آن‌ها را صادر کنیم و از درآمد آن برای واردات محصولاتی که در آن مزیت نداریم استفاده کنیم. فراموش نکنیم که ما با توجه به اقلیم داخلی در یازده محصول مانند پسته، خرما، زعفران، زرشک و مرکبات مزیت داریم. تولید این محصولات باید مدیریت شود و با سرمایه‌گذاری و اصلاح سیستم آبیاری تولید را افزایش دهیم. این نکات ما را وادار می‌کند تا در امر خودکفایی تفکر اقتصادی داشته باشیم. تفکر اقتصادی باید همراه با مدیریت صحیح باشد. باید در این مسیر

سال ۱۳۸۳ اعلام شد که ما در تولید گندم خودکفا شده‌ایم و نیازی به واردات این کالای استراتژیک نداریم، اما این خودکفایی ادامه‌دار نبود و پس از مدت کوتاهی دوباره واردکننده گندم و در واقع بزرگ‌ترین واردکننده گندم شدیم. امسال دوباره دولت خبر خودکفایی در تولید گندم را اعلام کرد. این افت و خیزها در تولید این محصول کشاورزی به چه دلیل است و آیا این بار می‌توان امیدوار بود که خودکفایی پایدار باشد؟

پیش از پاسخ به این پرسش ابتدا باید بررسی کنیم آیا سیاست خودکفایی در راستای حفظ منافع ملی، یک سیاست بهینه است یا خیر. دستیابی به خودکفایی اتفاق بسیار خوبی است در صورتی که ما شرایط رسیدن به خودکفایی را با قیمت مناسب داخلی داشته باشیم. علاوه بر این در اتخاذ سیاست خودکفایی باید به محدودیت منابع آب و میزان ارزش افزوده تولیدی به ازای هر هکتار یا مترمکعب آب در تولید یک کالا هم توجه داشته باشیم. اگر همه این موارد مهیا باشد سیاست خودکفایی پایدار با حفظ منافع ملی بلندمدت از اولویت‌هایی است که باید به آن توجه شود. در دوره‌های پیش که جشن خودکفایی گندم هم گرفته شد یک سیاست اشتباه با روش غلط بود و دیدیم که سال بعد از آن هفت میلیون تن گندم وارد کردند. این اشکال فقط محدود به گندم نبود و باید اثر آن را در تولید سایر محصولات کشاورزی هم دید. ما تحت عنوان خودکفایی گندم در دوره گذشته بزرگ‌ترین واردکننده جو شدیم و بهترین زمین‌های پنبه خود را زیر کشت گندم بردیم. در آن سال با سیاست قیمت تضمینی، نظام کشت را به هم ریختیم. ما سیاست خودکفایی را در دوره‌ای دنبال کردیم که هیچ توجهی به ساختار کشت وجود نداشت. چه اشکالی دارد ما در تولید گندم خودکفا باشیم، اما بتوانیم تولیدات دیگر خود که با شرایط اقلیمی همخوانی دارد و در تولید آن‌ها مزیت داریم را کشت کنیم و از درآمد صادراتی آن گندم وارد کنیم؛ به عبارت دیگر اگر ما تراز تجاری مثبت در کشاورزی داشته باشیم در عمل یعنی خودکفاییم.

یعنی در آن دوره خودکفایی از طریق انتقال منابع از تولید محصولات دیگر زراعی به تولید گندم، حاصل شد؟

این یکی از دلایل بود، اما تنها دلیل نبود. در آن سال، ما ترسالی داشتیم و این هم به افزایش تولید گندم کمک کرد چون بخش عمده‌ای از کشت گندم، دیم است، اما ما چون برنامه‌ای برای ادامه این کار نداشتیم، این سیاست نتوانست ادامه‌دار باشد. بارفتن آقای حجتی و در دوره مدیریت دولت نهم نه تنها خودکفایی در گندم پایدار نبود، سایر اهداف حوزه کشاورزی نیز شکست خورد. در سال ۸۳ قرار بود پس از دو سال در تولید برنج و پس از سه سال در تولید جو و دانه‌های روغنی

از روش‌های نوین کشت، بذره‌های اصلاح‌شده و روش‌های نوین آبیاری استفاده شود. نکته مهم اینکه ما هنوز از بذرهایی استفاده می‌کنیم که بیست سال پیش استفاده می‌شده و این یعنی خود را از چرخه فناوری‌های نوین و تولید علمی در جهان امروز خارج کرده‌ایم.

شما بین خود کفایی در دوره پیش و خود کفایی امسال تفاوت قائل شدید، این تفاوت از کجا می‌آید. اگر ترسالی در سال زراعی گذشته عامل مهمی در افزایش تولید گندم بوده، چه تضمینی وجود دارد که این روند تولید سال‌های آینده هم ادامه داشته باشد؟

«ما در این دوره تفاوت مدیریت را کامل می‌بینیم. در کشور خیلی سال‌ها ترسالی داشته‌ایم، اما واردکننده بزرگ گندم هم بوده‌ایم؛ اما افزایش تولید گندم در این دوره نقش مدیریت تولید را اثبات کرد. چرخه تولید در کشاورزی به چندین عامل بستگی دارد که یکی از آن‌ها آبیاری مناسب است، اما مدیریت در حوزه‌های دیگر کشاورزی نیز می‌تواند به بهتر شدن نتیجه کمک کند. تحویل کود و بذر در زمان مقرر، یکی از نمودهای مدیریت مناسب در این دوره بود. علاوه بر این با تغییرات و اصلاحاتی که در کمباین‌ها انجام شد (البته هنوز به نقطه ایده‌آل در این زمینه نرسیده‌ایم) ضایعات در برداشت کمتر شد. در گذشته کمباین‌های چینی به کشور وارد می‌شد که ۲۰ درصد ریزش داشتند و این ضرر بزرگی برای کشاورز بود؛ اما مدیریت تولید با اصلاحات در بخش مکانیزاسیون این مشکلات را کمتر کرد. هم‌زمان با این کار فرهنگ‌سازی مصرف هم صورت گرفته است. در کشور ما این فرهنگ‌سازی بسیار بااهمیت است. آمار نشان می‌دهد در گذشته تا دو میلیون تن گندم به دلیل ضایعات نان دور ریخته می‌شد. این میزان اتلاف منابع خلاف منافع ملی است؛ اما با کمک رسانه‌ها و فرهنگ‌سازی در این زمینه، بخشی از این ضایعات کنترل شد. این ضایعات هنوز هم می‌تواند کنترل شود. مدیریت تولید و تقاضا در کنار هم باعث می‌شود ما بتوانیم تولید داخل را به حد نیاز داخل برسانیم.

یعنی امسال ما نباید نگران کاهش تولید سایر محصولات کشاورزی باشیم؟

«یکی از مشکلات اساسی ما در زمینه کشاورزی، مدیریت پس از تولید است که هنوز هم در این زمینه نقص داریم. اگر تولیدکننده ما بداند محصول خود را به چه قیمتی می‌تواند بفروشد و شرایط برای فروش مهیا باشد، می‌تواند برای تولید خود برنامه‌ریزی کند. در گذشته به بخش «مدیریت عرضه» توجه کافی نمی‌شد. از مدیریت منابع آب هم در گذشته غفلت می‌شد و ما باور نداشتیم آب می‌تواند در کشور خشکی مانند ایران یک منبع تجدیدناپذیر باشد؛ اما در حال حاضر با فجایی که در کشور اتفاق افتاده، خشک‌شدن تالاب‌ها، کاهش چشم‌گیر ذخیره سفره‌های آب‌های زیرزمینی و در نتیجه نشست دشت‌ها و خشکسالی، این نگرش تغییر کرده و ما در سیاست‌های حوزه آب بازیابی کرده‌ایم؛ البته مدیریت آب جنبه دیگری هم دارد. در حال حاضر مشخص

شده افزایش آبیاری هم می‌تواند باعث کاهش تولید شود و ریشه گیاه در خاک هوای مورد نیاز را به دست نمی‌آورد. با توجه به همین محدودیت هم ساختار تولید تغییراتی داشته است. اگر در این هر دو حوزه مدیریت ارتقا یابد، بسیاری از نگرانی‌های فعلی در حوزه کشاورزی رفع خواهد شد.

این مدیریت عرضه چگونه محقق می‌شود؟

«یکی از موارد مهم در مدیریت عرضه خرید محصول کشاورز در زمان مقرر است. اشاره کردم که امسال تولید گندم ما بیشتر از میزان پیش‌بینی شده بود. همین مسئله باعث شد بودجه‌ای که برای خرید گندم تضمینی در نظر گرفته بودیم به‌موقع پرداخت نشود که این موضوع باعث دل‌نگرانی کشاورزان شده است. این مشکلات باید در سیاست‌های آینده در نظر گرفته شود. کشاورزی که کالای خود را تولید کرده، بسیار آسیب‌پذیر است. اگر خرید کالا از کشاورزان به‌موقع انجام نشود، صف به وجود می‌آید. وقتی صف ایجادشده پای دلان به میان می‌آید که با قیمت پایین کالا را از کشاورز می‌خرند و با قیمت تضمینی می‌فروشند و سود کلانی کسب می‌کنند. وقتی کشاورزی جو تولید کرده است و سه ماه است محصول او را گرفته‌ایم، اما پولی پرداخت نشده، انگیزه برای کشت این محصول کم می‌شود. در اینجا اشکال کار خرید تضمینی گندم نیست، مدیریت نامناسب عرضه در گروه‌های دیگر محصولات زراعی است. اگر دولت نتواند خرید تضمینی که تعهد کرده به‌موقع انجام دهد کشاورزان هم نمی‌توانند تعهدات خود را به بانک‌ها بپردازند و در نتیجه به دلان اتکا می‌کنند. در ایران به دلیل اقلیم خاص کشور، می‌توان در هر چهار فصل گندم تولید کرد و این پتانسیل خوبی برای کشور است که باید مدیریت بهتر در حوزه تولید و عرضه از آن استفاده شود.

یکی از مشکلات حوزه زراعت که به آن اشاره کردید، استفاده نکردن از بذره‌های اصلاح‌شده است. این تغییری است که به نظر می‌رسد به‌راحتی می‌توان در حوزه



عنايت‌الله بیابانی

زراعت ایجاد کرد، اما لازمه آن حمایت دولت است. در این زمینه چه گام‌هایی برداشته شده است؟

«خوشبختانه این تغییرات ایجادشده و کشاورزان نیز آن را حس کرده‌اند. ما یکی از بزرگ‌ترین واردکننده‌های دانه‌های روغنی در دنیا هستیم؛ اما در نتیجه بذره‌های اصلاح‌شده کلزا که در اختیار کشاورزان قرار گرفت و فرهنگ‌سازی مناسبی که انجام شد کلزا کشت دوم کشور شده است. البته باید در کشت این دانه محدودیت آب را در نظر گرفت؛ اما در این مورد هم باید مدیریت عرضه قوی‌تر باشد و با پرداخت به‌موقع پول کشاورز از او حمایت کرد.

ماده ۳۳ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی به نقش بورس در عرضه محصولات تأکید دارد. بر اساس این ماده علاوه بر اجرای قانون خرید تضمینی محصولات کشاورزی، سیاست قیمت تضمینی نیز برقرار می‌شود. در نتیجه تولیدکنندگان محصولات کشاورزی می‌توانند محصولات خود را در بورس تخصصی کالای کشاورزی عرضه کنند و در صورت پایین بودن قیمت کشف‌شده در بورس کالا نسبت به قیمت تضمینی اعلام‌شده، مابه‌التفاوت آن توسط دولت به تولیدکنندگان پرداخت می‌شود. در حوزه مدیریت عرضه که روی آن تأکید دارید، ساز و کار بورس چگونه می‌تواند کمک کند؟

«دولت باید سیاست‌های حمایتی خود را از بخش کشاورزی داشته باشد و ساز و کار بورس می‌تواند به آن کمک کند؛ اما برای رسیدن به این وضعیت باید قدم‌به‌قدم پیش برویم. در گام نخست باید برای کشاورز فرهنگ‌سازی شود. من کشاورز عادت دارم محصول خود را به روش سنتی بفروشم و با تابلو بورس و خریدوفروش از این طرق بیگانه هستم و نمی‌توانم راحت به آن اعتماد کنم. باید برای این کار زمان گذاشت و آموزش داد. این سیاستی است که در دنیا تجربه شده و نتیجه داده است. ما هم باید از تجربه دنیا استفاده کنیم در غیر این صورت از گردونه رقابت در دنیا عقب می‌مانیم. امروز دنیا به شکل مجموعه کوچکی اداره می‌شود و رقابت بسیار فشرده است. اگر تولیدات ما رقابت‌پذیر نباشد، از چرخه تولید خارج می‌شویم. این رقابت هم در عرضه تولید و افزایش بهره‌وری باید دنبال شود و هم از ابزارهای نوین بازرگانی باید استفاده کنیم. شما اشاره کردید تغییرات مدیریتی در دولت یازدهم جدی و ملموس است. آیا این تغییرات در معیشت خانوار روستایی هم دیده شده است؟

«ما باید انصاف را در نظر بگیریم. مردم می‌دانند آقای روحانی زمانی روی کار آمد که ذخایر استراتژیک کشور تنها به‌اندازه یک ماه وجود داشت. شعور سیاسی مردم ایران را نباید دست‌کم گرفت. امروز حرف‌های عوام‌فریبانه که ماهی ۴۵ هزار تومان یا بیشتر به افراد بدهیم جایی ندارد. توری که به‌واسطه این سیاست بر مردم تحمیل شد و مردم را در تنگنا قرار داد هنوز از یاد نرفته است. رسانه ملی هم باید در این زمینه اطلاع‌رسانی

بهای تاریخی خودکفایی گندم

گفت و گو با کاووس واضحی



«خودکفایی؛ دومینویی که در نهایت فرومی‌ریزد»؛ کاووس واضحی، در نقد سیاست خودکفایی گندم در کشور، آن را به دومینویی تشبیه می‌کند که ممکن است چیدن مهره‌های دیگر طول آن را بیشتر کند، اما در نهایت محکوم به فروریختن است. وی در توضیح این استدلال خود به محدودیت آب و خاک در کشور اشاره می‌کند و معتقد است تأکید بر خودکفایی بدون توجه به تأثیر آن بر مسائل زیست‌محیطی اقدامی نابه‌جاست. وی البته سیاست‌های وزارت جهاد کشاورزی در دوره دولت یازدهم را در مقایسه به دولت پیش شایسته تقدیر می‌داند، اما باور دارد که این تیم کارشناسی باید تلاش کنند دیدگاه نظام سیاسی درباره خودکفایی را تغییر دهند و به جای آن، توسعه همه جانبه و پایدار کشاورزی را معیار موفقیت تعریف کنند. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

تمایل کشورهای بزرگ سرمایه‌داری به وابسته کردن کشورهای در حال توسعه و ایجاد اختلال در تحولات اقتصادی این کشورها به نظرم خودکفایی مفهوم مهمی در اقتصاد است و نباید دست کم گرفت؛ اما این خودکفایی مرز معینی نیز دارد. مرز معین و خط قرمز خودکفایی، پایداری و حفظ محیط زیست و سرنوشت نسل آینده است.

چرا گندم این قدر برجسته شده و به‌عنوان معیار و ملاک خودکفایی در کشاورزی مطرح شده است. ویژگی‌های این محصول چیست و چه برتری نسبت به دیگر محصولات کشاورزی دارد؟

«پیش از اینکه به سؤال شما پردازم توضیح بیشتری درباره خودکفایی می‌دهم. دو نوع تعریف از خودکفایی می‌توانم ارائه کنیم: تعریف نخست خودکفایی عبارت است از استفاده صحیح از منابع و ظرفیت‌های موجود کشور در راستای توسعه کشاورزی و بر مبنای اصول و قواعد علمی و متناسب با تجربه کشورهای پیشرفته. بدیهی است تحت این شرایط کشور واردکننده برخی کالاها از خارج نیز باشد. در این پارادایم بر کالای خاصی حساسیت وجود ندارد و مسئله عدم وابستگی نیست، معیار، به‌کارگیری مطلوب منابع است.

برای شروع بحث لطفاً توضیح دهید اهداف و ضرورت‌های خودکفایی در محصولات استراتژیک کشاورزی در ایران چیست؟

خودکفایی یا خودبستگی حالتی از استقلال اقتصادی است که همیشه دولت‌ها و حکومت‌ها به آن توجه کرده و آموزه‌های شرعی و عرفی نیز از آن حمایت می‌کنند. از بین نخله‌های فکری مرکاتلیست‌ها یا سوداگران در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی به خودکفایی توجه بیشتری داشتند؛ اما با ظهور اقتصاددانان کلاسیک مفهوم خودکفایی به‌تدریج با طرح نظریه‌های مزیت نسبی و مطلق و همچنین اساس تفکر لیبرالیسم اقتصادی به حاشیه رفت. ریکاردو معتقد بود که تجارت و دادوستد باعث افزایش رفاه برای هر دو سوی تجارت خواهد شد.

سابقه طرح خودکفایی در محصولات استراتژیک کشاورزی به‌عنوان یک سیاست و هدف اقتصادی در ایران به سال‌های اول انقلاب می‌رسد. مستحضرید که شعار اولیه انقلاب «استقلال» است. به خودکفایی نیز همواره به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های استقلال اقتصادی توجه شده و مفهومی انقلابی و همزاد انقلاب است. رهبران ایران بیش از هرکس دیگری بر خودکفایی در این محصولات کشاورزی تأکید داشته‌اند. با توجه به

کند. اتفاقی که در نتیجه گران‌شدن حامل‌های انرژی برای بخش کشاورزی افتاد هنوز به‌درستی بررسی نشده است.

به موضوع خوبی اشاره کردید. درباره تأثیر سیاست هدفمندی یارانه‌ها روی بخش صنعت صحبت شده، اما به‌نظر می‌رسد بخش کشاورزی در این زمینه مظلوم واقع شده و تأثیرات این سیاست روی کشاورزی به‌خوبی دیده نشده است. نظر شما چیست؟

«دقیقاً درست است. باید بخش کشاورزی را هم در این تحلیل‌ها وارد کرد. وقتی به ناگهان قیمت گازوئیل ۴۰ درصد گران شد، هزینه تولید کشاورزی افزایش یافت و کشاورزانی بودند که تولید را رها کردند. پیامدهای جانبی این تورم هم بسیار اثرگذار بود. مثال می‌زنم. پیش از سال ۸۹ قیمت یک بیج ساده تیلر برای کشاورز ۲۰۰ تومان بود، اما پس از سیاست هدفمندی یارانه‌ها و به دنبال آن تحریم‌ها، قیمت این بیج تا ۳۵ هزار تومان هم رسید. متوسط قیمت تعمیر تراکتور پیش از این تورم ۲۵۰ هزار تومان بود اما تا سه میلیون تومان هم رسید. اینکه بخواهیم مردم هزینه سوخت را به‌صورت واقعی بپردازند شاید سیاست خوبی باشد، اما باید گام به‌گام جلو رفت. ابتدا باید فهم این کار را در جامعه ایجاد کرد. نباید از شعار انرژی مجانی به‌یک‌باره به سمت سیاست گرانی چند برابری قیمت حامل‌های انرژی حرکت کنیم. این گرانی باعث بیکاری نیروی کار کشاورزی شد. من به‌عنوان یک کشاورز برنج‌کار این تغییرات را لمس کرده‌ام. الآن هزینه کاشت و برداشت برنج به‌مراتب گران‌تر از پیش از اجرای سیاست هدفمندی است. در نتیجه نیروی کار کمتری هم استخدام می‌کنم. تأثیر کشاورزی روی اشتغال را نباید نادیده گرفت. در نتیجه این تغییرات و تورم اشتغال در بخش کشاورزی کاهش یافت. بیکاری یکی از اعضای خانواده در مقابل دریافت ۴۵ هزار تومان مقرری ماهانه ضرر بزرگی است. در نتیجه ما شاهد سیل مهاجرت از روستا به شهر و رشد مشاغل کاذب بودیم. تولید روستایی باید ارزش خود را داشته باشد. وقتی امکانات یک فرد در روستا از امکانات یک حاشیه‌نشین شهری کمتر است و سود تولید در روستا پایین است این سیل مهاجرت ادامه خواهد داشت؛ اما با مدیریتی که بتواند تولید روستایی را سودده کند می‌توان این پیامدها را هم کنترل کرد.

و سخن پایانی؟

«راه پیشرفت کشاورزی تولید علمی و مطابق با استانداردهای دنیاست. در کنار این باید بازار کشاورزی را هم اصلاح کرد. کشاورز تولیدکننده با سختی زندگی می‌کند و مصرف‌کننده هم کالای گران به‌دستش می‌رسد. در این میان دلال‌ها و واسطه‌ها سودهای کلانی را به دست می‌آورند. باید تا جایی که می‌توان بازار تولید و مصرف را به هم نزدیک کرد تا با حذف رانت‌های واسطه‌ای دو طرف طیف تولید و مصرف در وضعیت بهتری قرار گیرند. در نهایت ما باید به‌اندازه میزان وجود آب برنامه‌ریزی کنیم. ■

در تعریف دوم، خودکفایی بر مبنای صرف عدم وابستگی و بی‌نیازی برای چند محصول حساس و به اصطلاح استراتژیک با زمان‌بندی و عدد و درصد تحقق تعریف می‌شود. در شرایط حاضر گندم اولین محصولی است که در بوته آزمون قرار گرفته است. اطلاع دارید که خودکفایی قبلاً هم اتفاق افتاده بود. در سال‌های زراعی ۸۱ تا ۸۶ تولید گندم همواره بالای ۱۳ میلیون تن بوده و در سال زراعی ۸۵-۸۴ بالغ بر ۱۶ میلیون تن بود. نتایجی که هرگز تکرار نشد.

گندم به دلایلی کالای استراتژیک محسوب می‌شود. بدین معنی که وابستگی به واردات گندم ممکن است به وابستگی‌های سیاسی نیز منجر شود. از آنجا که قطع رابطه با آمریکا همواره از فروض انقلابی‌گری ایران پس از انقلاب به شمار می‌رود، با توجه به وضعیت آمریکا در تولید گندم و داشتن مقام نخست در صادرات آن، خودکفایی گندم در ایران دست کم برای پرهیز از رویارویی اقتصادی با آمریکا جنبه سیاسی پیدا کرده است. خارج از این گندم دارای ویژگی‌هایی است که آن را از دیگر اقلام کشاورزی متمایز می‌سازد.

صادرکنندگان گندم در دنیا محدود هستند و این مسئله می‌تواند در ارتباط با موضوع امنیت غذایی حساس باشد. صادرکنندگان گندم عمدتاً کشورهای پیشروی سرمایه‌داری هستند که قدرت سیاسی و نظامی فراوانی دارند؛ لذا این شائبه پیش می‌آید که دستاویزی برای تسلط بر کشورها باشد. عمده کشورهای صادرکننده گندم در جهان - آمریکا، استرالیا، کانادا، فرانسه - به دلایل متعدد و در بازه‌های متفاوت اختلافات سیاسی با ایران داشته‌اند، بنابراین از جنبه سیاسی ضرورت دارد که تدابیر لازم برای مواجهه با شرایط سخت در نظر گرفته شود.

مهم‌تر اینکه گندم در سبد غذایی ایرانیان جایگاه خاصی دارد و ایرانیان تا دو برابر دیگران از این محصول استفاده می‌کنند؛ بنابراین گندم از نظر درجه اهمیت در بحث امنیت غذایی مهم‌ترین و اولین جایگاه را به خود اختصاص می‌دهد.

همان‌طوری که می‌دانید خودکفایی در دو دوره وزارت آقای حجتی صورت گرفت، ویژگی‌های مدیریت ایشان تا چه حدی در تحقق خودکفایی مؤثر بوده است؟

نقش آقای حجتی و گروه اجرایی ایشان در وزارت جهاد در خودکفایی گندم را بهتر است از زبان خود مهندس حجتی بشنویم. ایشان دو عامل را در خودکفایی گندم دخیل می‌دانند: تأمین به‌موقع و کافی نهاده‌های تولید (کود، سم و بذر) و بارش‌های نسبتاً کافی و به‌موقع باران. تأمین به‌موقع نهاده‌های تولید در کنار بارندگی‌های مناسب موجب افزایش عملکرد تولید در سطح هکتار شد؛ لذا با وجود عدم افزایش سطح زیر کشت گندم، تولید افزایش پیدا کرد و بدین طریق موضوع خودکفایی محقق

شد. مجموعاً حدود ۶ میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی زیر کشت گندم بوده است. از مجموع حدود ۶ میلیون هکتار حدود ۲/۲ میلیون هکتار آبی و بقیه یعنی حدود ۳/۸ میلیون هکتار دیم است؛ به عبارت دیگر ۳۳ درصد سطح زیر کشت آبی بوده و ۶۷ درصد نیز زیر کشت دیم. تفکیک سهم هریک از عوامل گفته‌شده (تأمین به‌موقع نهاده‌ها و بارندگی) دشوار است. به‌سادگی نمی‌توان معین کرد که سهم تأمین نهاده‌های تولید (بخش سیاست‌گذاری صحیح) در حصول خودکفایی چقدر بوده است. یا اینکه بارش‌های منظم و کافی چه اندازه در این باره نقش داشته‌اند. در ساده‌ترین وجه تحلیل می‌توان گفت که نقش آقای حجتی پررنگ و مهم است. در عین حال باید دقت کنیم که در صورت عدم بارش‌ها خودکفایی هرگز اتفاق نمی‌افتاد. نکته‌ای که بسیار مهم است بدانیم این است که آقای حجتی آن قسمت از اقدامات و کارهایی که مدیریت قبلی نتوانست انجام دهد، انجام داد. کارهای خیلی ساده و از نظر کارشناسی روشن و بدیع. به‌عنوان مثال در سال ۹۱-۹۰ عملکرد گندم در هکتار به دلیل عدم توزیع به‌موقع و کافی نهاده‌های تولید از حدود ۴ تن به ۲/۵ تن کاهش پیدا کرد، ولی در آغاز کار آقای حجتی و در سال‌های بعد این امور به‌موقع انجام گرفت؛ بنابراین منتهای خوش‌شناسی در بارندگی سهم آقای حجتی در این باره زیاد و اقداماتش درخور توجه است. به نظر آقای حجتی و همکارانش به خودکفایی گندم بدین شکل اعتقادی ندارد؛ لذا به جای خودکفایی خوداتکایی را به کار می‌برند. منتها موضع روشنی در این خصوص از خود نشان نمی‌دهند. در محافل سیاسی صحبت از خودکفایی و در محافل کارشناسی

صحبت از خوداتکایی می‌کنند. این تناقض می‌تواند برای کشاورزی ایران دردسرساز باشد؛ اما چون هدف‌گذاری مربوط به خودکفایی گندم جنبه سیاسی دارد؛ لذا آقای حجتی مأمور است و معذور؛ بنابراین قیمت و بهای این خودکفایی را (در صورت داشتن آثار منفی زیست‌محیطی و مخاطراتی مربوط به نسل‌های آینده) دستگاه سیاسی خواهد پرداخت، نه آقای حجتی. ایشان هم متأسفانه به‌رغم قبول‌نداشتن خودکفایی بدین شکل در بیان خطرات این

کار و آثار منفی آن تمایلی نشان نمی‌دهد؛ بنابراین اگر سیاست خودکفایی بدین شیوه که در گندم ملاحظه می‌شود، ادامه‌دار باشد و سال بعد به‌جای ۱۴ میلیون، ۲۰ میلیون از بخش مطالبه شود آن‌وقت آقای حجتی هم شریک مسئله است و در برابر

نسل‌های آتی و همچنین عوارض زیست‌محیطی آن پاسخگو خواهد بود.

به طرح‌های خودکفایی از جمله خودکفایی گندم انتقادهایی شده است. این انتقادهای عمدتاً به حوزه منابع آب و خاک و همچنین مسائل زیستی مربوط می‌شود. شما تا چه حدی این انتقادهای را قبول دارید و فکر می‌کنید در این خصوص راه‌حل منطقی و مناسب چیست؟

بله من هم این انتقاد را قبول دارم. در واقع انتقاد به‌جایی هم هست. همان‌طور که گفتم، خودکفایی خط قرمزی دارد به نام حفظ محیط‌زیست، منابع پایه و حق زیستی آیندگان؛ مانند آب‌وخاک. هیچ حکومتی مجاز نیست به لحاظ کشمکش‌های سیاسی زمان حال (چه حق و چه ناحق) منابع طبیعی و زیستی و زندگی آینده ملتی را به مخاطره اندازد. زمانی که سیاست خودکفایی اجرا می‌شود، کل قابلیت‌ها و روابط اجتماعی تولید بر مبنای شعارهایی بسیج می‌شود که بر بنیادهای علمی و مطالعات از پیش انجام‌گرفته استوار نیست. خودکفایی را حکومت مطرح و الزام‌آور می‌کند، ولی هزینه آن از جامعه یعنی مردم و منابع زیستی و سهم آیندگان تأمین می‌شود؛ و به دلیل منطبق نبودن با خواست درونی تولیدکنندگان، به یک جریان دائمی و مداوم تبدیل نمی‌شود.

خودکفایی دغدغه تولیدکننده نیست. دغدغه سیاسی است. ممکن است در زمان کشاورزی قرون‌وسطا به دلیل ضرورت تأمین خوراک به لحاظ جنگ‌های طولانی کاربرپذیر بوده اما در دنیای جدید به دلیل امکان‌ناپذیری و ضرورت‌نداشتن آن، اصرار بر خودکفایی به منابع کشور فشار زیادی وارد خواهد کرد. به نظرم راه‌حل این است که دست از خودکفایی بر مبنای تعریف دوم برداریم. زمانی که ما کالایی را استراتژیک می‌نامیم جنبه ایدئولوژیک به آن می‌دهیم. در واقع وزن بی‌جهتی به آن می‌دهیم. معلوم است که این استراتژیک‌بودن برای ما هزینه‌هایی دارد. ما که نمی‌توانیم هزینه آن را از طرق واقعی تأمین کنیم از این رو مجبوریم منابع را از

حوزه‌های دیگر به تولید کالای استراتژیک انتقال دهیم. مقداری باید از آب بزنیم، یک مقدار باید از محیط‌زیست بزنیم و یک مقدار هم می‌بایست از منابع تولید محصولات دیگر کم کنیم. شما فکر می‌کنید سهم همین خودکفایی گندم در

خودکفایی خط قرمزی دارد به نام حفظ محیط‌زیست، منابع پایه و حق زیستی آیندگان؛ مانند آب‌وخاک. هیچ حکومتی مجاز نیست منابع طبیعی و زیستی را و زندگی آینده ملتی را به مخاطره اندازد

خشک شدن دریاچه ارومیه کم است؟ به نظرم سهم بالایی است. سیاست‌های جلوگیری از مهاجرت و توسعه بی‌اندازه و بی‌قواره کشاورزی و الزاماتی که تحت عنوان خودکفایی در کشور طرح شد مانند دملی چرکین در ارومیه سر باز زد. دیدیم که این دریاچه نازنین چه بلایی به سرش آمد. به لحاظ تعدد و کف‌شکنی چاه‌ها ته آن سوراخ شد. حال ما هر چه آب در آن هم بریزیم دریاچه زنده‌شدنی نیست. از این دمل‌ها متعدد وجود دارد و از این پس نیز به وجود خواهد آمد. چون هدف‌گذاری‌های خطرناکی در بخش کشاورزی داشته‌ایم.

چرا از نظر شما خطر کاهش تولید گندم همواره وجود دارد؟ نمی‌توان با مدیریت درست این سطح از تولید را حفظ کرد؟

قبلاً هم طی سال‌های ۸۶-۸۲ گندم بالای ۱۳ میلیون تن تولید شده بود، اما پایدار نبود. خودکفایی به‌ویژه در گندم با مقتضایی که عنوان شد هیچ‌وقت پایدار نخواهد ماند. ظرفیت‌های بخش کشاورزی و ساختارهای موجود چنین امکانی را نمی‌دهد. آب مهم‌ترینشان است. موانع متعدد دیگری هم وجود دارد. خودکفایی مانند بازی دومینویی است که بالاخره فروخواهد ریخت. هنر آقای حجتی و همکارانش این است که دومینوی بیشتری بچینند. ولی هرچقدر هم ماهر و زبردست باشند دومینوشان روزی فرو خواهد ریخت. مهم‌ترین دلیل آن همین بارندگی‌هاست. اگر خشکسالی باشد هرگز ما نخواهیم توانست بیش از ۶ میلیون تن گندم تولید کنیم؛ حتی اراضی زیر کشت آبی گندم نیز به‌تقریب به بارندگی‌ها وابسته است. در صورت عدم بارش‌ها عملکرد گندم در واحد هکتار حتی تا یک تن هم ممکن است کاهش باید. تجربه‌ای که بارها و بارها حاصل شده است. ایران ظرفیت تولید در عملکرد بالا را ندارد و موفقیت‌های به‌دست‌آمده جنبه المپیادی دارد. گاهی اوقات مشاهده می‌شود که فردی حدود ۱۲ تن در هکتار گندم برداشته است. این درست است؛ اما این‌ها نتایج عمومی دستاوردها و تکامل نیروهای مولد نیستند. همان‌گونه که نتایج دانش‌آموزان المپیادی به دستاورد عمومی تبدیل نمی‌شود، نتایج این‌گونه در کشاورزی هم همین‌طور است. با یک گل بهار نمی‌شود. پس اگر منطق خودکفایی در باران نهفته، بنابراین بسیار سست است. سؤال اینجاست. حال که پایه‌های خودکفایی این‌قدر سست و بی‌بنیاد است، چرا این‌قدر اصرار؟ من فکر می‌کنم خود آقای حجتی نیز به خودکفایی گندم به این شکل اعتقادی نداشته باشد. در واقع تحت فشارهای سیاسی این‌گونه وفادارانه به موضوع خودکفایی گندم همت می‌گمارد. من اگر جای آقای حجتی بودم پس از حصول خودکفایی و قبل از به‌سرآمدن دومینوها استعفا می‌دادم و این بازی



کاووس واضحی

و تعجب‌برانگیز است. ارزیابی نهایی نیز بر اساس میانگین صورت خواهد گرفت و نه یک یا دو عنوان درسی. برجسته کردن بیش از حد یک محصول مانند برجسته کردن غیرعادی یک درس سؤال‌برانگیز است. ای کاش تحلیل محتوایی در این زمینه انجام می‌گرفت. اصل برای ما توسعه کشاورزی است. این مفهوم مقتضایی دارد که متناسب با استانداردهای علمی و بین‌المللی است و هیچ‌وقت مرزهای زیست‌محیطی و منابع را نخواهد شکست. شما مقایسه کنید تکرار کلمه «گندم» را با کلمه «توسعه کشاورزی». شاید یک به هزار باشد. اصلاً مفهوم «توسعه کشاورزی» جایش در ادبیات بخش کشاورزی کجاست؟ برعکس، گندم در مسائل کشاورزی ایران بسیار پررنگ است. ما نمی‌توانیم تمامی تخم‌مرغ‌هایمان را در سبد گندم بریزیم. توده مردم هم در این باره سرگردان‌اند. یادم هست در سال ۸۵ که تولید گندم از مرز ۱۵ میلیون تن گذشت، آقای شمس آل‌احمد هم خوشش به جوش آمد و در باب گندم قصیده‌ای سرآید. نمی‌دانم سال بعد چه شعری گفت. تکیه بر هدف خودکفایی در فرایند توسعه کشاورزی کارزار شبه جنگی، ناوگانی و غیرعادی به خود می‌گیرد و بسیاری از قواعدی که در زمان و شرایط عادی رعایت می‌شود زیر پا گذاشته می‌شود. با عنصر خودکفایی، کشاورزی ایران حالت اضطراری پیدا می‌کند.

حتی در صورت خوش‌بینانه‌ترین فرض (حصول خودکفایی) نتایج آن منتج از فعل و انفعالات درونی نظام و شیوه تولید نیست. بلکه مبتنی بر روش‌ها، ابزار و حمایت‌های خارج از نظام بهره‌برداری است که به‌صورت مسکن به آن تزریق شده است. طبیعی است که در صورت فقدان یا کاهش آن حمایت‌ها نتایج به‌یک‌باره فرو ریزد. تمامی دستاوردهایی که با شعار خودکفایی در بخش کشاورزی حاصل شده، مشکوک و غیر پایدار است. واقعیت این است انتظاری که از بخش کشاورزی و تولیدکنندگان آن می‌رود فقط تأمین مواد غذایی کشور نیست، بلکه علاوه بر آن موارد دیگر از جمله ایفای نقش تاریخی برای گذار به شیوه تولید بهتر، امکان تولید مازاد بر مصرف و تحریک چرخه اقتصاد با تأمین مواد اولیه را هم شامل می‌شود. در بخش کشاورزی ایران مهم‌ترین مسئله، تعیین تکلیف ۳ میلیون بهره‌بردار است که شیوه تولیدشان دهقانی است. بررسی چگونگی تولید و چگونگی زندگی دهقانان و تعیین شرایط گذار مهم‌ترین وظیفه بخش کشاورزی است. این مسئله نه از گندم، بلکه از نان شب نیز واجب‌تر است. مسئله بنیادی که در سیاست‌های کشاورزی دیده نمی‌شود. توقع خودکفایی با این شرایط از جامعه و شیوه تولید دهقانی و مهم‌تر از همه دهقانی که در برابر هجوم بی‌وقفه سرمایه‌داری بر لبه پرتگاه ایستاده دور از انصاف است.

خطرناک را فیصله می‌دادم. توقع از آقای حجتی که در سایه هماهنگی در تأمین نهاده‌های تولید [که متأسفانه در زمان مدیریت آقای خلیلیان در بدترین شکل ممکن انجام شده بود] و همچنین خوش‌شانسی وی و بارش کافی باران بالا رفته است. اگر امسال ۱۴ میلیون تن تولید گندم داریم، سال بعد دستگاه سیاسی ۲۰ میلیون تن طلب خواهد کرد. برخی از مردم نیز با این بازی خطرناک همسو هستند. شاید به‌مخیره‌شان نرسیده باشد که یکی از علت‌های خشکی دریاچه ارومیه همین فشار سیاسی در قبال توسعه کشاورزی و تولید گندم بوده است. در یک کلام خودکفایی بدین شکل که اجرا می‌شود کلاه قشنگی است که به دردسر نمی‌آورد. حافظ می‌گوید:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی‌آورد

اثر سیاست خودکفایی بر بخش کشاورزی چه بوده؟ آیا، در جهت ایجابی به شکل الگو و نمونه برای توسعه کشاورزی خواهد بود یا اینکه موجب عدم تعادل در استفاده از ظرفیت‌های بخش کشاورزی شده است؟

«» به نظرم آثار مخربی داشته است. خودکفایی توقعی را ایجاد می‌کند که متناسب با ظرفیت‌های تولید کشور نیست. برجسته کردن خواه‌ناخواه از اهمیت دیگر محصولات کشاورزی می‌کاهد. ما باید روی میانگین‌ها حرکت کنیم. وزن هریک از عناصر میانگین‌ها هم باید نسبت به هم توازن داشته باشد. به عنوان مثال در دوره لیسانس حدود ۱۴۰ واحد درسی وجود دارد که متشکل از حدود ۶۰ عنوان درسی است. حداکثر واحدهای این عناوین چهار و حداقل یک است. اگر به یک عنوان درسی ۱۰ واحد تعلق گیرد، کار از اساس نادرست درمی‌آید

سیاست‌های توسعه کشاورزی در ایران پیش از انقلاب از منطق و استخوان‌بندی قوی‌تری برخوردار بود. بخش کشاورزی، در راستای توسعه مناسبات سرمایه‌داری (به‌عنوان هدف‌گذاری کلان برای رسیدن به جایگاه مشخص تاریخی) مورد توجه بوده و اصلاحات ارضی، خلع‌ید اولیه مالکان، ایجاد شرکت‌های سهامی زراعی، تعاونی‌های تولید و کشت و صنعت‌ها را می‌توان برنامه‌های مهم این پروسه دانست. در بعد از انقلاب، بخش کشاورزی نه از منظر رسیدن به جایگاه مشخص تاریخی، بلکه بیشتر با تأکید بر مردمان آن یعنی مستضعفان و فقرا مورد توجه قرار گرفت. در واقع سروسامان دادن به شیوه تولید و زندگی مستضعف و فقر پرور دهقانی؛ شیوه تولید و زندگی که در فراگرد نظام سرمایه‌داری، اضمحلال آن از نظر تاریخی اجتناب‌ناپذیر است. بنیان فکری و هسته اصلی مسئله کشاورزی در ایران پس از انقلاب این بوده که چگونه شیوه تولید و شأن رفتاری دهقان پایدار ماند. به همین لحاظ دهقانان، دهقانی‌تر از گذشته شدند. پیش از انقلاب به دلیل انسجام درونی و خودبسندگی اقتصادی روستا و نفوذ کم مناسبات سرمایه‌داری دهقان از خیلی جهات مصون بود. در صورتی که امروزه چنین نیست. برای اینکه زمین دهقان در طول این سال‌ها کم شده، شیوه تولید آن تغییری نکرده و بدتر اینکه زندگی‌اش به‌طور فزاینده‌ای تحت تأثیر کالاهای شهر قرار گرفته است؛ بنابراین مقروض‌تر از گذشته شده است. سیاست کشاورزی در ایران پس از انقلاب برفرضی غلط استوار شده که نتیجه آن تجزیه اراضی، تجزیه دهقانان بوده است.

همان‌طور که می‌دانید دولت گندم را از طریق قانون خریدهای تضمینی از گندم‌کاران خریداری می‌کند. به نظر شما این سیاست چه تأثیری در حمایت از کشاورزی و همچنین توسعه کشاورزی دارد؟

«بله. دولت همه [البته تا حدودی، حدود ۹۰ درصد] تولید گندم کشاورزان را از طریق قیمت‌های تضمینی خریداری می‌کند؛ البته زمانی که پای دولت به میان می‌آید و اجبارهایی که در جریان خرید اتفاق می‌افتد نمی‌توانیم از کلمه خرید استفاده کنیم. لذا بهتر است از کلمه «اخذ» به جای خرید استفاده کنیم. ببینید مسئله مازاد تولید و استفاده صحیح و برنامه‌ریزی شده از آن مهم‌ترین ابزار در توسعه و پیشرفت ممالک توسعه‌نیافته است. این مازاد عمدتاً از کشاورزی به دست می‌آید. مازاد از جنبه فرایند انباشت سرمایه نیز بسیار مهم است. طبق شواهد تاریخی منبع انباشت سرمایه عمدتاً در حوزه گردش است نه حوزه تولید.

نحوه اخذ این مازاد در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوت بوده است. در دوره فنودالیسم یا ارباب-رعیتی، این مازاد را مالک زمین اخذ می‌کرد. مالک ممکن بود فرد خصوصی یا ارباب باشد؛ مانند اروپای دوران فنودالیسم. یا نماینده و مباشر دولت،

مانند ایران در دوران ارباب-رعیتی. در اروپا، مازاد، به دلیل استقرار فنودال‌ها در مناطق روستایی و حوزه تولید هزینه می‌شد. در صورتی که در شرق، از جمله ایران، این مازاد به سبب استقرار ارباب‌ها در مراکز شهرها، به خارج از روستا منتقل می‌شد. مازاد محصول در شرایط حاکمیت شیوه تولید سرمایه‌داری را بخش خصوصی (واسطه‌ها، سرمایه‌داران) بر اساس مکانیسم بازار، از تولیدکننده خریداری می‌کند. منافع حاصل از گردش آن را نیز همان بخش به کار می‌گیرد. در اتحاد شوروی سابق، مازاد را دولت از دهقانان می‌گرفت. اساس پیشرفت‌های مهم در صنایع، به‌ویژه صنایع سنگین، صنایع نظامی و ماشین‌آلات کشاورزی در شوروی سابق ناشی از به‌کارگیری برنامه‌ریزی شده این مازاد بوده است. البته به ضرر و استثمار دهقانان. در ایران، پس از انقلاب یکی از برنامه‌های دولت، خرید مازاد تولید کشاورزان از طریق قانون خریدهای تضمینی بود که هنوز هم اجرا می‌شود. ایران به‌عنوان یک کشور سرمایه‌داری با خریدهای تضمینی محصولات کشاورزی یک برنامه سوسیالیستی به اجرا می‌گذارد. اتخاذ راه‌حل سوسیالیستی در عین حال که جامعه به سرمایه‌داری شدن نیاز دارد، تناقض‌آمیز بوده و یکی از موانع توسعه کشاورزی است. انتقال مازاد کشاورزی توسط دولت پیامدهای منفی متعددی دارد.

اول اینکه؛ قیمت خریدهای تضمینی را دولت تعیین می‌کند. با توجه به سایه سنگین دولت، همواره این قیمت‌ها ناعادلانه تعیین شده است. کارگزاران تعیین قیمت، عمدتاً به ارزش نیروی کار در اقتصاد دهقانی بی‌توجه بوده و آن را در محاسبات قیمت تمام‌شده دخالت نمی‌دهند. متأسفانه این بی‌توجهی، مایه استثمار دهقانان در سال‌های گذشته شده است. مهم‌تر از همه محاسبه‌نکردن هزینه آب در قیمت گندم است. در واقع دولت به ضرر و جیب نسل آینده به کشت گندم یارانه می‌دهد و منافع حاصل از گردش آن را نیز از مناطق روستایی خارج می‌سازد. تولیدکنندگان

و کارشناسان معتقدند قیمت تمام‌شده گندم خیلی بیشتر از قیمتی است که دولت از کشاورزان می‌خرد. به‌زعم آنان قیمت تمام‌شده گندم بیش از ۲۰۰۰ تومان است. در صورتی که دولت در سال جاری، هر کیلوگرم گندم درجه‌یک را به مبلغ ۱۲۸۰ تومان از کشاورزان خریداری کرد؛ بنابراین قیمت تمام‌شده گندم حدود ۷۲۰ تومان در هر کیلوگرم کمتر محاسبه شده است. این مبلغ به ازای ۱۰ میلیون تن گندم، معادل ۷ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان [بیش از دو برابر بودجه بخش کشاورزی] خواهد بود!

دوم؛ آثار منفی انتقال مازاد توسط دولت بر انباشت سرمایه در روستاهاست. با خرید محصولات کشاورزی، با توجهاتی از قبیل حمایت از مصرف‌کننده و ضرورت کوتاه کردن دست واسطه‌ها، کلاً منبع انباشت سرمایه از روستا خارج می‌شود. اگر مازاد بر اساس مکانیسم بازار توسط دیگر طبقات (واسطه‌ها و سرمایه‌داران محلی) جابه‌جا شود، گرچه ممکن است موجب توزیع ناعادلانه منافع مازاد باشد؛ اما یک منفعت تاریخی بزرگ خواهد داشت. این منفعت تاریخی عبارت است از: امکان انباشت سرمایه و ثروت در مناطق تولید. چرخش سرمایه توسط سرمایه‌داران محلی به مراتب بهتر از جارو خوردن آن توسط دولت فاقد برنامه است. مهم‌تر از همه، این چرخش، موجب تمرکز زمین و توسعه کشاورزی مطابق اقتصاد بازار خواهد شد. خریدهای تضمینی به‌ویژه گندم باقیمت ناعادلانه، موجب زیان دهقانان و کشاورزان است. با خارج شدن مازاد کشاورزی از مناطق روستایی، چرخش سرمایه در این مناطق به حداقل رسیده و این فرایند، سد راه انباشت سرمایه و نهایتاً کندی مناسبات رشد در کشاورزی می‌گردد. خریدهای تضمینی [دست‌کم بدین شکل] از هر نظر، ماهیت ضد توسعه‌ای در کشاورزی کشور دارد؛ بنابراین تجدیدنظر در خصوص سیاست خریدهای تضمینی بسیار ضروری است. ■



نولیبرالیسم و سرمایه مالی، پوپولیسم و فئودالیسم مالی

گفت‌وگو با کمال اطهاری - بخش نخست

حمید آصفی: گفت‌وگو با کمال اطهاری همیشه هم بر دانش نظری و هم بر اطلاعات و تجربه عینی ات از وضعیت اقتصادی ایران خواهد افزود. او در سنت چپ می‌اندیشد؛ اما یک چپ انتقادی است که نه دچار جزمیت و دکماتیسم ناشی از شیفتگی‌های ایدئولوژیک می‌شود و نه شناخت عینی و ملموسش از شرایط درونی و ملی‌اش را با تکلف در قالب‌های از پیش تعیین شده می‌ریزد. از آنجاکه به‌زعم او تکلیف سرمایه‌داری و به‌خصوص امپریالیسم روشن است، برای عبور تاریخی (نفی در نفی) از آن در جای‌جای این گفت‌وگو به‌نقد کم‌مایگی و جزمیت و وارونه‌فهمی و تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی بخشی از چپ ایرانی می‌پردازد که به نفی اکتفا کرده است و به‌خصوص نسبت به همسوسدن ناخواسته چپ ارتدوکس با محافظ استبدادی و پوپولیست هشدار می‌دهد.

اطهاری فلسفه سیاسی و اقتصادی و شیوه‌های انتظام بخش لیبرالیسم و نولیبرالیسم را به تفکیک و به‌دقت توضیح می‌دهد و بستر پیدایش و تغییرات تدریجی‌شان را می‌کاود. در همین راستاست که بعضی از بدفهمی‌ها و ظاهر بینی‌ها و ساده‌سازی‌های برخی تلقی‌های چپ را از این مکتب نقد می‌کند. مثلاً در نسبت بین آزادی و عدالت معتقد است مارکس به‌وضوح و با تأکید به دنبال آزادی همه‌جانبه فرد آدمی است و با سنت جامعه‌گرایی افراطی بخشی از چپ کنونی فاصله روشنی دارد.

همین روشنگری رادر تبیین رابطه با جامعه و نهادهای مدنی و نقش مثبت آنان دنبال می‌کند و ساده‌سازی و وارونه‌بینی و برخورد عکس‌العملی و احساسی بخشی از چپ در رابطه با نهادهای جامعه مدنی را به زیر نقد می‌گیرد.

وی تشریح تحول نظریه‌های امپریالیسم و وابستگی را برای این انجام می‌دهد که راه‌هایی از سلطه امپریالیسم نورادر برنامه توسعه ملی بیابد. این رویکرد در جای‌جای این گفت‌وگو به چشم می‌خورد و از پایه‌ای‌ترین مباحث نظری تا آخرین و ریزترین رخدادها سیاسی همچون رویکرد ترامپ به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری در امریکارا شاهد مثال تحلیل‌ها و تبیین‌های خود می‌گیرد.

اما نقطه مهم در رویکرد و اظهارات اطهاری برای من که علاقه‌مند و دل‌سپرده رویکرد مهندس سبحانی در تأکید بر توسعه‌گرایی اقتصادی و توجه به بورژوازی ملی هستم، تأکید محوری او به مقوله توسعه و توجه به کارکرد و رویکرد مثبت و مؤثر مصدق و بازرگان در ایران است.

و بالاخره نقطه اصلی توصیف و تبیین کمال اطهاری در باره اقتصاد کشورمان توجه به پوپولیسم و فئودالیسم مالی به‌عنوان نظام بازتوزیع‌گر رانت‌های گوناگون در ایران است که نمی‌تواند با لیبرالیسم نو آن هم با بدفهمی از غلبه بورژوازی مالی بر آن توضیحش داد.

سؤالات و حواشی را حذف کرده‌ام و کل متن به‌صورت یک گفتار نوشتاری شده بکدست در دو قسمت تقدیم خوانندگان می‌شود. امیدوارم برای همگان به‌خصوص چپ ایرانی که نیازمند خانه‌تکانی‌های فکری و سیاسی فراوانی است مفید واقع شود.

سیاسی، آزادی‌های فردی است و بیشتر به قول آیزیا برلین جنبه سلبی آزادی را مشخص می‌کند: یعنی آن محدوده‌ای از حقوق فردی که اگر به آن تجاوز بشود انسان معنا یا هویتش را از دست می‌دهد. مارکس نیز به‌خصوص در اثر درخشانش در بحث درباره مسئله یهود و به‌خصوص در گامی در نقد فلسفه حق هگل و در بعضی از نامه‌هایش، این مفهوم سلبی را بسیار بارز، اما البته ناکافی می‌داند. این مفهوم سلبی چیست؟ اگر انسانی یا حاکمیتی کاری بکنند که آزادی اندیشه انسانی و توان تصمیم‌گیری‌اش را بگیرند، دیگر انسان به معنای انسان باقی نمی‌ماند. این موضوع بسیار مهمی است و اگر بخواهیم از لیبرالیسم عبور کنیم واقعاً باید آن را نقد کنیم نه نفی! یعنی نقد دیالکتیکی‌اش کنیم یا نفی در نفی‌اش کنیم. پس لازم است بیشتر از حرف‌های شعارگونه رایج به آن بپردازیم.

مفهوم سلبی (Negative) آزادی، به قول برلین، محدوده تعریف انسان به‌مثابه انسان است که اگر شکسته بشود و به اسم هر چیزی به آن تجاوز بشود، انسان به‌مثابه انسان باقی نمی‌ماند و اهمیتش هم وقتی آشکارتر شد که به‌خصوص فاشیسم سر برآورد. چرا که فقدان یا سرکوب جامعه مدنی و حذف حقوق فردی به فاشیسم می‌انجامد. همان‌طور که آنتونیو گرامشی اهمیت این موضوع که حفظ جامعه مدنی باشد را پیش رو گذاشت.

مفهوم ایجابی (Positive) آزادی به قول آیزیا برلین این است که ما چه امکاناتی برای بشر باید به وجود بیاوریم که بتواند این معنای آزادی سلبی‌اش را متحقق کند؛ مانند آموزش مجانی، چون اگر کسی آموزش نبیند نمی‌تواند اندیشه کند که این همان شروط ایجابی تحقق معنای آزادی سلبی، یا همان سامان‌دهی جامعه برای دستیابی

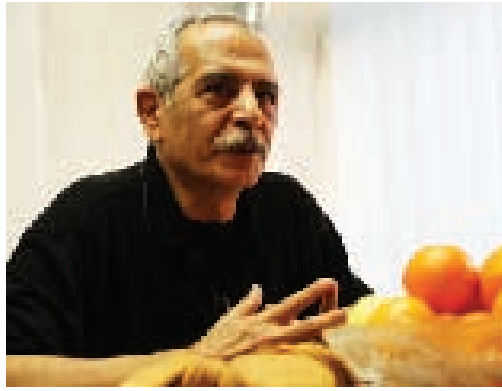
نخست به چکیده گفت‌وگو اشاره کوتاهی کنیم: لیبرالیسم ایدئولوژی یا سرمشق (پارادایم) سرمایه‌داری رقابتی است که شکل‌گیری فلسفه سیاسی‌اش از اواخر قرن هفدهم آغاز می‌شود، اما فلسفه اقتصادی‌اش (اقتصاد سیاسی) در اواخر قرن هجدهم شکل گرفته و نیز پرورش و نهادسازی‌اش در اقتصاد در قرن نوزدهم صورت می‌گیرد و تا اوایل قرن بیستم شیوه انتظام بخش (Mode of Regulation) به اقتصاد بوده است. هرچند فلسفه سیاسی لیبرالیسم تاکنون ادامه دارد، اما شیوه انتظام بخش اقتصادی‌اش در دوران امپریالیسم نو به نولیبرالیسم تبدیل شده است. در این دوران هرچند سرمایه مالی در کشورهای مرکزی قدرت بیشتری یافته، اما با جهانی شدن سرمایه، خلاف دوران امپریالیسم، در بسیاری از کشورهای پیرامونی نیروهای مولد رشدی چشم‌گیر داشته و به‌طور مثال چین در دورانی کوتاه به کارگاه صنعتی جهان تبدیل شده است؛ یعنی سرمایه مالی همچنان در سطح جهانی در خدمت قانون اول سرمایه یا تولید و بازتولید گسترده و کسب و تحقق ارزش اضافی است.

در این میان تحلیل اقتصاد سیاسی ایران نشان می‌دهد که همدستی دولت رانت‌جو و پوپولیست با بورژوازی بزرگ مستغلات و بورژوازی بزرگ بوروکرات باعث ایجاد فئودالیسم مالی در ایران شده که در خدمت تولید و بازتولید گسترده رانت، یا تولید و تحقق رانت بوده و این به‌صورت سیستماتیک فساد اقتصادی را پروراند است.

فلسفه سیاسی لیبرالیسم

برای شروع اول به فلسفه سیاسی بپردازیم که فیلسوف‌هایی نظیر لاک و منتسکیو پیشرو آن هستند، البته در درک و تعریف از این مقوله برداشتی متفاوت از هم دارند. این لیبرالیسم نزد منتسکیو جنبه قرارداد اجتماعی پیدا می‌کند و جان‌مایه این لیبرالیسم

به آزادی است که عدالت اجتماعی نیز از زمره آن است. برلین مطلب ارزنده‌ای را مطرح می‌کند که همه فجایع بشر به نام آزادی ایجابی صورت می‌گیرد و برای این دو مثال می‌آورد: یکی قشرون یهودی و دیگری استالینیزم است؛ که یکی به نام تاریخ می‌گوید من آزادی فردی تو را سلب می‌کنم برای اینکه تو را به صورت تاریخی آزاد کنم و دیگری هم می‌گوید تو فطرت خدایی است و چون خودت نمی‌فهمی که به این فطرت آزادیبخش دست پیدا کنی من آزادی فردی تو را سلب می‌کنم برای اینکه تو به فطرت واقعیات برسی و آزاد بشوی که الان داعش عین این است.



نتیجه‌گیری برلین هم جالب است چون او به عنوان یک فیلسوف سیاسی لیبرال این بحث را می‌کند. برلین می‌گوید تاریخ دربارۀ اینکه کدام مفهوم آزادی بر کدام یک مقدم است، یا به زبان دیگر آزادی مهم‌تر است یا عدالت، هنوز پاسخ نهایی را نداده و البته خودش همیشه تقدم را به آزادی سلبی می‌دهد.

فراموش نکنیم که خلاف برخی ساده‌انگاری‌ها در چپ، لیبرال‌ها نیز می‌توانند نظریه‌پرداز عدالت باشند. جان رالز که تأثیرگذارترین فیلسوف سیاسی لیبرال در قرن بیستم است، در چارچوب قرارداد اجتماعی (نه برای دستیابی به آرمان) بحث عدالت را (عدالت به مثابه انصاف) پیش می‌برد. وی که از برلین هم درس آموخته، شاید به معنای مفاهیم برلین را بسط می‌دهد و می‌گوید فضیلت روابط اجتماعی عدالت است. برای اثبات، این استدلال را طرح می‌کند که به آن شرایط آغازین می‌گویند: اگر انسان‌ها یک مرتبه پرده جهلی دربارۀ گذشته بر ذهنشان بیفتد و گذشته‌شان را فراموش کنند، ولی عقلشان سر جایش باشد و بخواهند درباره آینده تصمیم بگیرند، یا بخواهند قرارداد اجتماعی ببندند بدون اینکه بدانند درباره گذشته چه جایگاهی داشتند و موقعیت اجتماعی‌شان چه بوده است، اولین قراردادی که می‌بندند این است که همه در بیان اندیشه برای عقد قرارداد اجتماعی باید آزاد و برابر باشند؛ که این تقدم برای عقد قرارداد کاملاً درست است چون کسی که آزادی اندیشه نداشته باشد قرارداد درستی نمی‌تواند ببندد. دومین قرارداد را درباره عدالت می‌بندند که می‌گویند قرارداد ما باید به گونه‌ای باشد که وضع هیچ کداممان از گذشته بدتر نشود (که البته نمی‌دانند در گذشته چه بوده‌اند) مگر اینکه به نفع اکثریت باشد؛ یعنی در واقع قراردادی می‌بندند که در نهایت در آن برای اکثریت برد باشد با ریسک حداقل. به این ترتیب این فیلسوف سیاسی لیبرال، اصل آزادی را به عنوان اصل اول قرارداد اجتماعی می‌آورد و اصل عدالت را به عنوان اصل دوم. این دو توافق عقلانی (بیرون از هر چارچوب ایدئولوژی) برای هر جمعی است که می‌خواهند یک قرارداد اجتماعی ببندند؛ یعنی شما نیاز ندارید که علم تاریخ بدانی یا ندانی، شعبه باشی یا سنی، این قرارداد را به طور عقلانی می‌بندی که عدالت باید رعایت شود. پس به عنوان یک لیبرال می‌توانید عدالت را هم وارد قرارداد اجتماعی بکنید و این در واقع قرارداد درباره مفهوم ایجابی آزادی است. در نتیجه اینکه ما تمام لیبرالیسم را صرفاً به یک روینا یا ایدئولوژی یک طبقه برای استثمار طبقه دیگر تنزل بدهیم به نظر کار تقلیل‌گرایانه‌ای می‌آید.

از تاریخ بشری است، اما به قول پل ریکور همه دستاوردهایش متعلق به آن مرحله نیست، به طور مثال تجربه تلخ استالینیزم و در نهایت فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نشان داد که اصل روینایی تفکیک قوا (مجریه، مقننه و قضائیه) که لیبرالیسم مطرح کرده بود، اگر به اسم شوروی بودن رعایت نشود به استبداد مخرب می‌انجامد؛ یعنی این اصلی است که برای ساماندهی ایجابی آزادی در هر نظامی ضرورت دارد.

مارکس و آزادی

این تقدم آزادی در لیبرال‌ها و اینکه این قدرت نباید از یک محدوده‌ای وارد حیات فردی بشود، اصلی است که مارکس هم به شدت به آن معتقد است. برای همین نیز وی سامان‌دهی به جامعه‌ای را نظر پرداز می‌کند که در آن زور (دولت طبقاتی) وجود نداشته باشد تا انسان‌ها آزادی خود را تحقق بخشند. رد پای این اعتقاد به آزادی را در رساله دکترایش (اختلاف بین فلسفه طبیعت دموکریتی و اپیکوری) می‌توان یافت که در طول زمان به تدریج از هگل‌گی یا از ایده آلیستی به ماتریالیستی دیالکتیکی تبدیل می‌شود. او در تز دکترایش نقد دموکریت می‌کند از ناحیه اپیکور. چرا که اپیکور در حرکت ذرات اتم، هم ضرورت می‌بیند هم آزادی؛ در صورتی که دموکریت در حرکت ذرات اتم جبر می‌بیند.

در رساله دکترای مارکس مبنای شناخت‌شناسی وی درباره طبیعت وجود دارد که از یک سو بر آن جبر حاکم نمی‌بیند (چه نوع عقل کل هگلی و چه پوزیتیویستی آن)؛ و از سوی دیگر اینکه با درک ضرورت می‌توان به آزادی رسید. همان‌طور که خواهیم دید بر مبنای انکشاف همین شناخت‌شناسی است که وی آزادی انتزاعی لیبرال‌ها و اراده‌گرایی و تقدم عدالت بر آزادی سوسیالیست‌های تخیلی و برنامه‌گوتای لاسال را نقد می‌کند.

در واقع مارکس اصلاً جامعه شیفته نیست، برخلاف چپ‌های مکانیستی که وقتی می‌خواهند لیبرالیسم و نولیبرالیسم را نقد کنند با جامعه شیفتگی این کار را انجام می‌دهند یعنی با نفی آزادی فردی. در صورتی که مارکس به قاطعیت می‌گوید که این (به رسمیت شناختن حقوق فردی در لیبرالیسم) عین آزادی است و تا موقعی که آزادی بالاتری به دست نیاوردی نباید آن را نفی کنی. به همین دلیل به سوسیالیست‌های حقیقی در مانیفست کمونیسم (که در واقع برای سرنگونی دولت بورژوازی نوشته شده) می‌گوید که شما سوسیالیست‌ها مترسک مطلوب استبداد هستید برای اینکه خطر بورژوازی را از استبداد بیشتر نشان می‌دهید. مارکس برنامه‌گوتای

لاسال را هم دنباله‌روی تقدم عدالت بر آزادی می‌داند. مارکس واژه عدالت را معمولاً وقتی به کار می‌برد که می‌خواهد سوسیالیست‌های تخیلی را نقد و حتی مستخره کند در صورتی که همه فکر می‌کنند هدف مارکس عدالت اجتماعی است اما در واقع وی به دنبال آزادی بشر با درک ضرورت تاریخی است. مارکس می‌خواهد آزادی را تحقق بدهد و در نقدش به لیبرالیسم (به‌طور مثال در گامی در نقد فلسفه حق هگل) می‌گوید این آزادی (لیبرالیسم سیاسی همراه با اقتصادی) انتزاعی است. چون که کارگر باید برود در بازار نیروی کار خود را بفروشد و ممکن است نخرند یا ارزان بخرند، این آزادی دیگر آزادی واقعی نیست. در لیبرالیسم به‌طور انتزاعی این آزادی به انسان بخشیده شده، انسان باید نظامی برپا کند که این آزادی واقعی بشود، نمی‌گوید من عدالت را می‌خواهم بیساروم، می‌گوید می‌خواهم این آزادی انسان واقعی بشود. مثالش را در عرفان ایرانی می‌توان جست‌وجو کرد که مانند مکتب حکمتیه در عمل و به‌طور اجتماعی می‌خواهد آزاد بشود (به قول مارکس پراکسیس باید بکنید) نه مانند مکتب ملامتیه با مراقبه و به‌طور فردی. می‌دانیم که حکمتیه به ملامتیه می‌گوید که انسان وقتی به حق می‌رسد که راه حق را در جامعه دنبال کند نه اینکه بنشیند به‌طور فردی مراقبه کند که حق بیاید در وجودش.

وقتی شعاری (Rhetoric) با لیبرالیسم برخورد کنید، دیگر نمی‌شود نفی در نفی‌اش بکنید و به دیکتاتوری می‌رسید. مارکس به ما می‌گوید همین آزادی لیبرالی را هم نباید با هدف عدالت کنار بگذارید. همین آزادی لیبرالی را، همین آزادی انتزاعی را ما حق نداریم بگذاریم کنار، می‌بایست ارتقایش بدهید و این بر اساس درک ضرورت باید صورت گیرد که مایه آزادی واقعی است؛ اما این ضرورت چیست؟ از نظر مارکس این انسانی که برای کار باید در جامعه برود و مجبور است تا پیدا کردن کار جزو قوای ذخیره کار بشود و وقتی کار پیدا کرد ارزش اضافی‌اش را می‌دزدند یا کاملاً به او نمی‌دهند، به‌علاوه درباره نوع تولید و توزیع ثمر کارش تنها سرمایه‌دار تصمیم می‌گیرد، انسانی است خودبیکانه و به‌صورت انتزاعی آزاد است.

به‌علاوه (و شاید مهم‌تر از اولی) سرمایه‌داری نظامی خودسامان نیست و بحران‌های آن مانع رشد پایدار نیروهای مولد می‌شود و این به‌علاوه سودجویی سرمایه‌داران مانع رسیدن هرچه زودتر بشر به جامعه فراوانی و بدون زور و استثمار و در نتیجه آزادی بشر است. پس یک شرط لازم برای رسیدن به آزادی واقعی، برپایی نظامی اقتصادی است که رشد پایدار نیروهای مولد را تضمین کند. با واژگان برلین، مارکس برپایی نظام سوسیالیستی را ضرورت آزادی ایجابی می‌داند.

البته مارکس ضرورت تاریخی دیگری را هم مطرح می‌کند که به مذاق اراده‌گرایان خوش نمی‌آید. وی در دیباچه کتاب سرمایه می‌گوید که جامعه نمی‌تواند از مراحل تکامل خود بجهد و نه ممکن است به‌وسیله اراده این مراحل را زایل سازد، تنها می‌تواند درد زایمان را کوتاه‌تر و ملایم‌تر کند. مارکس معتقد بود تا زمانی که سرمایه‌داری حرفی برای رشد نیروهای مولده داشته باشد، جهش از آن ممکن نخواهد بود و از همین زاویه سوسیالیست‌های تخیلی را (که اکنون هم تعدادشان کم نیست) نقد می‌کرد.

درباره فلسفه اقتصادی لیبرالیسم هم نباید ساده‌انگاری کرد. مارکس از سر سهل‌انگاری به بورژوازی انقلابی نگفته است.

آلبرت هیرشمن در کتابش، هواهای نفسانی و منفعت‌جویی (با ترجمه محمد الماجو) فلسفه اقتصادی آدم اسمیت را ردیابی می‌کند و از قول او می‌گوید اگر انسان در بازاری که رقابتی است منفعت‌جویی کند مجبور می‌شود هواهای نفسانی‌اش را عقلانی کند تا بتواند در آن رقابت شرکت کند و منفعت ببرد و به این ترتیب یک درجه بشریت ارتقا پیدا می‌کند، چرا؟ چون دولت‌های پیشاسرمایه‌داری با زور می‌آمدند از مردم مال و خراج (مازاد اقتصادی) می‌ستاندند یا غارت می‌کردند، ولی اینجا همگی باید بروند در بازار رقابتی و درست است که این پیروی از منفعت شخصی است، ولی این یک درجه استعلا‌ی انسان است؛ یعنی بدین ترتیب با رهایی اقتصاد از زور (سیاست) در فئودالیسم و با ورودش به رقابت در سرمایه‌داری، کل جامعه ارتقا پیدا می‌کند.

مارکس در تأیید این موضوع در کتاب درباره مسئله یهود می‌گوید انقلاب سیاسی، خصلت سیاسی جامعه مدنی را از بین برد و آزادی سیاسی، در عین حال، انحلال جامعه قدیم است. در واقع به نظر مارکس نیز جامعه مدنی با رهایی از حضور زور در اقتصاد و با حضور رقابت تبدیل به جامعه مدنی امروز می‌شود. در واقع در جامعه سوسیالیستی باید چند درجه دیگر نیز هواهای نفسانی ارتقا یابد که این کار بسیار سخت‌تری است و فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالیستی پس از ۷۰ سال ثابت کرد که با دیکتاتوری اصلاً شدنی نیست.

اما وقتی که ما از آزادی می‌گوییم عده‌ای فکر می‌کنند آزادی یک موضوع صرفاً بورژوازی است و در مقابل عدالت نشان سوسیالیسم است. این‌ها می‌پندارند تنها اگر موضوع عدالت را با دیکتاتوری دنبال کنند به سوسیالیسم می‌رسند و این به شدت خلاف نظر به مارکس است. این موضوع در مباحثه مارکس با لاسال در کتاب نقد برنامه گوتا (برنامه‌ای که لاسال برای اتحادیه کارگران آلمان نوشته بود و هدف اصلی‌اش تأمین عدالت برای طبقه کارگر آلمان بود) بهتر هم مشخص می‌شود. مارکس می‌گوید این سوسیالیسمی که در آن عدالت این‌طور تعریف شود که شما به هرکس پادشاه به اندازه تلاش و استعدادش بدهید، همان عدالت بورژوازی است و بورژوازی هم از عهده‌اش برمی‌آید. نه اینکه بد باشد، این را بد نمی‌دانند، ولی کافی نمی‌دانند و می‌گویند باید یک سیستمی باشد که رشد نیروهای مولده را سریع‌تر بکند که ما را ببرد به طرف جامعه فراوانی که آنجا هر کس به اندازه نیازش دریافت کند. چون اگر که به هر کس به اندازه تلاش و استعدادش بدهید خیلی از انسان‌ها نمی‌توانند از استعداد‌های لازم خودشان بهره ببرند. فرض کنید در یک نظام سوسیالیستی، شخصی به دلیلی فلج شده و استعداد ویژه در موسیقی یا مهندسی دارد. این شخص هر استعدادی داشته باشد نمی‌تواند بروز بدهد چون نمی‌تواند از منزل بیرون بیاید و جامعه نیز مازاد اقتصادی کافی برای پشتیبانی از او ندارد مگر یک استثنائاتی. یا حتی سالم است و عاشق موسیقی یا فلسفه، اما جامعه در آن مقطع برای رشد اقتصادی خواهان مهندس است. در واقع مارکس می‌گوید اگر



آیزیا برلین

حتی در یک نظام سوسیالیستی به هرکس به اندازه توان و استعدادش بدهید چنین انسان‌هایی کنار می‌مانند و نمی‌توانند استعدادشان را متحقق کنند، پس به آزادی تحقق خویش نمی‌رسند و این عدالت بورژوازی است؛ یعنی هدف مارکس از سوسیالیسم رسیدن به عدالت نیست، بلکه هدف آزادی بشر است از بند قوانین و محدودیت‌های کور طبیعت و جامعه.

یک لیبرال ملی ما (مهندس بازرگان) جمله مشهوری دارد که آزادی نه گرفتنی است، آزادی ساختنی است و در واقع نیز همین است و مارکس و نهادگراها هم نوعی کامل‌تر از همین بیان را دارند. سعی من تا به حال این بود که نشان دهم برای ساختن آزادی بشر کاری بیش از نفی شعارگونه لیبرالیسم لازم است.

نولیبرالیسم

حالا ما می‌توانیم از لیبرالیسم اقتصادی برسیم به نولیبرالیسم. برای این نخست باید بدانیم که چگونه در قرن بیستم لیبرالیسم اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری کنار گذاشته می‌شود. می‌دانیم لیبرالیسم اقتصادی می‌گوید بازار نهادی خودتنظیم‌گر است، افسانه‌ای که مارکس با نوشتن کتاب سرمایه به آن پایان داد و واقعیت هم به کرات خلاف آن را ثابت کرده است.

کنارگذاشتن لیبرالیسم اقتصادی ابتدا توسط جنبش‌های اجتماعی که در آن‌ها کارگران پیشرو بودند صورت گرفت نه اقتصاددانان سرمایه‌داری. در تقسیم‌بندی دی. ایچ مارشال حقوق شهروندی در اروپا در سه مرحله تحقق پیدا می‌کند. مرحله اول، آخر قرن هجدهم انقلاب فرانسه است که حقوق مدنی را قانونی می‌کند و غیره. این همان آزادی سلبی است که آیزیا برلین می‌گوید و در واقع انقلاب مشروطه هم برای ما همین کار را می‌کند. می‌دانیم که ابتدا آزادی سیاسی محدود بوده، آزادی احزاب وجود نداشته و حق رأی همگانی نبوده؛ یعنی برابری در مقابل قانون محدود بود چون عده محدودی می‌توانستند رأی بدهند یا انتخاب شوند و زنان حق رأی نداشتند و حقوق کامل سیاسی از نیمه قرن نوزدهم تأمین می‌شود.

در اوایل قرن بیستم حقوق اجتماعی رسمیت پیدا می‌کند که حق آموزش، کار، حق بیمه و بازنشستگی یا همان عدالت اجتماعی است. در واقع زودتر از آنی که در علم اقتصاد این اتفاق بیفتد جنبش‌های کارگری و خود جامعه مدنی این کارها را انجام می‌دهند و خلاف لیبرالیسم اقتصادی (عرضه و تقاضای نیروی کار در بازار) حقوق اجتماعی نیروی کار را قانونی می‌کنند؛ اما هنوز در آن زمان علم اقتصاد سرمایه‌داری به آن باور ندارد.

در اوایل قرن بیستم انقلاب‌های تکنولوژیک و تغییر سازمان تولید، سرمایه‌داری را وارد دوران نوینی می‌کند که به آن «فوردی» می‌گویند. این تغییرات

به موجودیت امپریالیسم هم می‌انجامد. تغییر سازمان تولید موجب تولید انبوه می‌شود در حالی که با وجود به رسمیت شناخته‌شدن حقوق اجتماعی، سرمشق لیبرالی علم اقتصاد هنوز اجازه ساماندهی مصرف انبوه را نمی‌دهد. از این رو عمدتاً در اثر مازاد تولید (به قول مارکس بحران کم مصرفی) در دهه ۱۹۳۰ بحران جهانی، اقتصاد سرمایه‌داری را در برمی‌گیرد و انقلاب کینزی با این اعتقاد که بازار نهادی خودسامان نیست، شیوه جدید انتظام‌بخشی به اقتصاد را پیش رو می‌گذارد و شکل‌گیری دولت رفاه را برای ساماندهی به مصرف انبوه تئوریزه می‌کند.

ابتدای قرن بیستم تا زمانی که دولت رفاه می‌آید کل هزینه‌های اجتماعی دولت‌های پیشرفته صنعتی آن زمان به ۱۰ درصد تولید ناخالصشان هم نمی‌رسید؛ اما تا نیمه دهه ۱۹۷۰ به حدود پنجاه ۵۰ درصد رسید؛ یعنی کم‌کم از وجه غالب سرمایه‌داری بیرون می‌آمد. از سوی دیگر بحران جهانی رکود تورمی که پس از افزایش قیمت نفت رخ می‌دهد سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد و هم اینجاست که نولیبرالیسم اقتصادی قد علم می‌کند و دوباره خودسامانی بازار را در مقابل اقتصاد کینزی مطرح می‌کند. این نولیبرالیسم سرمشق انتظام‌بخش نوین سرمایه‌داری برای بیرون‌آمدن از بحران و فروپاشی و ساماندهی به اقتصادی است که رفته‌رفته در اثر انقلاب‌های تکنولوژیک (به خصوص اطلاعات و ارتباطات) وارد دورانی جدید شده است و سازمان تولید آن از سازمان‌یافته به منعطف متحول می‌شود.

اما سرمشق اقتصادی نولیبرال همچنان نیازمند فلسفه سیاسی لیبرال است تا در جوامع مرکزی مشروعیت یابد. این ایدئولوژی به عنوان نولیبرالیسم، با تبلیغات دولت تاجر و ریسگان مانند یک توطئه دولتی نیامده، چون جوامع غربی مردم پخمه‌ای ندارد. جوامعی که حقوق خودشان را ذره‌ذره گرفتند حاضر نیستند این حقوق را به راحتی از دست بدهند.

همان‌طور که گفتیم وقتی پس از تشکیل دولت رفاه میزان بازتوزیع مازاد اقتصادی آرام‌آرام به آستانه ۵۰ درصد رسید و نیز رکود تورمی رخ داد مسئله حیات و ممات نظام سرمایه‌داری مطرح شد. در اینجا نه تنها دولت سرمایه‌داری کشورهای پیشرفته، بلکه مردم نیز باید بین نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم یکی را انتخاب می‌کردند؛ اما مردم نیز وقتی وضع بلوک سوسیالیستی (سوسیالیسم دولتی) را می‌دیدند که آن‌ها نیز دچار بحران اقتصادی شده بودند و اصولاً اقتصاد و تولیدی عقب‌مانده‌تر داشتند و نیز به خصوص دچار استبداد و دیکتاتوری در داخل خود بودند، حاضر به پذیرش چنین سوسیالیسمی نبودند. تکلیف سرمایه‌داران که روشن بود با چنین رفاهی که دچار بحران هم شده بود، دیگر چه چیزی می‌ماند برای انباشت سرمایه‌دارانه؟ هم اینجا است که شیوه انتظام بخش جدید نولیبرالیسم مطرح و مقبول می‌افتد. از یکسو مقررات‌زدایی (Deregulation) مطرح می‌شود تا سرمایه بتواند آزادانه حرکت و انباشت کند؛ و از سوی دیگر نمی‌آید دولت رفاه را یکسره منحل کند، بلکه می‌گوید بازتوزیع از سوی جوامع محلی (Community) باید صورت گیرد، نه حکومت مرکزی؛ و بدین ترتیب باید شهروندان فعال گردند تا بازتوزیع به بهترین و عادلانه‌ترین وجه صورت گیرد. بدیهی است اصلاً نمی‌توانیم این شعار را شعاری رد کنیم و بگوییم نخیر شهروندان باید منفعل باشند و

دولت (دولت رفاه با سوسیالیسم دولتی) به آن‌ها برسد. در واقع نولیبرالیسم با وام گرفتن واژگان کسانی چون پولانی می‌گوید دولت رفاه شهروندان را منفعل کرده و دولت را بزرگ و ما می‌خواهیم شهروندان را فعال و خلاق بکنیم و جوامع محلی را قوی؛ با این هم نمی‌توانید شعاری مقابله بکنید. مگر چپ‌ها نمی‌گفتند که جوامع محلی مهم‌اند و باید نظام شوروی (شورایی) به وجود آید؟ فلسفه سیاسی نولیبرالی هم می‌گوید که جوامع محلی قوی و مشارکت مستقیم شورایی را می‌خواهم بیاورم. پس موضوع به این سادگی نیست که بتوانیم نولیبرالیسم را هم با شعارهای روزمره نفی کنیم، بلکه باید زحمت بکشید نفی دیالکتیکی‌اش کنید. از زمره این برخوردها تکرار حرف‌های چپ‌های آکادمیکی است که در جامعه مدنی قوی در کشورهای توسعه‌یافته امریکا و اروپا نشسته و تنها مخاطبشان را بانک جهانی به‌عنوان نماد نولیبرالیسم و امپریالیسم گرفته‌اند. حال چون بانک جهانی می‌گوید توانمندسازی جوامع محلی، این‌ها می‌گویند چنین حرفی نولیبرالیستی است چون می‌خواهند مردم کشورهای جهان سوم را از اندیشه کردن درباره تغییرات ساختاری و NGOها دور بکنند و به همین دلیل کارگزار امپریالیسم‌اند! گویا مردم فقیر و کم‌سواد جهان سوم اگر به‌جای فعالیت مشارکتی؛ در خانه بنشینند و مراقبه کنند یا تلویزیون باز کنند و حرف‌های دولت‌های خود را بشنوند یا سریال بالیوودی ببینند، اندیشه کرده و انقلابی می‌شوند! مثل این می‌ماند که ما یک‌سره صنعتی شدن را توسعه داده و بانک جهانی هم طرفدار آن بوده است! کسانی که آن‌قدر ساده‌انگارانه و تقلیل‌یافته به این می‌پردازند، می‌گویند چون دشمن (بانک جهانی) گفته است این NGOها خوب هستند، یا چون دول سرمایه‌داری نولیبرال گفته‌اند توسعه جوامع محلی خوب است پس حتماً آید است. از زمره همین حرف‌ها است که می‌شنویم که تا سرمایه‌داری وجود دارد مشکل مسکن کم‌درآمدها باقی است، یا تا سرمایه‌داری باقی است «حق به شهر» محقق نمی‌شود و به این ترتیب زیر پوشش این چپ‌نمای‌ها جامعه را منفعل می‌کنند تا در عمل نولیبرالیسم هر کاری می‌خواهد بکند.

اقتصاد نولیبرال

حالا باید به اقتصاد نولیبرال و بخصوص سرمایه‌داری مالی بپردازیم. برای شروع اول باید مروری بر «نظریه امپریالیسم» داشته باشیم. در اقتصاد سیاسی در اوایل قرن بیستم «هابسن» اولین کسی است که در سال ۱۹۰۲ امپریالیسم را همراه با شکل‌گیری آن تعریف می‌کند و همه از هیلفردینگ گرفته تا لنین و بخارین و رزا لوکزامبورگ، همگی از هابسن متأثرند که یک اقتصاددان لیبرال بوده است. البته او می‌گوید که این امپریالیسم ناشی از بقای صور ماقبل سرمایه‌داری در حوزه سیاسی است نه ناشی از خود سرمایه‌داری؛ یعنی در نهایت از نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کند و می‌گوید این خصلت امپریالیستی از فئودالیسم آمده است و این امپریالیسم ذاتی سرمایه‌داری نیست؛ اما بعد هیلفردینگ و لنین و رزا لوکزامبورگ استدلال می‌کنند که این ذاتی سرمایه‌داری است و این یک امپریالیسم سرمایه‌دارانه است.

وقتی که این تحولات ساختاری رخ می‌دهد یعنی مجتمع‌های صنعتی به وجود می‌آید و تقسیم کار فوردی

به وجود می‌آید که به آن سرمایه‌داری سازمان‌یافته هم می‌گویند. اینجا تولید انبوه در دستور کار قرار می‌گیرد یعنی مانوفاکتورها می‌شوند مجتمع‌های صنعتی. مانوفاکتورهایی که سرمشقشان لیبرالیسم اقتصادی بود؛ اما وقتی سرمایه‌داری سازمان‌یافته می‌آید و تولید انبوه ماجرا فرق می‌کند. این‌ها سیستم‌های انحصاری‌اند و شروع می‌کنند به جهانگیری که جهانگیری‌شان ابتدا بیشتر با زور بوده و حرف هابسن به یک معنا درست است و جلوه پیش‌سرمایه‌داری هم دارد.

همان‌طوری که لنین در امپریالیسم به‌مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری می‌گوید جنگ بین امپریالیست‌ها برای قلمرو جهانی اجتناب‌ناپذیر است، که الان دیگر نیست و با تسامح می‌توان گفت اکنون به قول یگری دوره امپراتوری (Empire) با بقول سمیر امین امپریالیسم نواست. اینکه سرمایه‌داری می‌خواهد روابط تولیدش را با سلطه امپریالیستی جهانی کند همان حرفی است که مارکس قبلاً پیش‌بینی کرده بود. ابتدا همان‌طور که مارکس در مانیفست می‌گوید بورژوازی با توپخانه کالای ارزشش صور پیش‌سرمایه‌داری را هدف گرفته و با آن تمدنش را جهانی می‌کرد، اما هیلفردینگ و بعد لنین می‌گویند الان دیگر کشورهای مرکزی به تفوق سرمایه‌داری و مرحله صدور سرمایه رسیده‌اند و بدین ترتیب روابط سرمایه‌داری را هم بین آن‌ها می‌برند که این تداوم قانون سرمایه برای تولید و بازتولید گسترده است. البته نجنگان جوامع دیگر هم (مانند عباس میرزا، امیرکبیر و روشنفکران مشروطه) وقتی می‌بینند که یک شیوه تولید، قدرت و ترقی ایجاد کرده است و استبداد را از میان می‌برد، هرچند با استعمار مقابله می‌کنند، اما آن شیوه تولید را هم اقتباس می‌کنند.

پس رفته‌رفته چه به زور از بیرون و چه از درون این روابط سرمایه‌داری به پیرامون گسترش پیدا می‌کنند. در واقع از یک‌سو از آنجا که بقول مارکس قانون اصلی سرمایه‌داری و بازتولید گسترده بوده و سرمایه‌دار نیز نوکر سرمایه است نه ارباب آن، سرمایه‌داری مجبور به گسترده‌گی جهانی است؛ اما کشورهای مرکزی می‌خواهند این گسترش بر اساس منافع آن‌ها باشد و اینجا است که خصلت امپریالیستی پیدا می‌کند.

سرمایه مالی

حال می‌خواهیم برسیم به سرمایه مالی. باز به‌صورت تقلیل یافته برخی می‌گویند: از سال ۱۹۰۶ هیلفردینگ گفته امپریالیسم یعنی سرمایه مالی، نولیبرالیسم هم برای سلطه جهانی سرمایه مالی طراحی شده است؛ مگر غیر از این است؟ این‌ها فراموش کرده‌اند که قانون اصلی سرمایه‌داری و بازتولید گسترده بوده و انباشت (Accumulation) فقط این معنا را می‌دهد، نه بر روی هم ریختن ارز و طلا که در همه تاریخ پیش‌سرمایه‌داری وجود داشته است؛ یعنی اگر سرمایه‌داری را فقط سرمایه مالی رهبری کند دچار صور پیش‌سرمایه‌داری شده و از بین می‌رود و سرمایه‌داری ثابت کرده این‌قدر احمق و خودویرانگر نیست. سرمایه‌داری را باید به شیوه والرشتاین یک نظام جهانی کسب ارزش اضافی، سود و انباشت دید که بخش مالی در خدمت آن است، نه یک نظام مالی جهانی مرکانتیلیستی.

به‌علاوه سرمایه مالی آن زمان (اول قرن بیستم) با این زمان، زمین تا آسمان فرق می‌کند. در اوایل قرن بیستم واقعه‌ای رخ می‌دهد که مارکس پیش‌بینی می‌کرده

است؛ یعنی از یک‌سو تولید عمومی‌تر می‌شود و از یک‌سو سرمایه انحصاری‌تر (که این در نهایت تضاد بنیان‌کن سرمایه‌داری است). با اجتماعی‌تر شدن سرمایه‌داری از یک‌سو و ایجاد مجتمع‌ها از سوی دیگر شرکت‌های سهامی به وجود می‌آید. شرکت‌های تضامنی در هم ادغام و به کمپانی‌ها و مجتمع‌های بزرگ و سهامی عام تبدیل می‌شوند تا انحصارات و سرمایه مالی به وجود آید و همین حرکت در درون کشورهای مرکزی است که به نظر هیلفردینگ آمده است.

اما این چه ربطی به سرمایه جهانی شده امروز دارد؟ تفاوت سرمایه مالی ابتدای قرن بیستم با سرمایه مالی امروز همان‌قدر است که تفاوت کمپانی هند شرقی با شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی امروز.

این تفاوت ماهوی در نظر گرفته نمی‌شود که تنها در ۲۵ سال آخر قرن بیستم، سرمایه‌داری جهانی شده است. به قول مارکس سرمایه‌داری با همه عیوب و بحران‌هایش هنوز برای رشد نیروهای مولد حرفی برای گفتن دارد به‌طوری‌که نمی‌توان به‌سادگی از آن جهش کرد. برای همین هم توانست سوسیالیسم دولتی را که دیگر نمی‌توانست نیروهای مولدش را رشد دهد، از پا بیندازد و برای اولین بار در تاریخ، جهانی شود. وجه ترقی تاریخی سرمایه هم همین بوده است که مجبور است تولید و بازتولید گسترده بکند.

این تولید و بازتولید گسترده از یک‌سو انباشت سرمایه و از سوی دیگر تراکم مالی به وجود می‌آورد. این تراکم مالی در دوران جهانی شدن به ابعاد عظیمی رسیده است. به‌طور مثال صادرات چین الان به ۲/۵ تریلیون دلار رسیده است. در چه مدت به این رقم در رسیده است؟ از یک صادرات ۶۲ میلیارد دلاری در ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۱۵ رسیده به ۲/۵ تریلیون دلار! دومین کشور صادراتی امریکا است با ۱/۵ تریلیون دلار، سومین کشور آلمان است با ۷۰۰ میلیارد دلاری یعنی این‌قدر فاصله وجود دارد و هنگ‌کنگ با رتبه ششم ۵۰۰ میلیون دلار صادرات دارد! آیا حزب کمونیست چین ناگهان توسط سرمایه مالی مسخ شده و به‌طور بی‌اراده به این میزان از صادرات رسیده؟ زمانی انگلستان در قرن نوزدهم کارگاه صنعتی جهان بود و الان چین کارگاه صنعتی جهان است. این کارگاه صنعتی جهان در اثر صدور سرمایه مستقیم FID کشورهای مرکزی، ارزش اضافی و سود تولید می‌کند. این ارزش اضافی و سود عظیم، در داخل آن بورس شانگهای را به وجود آورده که رتبه پنجم را در جهان داشته و خلاف بورس هنگ‌کنگ و شنزن عمده‌تأ داخلی است و بقیه مازاد هم به بازار مالی امریکا می‌رود؛ و این همان گردش پول - کالا - پول است که قانون سرمایه است. چینی‌ها همه این مازاد اقتصادی که از خارج به دست آورده‌اند را نمی‌توانند انباشت کنند چون دچار بیش‌انباشت (Over Accumulation) می‌شوند. پس در امریکا سهام می‌خرند؛ سهام شرکت‌ها و مسکن. به‌طور مثال این بسته‌های رهن ثانویه را می‌خرد که بعداً پایه بحران اقتصادی جهان می‌شود؛ اما این اتفاق در امریکا می‌افتد نه چین، یعنی نظام سرمایه‌داری جهانی بر همان مبنای کسب ارزش اضافی است نه رانت و قمار مالی.

ساده‌انگاری عجیبی درباره سرمایه مالی هست؛ نخست اینکه به سرمایه مالی خصلت کاملاً مستقل از خدمتگزار به کسب ارزش اضافی می‌دهند. دوم

درباره سرمایه‌داری می‌گویند این جناح سرمایه‌داری مالی است که نظام سرمایه‌داری را می‌چرخاند. فراموش کرده‌اند وقتی واژه سرمایه‌داری را به کار می‌بریم سرمایه‌داری یعنی تولید ارزش اضافی و تولید و بازتولید گسترده. اگر بگوییم در نظام سرمایه‌داری بخش مالی فائق شده و دیگر در خدمت تولید ارزش اضافی نبوده و قماربازی و رانت‌جویی می‌کند، چنین نظامی مانع رشد نیروهای مولد بوده و درجا خواهد مرد؛ اما همان‌طور که در تقابل با سوسیالیسم دولتی دیدیم، این رشد نیروهای مولد توسط سرمایه‌داری بود که به‌رغم بحران اقتصادی و شکست‌های شدید



قدرت امپریالیستی آن در دهه ۱۹۷۰ (چون در ویتنام و ایران و نیکاراگوئه) در نهایت سوسیالیسم دولتی را از پا انداخت.

سوم و بدتر اینکه نولیبرالیسم را نماینده سرمایه مالی آن هم با تعریف پرخطای پیش گفته از سرمایه مالی می‌گیرند. به عبارت دیگر اینکه سستی بین جناح‌های بورژوازی برای کسب هژمونی وجود دارد حرف غریبی نیست و همیشه وجود داشته، اما اینکه سرمایه‌داری تحت سلطه جناح مالی‌ای قرار گرفته که با سرمشق نولیبرالیسم ضد قانون سرمایه عمل می‌کند دور از خرد است، هرچند که در غرب هم عده‌ای به آن معتقد باشند.

در واقع نولیبرالیسم شیوه انتظام بخش سرمایه‌داری در دوران پساصنعتی و جهانی شده است نه فقط سرمایه مالی، کسانی که شعاری و یا ایدئولوژی اولیه با نولیبرالیسم برخورد می‌کنند معمولاً همان کسانی هستند که تا دیروز جامعه مدنی را به‌عنوان یک نهاد صرفاً بورژوازی رد می‌کردند و امروز دقت نمی‌کنند که امپریالیسم نو، به‌عنوان یک صورت‌بندی جدید در سرمایه‌داری، از یک سو متکی به یک جامعه مدنی قوی در کشور مرکزی است که بدون آن کشور مرکزی نمی‌تواند بقا داشته و اعمال هژمونی کند و از سوی دیگر متکی به جهانی کردن روابط سرمایه‌داری به‌مثابه تولید ارزش اضافی است که بدون آن از لحاظ اقتصادی نمی‌تواند ادامه حیات دهد.

به‌جز چین یک مثال دیگر هند است که صادرات نرم‌افزاری‌اش ده سال پیش ۱۰ میلیارد دلار بوده الان به ۱۰۰ میلیارد دلار رسیده است. صادرات نرم‌افزاری یا بالاترین محصولات اقتصاد دانش‌کشوری که زمانی تنها به درد انباشت سرمایه برای بریتانیا کبیر می‌خورده و بسیاری از مردمانشان هنوز توی خیابان و توی لوله می‌خوانند، رسیده به ۱۰۰ میلیارد دلار و این یک نیز از سرمشق‌های نولیبرالیسم است.

نولیبرالیسم که معادله یک مجهولی نیست که آن را با انتساب به سرمایه مالی به‌آسانی حل کنیم. بخشی از صدور خدمات نرم‌افزاری ۱۰۰ میلیارد دلاری هند این‌طور است که در یک مطب دندان‌پزشکی در سوئد پزشک دندانی را درست می‌کند و مشخصات دندان بیمار و درمانی را که کرده بلند می‌گوید، به‌طور هم‌زمان در بنگلور این صدا تبدیل می‌شود به نوشته و پرونده و برایش ارسال می‌شود. این می‌شود بخشی از خدمات نرم‌افزاری هند که دیگر نیروی کارش برای ارباب انگلیسی در نیمه اول قرن بیستم فعلگی نمی‌کند. حالا شما به این نیروی کار می‌گویید که این همان

امپریالیسم و سرمایه مالی است که هلفردینگ گفته و این بورژوازی که برایش کار می‌کنید کم‌برادور است و در خدمت سرمایه مالی و انقلابی‌ترین حرکت این است که به جنبش وال‌استریت در امریکا پیوندید؟!

مثال دیگر ویتنام است که اکنون صادراتش به ۱۵۰ میلیارد دلار رسیده است، ویتنامی که در سال ۲۰۰۰ تنها ۱۵ میلیارد دلار و تا پنج سال پیش ۵۰ کمتر از میلیارد صادرات داشت. ۵ سال پیش ما نزدیک ۱۵۰ میلیارد صادرات داشتیم و اینک ایران کاملاً تحت سلطه رانت‌جویان قرار گرفته تنها ۵۰ میلیارد دلار صادرات دارد! جالب اینکه صادرات ویتنام عمدتاً محصولات دانش‌براست و برای ما نفت و فرآورده‌های نفتی.

پس این سرمایه جهانی شده با سرمشق نولیبرال، برای ویتنامی هوشمند و ترس نوانسته یک فرصت تاریخی باشد که بعد از یک جنگ طولانی ۳۰ ساله با بمب‌های ناپالم و... بتواند نیروهای مولده‌اش را رشد دهد تا به سوسیالیسم برسد. حتی اگر به فرض محال نرسد حداقل مردم سختی کشیده‌اش را از فقر نجات می‌دهد. عده‌ای از طرف مردم و دولت ویتنام حرف می‌زنند و با ادعای چپ بودن می‌گویند ویتنام اسیر نولیبرالیسم شده است! حالا اگر کشوری مثل ویتنام که جنگش را هم کرده و امپریالیسم را رانده صادرات خودش را توانسته برساند به ۱۵۰ میلیارد دلار و از این فرصت برای رشد نیروهای مولده خودش استفاده می‌کند، این بد است؟ یعنی ویتنام هنوز باید با امریکا جنگ کند و بگوید هرچند از کشور من بیرون رفته‌ای با قایق پارویی توی اقیانوس‌ها دنبال ناوهای هواپیمابری می‌کنم، یا مثل کره شمالی در پله خود بگنجد تا از آن راضی باشند!

وقتی با این نفرت کور نولیبرالیسم وارد کنیم، نولیبرالیسم قدرت می‌گیرد، باید نولیبرالیسم را نفی دیالکتیکی کرد و این با نفرت نمی‌شود با دانش می‌شود، با درک ضرورت می‌توانیم نفی دیالکتیکی کنیم و درک ضرورت مایه آزادی است نه نفرت. با وام‌گیری از آلتوسر باید بگوییم این چنین رویکردی با ایدئولوژی اولیه نولیبرالیسم را نقه می‌کند. وقتی شما مانند کارگران انگلیس پس از اختراع ماشین بخار در آن میله بیندازی تا بیکار نشوی به این می‌گویند ایدئولوژی اولیه یا کاذب؛ اما اگر کارگران با درک ضرورت تاریخی برای پیشبرد انقلاب دموکراتیک و به دنبال آن رسیدن به سوسیالیسم متشکل شدند، می‌شود ایدئولوژی برتر یا آزادیبخش.

لنین می‌گوید سوسیال‌دموکراتی که رابطه طبقه کارگر را با بقیه طبقات جامعه‌اش تعریف نکرده باشد سوسیال‌دموکرات نیست. این تعریف هم تُف تفوی نولیبرالیسم با ایدئولوژی اولیه نیست! تعریف یعنی

اینکه رابطه اجتماعی درونی مشخص بشود. باید جناح‌های سرمایه‌داری، طبقات و اقشار و دیوانسالاری و... در جامعه هم به‌طور تاریخی و هم به‌طور انضمامی و بر اساس آن متحدان و مؤلفان مشخص شوند؛ اما کار آسان این است که بگوییم طبقه متوسط جدید (که در تمام تاریخ جدید متحد طبقه کارگر محسوب می‌شده‌اند) متحد طبقه کارگر است، یا آسان‌تر از آن بگوییم طبقه کارگر ایران باید برود از جنبش وال‌استریت دفاع کند!

جنبش وال‌استریت به‌اصطلاح یک جنبش تمام خلقی در امریکا است در دفاع از سرمایه‌داری صنعتی در مقابل مالی، با چاشنی عدالت توزیعی. حال عده‌ای در ایران افتخار هم می‌کنند که می‌خواهند از جنبش وال‌استریت دفاع کنند و برای مقابله با سرمایه مالی جهانی، می‌خواهند علیه بورژوازی صنعتی ایران اقدام نمایند!

البته در داخل امریکا به‌عنوان کشور مرکزی، بخش مالی با سرعتی بسیار بیشتر از تولید رشد می‌کند و به این معنا هژمونی یافته است. بخشی از این رشد که از دهه ۱۹۷۰ تا کنون اندازه آن را بیش از ۱۵ برابر کرده است نوعی قماربازی است که البته پس از بحران جهانی تا حدودی محدود شده است. به‌طور مثال مشتقات (Derivative) که نوعی سلف‌خری است در واقع شرط‌بندی محسوب می‌شود. ساده‌اش این است که شما در بورس تعهد خرید سهام یا ارز دارید و کسی دیگر این تعهد شما را به امید سود احتمالی می‌خرد؛ اما در نظر داشته باشید که در نهایت معاملات بخش مالی باید مبنای مادی داشته باشد. این مبنای شامل سهام، ارز و اوراق قرضه همگی به رونق اقتصادی یا همان کسب فزاینده ارزش اضافی و سود وابسته‌اند. اندازه این مبنای مادی با جهانی شدن اقتصاد و سرمایه بیشتر و بیشتر می‌شود و نولیبرالیسم هم سازوکار این بالندگی کل نظام سرمایه‌داری را فراهم می‌کند، نه فقط بخش مالی آن را. توجه داشته باشید که دوسوم تجارت جهانی را شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی صورت می‌دهند که در کشورهای مرکزی و بیش از همه امریکا جای دارند. این‌ها مازاد اقتصادی را از سراسر جهان به بخش مالی امریکا سرازیر می‌کنند و امریکا هم به‌عنوان یک استراتژی اعمال هژمونی از آن استفاده می‌برد. امریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان، بزرگ‌ترین خریدار (اما دومین فروشنده) کالای جهان است. این کشور بزرگ‌ترین صادرکننده سرمایه مستقیم و در عین حال بزرگ‌ترین فروشنده انواع بسته‌های مالی است چون یک امپراتوری با سرمشق نولیبرالی، فرایند پول-کالا-پول را در جهان شکل داده، آن را رهبری و از آن دفاع می‌کند. بخش مالی آن هم گردش پول را در نظام سرمایه‌داری جهانی ساماندهی می‌کند نه آنکه جایگزینش شده باشد؛ به عبارت دیگر اگر این بخش مالی از طریق صدور سرمایه نمی‌توانست نیروهای مولده را در بقیه جهان رشد دهد؛ بی‌شک شرایط عینی برای سقوط سرمایه‌داری فراهم می‌شد. ■

تهران کلان‌شهری در شمال ملگری

راهکارها

بخش دوم

در شماره ۹۷ نشریه چشم‌انداز ایران مطلبی با عنوان «تهران؛ کلانشهری در شمال ملگری» تقدیم خوانندگان شد. در آن مقاله نویسنده ضمن شرح برخی مشکلات زیست‌محیطی پایتخت، راه‌حل‌های کوتاه‌مدت و مقطعی را برای کاهش این مشکلات نامناسب و ناکافی دانسته و بر لزوم نگاه همه‌جانبه برای حل معضلات این کلانشهر تأکید می‌کند. در این شماره بخش دوم مقاله با محوریت ارائه راهکار برای خروج از وضعیت فعلی تهران تقدیم خوانندگان می‌شود. امید است با همفکری‌های بیشتر در این زمینه گامی در جهت رفع مشکلات این شهر بزرگ و پیشگیری از ظهور این مشکلات در دیگر شهرهای کشور برداشته شود.

مقدمه

توجه به معضلات شهر تهران و آسیب‌شناسی توسعه آن اگرچه شرط لازم برای بهبود شرایط زندگی مدنی در این کلانشهر است، به تنهایی کافی نیست. مسلماً قدم اول در درمان هر بیماری تشخیص دقیق و به‌موقع علت نابسامانی‌ها یا آسیب‌شناسی آن است. تشخیص و ارائه راهکار درمان در حیطه وظایف طیبیان حاذق است و برای علاج بیماری‌های شهری به کارشناسان خبره اجتماعی نیاز است و نه مدعیان نابلد «قاطع» که به‌جای حل اساسی بیماری با تجویز داروی آرامش‌بخش درد را برای مدتی تسکین داده، اما بیماری را مزمن می‌کنند. مسلماً بسیاری از مردم با تجربه از تغییر رنگ رخساره فرد به وجود نوعی اختلال در سلامتی او پی خواهند برد، اما عاقلانه‌تر این است که تشخیص دقیق و معالجه آن را به متخصصان بپردازند و آن طیب حاذق است که بر مبنای تجربه می‌تواند درد قفسه سینه بیمار را سکنه قلبی یا ناشی از عوارض گوارشی تشخیص داده و متناسب با آن جاقوی جراحی یا داروی گوارشی را تجویز کند. نگارنده اگرچه به دلیل سال‌ها نظاره‌گری فعال در مسائل زیست‌محیطی (در ایران و اروپا) و مطالعه روند تخریب طبیعت دیدگاه‌های خود را (درست یا غلط) می‌نویسد، به‌هیچ‌وجه مدعی نیست که این راهکارهای مناسب و درست برای اصلاح کلانشهری چون تهران است. نگارنده تحركات کشورهای دیگر در چهل سال اخیر را برای توقف نابودی زمین یا حداقل کاهش سرعت آسیب‌های وارده بر آن را رصد کرده و برای بهبود شرایط زندگی در تهران قدم‌های کوچک، اما متوالی را مناسب می‌داند. آنچه در زیر آمده نظرات خامی است که می‌تواند با بازپروری، تصحیح اصولی و تکمیل آن توسط کارشناسان صاحب‌نظر به مسئولان امر ارائه شود. شاید این نظرات قدمی برای تهیه راهکارهای اساسی توسط خرد جمعی همه کارشناسان در جهت پویایی و ماندگاری شهر تهران باشد.



رسول اژتینان

وضعیت فعلی

اگر برای معالجه یک نوع بیماری ساده نظر پزشکی حاذق کافی باشد، اما بیماری که به‌طور هم‌زمان گرفتار انواع مختلف بیماری‌ها مانند سرطان متاستاززده مغز استخوان، دیابت پیشرفته، تنگی نفس، گرفتگی مزمن عروق کرونر و آرتروز پیشرفته بود، برای معالجه‌اش معمولاً کمیسیون پزشکی تشکیل می‌دهند تا با تبادل آرا و خرد جمعی مطمئن‌ترین شیوه معالجه را انتخاب و هماهنگ با هم اجرا کنند. برای معالجه عارضه کلانشهر تهران که به کم‌آبی، آلودگی خاک، آلودگی هوا، تنگی نفس زیر چتر غبار سنگین ذرات معلق در فضایی تقریباً بسته، آلودگی‌های صوتی، آلودگی امواج الکترومغناطیسی از فرستنده‌های شناخته‌شده و شناخته‌نشده، پارازیت‌های نامعلوم، هرج و مرج در راندگی و قانون‌شکنی، ترافیک فلج‌کننده، تصادف‌های زیاد درون‌شهری، بیکاری مزمن مردم و به‌خصوص جوانان تحصیل‌کرده، اشتغال‌های غیرمولد، بداخلاقی‌های اجتماعی و انواع جرم و جنایت‌های ناشی از بیکاری و تراکم جمعیت یعنی تعداد زیاد ساکنان در هر مترمکعب (به دلیل بلندمرتبه‌سازی) گرفتار شده است. به کمیسیون زبده پزشکی اجتماعی متشکل از تخصص‌های گوناگون نیاز است تا بتوانند در درازمدت به معالجه تک‌تک بیماری‌ها بپردازند. آنچه در این مدت بر سر قصبه قدیم تهران آمده است، به نظر نگارنده ناشی از نبود طرح‌های جامع کارشناسی شده و اجرای طرح‌هایی پوپولیستی خلق‌الساعه توسط کارگزاران همه‌فن‌حریف^۱ و قاطع (به غلط انقلابی) بوده است. اگر گفته می‌شود که دنیایی خراب شد تا لندن آباد شود، با کوچ نیروهای مولد از روستاها، ایرانی خراب شد، اما تهران هم آباد نشد.

علت نابسامانی‌ها تراکم بیش از ظرفیت تهران

جمعیت زیاد تهران بخش بزرگی از بودجه طرح‌های عمرانی را به خود اختصاص داده؛ لذا برای اصلاح آن بایستی: ۱. به مسئله جذابیت مهاجرت به تهران که باعث تخلیه روستاها از نیروی کار مولد می‌شود و ۲. به ظرفیت توسعه تهران توجه کرد. توسعه یک شهر در صورتی می‌تواند پایدار باشد که از نظر آب، هوا، فرصت‌های شغلی مولد، شرایط اقلیمی و امنیت اجتماعی توانایی جذب را داشته باشد. از طرفی دیگر با مهاجرت نیروهای جوان و کارآمد، روستاها از فعالان کشاورزی تخلیه‌شده و رو به ویرانی می‌گذارند. با کوچ نیروی مولد هم تولید محصول کشاورزی کاهش یافته و هم بر وابستگی غذایی کشور افزوده می‌شود. از طرفی توانایی‌های نیروی‌های بالقوه در حاشیه شهرها هدررفته و بر دامنه نامنمی‌های اجتماعی افزوده می‌شود. به‌عبارتی دیگر در برنامه توسعه شهری نباید امکان تخلیه روستاها و لذا تخریب مابقی کشور و منطقه از نیروی مولد را از نظر دور داشت، با دیدی جامع‌نگرانه و توجه به شرایط اقلیمی و امکان توسعه‌پذیری شهر، اندیشه‌ورزی کرد و ویرانی روستا و نابودی تولید را هم به‌حساب آورد.

یادآوری آسیب‌های کلانشهر تهران

نگارنده در نگاهی آسیب‌شناسی (شماره ۹۷ چشم‌انداز) بر اساس گزارش‌های نسبتاً مستند نتیجه‌گیری‌هایی به شرح زیر کرده است:

۱. شهر تهران از حدود ۷۵ سال پیش نیز به مرز توسعه خود رسیده بود و قارچ‌گونه بدون حفظ هویت مدنی و با معماری آناشستی در همه جهات رشد کرده است.

۲. تهران شهری غیرمولد و وابسته به واردات همه نوع نیازهای زندگی ساکنان آن اعم از مواد غذایی، آب شرب و حتی هوای تنفسی شده است. اگرچه ملک ری در جنوب تهران زمانی از مشهورترین مراکز علمی فرهنگی، تولیدات محصولات کشاورزی و ثروت مورد توجه طمع‌ورزان روزگار بوده است، اما امروزه بیشتر دشت‌های حاصلخیز آن به ساختمان‌های مسکونی، اداری، بزرگراه‌ها و خیابان‌ها تبدیل شده است. محصولات آن حتی دیگر کفاف گوشه‌ای از نیازهای سکنه پانزده میلیونی را هم نمی‌دهد.^۱

۳. تراکم جمعیت یعنی تعداد نفرات در هر کیلو مترمربع (به دلیل بلندمرتبه‌سازی‌ها) آن‌قدر زیاد شده که حتی اکسیژن آن کفاف تنفس آن‌ها را هم نمی‌دهد.

۴. تردد حدود ۵۰ درصد خودروهای کشور در تهران باعث قفل شدن ترافیک در بیشتر ساعات روز شده و گازهای آلاینده اتومبیل‌ها و موتورسیکلت‌های غیراستاندارد فشار عصبی زیادی به مردم وارد می‌کند.

۵. آلودگی آب، خاک و هوا در زیر چتر سیاه دوده و ذرات معلق باعث انواع و اقسام بیماری‌های قلبی-عروقی، تنفسی و سرطان شده و کمبود اکسیژن ساکنان را به تنگی نفس گرفتار کرده و باعث آزار جسمی و روانی آن‌ها شده است.

نتیجه‌گیری منطقی

یک نتیجه‌گیری منطقی از فرض‌های فوق (درست یا نادرست) آن است که برای احیای مجدد و توسعه پایدار شهر در یک روال منطقی جمعیت تهران بایستی به‌اندازه‌ای کاهش یابد تا بتواند بخش زیاد نیازهای مصرفی خود را با تولید در داخل شهر یا منطقه تأمین کند. مسلماً کاهش جمعیت شهر و رسیدن به تعادل به یک‌باره و در مدت کوتاهی ممکن نیست و می‌تواند به خطر انفجار اجتماعی کنترل‌ناپذیر بینجامد. تخلیه شهر تهران که طی یک قرن به‌تدریج رشد و باد کرده است را باید با روندی آرام و بدون ایجاد تنش انجام داد، وگرنه باعث اعتراض‌های اجتماعی می‌شود. جمعیت تهران از زمان آغامحمدخان قاجار تا سرشماری ۱۳۱۹ به‌تدریج ۲۵ برابر شده و از آن تاریخ تا به امروز نیز باز بیست برابر افزایش یافته است؛ یعنی از زمان پایتخت‌شدن تا امروز تهران ۵۰۰ برابر رشد جمعیت داشته است؛ اما اگر جمعیت حاشیه‌نشین‌ها و ساکنین شهرک‌های اقماری را هم به حساب آوریم شاید بیش از هزار برابر هم شده باشد. بازگشت شهر به وضعیت مطلوب (البته در صورت وجود عزمی جدی) باید آرام و باطمینان و شعورمندانه صورت پذیرد؛ یعنی برای ایجاد موج مهاجرت داوطلبانه معکوس باید ابتدا زیرساخت‌های لازم برای



گرگر

شده است. (حاشیه شهر را ضمیمه متن آن کردند)؛ یا مدیران متوهمی که با تصمیمات خلق‌الساعه بدون کارشناسی طرح‌های خود را برای خروج مردم از تهران «قاطعانه» به مرحله اجرا گذارند و نتیجه نداد؛ یا آن‌هایی که به ساکنان تهران قول‌های حمایتی بدون پشتوانه عملی «وعده‌های سرخرمن عوام‌فریبانه» برای کوچ به شهرستان‌ها دادند که عملاً بی‌فایده ماند.

باید بپذیریم که مهاجرت معکوس به شهرهای کوچک و روستاها در صورتی موفقیت‌آمیز بوده و پایدار خواهد ماند که بازگشت مردم داوطلبانه و با رضایت کامل همراه با تکمیل زیرساخت‌های محل جدید زندگی مهیا شده یا حداقل با قول‌های قابل اعتمادی همراه باشد. وگرنه پس از مدتی مردم سرخورده شده و دومرتبه به تهران مهاجرت خواهند کرد. شعار کاهش ۵ میلیون نفر از جمعیت تهران با قول حمایت‌های تشویقی (امتیازات شغلی به کارمندان و تخصیص زمین و مسکن) در دولت نهم و دهم هم نتوانست باعث خروج دائمی مردم از تهران بشود. گروهی که کوچ به شهرستان را پذیرفته بوده و رفتند، با عدم تحقق وعده‌ها پس از مدتی دوباره به تهران بازگشتند.

اما بهبود شرایط و انسانی کردن زندگی در تهران هم هرچند برای مدتی محدود، لازم و ضروری است، اما در برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای میان‌مدت و درازمدت باید به عامل بهبود کسب و کار و زندگی در بقیه کشور با جلوگیری از تخریب ساختار روستاها که مترادف با انفجار جمعیت در حاشیه‌های شهر تهران^۲ است، توجه جدی شود. چون با مهاجرت هر نیروی جوان و مولد از ظرفیت تولیدات کشاورزی و کارگاه‌های کوچک خارج از مرکز کاسته شده و بر جمعیت غیرمولد شهر تهران افزوده می‌شود.

خطر نابودی تهران در بیخ گوش ما است

اما مشکل اساسی‌تر تهران از اتلاف وقت و سرمایه انسانی شهروندان در ترافیک قفل‌شده و عوارض و بیماری‌های ناشی از آلودگی محیط زیست مانند آلودگی هوا، آب و خاک خلاصه نمی‌شود. تهران با غول خفته زلزله به تأخیر افتاده جنوب البرز رویه‌رو است که بر اساس مطالعات آماری هر ۱۵۸ سال با

ایجاد نشدن جذابیت‌های عملی در شهرهای کوچک و روستاهای کشور فراهم شوند. این مهم اما با توسعه کسب و کار مولد با درآمد مکفی، توسعه مدارس و امکانات آموزشی مناسب، امکان دسترسی آسان به مراکز درمانی-بهداشتی و فرهنگی، وجود تفریحات سالم، توسعه حمل‌ونقل و راه‌های مواصلاتی مطمئن برای دستیابی سریع به خطوط ریلی و فرودگاهی در روستاها و محل‌های اقامت جدید ممکن می‌شود. هرگونه کوچ اجباری با برخورداری سلبی یا ترغیب شعارگونه مردم به مهاجرت با وعده‌های عوام‌فریبانه و طرح‌های کارشناسی نشده و ایجاد زیرساخت‌های ضروری زندگی مردم، به جریان نخواهد افتاد یا پایدار نخواهد ماند. این روش باعث بروز ناراضیاتی عمومی و تنش‌های نامطلوب اجتماعی شده یا با سرخوردگی مردم به مهاجرت مجدد به شهر می‌انجامد.

تاریخ شواهد بسیاری از روش‌های موفق یا ناموفق کاهش جمعیت از یک منطقه یا شهر را به ما نشان داده است که می‌تواند آموزنده باشد. مثلاً کوچ اجباری مردم پنوم‌پن توسط خمرهای سرخ باعث گسست روابط انسانی و ایجاد ناراضیاتی و در نتیجه برخورد‌های خشن نیروی‌های دولتی خمرهای سرخ شد. فجاج انسانی که این حکام مارکسیست ارتدوکس در کامبوج^۳ مرتکب شدند در تاریخ کم‌سابقه است. روش‌های کنترل جمعیت تهران هم که با جلوگیری از ورود مهاجران به تهران و تخریب اماکن و زغاه‌های خارج از محدوده اجرا شده بود تا به حال کارساز نبوده است. مجریان تخریب منازل و زغاه‌ها هر بار از ترس تبدیل تنش‌ها و ناراضیاتی‌های عمومی به انفجار اجتماعی مجبور به عقب‌نشینی شده و اجباراً محدوده شهری را توسعه دادند. گاه خیرخواهی نابه‌جای مدیران دلسوز اما نابلد هم به‌جای ایجاد فرصت‌های شغلی جذاب برای نیروهای جوان و مولد در روستاها بدون رعایت تراکم وحشتناک جمعیت در تهران با خانه‌سازی خیرخواهانه و بهبود شرایط زندگی در حلیب آبادهای خارج از محدوده عملاً باعث جذابیت آن و توسعه حاشیه‌نشینی و به دنبال آن استمرار تخلیه بقیه شهرها و روستاهای کشور از نیروهای مولد و پیوستن آن‌ها به حاشیه کلانشهرها

احتمال ۷۰ درصد یک زلزله حدود هفت ریشتری در جنوب البرز رخ می‌دهد. از آخرین زلزله بزرگ ۷/۱ ریشتری دماوند (گسل مشاء، ۱۲۰۹ شمسی) حدود ۱۸۶ سال می‌گذرد؛ یعنی وقوع زلزله آماری احتمالی جنوب البرز حدود ۲۸ سال به تأخیر افتاده است و برخی زمین‌شناسان برجسته مانند دکتر عکاشه معتقدند که زلزله ۱۹۳۰ روستاهای اطراف رودهن و روستای مبارک‌آباد نزدیک آبدلی یا زلزله‌های رودبار قطران ۱۳۶۹ شمسی همان زلزله به تأخیر افتاده جنوب البرز نیست. به هر صورت اگر احتمال زلزله هست که هست، باید از پیش، پیش‌بینی‌های لازم برای مقابله با عواقب وحشتناک و کاهش خطرات ناشی از آن شده باشد، اما نه تنها هیچ‌گونه تمهیداتی برای مقابله با این زلزله به تأخیر افتاده احتمالی نیندیشیده‌ایم، هر روزه فعالانه به بلندمرتبه‌سازی، حتی روی خطوط گسل‌های شناخته‌شده شهری، ادامه داده و آمادگی لازم را هم برای کاهش خسارات جانی و مالی فراهم نکرده‌ایم. با وجود اینکه مطالعات آماری دورنمای وقوع فاجعه وحشتناکی را در تهران پیش‌بینی می‌کنند، اما هیچ‌گاه به احتمال وقوع یک فاجعه تاریخی محتمل پیش از وقوع آن توجه نخواهیم کرد. کارشناسان سناریوی عواقب یک زلزله متوسط در تهران را با شبیه‌سازی رایانه‌ای بررسی کرده‌اند. بر اساس چنین برآوردی در صورت بروز زمین‌لرزه‌ای متوسط در تهران (زلزله تأخیری جنوب البرز) لوله‌های گاز غیراستاندارد شهری شکسته شده و با کوچک‌ترین جرقه‌ای از اتصال سیم‌های برق یا سقوط دکل‌های فشارقوی آتش‌سوزی گسترده‌ای ناشی از انفجارهای پدیده لوله‌های گاز شهری، سرتاسر تهران را فرا می‌گیرد.^۵ امداد رسانی به مردم و اطفای حریق‌های گسترده در اثر ترافیک همیشه قفل شده شهر به کلی مختل شده و امکان تردد آمبولانس‌های امداد رسانی و جابه‌جایی سریع ماشین‌های سنگین آتش‌نشانی با مشکل روبه‌رو خواهد شد. با شکست لوله‌های شبکه آب‌رسانی امکان تأمین آب برای اطفای حریق هم از بین می‌رود. با نبود امکانات کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان زلزله تلفات انسانی رو به تریاید می‌گذارد. تراکم زیاد جمعیت در مجتمع‌های مسکونی و فشردگی ساختمان‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌های باریک غیراستاندارد در دامنه کوهستان هم مانع امداد رسانی سریع خواهد شد. انباشته شدن پله‌های فرار غیراستاندارد و خروجی‌های اضطراری ساختمان‌های بلندمرتبه با قطعات حجیم که اغلب به عنوان انباری استفاده می‌شوند، مانع فرار ساکنان و ازدیاد تلفات خواهد شد. همه این‌ها بروز یک فاجعه عظیم تاریخی را ترسیم می‌کند که احتمالاً بیش از ۱ میلیون کشته از آتش‌سوزی ثانویه را در شهری جمعیت ده تا پانزده میلیونی خواهد داشت.

اما برخورد ما با احتمال بروز زلزله به تأخیر افتاده جنوب البرز هم متفاوت از برخورد با آلاینده‌های زیست‌محیطی نخواهد بود. هر زمانی که در تهران از سرعت جریان هوا در کریدور غربی شرقی کاسته شده و سنگینی وارونگی هوا را در ریه‌های خود احساس کردیم، تازه به فکر چاره و چه‌کنم چه‌کنم می‌افتیم. چند صباحی سمینارها، میزگردها، کارگروه‌ها و

کنگره‌ها برای دستیابی به راهکارهای قطعی و علاج واقعه میان‌مدت و حتی بلندمدت کاهش آلودگی محیط‌زیست تشکیل می‌دهیم. ایده‌های بلندپروازانه عاجلی را برای التیام‌بخشیدن به درد و رنج مردم در کوتاه‌مدت و میان‌مدت بررسی و تصویب می‌کنیم؛ اما با بهتر شدن شرایط هوا و رفع وارونگی همه طرح‌ها و نقشه‌ها، ایده‌ها و قول و قرارها (حتی طرح مشعشعانه آب‌پاشی با هواپیما در میدان آزادی) را تا بروز وارونگی بعدی به فراموشی می‌سپاریم. در مورد خطرات زلزله احتمالی نیز همین شیوه را پیش خواهیم گرفت؛ یعنی پس از بروز هر زلزله با اقداماتی فوری ابتدا سعی در آرام کردن جو جامعه می‌کنیم و از مردم و جامعه آسیب‌دیده درخواست تحمل درد و صبر بیشتر داریم، اما پس از فروکش کردن موج احساسی فاجعه اجتماعی همه طرح‌ها و قول و قرارها را فراموش می‌کنیم. پس از هر زلزله‌ای صبر (به معنی سکون و بی‌تحریکی) را پیشه می‌گیریم تا فاجعه زلزله قبلی شامل مرور زمان شده و به فراموشی سپرده شود. آیا ما از زلزله بوئین‌زهر، طبس، رودبار و بم درس عبرتی گرفته‌ایم که از ساخت‌وساز روی خطوط گسل زلزله اجتناب کنیم؟ به عبارتی دیگر ما پس از مدتی فراموش کردیم که در بم فاجعه‌های انسانی به وقوع پیوسته و ۲۵ هزار انسان قربانی داده است یا در رودبار روستاهایی در اثر رانش زمین مدفون شدند.

چه باید کرد

هرچه عمل قاطع جراحی برای خروج یک توده سرطانی از جسم رنجور جامعه به تعویق افتد، غده اولیه بیشتر رشد کرده، ریسک عمل بیشتر می‌شود و شروع به جوانه‌زدن غده‌های جدید (متاستازها) می‌کند و شاید دیگر علاجه‌ای محتمل نباشد. به نظر نگارنده رشد بی‌رویه جمعیت یک شهر را هم می‌توان به منزله سرطان بدنه شهری تشبیه کرد که هرچه جلوگیری از رشد آن به تعویق افتد، رشد جمعیت در مناطق شهری و شهرک‌های اطراف و حاشیه‌ها قارچ‌گونه بیشتر شده و حاشیه شهرها هم خود متورم می‌شود و به مرگ شهری و منطقه‌ای می‌انجامد. اکنون جمعیت تهران به شهرها و شهرک‌های اطراف مانند شهری و ورامین، اسلام‌شهر، لوسانات، بومهن، شمیرانات و دماوند و کرج در استان البرز (که خود کلانشهری

بی‌دردروازه شده) هجوم برده و آن‌ها را نیز به امراض تهران آلوده کرده است و با تراکم جمعیت به نفس تنگی انداخته‌اند.

پس تنها راه حل اصولی کاهش جمعیت تهران توزیع متعادل آن در کل کشور است؛ البته باید شرایط اقلیمی و امکانات کار و زندگی در هر منطقه هم رعایت شود. بدون برنامه جامع کارشناسی شده و مهیا شدن حداقل شرایط زندگی نمی‌توان به صورت آیین‌نامه‌ای دستوری یا اجباری این مهم را انجام داد؛ و برای این کار بزرگ به مجریان کاربلد، دوراندیش، مصمم، باتجربه و مقاوم نیاز است که از بادهای مخالف نلرزند.

روش‌های ناموفق مهاجرت معکوس

۱. کوچ اجباری مردم به شهرهای قبلی خود توسط مدیرانی «قاطع»، همیشه با مخالفت‌ها و تنش‌های اجتماعی همراه بوده است. با افزایش اعتراض‌ها برخی مجریان از ترس بروز انفجار اجتماعی از اجرای کوچ اجباری عقب‌نشینی کردند یا مانند خمرهای سرخ در کامبوج با قاطعیت کوچ اجباری را اجرا کردند، اما طی آن مرتکب جنایات فجیعی شدند. باید در نظر گرفت که بین مهاجران و حاشیه‌نشین‌ها در طول زمان اقامتشان عرق و عاطفه‌ها رشد می‌کند و دلبستگی‌هایی به وجود می‌آید که نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت و روابط انسانی و احساسات مردم را سرکوب کرد.

۲. ترغیب مردم به بازگشت با شعار و بدون برنامه‌ریزی برای ایجاد زیرساخت‌های لازم یا با تطمیع و قول حمایت‌های تشویقی حساب‌نشده (قول‌های سرخرمن) برای بازگشت به شهر و بلاد هم عملاً جواب نداده است.

۳. دلسوزی نابه‌جا و احساسی برخی از مدیران دل‌رحم که سعی می‌کنند با تبدیل حلبی‌آبادها و زاغه‌های درون شهر و در حاشیه شهر به مناطق مسکونی سکونت‌پذیر مرهمی بر درد مردم گذارده باشند باعث گسترش بی‌رویه کلانشهر و جذابیت حاشیه‌نشینی می‌شود؛ یعنی به جای اینکه با ایجاد اشتغال مولد و ارتقای شرایط زندگی در روستاها موانع مادی و روانی بازگشت را برطرف کرده و باعث استقلال اقتصادی مردمی باشند که برای شروع زندگی جدید به موطن خود بازمی‌گردند (آموزش فن ماهیگیری یاد بدهند)



سیل جمعیت در ایستگاه مترو

شرایط زندگی غیر مولد آن‌ها در حاشیه شهرها را بهبود می‌بخشد (ماهی نذری توزیع می‌کنند).

۴. بی‌حرکی و رها کردن همه کارها به بهانه انجام مقدمات کار فرهنگی شرایط جذب برای مهاجرت معکوس را سخت‌تر می‌کند؛ البته کار فرهنگی قوی برای راه‌اندازی مهاجرت معکوس ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، اما اینجا بهانه‌ای برای انداختن دستمال شده است. باید توجه داشت که عده‌ای از ترس سرزنش‌های احتمالی همسایگان سابق خود در شهرها و روستاها روی بازگشت به وطن و دیار خود را ندارند، لذا برای برطرف کردن موانع روانی و ایجاد اشتیاق به بازگشت مسلماً به برنامه‌ریزی اصولی و کار فرهنگی قوی نیاز است؛ یعنی با کار فرهنگی باید زمینه روانی انس با محیط جدید (قدیم) فراهم‌شده و نحوه برخورد با همسایگان قبلی آموزش داده شود. زمانی که مردم به قصد مهاجرت محیط زندگی و مزرعه و محل کار خود را به امید کار و زندگی بهتر در شهر رها می‌کردند، با توصیه‌های دلسوزانه همسایگان خود بدرقه می‌شدند که آن‌ها را نادیده گرفته بودند. لذا روی بازگشت به همان محل زندگی و موقعیت از دست داده را ندارند. کار فرهنگی اما در ادبیات اجتماعی ما متأسفانه به معنی دست روی دست گذاردن و هیچ کاری نکردن مفهوم پیدا کرده است.

در تهران چه باید کرد؟

به نظر نگارنده و با توجه به موارد فوق حل مسئله تهران به یک برنامه‌ریزی جامع درازمدت چندمرحله‌ای نیاز دارد، در مرحله اول باید ضمن بهبود شرایط زندگی در شهر و استان‌های هدف وضعیت نابسامان مردم تهران یا آن‌هایی که مجبور به ماندن در تهران هستند را تا حد تحمل‌پذیری بهبود بخشید؛ یعنی ضمن ایجاد جذابیت برای مهاجرت معکوس عوامل آسایش نسبی مردم تهران

را با کاهش آلاینده‌های زیست‌محیطی (هوا، آب، خاک، امواج پرازیت‌ها) و جلوگیری از اتلاف وقت مردم در ترافیک قفل‌شده شهری تضمین کرد. در مرحله دوم با رسیدن به شرایط مطلوب در روستاها توسعه شهری تهران باید به تدریج کاهش‌یافته و بودجه آن برای تسریع در توسعه روستایی هزینه شود. از عوامل آلودگی‌ها، ترافیک شخصی (اتومبیل و موتورسیکلت) و مشعل‌های تنظیم‌نشده موتورخانه و بخاری‌های خانه‌ها است.

الف. ترافیک شخصی،

عامل آلودگی هوا و رشد اشتغال کاذب

یکی از عوامل اصلی آلاینده‌های هوای تهران مصرف زیاد سوخت‌های فسیلی در انبوه وسایل نقلیه شخصی (اغلب تک‌سرنشین) و موتورسیکلت‌ها است. اگر توجه مردم به سمت حمل‌ونقل عمومی (اتوبوس

و مترو) سوق داده شود، با کاهش تعداد وسایل حمل‌ونقل شخصی (یک اتوبوس به جای حدود ۴۰ اتومبیل شخصی) و بازشدن راه از یک طرف بر جذابیت حمل‌ونقل عمومی افزوده‌شده و از طرف دیگر از تمایل مردم به تردد با اتومبیل شخصی کاسته می‌شود. سرویس‌دهی مطمئن، تمیز، با سرعت و هزینه کم وسایل عمومی از درآمد مسافرکش‌های شخصی و جذابیت شغل کاذب مسافرکشی و پارکبانی می‌کاهد و هوا هم پاک‌تر می‌شود. با کاهش اتومبیل‌های سواری و موتورسیکلت‌ها از تعداد تصادفات و آسیب‌های اجتماعی نیز کاسته شده و بدین طریق شغل‌های کاذب صافکاری و نقاشی اتومبیل هم جذابیت خود را از دست می‌دهند. به نظر نگارنده برای رسیدن به این هدف تمهیدات زیر ضروری است.

۱. با توسعه شبکه حمل‌ونقل شهری اعم از اتوبوس، اتوبوس تندرو BRT و مترو که با قیمت مناسب در تمام ساعات شب روز مطابق با یک زمان‌بندی منظم حرکت بکنند، اعتماد و توجه مردم به حمل‌ونقل عمومی افزوده می‌شود. فاصله زمانی حرکت وسایل نقلیه عمومی بایستی البته متناسب با تعداد مسافران در هر مقطع زمانی تنظیم شده باشند. مثلاً در اوج سفر صبحگاهی و شامگاهی اگر حرکت اتوبوس‌ها در فاصله زمانی در هر ده دقیقه ضروری است، در میانه روز و با کم‌شدن مسافر فاصله زمانی حرکت‌ها می‌تواند در هر بیست دقیقه و از ساعت ۲۲ شب تا ۵:۵ صبح هر نیم ساعت تنظیم شود. با توجه به اینکه سرانه سوخت برای هر نفر در هر کیلومتر با اتوبوس و مترو کمتر از یک‌بیستم اتومبیل شخصی بوده و خسارت بیماری‌های ناشی از آلودگی هوای آن‌ها را هم کمتر می‌کند، باید بلیت اتوبوس‌ها با پرداخت یارانه، ضمن تأمین منافع راننده، بسیار نازل تعیین شود. قیمت بلیت سرویس‌های شبانه با توجه به کاهش مسافر می‌تواند بالاتر از روزانه (مثلاً دو برابر)

تعیین شده و راننده‌ها به‌طور نوبتی موظف به ارائه سرویس شبانه بشوند. برای سرویس‌های شبانه در اغلب مسیرها فقط یک اتوبوس یا حتی یک ون کافی است. با منظم‌شدن خطوط اتوبوس‌رانی و اتصال آن‌ها به فرودگاه‌ها، پایانه‌های بین‌شهری، ایستگاه راه‌آهن و پایانه‌های درون‌شهری ضمن تأمین آسایش جانی و مالی مردم از جذابیت شغل کاذب مسافرکشی فاقد شناسنامه هم کاسته شده و از طرفی دیگر بر امنیت اجتماعی مردم به‌خصوص بانوان افزوده می‌شود. یارانه وسایل نقلیه عمومی را می‌توان با افزودن مبلغی بر قیمت بنزین تأمین کرد که منطبق بر اصل ۵۰ قانون اساسی و عدالت اجتماعی است.

۲. برای تردد روان‌تر اتوبوس‌ها در دو طرف خیابان و بزرگراه‌های شهری پرتردد، مسیر ویژه‌ای را باید با

خط‌کشی کف خیابان برای عبور بدون مانع (در وسط خیابان نظیر خطوط BRT) وسایل نقلیه عمومی در نظر گرفت. برای هر وسیله نقلیه شخصی که مسیر حرکت وسایل عمومی را مسدود کند یا با توقف در مسیر مانع حرکت آن‌ها شود، بر طبق مصوبه قانونی باید جریمه سنگین در نظر گرفت.

۳. برای جلوگیری از تردد متخلفین در مسیر ویژه باید گزارش‌رساننده همراه با عکس اتومبیل (نشان‌دهنده زمان و شماره پلاک) مسدودکننده و شهادت مسافران برای اعمال قانون کفایت کند و نیازی نباشد مسیر ویژه را مأمور راهنمایی و رانندگی ببندد. در برخی از کشورهای اروپایی راننده وسیله نقلیه‌ای که با مسدودکردن مسیر باعث دیررسیدن کارکنان به سر کار بشود، ضمن پرداخت جریمه موظف است حقوق کسر شده از مسافران دیر رسیده به سر کار را هم پرداخت کند. زمانی که در روز هوای پاک یک اتوبوس مسیر کوتاه از ایستگاه مترو-مصلی تا روی پل ولیعصر در اتوبان همت را ۷۵ دقیقه در هوای سنگین طی می‌کند، مسلماً موجب جذابیت وسایل نقلیه عمومی نخواهد بود؛ اما در صورت بازبودن مسیر یا خط ویژه، اتوبوس آن مسیر را در حدود ۳ دقیقه طی می‌کند. در هر صورت باید اولویت تردد به‌وسیله نقلیه عمومی داده شود. اگر از پیش تمهیداتی برای منظم‌بودن حرکت، بازبودن مسیر و به‌موقع رسیدن اتوبوس‌ها در همه ایستگاه‌ها دیده نشده باشد، مردم به توصیه‌ها و درخواست مسئولان برای صرف‌نظرکردن از اتومبیل شخصی حتی در شرایط بحرانی هم توجه نخواهند کرد. به‌عنوان مثال در یکی از روزهای هوای پاک مسافری که بنا بر توصیه مسئولان از اتومبیل شخصی صرف‌نظر کرده بود به رادیو (سلام تهران) تلفن و اعلام کرد که بیش از ۴۵ دقیقه است در ایستگاه منتظر آمدن اتوبوس مانده است. آیا این بی‌برنامگی به جذابیت‌بخشیدن به وسایل نقلیه عمومی کمک می‌کند یا خلاف آن؟

۴. درآمد عادلانه‌ای هم باید برای راننده‌های زحمت‌کش تضمین شود تا حتی در صورت کم‌بودن مسافر یا در شب، به‌موقع مطابق برنامه حرکت کنند. مثلاً باید برای هر سرویس تعدادی مسافر (اتوبوس چهل نفر، ون هشت نفر) در تمام شب و روز در نظر گرفته شود و کسری درآمد راننده از هر سرویس تا حد نصاب به حساب راننده یا شرکت حمل‌ونقل واریز شود. بودجه موردنیاز باید با افزایش مبلغی تأمین شود که قیمت بنزین به عنوان عوارض نوسازی کشور قانوناً افزوده می‌شود. چون طبق قانون اساسی آلوده‌کننده‌های محیط‌زیست بایستی هزینه برطرف کردن عوارض آن را بپردازند، لذا دولت می‌تواند درصدی از هزینه رفع آلودگی هوا را مانند بسیاری از کشورها از آلوده‌کنندگان آن یعنی استفاده‌کنندگان وسایل نقلیه شخصی به‌صورت عوارض سوخت دریافت و به‌صورت یارانه وسایل نقلیه عمومی پرداخت کند. از طرفی انصاف و عدالت اجتماعی به دولت‌ها اجازه نداده است که به اتومبیل‌های تک‌سرنشین کولردار برای تردد یا دور دورکردن تهرانی‌ها با اتومبیل‌های بزرگ (با عرضه بنزین به زیر قیمت تمام‌شده) یارانه سوخت

دلسوزی نابه‌جا و احساسی
برخی از مدیران دل‌رحم
که سعی می‌کنند با تبدیل
حلبی‌آبادها و زاغه‌های
درون شهر و در حاشیه
شهر به مناطق مسکونی
سکونت‌پذیر مرهمی بر درد
مردم گذارده باشند باعث
گسترش بی‌رویه کلانشهر
و جذابیت حاشیه‌نشینی
می‌شود



زیرگذر چهارراه ولیعصر

(پارانه اسراف سوخت) از بیت‌المال و «پول نفت» پرداخت کند. به نظر نگارنده طی صد سال اخیر سهم عمده سرانه ثروت ملی و بودجه کشور برای توسعه زیرساخت‌ها و زیباسازی پایتخت صرف شده است این موضوع علاوه بر اینکه تعدی بزرگ به حقوق حقه مردم مناطق خارج از مرکز مانند سیستان و بلوچستان، کردستان، خراسان جنوبی، سواحل خلیج فارس، بشاگرد و کهگیلویه و بویراحمد است با محروم نگه داشتن مردم مناطق خارج از مرکز ظلمی تاریخی بزرگی به مردم مناطق فوق روا داشته است. اکنون این وظیفه پایتخت‌نشینان است که بخشی از دین تاریخی خود را به صورت مالیات یا عوارض محرومیت‌زدایی یا خمس و زکات به مردم مناطق محروم بازپردازند. لذا به نظر می‌رسد یکی از راه‌های مشارکت همگانی برای جبران مافات و بازسازی مناطق محروم پرداخت عوارض آلاینده‌گی^۷ به صورت افزودن مبلغی هدفمند بر قیمت سوخت و هزینه کرد هدفمند آن فقط برای بازسازی زیرساخت‌های مناطق محروم کشور است. اتفاقاً افزایش قیمت سوخت باعث گران شدن تردد با اتوبیل شخصی شده که هم‌زمان با کاهش قیمت بلیت اتوبوس باعث روی آوردی بیشتر مردم به حمل‌ونقل عمومی، کاهش آلودگی و کاهش جذابیت و درآمد از شغل‌های کاذب مانند مسافرکشی در تهران و در نتیجه میل به بازگشت به روستا می‌شود. ۵. یکی از عوامل تأثیرگذار بر جذابیت حمل‌ونقل عمومی تمرکز ایستگاه‌های خطوط مختلف مانند اتوبوس و مترو و BRT جهت امکان سریع و بدون خطر تغییر مسیر (Connection) در یک محل یا بسیار نزدیک به هم خواهد بود. استقرار ایستگاه تاکسی‌های شناسنامه‌دار هم برای مسیرهای فرعی در نزدیکی آن بر جذابیت حمل‌ونقل عمومی خواهد افزود. یقیناً حمل‌ونقل عمومی جذابیت خود را در صورتی از دست می‌دهد که مسافر برای تغییر مسیر از خطوط شمالی-جنوبی به خطوط شرقی-غربی (بالعکس) مجبور بشود از عرض یک یا چند خیابان پرخطر گذشته یا مسافت طولانی را برای رسیدن به ایستگاه خط بعدی طی کند. خطوط تندرو و مترو باید از گلوگاه‌های ترافیک مانند پایانه بیهقی و میدان آرژانتین، میدان ونک، میدان مادر، سر پل تجریش هم گذشته یا مسیری فرعی داشته یا با زیرگذر به ایستگاه نزدیک متصل شوند. ایجاد ایستگاه در جلوی شبستان مصلی برای شرایط نماز جمعه یا نمایشگاه‌ها هم بر جذابیت آن افزوده و از تردد تاکسی و مسافرکش‌ها و شغل کاذب خواهد کاست.

ب. کاهش آلاینده‌های دودکش تأسیسات گرمایشی و سرمایشی

۱. تنظیم موتورخانه‌ها: از دیگر عوامل آلوده کننده زیست‌محیطی عدم تنظیم مرتب و به‌موقع مشعل موتورخانه‌های تأسیسات حرارتی و برودتی (جذب) و همچنین بخاری‌های خانگی است که در اثر عدم تنظیم آن‌ها علاوه بر گاز گلخانه‌ای CO₂ آلاینده‌های دیگری مانند CO، کربن هیدروژن‌های سوخته‌نشده و دوده وارد محیط‌زیست می‌شوند. در برخی کشورها مانند آلمان هر ساله پیش از فصل سرما همه صاحبان تأسیسات حرارتی طبق قانون موظف به بررسی میزان

دوده و CO موتورخانه‌ها، تنظیم مشعل‌ها و پاک کردن مسیر دودکش از دوده و رسوبات دیگر هستند؛ اما در ایران متأسفانه برنامه تنظیم موتورخانه‌ها جدی گرفته نمی‌شود و تصور نمی‌رود که میزان آلاینده‌های دودکش کارخانه‌ها و کوره‌های آجرپزی هم اندازه‌گیری شده و با متخلفان برخورد قانونی بشود!

۲. جلوگیری از اتلاف انرژی با عایق‌بندی مناسب: از دیگر موارد آلوده کننده محیط‌زیست نشت انرژی حرارتی از طریق پنجره‌های وسیع ساختمانی و دیوارهای عایق‌بندی نشده یا با عایق نامناسب (ضریب انتقال حرارت بالا) است که باعث افزایش مصرف و ازدیاد آلاینده‌ها می‌شود. از ده‌ها سال پیش دولت سوئد به ساختمان‌هایی پایان کار می‌داد که عکس مادون‌قرمز گرفته شده از سقف و چهار طرف ساختمان از عدم نشت انرژی حرارتی نشان داشته باشند.

۳. بازگشت به معماری سنتی اقلیمی ایران: ایران روی کمربند انرژی خورشیدی قرار گرفته و با بیش از سیصد روز آفتابی در سال و میزان تابش متوسط چهار تا پنج کیلووات بر مترمربع پتانسیل زیادی برای استفاده از این منبع لایزال انرژی را در اختیار دارد. با نصب کلکتورهای خورشیدی و پانل‌های فوتوولتائیکی روی سقف خانه‌ها و مجتمع‌های بزرگ می‌توان ضمن تأمین قسمتی از انرژی حرارتی (آبگرم) و برق مورد نیاز زندگی از آلاینده‌های زیست‌محیطی و گرم شدن زمین هم کاست. همچنین می‌توان قسمتی از انرژی حرارتی مورد نیاز سیستم‌های برودتی جذبی (مانند چیلرهای جذبی، کولر خورشیدی، یخچال خورشیدی، یخ‌ساز خورشیدی) را با استفاده از انرژی حرارتی خورشید تأمین کرد.

۴. افزایش جذابیت زندگی در روستا: یقیناً افزایش جذابیت زندگی در روستاها و شهرهای کوچک باعث بازگشت داوطلبانه و کاهش جمعیت تهران می‌شود. این کاهش جمعیت با کاهش ترافیک فلج‌کننده، کاهش آلاینده‌ها، کاهش درآمد از شغل‌های کاذب غیرمولد و لذا انسانی‌تر شدن زندگی پایتخت‌نشینان مترادف است. کاهش جمعیت با مهاجرت معکوس در صورتی عملی می‌شود که شرایط زندگی مردم در مکان‌های جدید بهبود یافته و درآمد حاصل از کسب و کار زندگی آن‌ها را هم تأمین کند. توسعه

و مدرنیزه شدن کشاورزی، توسعه صنایع جانبی روستایی، بهبود کیفیت مراکز آموزشی و بهداشتی - درمانی، توسعه راه‌های روستایی، توسعه ارتباطات و کمک به نوسازی کیفی خانه‌ها و خیابان‌های روستایی می‌تواند موج کوچ از تهران را تسریع کند. در ابتدا برای فراهم کردن زیرساخت‌های لازم برای جذابیت‌بخشیدن به مهاجرت معکوس مسلماً به منابع مالی اولیه زیادی نیاز است که از عهده مردم مناطق محروم بر نمی‌آید و تأمین این بودجه عظیم عمرانی به نظر نگارنده از وظایف تمام مردم جامعه است و عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که گروه‌هایی که طی صد سال اخیر از منابع عمومی (بیت‌المال) که عمده‌ترین سهم آن درآمدهای نفتی (انفال) بوده است، منتفع بوده‌اند، اکنون هم سهم بیشتری برای عمران روستاها بپردازند. یکی از راه‌های تأمین بودجه لازم افزایش قیمت فروش بنزین و سوخت مصرفی است. به عبارتی دیگر اگر سهمیه سرانه عمرانی اختصاص یافته برای آبادانی تهران را با بودجه عمرانی سیستان و بلوچستان یا بشاگرد طی این صدساله مقایسه کنیم، خواهیم دید چه ظلم بزرگ تاریخی در حق مردم آن مناطق شده است. کافی است خیابان و بزرگراه‌های عریض و طویل دوطبقه، پل‌های سه‌طبقه تفریحی، پل‌ها و زیرگذرهای عابر پیاده با آسانسور و پله‌برقی، خطوط گسترده اتوبوس و تاکسی‌رانی، مترو و خطوط اتوبوس‌های کولردار تندرو (BRT)، تونل‌های عظیم، تقاطع‌های غیرمسطح، زیرگذرهای زیبا با پله‌برقی و آسانسور^۸ برای عبور از عرض خیابان، پارک‌های بزرگ دل‌نشین زیبا را با کوره‌راه‌های مناطق روستایی مقایسه کنیم. با محرومیت‌های مزمن روستایی مدنظر قرار دهیم، اگرچه زیبایی و رفاه بعضی از این پل‌ها و زیرگذرها به نوبه خود نشانه‌ای از شاهکارهای هنر معماری و توانایی غرورآفرین مهندسی کشور و درخور ستایش است، اما مردم روستای محروم گاودانه علیرضا در کهگیلویه و بویراحمد هم مسلماً حتی از بیت‌المال برای عبور مطمئن از عرض رودخانه مارون را دارند که با قسمت ناچیزی از هزینه زیرگذر میدان ولیعصر اجراشدنی بود. چون تنها راه ارتباطی مردم گاودانه برای تردد روزانه و رفتن به سرکار یا مدرسه یا خرید ساده، عبور

از عرض رودخانه عریض مارون است که تنها وسیله عبور آن‌ها یک نیمکت آهنی «شکلکی از تله کابین» غیراستاندارد بنام «گرگر»^۱ یا «جره» است که در اثر خرابی آن انگشتان تعدادی از مردم زیر چرخ‌های آن گیر کرده و قطع شده است. اگر تبدیل گرگر گاوآنه به تله کابین مطمئن رضایت رأی‌دهندگان را به همراه ندارد، اما پاداش معنوی آن یقیناً تضمین شده است.

۵. نزدیکی محل کار و زندگی: در صورتی که بتوان محل زندگی کارکنان کارخانه‌ها یا دانشگاه‌ها را در نزدیکی محل خدمت آن‌ها تضمین کرد، از تردد روزانه و لذا مصرف انرژی و در نتیجه از آلودگی‌های زیست‌محیطی کاسته می‌شود. مثلاً در زمان مکان‌یابی برای احداث کارخانه یا دانشگاه باید به امکان سکونت کارکنان در نزدیکی آن هم اندیشیده یا به امکان توسعه شهرک‌ها یا مجتمع‌های مسکونی در نزدیکی به آن توجه داشت؛ البته باید شرایط زندگی استاندارد برای خانواده کارکنان هم در همان محل تأمین شده باشد. از عوامل استاندارد زندگی امروزی می‌توان به آب سالم و بهداشتی، برق، گاز، تلفن، مسجد و مدرسه، بازارچه و مراکز خرید، مجتمع پزشکی و بهداشتی، داروخانه، زمین بازی فرزندان، راه‌های مواصلاتی و وسایل ارتباط جمعی سریع و آسان به شهر و مراکز اداری نام برد. در غیر این صورت خانواده از سکونت در این مجتمع‌ها خودداری کرده (به پروژه پرهزینه مسکن مهر توجه شود) و ساکنین پس از مدتی مجبور به ترک خانه نزدیک محل کار شده و برای تردد به وسیله نقلیه روی می‌آورند که مترادف با افزایش سوخت و آلاینده‌های زیست‌محیطی خواهد بود.

ب. مرحله دوم توقف توسعه شهر تهران

همان‌طوری که پیش‌تر اشاره شد شهر تهران از مدت‌ها پیش از خط قرمز توسعه پایدار عبور کرده و بدون اسلوب و بی‌رویه رشد کرده است. ساخت‌وسازهای گسترده و بلندمرتبه روی خطوط گسل شناخته‌شده و احتمال بروز فاجعه‌ای عظیم از زلزله جنوب البرز که ۲۸ سال به تأخیر افتاده است، بایستی ما را به تفکر وادارد که توسعه افقی و عمودی تهران را تا چه زمانی می‌توانیم ادامه دهیم؟ بهتر نیست هم‌زمان با پاک کردن هوای تنفسی مردم تهران آرام‌آرام به فکر کوچک‌تر و هویت‌بخشی به تهران و ملک ری باشیم؟ بهتر نیست اختط‌های نخبگان کشور را جدی گرفته و حداقل از استمرار ساخت‌وساز روی خطوط زلزله جلوگیری کنیم؟ بهتر نیست ساختمان‌های موجود روی خط زلزله را ایمن‌سازی کرده یا سکنه آن را به مناطق امن دیگری کوچ دهیم؟ شاید هم بهتر باشد با کارشناسی دقیق مکان جدیدی برای مرکز حکومتی جایابی کنیم. متأسفانه بحث انتقال پایتخت هیچ‌گاه به صورت علمی بررسی نشده و حتی گاه با یک نشست‌وبرخاست سیاسی به تصویب رسیده است که ضمانت اجرایی ندارد؛ اما آنچه ضروری است، کالبدشکافی دقیق وضعیت شهر و بررسی شعورمندانه ساختار تهران برای آینده است. اینکه شهر با کوچک‌سازی بازسازی شود یا

پایتخت به تدریج به مکانی جدید منتقل شود، به کارشناسی دقیق نیاز دارد. متأسفانه تمام سرخ‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی، بازرگانی، بانکداری، فرهنگی، نظامی، انتظامی، درمانی، هنری، موزه‌ها و مراکز علمی کشور به تهران ختم می‌شود که این از عیوب حکومت‌های مرکزگرا است. در بسیاری از کشورهای معموره این مراکز در شهرها و مناطق مختلف کشور توزیع شده‌اند که می‌تواند الگوی مناسبی برای توسعه کل کشور ما هم باشد؛ لذا آنچه به نظر نگارنده ضروری می‌رسد جداسازی تدریجی و حساب‌شده این مراکز مطابق با شرایط منطقه‌ای و اقلیمی آن‌هاست. هرگونه تصمیمات خلق‌الساعه عجولانه می‌تواند مغایر با اهداف پاک‌سازی شهری قلمداد شود.

یک موضوع برای نگارنده مسلم است که استمرار بی‌رویه توسعه تهران فاجعه‌آمیز خواهد بود؛ اما این کار با گام‌های کوچک مطمئن و مستمر امکان‌پذیر است و نه با جهش‌های بلند حساب‌نشده که گویند لاک‌پشت با پشتکار زودتر از خرگوش تیزپا به هدف می‌رسد. ■

پی‌نوشت:

۱. Super man
۲. عمر سعد ابی‌وقاص که به طمع ثروت ملک ری حاضر به قتل نواده پیامبر شد، یک دانه گندم ری هم نصیبش نشد.
۳. خمرهای سرخ پس از حاکمیت بر کامبوج اگرچه توانستند با کوچ اجباری مردم جمعیت سه‌میلیونی پایتخت پنوم‌پن را در مدت کوتاهی (چندین هفته) به حدود دویست هزار نفری پیش از شروع جنگ کاهش دهند، اما فاجع انسانی که انجام دادند، قلب هر انسانی را به درد می‌آورد. به دلیل هم‌جواری کامبوج با ویتنام ترکش‌های جنگ ویرانگر ویتنام مردم روستاهای کامبوج نزدیک مرز را مجبور به کوچ به پایتخت کرده بود، به‌طوری که جمعیت آن در طول جنگ به بیش از پانزده برابر افزایش یافته بود. این کمونیست‌های ارتدوکس که می‌خواستند قاطعانه (به‌غلط انقلابی) جمعیت شهر را به سرعت به وضعیت متعادل پیش درآورند، محل سکونت مهاجران در پنوم‌پن را محاصره کرده و مردم هر شهر و روستا را به‌زور مسلسل سوار بر کامیون‌های نظامی کرده و در محل زندگی پیشین آن‌ها (شهر یا روستا) تخلیه و بدون تأمین زیرساخت‌های اولیه به امان خدا رها کردند. دار و دسته پول پوت (تواستالینیست) برای مهارکردن مخالفت‌های عمومی و مقابله نارضایتی فردی و جمعی مردم که یکی از علل آن کوچ اجباری بود، دست به کشتار حدود سه‌میلیون نفر مردم کامبوج (بر اساس گزارش‌های مطبوعات) زدند. چون خمرهای سرخ رژیم خود را منطبق‌ترین دولت با اصول اولیه مارکسیسم (منطبق با کاپیتال کارل مارکس) معرفی می‌کردند، بدین جهت به بنیادگرایان مارکسیست مشهور شده بودند. آن‌ها از هیچ خشونت و یا جنایتی در طول چند سال حاکمیت خود فروگذار نکردند.
۴. ناصر زرگر، معاون امور سرمایه‌گذاری، فرهنگی و اجتماعی معاونت توسعه روستایی و مناطق محروم کشور شمار جمعیت حاشیه‌نشینان کشور را یازده میلیون که نه میلیون آن‌ها در حاشیه شهرها سکونت دارند، تخمین می‌زند. (مرجع صفحه ۱۳ روزنامه اطلاعات اول تیر ۱۳۹۵).

۵. آنچه کارشناسان در مورد عواقب فاجعه‌بار بروز یک زلزله در تهران پیش‌بینی کرده‌اند، متأسفانه به‌صورت مدل کوچک‌تر (pilot plan) در صبح ۲۸ خرداد در کوهسار (شهران) تهران به وقوع پیوست. بنا بر برخی گزارش‌ها در اثر نشست زمین لوله انتقال گاز شکسته شده و با جرقه برق از کابل‌های قطع‌شده آتش‌سوزی وسیعی در یک منطقه محدود از تهران به وجود آورد. متعاقب آن برق، آب، گاز تعداد زیادی از خانواده‌ها برای ساعاتی قطع‌شده و اختلال در تلفن ثابت و همراه را باعث شد و خسارت هنگفتی به بار آورد. چون این اتفاق ساعت چهارونیم صبح در محدوده کوچکی به وقوع پیوست که نیروی امدادرسان به دلیل خلوتی خیابان‌ها در مدت کوتاهی توانستند خود را برای قطع جریان گاز و اطفای حریق و تعمیر لوله‌های آب به منطقه برسانند، خوشبختانه فاجعه محدود ماند. همچنین در تاریخ ۱۳۹۵/۰۶/۱۱ در خیابان پیامبر (ص) مرکزی نزدیک مرکز تجاری کوروش به دلیل نشست زمین گودالی با عمق حدود ۳ متر ایجاد شده بود که یک دستگاه خودرو پژو در داخل گودال افتاد و یک دستگاه پراید هم در آستانه افتادن مهار شد. حال تصور کنیم که با بروز زلزله به تأخیرافتاد جنوب البرز چه فاجعه تاریخی به وقوع خواهد پیوست؛ و اگر این واقعه در ساعات ترافیک سنگین قفل شده شهری به وقوع پیوندد، فاجعه عظیمی همه‌جیز را نابود و یا خاکستر خواهد کرد و از «شهر سوخته تهران» هیچ نشانه‌ای باقی نخواهد ماند که باستان‌شناسان آینده بتوانند سبک زندگی و فرهنگ امروز ما را شناسایی کنند. آیا واقعه شهران درس عبرتی به ما خواهد داد؟

۶. در اثر پارک نامناسب یک اتومبیل شخصی مسیر یک خط راه‌آهن شهری تراموا (Tramway) در یکی از شهرهای اروپایی مسدود شده بود و باعث تأخیر در حرکت و دیررسیدن بیست دقیقه‌ای مسافری به محل کار شده بود، در اینجا راننده متخلف موظف به پرداخت غرامت دیرکرد به حدود چهل مسافر تراموا، پرداخت هزینه انتقال و توقف در پارکینگ پلیس و جریمه سنگین شد؛ اما در ایران اتومبیل‌های شخصی مجال حرکت به اتوبوس‌ها هم را نمی‌دهند.

۷. مطابق با اصل ۵۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۸. ضرب k میزان انرژی از واحد انرژی است که از طریق در و پنجره و دیواره‌ها به خارج منت می‌یابد. هرچه ضرب k کوچک‌تر باشد، عایق‌بندی بهتر بوده و از اتلاف انرژی بیشتر جلوگیری می‌کند.

۹. زیرگذر میدان ولیعصر دارای چهار ورودی - خروجی وسیع و زیبا با پله‌برقی‌های عظیم است که با هزینه بیست میلیارد تومان توسط شهرداری تهران ساخته شده است. امکان عبور ایمن و غیرهم‌سطح از عرض خیابان‌های انقلاب و ولیعصر و ارتباط آسان خطوط مختلف اتوبوس و دو خط BRT و همچنین دو خط مترو با سازه زیبایی که خود نشانه از هنر معماری و توانایی مهندسیان داخلی است، اگرچه تحسین هر بیننده‌ای را برمی‌انگیزد، اما شایسته‌تر آن است که برای جبران ظلم تاریخی صدساله در حق مردم مناطق محروم کشور سهمی از درآمد کلانشهر تهران را هم برای بهسازی مسیر تردد مردم گاوآنه، یا حداقل تبدیل گرگر آن‌ها به یک تله کابین مطمئن هزینه کنیم. اگر می‌توان با احتیاط از عرض خیابان‌های ولیعصر و انقلاب گذشت، ولی یقیناً عبور از عرض رودخانه عریض مارون بدون پل یا تله کابین میسر نیست. مسلماً این عمل خیر اگر از دیدگاه رأی‌دهندگان پنهان بماند، از دیدگاه بیناترین بینا غافل نخواهد ماند.

۱۰. گرگر یک نیمکت آهنی شبیه تله کابین مطابق شکل است که به‌وسیله سیم بکسلی دو طرف رودخانه مارون را به یکدیگر متصل کرده و نیمکتی بی‌حفاظ به آن آویزان است. مغازه‌ای گویا وزارت جهاد کشاورزی دستور ساخت یک پل فلزی به عرض یک متر و طول ۸۵ متر برای ارتباط مطمئن روستای گاوآنه با هزینه دویست میلیون تومانی را صادر کرده است.

سایه شوم قاچاق بر هر مرزگان

در شماره پیشین نشریه چشم انداز ایران پرونده‌ای با موضوع قاچاق تقدیم خوانندگان شد. در آن پرونده با تأکید بر اینکه حجم اصلی قاچاق در ایران سازمان یافته است، تلاش شد برخی سیاست‌ها و تصمیماتی که زمینه‌ساز تجارت خارجی غیررسمی در کشور است به بحث و بررسی گذاشته شود. در این شماره پدیده قاچاق در استان هرمزگان بررسی شده است. نویسنده با بررسی پیشینه فرهنگی تجارت در مناطق مرزی، بین قاچاق سنتی و قاچاق سازمان یافته تفکیک قائل می‌شود و معتقد است بیشترین برخوردها با این بخش معطوف به قاچاقچیان خرده‌پا بوده است.

قاچاق در مقیاس وسیع می‌تواند بهینه‌سازی نظام تولید، توزیع و مصرف را به شکست بکشاند و ساز و کارهای مالی و پولی نظام اقتصادی را ناکارآمد کند و دامنه آن را به سیاست‌های بازرگانی و موازنه تجاری توسعه دهد. همچنین ورود کالاهای غیرضروری و غیرمؤثر بر فشرده‌گی رقابت صنایع ملی در بازار داخلی اثر منفی دارد.^۱

پیامد دیگر قاچاق در اقتصاد، افزایش نرخ ارز در بازار آزاد به علت افزایش تقاضای آن برای واردات غیرقانونی کالا است. بخش مهمی از توازن ارزش ریال در برابر ارز در بازار غیررسمی وابسته به قاچاق است، بازرگانی غیرقانونی به پول رسمی کشور فشار آورده و اثرات تورمی به دنبال دارد.^۲

همواره مسئولان دست‌به‌گریبان با مسئله قاچاق، در سخنرانی‌هایشان بر لزوم مبارزه با قاچاق کالا سخن گفته‌اند، اما حجم ویران‌کننده قاچاق کمتر که نشده هیچ، بیشتر هم شده است؛ زیرا مبارزه با قاچاق در مبارزه با «کولبرها» و «چترباها»^۳ خلاصه شده و سرشاخه‌ها رها شده‌اند.

برای پرداختن به موضوع قاچاق کالا و ارز در هرمزگان ابتدا باید به پیشینه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی منطقه نگاهی بیندازیم. بدون درک این اتفاقات تاریخی قطعاً در قضاوت‌هایمان به بیراهه می‌رویم. مردم منطقه‌ای را که امروزه به نام هرمزگان می‌شناسیم از روزهای ابتدایی که بشر در یانوردی، مسافرت به کشورهای دیگر و تجارت از راه دریا را آموخت، دانستند که دریا مکان مناسبی برای دادوستد و تجارت است. از این رو آنان علاوه بر کسب روزی از طریق ماهیگیری، به دادوستد و تجارت با سایر کشورهای منطقه نیز می‌پرداختند. به گواه تاریخ در برهه‌ای از زمان هرمزگان قطب و شاهراه تجارت جهانی بود و به همین دلیل کشورهای قدرتمند آن روزگار چشم طمع به این منطقه داشتند و برای تسلط بر آن تلاش‌ها کردند و در مقاطعی هم موفقیت‌هایی کسب کردند.^۳

توجه به پیشینه تاریخی این منطقه از این حیث اهمیت دارد که نشان می‌دهد کسب و کار مردم این منطقه تجارت آزاد و دادوستد با مردمان دیگر کشورها بوده و این ویژگی به نسل‌های بعد از آن‌ها نیز منتقل شده است. در روزگاران نه‌چندان دور پیش از انقلاب و اوایل انقلاب نیز این تجارت‌ها و دادوستدها و رفت‌وآمدها به کشورهای اطراف خلیج فارس، آزادانه ادامه داشت و مردم دریانشین هرمزگان از این طریق کسب روزی می‌کردند، اما نه با کشتی‌های

آشنایی با مکانیسم قاچاق کالا، دلایل شکل‌گیری، زوایای مختلف و نیز آینده آن برای تحلیل درست این پدیده اجتماعی بسیار لازم است. مانند هر مسئله دیگری سؤال اساسی در طرح این موضوع، زاویه دید است و اینکه ما تا چه حد موفق شویم در تحلیل و تبیین این موضوع از کلیشه‌های رایج یا فضای ذهنی مسلط که پیرامونمان را احاطه کرده خلاص شویم و بر اساس شواهد و قرائن واقعی و زمینه‌های عینی که قاچاق در بستر آن متولد شده، رشد کرده و به حیات خود ادامه می‌دهد، آن را بررسی کنیم.

قاچاق، واژه سنگینی است که در پس آن نادیده‌های بسیاری نهفته است. تقلیل مسئله قاچاق به رنجبران کولبر در شرایط زمانی که نظام اقتصادی و اجتماعی از اساس ایراد دارد یکی از خطاهای بزرگ و نابخشودنی در شناخت و تحلیل قاچاق است زیرا شوربختانه این قاعده بازی سیستمی است که سالیان درازی مسئله قاچاق را در ردیف مسائل مهم کنونی قرار داده است.

پرداختن به مقوله قاچاق اهمیت دارد؛ زیرا به شدت به اقتصاد ملی و تولید داخلی کشور ضربه می‌زند و باعث ضعف‌های بنیادی در ساختاری اقتصادی و امنیتی کشور می‌شود. در استان‌های مرزی که قاچاق از مبادی غیررسمی صورت می‌گیرد، قاچاق از فقر ارتزاق می‌کند و در یک چرخه خود فقر تولید می‌کند! زیرا در سایه شوم قاچاق ایده‌های سرمایه‌گذاری و برنامه‌های بلندمدت تولیدی، ارزآور و اشتغال‌زا به هیچ‌وجه مجال وجود و خودنمایی پیدا نمی‌کنند.



محسن زیارتی شاه عوض*



تجاری و لنج‌های بزرگ، بلکه با قایق‌های کوچک با حجم کمی از بار. این قایق‌ها تنها یک یا دو موتور تندرو دارند که در مقایسه با کشتی‌ها و لنج‌ها بسیار کوچک و سبک هستند و قیمتی بسیار پایین‌تر دارند و در واقع مخصوص ماهیگیری هستند. این روال ادامه داشت تا زمانی که سیاست‌های دولت بر آن شد که با سخت‌گیری‌های بیشتر مانع تجارت‌های کوچک دریایی بدون مجوز شوند. دادوستدی که تا قریب به سی سال پیش به سهولت انجام می‌شد و هرچند قاچاق بود، اما کمتر درباره آن سخت‌گیری وجود داشت و به نوعی امتیازی غیررسمی بود که دولت برای معیشت مرزنشینان قائل می‌شد. حالا با بسته‌شدن دریا بر این دادوستدها، معضلی به نام قاچاق کالا ایجاد شده و در میان مردم رواج یافته است. این حکایت تلخ در اجتماع هرمزگان از آنجا شروع شد که بدون دادن راهکار و جایگزین مناسب به اهالی که به درازای تاریخ، شغل و محل درآمدشان تجارت از راه دریا بود گفته شد کار شما غیرقانونی و نام آن قاچاق است. دیگر نمی‌توانید به این شغل مشغول باشید و از این به بعد هر کس که بدون مجوز بدان بپردازد می‌شود «قاچاقچی»!

حال تعداد بسیاری از مردم بین قاچاقچی بودن یا دست کشیدن از کار اجدادی‌شان و روی آوردن به شغل دیگری که عملاً وجود نداشت، مردمانده‌اند. آن هم در حالی که نمی‌توانستند از طریق اسکله‌های تجاری غول‌پیکر و از مبادی قانونی دادوستد کنند. در این وضعیت عده‌ای از این کار و ادامه قاچاق دست کشیدند و به شغل‌های دیگری روی آوردند و با توجه به نداشتن تخصص حرفه‌ای و اشتغال‌شدن کارهای دولتی توسط نیروهای مهاجر و غیربومی، آنان جذب بازار کار نمی‌شدند.

این گونه بود که عده‌ای از بومی‌های رانده از دریا و وامانده از مشاغل دولتی به مشاغل خرد و متفرقه روی آوردند و عده‌ای هم با وجود تمام تبعات و مخاطراتی که وجود داشت، از حرفه و پیشینه کاری خود دست نکشیدند و قاچاق را انتخاب کردند. این انتخاب در وضعیتی بود که اگر نیروهای امنیتی و انتظامی افراد را بازداشت می‌کردند علاوه بر

زندان، تمام سرمایه‌شان به باد می‌رفت و گاه هدف تیراندازی مأموران نیز قرار می‌گرفتند.

سازمان جهانی گمرک (World Customs Organization) در یک تعریف اجمالی، قاچاق را تخلف گمرکی از طریق جابه‌جایی کالا در طول یک مرکز گمرکی به روش مخفیانه و به منظور فرار از نظارت گمرکی دانسته است. در قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز قاچاق کالا این گونه تعریف شده است: قاچاق کالا و ارز هر فعل یا ترک فعلی است که موجب نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز شود و بر اساس قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز یا سایر قوانین، قاچاق محسوب و برای آن مجازات تعیین شده باشد. در مبادی ورودی یا هر نقطه از کشور حتی محل عرضه آن در بازار داخلی کشف شود.

قاچاق در تعریف معاصر و جدید آن به دو نوع قاچاق از مبادی رسمی و قاچاق از مبادی غیررسمی تقسیم می‌شود. در استان هرمزگان قاچاق از مبادی رسمی همان است که حجم اصلی قاچاق را در برمی‌گیرد و از طریق گمرکات و اسکله‌های رسمی و قانونی به انواع مختلف صورت می‌گیرد؛ و قاچاق از مبادی غیررسمی نیز ورود و خروج کالا از خورها و ساحل‌ها است که پس از ورود به کشور از راه جابه‌جایی زمینی شکل می‌گیرد.

پیش از ورود به بحث اصلی قاچاق در زمان حال، لازم است یادآوری شود که در بدینانه‌ترین حالت حداکثر ۲۰ درصد از قاچاق کالا در استان هرمزگان از مبادی غیررسمی صورت می‌گیرد و به گواه آمار و اطلاعات بالغ بر ۸۰ درصد از قاچاق کالا از مبادی رسمی وارد کشور می‌شود. (فرمانده دریابانی استان هرمزگان تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۹۵)، در یکی از نشست‌های اخیر جلسه شورای برنامه‌ریزی و توسعه استان هرمزگان یکی از نمایندگان استان هرمزگان در مجلس شورای اسلامی ضمن ذکر این نکته که دوازده سال دبیر کمیسیون مبارزه با کالای قاچاق و ارز استان بوده اظهار کرد که ۹۰ درصد از قاچاق از مجاری قانونی و گمرکات با بداهت‌های و کم‌اظهاری و با جعل اسناد و مدارک

انجام می‌شود، اما روش برخورد به گونه‌ای است که فقط تعدادی از مردم بومی و نیازمند، هزینه‌های آن را تحمل می‌کنند و نه سرشاخه‌های اصلی قاچاق در کلان‌شهرها.

در یک تقسیم‌بندی کلی عوامل قاچاق را می‌شود به سه لایه تقسیم کرد.

۱. قاچاقچیان بزرگ که در این زمینه سرمایه‌گذاری کرده و کار مدیریت و سازمان‌دهی قاچاق را از راه دور بر عهده دارند.

۲. لایه‌های ارتباطی و میانی (در واقع پل ارتباطی بین لایه بالا و پایین‌اند و کمتر در چنگال قانون گرفتار می‌شوند).

۳. عناصر خرده‌پا: به‌عنوان ابزاری برای حمل کالا هستند که شناخت چندانی از لایه‌های بالایی ندارند (خطر کارشان بیشتر است و راحت‌تر در چنگال قانون گرفتار می‌شوند).^۴

همان‌طور که گفته شد دولا به بالایی و میانی قاچاق افرادی هستند که کمتر خود را درگیر کار اجرایی قاچاق می‌کنند و کمتر در معرض تهدید دستگیری و گرفتار شدن به دست نیروهای امنیتی و انتظاماتی هستند. لایه اول که بیشتر سرمایه‌گذاران اصلی‌اند و چگونگی قاچاق و انواع آن را مشخص می‌کنند، اکثراً نیز در کشورهای مبدأ انبارها و سوله‌هایی را در اختیار دارند و با باندهای مافیایی قاچاق در کشورهای مبدأ در ارتباط‌اند. لایه دوم نیز همان پل ارتباطی میان لایه پایینی و بالایی است و باز هم کمتر در معرض خطر گرفتار شدن در چنگال قانون قرار دارند؛ اما لایه سوم همان عناصر خرده‌پا، چتربازان و کولبران هستند که کمترین سود را از قاچاق می‌برند و بیشترین خطر را به جان می‌خرند.

معمولاً افراد درگیر قاچاق کالا از مبادی غیررسمی به‌طور مستقیم، بومی‌ها و محلی‌های استان هستند که ویژگی‌های مشترک آن‌ها عبارت از بیکاری، فقر و کم‌سواد است.

در گذشته بیشترین افراد محلی درگیر دادوستد و قاچاق با کشورهای حاشیه خلیج فارس در شهر بندرعباس زندگی می‌کردند و درآمد خوبی نیز

داشتند، اما امروزه به دلایل مختلف بیشتر افرادی که درگیر قاچاق هستند در اطراف بندرعباس و بیشتر در روستاها با کمترین امکانات ممکن زندگی می‌کنند. در شرایطی که کشاورزی به دلیل خشکسالی عملاً از چرخه زندگی ساکنین روستاهای هرمرگان خارج شده است؛ تعدادی از این افراد به دلیل بیکاری و فقر و نداشتن منبع درآمد به کار کولبری و چتربازی روی آورده‌اند که درصد چشمگیری از آن را زنان تشکیل می‌دهند.

اتفاقی که در گذشته کمتر در استان شاهد آن بودیم کولبری به شکل امروزی است. برای نمونه در برخی مناطق ایست بازرسی میان‌شهری درون استان زنانی را مشاهده می‌کنیم که در فاصله چند کیلومتری از محل ایست بازرسی ایستاده‌اند و خرده‌اجناس قاچاق را نظیر برنج، کارتن‌های سیگار، پارچه، لوازم آرایشی و بهداشتی تحویل گرفته و از راه‌های انحرافی، آن اجناس را به سمت دیگر محل ایست بازرسی می‌رسانند و دستمزد اندکی هم برای این کار دریافت می‌کنند که البته همین کار هم بی‌خطر نیست و در مواقعی موجب تیراندازی مأموران امنیتی شده است.

برای جابه‌جایی کالای قاچاق ابتدا باید در شرایط سخت کالاها را از طریق دریا با قایق‌های تندرو به ساحل برسانند که خطر اصلی برای آن‌ها حین جابه‌جایی اجناس روی دریاست، زیرا در صورت مشاهده نیروهای انتظامی و امنیتی یا باید قید اجناس خود را بزنند و آن‌ها را درون دریا بریزند یا در برخی موارد خطر تیراندازی به سمت خود را به جان بخرند. اگر قایقرانان موفق شوند به سلامت اجناس را به ساحل برسانند مرحله بعد انتقال اجناس به فروشگاه‌ها یا انبارهای موردنظر است که عمدتاً نیز در خارج از استان و شهرهای بزرگ هستند. در این بین نقش چتربازان آغاز می‌شود. چتربازها نیز بیشتر زنان هستند. کار چتربازها به مراتب سخت‌تر و پرخطرتر از سایر عوامل قاچاق کالا است. چراکه از سویی آنان بیش از افراد مختلفی که به‌نوعی به جابه‌جایی کالای قاچاق کمک می‌کنند، در معرض بازداشت و قتل هستند و مهم‌تر آنکه با وجود به‌جان خریدن تمام این مخاطرات و سختی‌ها درآمد آنان تنها برای مدت کوتاهی معیشت و زندگی روزمره خود و خانواده‌شان را تأمین می‌کند. پرواضح است که اگر شرایطی برای اشتغال و کسب درآمد از راه قانونی برای این افراد فراهم می‌شد آنان به‌هیچ‌وجه چنین راه پرخطری را برای کسب درآمد انتخاب نمی‌کردند.

قایقرانان نیز بخشی از جریان خرده‌قاچاق از مبادی غیررسمی‌اند. در گذشته قایق‌ها بیشتر برای فعالیت ماهیگیری و صیادی و جابجایی مسافر بین بندرعباس و جزیره قشم و هرمز استفاده می‌شد، اما پس از ممنوعیت تردد و جابجایی مسافر با قایق و سخت‌شدن و فصلی‌شدن شرایط ماهیگیری و

صیادی، خودبه‌خود بیشتر قایقرانان به سمت قاچاق کالا و سوخت کشیده شدند.

تا چند سال پیش، اکثر اجناسی که حالا از خصب (شهری واقع در کشور عمان) وارد می‌شود، از امارات به ایران می‌آید، اما با وخیم‌شدن روابط بین ایران و امارات و شدت گرفتن تحریم‌ها، تجار ایرانی که پیش‌تر در امارات فعال بودند، در خصب انبارهایی اجاره کرده‌اند یا حتی خریده‌اند. اهل محل می‌دانند که این انبارها متعلق به ایرانی‌ها است و اجناس قاچاق در آن نگه داشته می‌شود. رفت‌وآمد میان قشم و خصب بسیار آسان است. «شوتی»ها (در اصطلاح محلی به کسانی می‌گویند که بین ایران و عمان جنس حمل‌ونقل می‌کنند) با استفاده از قایق‌های موتوری تندرود حدود ۴۵ دقیقه وقت لازم دارند تا از قشم به خصب در عمان برسند. اغلب کل فرآیند حرکت از ایران، رسیدن به خصب، بارگیری و برگشت در طول شب صورت می‌گیرد، به‌نوعی که اجناس پیش از طلوع آفتاب به قشم می‌رسد.

زندگی و کار شوتی‌ها آسان نیست. حرکت در خلیج فارس، در تاریکی خطرناک است. قایق‌ها برای اینکه دیده نشوند از هیچ نوری استفاده نمی‌کنند. حتی شوتی‌ها هنگام سیگارکشیدن، برای پنهان کردن نور و دود، از قوطی‌های خالی کنسرو استفاده می‌کنند. تعداد شوتی‌هایی که هر ساله در طوفان جان می‌دهند، کم نیست.

شوتی‌ها سعی می‌کنند بارها را در مناطق دور از شهر در جزیره قشم خالی کنند. معمولاً این کار

در ساحل جنوبی جزیره قشم که ساحلی شنی دارد و آب هم در آنجا آرام‌تر است انجام می‌شود، اما آن‌هایی که خطر بیشتری به جان می‌خرند، خود را به روستاهایی مانند لافت و کویتی و حتی به نزدیکی شهر درگهان می‌رسانند و از آنجا محموله را بار ماشین‌های تویوتا می‌کنند و به شهر می‌برند.

اجناسی قاچاقی که معمولاً شوتی‌ها به ایران منتقل می‌کنند، سیگار، پوشاک، کفش، خوراکی، رسیور، دارو، کالاهای چینی و لوازم خانگی ساخت شرق آسیا، مشروبات الکلی، لوازم آرایشی و بهداشتی، پارچه، و البته گاهی مرغ و گوشت یخ زده است. در مقابل، حیوانات اهلی مانند گوسفند و پرنده‌های شکاری مانند شاهین (به مقصد شیخ‌نشین ابوظبی) و سوخت صادر می‌شود. در حال حاضر

حجم فراوانی از قاچاق کالا از مبادی غیررسمی به ایران مشروبات الکلی است که درآمد خوبی هم برای اشخاص درگیر این نوع قاچاق دارد. به‌نوعی که هر فرزند قایق در هر بار توان جابه‌جایی بین ۲ تا ۳ هزار قوطی و شیشه مشروبات الکلی را دارد؛ که قیمت هر قوطی آن در بازار بسته به نوع آن بین ۱۵ تا ۲۰۰ هزار تومان است.

سیگار همواره از مبادی رسمی، چه با مجوز و چه به‌صورت قاچاق وارد چرخه بازار کشور می‌شود و البته مشخص نیست انحصار واردات آن به دست چه کسانی است؟! در حدود یکی دو دهه پیش درصد بسیاری از بومی‌هایی که درگیر دادوستد با کشورهای حاشیه خلیج فارس (به‌طور ویژه شیخ‌نشین امارات) بودند بیشترین حجم واردات خود را محدود به سیگار می‌کردند، اما در سالیان اخیر با رصدهای میدانی انجام‌شده میان قایق‌داران و اظهارات آنان به نظر می‌رسد قاچاق سیگار از مبادی غیررسمی به میزان بسیاری کم شده است و حجم اصلی قاچاق سیگار از طریق مبادی رسمی شکل می‌گیرد. شوتی‌ها از ایران معمولاً بز و گوسفند به خصب می‌برند. این حیوانات بعداً به امارات و عربستان منتقل می‌شوند. دیگر کالاهایی که از ایران در این مسیر قاچاق می‌شود، گازوئیل است. هر قایقی که به سمت خصب حرکت می‌کند، معمولاً حدود ده تا دوازده گالن گازوئیل با خود حمل می‌کند که آن‌ها را در وسط راه به کشتی‌ها می‌فروشد.

با وجود خطرانی که این کار دارد، درآمد خود شوتی‌ها از این کار بالا نیست. برای هر بار

حمل‌ونقل حدود ۲۰۰ هزار تومان دریافت می‌شود که این مقدار نیز بین چهار یا پنج نفری تقسیم می‌شود که با قایق می‌روند و کارهای بارگیری و تخلیه را انجام می‌دهند؛ البته افرادی هم هستند که خودشان مغازه دارند و قایق هم دارند و به این ترتیب پول حمل‌ونقل نمی‌دهند و سود نسبتاً فراوانی می‌برند.

البته کار شوتی‌ها، معمولاً یک مرحله دیگر نیز دارد و آن، انتقال اجناس از قشم و اساساً استان هرمزگان به خارج از منطقه است. چراکه قشم منطقه آزاد اقتصادی است و برای فرار از مالیات و

گمرک، اجناس باید از استان هرمزگان خارج شوند. این کار را هم اکثراً شوتی‌ها انجام می‌دهند.^۵

قاچاق در این استان مرزی جزئی از فرهنگ زیستی

در سالیان اخیر با رصدهای میدانی انجام‌شده میان قایق‌داران و اظهارات آنان به نظر می‌رسد قاچاق سیگار از مبادی غیررسمی کم شده است و حجم اصلی قاچاق سیگار از طریق مبادی رسمی شکل می‌گیرد



و جغرافیایی مردم به شمار می‌آید، به‌عنوان نمونه وقتی مرد خانواده برای حمل کالای قاچاق به دریا می‌رود خانواده در کنار ساحل با علامت‌هایی حضورداشتن یا حضورنداشتن پلیس را به‌عنوان دشمنی واحد به اطلاع قاچاقچی می‌رساند.^۴

در میان مردم بومی استان هرمزگان قاچاق کالا امری قبیح نیست و بدنه اصلی جامعه نگاه ضد ارزشی به این پدیده ندارد و به این باور نرسیده است که قاچاق کالا می‌تواند به اقتصاد ملی ضربه بزند، چراکه مدعی‌اند همین کالاها را می‌شود با دادن عوارض و مالیات و گمرک از مبادی رسمی هم وارد کرد و البته این موضوع امری عرفی در منطقه محسوب می‌شود و در صحبت‌های غیررسمی مسئولان محلی نیز بارها به‌ضرورت دادن مجوز به بومی‌های منطقه برای تجارت‌های کوچک سخن گفته شده است. به همین دلیل نیز مردم منطقه پشتیبانی اجتماعی مناسبی برای مقابله با قاچاق نمی‌کنند؛ و در برابر هر برخورد قهری‌ای با این پدیده نیز، ایستادگی می‌کنند.

علاوه بر مردم محلی، با به‌وجود آمدن مصرف‌گرایی افراطی در کشور و علاقه مردم به مصرف کالاهای خارجی و حجم فراوان تبلیغات منفی صدا و سیما در نشان‌دادن مناطق بندری استان هرمزگان به‌عنوان محل دادوستد قاچاق کالا و وفور امر خلاف قانون در سرپال‌ها و قلم‌ها با توجه به نبود کار در بسیاری از مناطق کشور تعداد زیادی از مهاجران بیکار، کم‌سواد، بدون تخصص و دانش تجاری و تولیدی، بدون داشتن سرمایه خاصی و با فرهنگ‌های متفاوت با هدف یک‌شبه پولدار شدن سرریز مناطق بندری هرمزگان شدند و به‌گسترش کار قاچاق در این منطقه دامن زدند.

در پایان ذکر چند نکته ضروری است:

۱. شیوه مبارزه با هر یک از انواع کالاهای قاچاق نیازمند بررسی همان نوع کالای مصرفی درون کشور است، نمی‌توان استراتژی واحدی را برای مقابله با انواع قاچاق به‌کار برد، چراکه به‌طور مثال قاچاق دارو با البسه یا لوازم آرایشی بهداشتی با قاچاق سیگار و مشروبات الکلی متفاوت است و قطعاً برای هر کدام از آن‌ها می‌بایست سیاست‌های پیشگیرانه مستقل و جداگانه‌ای را به‌کار برد.
۲. کنترل منظم و دقیق مرزهای تجاری و اسکله‌ها و گمرکات کشور بر کاهش ورود و خروج تمام اجناس قاچاق تأثیر می‌گذارد.
۳. به نظر می‌رسد تنها پرداختن به موضوع قاچاق کالا از مبادی غیررسمی. دورشدن از اصل ماجراست. زمانی که بالغ بر ۸۰ درصد (و شاید هم درصد بیشتری) از قاچاق کالا و ارز از طریق مبادی رسمی و دولتی صورت می‌گیرد، اصرار بر برخورد قهرآمیز با قاچاقچیان خرد، ناعادلتی مضاعف در حق مردم نیازمند و فقیر است.
۴. با وجود اسکله‌های اختصاصی برخی نهادهای

تولیدات خارجی ندارد و کیفیت به‌مراتب پایین‌تری دارد تا زمانی که ساخت کالاهای مشابه کالاهای خارجی با همان کیفیت، هزینه چندین برابری را برای تولیدکننده و خریدار داشته باشد و تا زمانی که ما به کیفیت و دانش تولیدات داخلی اهمیت ندهیم قاچاق کالا ادامه خواهد داشت، مردم همچنان به کالای خارجی علاقه بیشتری نشان می‌دهند و چرخه تولید مملکت روزبه‌روز کندتر خواهد شد. ■

* دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد بندرعباس

پی‌نوشت:

* چتربازها: اشخاصی که اجناس قاچاق را از مبدأ خارج از کشور یا داخل کشور به مقصد درون کشور به‌وسیله قایق‌های تندرو و در درون خشکی با ماشین یا اتوبوس جابه‌جا می‌کنند.

۱. مقدسی، علیرضا (۱۳۸۰) بررسی ابعاد قاچاق کالا و ارائه راهکارهایی جهت هدایت آن به مسیرهای اقتصادی کشور، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۲. بررسی ابعاد قاچاق کالا و ارائه راهکارها با تأکید بر نقش گمرک ۱۳۸۸ ج. ۱. ایران.
۳. برای بررسی بیشتر در این زمینه می‌توان به کتاب‌های زندگانی شاه‌عباس اول، نصرالله فلسفی؛ بهشت گمشده، جرج میلون؛ بندرعباس در گستره تاریخ، دکتر منصور جلالی؛ پژوهشنامه خلیج فارس، دکتر عبدالرسول خیراندیش، مجتبی تبریزینا و اعلام‌الناس فی احوال بندرعباس، محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی رجوع کنید.
۴. میثم موسایی، مریم احمدزاده (۱۳۸۹) بررسی رابطه بین آموزش اجتماعی و ارتکاب به قاچاق کالا (پژوهش موردی استان هرمزگان)
۵. (گزارش بخش ناظران فرانس ۲۴)

خاص و پرقدردت در کشور که در سالیان اخیر حجم گسترده‌ای از تجارت و صنعت غیررسمی و قاچاق کشور را در ید خود داشته‌اند و اجناس وارداتی خود را نیز از اسکله‌های اختصاصی وارد می‌کنند، امکان توقف انبوه قاچاق به کشور ناممکن است.

۵. پرداختن به جنبه فرعی قاچاق کالا که تبعات انسانی و اجتماعی زیادی دربر داشته است، به‌نوعی دورشدن و پاک کردن صورت‌مسئله اصلی قاچاق سازمان‌یافته است. بهتر این است که نهادهای نظارتی و امنیتی و مسئول تمرکز خود را بر روی باندهای بزرگ و سرشاخه‌های اصلی قاچاق کالا معطوف کنند

۶. مبارزه همیشه به معنای برخورد قهری نیست. گاهی مبارزه یعنی توجه به نیازهای مردم و از میان برداشتن عوامل به‌وجودآورنده و زمینه‌ساز یک معضل اجتماعی. به جای برخورد قهری با مردم فقیر و بومی منطقه - که برای رفع نیازهای خود و به دلیل نبود شغل و از روی اجبار به خرده قاچاق روی می‌آورند - که باعث کینه و بغض آن‌ها می‌شود و تبعات منفی بسیاری را به بار می‌آورد، باید به فکر ایجاد شرایط شغلی مناسب برای آن‌ها یا قانونی کردن دادوستدهای آنان به‌وسیله دادن امتیازهای ویژه بازرگانی خرد و کوچک به آن‌ها بود.

۷. تا ساختارهای کلان اقتصادی کشور اصلاح نشوند تا زمانی که اقتصاد ما بسته است و تفاوت فاحش قیمت‌ها بین داخل و خارج از کشور وجود دارد تا زمانی که ما با جامعه جهانی مشکل داشته باشیم و نتوانیم به عضویت سازمان تجارت جهانی درآییم و در مقابل جهانی‌شدن اقتصادمان موضع سختی داشته باشیم، قاچاق در این کشور سودآور است و سود آن را نیز سرشاخه‌های قدرتمند قاچاق کالا در داخل و خارج از کشور به دست می‌آورند.

۸. تا زمانی که دانش تولیدی ما توان رقابت را با

حشم انداز جامع



مسئله های روزگار و طرح افکار و نظریات علمی در این روزگار با این روش برهان به دست می آید و به بیان عام مسئله در مباحث پژوهش و تحقیق در فضای ارتباطی و شبکه های اجتماعی مطرح و پراکنش می شود. این امر تبدیل های متفاوتی از پدیده ها را از انسان و مسئله از جنبه های مختلف حقوقی، اجتماعی و سیاسی به بحث نهاده شده اما از نظر فقهی و اسلامی کمتر این موضوع مورد توجه قرار گرفته و تشریح شده. برای اینکه این جنبه از مسئله نیز بیشتر تشریح شود به مسوولان توصیه شد که به جنبه های از این در اجتناب از علما و فقهایی چون امام خمینی، آیت الله العظمی در مقاله های ما عنوان مشمولان اخلاق و اصلاح اختصاصی به بررسی نهاد و مقررات علما و فقهایی دیگر پرداخته و نتیجه حاصل شده که مقررات از قوانین غربی در فقه و قانون مثال است اسلامی است اما اخصار مفهوم تقریر بر حقوق این قانون کار آمد را برایش فرستاد و موجب وفاداری برای اسلام در داخل و سطح بین المللی است. در بعضی تاریخی گفته اند که این قضای است که با حقوق می تواند اخلاق و اسلام احیای ایجاد کرد. آنچه پیش از هر چیز ما را در پی شکستن جامعه انسانی باری خود شد کرد. تفسیر حقوق مبتنی از دین و توجه به آموزش عمومی از سطح کودکان تا بزرگسالان بر اساس برنامه آموزشی و دوری از روزمرگی و سلیقه زدگی و عوامزدگی است.



اخلاق اخلاق و اصلاح اجتماعی
رضا شمس
زال فضای امنیت
محمد مشرف



شلاق، اخلاق و اصلاح اجتماعی

واکاوی فتاوی برخی از فقهای معاصر درباره تعزیر و شلاق



رضا احمدی

مقدمه:

قضاوت و دادرسی از روزگار قدیم به صورت ساده و ابتدایی و در قالب داوری و قضاوت خصوصی جریان داشته و تا به امروز به صورت نظام پیچیده درآمده است و متناسب با ظرفیت تمدن‌ها، نوع حکومت و مقتضیات و ملاحظات سیاسی اجتماعی و علمی جوامع تغییر و تحول یافته است. پس از عصر تفکیک قوا، دستگاه قضا، به عنوان نظامی مستقل تعریف شده است که تضمین کننده عدالت در هر جامعه است. برقراری عدالت و احقاق حقوق انسانی ضرورتی است که از دیرباز مورد توجه انسان‌ها قرار گرفته است. لذا درصدد ایجاد نهادهایی برآمده است که می‌توانند این آرزوی دیرینه را جامعه عمل بیوشانند. اصول دینی و شاخصه‌های فرهنگی از منابعی بوده‌اند که همواره برای تبیین نهاد برقرارکننده عدالت یا به عبارتی قوه قضائیه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

در اسلام، کتاب و سنت مهم‌ترین منبع حقوقی است که در تدوین آیین دادرسی ایران از آن‌ها استفاده شده است. در ایران دوره هخامنشیان، بر اساس آیین مهرپرستی، دستورات زرتشت مبنای قضاوت و داوری‌ها بود. در عصر ساسانی سازمان قضایی و آداب قضا و دادرسی در دست موبدان زرتشتی بود و مبنای امور حقوق و قضایی، کتاب اوستا و اجماع مجموع فتاوی موبدان بود. مغان و پیشوایان مذهبی مجری قانون و مسئول صدور احکام بودند. اوستا به معنی قانون است و همین کلمه در فارسی به داد تبدیل شده و کلمه داتیک منسوب به داد است.

پس از سقوط امپراتوری ساسانی و تسلط مسلمانان بر ایران، احکام قضا مبنی بر مبنای فقه اهل سنت بود. با قدرت گرفتن سلسله صفوی (۹۰۷ ه. ق) و رواج مذهب شیعه در ایران، سیستم قضایی بر محور فقه امامیه تنظیم شد. در دوران زندیه و افشاریه و قاجاریه امر قضا به همین روند ادامه پیدا کرد. در زمان ناصرالدین شاه سیستم قضایی به نام عدلیه شکل گرفت و در دیوانخانه به شکایات و اختلافات مردم رسیدگی می‌شد. روحانیون و مجتهدین به شکایات و دعاوی حقوقی رسیدگی می‌کردند و مقامات دولتی دعاوی غیرحقوقی را حل و فصل می‌کردند. در شهرستان‌ها نیز امور حقوقی را علما و امور جزائی و انتظامی را حکومت‌ها حل و فصل می‌کردند. شاه رئیس دیوان‌خانه را منصوب می‌کرد. پس از مشروطه دستگاه قضا از حیث روحانیون خارج شد و وابسته به حکومت‌ها شد. در همه این دوره‌ها، فقه شیعه مبنای تدوین قوانین قضایی بوده است.

در دوره جمهوری اسلامی، به مباحثی چون حدود، دیات و تعزیرات بیشتر توجه شد و حتی فلسفه تشکیل حکومت را اجرای حدود تعریف کردند و به ظواهر احکام اسلام بیش از پیش توجه شد. در ماه‌های اخیر شاهد اتفاق‌ها و اخبار منتشر شده درباره محکومیت‌هایی به شلاق‌های تعزیری هستیم، بدین خاطر در این نوشته به واکاوی فتاوی پنج تن از فقهای معاصر پیرامون تعزیرات و شلاق می‌پردازیم.

قانون مجازات اسلامی

با استقرار جمهور اسلامی در ایران عده‌ای بر این باور بودند که اگر احکام قضایی اسلام موبه‌مو اجرا شود، دیگر شاهد خلافکاری و فساد نخواهیم بود. محاکم شرع پیش از تدوین قانون مجازات اسلامی، کتب فقهی را کتاب قانون خود دانسته و تحریر الوسیله (کتاب فقهی امام خمینی) را مبنای عمل خود قرار دادند. هر روز خبر اجرای احکام شرع در شهرهای مختلف در صفحات روزنامه‌ها به چشم می‌خورد، خبر از شلاق‌زدن زن و مرد پس از نماز جمعه شهرها، قطع دست سارق جوان، سنگسار کردن زن و مرد زناکار و... این روند با نابه‌سامانی و به صورت سلیقه‌ای در کشور به اجرا درمی‌آمد. در اثر تلاش‌ها و همت آیت‌الله منتظری، دستگاه قضا جدید، روند قانونی می‌یافت. با تشکیل اولین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۵۹ تلاش‌های وسیعی برای اسلامی کردن قوانین و مقررات حاکم بر کشور آغاز شد. اولین لایحه از این دست «قانون حدود و قصاص و مقررات آن» بود که در سوم شهریور ۱۳۶۱ به تصویب مجلس رسید و برای پنج سال آزمایشی ابلاغ شد. پس از اجرای آزمایشی در هشتم مرداد ۱۳۷۰ توسط کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی تصویب و در هفتم آذر ۱۳۷۰ از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام تأیید شده است. (قانون دیات و مقتضیات زمان، شفیعی، ابراهیم، ص ۱۷).

این قانون ۴۹۷ ماده و به همراه قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) ۷۲۹ ماده دارد و کلیه قوانین مغایر پیش از خود از جمله قانون مجازات عمومی ایران سال ۱۳۰۴ را ملغی اعلام کرده است. این قانون از سال ۱۳۷۰ تاکنون به‌طور آزمایشی در حال اجرا بود که مجدداً در سال ۱۳۸۸ به‌طور کامل تغییر کرد و به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در سال ۱۳۹۲ لازم‌الاجرا شد.

قانون مجازات اسلامی ایران مهم‌ترین مجموعه قوانین کیفری در جمهوری اسلامی ایران است که در پنج بخش تدوین شده است.

کتاب پنجم از قانون مجازات مربوط به تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده در ۲۳۱ ماده است که تعزیرات شرعی و مجازات‌های بازدارنده را در برمی‌گیرد. این بخش از قانون در دوم خرداد ۱۳۷۵ به تصویب مجلس رسید.

واکاوی فتاوا درباره تعزیر

در ماه‌های اخیر، اخباری مبنی بر محکومیت ۳۵ نفر از دختران و پسران دانشجویی که در جشن فارغ‌التحصیلی در حال رقص و پایکوبی بودند، منتشر شد، این افراد دستگیر و هر یک به ۹۹ ضربه شلاق محکوم و مجازات شدند. (ایسنا)

و در خبری دیگر، جهانبخش محبی‌نیا، نماینده میاندوآب با ابراز تأسف شلاق خوردن هفده کارگر معدن طلای آق‌دره، در ملاحظه‌نامه خبر داد.

روزنامه محلی «عطر یاس» از محکومیت یک روزنامه‌نگار و وبلاگ نویس به ۴۴۴ ضربه شلاق از سوی دادگاهی در شهر ساوه خبر داده است.

این‌ها تعدادی از اخبار چند ماه گذشته است که در ایران و خارج از آن واکنش‌هایی به همراه داشته است.

همه این احکام بر اساس قانون مجازات اسلامی و تعزیر بوده‌اند. به همین بهانه مصاحبه مکتوبی از چند تن از مجتهدین و فقهای حوزه علمیه صورت گرفته و تعزیرات مورد ارزیابی دوباره واقع شده است.

در فقه دو اصطلاح «حد» و «تعزیر» وجود دارد، حد مجازاتی است که در شرع حکم آن تعیین شده است. در مقابل آن تعزیر است که حکم آن تعیین نشده و به دست حکام است. تعزیر در لغت معمولاً به «منع»، «رد»، «تأدیب» و ملامت کردن آمده است، در بعضی از کتاب‌های لغت به معنی ضرب یا شددیدترین ضرب تطبیق کرده‌اند.

آیت‌الله منتظری می‌آورد: در روایات مربوط معمولاً از ضرب و تازیانه سخن به میان آمده است؛ و لذا اکثر فقها تعزیر به غیر از تازیانه‌زدن بر مجرم را جایز نمی‌دانند، ولی به نظر اینجانب، ذکر تازیانه در روایات فوق از آن جهت بوده که تازیانه در آن روزگار رایج‌ترین و شاید مؤثرترین وسیله جهت بازداشتن مجرمین از تکرار بوده است، نه خصوصیتی پنهان در آن نهفته باشد.

(مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، ص ۱۱۱).

آیت‌الله صانعی: به‌طور کلی در شرع مقدس برای گناهان کبیره‌ای که موجب اختلال و مخل امنیت و رواج معاصی باشد تعزیر معین شده است. ناگفته نماند که مراد از تعزیر فقط شلاق نیست و مطلق تأدیب اعم از هشار، توبیخ، تبعید و منع از حقوق اجتماعی و امثال آن‌ها را هم شامل می‌شود.

آیت‌الله بیات زنجانی می‌آورد: تعزیر در جرائمی است که در شریعت برای مقابله با آن مجازات خاصی معین نشده است. با توجه به شرایط زمانی و مکانی و حتی روحیات افراد، توسط حاکم شرع جامع‌الشرایط مجازات متناسب در نظر گرفته می‌شود. در تعریف تعزیر از دو عبارت «ما یراه الحاکم» و «مادون الحد» استفاده شده است به این معنا که تعزیر می‌تواند با صلاح‌دید حاکم شرع جامع‌الشرایط تغییر یابد.

به نظر می‌رسد «دون» را می‌توان به معنای «غیر» تفسیر کرد در این صورت است که به‌جای تازیانه و امثالهم، با توجه به شرایط مختلف. [حکم معین شود]

آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، دبیر شورای فقهی مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم معتقد است: برای معاصی و گناهان کبیره و صغیره دیگر که حد خاصی معین نشده است، ولی به اجماع فقهای شیعه و اهل تسنن در آن موارد تعیین مجازات از نظر کیفی و کمی به عهده حاکم است و در فقه این‌گونه مجازات را تعزیر می‌نامند و «بما یراه الحاکم» است یعنی به هر مقدار و هر چیزی که حاکم صلاح بداند.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: تعزیر کمک‌رسانی با تعظیم است و تعزیر در اسلام به این معنا است، یعنی در واقع تعزیر تأدیب است و تأدیب کمک‌رسانی به شخص گناهکار است، یعنی کاری انجام دهی که شخص را از چیزی که به او ضرر می‌رساند، دور نگهداری [که یعنی] به او کمک‌رسانی کردی. در روایت از پیامبر است که فرمودند: «انصُرْ اَْحَاکَ ظَالِمًا اَوْ مَظْلُومًا، قَالَ: اَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ اَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ فَقَالَ: كَفَّهُ عَنِ

الظُّلْم؛ پیامبر فرمودند: برادرت را کمک کن. ظالم باشد یا مظلوم؛ سؤال کردم مظلوم را کمک می‌کنم، امام ظالم را چگونه کمک کنم؟ فرمودند: او را از گناه و ظلم بازدار. (مفردات راغب، ۳۴۵) و معلوم است بازدارندگی در زمان‌ها و شرایط مختلف جایگاه‌های متفاوت دارد و حتی گاهی اغماض یا رویکرد نصیحت و صحبت آثار بیشتری خواهد داشت.

آیت‌الله سید محمدعلی ایازی: احکام شلاق برای جرائم متعدد نه در قرآن آمده و نه در حدیث. آنچه در قرآن آمده ناظر به جرائم جنسی یا نسبت دروغ در این امور با فرض اثبات و رعایت همه شرایط مطرح است؛ البته در سیره امیرمؤمنان مواردی ذکر شده که جنبه تاریخی و شرایط و مقتضیات عصر دارد و امروز روش مجازات بر فرض اثبات جرم و شیوه برخورد با آن با رعایت شخصیت و کرامت انسان و پیشگیری از جرم تعیین می‌شود.

ورود شلاق به مجازات اسلامی

عمده مجازات پذیرفته‌شده در قانون مجازات اسلامی جنبه امضایی دارد، در جوامع قبل مجازات‌هایی رایج بود که مورد تأیید و امضای اسلام واقع شد. آیت‌الله ایازی بر این اعتقاد است، تحول در شیوه مجازات اجتناب‌ناپذیر است. قطع دست برای مجازات سارق یا روش تازیانه زدن از احکام امضایی اسلام بوده و پیش از اسلام هم این شیوه از مجازات هم در ادیان گذشته و هم در جوامع دیگر مرسوم بوده است و اگر کسی به تاریخ مجازات‌ها مراجعه کند، خواهد دید که بشریت از مجازات‌های سخت تدریجاً و آرام‌آرام به مجازات‌های نرم روی آورده است چنان‌که جنس انسان از خشونت به نرمی و لطافت روی آورده و زندگی سخت و سنگین به زندگی‌های راحت و فراهم‌شدن امکانات تبدیل شده است. درباره پیشینه مجازات‌ها می‌توان به کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، اثر جواد علی در ده جلد و تفسیر آیات‌الاحکام مراجعه کرد که به این سابقه تاریخی اشاره دارند.

دسته‌ای از فقها، تعزیرات را مساوی با شلاق گرفته‌اند. آیت‌الله منتظری می‌آورد: در روایات مربوط (به تعزیر) نیز معمولاً از ضرب و تازیانه سخن به میان آمده است؛ و لذا اکثر فقها تعزیر به غیر از تازیانه بر مجرم را جایز نمی‌دانند. (همان، ص ۱۱۰).

آیت‌الله بیات بر این باور است مشکلی که تعزیر را

مساوی با شلاق گرفته در این است که در اینجا برخی فقها «دون الحد» را به معنای کمتر از میزان حد تعبیر کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد «دون» را می‌توان به معنای «غیر» نیز تفسیر کرد و در این صورت است که می‌شود به‌جای مجازات تازیانه و امثالهم، با توجه به شرایط مختلف، از عناوین دیگری (در مجازات) استفاده کرد.

به نظر اینجانب (آیت‌الله بیات) چنین می‌رسد در همه مواردی که تازیانه عنوان تعزیر به خود می‌گیرد، احکام آن امضایی است، ولی در صورتی که تازیانه عنوان حد داشته باشد [متفاوت است]. مطابق روایت ۱۹ باب ۱ از ابواب حد زنا در کتاب وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۶۷ که سید مرتضی از تفسیر نعمانی با اسناد خود از امام صادق (ع) و پدران بزرگوار آن حضرت از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است، در شریعت جاهلی اگر زنی مرتکب زنا می‌شد، وی را حبس می‌کردند و اجازه خروج او را از منزل نمی‌دادند تا مرگ به سراغش بیاید و اگر مردی مرتکب زنا می‌شد، وی را از مجالس خود می‌رانند و ناسزا قرارش داده و اذیت و آزارش کرده و در برخوردها وی را تحقیر می‌کردند. این رفتار دوران جاهلیت با زن و مردی بوده که به چنین گناهی دست می‌زدند و آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء نیز به همین معنا اشاره دارد تا اینکه آیه دوم سوره نور نازل شد و این دو حکم مورد اشاره نسخ شده و احکام جدیدی برای این گناه از سوی شارع ابلاغ شد؛ بنابراین «جلد» در این موارد تأسیسی است و نه امضایی اگرچه اجرای جلد در فرض ثبوت است که اسلام راه آن را دشوار و سخت قرار داده است.

فلسفه تعزیرات

دین اگر از شمول و جامعیت برخوردار باشد نمی‌تواند فاقد نظام کیفری باشد؛ حفظ نظم، برقراری امنیت و اقامه قسط و عدل وابسته به وضع مقررات و تأدیب و تنبیه متخلفان است؛ چون انسان‌ها استعداد تجاوز به حقوق دیگران، سرپیچی قانون و ایجاد شر و ظلم را دارند و بدون جعل کیفر نمی‌توان از ایجاد ظلم و تجاوز جلوگیری کرد.

قانون مجازات اسلامی مبتنی بر دو اصل «حقوق بشر» و «کرامت ذاتی انسان» دو اصل مورد احترام و مقبول اسلام است. اصولاً هدف از مجازات‌های اسلامی و حدود الهی، اصلاح جامعه و بازداشتن مجرمین از تکرار جرم و تنبیه آنان است. (همان، ص ۸۴).

دبیر شورای فقهی مجمع: تعزیر و بما یراه الحاکم، یعنی به هر مقدار و هر چیزی که حاکم صلاح بداند و با توجه به اینکه مجازات برای تربیت و اصلاح مجرم و بازدارنده دیگران است باید در شرایطی اجرا شود که نه تنها ضرر و فساد بیشتری را موجب نشود، بلکه بازدارند و اصلاح‌کننده باشد و صرفاً منحصر به شلاق نیست. در اوایل پیروزی انقلاب بعضی جزای نقدی را در بعضی تخلفات جایز نمی‌دانستند مانند احتسار و گران‌فروشی و رباخواری، ولی حضرت امام با ارجاع به آیت‌الله‌العظمی منتظری جزای نقدی را نیز اجازه دادند.



مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری

شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف خود می‌فرماید: اصل اجرای تعزیر به اختیار امام حاکم است و خلافتی در این جهت میان علمای شیعه و سنی نیست؛ یعنی حاکم حتی در بعضی موارد اگر صلاح باشد از تعزیر به طور کلی اغماض می‌کند و بعد می‌فرماید اگر در جایی شخص فاعل منکر از عمل خلاف خود برنگردد مگر با اعمال مجازات تعزیری جایز نیست ترک کنند و اگر بدانند که در جلوگیری از گناه و ظلم و فساد جایگزین بهتری هست آن را باید جایگزین کنند. در اواخر بحث مشروبات مبسوط می‌فرماید: تعزیر کلاً موقوف به حاکم و امام است و واجب نیست که اجرا کند اگر مصلحت دید اجرا می‌کند و اگر صلاح نبود اجرا نمی‌کند. (مبسوط، ج ۳، ص ۲۲۳ و ج ۸ ص ۶۹)



آیت‌الله صناعی

مجرم با اختیار و آزادی کامل چهار بار اعتراف کند، چکار کنیم؟ فرمودند نگذارید اعتراف کند، گفتیم اگر با اصرار اعتراف کرد، چکار کنیم؟ فرمودند به خاطر مفسده‌ای که دارد سنگسار اجرا نشود و تا ایشان زنده بودند اجرا نشد؛ و همین‌طور در مورد دست‌بردن دزد هم فرمودند می‌تواند از باب مصلحت جزای دیگری را جایگزین کرد؛ و اگر فقها گفته‌اند تعزیرات بما یراه الحاکم است از این جهت است که مصالح و مفاسد هر عمل را رعایت کنند هم در اصل جزا و هم در کیفیت اجرا آن و هم در مقدار آن چون شکی نیست اجرای حدود و تعزیرات برای به دست آوردن مصالح آن و جلوگیری از مفاسد است.

آیت‌الله بیات در این باره می‌آورد: قاعده‌ای در حدود است که مورد تسالم همه فقهاست و آن «قاعده درء» است و مفهوم آن عبارت است از اینکه حدود با وارد شدن هر شبهه‌ای ساقط می‌شوند و دیگر قابلیت اجرا نخواهند داشت. (الحدود تدرء بالشبهات) مطابق روایات باب ۱۰ ابواب مقدمات حدود، ج ۲۸ ص ۲۴ از کتاب وسائل الشیعه، طبق تعلیلی که در آن‌ها ذکر شده است، «اقامه حد در سرزمین دشمن صورت نمی‌گیرد» و آن تعلیل این است که اگر حد اجرا شود، امکان این وجود دارد که فرد به دشمن پناهنده شود. به نظر می‌رسد این علت خصوصیت ندارد و تعمیم‌داندی بر هر نوع خطری است که از نظر عقل قابل اعتنا و توجه است. پس می‌توان از مجازات‌های جایگزین برای شلاق استفاده کرد.

جمع‌بندی

آرای پنج تن از فقهای معاصر پیرامون شلاق تعزیری واکاوی شد. تعزیرات از قوانین مترقی در فقه و قانون مجازات اسلامی است. انحصار مفهوم تعزیر بر شلاق، این قانون کارآمد را بی‌اثر می‌کند و موجب وهن برای اسلام در داخل و سطح بین‌المللی است. وقتی خبر ۴۴۴ ضربه شلاق برای ویلاگ نویسی یا هر خطایی دیگر منتشر می‌شود، همه اذهان به سوی اسلام می‌رود، نه قاضی و حتی نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران، زیرا واژه شلاق با پدیده‌ای به نام شکنجه عجین است و ذهنیت مناسبی نسبت به این مفهوم وجود ندارد و بلکه با ترس و وحشت همراه است و نوعی ذهنیت منفی ایجاد می‌کند. قانون تعزیرات دارای ظرفیت‌های مناسبی از ناحیه شرع و هم قانون‌گذار است تا بر اساس مصالح و مفاسد واقعی جامعه اسلامی تصمیمات مقتضی اتخاذ کند. بدین خاطر بر اساس قاعده عقلانی، «اهم و مهم» که در همه مسائل اسلامی مورد توجه است و مصالح اسلام بر همه چیز مقدم‌تر و مهم‌تر است. مصلحت اسلام بالاتر از اجرای شلاقی تعزیری است که جایگزین جعل شدنی دارد. تجربه‌های تاریخی گواه این مدعی است که با شلاق نمی‌توان اخلاق و اصلاح اجتماعی ایجاد کرد. آنچه پیش از هر چیز ما را در پی‌افکنند جامعه اخلاقی یاری خواهد کرد، تفسیرهای عقلانی از دین و توجه به آموزش عمومی از سطح کودکان تا بر اساس برنامه‌های توسعه و دوری از روزمرگی و سلیقه‌زدگی و عوام‌زدگی هاست. ■

آن تأثیر را نداشته و بار منفی برای اسلام و تفکر دینی دارد و با فلسفه اصلاحی و بازدارندگی که در تعزیرات نهفته است در تعارض است؛ مصلحت در ترک است. آیت‌الله ایازی می‌آورد: اگر کسی به تاریخ مجازات‌ها مراجعه کند، خواهد دید که بشریت از مجازات‌های سخت تدریجاً و آرام‌آرام به مجازات‌های نرم روی آورده است چنان‌که جنس انسان از خشونت به نرمی و لطافت روی آورده و زندگی سخت و سنگین به زندگی‌های راحت و فراهم شدن امکانات تبدیل شده است. اجرای حدود اسلامی گرچه منافع بی‌شماری را برای جامعه در شرایط طبیعی - در صورتی که از راه‌های شرعی به اثبات رسیده باشد - به همراه دارد و پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «اقامه حد خیر من مطر اربعین صباحاً» اجرای یک حد بهتر از چهل روز بارانی است. (وسائل الشیعه، باب ۱، از ابواب مقدمات حدود، حدیث ۰۴). ولی اگر در شرایط خاصی مصلحت اقسوی در ترک آن باشد، حاکم می‌تواند آن را ترک کند. در موقفه غیاث بن ابراهیم از حضرت امیر (ع) آمده: «لا اقیم علی رجل حا بارض حتی یرجخ منها مخافه ان تحمله الحمیه فیلحق بالذو» (همان باب ۱۰). (حد بر مردی که در سرزمین دشمن است اجرا نمی‌شود، زیرا موجب گرایش مرد به دشمن می‌شود).

در فرض مذکور اگر اقامه برخی از حدود با کیفیت ویژه آن در منطقه‌ای خاص یا در مناطق یا در برهه‌ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و احکام آن و در نتیجه تضعیف اساسی شود، حاکم مسلمین یا متولی حوزه قضا می‌تواند - بلکه موظف است - اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به مقررات و حدود اسلامی و علت وضع آن‌ها تعطیل کند. (منتظری، ص ۱۰۳).

آیت‌الله موسوی تبریزی: در مواردی که اجرای احکامی موجب متنفر شدن آنان از اسلام شود، نباید آن‌ها را اجرا کرد، چراکه رعایت اهم و مهم در همه مسائل اسلامی و توجه به مصالح لازم است. یادم است که در اوایل انقلاب اسلامی در یکی از شهرهای جنوب کشور حکم سنگسار درباره خانمی اجرا شد و در دنیا خبر و تصویر آن پخش شد و بسیار جو نامناسبی علیه نظام اسلامی و انقلاب درست کردند. من خودم از محضر حضرت امام پرسیدم نظر شما در اجرای این گونه حدود چیست؟ فرمودند اجرا نکنید، اصلاً نگذارید این گونه جرائم ثابت نشود. عرض کردم آقا اگر خود

آیت‌الله ایازی: مجازات و کیفر برای پیشگیری از جرم است و آنچه در متون اسلامی درباره مجازات مجرمان مطرح شده با تعبیرهایی مانند «جزاء بما کسبا نکالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مانده: ۳۸) نکال «به معنای عفویتی است که به مجرم می‌دهند تا از جرائم خود دست بردارد و دیگران هم با دیدن آن عبرت بگیرند. کیفری از خدا تا مجازات عمل او سبب عبرت دیگران گردد (المیزان، ج ۵، ۵۳۱) زیرا عقوبت در اسلام برای انتقام نیست. حال اگر با این روش پیشگیری نشد یا کمتر از آن هم برای مجازات ممکن است یا روش‌های جدیدی مطرح است. چنان‌که امروز هر دزدی را به مجازات قطع دست محکوم نمی‌کنند. آیت‌الله بیات: یک اصل مسلم عقلی برای فقها و اصولیون و متکلمان اسلامی به‌عنوان قاعده تراجم مطرح است و معنای آن این است که احکام الهی از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی نشأت می‌گیرد و به عبارت دیگر طبق مبنای عدلیه، احکام الهی از حسن واقعی و یا قبح نفس الامری نشأت می‌گیرد. اگر دروغ حرام شده است، به این دلیل است که دروغ ذاتاً امر قبیحی بوده و اگر دستگیری از مظلوم واجب است، دلیل آن حسن و خوب بودن ذات این امر است؛ بنابراین واجبات از محسنات و محرّمات از مقبحات نشأت می‌گیرد. هر جا مصلحت غالب شد و به حد الزام رسید، آن امر واجب می‌شود و اگر مفسده به حد الزام رسید، آن مسئله مجرم شناخته می‌شود و اگر متساوی شد، اختیار با فردی است که در برابر آن عمل قرار دارد که فعل را ترجیح دهد یا ترک آن را.

مجازات جایگزین

مهم‌ترین ویژگی تعزیرات (در قانون مجازات اسلامی ذیل مجازات‌های بازدارنده) بازدارندگی نامیده شده است، در صورتی که اجرای تعزیرات با شلاق، با فلسفه بازدارندگی آن در تعارض باشد، نیازمند بازنگری دوباره است. تعزیرات مجازات سیالی است که به عهده قاضی زمان شناس قرار دارد تا بر اساس مصالح و مفاسد تصمیم لازم کارآمد و اثرگذار اتخاذ کند. واژه شلاق در طول تاریخ ابزار شکنجه آدمیان بوده است و آثار روانی دارد و نوعی تحقیر در آن احساس شود. اگر این وسیله در گذشته دارای آثار مثبت بوده است، ولی امروز

راز بقای اعتیاد



سعید مدنی

جهاد به جنگ عثمانی رفتند. اگرچه شواهدی نیز وجود دارد که شاه طهماسب و شاه عباس صفوی به دلیل نگرانی از عواقب مصرف تریاک در میان خاندان شاهی و سپاهیان مقرراتی را برای تنبیه مصرف کنندگان وضع کردند. در دوره قاجار مصرف تریاک بسیار شایع بود. «شهری» درباره شیوع تریاک بین ایرانیان، می‌نویسد: «در زمان احمد شاه از هر ده نفر شش بلکه هر ده تنشان تریاکی و معتاد به آن گردیده، چه تا حد کودکان و نوزادان پیش رفته بود.» آیا در این گزارش اغراق وجود دارد؟ ممکن است اما حتی اگر برآورد نویسنده را به نصف هم تقلیل دهیم باز هم قضاوت در این زمینه تغییر نمی‌کند. بنا بر نظر آغاچری و همکاران (۱۳۹۱) بنا به عللی مانند در دسترس بودن و فراوانی اعتیاد، نبود نهادهای نظارتی و کنترل کننده و برخی تصورات غلط در مورد خواص تریاک، اعتیاد در جامعه عصر قاجار رواج یافت و در بین همه جامعه، اعم از مردم عادی، دولتمردان، روحانیون و دیگر طبقات بالای جامعه، پراکنده بود. با ظهور نهضت مشروطه و پیروزی آن افتخار تدوین و تصویب اولین قانون مدون برای مبارزه با اعتیاد به اولین دوره مجلس شورای ملی رسید (۱۲۸۹). «قانون تحدید تریاک» شش ماده داشت که به موجب آن برای معتادان سهمیه تریاک دولتی در نظر گرفته شد، اما انقلابیون مشروطه نیز توفیقی در کنترل و کاهش اعتیاد به دست نیاوردند. وضع در دوره پهلوی هم چنان که گذشت بر همین منوال پیش رفت. داستان مبارزه با اعتیاد و معتادان پس از انقلاب نیز خود حکایتی دیگر است که به اختصار توضیح داده می‌شود.

در بررسی روند تحولات اعتیاد و مصرف مواد پس از انقلاب، علاوه بر شیوع، تغییر الگوی مصرف مواد اعتیادآور از سنتی (تریاک و حشیش) به صنعتی و شیمیایی (هروئین، کراک، مت‌آمفتامین از جمله شیشه) و قرص‌های روان‌گردان نیز مهم است: مطالعات نشان می‌دهد که مصرف شیشه، جایگزین مصرف تریاک و هروئین شده است، به گونه‌ای که اکنون جزو پرمصرف‌ترین مواد اعتیادآور کشور به شمار می‌رود (صرامی و همکاران، ۱۳۹۲). اگرچه برخی مطالعات نیز تریاک را هنوز شایع‌ترین ماده مصرفی در ایران می‌دانند. بر اساس آمار ستاد مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۹۱ و در مقیاس سنی پانزده تا ۶۴ سال، مصرف شیشه ۲۶ درصد سهم مواد را به خود اختصاص می‌دهد و بر این اساس پس از تریاک و مشتقات آن، شیشه دومین ماده مورد سوء مصرف در کشور محسوب می‌شود. نکته مهم این است که مصرف شیشه از سال ۸۶ که ۳ درصد بوده به ۲۶ درصد در سال ۱۳۹۱ افزایش پیدا کرده و این نگران کننده است. مصرف اخیر مواد محرک در کشور و الگوی جدید غالب، موجب بروز اختلالات شدید روان‌پریشی شده است و تعداد بسیاری از تخت‌های بیمارستان با بیماران مبتلا به روان‌پریشی ناشی از مصرف شیشه اشغال شده‌اند (صادقی و همکاران، ۱۳۹۰).

ستاد مبارزه با مواد مخدر با مقایسه تعداد معتادان در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۹۱ اعلام کرده است که طی این سال‌ها به‌طور متوسط روزانه نفر هفتاد نفر در تعداد معتادان کشور افزوده شده است (ستاد مبارزه با مواد مخدر، ۱۳۹۲). تحلیل فراوانی بروز سالانه مصرف مواد نشان داده که گرچه میزان بروز مصرف مواد

از آغازین روزهای پیروزی انقلاب تا سال‌ها پس از آن تعداد کثیری از مدیران و دست‌اندرکاران تصور می‌کردند اعتیاد محصول اراده و خواست برنامه‌ریزی شده نظام پهلوی برای آلوده‌سازی جوانان به منظور کاهش انگیزه‌های آنان برای مبارزه با رژیم و همچنین پیشبرد سیاست‌های استعماری و امپریالیستی در ایران بود. با این پیش‌فرض آن‌ها فکر می‌کردند با استقرار نظامی که از استقلال سیاسی برخوردار بوده و حتی در صف مقدم معارضة و جنگ با نظام امپریالیستی حاکم بر جهان است، کار اعتیاد در ایران نیز تمام شده و آنچه از اعتیاد باقی است تنها معتادان پسماند رژیم پیشین هستند که اصلاح می‌شوند یا می‌میرند. بر اساس همین پیش‌فرض مبارزه با معتادان جایگزین مبارزه با اعتیاد شد. در واقع آن‌ها تصور می‌کردند وظیفه مدیریت اعتیاد پس از انقلاب برنامه‌ریزی برای ریشه‌کن کردن توموری است که راه هرگونه رشد و گسترش بر آن بسته شده و تنها کافی است با شیمی‌درمانی آخرین سلول‌های بیمار را نابود ساخت یا کنترل کرد تا اعتیاد به تاریخ بپیوندد. زمان زیادی لازم نبود تا ابطال این دیدگاه سراسر کذب و خطا اثبات شود، اگرچه بودند و هستند اذهانی که هنوز هم آنچه را امروز از اعتیاد می‌بینند محصول نظام پیشین و توطئه اجانبی می‌دانند که هنوز هم برای بازگشت پهلوی، وابسته‌ای دیگر یا مخالفان در تکاپو و تلاش هستند.

اعتیاد نه به پهلوی آغاز شد و نه با آن خاتمه یافت. تریاک و حشیش محصول گیاهان بومی ایران هستند. سکاها که از اقوام ایرانی بودند از نوعی حمام بخار بنگ (حشیش) در مراسم عزاداری استفاده می‌کردند. دانشمندان مسلمان از جمله زکریای رازی و ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی ایون را که بعدها به افیون معرب آن چرخید به‌عنوان داروی ضد درد تجویز می‌کردند. اگرچه بنا بر نظر راوندی (۱۳۶۷) هیچ دلیلی در دست نداریم که بگویم تا پیش از عهد صفوی خوردن تریاک یا نوشیدن دم کرده برگ خشخاش در ایران متداول بوده است. او مبدأ همه‌گیری اعتیاد را فرقه صفویه و مصرف اعتیادآور تریاک را سوغات سربازان صفوی می‌داند که برای

در سال‌های متوالی نوسان‌هایی داشته است، اما روند کلی آن در دهه‌های اخیر رو به افزایش بوده است. بیشترین افزایش مربوط به سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ بوده است و پس از آن تا سال ۱۳۶۶ به تدریج از شدت افزایش آن کاسته شده و مجدداً در دوره زمانی ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۱ به میزان رشد ۵۹ درصد رسیده است (رحیمی موقر و همکاران، ۱۳۸۱). در دوره بیست‌ساله ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷ به‌طور متوسط میزان رشد سالانه بروز سوء مصرف مواد هشت درصد بوده است و به عبارتی تقریباً هر دوازده سال ۲/۵ برابر شده است.^۱ (رحیمی موقر و وامقی، ۱۳۹۰)

البته آخرین آمار تعداد معتادان کشور که مورد تأیید ستاد مبارزه با مواد مخدر هم قرار گرفته ۲ تا ۲.۲ میلیون نفر است که مصرف روزانه مواد دارند (صرامی و همکاران، ۱۳۹۲). سالانه حدود ۷۸۰ تن مواد در کشور مصرف می‌شود که ۲۲۰ میلیون دلار بابت خرید آن پرداخت می‌شود (Goreishi & Shajari, 2013). علاوه بر این تنها در سال ۱۳۸۴ تعداد ۴۸۴۱ مرگ به خاطر مصرف مواد اتفاق افتاده است (رحیمی موقر و دیگران، ۱۳۸۷). بر اساس اطلاعات موجود، روند مصرف و اعتیاد تاکنون افزایشی بوده و در صورت حفظ این وضعیت، تداوم این افزایش نیز پیش‌بینی پذیر است. به‌علاوه، الگوهای مصرف و اعتیاد نیز شدیدتر شده و از همین رو انتظار می‌رود همچنان با تشدید الگوهای مصرف و اعتیاد روبه‌رو شویم. شاید تنها استثنا در این میان، روش تزریقی و مرگ ناشی از مصرف باشد که هم به علت برنامه‌های کاهش زیان و هم به علت تغییر مختصری در الگوی مصرف از مواد آفیونی به مواد آمفتامینی، خوشبختانه با کاهش آن روبه‌رو بوده‌ایم و امید است این کاهش ادامه یابد. در عین حال نباید از نظر دور داشت که کاهش مرگ ناشی از مصرف در کنار روند افزایشی مصرف و اعتیاد به معنای حضور بیشتر و طولانی‌تر اعتیاد و معتادان در جامعه است و لذا باید به تقویت برنامه‌های پیشگیری، درمان و حمایت اجتماعی از معتادان و کاهش زیان پرداخت.

بر اساس اطلاعات مربوط به تعیین‌کننده‌های

مصرف و اعتیاد متأسفانه همه روندها نگران‌کننده است:

● با توجه به روندی که در ساختار و کارکرد خانواده در جامعه ایران مشاهده می‌شود، به نظر می‌رسد با کاهش نظارت والدین روبه‌رو خواهیم بود و بر این اساس انتظار می‌رود مصرف و اعتیاد رو به فزونی بگذارد.

● برخی تحقیقات از ضعف سرمایه اجتماعی به‌ویژه انواع مدرن آن حکایت می‌کنند و این کاهش نیز به افزایش مصرف و اعتیاد در آینده منجر خواهد شد.

● وضع فعلی فقر، نابرابری، و بیکاری نیز اگر ادامه یابد، باید انتظار روندی افزایشی در مصرف و اعتیاد را داشت.

● زرمه‌هایی هم که برای تضعیف سیاست‌های ضد اعتیاد تحت عناوینی مثل جرم‌زدایی،^۲ قانونی‌سازی^۳ مصرف یا آزادسازی،^۴ آن شنیده می‌شود، این بیم را دوچندان می‌کند.

چه باید کرد؟

کجای کار مبارزه با اعتیاد ایراد دارد که با وجود بیش از یکصد سال مبارزه مستند، رسمی و قانونی هنوز این مشکل به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات سلامت و امنیت جامعه ایران به بقا و حیات خود ادامه می‌دهد و دامنه نفوذ آن نیز روزبه‌روز افزایش بیشتری یافته است؟ در پاسخ به این سؤال چهار دیدگاه وجود دارد.

دیدگاه اول: نوع بشر تاکنون جامعه‌ای بدون مشکل را تأسیس نکرده، بنابراین پدیده اعتیاد هم جزئی انفکاک‌ناپذیر از جامعه ماست. باید با به‌رسمیت‌شناختن آن تلاش کنیم راه‌هایی برای قانونمندساختن آن و کاهش عوارضش بیابیم. بنابراین اصل تعریف پروژه یا پروژه‌هایی برای مبارزه با اعتیاد خطا بوده و به ناکجاآباد ختم شده است. اجازه دهید به‌جای مبارزه با اعتیاد برای قانونمندسازی مصرف آن تلاش کنیم. این دیدگاه علاوه بر پشتوانه تجربی از پشتیبانی رویکرد لیبرال در حوزه امور اجتماعی نیز برخوردار است و مدعی است باید افراد در انتخاب یا رد مصرف مواد آزاد

باشند مشروط به اینکه آزادی دیگران را تحدید نکنند یا به آن‌ها آزار نرسانند. از این دیدگاه همه تلاش‌ها برای مبارزه با اعتیاد جز هدر دادن منابع و مشت بر سندان کوبیدن نخواهد بود. استراتژی و راهی برای مبارزه با اعتیاد و نابودی آن وجود ندارد. تا انسان انسان است، نه تنها اعتیاد که هیچ مشکل اجتماعی دیگری را نمی‌توان از جوامع کنونی حذف کرد.

این دیدگاه از چند نکته غفلت می‌کند:

● هدف‌گذاری در مبارزه با اعتیاد لزوماً محو و نابودی فوری آن نیست، بلکه ایجاد روندی برای کاهش آن است. درست است که در نهایت و پس از کنترل شرایط محیطی ممکن است برخی عوامل فردی ازجمله بیماری موجب تمایل به مصرف مواد شود، اما اولاً عوامل و تعیین‌کننده‌های اجتماعی عمدتاً نقش اصلی در شیوع تمایل به مصرف و تقاضای مواد را داشته‌اند و ثانیاً عوامل فردی نیز تا حدی از طریق برنامه‌های درمان بالینی کنترل‌پذیر هستند. اگر تعیین‌کننده‌های اجتماعی را کنترل کنیم، امید آن هست که اعتیاد از حالت «مشکل اجتماعی» درآید و موارد محدود ناشی از علل فردی نیز با مداخلات فردی، پیشگیری یا درمان شود.

● تجربه‌های موفق کاهش اعتیاد در بسیاری جوامع نشان می‌دهد با کنترل و حذف بسیاری از عوامل مهم تعیین‌کننده و پدیدآورنده گرایش به مصرف مواد می‌توان شیوع و بروز آن را کاهش داد. نمونه بارز این توفیق را در سوئد می‌توان دید.

● در ادوار تاریخی مختلف جامعه ایران، شاهد افزایش یا کاهش تمایل به مصرف مواد بوده‌ایم. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد ما با شرایطی متغیر روبه‌رو هستیم که تأیید می‌کند بسته به وضعیت تعیین‌کننده‌های دیگر با نوع سیاست‌های مبارزه با اعتیاد می‌توان شاهد وضعیتی متفاوت از اعتیاد در ایران بود.

● با فرض صحت گزاره «افراد آزادند تا جایی که مانع آزادی دیگران نشوند» و تأکید بر آزادی و اختیار افراد در مصرف مواد، باید توجه داشت که در دنیای امروز به‌سختی می‌توان تأثیرات فردی و جمعی رفتار افراد را تفکیک کرد. برای مثال شواهد و قراین بسیار حکایت دارند اگر کسی در خانه خود مواد مصرف کند، این رفتار دست کم بر فرزندان و همسر او اثر دارد. بنابراین خلأ مطلق برای رفتارهایی که ممکن است بر دیگران اثرات منفی داشته باشد، در عمل نمی‌توان یافت.

دیدگاه دوم: باید برای کاهش عرضه مواد توسط قاچاقچیان تلاش کرد. علت ناکامی‌ها، عدم مبارزه قاطع با ورود و توزیع مواد بوده است. اگر مواد در دسترس نباشد، از آن پس چیزی برای عرضه و مصرف وجود نخواهد داشت. مجازات‌های سخت ازجمله اعدام، ریسک ورود و توزیع مواد را افزایش می‌دهد تا جایی که برای قاچاقچی فعالیت در این زمینه صرفه اقتصادی نخواهد داشت. این دیدگاه نیز از برخی تجارب و ارزیابی‌ها غفلت می‌کند:





دچار شدن به اعتیاد مانند ورود به مسیری است که بایک غفلت آغاز می‌شود اما بیرون آمدن از این راه سخت‌تر از آن است که تصور می‌کنیم

دارد. برای مثال ناتوانی ستاد مبارزه با مواد مخدر یا وزارت بهداشت در تدوین و اجرای برنامه‌های کنترل و کاهش اعتیاد و ارائه خدمات در این زمینه موجب افزایش مصرف می‌شود؛ و بالاخره علل کلان با سیاست‌ها و برنامه‌های عمومی مرتبط است. برای مثال مطالعات متعدد بانک جهانی در دهه ۱۹۸۰ نشان داد اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی بدون وجود یک شبکه ایمنی قابل اعتماد و گسترده به افزایش فقر و نابرابری و در پی آن افزایش گرایش به جرم و مشکلات اجتماعی از جمله اعتیاد منجر می‌شود. وضعیت رکود، بیکاری، فقر و نابرابری و فضای سیاسی و اجتماعی تابع سیاست‌های کلان کشور است که همه در ردیف تعیین‌کننده‌های اجتماعی مهم اعتیاد و مصرف مواد محسوب می‌شوند. مداخله برای کاهش تمایل به مصرف مواد و اعتیاد باید هر سه سطح عوامل مؤثر در رشد و گسترش اعتیاد را نشانه رود، اما هر مداخله‌ای در دو سطح خرد و میانه بدون توجه به سطح کلان نمی‌تواند اثر ماندگار و با ثباتی بر روند گرایش به مصرف مواد داشته باشد. طی یک سده مبارزه مستند برای کنترل و کاهش مصرف مواد و اعتیاد به‌ویژه پس از انقلاب برنامه‌های مداخله دو سطح خرد و میانه را هدف قرار داده‌اند و نسبت به تأثیرات سطح کلان بر گرایش به مصرف بی‌اعتنا بوده‌اند. به این ترتیب در حالی که شرایط کلان موجب بازتولید اعتیاد و دیگر جرائم و مشکلات اجتماعی می‌شود، دستگاه‌های مسئول در پی مداخله بدون توجه به این شرایط بوده‌اند که آب در هاون کوبیدن است. ■

پی‌نوشت:

۱. در منبع، دو برابر آمده است، ولی با توجه به تصاعدی بودن رشد، دو و نیم برابر صحیح است.

۲. Decriminalization

۳. Legalization

۴. Liberalization

فهرست منابع موجود است.

دیدگاه چهارم: راه‌حل مشکل اعتیاد فرایحشی

است، یعنی اعتیاد معلول شرایط محیطی و ساختاری و تعیین‌کننده‌های اجتماعی مانند فقر و نابرابری، بیکاری، بحران هویت، تخریب سرمایه اجتماعی، فضای بسته سیاسی و اجتماعی و امثال آن است. بنا بر این اجازه دهید به جای حل مشکل اعتیاد در پی حل مشکلات و بحران‌ها در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشیم. از این منظر اگرچه اثر اقدامات در زمینه کاهش عرضه یا تقاضا انکار و نفی نمی‌شود، در ارزیابی نهایی این فعالیت‌ها کمتر مانع از خروج معنادار از فرایند مصرف می‌شوند، یا از ورود افراد جدید به بازار مصرف مواد ممانعت به عمل می‌آورند. در واقع فعالیت‌های درون بخشی اعتیاد یعنی آنچه سازمان‌هایی مانند ستاد مبارزه با مواد مخدر انجام می‌دهند بدون انجام اصلاحات به منظور کنترل و کاهش عوامل محیطی مؤثر در مصرف مواد چاره‌ساز نیستند. از این زاویه علت ناکامی بلندمدت در کنترل و کاهش اعتیاد را باید در ساختارهای ناکارآمد و سازنده فقر و نابرابری، بیکاری و دیگر عوامل مشابه قلمداد کرد. این دیدگاه در حوزه علوم بهداشتی و کنترل و کاهش بیماری‌ها با نقد رویکردهای بالینی در زمینه درمان بیماری‌ها تحت عنوان «تعیین‌کننده‌های اجتماعی سلامت» مطرح شده است. بر اساس این دادگاه تلاش‌های بالینی به‌منظور درمان معتادان یا برنامه‌های کاهش تقاضا اگر بدون توجه به تعیین‌کننده‌های اجتماعی اعتیاد طراحی شده باشند، فاقد کارایی و اثربخشی و تأثیر جدی خواهند بود.

در مطالعات علت‌شناختی درباره مشکلات اجتماعی به‌ویژه اعتیاد به سه سطح علل و عوامل کلان، میانه و خرد اشاره می‌شود. سطوح خرد عموماً با ویژگی‌های فردی و خانوادگی مرتبط‌اند. برای نمونه احتمال ابتلا به اعتیاد فرزندان در خانواده‌هایی که پدر یا مادر معتاد هستند افزایش می‌یابد یا در خانواده‌های آشفته احتمال گرایش مردان به مصرف مواد افزایش می‌یابد. علل در سطح میانه به کارکرد نهادها و مؤسسات مسئول مداخله در اعتیاد ارتباط

● تجربه مبارزه با عرضه مواد در سطح عمده فروش و خرده‌فروش در هیچ کشوری منجر به توقف عرضه نشده است؛ بنابراین باوجود مجازات شدید عرضه‌کنندگان مواد بازم به دلیل سود بالای بازار مواد عرضه متوقف نشده است. پس از انقلاب با وجود اعدام پرشمار قاچاقچیان هیچ‌گاه خیابان‌ها از فروشندگان مواد خالی نشده است.

● مبارزه با عرضه مواد بسیار پرهزینه و کم بازده است. به‌طور متوسط در سطح جهانی حدود ۱۰ درصد مواد کشف و بقیه وارد بازار می‌شوند، در حالی که بیش از نیمی از بودجه مبارزه با اعتیاد، به این کار اختصاص داده می‌شود. با این حال مواد هم همیشه در دسترس است.

● تا زمانی که تقاضا برای مواد وجود دارد، عرضه محدود هم مانع دسترسی به آن نمی‌شود.

● مبارزه گسترده با عرضه همواره به پنهانی‌تر شدن مصرف نیز ختم می‌شود و به این ترتیب امکان ارائه خدمات پیشگیری، درمان و کاهش زیان را به مصرف‌کنندگان نمی‌دهد.

● قاچاقچیان عموماً با راه‌های نفوذ در نظام‌های بوروکراتیک دولتی مسئول مبارزه با عرضه مواد آشنا هستند و اغلب فساد انکارناپذیر و پیش‌رونده‌ای درون این دستگاه‌ها به یاری قاچاقچیان می‌آید و روزه‌هایی را برای ورود مطمئن مواد ایجاد می‌کند.

دیدگاه سوم: باید ضمن کاهش عرضه به‌طور جدی تلاش‌ها را متوجه کاهش تقاضا کرد. وقتی تقاضایی برای مواد نباشد حتی عرضه آن هم نمی‌تواند جاذبه‌ای برای مصرف‌کنندگان ایجاد کند. طرفداران این دیدگاه معتقدند برای کاهش تقاضا باید دستگاه‌های مسئول مبارزه با اعتیاد بر فعالیت‌هایی در زمینه پیشگیری، درمان و کاهش تقاضای مواد تمرکز کنند. بنابراین باید برنامه‌هایی برای مقابله با مصرف مواد در جمعیت عمومی طراحی کرد یا با شناسایی گروه‌های در معرض خطر و پرریسک برنامه‌های اختصاصی را برای آن‌ها در نظر گرفت؛ اما مشکلات این دیدگاه نیز اهمیت دارد:

● پس از انقلاب اگرچه بودجه کاهش تقاضا بسیار محدودتر از کاهش عرضه بوده (تقریباً یک به ده یا کمتر) اما برنامه‌های کاهش تقاضا نیز توانسته‌اند روند فزاینده شیوع و بروز را متوقف کنند.

● تقریباً نزدیک به ۹۰ درصد کسانی که از خدمات درمان برای ترک مواد استفاده کرده‌اند دوباره مصرف مواد را شروع کرده‌اند.

● برنامه‌های کاهش زیان اگرچه تا حدودی مانع از گسترش بیماری‌های عفونی از جمله ایدز به مصرف‌کنندگان شده، نقشی در توقف مصرف نداشته و اساساً برای این هدف طراحی نشده است.

● توفیق نسبی برنامه‌های کاهش زیان موجب شده تا برنامه‌های کاهش تقاضا عموماً به این سمت سوق پیدا کنند. از عوارض این تسلط نسبی برنامه‌های کاهش زیان تقویت رویکرد مبتنی بر دیدگاه اول است یعنی به رسمیت‌شناختن مصرف مواد که در نهایت خود موجب افزایش انفجاری شیوع و بروز مصرف مواد می‌شود.

زایش طب انقلابی در کوبا

دن فیتز

برگردان: شهریار گلوانی

را پزشکان کوبایی انجام دادند. در دو جنگ استقلال (۱۸۷۸-۱۸۶۸ و ۱۸۹۸-۱۸۹۵) پزشکان از کشور فرار کردند. بیماری‌ها جزیره را فراگرفتند. در خلال جنگ دوم، از نیروی نظامی ۲۰۰ هزار نفر اسپانیایی اعزام شده به کوبا، ۷۰۴ نفر در جنگ کشته، ۸ هزار و ۱۶۴ نفر زخمی و ۵۳ هزار نفر قربانی بیماری‌ها شدند. کشنده‌ترین بیماری تب زرد بود که ۱۳ هزار نفر قربانی گرفت. گرچه کارلوس جی، رهبر انقلاب دوم پزشکی، عاقبت در سال ۱۸۸۱ علت شیوع تب زرد را کشف کرد، اما نتایج تحقیقات و یافته‌های او از سوی متخصصان و کارشناسان کوبا، امریکا و اسپانیا مورد استهزا واقع شد. تا سال ۱۹۰۰ کشفیات وی مورد توجه و عمل واقع نشدند. یک سال بعد بیماری در کوبا ریشه کن شد. انقلاب دوم درمانی علاوه بر کشف پشه مالاریا و عوامل ایجادکننده تب زرد، عمدتاً به دلیل تأکیدش بر میکروبیولوژی و ایمونولوژی شهرت یافته است. انقلاب سوم درمانی (۱۹۴۵-۱۹۲۵) بیشتر از کشفیات جدید به خاطر افزایش آگاهی‌اش اهمیت دارد. شکاف در جامعه پزشکی زمانی عمیق‌تر شد که به‌طور روزافزونی آشکار شد که غلبه بر مشکلات پزشکی کوبا ارتباط مستقیم با تمرکز بر رفع نیازهای جمعیت روستایی، داروهای پیشگیری‌کننده، خدمات درمانی رایگان، بسط آگاهی‌های نوین در خصوص بیماری‌های حاره و میکروبی‌شناسی دارد. در سال ۱۹۲۵، نخستین سازمان پزشکی، فدراسیون پزشکی کوبا (اف.ام.سی) بنیان نهاده شد. در همین سال کنفدراسیون کارگران کوبا و حزب کمونیست کوبا (تحت نام حزب سوسیالیست خلقی، سی‌سی‌پی یا پی‌ای‌پی) نیز ایجاد شدند. در مدت چهار سال، فدراسیون پزشکی کوبا شاهد ایجاد دو جریان سیاسی داخلی بود: رنواسیون (نوسازی) که در پی افزایش دستمزد پزشکان و آموزش‌های بهتر دانشگاهی و یونیون فدراتیو (اتحاد فدراتیو) که نماینده پزشکان در سازمان‌های پزشکی خصوصی بود. در سال ۱۹۳۲، جریان نوسازی به دو بخش اصلاح‌طلب و چپ‌گرا تقسیم شد. پلنفرم فدراسیون پزشکی کوبا فراخوان «مراقبت‌های درمانی، حمایت از حوادث کارگری، تعیین حداقل دستمزد برای پزشکان، ممنوعیت چندشغله‌بودن پزشکان، نهادینه کردن رفتارهای بهداشتی، بیمارستان‌های توسعه‌یافته، نظام سلامت مدرسه، ملاحظات بهداشتی برای فقرا و... [و] طرح بازنشستگی پزشکان» را پیش کشید. هرچند این پلنفرم بیانگر دیدگاه‌های جناح مترقی (آلا ایزویردا) بود، اما سازمان فدراسیون پزشکی تحت کنترل یونیون فدراتیو محافظه‌کار قرار داشت. جناح‌گرایی در فدراسیون با شکل‌گیری گرایش چپ جریان عمل‌آنی (آکسیون اینمدیانا) و گرایش محافظه‌کار راست، اورتودوکسوس، هرچه بیشتر تشدید شد. جناح محافظه‌کار خواهان الغای درخواست ممنوعیت چندشغله‌بودن پزشکان شد. (امری که موجب ثروتمندتر شدن گروهی از پزشکان و بیکاری یا عدم اشتغال کامل گروه دیگری از پزشکان می‌شد). افتراق در میان پزشکان فزونی گرفت. در سال ۱۹۴۱ آکسیون، رهبری کالج پزشکی هاوانا را به‌دست آورد. در سال ۱۹۴۲ با مشارکت هزار پزشک دیگر در انتخابات، پیروزی چپ‌گرایان برعکس شد، اما در همان

طی پنج سال انقلاب ۱۹۵۹ در کوبا نیمی از شش هزار پزشک شاغل در سیستم درمانی، کشور را ترک کردند. برخلاف پزشکان حاذقی که زندگی مرفه در میامی را بر زندگی در کشور ترجیح دادند، ۳۰۰۰ دکتر -دیگر، ماندن در میهن را برگزیدند. دلیل نرفتن آن‌ها چه بود؟ در حالی که تعداد پزشکان نسبت به سرانه مردم در آن زمان دو برابر کمتر بود، آن‌ها علاوه بر تأمین مراقبت‌های درمانی اهداف زیر را هم دنبال می‌کردند:

- * توسعه مراقبت‌های پزشکی به مناطق روستایی؛
- * بسط آموزش پزشکی برای جبران مهاجرت پزشکان؛
- * مراقبت‌های پزشکی بازدارنده، جامعه‌محوری و تمرکز بر بیماری‌های حاره؛
- * طراحی مجدد سیستم درمانی آشفته و ازهم‌گسیخته.

بررسی تغییرات انجام‌شده در این دوران نیازمند دسترسی به منابع موجود در کوبا و خاطرات شفاهی پزشکان کوبایی است که در آن دوران فعالیت کرده‌اند.

پزشکان کوبایی بیماران خود را ترک می‌کنند

پیش از سال ۱۹۵۹ کوبا سه انقلاب پزشکی را تجربه کرده بود. نخستین انقلاب درمانی (۱۷۹۰-۱۸۳۰) در متن رفتار وحشیانه علیه بردگان روی داد. ابداع «ابزار مناسب» برای قطع دست بردگانی که هنگام کار بیست ساعته در روز، دستانشان در دستگاه گیر می‌کرد. رهبر اولین انقلاب پزشکی، توماس رومای چاکن (۱۸۴۹-۱۷۶۴) بود. کسی که برای نخستین بار واکسیناسیون آبله را در کوبا انجام داد، دست به اقدامات درمانی عمومی زد و به طبابت بردگان پرداخت. رومای به‌جای اطاعت کورکورانه از سنت پزشکی اسپانیا، آموزش پزشکی کوبا را با سمت‌گیری روشنفکرانه بنا نهاد. دومین انقلاب درمانی (۱۹۲۲-۱۸۹۸) به دنبال موج ترک بیماران

سال آکسیون، رهبری ملی را در فدراسیون پزشکی کوبا به دست آورد و در سال ۱۹۴۳ مجدداً رهبری کالج پزشکی را از آن خود کرد. از سال ۱۹۴۳ تا انقلاب ۱۹۵۹ اعضای پی‌اس‌پی (سی‌سی‌پی) در مقام‌های رهبری فدراسیون پزشکی قرار داشتند.

در سال ۱۹۵۱ پزشکان مجدداً درخواست سازمان‌دهی مناسب‌تر بیمارستان‌ها، تعیین حداقل دستمزد، نظام‌مندی تخصص‌ها و استانداردهای مدرن درمانی را مطرح کردند. گرچه درخواست شرایط بهتر کار، مطالبه عمده آن دوره بود، اما نگرانی عمیق در خصوص نبود امکانات درمانی مناسب در روستاها مشخصه اصلی انقلاب سوم درمانی است. در انقلاب سوم پزشکی کوبا، خدمات متقابل، از حاشیه نظام درمانی وارد متن آن شد. نخستین طرح خدمات متقابل چهارصد سال پیش از انقلاب (۱۵۵۹) با پیشنهاد ارائه خدمات پزشکی در مقابل مزد خدمات معمولی از سوی یک پزشک اسپانیایی مطرح شد. در طی چندین قرن خدمات متقابل از سوی مهاجران اسپانیایی، نهادهای تجاری و کارگران عضو اتحادیه در اشکال مختلف عملی می‌شد. تاریخ‌نویسان کوبایی خدمات متقابل را «نوعی خودیاری مالی» نامیده‌اند که در آن پرداخت مبلغی به‌صورت ماهیانه خدمات معاینه، بستری کردن و درمان را پوشش می‌داد. در عین حال کلینیک‌های خدمات متقابل رویکردی کلکتیو به کار پزشکی داشتند که پس از انقلاب ۱۹۵۹ نقشی حیاتی بازی کردند. علاوه بر نظام خدمات متقابل و دستمزد در مقابل خدمات، سیستم درمانی دولتی هم بود که خدمات محدودی به فقرا ارائه می‌کرد. در بجهوه انقلاب در حالی که انواع مختلف خدمات درمانی در شهرها رایج بود، در مناطق روستایی کوبا کمبودهای شدیدی در این زمینه به چشم می‌خورد. از ۴۵۶ نهاد درمانی در سال ۱۹۵۶ در حدود ۴۲/۸ درصد آن به شکل خصوصی و خدمات متقابل اداره می‌شدند که ۵۲ درصد آن‌ها در هاوانا بودند.

تغییر ماهیت نظام درمانی

ده سال پس از انقلاب، فیدل کاسترو با اشاره به صدمات جدی مشکلات خدمات درمانی در کوبا گفت:

در غیاب برنامه بهداشت عمومی ملی، خدمات درمانی خصوصی و نیمه‌دولتی از کیفیت بهتری نسبت به خدمات درمانی دولتی برخوردارند. تکیه صرف به تجویز دارو، نادیده گرفتن روستایی و حواشی شهرها، تجویز خودسرانه و بدون مجوز دارو از سوی افراد فاقد صلاحیت، رواج روحیه سوداگرانه در میان پزشکان، رقابت ناسالم بین کلینیک‌های درمانی خصوصی، فراگیر شدن دریافت زیرمیزی‌های غیرقانونی، مرکزیت اداری بسته و بدون نظارت نمایندگان افکار عمومی موجب می‌شود مردم از منافع خود بی‌اطلاع بمانند. افزون بر گفته‌های فیدل، هیچ‌گونه اطلاعات قابل اتکایی در خصوص شاخص‌های درمانی وجود نداشت.

تعداد پزشکان و دندان‌پزشکان فارغ‌التحصیل شده کافی نبود، مضاف بر اینکه همین تعداد ناکافی، فاقد ابزارآلات پیشرفته بودند و سرمایه‌گذاری لازم در این مورد انجام نمی‌گرفت. ۷۰ درصد صنعت دارویی کشور در کنترل خارجی‌ها بود که به تولید محصولات فاقد ارزش درمانی مبادرت می‌کردند. تنها ۱۰ درصد کودکان تحت پوشش مراقبت‌های درمانی مؤثر بودند و برنامه‌های واکسیناسیون در دسترس همگان نبود. دکتر خوزه گیلبرتو فلیتی باتیستا در ۸۷ سالگی ضمن گفت‌وگو با کاندیس ولف می‌گوید: «پیش از انقلاب، تنها پایتخت و شهرهای بزرگ دارای بیمارستان‌های بزرگ بودند، در حالی که در مناطق روستایی و شهرهای دورافتاده مانند سیررا خیری از آن‌ها نبود.» نسبت سرانه پزشک به شهروندان ۱ به ۲۸۴ نفر در هاوانا و ۱ به ۲۶۰۸ نفر در استان‌های شرقی بود. آموزش‌های پزشکی عمدتاً نظری بودند و دستی کوتاه در کار تجربی داشتند. بیمارستان‌های تجربی و آموزشی کافی نبودند و هدف از آموزش کسب درآمد و پول بود. پس از پیروزی انقلاب در کوبا، در سال ۱۹۶۰ دکتر خولیو لویز بنیتز، اندکی پس از بازگشایی دانشکده پزشکی هاوانا تخصص خود را در امراض کودکان تکمیل کرد. او به‌خاطر می‌آورد که «عده‌ای به صنعت داروسازی مثل ماشین پول‌سازی نگاه می‌کردند. در بیمارستان کالیگستو گارسیا ۳۰۰ پروفیسور بیماراران را می‌دوشیدند.» در پنج سال نخست انقلاب وظیفه اصلی سیستم خدمات درمانی و نظام سلامت، خدمات‌رسانی به مردم بود. در سال ۱۹۵۹ بیمارستان‌سازی در اولویت قرار گرفت. تا سال ۱۹۶۳ دولت انقلابی ۱۲۲ مرکز درمانی روستایی و ۴۲ بیمارستان روستایی با ۱۱۵۵ تخت‌خواب، ۳۲۲ پزشک و ۴۹ دندان‌پزشک تأسیس کرد. به‌منظور تکمیل اهداف اولیه، لازم بود سیستم درمانی از هم‌گسیخته ترمیم و بازسازی شود. در ۲۲ ژانویه ۱۹۶۰ به‌موجب قانون ۷۱۷ وزارت بهداشت عمومی تأسیس شد و بر اساس قانون ۷۲۳ مراکز

خدمات بهداشت روستایی بنیان گذاشته شدند. در حالی که وزارت بهداشت خدمات دولتی را سر و سامان داده و گسترده‌تر می‌کرد، به سیستم خدمات متقابل که در چارچوب خدمات بخش خصوصی سازمان‌یافته بودند، تردیدهایی به‌وجود آمد. در آن شرایط بحرانی حاصل از انقلاب، نابود کردن کلینیک‌های مبتنی بر سیستم خدمات متقابل اشتباه جبران‌ناپذیری محسوب می‌شد. خدمات گسترده سیستم خدمات متقابل تأثیرات مخرب حاصل از ترک جزیره از سوی بخشی از پزشکان بخش خصوصی را جبران می‌کرد. با به رسمیت‌شناختن و گسترش دادن آن‌ها فشار بر خدمات عمومی تا حدی کاهش یافت. با گذشت زمان تناقضات و اختلافات داخلی در سیستم خدمات متقابل نمایان شد؛ زیرا اعضای آن سیستم درمی‌یافتند که خدمات بهتری از کلینیک‌های سیستم خدمات رایگان دولتی دریافت می‌کنند. وزارت بهداشت در گزارش سالانه (۱۹۶۳) خود اعلام کرد چگونه به‌جای حمله به سیستم خدمات متقابل، با عملکرد خود موجب بهبود و معقول‌تر شدن آن سیستم شده است. تغییرات انقلابی صرفاً با صدور فرامین عملی نمی‌شوند. تغییرات، نیازمند نوعی بسیج همگانی بود که بتواند جامعه کوبا را در برگیرد. کمپین سوادآموزی بهترین نمونه برای اثبات این ادعا است. در سال ۱۹۵۳، ۲۳/۶ درصد مردم کوبا (۴۱/۷ درصد در مناطق روستایی) بی‌سواد بودند. در طی یک سال ۷۱۲ هزار و ۷۱۲ نفر خواندن و نوشتن را یاد گرفتند. چند سال بعد نرخ بی‌سوادی به صفر رسید. این موفقیت در دوره‌ای حاصل شد که هنوز عوامل باتیستا در گوشه و کنار کشور در تاخت و تاز بودند. دکتر خوزه فلیتس به یاد می‌آورد: «هزاران نفر به اقصی نقاط کشور برای آموزش خواندن و نوشتن رهسپار شدند. هرچند این حرکت جمعی زیبا بود اما با هزینه زیاد حاصل شد. عوامل ضدانقلاب تعدادی از دانشجویان آرمان‌گرا را به قتل رساندند.»





به این ترتیب، بسیج درمانی یکی از بخش‌های حیاتی جنبش و سبب تغییر اجتماعی بود. در سال ۱۹۶۰، قانون ۷۲۳ مقرر می‌کرد دانشجویان فارغ‌التحصیل شده مدت یک سال در مناطق روستایی خدمت کنند. تا سال ۱۹۶۳، ۱۵۰۰ پزشک و ۵۰ دانشجو این وظیفه را به انجام رساندند. در فوریه سال ۱۹۶۰ نخستین گروه مشتمل بر ۳۵۷ پزشک به روستاهایی رفتند که قبلاً پای هیچ پزشکی به آنجا نرسیده بود. بسیاری از آن‌ها مجبور بودند در آلودگی‌ها سکنی گزینند. آن‌ها دریافتند که مردم بسیار بیشتر از داروهای بازدارنده، به درمان مبرم نیاز دارند. تصمیم قاطع برای پیشگیری از امراض موجب شد تا پایان سال ۱۹۶۰ دو برابر سال‌های ۵۹-۱۹۵۴ از واکسن دی. پی. تی (دیفتری، سیاه‌سرفه و کزاز) استفاده شود.

در سال ۱۹۶۱ کمپین مبارزه با مالاریا به راه افتاد. سال بعد از آن نخستین کمپین مبارزه با فلج اطفال، کمپین آب آشامیدنی سالم، کنترل زخم معده و برنامه عظیم آموزش گروه‌های درمانی آغاز شد. علاوه بر این‌ها کمپین مبارزه با هاری سگ‌های ولگرد (پروس کالجروس) نیز آغاز شد.

پزشکان جدید، آموزش‌های نوین

موجی از تب انقلابی که سراسر جزیره را فراگرفته بود، نمود ویژه‌ای در دانشکده پزشکی داشت. پاسخ باتیستا به اعتراضات سال‌های ۵۸-۱۹۵۷ دانشگاه، بستن آن بود (به‌علاوه دانشکده پزشکی). به‌وقت بازگشایی دانشگاه در سال ۱۹۵۹ رویکرد نوینی نسبت به آموزش به‌وجود آمد. دکتر انزو دوفلاس گمز، متخصص نئوناتولوژی، از نخستین فارغ‌التحصیلان ممتاز پس از انقلاب بود. در ۸۴ سالگی به من گفت: «فرهنگ آموزش تغییر کرد. پیش از سال ۱۹۵۹ در آموزش پزشکی کلاسیک، دانشجویان به‌دلخواه خود در کلاس‌ها حاضر می‌شدند و آموزش عملی چندانی نمی‌دیدند. همین امر در عین حال موجب بی‌علاقگی آن‌ها نسبت به آموزش می‌شد. پس از انقلاب دانشجویان موظف بودند برای آموزش‌های عملی در کلاس‌ها حضور یابند و به مناطق روستایی بروند.» دکتر فلیپ کاردناس گونزالس در سال ۱۹۶۲ با تخصص جراحی قلب فارغ‌التحصیل شد. او شاهد روش نوینی برای جذب دانشجو بود: «ما فرهنگ جدیدی در طب انقلابی ابداع کردیم. پروفیسورهای توانمندی که در کشور مانده بودند به گوشه و کنار کشور سر می‌زدند تا دانشجویان زنده‌ای که استعداد پزشک شدن داشتند را شناسایی و جذب کنند.» آموزش رایگان امکانات لازم را در اختیار دانشجویانی از میان طبقه کارگر قرار داده بود و تعدادشان نسبت به سایر طبقات بیشتر بود. آن‌ها در دانشکده پزشکی سازمان‌های انقلابی دانشجویی را ایجاد کردند. از دانشجویان تازه‌وارد خواسته‌شده بود کلاس‌هایی با تمرکز بر بیماری‌های مناطق حاره و روستایی و علوم پیشاکلینیکی برگزار کنند. برای نخستین

سال ۱۹۵۹ در نظام پزشکی مشغول بودند. گرچه در پنج سال نخست انقلاب فرهنگ پزشکی متحول شد و خدمات پزشکی در اختیار کسانی قرار گرفت که قبلاً هیچ‌گونه خدماتی دریافت نکرده بودند، اما هنوز نسبت پزشک به سرانه کشور در وضع مناسبی قرار نداشت.

هر جا که انقلاب به من نیاز داشته باشد

دولت جدید و خصوصاً فیدل پاسخ درخوری برای درخواست‌های انقلابی‌اش از جامعه دریافت می‌کرد. به گفته دکتر خوزه فلیتس احساسات انقلابی مردم از نفرت نسبت به رژیم باتیستا نشأت می‌گرفت:

من احساس همدلی با انقلابیون داشتم، اما داخل انقلاب نبودم. جهان من عبارت بود از اتاق جراحی بیماران و حفاظت از خانواده‌ام.

یک‌بار موقعیتی پیش آمد که جهان انقلابی و دنیای فردی من یکی شدند و آن زمانی بود که مرد جوان مبارز و انقلابی زخمی را مخفی کردم که از دست پلیس باتیستا فرار کرده بود. وقتی در بیمارستان کالیستو گارسیا، اترن بودم او به ما پناه آورد و من که می‌دانستم در صورت دستگیری شکنجه و اعدام خواهد شد، پناهش دادم.

اما صادقانه بگویم، لحظه پیروزی انقلاب، لحظه باشکوه و فراموش‌نشده‌ای برای همه ما بود. به همراه پولاریزه‌شدن جامعه کوبا، دانشجویان نه با هدف منافع شخصی و نه به خاطر پول درآوردن، بلکه به خاطر رفع نیازهای درمانی جامعه و خدمت به خلق وارد جامعه پزشکی می‌شدند. با زیرپا گذاشتن علایق فردی شعار دانشجویان این بود: «هر جا انقلاب به من نیاز داشته باشد!»

اشتیاق رفتن به مناطق محروم همچون شعبه در خرمن پزشکان فعال افتاده بود. دکتر خوزه فلیتس بسیار تحت تأثیر گفت‌وگو با وزیر بهداشت جدید قرارگرفته بود: «وزیر مرا می‌شناخت و از من درخواست کرد به همراهان بروم. آن‌ها به پزشکان

بار دانشکده پزشکی به تدریس بیوشیمی مبادرت کرد. گذراندن دوره اترن بیمارستانی پیش‌نیاز فارغ‌التحصیلی از پزشکی شد. پس از سال ۱۹۵۹ طب عمومی در برنامه‌های درسی سالانه گنجانده شد. معلوم شد که مشارکت دانشجویان و دولت موجب اصلاح سیستم قدیمی کنترل آموزش دانشگاهی شد. در جولای سال ۱۹۶۰ به هنگام بحث بر سر نهاد نظارتی عالی دانشگاه شکافی در دانشکده پزشکی ایجاد شد. یک ماه بعد در آگوست سال ۱۹۶۰ تنها نوزده پروفیسور در دانشگاه پزشکی - تنها دانشگاه موجود در کوبا - باقی ماندند. در این شرایط دانشجویان انقلابی هسته‌های پزشکان جوان و فعال را برای ازسرگیری سیستم آموزش پزشکی تعلیق شده ایجاد کردند.

برای تربیت هرچه بیشتر دانشجویان تعداد بیمارستان‌های آموزشی از چهار به هفت رسید و دانشکده‌های پزشکی جدیدی در لاس ویلاس و سانتیاگو دکوبا تأسیس شدند. دانشجویان و پزشکان خود را با ملزومات و نیازهای انقلاب هماهنگ کردند. دکتر فلیپ کاردناس در این باره می‌گوید: «در آن سال‌ها کسی آرام و قرار نداشت. ما هرچه در توان داشتیم کار می‌کردیم. من ۲۴ ساعت نگرهبانی می‌دادم و پس از عمل جراحی مجبور بودم مواد درسی دانشجویانم را آماده کنم.» وزارت بهداشت با اساتید پزشکی ۲۶ کشور قرارداد بسته بود. ۱۲۰ تن از آن‌ها در سال ۱۹۶۴ و ۹۲ نفر دیگر در سال ۱۹۶۵ به کوبا آمدند. اغلب آن‌ها از آرژانتین، مکزیک و اکوادور و بقیه از بلغارستان، اتحاد شوروی، چکسلواکی و مجارستان بودند.

طی سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ تعداد ۱۴۹۷ پزشک در کوبا فارغ‌التحصیل شدند. از سال ۶۹-۱۹۶۳ به‌طور متوسط هر ساله ۴۹۸ پزشک وارد جامعه شدند. منظور از بیان این آمار این است که در پایان سال ۱۹۶۳ پس از پیروزی انقلاب، کشور هنوز هزار پزشک کمتر از ۶ هزار پزشکی داشت که در ژانویه

زیادی در نقاط مختلف سیرامسترا برای مراقبت از کشاورزان نیاز داشتند. پاسخ من این بود: آری با شما می‌آیم!

۳۰۰۰ پزشکی که کوبا را ترک کردند

بسیاری از پزشکان کوبا علاقه‌ای به رفتن به استان‌های دورافتاده و از آن بیشتر به صحرائی الجزایر از خود نشان نمی‌دادند. طی دو موج گسترده گروهی از پزشکان کوبا را ترک کردند. نخستین موج مهاجرت به دنبال تغییرات وسیع در خدمات‌رسانی پزشکی در دو سه سال نخست رخ داد. بسیاری از صاحبان کلینیک‌های خصوصی، مدیران مراکز خدمات متقابل و صاحبان بخشی‌های خصوصی با درآمدهای بالا از آن جمله بودند. دومین موج در حوال و حوش تجاوز به خلیج خوک‌ها در آوریل سال ۱۹۶۱ و بحران موشکی اکتبر ۱۹۶۲ رخ داد. دکتر لوپز خاطر نشان ساخت: «در بیمارستان ویلیام سولر ۵۹ دکتر مشغول به کار بودند. تنها در یک روز ۲۶ نفر از آن‌ها فرار کردند. حدود یک ماه قبل از واقعه خلیج خوک‌ها بود. حتماً از جایی شنیده بودند که ممکن است چنین واقعه‌ای رخ بدهد.» جنبش مبارزه با بی‌سوادی و گسترش درمان و پزشکی که طبقات فقیر، کارگران و دهقانان را در برمی‌گرفت تهدیدی برای شیوه زندگی خرده‌بوروازی بود. این موضوع خطرناک‌تر از این بود که رژیم باتیستا در سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ دانشگاه را بست. دکتر دوناس در این باره می‌گوید: «آن‌ها می‌دانستند که در ایالات متحده درها به روی‌شان باز است. اغلب دکترها به خاطر ضد انقلاب بودن به میامی نرفتند، بلکه می‌دانستند که در ایالات متحده امکانات بیشتری در اختیارشان خواهد بود.» من از چهار تن (لوپز، کاردناس، دوناس و منا) پرسیدم آیا در مهاجرت پزشکان قضیه رودرویی پزشکان پیر و جوان دخیل بود یا نه که همگی پاسخ دادند: «نه» سن پزشکان هیچ ربطی به موضوع مهاجرت نداشت. در ضمن همگی اذعان کردند که اصلاً از روی ثروت افراد هم نمی‌شد فهمید واکنش آن‌ها در برابر انقلاب چگونه خواهد بود. هرچند این ادعا که هیچ تفاوتی بین رویکردهای پزشکان در قبل و بعد از انقلاب وجود ندارد، نزدیک به حقیقت نیست، این ادعا هم که فعالیت‌های انقلابی پزشکان پیش از سرنگونی رژیم باتیستا تضمین‌کننده فعالیت‌های آن‌ها در پس از پیروزی انقلاب است نیز اغراق خواهد بود. واقعیت این است که آدم‌ها در شرایط مختلف واکنش‌ها و رفتارهای متفاوت از خود بروز می‌دهند. چه بسا انقلابیون دیروز که امروز به اردوی ضدانقلاب خیزه‌اند و برعکس. هستند مبارزانی در امریکای لاتین و سایر نقاط دنیا که پس از کسب قدرت خود به دیکتاتورهای مهارنشده تبدیل شده‌اند. افرادی معتقد بودند که کوبا نمی‌تواند در مسیر تحول و پیشرفت گام بگذارد، اما با مشاهده واقعیت‌ها خود وارد صحنه خلق تحولات شدند. تضاد بین پزشکیانی که مانند

و آن‌هایی که کشور را ترک کردند در بطن تحولاتی نهفته بود که مقابل دیدگانشان رخ می‌داد.

نژاد در دوران انقلاب پزشکی

آفریقایی‌تباران در استان‌های شرقی که هم‌مرز با هائیتی بودند و نیز در مناطق روستایی بیشتر بودند و سانتیاگو دکوبا بزرگ‌ترین شهر آن‌ها بود. واقعاً هرچه از میزان اهمیت و تأثیر انقلاب ۱۹۵۹ و تغییرات حاصله در زندگی کوبایی‌های سیاه‌پوست از زمان الغای بردگی به این سو بگویم کم گفته‌ایم. فراخوان برای خدمت در مناطق روستایی و استان‌های شرقی به‌مثابه دعوت به مبارزه با نژادپرستی ساختاری بود. این گفته کاملاً در خاطرات دکتر لوپز یکی از داوطلبان خدمت در آن مناطق نهفته است: «من تحقیقات ژنتیک انجام می‌دادم که خبر رسید بچه‌ها در سانتیاگو جان می‌دهند و لازم است به آنجا بروم؛ بنابراین اوایل دهه ۱۹۶۰ به مدت سه ماه به آنجا رفتم.» نژادپرستی در قبل از انقلاب محدود به تبعیض نژادی پنهان نبود، بلکه کاملاً آشکارا و آشتی‌ناپذیر بود. دکتر لوپز مسئله را چنین توصیف می‌کند: «یکی از بیمارستان‌هایی که گفته می‌شد وقف امور مذهبی شده است تنها بیماران سفیدپوست را پذیرش می‌کرد و از درمان سیاه‌پوستان سرباز می‌زد.» خانواده دکتر منا کاملاً با نژادپرستی آشنا هستند. «...پسرعمو طب می‌خواند، اما بسیار فقیر بود و برای خریدن کتاب‌هایش مجبور به سب‌زمینی‌فروشی بود. او همه درس‌هایش را با

موفقیت به پایان رساند، اما در پایان متوجه شد که نمی‌تواند پزشک شود چون سیاه‌پوست بود.» در پایان تحصیلات امتحان نهایی گرفته می‌شد که یکی از استادان به‌هیچ‌عنوان به دانشجویان سیاه‌پوست نمره قبولی نمی‌داد. «دو سال بعد در ۱۹۵۹ او در امتحان قبول و پزشک شد.»

خدمات‌رسانی به مناطق محروم و استان‌های شرقی و سیاه‌پوستان در دورانی اتفاق می‌افتاد که پلیس ایالات متحده با سگ‌ها به جان فعالان حقوق مدنی می‌افتاد که خواستار حق نشستن در غذاخوری‌ها و اتوبوس‌ها کنار سفیدپوستان بودند. این تفاوت نگرش و رفتار از چشم کوبایی‌ها و امریکایی‌ها پنهان نمی‌ماند.

خودآگاهی

اصلی‌ترین مشکلی که در برابر طب انقلابی قرار داشت چگونگی انجام کارهای حداکثری با عمق و

گسترده‌گی کامل بود به طوری که با کمترین امکانات بیشترین دستاوردها را داشته باشد. روبرتو کاپوته میر بیست سال پس از انقلاب کارهای روزهای نخست انقلاب را به‌طور خلاصه «ایجاد سیستم هماهنگ درمانی، توسعه کمی و کیفی تخت‌های بیمارستانی و مراقبت‌های پزشکی خصوصاً در مناطق روستایی و شرقی کوبا، توسعه تمام جنبه‌های زندگی کارگران خدمات درمانی و شرکت فعال توده‌ها در حل مشکلات بهداشتی و درمانی» برمی‌شمارد. از سازمان‌های متعددی که در آن دوران ایجاد شدند، مهم‌ترینشان در زمینه پزشکی کمیته دفاع از انقلاب (سی.دی.آر) بود که در سال ۱۹۶۰ با هدف مقابله و دفاع در برابر ضد انقلاب ایجاد شد. کمیته دفاع در چندین جنبش تأمین سلامت مشارکت کرد و از سال ۱۹۶۲ مسئولیت ریشه‌کنی فلج اطفال را بر عهده گرفت. پزشکان در فضای سیاسی متفاوت تبدیل به انسان دیگری می‌شوند. به گفته دکتر لوپز «وقتی کار حرفه‌ای‌ام را شروع کردم فکر می‌کردم اگر کودکی از گرسنگی بمیرد من به‌عنوان یک پزشک مقصر نیستم؛ اما حالا می‌فهمم که در مرگ کودکان مقصرم.»

دکتر کاردناس هم تجربه مشابهی دارد:

ابتدا مردم به لحاظ نظری یا طرفدار انقلاب بودند یا مخالف آن؛ اما حادثه‌ای مرا به انقلاب پیوند زد. جنبش واکسیناسیون در رینلگو (در گوانتانامو) جریان داشت. بیماران مجبور بودند با پای پیاده بیایند و زنی بچه‌ای را آورد که مبتلا به گاسترونیس بود. پدرش مجبور بود

برای دیدن فرزندش هرروز سه ساعت با پای پیاده تا درمانگاه بیاید. به او گفتم لازم نیست دیگر بیایی چون فرزندان دو روز دیگر مرخص می‌شود. پدر حاضر به ترک فرزند و بازگشت به خانه نبود. می‌گفت پیش از این چهار فرزندش را از دست داده است. این حادثه افکار و زندگی مرا برای همیشه دگرگون کرد. پزشکان در عین حالی که به‌عنوان کادر پزشکی فعالیت می‌کردند، به‌طور گسترده در مسائل سیاسی هم درگیر می‌شدند. فارغ‌التحصیلان دانشکده پزشکی خود را بخشی از فعالیت‌های مربوط به سلامتی به حساب می‌آوردند:

اصلاحات ارضی، جاده‌های جدید، روش‌های توسعه‌یافته کشاورزی، مدارس، برنامه‌های مبارزه با بی‌سوادی، بهبود تغذیه و پایان دادن به بیکاری فصلی. ■

منابع در دفتر مجله موجود است

سنگر دبستان

جنبش مشروطیت و حق تحصیل دختران



نجیبه محبی

اینکه «به دلیل کثرت اصرار و ابرام پاره‌ای از مخدرات» ناگزیر به چاپ این آگهی شده و این آگهی را «داخل در مسائل سیاسی نمی‌پنداشته» وزارت ارشاد تقاضای او را برای «عفو و احسان» پذیرفت (رسول‌اف، ۱۳۸۹: ۲۸۳).

وقتی مزین السلطنه برای تأمین مخارج روزنامه حتی جاسستکانی‌های نقره‌اش را فروخت (دربیگی، ۱۳۷۹: ۵۴۸) ولی توانست مخارج نشریه تبلیغ و ترویج سوادآموزی برای زنان را تأمین کند، انتشار نشریه متوقف شد. روزنامه شکوفه ابتدا نشریه مدرسه مزینیه یا «دارالعلم و صنایع مزینیه» بود. مزین السلطنه به‌منظور ترویج علم و دانش در میان طبقات متوسط و کم‌بضاعت، در مقابل هر دو نفر شاگرد که با شهریه می‌پذیرفت، یک شاگرد را بدون شهریه قبول می‌کرد. به نقل از روزنامه شکوفه خواندن و نوشتن فارسی، فرانسه و عربی، تاریخ، جغرافیا و هندسه و نیز فنون دستی و خانه‌داری درس‌های این مدرسه بود (بهفر، ۱۳۷۸). روزنامه شکوفه از تبلیغ مدرسه پا را فراتر گذاشت و ارگان انجمن خواتین و مدیران نسوان (رسول اف، ۱۳۸۹: ۵۴۷) نیز شد.

همان‌طور که گفتیم موضوع محوری شکوفه آموزش زنان و تأسیس مدارس دخترانه بود. موضوعی مهم که در موج اول جنبش برابری طلبی سیاسی زنان نیز محوری بود.

یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطیت، طرح شعارهای حریت (آزادی)، مساوات (برابری) و ترقی (پیشرفت) بود. شعارهایی که همه‌گیر شد و فعالیت اجتماعی زنان در جامعه پس از انقلاب را سرعت بخشید. زنان ایران پس از انقلاب مشروطه مانند هم‌تایان اروپایی‌شان پس از انقلاب فرانسه و رواج شعارهای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، خواهان آزادی و برابری برای زنان نیز شدند. اگرچه حق رأی، مشهورترین خواسته زنان در موج اول برابری خواهی سیاسی زنان به نظر می‌رسد، اما حق آموزش و تحصیل اولین گام برای آن هدف بود.

امروز باور اینکه روزگاری برای مدرسه‌رفتن و مدرسه داشتن چنین مبارزه دامنه‌داری صورت گرفته است سخت است، اما روزگاری «کسانی را که طرفدار تحصیل و تربیت دخترها بودند، بایی و بی‌دین و مخالف اسلام خواندند و کار ... به جایی رسید که آن مجتهد روحانی^۱ فتوا داد که تأسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است و بعضی از مردمان نادان و جاهل سر راه معلمان و دخترهایی را که می‌خواستند به مدرسه بروند می‌گرفتند و به آن‌ها بی‌احترامی می‌کردند و آن‌ها را بی‌عفت می‌خواندند و تف به صورت دخترهای بیگانه می‌انداختند». (ملک‌زاده، ۵۹۹۱۳۸۳)

پری شیخ‌الاسلامی از مجموعه شماره‌های نشریه شکوفه نتیجه گرفته است که می‌توان شکوفه را به لحاظ محتوا به دو دوره تقسیم کرد: دوران اول مرحله‌ای است که بیشتر به موضوع تساوی حقوق زن و مرد و ترویج تأسیس مدارس دخترانه می‌پردازد و در دوره دوم ارگان انجمن و خواتین و مدیران نسوان شده و روزنامه‌های سیاسی می‌شود. در این دوران مطالبی مانند استقلال ملی، مقابله با بیگانگان، استفاده از منسوجات وطنی، معضل استقراض‌ها از دولت‌های خارجی به وفور در نشریه طرح شده است. البته از آنجایی که مخاطبان روزنامه زنان بودند؛ حتی سیاست‌ورزی با موضوعات فوق مانع آن نشد که شکوفه به مسائلی مانند ازدواج پیش از سن بلوغ که باعث مرگ زنان و کودکان می‌شد و مواردی از این دست نپردازد.

۷۵ سال پس از چاپ اولین نشریه چاپی فارسی^۱ اولین نشریه مخصوص زنان با نام دانش در سال ۱۲۹۱ شمسی در تهران چاپ شد (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۱). زیر لوگوی آن هر شماره نوشته می‌شد «روزنامه‌ای است اخلاقی، علم‌خانه‌داری، بچه‌داری و شوهرداری، مفید به حال دختران و نسوان و به کلی از پلیتیک و سیاست مملکتی سخن نمی‌راند». روزنامه در عمر یکساله خود از شعار ذیل لوگویش پا فراتر نگذاشت. یکسال بعد دومین روزنامه زنان با نام «شکوفه» منتشر و حدود چهار سال (۱۲۹۲-۱۲۹۵ شمسی) چاپ شد. این نشریه ابتدا به‌منظور تبلیغ سوادآموزی زنان و ترویج تأسیس مدارس دخترانه چاپ شد و سپس به‌مرور سیاسی شد. متن حاضر تلاش دارد از خلال کاریکاتورهای نشریه شکوفه به تلاش‌های کوشندگان راه دانایی در آن روزگار ناهموار بپردازد.

بی‌سوادی فراگیر

مریم عمید [مزین السلطنه] برای بی‌سوادی گسترده زنان در دوران خود علاوه بر تأسیس مدرسه «مزینیه» روزنامه شکوفه را نیز منتشر کرد. مزین السلطنه نسبت به زمانه خود تحصیلات بالایی داشت و اولین درس‌هایش را پدرش که پزشک قشون ناصرالدین شاه بود به او آموخته بود. وی به زبان فرانسه و فن عکاسی نیز آشنا بود. (دربیگی، ۱۳۷۹: ۵۴۵)

خانم مزین السلطنه روزنامه شکوفه را به قصد ترویج مدرسه‌سازی و مدرسه‌رفتن چاپ می‌کرد. ذیل لوگوی آن هر شماره چاپ می‌شد: «شکوفه روزنامه‌ای است اخلاقی، ادبی، حفظ‌الصحه، خانه‌داری، بچه‌داری؛ مسلک مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیه اخلاق زنان راجع به مدارس نسوان». روزنامه به‌مرور سیاسی شد و حتی در حالی که زنان از حق رأی محروم بودند، در انتخابات دور سوم مجلس شورای ملی دوازده نفر از کاندیداهای خود را معرفی کرد و از مردان خواست که به آن‌ها رأی دهند. به دنبال چاپ این آگهی وزارت معارف مجله شکوفه را به جرم مشارکت طلبی سیاسی و اعلام موضع سیاسی توقیف کرد و در نامه‌ای به مزین السلطنه نوشت: «چاپ آگهی انتخاباتی از وظیفه و مسلک روزنامه (شکوفه) خارج است و مقالات مندرج در شکوفه باید از مسلکی که سابقاً خود را به آن معرفی نموده تجاوز نمایند.» توقیف البته چندان طولانی نشد با توضیح مزین السلطنه مبنی بر

فاصله دنیای زنانه تا جهان مردانه

در کاریکاتورها می بینیم که روابط زن و مرد، داستان بی پایان دعوا و جدال است. خبری از صمیمیت در تصاویر نیست. تعامل اجتماعی زنان بسیار محدود است. شرایط زنان به قدری بد است که ملک زاده درباره آن سالها نوشته است اگر مردها در ایران استبدادی از حقوق بشریت محروم بودند زنهای ایران از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی نصیب بودند زیرا حیوانات ماده همان آزادی حیوانات نر را داشتند... ولی زن... اغلب در گوشه خانه محبوس و مهجور و حتی اجازه دیدوبازدید بستگان خود را هم نداشت. (ملک زاده، ۱۳۸۳: ۷۶) ملک زاده تأکید می کند مخالفان مدارس زنان اگرچه از اسلام دم می زدند، اما گفته های آنان برخلاف نص صریح قرآن کریم و گفته های پیغمبر اکرم (ص) در تشویق علم آموزی بود. سند او احادیثی مانند: «اطلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة»، «اطلب العلم ولو فی الصین» و «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون می باشد» است.

بر شرایط داشته باشد به جادو پناه می برد تا شرایط زندگی را تسهیل کند و از عدم ایقانی خود را نجات دهد. بدترین اتفاق انسانی، ناتوانی در دانستن جهان و ناتوانی در پیش بینی نسبت به آنچه قرار است پیش بیاید است. زنان برای ازدواج، نازایی، بیماری و سایر مشکلات روزمره خود از دعانویسی و فالگیری استفاده می کردند. راهی که مریم عمید می شناسد تأکید بر علم آموزی و ترویج تأسیس دخترانه است. از نظر او تنها علم می تواند جهل و تاریکی جهانی را روشن کند که برای زنان ناشناخته و پر از ابهام است. تا زنان بدانند مراجعه به دکتر برای بیماری خود و فرزندانیشان بهتر از مراجعه به رمال و فالگیر است (کاریکاتور پنج جمادی الثانی). راه پیدا کردن شوهر توپ مروارید میدان ارگ نیست، فال گوشه چهارشنبه سوری پاسخ آرزوها نیست (کاریکاتور هفت ذی قعدة)، انگشت پای آدم دچار صرع حاجت نمی دهد.



خلاصه ای از متن کاریکاتور

سمت راست

- «آقا رمضان این بیچاره چرا این قسم افتاده؟

- خان عمو: مگر نمی دونی این حسین کاشی است، غش کرده حالا چند تا چوبش می زنند. جنی اول می افته غش می کند. اون وقت مردم جمع می شن دورش، هرکه مطلبی دارد شست پاش رو می گیره ازش بپرسند بی کم و زیاد

- آقا رمضان: خان عمو جون من راست می گی؟

- خان عمو: دروغم چیه؟

سمت چپ:

ننه رقیبه: خواهر بیچاره هر روز هر روز غش می کنه، از ما بهترین خیلی اذیتش می کنند. دست من و دامن: من خواهرم رو از تو می خوام، امروز اینجا فردا در قیامت، دیگه خودت می دونی.

ملا: خانم یک خورده حوصله کن الان من طرفش را حاضر می کنم و سؤال می کنم که چرا اذیتش می کنند. اگر دیدم که به صلح و مصالحه چاره می شود که همین امروز دعاش می نویسم می دهیم آسوده اش می کنیم والا باید تا شش ماه دیگر همین منوال طی بشود تا از تقصیرش بگذرند.

ننه رقیبه: دستم به دامن آملتا تا شش ماه دیگه کی می تونه صبر کنه، هر کار می کنی زودتر».

بنابراین خرافه، ابزاری برای رام کردن جهانی درک نشدنی برای این زنان است. فالگیری شغل است. پرداختن پول به ازای گرفتن این خدمات نشان جدی بودن این صنف در اجتماع آن روز است؛ زیرا خرج کردن پول بیانگر معنی دار بودن این کنش برای استفاده کنندگان از این خدمت است.

اگر کلیه کاریکاتورهای نشریه شکوفه را به لحاظ مضمونی طبقه بندی کنیم به نمودار زیر می رسمیم. در محتوای شکوفه خرافات زدایی بیشترین سهم را دارد. خرافاتی که زاینده جهل است و بس؛ زیرا خشن ترین عنصر در جامعه جهل و نادانی است. ■

بخشی از متن کاریکاتور:

زن ۱: خانم سلام علیکم کجا می روی همچی صبح به این زودی انشالله خیره.

زن ۲: علیک السلام ننه رقیبه: حال شما احوال شما والله فرخنده را می برم مدرسه که خیلی وقته ویلان و بیکاره

زن ۱: خدا پدرت را بیامرزه مگه بیکاری؛ مدرسه چی برای چی ما که مدرسه نرفتیم مگه زندگی نکردیم شوهر نکردیم بچه نزیادیم؟ از وقتی این مدرسه ها واز شد مگه نمی بینی عمرها کوتاه شده. تمام از این مدرسه هاست ما هم به آتش این ها داریم می سوزیم. حالا اگر میل داری سر کوچ ما به ملاباجی هست خیلی تعریف دار. منم حالا خدیجه را می برم می زارم پهلویش. شما هم فرخنده خانم را بیارید پهلوی همین ملاباجی. رقیبه دختر بزرگ مرا یکساله فارغ التحصیل کرده یعنی ماشاالله ماشاالله چشم بد دور هرچی خود ملاباجی میدونسته به اونم یاد داده مثلاً «قل اعوذ برب الناس، قل اعوذ برب الفلق». جفت بلبل روی درخت می خونه... وانگهی این مثل ما مسلمانان نه اینکه مثل این مدرسه های جدید نیست که مردم را از دین و ایمان برمی گردونن و هر روز خرج زیاد و پول کتاب بزارند روی دست مردم. شماره ۲: خیر چنین نیست. ننه رقیبه مدرسه خوب هم داریم که به درد ما هم بخورد و به عمل دین و سرشت هم رسیدگی بنمایند، بچه یکسال به مدرسه صحیح و خوب برود و خوب تحصیل نماید از آدم های پنجاه ساله قدیم احکام دین را بهتر می دانند. شماره ۱: شما می فرمایید مدرسه خوب است من چه می دونم مدرسه خوب کدام است؟ من می بینم در هر کوچه ده جا تخته کوبیده اند می پرسم می گویند دبستان مدرسه تربیت ادب و هزار اسم دیگر که نه من شنیده ام نه پدرم اگر شلیه پیله ندارند همان اسم خودشان را بگویند مکتب خانه چرا اسمش را عوض کردن هر زنی که از شوهر برادرش قهرمی کنه یک اتاق می گیرد و پیش خودش مدرسه و می کنه. شماره ۲: خیر این قسم مدرسه ها باید با اجازه وزارت معارف باشد و تمام مدیرات باید با شرف و عالمه و عقیفه و صالحه باشند تا این قسم نباشد معارف اجازه نمی دهد.

خرافات

زنان به خاطر ناتوانی در حل مشکلاتشان در جامعه ای آلوده به جهل به رمالها و فالگیرها پناه می بردند. راه حل های مبتنی بر جادو مربوط به مرحله پیشاعلمی است. انسان در راه برطرف کردن مشکلات خود در مرحله ای که هنوز نمی تواند کنترلی

پی نوشت:

۱. کاغذ اخبار ۱۲۱۶ شمسی

۲. شیخ فضل الله نوری

هویت و نمادهای ملی در آموزش تاریخ

گزارشی از سخنرانی‌های همایش آموزش تاریخ در مدارس ایران - بخش دوم

رحیم روح‌بخش*

مقدمه

سَمی غرب نیست. دوم اینکه تاریخ دان باید واقعیت‌های تاریخی را که پیچیده هستند به گونه‌ای ساده‌سازی کند و بنابراین برای رسیدن به یک چارچوب کلی برخی از عدم تطابق‌ها باید کنار نهاده شوند تا دانش‌آموزان درک کلی از تاریخ پیدا کنند. نکته سوم اینکه معلمان بیشتر طرفدار نقش شخصیت در تاریخ بودند. از نظر آن‌ها این شخصیت نه به صورت یک فرد واقعی و با گوشت و خون، بلکه به مثابه یک طبقه اجتماعی خاص که پرورش‌دهنده این نوع شخصیت خاص است ظاهر می‌شود. کما اینکه روحانیت به عنوان نمونه ایده آل بیگانه‌ستیزی تلقی می‌شود.»

دکتر عریضی در پایان نتیجه گرفت: «یک خط مشترک در همه این معلمان به گونه‌ای غم‌نان و معاش بود که باید حقیقت خاصی را ارائه دهند که ارائه آن توسط قدرت متمرکز بر جامعه بازدارنده نشود به عبارت دیگر همه آن‌ها علی‌رغم آنکه حذف آگاهی تاریخی در ذهن دانش‌آموزان را به صورت هشیار انجام می‌دادند، اما در انجام آن مانعی نمی‌دیدند و آن را برای خود توجیه می‌کردند. این توجیه احساس درونی آن‌ها را التیام می‌داد، زیرا از طریق ناهماهنگی شناختی احساس گناه نداشته، از نظر آن‌ها کار کاملاً درستی بود زیرا تاریخ آن نیست که رخ داده و واقعیت دارد، تاریخی است که حکومت‌ها می‌سازند. معلمان تاریخ با معضلی به نام تاریخ رسمی روبرو هستند که همواره در کتاب‌های درسی بازتاب یافته است. اینجاست که نقش وجدان تاریخی در معلمانی که ناگزیر به تدریس آن هستند برای آن‌ها منبعی از تش و فشار روانی را ایجاد خواهد کرد که برای گریز از آن باید نوعی توجیه برای خود بسازند که ناهماهنگی شناختی در آن‌ها را کاهش دهد، اما همین ناآگاهی مضاعف سبب خواهد شد که واقعیات تاریخی به تدریج حذف شده و ملتی حافظه تاریخی خود را از دست بدهد.»

سخنران بعدی این نشست دکتر معصومه شکور قهاری، از کارشناسان ارشد اسناد دانشگاه آزاد اسلامی بود که در سخنرانی خویش با عنوان «هم‌سویی کتاب‌های درسی تاریخ مدارس با پروژه ملت‌سازی عصر پهلوی اول» خاطر نشان کرد: «از آنجایی که باستان‌گرایی و ملی‌گرایی از مؤلفه‌های اصلی ایدئولوژی این دولت و ملت‌سازی آن عصر به شمار می‌آید، بالطبع انعکاس اهداف ایدئولوژیک دولت و تکیه بر تاریخ مشترک ایرانیان در کتاب‌های درسی تاریخ، نمود بیشتری یافت. به طوری که در راستای پروژه ملت‌سازی عصر پهلوی اول دولت از آموزش و پرورش و ابزارهای آموزشی همچون کتاب‌های درسی به عنوان دستگاهی ایدئولوژیک استفاده کرد.» نامبرده برای اثبات این ادعا خاطر نشان ساخت: «به منظور بررسی کمی انعکاس اهداف ایدئولوژیک دولت در کتاب‌های درسی، ۳۷ کتاب درسی بررسی شده است. از آنجایی که تا سال چهارم ابتدایی دانش‌آموزان کتاب تاریخ مجزایی نداشته‌اند کتاب فارسی نیز بررسی شده است.» نامبرده سپس اضافه کرد: «در مسیر تحقق پروژه ملت‌سازی، سیاست‌گذاران آموزشی در متون درسی تاریخ تأکید بر مؤلفه‌های مرتبط با ایدئولوژی این دولت نظیر حب وطن، پادشاه، زبان فارسی، نژاد آریایی، پیشینه عظیم فرهنگی-تمدنی ایران باستان، خلق و خوی ایرانیان قدیم و مفاخر ایرانی را در دستور کار خود قرار دادند.» سخنران در پایان نتیجه گرفت: «تحلیل محتوای متون درسی تاریخ مدارس عصر پهلوی اول، بیانگر آن است که کتاب‌های درسی تاریخ در القا و نهادینه‌سازی تصویر رسمی از ایرانیت جدید هم‌سویی بسیاری با سیاست‌های ایدئولوژیک این دولت داشته است. بر اساس اسناد تاریخی موجود، مؤلفان کتاب‌های درسی عصر پهلوی از جمله نویسندگانی

جمعی از معلمان درس تاریخ آموزش و پرورش شهر تهران و عضو انجمن ایرانی تاریخ، در ۶ خرداد ۱۳۹۵ همایش آموزش تاریخ در مدارس ایران را در سالن اجتماعات ساختمان آرشبو ملی سازمان اسناد و کتابخانه ملی برگزار کردند. برای این همایش ۷۶ مقاله رسیده بود که تعداد ۲۵ مقاله در قالب پنج نشست در دو سالن به طور هم‌زمان ارائه شد. این نخستین بار بود که یک نهاد مدنی همایشی در خصوص کتاب‌های درسی برگزار می‌کرد. ۱۷۰۰ نفر از معلمان تاریخ سراسر کشور با پرداخت وجه جهت تأمین بخشی از هزینه‌های همایش ثبت‌نام کرده و در همایش حضور یافتند. که با نزدیک به ۴۰ نفر از میهمانان، به ویژه برای بخش تجلیل از ۵ معلم پیشکسوت درس تاریخ از پنج استان کشور، حضاران به بیش از ۲۰۰ نفر بالغ شدند. این همایش در مقایسه با همایش‌های مشابه دولتی با حداقل هزینه‌های ممکن (پنج میلیون تومان) برگزار شد و ده‌ها یافته علمی آن می‌تواند در بهبود کیفیت کتب درسی تاریخ مورد استفاده سازمان پژوهش قرار گیرد. در این نوشتار چهار مقاله ارائه شده در نشست‌های این همایش تقدیم خوانندگان می‌گردد:

در اولین نشست همایش که در سالن اصلی آرشبو ملی ایران برگزار شده، پنج سخنرانی ارائه شد. سخنران نخست آقای دکتر حمیدرضا عریضی، استاد تمام روانشناسی عمومی از دانشگاه اصفهان بود. ایشان در سخنرانی خویش با عنوان «بررسی احساس درونی معلمانی که بخشی از آگاهی تاریخی دانش‌آموزان را حذف می‌کنند.» خاطر نشان ساخت: «تاریخ به عنوان یک جریان مشروعیت‌بخشی به نظام‌های حکومتی بوده است. به همین دلیل در کتاب‌های درسی که دانش‌آموزان قرار است از آن تاریخ را بیاموزند، ناخودآگاه جهت‌گیری‌هایی دیده می‌شود که در توجیه اعمالی است که حکومت‌ها انجام می‌دهند. از این رهگذر، دانش‌آموزان به جای آنکه حقایق تاریخی را بیاموزند گاهی ناگزیر می‌شوند رویدادهایی را که هرگز رخ نداده به عنوان واقعیات تاریخی بپذیرند یا واقعیات به گونه‌ای تحریف می‌شوند که حقایق تاریخی پوشیده شده و به جای آن، رویدادها به شکل دیگری بازتاب می‌یابند یا بخشی از تاریخ حذف می‌شود تا به صورتی مطلق‌نگرانه، مورخ در کتاب درسی به مشروعیت‌سازی یا مشروعیت‌زدایی از افراد بپردازد.» بر این اساس دکتر عریضی نتیجه گرفت: «تاریخ به گونه‌ای در جامعه ما روایت شده که بخشی‌گزینی از آن روایت می‌شود و واقعیات‌ها کتمان می‌ماند. معلمان تاریخ واقعیات‌ها را می‌دانند، اما ناچار در بازگویی تاریخ به صورت گزینشی هستند، لذا دچار ناهماهنگی شناختی شده‌اند و درصدد برمی‌آیند به گونه‌ای آن را توجیه کنند.» ایشان درباره دریافت‌های پایانی خویش اضافه کرد: «یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به طور کلی معلمان تاریخ تصور می‌کنند در تاریخ رسمی اعم از کتاب‌های درسی و غیردرسی به گونه‌ای روحانیت به مثابه طبقه‌ای قلمداد می‌شود که تیپ ایده آل خطاناپذیر در مواجهات تاریخی است. به این معنی که هرگز خطایی را نمی‌توان به او نسبت داد و برعکس کسی که در مقابل او قرار گرفته نمایان‌گر جبهه باطل است» نامبرده در تبیین علل این رویکرد معلمان افزود: «از نظر آن‌ها اول آنکه نقش علم تاریخ، ساخت ذهنیتی در دانش‌آموزان است که آن‌ها به غرب بدبین بمانند زیرا غرب استعمارگر بوده و نقش تاریخ نیز چیزی بیش از هشدار دادن به دانش‌آموزان برای تلقیح آن‌ها در مقابل نفوذ

نظیر فروغی، اقبال، شمیم و فلسفی موظف بودند مطالبی را به رشته تحریر درآورند که علاوه بر مواد علمی و ادبی، مؤید خصال ملی و ملکات راسخه‌های باشند که از عهد باستان سرشت نهاد ایرانیان بوده است مانند میهن پرستی، شاه پرستی، راست گفتاری، درست کرداری و دیگر صفات و اخلاق نیکو که منظور اصلی از هر تعلیم و تربیت بوده است.»

میزان فراوانی مفاهیم مربوط به تاریخ باستان بیانگر آن است که مؤلفان کتب درسی در میان سلسله‌های عصر باستان بیش از همه به سلسله ساسانیان توجه کرده‌اند و این امر بیشتر به دلیل بیان احیای عظمت مجدد ایران پس از عصر هخامنشیان، توسط ساسانیان است. از میزان ۵۸۳ مورد فراوانی مربوط به عصر باستان ۲۰۴ مورد مختص ساسانیان بوده است در میان پادشاهان باستان نیز از میان ۱۶۴۵ مورد فراوانی، بیشترین رکورد مربوط به انوشیروان با ۳۴۸ مورد فراوانی است.

در تاریخ ایران پس از اسلام نیز محتوای متون بیشتر از هر چیز به احیای ایرانیت و بیان استقلال عصر ایرانی پس از حمله بیگانگان می‌پردازد و از میزان ۹۴۷ بار فراوانی سلسله‌های پس از اسلام، سلسله سامانیان با ۱۲۸ مورد فراوانی بیشترین رکورد را به خود اختصاص داده است و این امر بیشتر به دلیل بیان شرح خدمات سامانیان در احیای زبان فارسی، ترویج علم و ادب فارسی و تلاش برای رهایی از سلطه اعراب است. سخن پایانی سخنران حاکی است: «سیاست‌های آموزشی عصر پهلوی اول ملت‌باورانه بوده در پی ساخت و ارائه تصویری جدید از ایرانیت بود که آموزش و تعلیم این تصویر رسمی از خلال کتاب‌های درسی تاریخ به دانش آموزان، در اذهان سه-چهار نسل از ایرانیان برجای ماند.»

سخنران بعدی آقای حامد سلطان‌زاده، دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران، در سخنرانی خویش با عنوان: «تغییرات محتوای کتاب‌های درسی تاریخ دوره راهنمایی ایران در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ شمسی» با نگاه اجمالی به کتاب‌های درسی تاریخ راهنمایی قبل از انقلاب خاطر نشان کرد: «نشانه‌های اصلی گفتمان شاهنشاهی پهلوی (شاه، میهن و غرب مدرن) در محتوای کتاب‌های تاریخ راهنمایی دوره پهلوی بازتاب گسترده‌ای داشته است. گفتمان شاهنشاهی پهلوی در زمان حکومت رضاشاه و سال‌های پادشاهی محمدرضا پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد تا آستانه انقلاب اسلامی بر صحنه سیاسی ایران، چیرگی داشته است. در این گفتمان، حکومت پادشاهی قدرتمند عامل شکوه ایران تلقی می‌شد. ایران به‌عنوان میهن دیرینه پرافتخار بازنمایی می‌شد و گفتمان‌های قوم‌گرا طرد می‌گردید. غرب مدرن هم به‌عنوان الگوی توسعه بازنمایی می‌شد. «پادشاه» دال مرکزی این گفتمان بود.» ایشان در ادامه به تغییرات کتب مذکور در پس از انقلاب پرداخته و اضافه کردند: «کتاب‌های درسی تاریخ راهنمایی پس از سال ۱۳۵۹ بر مبنای گفتمان جمهوری اسلامی ایران تدوین شده‌اند. هدف نهایی این گفتمان، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است و در این راه به‌دست آوردن قدرت سیاسی مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود. در این گفتمان مفاهیمی چون جمهوریت، روحانیت، قانون، آزادی و استکبارستیزی در کنار دال مرکزی «مکتب اسلام» معنا می‌شوند. گفتمان جمهوری اسلامی می‌کوشد تا از سنت‌ها، نهادها و شعائر مذهبی و به‌طور کلی اصالت دینی جامعه، در برابر هجوم فرهنگ سکولار غربی دفاع کند. با این حال این گفتمان از مفهوم‌های مدرنی چون مردم، جمهوریت، قانون، آزادی و برابری استفاده می‌کند و می‌کوشد تا آن‌ها را درون گفتمان خود مفصل‌بندی کند.

سلطان‌زاده به «دو تغییر مهم در کتاب‌های درسی تاریخ راهنمایی در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ شمسی» اشاره نموده و خاطر نشان کرد: «توجه به ریشه‌های پیشاسلامی

هویت ایرانی و حذف مطالب مربوط به «نهضت‌های آزادی‌بخش از زمره این تغییرات بود». سپس اضافه کرد: «این تغییرات را می‌توان با توجه به ایجاد مفصل‌بندی جدید در گفتمان جمهوری اسلامی ایران در نیمه دوم دهه شصت شمسی توضیح داد. در گفتمان جمهوری اسلامی ایران، انقلاب اسلامی به‌عنوان جنبشی تلقی می‌شد که اهداف و آرمان‌های آن فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران می‌رود. با این حال لزوم حفظ جمهوری اسلامی

به‌عنوان «ام‌القرای دارالاسلام» اگرچه از موضع دینی مطرح شد، ولی از نظر عملی و نظری مستلزم حفظ امنیت و تمامیت ارضی ایران بود. به همین علت بود که در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، عناصر ایرانی هویت ملی که در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی رنگ‌باخته بود مجدداً احیا و به رسمیت شناخته شد. توجه به ریشه‌های پیشاسلامی هویت ایرانی در کتاب درسی تاریخ اول راهنمایی سال ۱۳۶۷ در همین راستا بود.»

بالاخره آخرین سخنران این نوشتار آقای قاسم فتاحی، معلم تاریخ از شهرکرد بود که مقاله خویش را با عنوان «بررسی میزان توجه به نمادها و مؤلفه‌های هویت ملی در «بخش تاریخ کتاب‌های جدید التالیف مطالعات اجتماعی» اول متوسطه» به اتفاق همکار دیگر درس تاریخ از همان شهر خانم سیده آرزو رضوی به نگارش درآورده بودند.

فتاحی در آغاز با اشاره به اینکه: «یکی از راه‌های تقویت هویت ملی و هویت‌بخشی طرح آن در زمان نوجوانی، به‌ویژه در دوره اول متوسطه است و به این منظور، مواد و کتب آموزشی می‌توانند در تقویت عناصر هویت‌بخش، باورهای ملی و برانگیختن عرق ملی، نقش اساسی داشته باشند». درباره نمادهای ملی مورد نظر خود خاطر نشان کرد: «نمادهای هویت ملی که در این پژوهش بررسی شده‌اند، شامل پرچم، سرود ملی، جشن‌های ملی، هنر ایرانی، مکان‌های تاریخی، آثار تاریخی، زبان و خط فارسی، مشاهیر ملی، نقشه‌های تاریخی و پوشاک است.» نامبرده در سخنرانی خویش، این نمادها را در بخش تاریخ کتاب‌های جدید التالیف مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه در سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴ تجزیه و تحلیل کرده و خاطر نشان نمود: «در این مقاله تلاش می‌شود تا میزان توجه به نمادهای هویت ملی در کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه بررسی شود.»

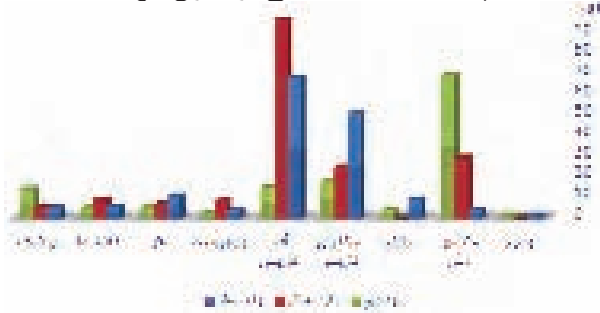
سخنران با اشاره به ابعاد شش‌گانه هویت ملی، شامل: ۱. اجتماعی: ناظر به احساس تعلق خاطر مشترک و تعهد افراد به اجتماع؛ ۲. تاریخی: ناظر بر خاطرات رخدادهای، شخصیت‌ها و فراز و فرودهای تاریخی؛ ۳. جغرافیایی: ناظر بر قلمرو سرزمینی مشخص؛ ۴. سیاسی: تعلق به نظام واحد سیاسی و ارزش‌های مشروعیت بخش به دولت ملی؛ ۵. دینی: اعتقاد به دین واحد؛ ۶. فرهنگی- ادبی: ناظر به سنت‌ها، اسطوره‌ها، فولکلور، معماری، هنر، زبان و ادبیات» تأکید کرد: «هویت ایرانی نیز در نگاه نخست کلیتی است مرکب از دو مقوله ملی و مذهبی: جنبه ملی آن از تاریخ ایران پیش از اسلام سرچشمه گرفته و توانسته است در دوره اسلامی نیز به حیات خود ادامه دهد؛ جنبه دینی آن با ورود اسلام به ایران آغاز شده و با ظهور صفویان صبغه مذهبی یافته است. این امر باعث شد ایرانیان با وجود پذیرش اسلام، خود را از ملت‌های پیرامونشان تحت عنوان مذهب تشیع جدا انگارند. در درون این چارچوب کلی، ویژگی‌هایی مانند سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، آداب و رسوم و آیین‌های مشترک، قهرمانان و شخصیت‌های تاریخی مشترک، افسانه‌ها و اساطیر مشترک، عمق و ویژگی خاصی به هویت ایرانی بخشیده است. از این رو با توجه به صبغه تاریخی هویت ایرانی، حماسه‌ها و قهرمانان تاریخی در تکوین هویت ایرانی، انتقال و استمرار تاریخی آن کارکرد مشترکی را به ظهور رسانیده‌اند؛ از همین رو بسیاری از آداب، آیین‌ها و جشن‌های ایرانی در درون این اسطوره‌ها و حماسه‌ها معنا پیدا می‌کنند. علاوه بر این، نقاط عطف تاریخی که در درون خود حاوی حماسه‌ها، قهرمانان، پیروزی‌ها، یادمان‌ها، شخصیت‌های برجسته و آثار مادی و معنوی فراوانی هستند، نقش بارزی در شکل دهی به هویت ایرانی دارند.»

وی در ادامه درباره نقش آموزش و پرورش جهت تحکیم هویت ملی افزود: «بدون داشتن نظام آموزشی هدفمند و استوار در

معرفی عناصر هویت ملی که تمام اجزای ملت را پوشش می‌دهد، مردم یک کشور از دو جنبه دچار مشکل می‌شوند: «یکی آسیب‌پذیری در برابر تهاجم سایر فرهنگ‌ها و دیگری تضعیف احساس تعلق و همبستگی ملی» ایشان نقش کتاب‌های درسی را برای این منظور تعیین کننده ذکر کرد: «کتاب‌های درسی از مهم‌ترین ابزار نظام آموزش و پرورش در انتقال و تعمیق هویت ملی در ذهن و شخصیت دانش آموزان است. از آنجا



مقایسه نموداری شاخص نمادهای هویت ملی در بخش تاریخ کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه:



سخنران در پایان درباره تحلیل داده‌های خویش اضافه کرد: «تحلیل یافته‌ها و نتایج تحقیق نشان می‌دهد که توجه ویژه طراحان و برنامه‌ریزان نظام جامع آموزش و پرورش به مصادیق هویت ملی موجب شده است در بخش تاریخ کتب درسی مقطع اول متوسطه، به مؤلفه‌های هویت ملی و متغیرهای آن به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم اشاره شود. حضور نسبتاً چشمگیر برخی از مصادیق و عناصر هویت ملی در کتب درسی حاکی از موفق بودن نظام آموزشی در انعکاس این عناصر هویت‌ساز است؛ اما در برخی موارد، تعدادی از نمادها و عناصر هویت ملی در کتاب‌های درسی کاملاً نادیده گرفته شده یا توجه اندکی بدان‌ها شده است؛ به‌عنوان مثال در هیچ‌یک از کتاب‌های درسی سرود ملی گنجانده نشده است؛ یا آنچه درباره پرچم - که - یکی از اساسی‌ترین مصادیق و مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی است - آمده یا تصویری از آن درج شده، بسیار اندک است. از نظر آماری، در حوزه این پژوهش، فقط دو بار از پرچم یاد شده است. جا دارد مؤلفان در تغییرات بعدی، عنایت بیشتری به آن‌ها مبذول دارند. در کتب بررسی شده، درباره جشن‌های ایران باستان، پوشاک و سنت‌های ایرانی، خط و زبان نیز مطالب کمی آورده شده است. کمترین درصد پرداختن به نماد اماکن تاریخی (بنها، کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها و نقش برجسته‌ها) در کتاب سال نهم و بیشترین درصد در کتاب پایه هفتم به کار رفته است. کمترین درصد پرداختن به نماد آثار تاریخی (سکه‌ها، ظروف، اسناد، مجسمه‌ها) در کتاب سال نهم و بیشترین درصد در کتاب پایه هفتم به کار رفته است. کمترین درصد توضیحات یا تصاویر مشاهیر ملی، شخصیت‌های سیاسی، هنرمندان، شاعران و علما در کتاب پایه هفتم و بیشترین درصد در پایه نهم ذکر شده است، البته شایان ذکر است که در کتاب پایه نهم بیشترین تأکید روی شخصیت‌هایی سیاسی است و به مشاهیر و شخصیت‌های غیرسیاسی کمتر پرداخته شده است.»

فتاحی در پایان هشدار داد: «با توجه به حساسیت مسئله هویت ملی در ایران و با در نظر گرفتن موقعیت فرهنگی، ژئوپلیتیک، اجتماعی و سیاسی کشور، کوتاهی در استفاده از تمام امکانات ملی در تقویت و معرفی آن می‌تواند عواقب خطرناکی را برای همبستگی ملی در برداشته باشد. البته لازم است این بررسی در مورد تمام بخش‌های کتاب مطالعات اجتماعی و مواد دیگر درسی، مانند ادبیات فارسی و جغرافیا نیز انجام گیرد تا این موضوع به‌طور جامع‌تری روشن شود.» و البته پیشنهادهایی نیز به شرح ذیل برای برون‌رفت از این شرایط ارائه داد:

۱. در بخش تاریخ کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی هفتم، هشتم و نهم به‌طور متعادل‌تری به نمادهای هویت ملی پرداخته‌اند؛ بنابراین لازم است گروه‌های تألیف کتاب‌های درسی، به این مقوله توجه لازم را داشته باشند.

۲. پیشنهاد می‌شود به نمادهای مختلف ملی در محتوای کتاب‌های درسی به‌طور یکسان توجه شود؛ به برخی از نمادهای ملی بی‌توجهی زیادی شده و به برخی دیگر توجه بیشتری شده است؛ برای نمونه در بخش تاریخ کتاب مطالعات اجتماعی پایه هفتم، به نماد پرچم پرداخته نشده و در کتاب پایه نهم فقط روی جلد نماد پرچم آورده شده است؛ و نماد سرود ملی نیز در هیچ‌یک از کتاب‌های درسی وجود ندارد. ■

*دبیر اجرایی همایش

پی‌نوشت:

۱. شایان ذکر است که کتاب‌های این دوره به دو قسمت پروگرامی و وزارتی قابل تقسیم‌بندی هستند. منظور از کتاب‌های پروگرامی کتاب‌هایی است که پیش از یکسان‌سازی کتب درسی بر اساس آخرین پروگرام شورای عالی معارف تهیه می‌شود. کتاب‌های وزارتی نیز کتاب‌هایی را در برمی‌گیرند که در راستای یکسان‌سازی کتب درسی مطابق مصوبه هیئت‌وزیران تألیف و چاپ آن‌ها در مقطع ابتدایی از سال ۱۳۰۷ هجری شمسی و در مقطع دبیرستان از سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در انحصار دولت و زیر نظر وزارت معارف و بعدها فرهنگ قرار گرفت.

که کتاب‌ها تجلی‌گاه سیاست‌های فرهنگی، دینی، سیاسی و اجتماعی کشورهاست، این سیاست‌ها باید به‌گونه‌ای ساماندهی و تدوین شود که خودشناسی ملی و هویت ملی دانش‌آموزان را افزایش دهد؛ به عبارتی دیگر دانش‌آموزان را با چیستی و مفهوم هویت در سطوح مختلف فردی، جمعی و ملی و مؤلفه‌ها و مصادیق‌های آن آشنا سازد.»

فتاحی در پایان یافته‌های پژوهش خویش را در پاسخ به پرسش‌های سه‌گانه ذیل مطرح کرد:

۱) آیا محتوای بخش تاریخ کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی دوره متوسطه اول هویت ملی را در بردارند؟

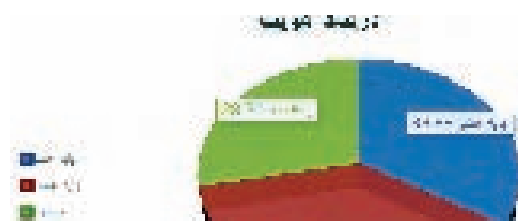
۲) در محتوای این بخش از کتاب‌های درسی، به کدام یک از نمادها، اهمیت بیشتری داده شده است؟

۳) کدام یک از نمادهای هویت ملی، در محتوای این کتاب‌ها اولویت کمتری دارند؟ سپس خاطر نشان کرد: «در این پژوهش هر یک از نمادهای ملی در بخش تاریخ کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه پایه‌های هفتم، هشتم و نهم بررسی و تجزیه و تحلیل شده‌اند؛ نتایج تحقیق در جدول شماره ۱ آمده است.»

نمادهای هویت ملی در بخش تاریخ کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه:

نماد	کتاب فراوانی درصد	مطالعات اجتماعی پایه هفتم	مطالعات اجتماعی پایه هشتم	مطالعات اجتماعی پایه نهم
پرچم	فراوانی درصد	۱	۰	۱
مشاهیر ملی، سیاسی، هنرمندان	فراوانی درصد	۵۰ درصد	۰	۵۰ درصد
جشن‌ها	فراوانی درصد	۴	۳۰	۷۰
مکان‌های تاریخی (کتیبه‌ها، سنگ‌نگاره)	فراوانی درصد	۳/۸۵ درصد	۲۸/۸۵ درصد	۶۷/۳۰ درصد
آثار تاریخی (سکه‌ها، اسناد، ظروف)	فراوانی درصد	۹	۰	۴
زبان و خط	فراوانی درصد	۶۹/۲۳ درصد	۰	۳۰/۷۷ درصد
هنر	فراوانی درصد	۵۱	۲۵	۱۸
نقشه‌های تاریخی	فراوانی درصد	۵۴/۲۵ درصد	۲۶/۶ درصد	۱۹/۱۵ درصد
پوشاک	فراوانی درصد	۶۹	۹۷	۱۵
	فراوانی درصد	۳۸/۱۲ درصد	۵۳/۵۹ درصد	۸/۲۹ درصد
	فراوانی درصد	۴	۸	۲
	فراوانی درصد	۲۸/۵۷ درصد	۵۷/۱۴ درصد	۱۴/۲۸ درصد
	فراوانی درصد	۱۱	۷	۵
	فراوانی درصد	۴۷/۸۳ درصد	۳۰/۴۳ درصد	۲۱/۷۴ درصد
	فراوانی درصد	۶	۹	۵
	فراوانی درصد	۳۰ درصد	۴۵ درصد	۲۵ درصد
	فراوانی درصد	۵	۵	۱۴
	فراوانی درصد	۲۰/۸۳ درصد	۲۰/۸۳ درصد	۵۸/۳۳ درصد

نمودار درصد پردازش به نمادهای هویت ملی در بخش تاریخ کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره اول متوسطه:



امتناع جامعه‌شناسی روحانیت؟

موانع و افق‌های پیش روی جامعه‌شناسی دین برای پژوهش‌گری در حوزه‌های علمیه ایران

کمال رضوی

وی را می‌توان به‌عنوان ریشه دوم مسئله ذکر کرد. پس از تلاش‌های رضا شاه برای تغییر لباس و کشف حجاب که به تحرک حوزه علمیه مشهد و تحصن در مسجد گوهرشاد انجامید و در نهایت سرکوب و درهم شکستن حرکت اعتراضی گوهرشاد، تقریباً تمامی مدارس دینی و حوزوی مشهد تعطیل شد یا به شکل دولتی درآمد. تنها استثنا در این زمینه، باقی ماندن مدرسه فرزند آخوند خراسانی بود که آن هم به گفته برخی محققان به روابط تعاملی وی با حکومت وقت بازمی‌گشت. حوزه علمیه قم نیز از سرکوب حکومت رضا شاه در امان نبود. ماجرای محدودیت‌ها و فشارهای شدید وارد شده بر حوزه طی این مدت از زبان علما و حوزویان وقت بیان شده است. در اثر این فشارها، حوزه علمیه قم رو به اضمحلال گذاشت و در اواخر حکومت رضا شاه، تعداد کل طلاب حوزه قم قریب به ۳۰۰ نفر (و بنا بر برخی روایت‌ها حدود ۷۰ نفر) بوده است. به نظر می‌رسد رضا شاه قصد داشت با الگوی توسعه آمرانه، به تدریج نظام آموزشی سنتی را محو کرده و نظام آموزشی نوین را جایگزین آن سازد و بالطبع حوزه‌های علمیه نیز از این روند ناآگاه و غافل نبودند و شکل‌گیری نوعی ذهنیت رقابتی و منفی نسبت به دانشگاه با چنین زمینه‌ای دور از ذهن نیست. چه بسا نوع شکل‌گیری دانشگاه در ایران از همان آغاز به نوعی تضاد ناخواسته و نانوشته میان حوزه و دانشگاه بدل شد. طرح بحث «وحدت حوزه و دانشگاه» در اولین ماه‌های پس از انقلاب، با نیم‌نگاهی به همین افتراق‌ها و تضادهای ذهنی و عینی بود. با وجود گذشت چندین دهه از شکل‌گیری دانشگاه در ایران، تشکیل جمهوری اسلامی که دانشگاه‌ها را کاملاً تحت نظارت و کنترل دولتی دارد و تزیق گسترده نیروهای حوزوی به دانشگاه‌ها، هنوز می‌توان ردیای تضادها و رقابت‌های سابق میان دانشگاه و حوزه را مشاهده کرد. هنوز در قم علمای برجسته‌ای هستند که معتقدند «متأسفانه این فن و علوم‌ی که امروزه در دانشگاه‌ها به دانشجویان تدریس می‌شود لاشه‌ای از علم است» (گفتار آیت‌الله جوادی آملی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۸۷، آرشو خبرگزاری فارس) یا از اینکه «دانشگاه و درس به محلی برای رفیق‌بازی بدل شده» انتقاد می‌کنند (گفتار آیت‌الله امامی کاشانی در تاریخ ۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۷، همان) یا اینکه «دانشجویان در کلاس غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام چیز دیگری یاد نمی‌گیرند» (گفتار آیت‌الله مصباح یزدی در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۸۷، همان) یا اینکه «سرمشأ شرک مدرن دانشگاه‌ها بوده‌اند» (گفتار حجت‌الاسلام محمدیان در تاریخ ۷ مردادماه ۱۳۸۶). ملاحظه این نوع نگاه باعث حیرت می‌شود وقتی که بدانیم از سال‌های اولیه تشکیل نظام سیاسی فعلی، واحدهای درسی معارف اسلامی بیش از ۱۵ واحد درسی دانشجویان تمامی رشته‌ها را تشکیل داده و گروه‌های معارف اسلامی در تمامی دانشگاه‌های کشور وجود دارند و شمار زیادی از فارغ‌التحصیلان حوزه به دانشگاه گسیل شده‌اند دانشجویان را از علم و جهان‌بینی اسلامی مدرسی بهره‌مند سازند. باری، این شاخص‌هایی از نوع نگاه برخی حوزویان به نظام آموزشی دانشگاه و به دانشجویان است. نمی‌توان این نوع نگرش به دانشگاه را به

دکتر سارا شریعتی در سال ۱۳۸۵ در همایش مسائل علوم اجتماعی ایران، سخنرانی‌ای با عنوان «موانع رشد یا ناممکن بودن جامعه‌شناسی دین در ایران» داشتند. مضمون سخن ایشان چنان که از عنوان نیز پیداست این بود که دین در ایران هنوز در برابر مواجهه جامعه‌شناسانه و تفسیر بیرونی مقاومت می‌کند. این یادداشت الزاماً به‌عنوان نمونه یا تأییدی بر این انگاره دکتر سارا شریعتی نیست، بلکه چکیده‌ای از یک تجربه شخصی در این زمینه می‌تواند تلقی شود.

سال ۱۳۸۹ در حال انجام پژوهشی با موضوع «سنجش سیر تحول پایگاه اجتماعی مرجعیت شیعه در ایران» بودم. موضوعی که بالطبع پایی در جامعه‌شناسی دین داشت؛ چرا که به بررسی یکی از نهادهای دینی ایران (مرجعیت) می‌پرداخت. یکی از محورهای روش پژوهش، گفت‌وگو با مطلعان و متخصصان بود. در همین راستا طی مدتی حدود یک و نیم ماه، چهار سفر متوالی به شهر قم داشتم که در هر سفر نیز دو یا سه روز در قم ساکن بوده و به گفت‌وگو با علمای حوزوی و پیگیری و هماهنگی برای تکمیل پرسشنامه‌ها مشغول بودم؛ بنابراین آنچه پس از یک مقدمه کوتاه تاریخی، درباره موانع و دشواری‌های کار در شهر قم و در بطن نهاد رسمی دین در ایران خواهم گفت، برگرفته از این تجربه زیسته است.

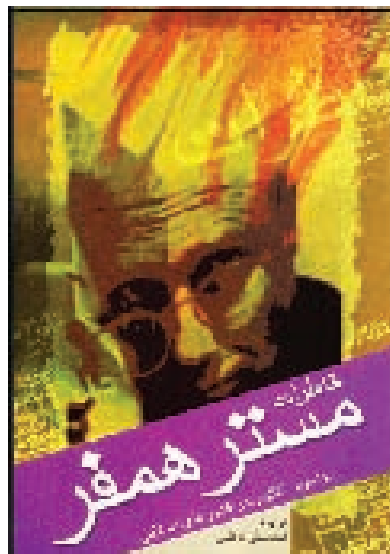
دو مانع پیش رو

در یک ارزیابی کلی درباره موانع کار باید به دو محور اصلی اشاره کرد: نخست، موانعی که خاستگاه آن، سنن و روابط اجتماعی ویژه و قواعد حاکم بر این روابط در میان علما و حوزویان است؛ دوم موانعی که از مداخلات و کنترل بیرونی بر فعالیت‌های جاری در شهر قم و حوزه علمیه آن برمی‌خیزد.

حوزه و دانشگاه: حافظه تاریخی آمیخته با سوءظن

به‌عنوان یک اصل کلی باید گفت بر فضای تعامل و مشارکت حوزویان در پژوهش‌های دانشگاهی - به‌ویژه از نوع جامعه‌شناختی آن - برخی زمینه‌های پیشین سنگینی می‌کند: در مراجعه یک پژوهش‌گر عادی و ناشناس به حوزه، اصل بر سوءظن است، مگر آنکه خلافش ثابت شود. در تبیین ریشه این فضای سوءظن حاکم بر فضای همکاری می‌توان به عواملی چند اشاره کرد.

یکی از این عوامل، به مقاومت‌های نظام آموزشی سنتی در مقابل شکل‌گیری نظام آموزشی جدید و همچنین منشأ شکل‌گیری دانشگاه در ایران بازمی‌گردد. چنان‌که می‌دانیم تأسیس نخستین مدرسه به سبک جدید در ایران توسط میرزا حسن رشادیه با مقاومت و مخالفت حامیان سنن آموزشی گذشته همراه بود. هرچند روحانیان نوگرایی نظیر شیخ هادی نجم‌آبادی و سید محمد طباطبایی در دوران مشروطه، خود از پیشگامان و حامیان تأسیس مدارس نوین در ایران بودند، اما به‌طورکلی، بدنه نهاد روحانیت به‌نظام آموزشی جدید با دیده مثبت ننگریست. برخورد سرکوب‌گرانه حکومت رضا شاه با روحانیان و مدارس دینی حوزوی و تأسیس دانشگاه تهران در دوره



تمامی حوزه و حوزویان تعمیم داد یا آن را برآیند نگرش حوزویان تلقی کرد؛ اما حداقل می‌توان گفت که این نگرش به دانشگاه نمایندگان پرشمار در حوزه دارد؛ نمایندگان که صدایی رسا دارند و می‌توانند سخن خود را به‌عنوان خط اصیل تفکر حوزوی تبلیغ کنند.

ریشه سومی که برای این حافظه تاریخی آمیخته با بدگمانی می‌توان جست‌وجو کرد، سابقه حضور محققان در حوزه و گزارش‌های این محققان پس از خروج از چارچوب حوزه است. خاطرات مستر همفر (Hempher Mr) که حوزویان از آن با عنوان «جاسوس انگلیسی» یاد می‌کنند، یکی از این نمونه‌ها است. کتاب خاطرات مستر همفر، ظاهراً، گزارش‌های یک مأمور وزارت مستعمرات انگلیس برای نفوذ در حوزه‌های علمی مسلمانان در مصر، عراق، تهران، حجاز، استانبول و کسب اطلاعات در خصوص فضای حاکم بر آن‌هاست. مستر همفر مدتی چند در هر یک از این مناطق اسلامی ساکن شده و به بحث و تعامل با نیروهای محلی و علمای شیعه و اهل سنت می‌پرداخته و در بازگشت به لندن، نتیجه‌ها و یافته‌های خود را گزارش می‌کرده است. این کتاب در اوایل انقلاب به زبان فارسی ترجمه شده و در میان حوزویان به‌عنوان نمونه‌ای از نفوذ انگلیسی‌ها در حوزه برای فهم نقاط ضعف علما و برنامه‌ریزی روی آن برای ضربه‌زدن به اسلام یاد می‌شود. البته گفته شده سندیت و اعتبار این کتاب مورد تشکیک است و محققانی بحث کرده‌اند که این کتاب اساساً برای اثبات اینکه وهابی‌گری ساخته دست انگلیس است، نگارش یافته است. فارغ از بحث پیرامون سندیت و اعتبار این کتاب، بازتابی که در حوزه داشته، جز آنچه گفته شد، نیست و بسیاری از حوزویان با شنیدن عنوان تحقیق و مصاحبه و نظایر این‌ها، بلافاصله خاطرات مستر همفر برای آن‌ها تداعی می‌شود. نمونه دوم از این دست تحقیقات که چندی پیش یکی از دوستان به من معرفی کرد، کتاب ایران: از مباحثه مذهبی تا انقلاب^۱ محصول کارمیدانی و انسان‌شناختی مایکل فیشر (Michael Fisher)، محقق برجسته انگلیسی، است که در ۱۰ سال منتهی به انقلاب، در شهر قم و در میان علما، طلاب و ساکنان شهر قم انجام گرفته است. برخلاف کتاب خاطرات مستر همفر که غیرمستند است و شایستگی علمی ندارد، این کتاب را فردی نوشته که برای مدتی مدیرگروه مطالعات علم، تکنولوژی و جامعه در ماساچوست امریکا بوده و به‌عنوان یک استاد برجسته انسان‌شناسی شناخته می‌شود. این کتاب در رده کتاب‌های پژوهشی تدا اسکاچپول، یرواند آبراهامیان، شاهرخ اخوی و دیگر ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان نسل متأخر قرار می‌گیرد که البته مزیت آشکار آن بر آثار هم‌رده خود، وابستگی کتاب به حدود یک دهه کار میدانی عمیق است. حوزویان از این کتاب نیز مطلع هستند، گرچه نگرش منفی و آمیخته به سوءظن که در مورد کتاب خاطرات مستر همفر در میان حوزویان رایج است، درباره این کتاب وجود ندارد، اما این کتاب حداقل به سبب تقلیل‌گفتمان انقلاب شیعه و حوزویان به قیام امام حسین (ع) مورد نقد قرار گرفته است.^۲

قبیل پژوهش‌ها در میدان پژوهش ایجاد می‌کنند و اغلب در بخش مربوط به مسائل اخلاقی در روش پژوهش مورد بحث قرار می‌گیرند. مسئله این است که در پژوهش‌های کیفی، پژوهش‌گر در اغلب موارد نمی‌تواند مقاصد پژوهشی خود را برای افراد درون میدان پژوهش به‌طور روشن بیان کند؛ چرا که این امر به سوگیری و تحریف نتایج مصاحبه‌ها، مشاهده‌ها و گفت‌وگوها می‌انجامد. ناگزیر، پژوهش‌گر باید در قالب یک مشارکت‌کننده عادی در میدان حاضر شود که با نوعی پنهان‌کاری همراه است. طبعاً انتشار نتایج این پژوهش می‌تواند موجب سؤال و ابهام در افراد حاضر درون میدان شود که در فضای غرب‌ستیزانه حاکم بر حوزه، این سؤال و ابهام قابلیت تبدیل به یک نظریه توطئه را دارد.

نمونه سوم از این پژوهش‌ها، کتاب آقای عمادالدین باقی با عنوان «کاوشی درباره روحانیت» است که در دهه ۶۰ نگارش یافته، اما به سبب جنجال‌هایی که بر سر آن در حوزه ایجاد شد، نهایتاً جمع‌آوری و تخمیر شد. نویسنده کتاب در آن زمان خود از طلاب و فضلالی حوزه و جزئی از میدان پژوهش بوده و در کتاب خود به بحث و بررسی انتقادی جریان‌های درون حوزه با گفتمان و ادبیات خاص دهه ۶۰ پرداخته است.

در مراجعاتی که به شماری از علمای حوزه داشتیم، مصاحبه‌شوندگان اغلب به یک یا تمامی این پژوهش‌ها، اشاره ظریفی می‌کردند برای اینکه به من یادآور شوند نسبت به مسئله اشراف دارند و در نتیجه باید مراقب باشم که در گزارش‌های خود پا در جای پای محققان پیشین نگذارم. یکی از علما در آغاز مصاحبه، زمان زیادی را به تشریح تلاش‌های «دشمنان» برای ضربه‌زدن به حوزه‌های علمیه شیعه و روحانیت پرداخت؛ لب کلام ایشان این بود که مبادا گزارش‌ها و یافته‌های پژوهش به گونه‌ای تنظیم شود که موجب ضربه‌زدن به روحانیت (و در نتیجه از نظر ایشان، ضربه به اسلام) شود. حداقل در دو مورد دیگر نیز مصاحبه‌شوندگان با ذکر عنوان تحقیقات پیش‌گفته در خصوص مناسبات درونی حوزه، همین پیام را منتقل می‌کردند.

کوتاه سخن آنکه مجموعه عواملی که سبب شده‌اند در



ذهنیت حوزویان نوعی پیش‌داوری آمیخته با سوءظن و توطئه‌انگاری نسبت به پژوهش‌های دانشگاهی و افراد خارج از میدان حوزه که با مقاصد پژوهشی وارد این میدان می‌شوند، شکل بگیرد؛ اینکه دست‌کاری‌های گذشته در میدان تحقیق توسط پژوهش‌گران پیشین، عوامل خارجی نظیر طرح دانشگاه به‌عنوان نظام جایگزین حوزه در دوره تأسیس، یا اخلاقیات و نظام هنجاری درونی خود حوزه، هر یک در این امر چه سهمی دارند، مسئله‌ای است که به پژوهشی جداگانه نیازمند است؛ اما روشن است که نخستین چالش پژوهش در میدان حوزه‌های علمیه شیعی، فائق آمدن بر این پیش‌داوری و تلاش برای اعتمادسازی است. متأسفانه باید گفت که این امر سازوکارهای ویژه خود را دارد و با روش‌هایی نظیر گفت‌وگو و معرفی‌نامه دانشگاهی حل‌وفصل نمی‌شود. روابط اجتماعی حوزه همچنان به میزان زیادی مبتنی بر اعتماد به معرف است؛ یعنی بهترین روش جلب اعتماد حوزویان برای همکاری با یک پژوهش‌گر، معرفی شدن آن پژوهش‌گر از سوی افراد مورد اعتماد درون بافت حوزه است؛ چنانچه پژوهش‌گری که چنین معرف‌ها و پیوندهایی نداشته باشد، راه دشوار و چه‌بسا ناممکنی برای پژوهش در حوزه در پیش دارد.

حوزه و مقاومت در برابر سنجش و پژوهش

چالش دوم برای پژوهش در میدان حوزه، به‌نظام فکری مشترک بسیاری از حوزویان بازمی‌گردد. چندی پیش یکی از متفکران، از روحانیت با عنوان پاسداران جهان رازآمیز یاد کرده و گفته بود که روحانیت بخشی از موقعیت خود را مرهون آمیخته‌بودن زیست و فعالیتش با رمز و راز می‌داند. اگر این تعبیر را بپذیریم، شناخت مناسبات و روابط حوزوی، در جهت عکس پاسداری از رازگرایی حوزوی به شمار می‌رود و طبیعی است که حوزه در برابر این «تهدید هویتی» مقاومت کند.

به این مقاومت، از منظر دیگری نیز می‌توان نگر بست. چنان‌که می‌دانیم، نگرش غالب بر حوزویان این است که یگانه مرجع رسمی تفسیر دین، روحانیت است و هرگونه پژوهش دینی باید با نظارت و ارشاد روحانیت صورت گیرد تا از اعتبار و مشروعیت برخوردار باشد. در تأکید بر این نگرش، به‌رغم تکرر و تنوع آشکار گرایش‌های فکری و سیاسی روحانیان شیعی، تفاوت بنیادینی میان علمای قشری گرا، سنتی یا نواندیش وجود ندارد و این لازمه تعلق به گروه منزلتی روحانیت است؛ چه یک روحانی نظیر آیت‌الله مصباح یزدی که تمامی میراث نواندیشی دینی را به انتقاد می‌گیرد و دستاوردهای آنان را یکسره باطل، گمراه‌کننده و التقاطی می‌خواند و چه استاد مطهری که قائل به نظارت شورایی روحانی بر تمامی محصولات و خروجی‌های حسینی‌ها ارشاد بود، در حق انحصاری روحانیت برای تفسیر دین اشتراک دارند. این حق انحصاری، در تعمیم‌یافته‌ترین وضعیت خود، اموری نظیر تحقیق در مورد حوزه و روحانیت را نیز در برمی‌گیرد. شما برای اینکه مجاز به تحقیق در حوزه باشید، باید پرورش یافته این نهاد بوده و شناخت درونی کاملی از آن داشته باشید؛ در غیر این صورت احتمال خطا و اشتباه در شما بسیار بالا و حتی قطعی است. توجیه شبه‌عقلانی این حق انحصاری این است

که شناخت روحانیت و حوزه، ملزومات و اقتضائاتی دارد که نخستین آن‌ها تعلق پژوهش‌گر به خانواده حوزه است؛ تنها به واسطه این تعلق هویتی و شناختی است که پژوهش‌گر صلاحیت بررسی مناسبات درونی حوزه و روحانیت را دارد. پژوهش‌گری که سالیان مدید در حوزه نزیسته باشد و نگاه جامع به مسئله پژوهش و اشرف کامل بر میدان پژوهش نداشته باشد، طبیعی است که شناخت ناقص و چه‌بسا تحریف‌کنندگی داشته باشد. این توجه شبه‌عقلانی بی‌مناسبت با مجادلات روش‌شناختی درون جامعه‌شناسی و علوم انسانی نیز نیست. در واقع توجه این حق انحصاری از همین اختلاف نظر روش‌شناختی عالمان اجتماعی بهره می‌جوید. چنان که می‌دانیم در جامعه‌شناسی کلاسیک، حداقل دو رویکرد نسبت به شناخت پدیده‌های اجتماعی وجود دارد؛ نخست رویکرد پوزیتیویستی است که فاصله گرفتن هرچه بیشتر از «واقعیت اجتماعی» را لازمه شناخت معتبر آن می‌پندارد و بارزترین نماینده آن «دورکیم» است؛ دوم رویکرد تفسیری که شناخت تفسیری، همدلانه و درون‌فهمی را لازمه شناخت درست پدیده‌های اجتماعی تلقی می‌کند و شاید «وبر» نماینده آن تلقی شود. فارغ از این مجادله روش‌شناختی، مسئله‌ای که دانشمندان علوم اجتماعی بر آن اتفاق نظر دارند این است که برای به دست آوردن شناخت معتبر از امور اجتماعی، نیازی به این‌همانی پژوهش‌گر با موضوع پژوهش نیست. پژوهش‌گری که خود معنادار نیست، می‌تواند با رعایت قواعد روش‌شناختی، به بررسی پدیده اعتیاد بپردازد؛ پژوهش‌گری که خود عضوی از فرقه‌های دینی نیست، می‌تواند با رعایت قواعد مقتضی، به شناخت این فرقه‌ها بپردازد و هزاران نمونه از این دست. بر این اساس، روشن است که توجه حق انحصاری برای شناخت حوزه و روحانیت تا چه اندازه ناموجه است. فارغ از اعتبار توجه مذکور، واقعیتی که نمی‌توان نادیده گرفت این است که گرایش نیرومندی درون حوزه وجود دارد که به دلیل مذکور، پژوهش‌گران دانشگاهی را دارای صلاحیت و مشروعیت برای بررسی و سنجش حوزه و روحانیت نمی‌داند و طبعاً اعتبار و مشروعیت پژوهش‌های جامعه‌شناسانه دانشگاهی درباره حوزه را با این نظرگاه خود به چالش می‌کشد.

حوزه و کنترل‌های بیرونی

دومین چالش عمده پیش روی پژوهش‌گر حوزه‌های دینی ایران، نظارت‌ها و کنترل‌های بیرونی است که گاه سوبیه اختلال و مانع‌آفرینی به خود می‌گیرد. روشن است که حوزه‌های علمی، برای نظام سیاسی کشور اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند. به سبب ظرفیت‌های اجتماعی حوزه و شکل‌گیری طیفی از روحانیون انقلابی، حکومت پهلوی دوم کنترل شدیدی بر حوزه اعمال می‌کرد و بسیاری از شخصیت‌های برجسته حوزه نظیر مراجع تقلید تحت تعقیب و مراقبت ساواک بودند. پس از انقلاب، با وجود شکل‌گیری نظام سیاسی مبتنی بر حضور روحانیت و فقه، حوزه به یکی از کانون‌های بحران نظام سیاسی بدل شد؛ بحران بیت‌آیت‌الله شریعتمداری، بیوت آیات طباطبایی قمی و سید صادق روحانی و در نهایت عزل آیت‌الله منتظری از جایگاه قائم‌مقامی رهبری، چالش‌های زیادی برای

نظام سیاسی پدید آورده است. حتی مراجع میانه‌رو و هم‌نوابی نظیر آیت‌الله گلپایگانی نیز طی دهه نخست حکومت جمهوری اسلامی همواره سنگر انتقاد از حکومت را حفظ کرده‌اند. مجموع این بحران‌ها و تحلیل سیاسی رسمی که بسیاری از چالش‌های برآمده و برخاسته از حوزه را به نفوذ بیگانگان در بیوت مراجع، تقلید نسبت می‌دهد، سبب شده که حوزه علمیه و بیوت مراجع خود را در سایه کنترل‌های بیرونی ببینند. این کنترل‌های بیرونی، در کنار تحلیل رسمی مسلط از دانشگاه و علوم اجتماعی که این دورا عرصه جنگ نرم دشمن می‌پندارد، سبب می‌شود پژوهش‌های دانشگاهی درباره حوزه و روحانیت - به‌ویژه زمانی که مبتنی بر روش میدانی باشد - حساسیت‌زا تلقی شود.

یکی از تجربیات حیرت‌انگیزی که در میان سفرهای که برای انجام کار پایان‌نامه به شهر قم داشتم انتشار گزارش آمیخته با دروغ درباره «فعالیت یک گروه تحقیقی برای نفوذ به بیوت مراجع تقلید» در سایت‌های زنجیره‌ای طرفدار دولت وقت و یک روزنامه سراسری و شناخته‌شده بود که چیزی جز گزارش متوهمانه و کذب درباره فعالیت‌های علمی من در

شهر قم نبود. از متن گزارش مذکور کاملاً روشن بود که پاره‌ای از سخنانم به طریقی که بر اهل فن و آگاهان پوشیده نیست، به دست تهیه‌کنندگان گزارش رسیده و آن‌ها نیز با ظرافت و تخصص ویژه‌ای که در تهیه این قبیل گزارش‌ها دارند، توهمات و تحلیل‌های بی‌معنی خود را در میانه این سخنان مونتاژ کرده و گزارش حیرت‌انگیزی تهیه کرده‌اند که لب‌کلام آن چیزی نیست جز اینکه یک گروه از دشمنان (!) از مدت‌ها پیش برای نفوذ در بیوت مراجع تقلید برنامه‌ریزی کرده و اکنون دست‌اندرکار عملیاتی کردن نقشه خود در حوزه علمیه قم است، البته انتشار این گزارش در ایجاد اختلال در کارهای میدانی‌ام بی‌تأثیر نبود؛ اما خوشبختانه آسیب جدی به روند پژوهش وارد نکرد.^۳

در جلسه دفاع پایان‌نامه یکی دیگر از دوستان که موضوع پژوهش ایشان نیز مستلزم کار میدانی در حوزه علمیه قم بود، یکی از داوران که مدعی بود در رأس نهادی «محرمانه» و تازه‌تأسیس برای جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل وضعیت حوزه علمیه قم است، به‌صراحت اظهار داشت که پژوهش علمی درباره حوزه برای دانشجویان و پژوهش‌گران بیرونی «مقرون به صلاح» نیست. البته سخن ایشان احتمالاً ناظر بر این بوده که ما به اطلاعات و داده‌های محرمانه‌ای دسترسی داریم که بدون دسترسی به آن‌ها هرگونه تحلیل درباره حوزه علمیه ناقص است؛ اما در این سخن، هشدارهای آشکار - و چه‌بسا ناخواسته - به پژوهش‌گران علاقه‌مند برای کار در میدان حوزه نیز نهفته است. کوتاه‌سخن اینکه کنترل‌های بیرونی بر حوزه علمیه، امری رایج است و حوزویان نیز بر این امر اشرف

دارند. این کنترل‌ها علاوه بر آنکه اسباب محافظه‌کاری و بی‌میلی شماری از حوزویان برای همکاری با پژوهش‌های دانشگاهی را فراهم می‌آورند، در صورت لزوم می‌توانند در امر پژوهش نیز اختلال ایجاد کنند.

افق‌های امیدآفرین

با مطالعه بخش‌های پیشین، شاید به نظر برسد با وجود این همه موانع و چالش‌ها برای انجام یک پژوهش جامعه‌شناختی دین در میدان حوزه‌های علمی، چه‌بهرتر که پژوهش‌گر قید این کار را بزند یا اینکه حداقل کار میدانی را فراموش کند و به همان مطالعه کتابخانه‌ای بسنده کند؛ اما

**کنترل‌های بیرونی،
در کنار تحلیل رسمی
مسلط از دانشگاه و علوم
اجتماعی که این دورا
عرصه جنگ نرم دشمن
می‌پندارد، سبب می‌شود
پژوهش‌های دانشگاهی
درباره حوزه و روحانیت
- به‌ویژه زمانی که مبتنی
بر روش میدانی باشد -
حساسیت‌زا تلقی شود**

واقعیات‌های درون حوزه افق‌های امیدوارکننده‌ای را نیز به پژوهش‌گران نمایان می‌سازد. به‌رغم مشکلاتی که از آن‌ها نام برده شد، بخش وسیعی از اهالی حوزه - اعم از طلاب، مدرسان و مراجع تقلید - دید منفی یا پردرکننده‌ای نسبت به پژوهش جامعه‌شناختی دین ندارند و چه‌بسا بسیاری از آن‌ها به جامعه‌شناسی علاقه‌مند هستند و از اینکه این پژوهش‌ها بتواند با به دست دادن شناخت علمی از وضعیت حوزه و نشان دادن کاستی‌ها، به رفع مسائل و بحران‌های حوزه یاری

رسانند، استقبال می‌کنند. این احساسی است که در برخورد با بسیاری از حوزویان می‌توان آن را لمس کرد؛ گرچه عقلاً شاید محدودیت‌ها و محدودیت‌هایی برای مشارکت و همکاری در پژوهش‌ها داشته باشند. گرایش جدی حوزویان به علوم اجتماعی - ولو اینکه این گرایش با رویکردی خاص بوده و به تولید علوم اجتماعی دیگرگونه بینجامد - در تسامح و هموار کردن راه پژوهش‌های جامعه‌شناختی بیشتر، مؤثر است. حوزویان زیادی وجود دارند که علاقه‌مند به برقراری ارتباط با دانشگاه یا در صورت امکان تدریس به دانشجویان هستند. برخی از آن‌ها سابقه تدریس و حضور در دانشگاه را دارند و نگاهشان به دانشجویان پژوهش‌گر، همدلانه است. یکی از مراجع تقلیدی که در پژوهش مذکور کمک شایان توجهی کرد، خود از مدرسان دانشگاه بوده و به گفته خود، استاد راهنما و مشاور و داور چندین پایان‌نامه بوده است. مجموعه این گرایش‌ها این نوید را به جامعه‌شناسان دین می‌دهد که علی‌رغم وجود موانع، اشتیاق و استقبال از پژوهش‌های علمی در حوزه نیز قابل رهگیری است. ■

پی‌نوشت:

- Iran: From Religious Dispute to Revolution by Michael M.J. Fischer
- به‌عنوان نمونه بنگرید به: فاضلی، محمد، مهرآیین، مصطفی (۱۳۸۶)، «فرهنگ و انقلاب: دیدگاه‌های مایکل فیشر درباره انقلاب اسلامی ایران»، متین، بهار و تابستان ۱۳۸۶، شماره ۳۴ و ۳۵، صص ۱۷۴-۱۵۱.
- بخشی از این گزارش سراسر کذب در شماره ۱۹۶۷۵ روزنامه کیهان (مورخ ۱۸ مردادماه ۱۳۸۹، صفحه ۲، بخش اخبار ویژه) نیز منتشر شد.

نقطه عطف بیداری از اعتیاد - بخش هفدهم

تجربه تکرار شکست



فرازونشیب‌های زندگی افراد معتاد حاوی نکات آموزنده‌ای است. نشریه چشم‌انداز ایران با نگاه به زندگی این افراد در پی پاسخ به این پرسش است که آیا راهی هست که فرد معتاد پیش از رسیدن به نقطه استیصال نجات یابد؟

سردرگمی خبری نبود. با دیگران به راحتی ارتباط برقرار می‌کردم. پیش از آن احساس می‌کردم روح و جسمم از هم جدا هستند، اما پس از مصرف الکل انگار روح و جسمم در یک مسیر قرار گرفته بودند و چرخ‌دنده‌هایشان در هم چفت شده بود و می‌چرخید. سال‌ها بود دنبال چنین موقعیتی بودم. مصرف الکل را ادامه دادم.

پس از مدتی شروع به مصرف حشیش کردم؛ مانند همه آدم‌هایی که روزهای نخست از نزدیک شدن به مواد مخدر سنگین هراس دارند، من هم پله پله به سمت ویرانی می‌رفتم. مدتی گراس مصرف کردم. تأثیر مصرف این ماده بر مغزم مشهود بود. سلول‌های عصبی‌ام با سرعت در حال تخریب بود. دچار توهم شده بودم.

حوالی هجده سالگی سراغ مصرف تریاک رفتم. برای مصرف این مخدر لازم بود شرایط مهیا شود. به همین دلیل مصرف مداوم نداشتم. کم‌کم وابستگی‌ام بیشتر شد. هر روز مصرف می‌کردم. یک روز که نتوانستم مصرف کنم، احساس کرحتی به من دست داد و بدن درد گرفتم. همان روز بود که فهمیدم به زودی دچار وابستگی شدید خواهم شد، اما هنوز در دوره لذت بردن از مصرف بودم و به سادگی نمی‌توانستم از مصرف دست بکشم.

یک بار دستگیر شدم و خانواده‌ام برای آزادی‌ام وثیقه گذاشتند. از آنجا متوجه شدند مواد مخدر مصرف می‌کنم. به آن‌ها گفتم بار اول است و از اقبال بد دستگیر شدم.

با آمپول نورجیزک و جیزجیزک آشنا شدم. این مخدرها را خیلی راحت می‌شد

دردناک‌ترین قسمت کودکی‌ام این بود. دنیای کودکی‌ام پر از ترس و ناامیدی بود. آرزویی نداشتم. از کنار اتفاقات بی‌تفاوت می‌گذشتم.

سیزده ساله که بودم با موتورسیکلتی تصادف کردم. وقتی به هوش آمدم، یک چشمم نابینا شده بود. زندگی‌ام آن قدر بی‌رونق بود که بدون این اتفاق هم سراغ مواد مخدر بروم، اما آن اتفاق تلخ ضربه روحی بزرگی به من زد. شروع کردم به آسیب‌رساندن به خودم. با وسایل برنده دست و پای خودم را می‌بریدم. خانواده‌ام مرا بیش روانشناس بردند. پزشک معالجم متعجب شده بود از اینکه نوجوانی در این سن این قابلیت را پیدا کرده که به خودش آسیب بزند. آن قدر شرایط روحی‌ام بد بود که تنها راهی که به نظرم می‌رسید تا محبت اطرافیان را جلب کنم همین بود. رفتن پیش روانشناس هم کمکی به من نکرد. اتفاقی که برای من افتاد می‌توانست یک انسان بالغ و پخته را به مرز پریشانی ببرد. در آن سن نیاز به محبت و حمایت بیشتری از طرف خانواده داشتم.

یکی از آن شب‌های پریشانی، صدای ضبط صوت را بلند کرده بودم. وقتی با اعتراض پدرم روبه‌رو شدم، شروع به دادوبیداد کردم و شیشه پنجره‌ها را شکستم. پدرم مرا از خانه بیرون کرد. تا صبح در خیابان راه می‌رفتم و سیگار می‌کشیدم. اولین روزهایی بود که سیگار می‌کشیدم.

در پانزده سالگی برای نخستین بار الکل مصرف کردم. همان بار اول، خیلی بیشتر از رفیقم استفاده کردم که چندین بار تجربه مصرف داشت. در رومح حفراهی عمیق بود که هر چه مصرف می‌کردم، پر نمی‌شد. همان روز دوباره الکل تهیه کردم و مصرف کردم. وارد دنیای جدیدی شدم. دیگر از ترس و ناامیدی و

تهیه کرد. برای مصرف هم نیاز به مکان و مقدمات خاصی نبود. هر وقت دلم می‌خواست مصرف می‌کردم.

تأثیرات نامطلوب وابستگی شدید در زندگی ام آشکار شده بود. عوارض مصرف چهره‌ام را تغییر داده بود. دنبال راه‌های توجیه خودم بودم. فکر می‌کردم مصرف هم‌زمان سیگار و مواد مخدر باعث تغییر چهره‌ام شده است. تصمیم گرفتم سیگار نکشم. راهی که برای ترک سیگار به نظرم رسید این بود که دوز مواد مخدر مصرفی‌ام را آن‌قدر زیاد کنم که اگر خواستم سیگار روشن کنم حالم بد شود. سعی کردم طول روز را با مصرف انواع مواد مخدر پرکنم تا فرصت سیگار کشیدن پیدا نکنم. دم غروب بود. تمام موادی را که می‌شناختم و در دسترس بود، مصرف کرده بودم. برای اولین بار هروئین مصرف کردم. تأثیر این مخدر بر من بیشتر از بقیه مخدرها بود.

آن روز سیگار نکشیدم، ولی فردا صبح به محض بیدار شدن سراغ سیگار رفتم. تا غروب چند بار هروئین گرفتم و مصرف کردم. دیگر پولی برایم نمانده بود. یک انگشتر نقره داشتم که آن را دادم و مواد گرفتم. آنجا فهمیدم که این ماده مخدر مرا با شتابی سرسام‌آور به سوی نابودی خواهد کشاند.

یکی از دلایلی که مواد مخدر انسان را به نابودی می‌کشاند این است که فرد معتاد مجبور است به‌تدریج دوز مصرف را زیاد کند. درآمدی نداشتم. کارم به‌جایی رسیده بود که کوپن‌های خواروبار خانواده را برمی‌داشتم و می‌فروختم. یک روز کتاب‌های خانه را برداشتم و برای فروش به حوالی میدان انقلاب بردم. هیچ‌کس کتاب‌ها را نمی‌خرید. همه از روی آشفنگی ظاهر می‌فهمیدند کتاب‌ها مال خودم نیست. به‌سختی با یک نفر توافق کردم و کتاب‌ها را فروختم. در میدان انقلاب با موتورسواری آشنا شدم و با هم رفیق مواد گرفتیم. جلوی یک پارک پیاده شدم تا در دستشویی مواد را مصرف کنم. توی دستشویی متوجه شدم که به‌جای هروئین، خاک به من داده‌اند. از صبح برنامه‌ریزی کرده بودم چطور کتاب‌ها را از خانه بردارم که خانواده‌ام متوجه نشوند، با بدن‌درد شدید چند ساعت پیاده‌روی کردم تا کتاب‌ها را فروختم. آخرش هم خاک نصیبم شد. ضربه شدیدی خوردم. وقتی از دستشویی بیرون آمدم نمی‌دانستم کجا هستم. آن‌قدر حواسم به تهیه مواد بود که نفهمیدم از کدام مسیرها آمده بودم. در خیابان راه می‌رفتم و گریه می‌کردم.

مواد مخدر به آدم وامی می‌دهد و پس از مدتی با بهره خیلی سنگین می‌گیرد. در ذهن من رؤیای خوشی از روزهای نخست مصرف باقی مانده بود که چقدر حالم خوب بود. دیگر خسته شده بودم و دنبال راهی برای ترک مواد مخدر بودم.

بیش از اندازه باعث آزار خانواده‌ام شده بودم. بارها به من فرصت دادند تا روش درستی برای زندگی‌ام انتخاب کنم. روانشناس معالجم مرا به مرکز ترک فیزیکی یا کمپ معرفی کرد. چند بار به کمپ رفتم و هر بار دوباره مصرف می‌کردم. هنوز لذت مواد مخدر بیشتر از تلخی هایش بود. روش‌های مختلف

ترک را امتحان کردم. هدفم از این کار این بود که خانواده‌ام را متقاعد کنم که ترک کرده‌ام و بعد به مصرف ادامه دهم. دنبال زمان خریدن بودم.

یک دوره به مرکز سم‌زدایی رفتم. بعد از آن قرص‌های ضد مخدر گرفتم. اثر این قرص‌ها به‌گونه‌ای بود که اگر همراه با آن مواد مصرف می‌کردی، حتی ممکن بود به مرگ منجر شود. این روش هم افایه نکرد. اوضاعم لحظه‌به‌لحظه بحرانی‌تر می‌شد.

خانواده‌ام طردم کرد. روزها در خیابان راه می‌رفتم و دنبال پولی می‌گشتم که صرف مصرف مواد کنم. شب‌ها را در پارک‌ها و پل‌های هوایی سپری می‌کردم و همان‌جا مواد مخدر مصرف می‌کردم. شب‌ها از زور گرسنگی با سبزیجاتی که مغازه‌دارها به خاطر کمبود جا بیرون از مغازه نگهداری می‌کردند، خودم را سیر می‌کردم. تخریب مواد مخدر بیشتر از گذشته شده بود. چند روزی بود که در یک پارک می‌خوابیدم. دوستی داشتم که با او مصرف می‌کردم. یک بار پولی به او دادم که مواد تهیه کند. رفت و دیگر خبری از او نشد. به معنای کامل کلمه، تنها شدم. کسی در زندگی‌ام نبود که حتی یک جمله با او حرف بزنم.

یک شب روی پل هوایی خوابیده بودم. وقتی صبح بیدار شدم، دیدم آدم‌ها با هم دیده‌بوسی می‌کنند. این اتفاق برایم عجیب بود. با خودم می‌گفتم چه اتفاقی افتاده. از جلوی یک مغازه رد می‌شدم. دیدم کاغذی روی شیشه چسبانده‌اند که رویش نوشته سال نو مبارک. در بهترین اوقات هم لحظه‌ها را در تنهایی خودم سپری می‌کردم. با سختی پولی تهیه کردم که به خانه فامیلی در یکی از شهرها بروم تا برای مدتی سقفی بالای سرم باشد و غذای گرمی بخورم. وقتی به آنجا رسیدم، خانه‌شان پر از میهمان بود. ایام عید بود و آن‌ها بزرگ فامیل بودند. چهل پنجاه‌نفری با هم صحبت و دیده‌بوسی می‌کردند.

وقتی داخل شدم، همه مبهوت مانده بودند. کوچک‌ترین صدایی از کسی نمی‌آمد. من با موهای بلند ژولیده و صورت کثیف و لباس‌های پاره گوشه اتاق ایستاده بودم. فقط یک نفر با من احوالپرسی کرد.

پس از چند روز به تهران برگشتم. دیگر تاب آن شرایط را نداشتم. به دوستی که از قدیم می‌شناختم و مواد مخدر را ترک کرده بود زنگ زدم. مرا به یک کمپ در استان دیگری برد.

چون خیلی از کمپ‌ها مرا می‌شناختند و نمی‌پذیرفتند. آنجا هم شرایط خوبی نداشت. چند چادر بود در خارج از شهر. سرویس بهداشتی‌اش یک کیلومتر با محل اقامت فاصله داشت، ولی به هر حال آدم‌هایی بودند که در آنجا مواد مخدر را ترک کرده بودند. پس از ده دوازده روز، باینکه پول بلیت اتوبوس را نداشتم و حتی یک کفش سالم به پایم نبود، باوجود اینکه نه پولی داشتم و نه جایی برای ماندن و نه ذره‌ای امید، وسوسه مصرف مواد آن‌قدر شدید شد که از کمپ بیرون آمدم.

در همان شهر مواد مخدر پیدا کردم و مصرف کردم. وقتی داشتم مصرف می‌کردم یکی از آدم‌هایی که از قبل مرا می‌شناخت و ترک کرده بود متوجه شد. به من گفت تو هدفست از اینکه بارها ترک کرده‌ای و دوباره به مواد رو می‌آوری چیست؟ این پرسشی بود که خانواده‌ام هم از من می‌پرسیدند که تو با این سختی و ضجه و ناله ترک می‌کنی، بعد دوباره به سراغش می‌روی. من پاسخی به این پرسش نداشتم. جز اینکه دوست دارم ترک کنم، ولی راهی برای آن پیدا نمی‌کنم. نمی‌دانم در مقابل وسوسه‌هایم چکار باید بکنم. وقتی ترک می‌کنم، دنبالی از ناامیدی به سراغم می‌آید. با این احساسات باید چکار کنم؟ آن روز در عوالم خودم، نزد دوستم قسمی خوردم که سال‌ها جزو مقدساتم بود؛ که دیگر مواد مصرف نمی‌کنم و آزمایش تأیید پاک‌ام را برایم می‌آورم. در راه برگشت خودم را سرزنش می‌کردم که چرا چنین قولی به او دادم و ترک برای من امکان‌پذیر نیست.

برگشتم به خانه. خانواده‌ام وقتی پشت آیفون صدایم را شنیدند، فهمیدند که مصرف کرده‌ام. آن‌ها هم بر اثر زندگی با فرد معتاد باتجربه شده بودند. وقتی وارد خانه شدم، سعی کردم نقش بازی کنم. به‌صورت ساختگی تشنج کردم که باورشان شود فشار دوران ترک است. هیچ‌کس به من توجه نکرد. هرکس به کار خودش مشغول بود. بی‌توجهی آن‌ها باعث شد بعد از خوردن لیوانی آب از خانه بیرون بیایم. رفتم برای خرید مواد. داشتم معامله می‌کردم که پلیس سر رسید و فرار کردم. توانستم مواد تهیه کنم.

شب بود. توی پارک دراز کشیدم. آسمان صاف و پرستاره بود. ماه کامل بود. ناامید و تنها بودم. تنهایی بزرگ‌ترین درد آن روزهای من بود. کسی نبود مرا درک کند. کسی نبود همراهی‌ام کند. در آن لحظه به ذهنم رسید که با این همه تنهایی، خدایی وجود دارد. در کسری از ثانیه تمام وجودم را امید و عشق فراگرفت. در همان حال، روزهای خوش آینده از جلوی چشمانم رد شد.

حالا بیش از یک دهه است که پاکم. حتی قرص‌های کدئین دار هم استفاده نمی‌کنم. از همان روز به جلسات معتادان گمنام می‌روم. بعد از آن خانواده‌ام مرا پذیرفتند و مشغول به کار شدم. ازدواج کردم و زندگی

خوبی دارم. پس از بارها تجربه ترک ناموفق، احساس می‌کنم که ترک مواد یک معجزه است. معجزه‌ای که البته نیاز به مراقبت دارد. اینکه توانستم مواد را کنار بگذارم، به خاطر این است که در این مدت خیلی از خودم مراقبت کرده‌ام. خودم را در فضاهایی قرار نداده‌ام که مواد مخدر مصرف می‌کنند در عین حال وقتی ناخواسته در فضایی قرار گرفته‌ام، خیلی با آن نجنگیده‌ام. خودم را در حالت بی‌طرفی قرار داده‌ام. ■

یکی از دلایلی که مواد مخدر انسان را به نابودی می‌کشاند این است که فرد معتاد مجبور است به‌تدریج دوز مصرف را زیاد کند

چگونگی دینی بودن تعلیم و تربیت دینی

شرایط لازم تعلیم و تربیت اخلاقی

استاد ملکبان در گفتاری با عنوان «آسیب‌شناسی دینی» پس از طرح پنج نظر در باب غایت تعلیم و تربیت این پرسش را مطرح کرده که دینی بودن تعلیم و تربیت به چیست و سمت و سوی آموزش و پرورش ما به سوی کدامیک از آن اهداف است و اینکه آیا می‌توان تعلیم و تربیت دینی داشت یا نه؟ ملکبان در سال ۱۳۹۰ نیز در درسگفتارهای خود با عنوان «شرایط لازم تعلیم و تربیت اخلاقی» طی پنج جلسه با تأکید بر محور «آزادسازی و رهایی بخش فرد از مانند دیگران بودن» به این موضوع پرداخته است. به باور ملکبان آموزش و پرورش باید به هر انسانی یاد بدهد که چگونه به تفرد خود جامه عمل بپوشاند و در این رابطه خودشناسی و خودکاوی را مطرح کرده است. وی همچنین در گفت‌وگو با معلمان در سال ۱۳۹۳ نکاتی را پیرامون تعلیم و تربیت برشمرده است. خلاصه‌ای از این گفت‌وگوها در زیر آمده است.

نظر پنجم: غرض پنجمی برای آموزش و پرورش گفته شده است و آن اینکه آموزش و پرورش برای رهانیدن انسان‌ها از همه قید و بندهایی که با انسانیت واقعی منافات دارد، آمده است. وقتی معلوم شد انسانیت انسان به چیست، معلوم می‌شود چه چیزهایی قید و بندند و چه چیزهایی قید و بند نیستند؛ اینجاست که می‌توان گفت، هم تعلیم و تربیت دینی و هم تعلیم و تربیت غیردینی می‌تواند مدافع داشته باشد.

نکته اول اینکه شاید هیچ نظام تعلیم و تربیتی‌ای تا زمان ما ظهور نکرده باشد که غایتش فقط یکی از این‌ها باشد. معمولاً نظام‌های تعلیم و تربیتی به صورت چندجانبه عمل می‌کنند. اما چیزی که بسیار مورد تأکید من است، آن است که اگر آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت هر جامعه و کشوری بخواهد موفق باشد، باید به این پنج نظریه مختلف توجه داشته باشد و علاوه بر آن، آگاهانه یکی از آن‌ها را غایت بزرگ‌تر خود قرار دهد اما اگر بخواهید دقیقاً با هر پنج نظام معامله هم‌عرض کنید، بسیار ناموفقید. اما دست کم بدانید یکی از آن‌ها اصل است و بقیه را به مقداری که به آن اصل کمک می‌کنند و مزاحم آن نیستند، محل توجه قرار دهید.

نکته دومی که بر آن تأکید دارم، این است که پس از اینکه روشن شد غرض ما از آموزش و پرورش چیست و سمت و سوی آموزش و پرورش ما کدامیک از این‌هاست دینی بودن تعلیم و تربیت به چیست؟ باید ببینیم حال که پارادوکسیکال نیست، می‌توان تعلیم و تربیت دینی داشت، یا نه؟ استاد ملکبان خود با چهارمین دیدگاه تربیتی همراه است و در این باره بر این باور است که: مهم‌ترین غایتی که باید در تعلیم و تربیت محل توجه باشد، خوداندیشی است. تعلیم و تربیت باید انسانی به بار آورد که کاملاً متکی بر خود و خوداندیشی باشد. نه اینکه تابع یک سلسله امور بیرون از خود شده باشد. اگر به این خوداندیشی استقلال فکری بگوئیم، به نظر می‌آید مهم‌ترین غایت آموزش و پرورش باشد. ملکبان با تأکید بر اینکه مهم‌ترین مشکل عمده در کشور ما و در تعلیم و تربیت دینی، تقابل سنت و تجدد است، می‌افزاید: سه مطلب عمده و شاخص وجود دارد که مانع تعلیم و تربیت دینی می‌شود.

مطلب اول این است که قوام تجدد و مدرنیته به نوعی عقلانیت است که آن عقلانیت، بالمره با تعهد ناسازگار است. عقلانیت، یعنی در ساحت زندگی جمعی و حتی در ساحت زندگی فردی تا دلیل نداشته باشم، چه در ناحیه نظر و چه در ناحیه عمل، قدم از قدم بر نمی‌دارم.

مشکل دوم این است که همه ادیان و مذاهب جهان بلااستثنا در دوران پیشامدرنیته و پیش از تجدد ظهور کرده‌اند. بخش عظیمی از مابعدالطبیعه آن‌ها بر فرهنگ و علوم و معارف دوران پیشاتجدد توقف دارد. مشکل سوم این است که هیچ دین و مذهبی نیست که بتواند پیرو آن دین و مذهب به حساب آید، مگر اینکه لاقلاً دو، سه، چهار یا پنج گزاره تاریخی را قطعی بدانید.

استاد ملکبان درباره اینکه می‌توان صفت دینی را به تعلیم و تربیت افزود یا نه می‌گوید: کاملاً بستگی به این دارد که غایت ما از تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش به معنای عام خود، چه باشد. با بعضی از غایت‌هایی که برای تعلیم و تربیت در نظر گرفته می‌شود، اصطلاح تعلیم و تربیت دینی، تناقض‌آمیز است و با بعضی دیگر نیست.

او بر این باور است که روی هم رفته، پنج نظر در باب غایت تعلیم و تربیت در نظر گرفته شده است. این پنج نظر عبارت‌اند از:

نظر اول: غایت تعلیم و تربیت این است که افراد متعلم و متربی را برای تصدی حرف و مشاغل بارآوریم. در هر بافت اجتماعی ساده هم باید تقسیم کار وجود داشته باشد. تقسیم کار، تخصص را اقتضا می‌کند. تخصص به این معناست که همه افراد جامعه نمی‌توانند همه حرف و مشاغل را متکفل و متصدی شوند. اگر این رأی را بپذیریم، تعلیم و تربیت دینی فقط به یک معنای بسیار مضیق فهم‌پذیر است و آن اینکه مراد از تعلیم و تربیت دینی، آن بخش بسیار جزئی از تعلیم و تربیت است که می‌خواهد عالمان دینی پرورد:

نظر دوم: غایت دوم تعلیم و تربیت فقط و فقط انتقال میراث فرهنگی تمدن گذشته به نسل بعد است. گویی هر نسلی می‌خواهد مجموعه تجارب تاریخی همه نسل‌های گذشته را -چه در قالب فرهنگ و چه در قالب تمدن- به نسل پس از خود انتقال دهد. اگر این معنا از تعلیم و تربیت مورد نظر باشد، تعلیم و تربیت دینی اصلاً پارادوکسیکال نیست، اما با می‌بینیم این تمام تعلیم و تربیت را دربر نمی‌گیرد.

نظر سوم: غایت سومی که برای تعلیم و تربیت گفته شده است، این است که فقط به انسان‌ها تعلیم اخلاقی بدهد. اینکه چه اموری به لحاظ اخلاقی، خوب است یا بد؟ اگر این دیدگاه را بپذیریم، آیا تعلیم و تربیت دینی معنای محصلی دارد و دفاع کردنی است؟ پاسخ این پرسش کاملاً بستگی به این دارد که اخلاقی را که شایسته می‌دانیم منتقل کنیم، اخلاق دینی است، یا اخلاق سکولار؟ نزاع در این قسمت به این انتقال پیدا می‌کند که آیا اخلاق دینی را باید انتقال داد، یا اخلاق غیردینی و سکولار را؟

نظر چهارم: غایت چهارم این است که آموزش و پرورش به متعلمان و متربیان، استقلال فکری بخشد. افرادی پرورانی که استقلال فکری و اندیشگی داشته باشند و از تعهد، تقلید، موافقت با افکار عمومی، تحت‌تأثیر اطرافیان قرار گرفتن و موافقت بی‌قید و شرط با نرم‌ها و هنجارهای اجتماعی نجات پیدا کنند. می‌خواهیم آن‌ها انسان‌هایی باشند که به تعبیر بعضی از عرفا و فیلسوفان و بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب و روان‌شناسان، انسان‌های دارای زندگی اصیل باشند، نه انسان‌های دارای زندگی عاریتی. زندگی عاریتی، زندگی‌ای است که در آن، دیگران تصمیم‌گیری‌های ما را به ما القا می‌کنند. در این قسم، شکی نیست که تعلیم و تربیت دینی تناقض‌آمیز و پارادوکسیکال است، زیرا تعلیم و تربیت دینی می‌خواهد نحوه خاصی از اندیشگی، احساسات و عواطف و اراده و خواست را در درون ما آدمیان غرس کند و بکارد.

مشکل قبول وقوع قطعی گزاره‌های تاریخی در هر دین و مذهبی این است که انسان متجدد به خصوص که هیچ سخن قطعی‌ای درباره تاریخ نمی‌توان بیان کرد. حال اگر کسی بگوید، اعتبار تعلیم و تربیت دینی‌ای که می‌خواهید به ما بدهید، از یقین به رخ‌دادن دو، سه حادثه تاریخی آمده است و نهایت چیزی که می‌توان درباره آن دو، سه حادثه تاریخی داشت، ظن است، تعلیم و تربیت دینی مبتنی بر یک سلسله ظن می‌شود. از این لحاظ، تعلیم و تربیت دینی چه رجحانی بر تعلیم و تربیت‌های غیردینی دارد؟ ما می‌توانیم تعلیم و تربیت معنوی داشته باشیم. تعلیم و تربیت معنوی هیچ کدام از آن سه مشکل را ندارد. ممکن است کسانی این امر را به معنای خروج از دین بدانند؛ البته غرض من از دین، همین معنویت است. وقتی از دین به معنای دین تاریخی، نهادینه و سنتی، به طرف معنویت می‌رویم، از صدف دین به گوهر دین و از قشر دین به لباب دین می‌رویم.

استاد ملکیان در بخش دیگری از دیدگاه‌هایش در تبیین تعلیم و تربیت دینی می‌گوید: اگر به چهار نکته توجه کنیم، می‌توانیم از ظاهرگرایی تا حد فراوانی گریز کنیم.

یکی اینکه از این عقیده واقعاً دست بشوییم که دینداری به معنای مالک حقیقت‌بودن است، نکته دوم این است که توجه کنیم دین نیامده است تا با واضحات عقل و وجدان اخلاقی بستیزد.

نکته سوم این است که ارزش عبادیات به معنای اخص دین هم فقط به این است که در خدمت اخلاق باشند؛ بنابراین خود عبادیات هدف نیستند، برای رسیدن به هدفی وسیله هستند که از آن هدف به اخلاقی شدن تعبیر می‌کنیم.

نکته چهارم هم این است که گمان نکنیم هر کس به لحاظ شناسنامه‌های تعلق به دین و مذهب ما ندارد، از حیطة ملکوت و محبوبیت خدا بیرون است.

استاد ملکیان در زمینه ناکامی‌های نظام تعلیم و تربیت ما پس از انقلاب می‌گوید: به نظر من، در تعلیم و تربیت ما چهار عیب عمده وجود دارد. عیب اول این است که تعلیم و تربیت باید با نیروهای باوراننده شروع شود و بعد در صورت اقتضا، فقط به نیروهای انگیزاننده توسل جوید و در رتبه سوم و در صورت لزوم، به نیروهای وادارنده توسل جوید. در کشور ما از آخر به اول وارد کار شده‌اند. در اغلب موارد، به نیروهای باوراننده هیچ التفاتی نشده است. نیروهای باوراننده، نیروهایی هستند که فقط با توسل به نیروی استدلال و نه با هیچ چیز دیگری، متعلم و متربی را به آن جهتی که می‌خواهید، سوق می‌دهند. مشکل دوم این است که تعلیم و تربیت دینی به هیچ وجه من‌الوجه نباید اجباری باشد. نکته سومی که باید در تعلیم و تربیت ما وجود داشته باشد، این است که معلم‌ان دینی باید فکورترین و فهم‌ترین معلم‌ان ما باشند. نکته چهارم این است که معلم‌ان تعلیم و تربیت دینی ما -از سطح کودکان گرفته تا سطح دانشگاه -باید چنان رفتار نکنند که گویی مدافعان نظام جمهوری اسلامی هستند. ملکیان درباره تأثیر قرآن و تعالیم آن بر نظام تعلیم و تربیت بر این باور است که برای جامعه و برای نظام سیاسی‌ای که قرآن را کتاب آسمانی خود می‌داند، کمال مطلوب این است که تعلیم و تربیتش

بیش‌ترین مطابقت را با روش‌ها و محتویات تعلیم و تربیتی قرآن داشته باشد. به نظر می‌آید نه به لحاظ روش و نه به لحاظ محتوا، به آن چیز نزدیک نیستیم. نکته اولی که واقعاً باید به آن توجه کرد، این است که کل نظام تعلیم و تربیت قرآنی، بر برداشتن بارها و بندها مبتنی است. به لحاظ روش انصافاً چیزی که در قرآن شاخص است، این است که همیشه «هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» مهم است. برهان بیاورید: اگر راست می‌گویید، دلایلتان را بیاورید.

نکته سوم هم که به تعبیر دینی قرآن، در ما وجود ندارد «اتبعوا من لا یسألکم اجرا و هم مهتدون» است. این دو ویژگی باید در معلم‌ان و مربیان ما احراز شود. هیچ

سودی از تعلیم و تربیت خود نخواهند و خودشان راه‌یافته باشند.

همچنین استاد ملکیان در درسگفتارهای خود با عنوان «شرایط لازم تعلیم و تربیت اخلاقی» به محورهای زیر پرداخته است:

تأکید اصلی ملکیان بر هدف اخلاقی‌ترکردن آموزش و پرورش و توجه به ارکان اخلاقی چون صداقت، تواضع، احسان و شفقت به عنوان لب اخلاق قرار گرفته است.

در آن گفت‌وگوها در رابطه با

صداقت به پنج ساحت منش انسان اشاره شده است. باورها، احساسات و عواطف و هیجانات، ساحت ارادی (خواسته‌ها و نیت‌ها) و ساحت گفتار و کردار که در صورت ناسازگاری هر یک از این ساحت‌ها یک رذیلت اخلاقی ایجاد می‌کند. در ادامه «تفکر» به عنوان عامل علمی برشمرده شده که انضمام آن به احساسات و هیجانات با سه دشمن در طول تاریخ روبه‌رو بوده و در این باره سه نوع تعلیم و تربیت شکل گرفته است. یکی آنکه تفکر را به تعلیم و تربیت اخلاقی راه نمی‌دهند و آن جزم‌اندیشی یا دکماتیسم اخلاقی است یعنی برای هر مسئله اخلاقی یک راه‌حل شناخته‌شده بیشتر وجود ندارد. دوم دلیل تراشان که برخلاف استدلال است. در استدلال فرایند تفکر مقدم است بر فرآورده تفکر و دسته سوم نسبی‌گرایان اخلاقی که معتقدند اصلاً درست و نادرست مطلق وجود ندارد. به باور ملکیان تعلیم و تربیت اخلاقی فقط باید با رشد فکر صورت بگیرد، مشخصه اصلی تفکر نیز با خوداندیشی در اخلاق است. به جای آنکه دیگران به‌جای ما بیندیشند. وی معتقد است اندیشیدن در اخلاق، در یافتن بهترین مسئله اخلاقی و همچنین یافتن بهترین راه‌حل مسئله اخلاقی مطرح است، سپس اشاره‌ای گذرا به موانع تفکر اخلاقی داشته، عادت‌کردن‌های زندگی اجتماعی و پیش‌فرض‌های ناآگاهانه به‌جای کاویدن شقوق مختلف را از موانع عمده تفکر اخلاقی برشمرده است.

به‌علاوه ملکیان در گفت‌وگو با معلم‌ان نیز چهار نکته پیرامون تعلیم و تربیت برشمرده است. خلاصه‌ای از این گفت‌وگو نیز در پی می‌آید:

از دیدگاه وی نخستین نکته این است:

خوب و بد زندگی خود را و خوبی و خویشتی آن را بر نظام سیاسی حاکم متوقف نکنید. در عین اینکه باید نسبت به درد و رنج مردم حساسیت داشته باشید، اما در عین حال به موازات آن برای خود و دیگرانی که زندگی‌شان تحت تأثیر شما باشد نیز زندگی خوب و خوش فراهم کنید. خلاصه هرچند هوشیاری و حساسیت نسبت به شرایط حاکم بر یک رژیم سیاسی باید باشد اما خوشی خود را به این بهانه به تأخیر نیندازید.

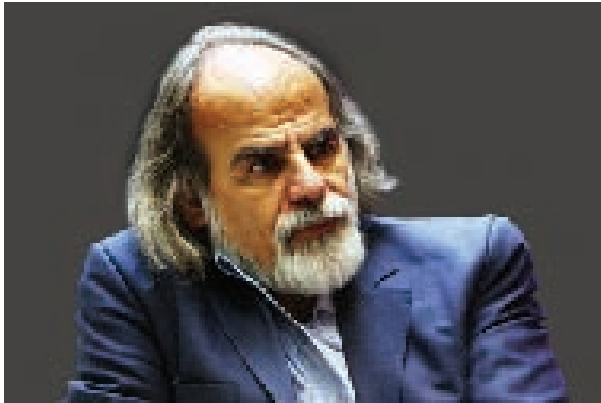
دومین نکته این است که: اگر هر یک از ما بنا را بر این بگذاریم که اگر کاری را بلد نیستیم انجام ندهیم و اگر بلدیم درست انجام بدهیم اوضاع بسامان می‌شود. توانایی هم این است که کارمان را خوب انجام دهیم و اگر تطمیع و تهدید هم شدیم باز کارمان را درست انجام بدهیم.

ملکیان نکته سوم را توجه به داشتن زندگی خوش و خوب مطرح می‌کند و می‌گوید البته خوشی در چارچوب خوبی باید باشد. منظوم از خوبی، اخلاقی زیستن است. زیست اخلاقی هم می‌تواند در ارتباط با خودمان باشد هم در ارتباط با دیگران و هم با طبیعت بی‌جان. آنچه بد است این است که برای خوش‌بودن، اخلاق را زیر پا بگذاریم. در قرآن آمده

«لانتس نصیبک من الدنیا» بهره خود را از دنیا هرگز فراموش نکن و به کرات در قرآن «متاع الحیوه الدنیا» ذکر شده است. پس باید به دو امر خوب‌بودن در درجه اول و خوش‌بودن در درجه دوم توجه کرد. اول باید زندگی ما اخلاقی باشد و بعد در چارچوب اخلاقی بودن تا می‌توان لذت برد. پس اگر برای خوش‌بودن رشوه بگیریم، کم‌کاری، احتکار، تقلب، رباخواری، سخن‌چینی و ظلم کنیم بد است و بیشترین تقبیح را ایجاد می‌کند. اگر برای خوش‌بودن هیچ ظلم و کار خلافی نمی‌کنید و در چارچوب ضوابط اخلاقی، خوش می‌گذرانید این خوشی خجالت ندارد.

و نکته چهارم این است که برای یک زندگی خوب و خوش باید سه نوع کار را در زندگی انجام داد و خوب است از ابتدا این‌ها را به‌پچه‌ها بگویم. اول اینکه در زندگی انسان باید استقلال مالی و مادی داشته باشد تا بتواند زندگی اخلاقی همراه با بیشترین لذت را برای خود فراهم کند. برای داشتن استقلال مالی و مادی باید درآمد داشت. برای درآمد داشتن باید شغل و حرفه داشت. برای اینکه در شغل خود به آن دو مصیبت (نکته دوم) گرفتار نیایم باید تخصص داشته باشیم. اولین کار این است که دنبال تخصص برای شغلی برویم. البته منظوم از تخصص مدرک تحصیلی نیست. تخصص یعنی در یک رشته علمی یا فنی یا هنری به میزانی که می‌خواهید متصدی یک حرفه یا شغل بشوید آگاهی داشته باشید. اصطلاحاً به آن مهارت گفته می‌شود. به همان اندازه علم و فن و هنر لازم است که بتواند از طریق آن شغل و حرفه‌ای داشته باشند و امرارمعاش کنند.

باید از این عقیده واقعاً دست بشوییم که دینداری به معنای مالک حقیقت‌بودن است، علاوه بر این توجه کنیم دین نیامده است تا با واضحات عقل و وجدان اخلاقی بستیزد



هریک از ما درونمان به یک یا چند چیز علاقه خودانگیزخته و خودجوشانه داریم. علقه‌های افراد متأثر از شخصیت آنان بوده و با یکدیگر تفاوت دارند.

اگر آدم به این علقه‌ها بی‌توجه باشد آثار بسیار بدی در زندگی‌اش به‌جا خواهد گذاشت. انسان باید سیراب شود. شغل و حرفه انسان برای درآمدش است؛ اما آنچه او را سیراب می‌کند پرداختن به علقه‌هایش است.

فعالیت سوم، رایگان‌بخشی است. هر چه من دارم هستی رایگان به من بخشیده است. استحقاق من سبب بخشش به من نشده است. داده‌ها از روی شایستگی و ناشایستگی نیست..

ممکن است کسی سؤال کند که دوقلوهای همسان که در شرایط یکسان به دنیا آمده‌اند، چرا آینده متفاوتی می‌توانند داشته باشند مثلاً یکی می‌شود استاد دانشگاه و یکی دیگر، مکانیک ماشین می‌شود. این نشان می‌دهد که چیزهایی دست خودمان است مثلاً با پشتکار می‌توانیم مسیر زندگی‌مان را تغییر دهیم. در جواب می‌توان گفت آنچه به ما ندادند نالایق بودیم و نه آنچه دادند لایق. هر چه این احساس در شما زیاد شود احساس متقابل در شما پدید می‌آید که اگر

بنابراین وقتی به این نتیجه رسیدید که به شما رایگان داده شده است برای قدردانی، شما نیز بخشی از آن را برمی‌گردانید. این گونه می‌توان حق شناس بود. رایگان‌بخشی همان اخلاقی زیستن است. اخلاقی بودن یعنی من حق کسی را نمی‌خورم و حتی بخشی از حق خود را نیز مجاناً به دیگران می‌دهم، به عبارتی همان رایگان‌بخشی است.

اگر کسی بخواهد شهروند خوبی باشد باید در ازای خوردن سیبلی، سیبلی بزند. ولی اگر از آن صرف‌نظر کند و عفو کند این یک عمل اخلاقی است. عفو، گذشتن از حق خود است. پس حقوقی زیستن با

اخلاقی زیستن تفاوت دارد.

رایگان‌بخشی خوبی زندگی را و درآمدزایی و پرداختن به علقه‌ها، خوشی زندگی را تأمین می‌کند. بچه‌ها باید بدانند دانشگاه صرفاً برای رسیدن به نخستین نوع کار است که درآمدزایی دارد. هر چند تنها راه درآمدزایی هم نیست. معلم و معلم سوار بر یک کشتی هستند و در صورت همکاری این کشتی حرکت خواهد کرد. اگر معلم چیزی به دانش‌آموز بگوید که خودش عمل نمی‌کند، پذیرفتنی نیست. اگر دانش‌آموز ببیند معلمش توانسته بین این سه (کار، خوبی و خوشی) تعادل ایجاد کند او نیز درس می‌گیرد. ■

این‌ها را رایگان به من داده‌اند بخشی از آن را به هستی برگردانم. به آن‌ها که داده نشده رایگان‌بخشی کنم به‌جای اینکه بابت نداشته‌های آنان به خودم مباحثات کنم و داشته‌هایم را دست‌مایه‌ی فخر خود و لاف‌زنی قرار دهم. به من بدون استحقاق دادن پس به او ببخشم که بدون اینکه استحقاق نداشته باشد، نداده‌اند. پس نه تنها نباید فخر فروشی کرد بلکه باید نسبت به آن‌ها که داشته‌های ما را ندارند، شفقت و رقت قلب بیشتری داشته باشیم. در میان نعمت‌ها باید آن نعمت‌هایی که مهم‌تر هستند و به ما داده شده است نسبت به افرادی که از آن نعمت‌ها محروم‌اند سبب شفقت بیشتری در ما شود.

جوهر دین: بیداری انسان

تعلیم و تربیت دینی از دیدگاه رضا داوری *

به حل مسائل غیرسیاسی بپردازد از حل مسائل خودش وامی‌ماند. متأسفانه در روش‌های آموزشی ما خیلی از مسائل دینی را پیش از پرسش و نیاز دانش‌آموزان می‌خواهیم به آن‌ها و یا حتی مردم تحمیل کنیم و این کار درستی نیست. باید گفت‌مان جست‌وجو و جست‌وجوگری را تشویق کرد. اگر می‌خواهیم تعلیمات دینی جایگاه حقیقی خود را پیدا کند باید حوصله و تحمل داشته باشیم و اگر دانش‌آموز آن را یاد نگرفت حوصله به خرج دهیم و به امر سهولت‌یادگیری متناسب با سن یادگیری و یادگیرنده نیز توجه کنیم. واضح است که تعلیمات دینی را نمی‌توان مانند فیزیک و یا زمین‌شناسی آموزش داد. امروزه بسیاری می‌گویند «ما دینمان را حفظ می‌کنیم و در عین حال از فواید دنیای متجدد هم خود را محروم نمی‌سازیم». در این حرفی نیست که باید از فواید دنیای متجدد برخوردار شد، اما این برخورداری در صورتی میسر است که طرحتی برای آینده وجود داشته باشد و هر چه را فرامی‌گیریم در آن طرح هماهنگ و به شکل متناسبی قرار دهیم. چرا هر سال در آموزش‌های مدرسه تغییراتی می‌دهیم آیا از خود پرسیده‌ایم که عیب کار کجاست؟ تعلیمات دینی مقوله‌ای است که باید عین وجود دانش‌آموز شود و اگر نشود آموزش آن چه سودی دارد؟ توجه کنید که دین بدون ادای مناسک و آداب و عبادات معنی ندارد. اما دینی که منشأ آثار اجتماعی و فرهنگی می‌شود چیزی بیش از عادات دینی است. دین پیوند قلبی میان معتقدان و مبدأ است. توجه کنید که دین ساحت‌های «حقیقت» و «طریقت» و «شریعت» دارد. اگر یکی از این‌ها را جدا کنید و آن را تمام دین بدانید کار دشوار می‌شود. اگر این سه ساحت را با هم در تعلیم دین در نظر بگیریم درس تعلیمات دینی ما روح و نشاط پیدا می‌کند. دقت کنید جوهر دین بیداری انسان است. در پی این حادثه آدمی در وادی طلب گام می‌گذارد. تذکر و یادآوری آدمی را به مقام خود واقف می‌کند و پس از آن است که از قید تعصب‌ها و از قهر رسوم و ظواهر آزاد می‌شود و وقتی آزاد شد به طلب حقیقت و علم برمی‌خیزد.

* این مطلب چکیده‌ای است از مصاحبه انجام گرفته با دکتر رضا داوری که در کتاب آسیب‌شناسی تربیت دینی انتشارات مدرسه منتشر شده است

تغییر عالم نه تنها در قرآن آمده، بلکه از دکارت به بعد و به‌ویژه پس از مارکس اصل اساسی فلسفه جدید شد ولی آیا ما قادریم هر تغییری را که بخواهیم به وجود بیاوریم؟ آیا به ممکن بودن آن تغییر فکر کرده‌ایم؟ آیا به اثرگذاری آن فکر کرده‌ایم؟ کما اینکه ما از احکام دین و شریعت صحبت می‌کنیم، ولی از تأثیر گفته‌های خود روی طرف مقابل بی‌خبریم. آیا هرگز از خود پرسیده‌ایم آنچه در رادیو، تلویزیون و مطبوعاتمان، در کوچه و بازارمان از دین و آیین و قرآن و روایت می‌گویند چه اثری دارد و تا چه اندازه به گوش مستمعان و مخصوصاً جوانان می‌رود؟ چندین نفر عمل به دین برایشان نهادینه شده است؟ آن‌هایی که نگاه امنیتی به دین دارند فکر کرده‌اند که چرا تأثیر حرف‌های مخالفین آن‌ها بیشتر است؟

اجرای مناسک دینی مهم است، اما حکومت و سیاست در وعظ، تبلیغ و اجرای مراسم و مناسک خلاصه نمی‌شود. اگر حکومت همه هم‌تمش را مصروف اجرای مناسک دینی کند از مقصد اصلی خودش دور می‌شود. گرچه در گذشته بسیاری از ما به مدرنیته اعتقاد داشتیم و خوبی‌های آن را می‌گفتیم مدرنیته جای دین را تنگ کرده است اما این روزها جای بیشتری برای دین در دنیا باز شده است، اما این توقع که بچه‌های ما صبح تا شب با کامپیوتر سرگرم باشند و بعد به نماز جمعه و مراکز دینی بروند، تمنای محال نیست، اما شاید قدری بی‌پروایی در آن نهفته باشد. درست است که هنوز هم مردم به مسجد می‌روند و در نماز جمعه شرکت می‌کنند، اما در عصر جهانی شدن باید تأمل کرد که چگونه می‌توان دین‌داری حقیقی را با جهانی شدن حفظ کرد. با اکراه و اجبار هیچ حقیقتی را نمی‌توان به دیگران نشان داد و به‌خصوص باید دانست که هرچند از درس و بحث نمی‌توان روگرداند، ولی ایمان و اعتقاد هم با دایرکردن کلاس درس پدید نمی‌آید. تجدد فرونگاه نیست که اشیای مصرفی را از آنجا بخریم. اگر پذیریم که تجدد یک نظم است و از هماهنگی درونی برخوردار است، می‌توانیم به دنبال اساس و اصول تجدد بگردیم. گفته‌اند نظم تجدد «نظم فلسفه کانتی» است. شناخت این نظم کانتی است که افراد صاحب‌نظر را به بار می‌آورد. حکومت و سیاست وقتی ناگزیر شود که

حشم انداز تلویح



این انگاره که اسلام با سلسله ایرانی و زور شمشیر و با ایران شده و افسرانهای تاریخی زیادی درباره زین العابدین و پسرانش اسلام از سوی ایرانیان را مقبول می‌راند. اکنون دروازه‌های پند عوامی و خاله‌هایی در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه ایران و ایران‌توریست‌ها، نسبت شد که اسلام علوی بخش گمشده‌های از این ایران افتاده و فتح ایران را اثرات بی‌شمارگی حاصل نمود.



استاد اکبر لکوت با بازخوانی دفتر منابع تاریخی، پندگی برای این پرسش فراموش کرده است. همانا بافته‌های این پژوهشگر تاریخ، بر قراری بنیاد محکم سازر شده و حجاب (توسعه) زینت و حکومت سامانی که موجب عدم بهاداری مذهبی و سرکوت فرقه‌های دینی دیگر شده از سگس و شاه سمسد و منصب عقلمی که اخیراً برای سیاسی و اقتصادی و در دست عده‌ای محدود منتشر میگردد، برپندارهای اجتماعی و تعریف کلیت ارباب به اشاق جمعیت کشور از حقوق اولیه اقتصادی و اجتماعی و معامله ریز و درخت دیگر زمین‌ها را رویگردانی مردم از مسئولان شده بود. در این مقاله استاد لکوت به‌دقت مواجعه آیین رسمی وقت را با فریق دینی دیگر مورد واکاوی قرار داده و از بروز انشعب و پیچیدگی در آیین زرتشتی در اثر تاروداری و انحصارگرایی پوچدان رسمی سخن گفته و معادلی گوندگویی را در این خصوص ذکر کرده است. بخش اول پژوهش از شمعد استاد لکوت در این شماره تعلیم خوانندگان می‌گردد.

نقدان معنویت‌های مردم و
مهر کوینگری‌های مذهبی در سقوط
شاهنشاهی سیاسی



امیر تپوب

امینی و مراجع تقلید از انتصاب
مشاور مذهبی نخست‌وزیر تا
دیدار با سراج شم



رحیم روحبخش

نقش محرومیت‌های مردم و سرکوبگری‌های مذهبی در سقوط شاهنشاهی ساسانی

بخش اول

مقاله زیر بازنویسی سخنرانی اکبر ثبوت در اندیشگاه کتابخانه ملی، در تاریخ ۱۳۹۳/۸/۱۷ است که در دو بخش تقدیم خوانندگان می‌شود.



اکبر ثبوت

یهود را آزاد می‌کند و حتی به آن‌ها برای بازگشت به وطنشان یا برای آمدن به ایران کمک می‌کند. این پیشینه‌ها را پیش از روی کار آمدن ساسانیان داریم، ولی ساسانیان که بر سر کار می‌آیند، ورق به کلی برمی‌گردد و پیوند استواری مابین حکومت و دیانت و بلکه مابین حکومت و روحانیت و طبقه خاص روحانی برقرار می‌شود. در حقیقت حکومت به دست یک طبقه خاص می‌افتد که طبقه روحانی (موبدان زرتشتی) است. نظام طبقاتی هم که از قبل بوده، به صورتی هرچه بسته‌تر و خلل‌ناپذیرتر درمی‌آید. طبقه روحانی در صدد برمی‌آید آیینی را که خود پیشوای آن است، به همه بقبولاند و اجازه حضور به هیچ آیین دیگری در قلمرو ایران ندهد؛ البته آیین زرتشتی، آیین تبشیری و تبلیغی نبوده است که مقامات دینی زرتشتی بخواهند آن آیین را در خارج از قلمرو ایران تبلیغ کنند، ولی معتقد بودند در قلمرویی که عنوان «ایران» را دارد، فقط باید آیین زرتشتی و پیشوایی و رهبری دینی آن هم با آن‌ها باشد. این ماجرا، پیامدهای نامطلوب بسیاری داشت؛ زیرا ما از پیش از دوران ساسانی، آیین‌های متعددی در ایران داشتیم؛ مسیحیت، آیین یهود، آیین بودا و حتی بعضی از فرقه‌ها که تأثیراتی از آیین هندو گرفته بودند؛ یا در درون آیین زرتشتی، انواع و اقسام انشعاب‌ها و گرایش‌های مختلف بوده و میان پیروان آن‌ها از جهات مختلف، اختلاف‌نظر بوده است. حکومت طبقه روحانی که بدین ترتیب برقرار شد، روحانیون زرتشتی به‌طور جدی شروع کردند به مقابله با پیروان ادیان دیگر. البته در پاره‌ای از مقاطع که پادشاه اقتدار بیشتری داشت و از خرد بیشتری برخوردار بود، می‌توانست تا حدودی جلوی زیاده‌روی‌های طبقه روحانی را در سرکوب فرقه‌های مختلف بگیرد، ولی مجموعاً می‌توانیم بگوییم که در طول صدها سال فرمانروایی شاهان ساسانی بر ایران، به‌اندازه‌ای سرکوب فرقه‌های مختلف رواج داشته که نظیر آن را کمتر می‌توان یافت.

نهضت‌های متعددی نیز در دوره ساسانی پا گرفت که هدف آن‌ها اصلاحات دینی بود. مانند مانوی‌گری و مزدکی‌گری و انشعاباتی در درون آیین زرتشتی روی داد و به ظهور فرقه‌هایی مانند «زروانیه» و «گیومرثیه» انجامید، ولی روحانیت زرتشتی، روحانیت حاکم بر آن اعصار، تمام اهتمامش را بر سرکوب این نهضت‌های اصلاحی و پیروان تمام ادیان دیگر گذاشت.

از روزی که شخص مانی، مغضوب سلطان ساسانی و موبدان زرتشتی واقع شد، پیروان او هم بسیار تحت تعقیب و در معرض سرکوب قرار گرفتند و این سیاست تا پایان عصر ساسانی ادامه داشت. به همین منوال از روزی که رهبر و پیشوای مزدکیان و پیروان او تحت تعقیب قرار گرفتند و کشته شدند تا پایان دوره ساسانی، برنامه سرکوب آنان بدون وقفه ادامه داشت.

در میان فرقه‌های دیگر، یهودیان و مسیحیان هم در بیشتر سال‌ها سخت در معرض آزار و شکنجه بودند، هرچند که این‌گونه برخوردها همیشگی نبود و گاهی تخفیف و کاهش پیدا می‌کرد. انگیزه حکومت در سرکوب مسیحیان، از جمله این بود که تصور می‌رفت آنان، به دلیل هم‌کیشی با رومی‌ها، گرایش به حکومت روم دارند. لذا حکومت، مسیحیان را به چشم عمال بیگانه می‌دید و به‌سختی سرکوب می‌کرد؛ البته

سخن را با این پرسش آغاز می‌کنم: ما در صدر اسلام با یک تقابل روبه‌رو هستیم؛ در یکسو ایران با حکومتی مقتدر و قلمروی وسیع است با ۱۴۰ میلیون جمعیت؛ و فرهنگ و تمدنی عظیم و آئینی آسمانی؛ یکی از دو ابرقدرت عالم و بلکه در بسیاری از مقطع‌ها، بزرگ‌ترین ابرقدرت عالم؛ و با تجهیزاتی نظامی فوق‌العاده به لحاظ کمیت و کیفیت و طبیعتاً لشکریان و سپاهیان متناسب با آن جمعیت و آن تمدن و قلمرو وسیع.

سوی دیگر، یک سپاه حداکثر ۳۰ تا ۵۰ هزار نفری که نه تجهیزات درستی دارند و نه وابسته به حکومتی هستند که از نظر سابقه و فرهنگ و تمدن، درخور توجه باشد؛ و درعین حال در برخوردی که مابین این ابرقدرت و آن سپاه ۳۰ تا ۵۰ هزار نفری پیش می‌آید، آن ابرقدرت فرومی‌باشد؛ درحالی‌که وقتی به گذشته برمی‌گردیم، می‌بینیم بیست سی سال پیش از آن، همین ابرقدرت، ابرقدرت مقابل را به زمین می‌زند و بسیاری از متصرفات آن را در مصر و آسیای صغیر و فلسطین و شامات به تصرف خود در می‌آورد.

اکنون این پرسش پیش می‌آید چه عاملی موجب آن شکست بوده؟

بلاشک تنها بر یک عامل نمی‌توان انگشت نهاد و عوامل متعددی در این مورد نقش داشته‌اند. اکنون درباره یکی از آن عوامل توضیحاتی می‌دهیم.

ما وقتی به ایران پیش از دوره ساسانی برمی‌گردیم، می‌بینیم پیوند استواری بین دین و حکومت وجود ندارد؛ و حکومت در کار دین و اینکه چه دینی باید رسمی باشد و پیروان و پیشوایانش قدرت داشته باشند، دخالتی نمی‌کند. فرقه‌هایی در ایران وجود دارند، حکومت هم کار خودش را می‌کند. آزادی مذهبی هم وجود دارد و قرار بر سرکوب هیچ فرقه‌ای نیست. کوروش که بنیانگذار شاهنشاهی ایران است، آزادی مذاهب را محترم می‌شمارد و پس از فتح بابل، اسیران

موردی هم پیش می‌آمد که در این برخوردها تخفیف داده می‌شد.

دیگر فرقه‌های مذهبی هم معمولاً در نزد حکومت وضع مطلوبی نداشتند، هرچند به اندازه مسیحیان و مانویان در معرض آزار نبودند. مثلاً بودائیان و برهمنیان نیز در پاره‌ای موارد محکوم به تبعید و اخراج از ایران می‌شدند. اگر در نظر بگیریم که در ایران دوره ساسانی، به دلیل وضعیت نامطلوبی که حاکم بود و نارضایتی مردم از شرایط موجود در جامعه، تصور بر این بود که آیین زرتشتی، پشتوانه نظام اجتماعی و سیاسی موجود است که زندگی آن‌ها را تپه کرده، لذا روزبه‌روز بیزاری از آیین رسمی بین مردم گسترش می‌یافت؛ و با اینکه هم حکومت و هم طبقه روحانی نهایت اهتمام را در سرکوب فرقه‌های مذهبی و ترویج آیین زرتشت داشتند، بیزاری مردم از آیین رسمی، به‌رغم حقانیت و عظمت آن روزبه‌روز بیشتر می‌شد.

از سوی دیگر دو آیین متفاوت که از دو طرف مقابل پا به ایران نهاده بود، هر روز بیش از دیروز مورد اقبال مردم قرار می‌گرفت. اولی، آیین بودا که خاستگاه آن سرزمین شبه‌قاره، همسایه شرقی ایران بود و در نواحی خاوری ایران گسترش زیادی یافت؛ و دومی، آیین مسیح که از جانب غرب و شمال غربی ایران وارد شده بود و گسترش زیادی پیدا کرده بود.

البته آیین زرتشتی گذشته از اینکه آیین رسمی و به عقیده ما آسمانی بود، امتیاز دیگری هم داشت که آن دو آیین نداشتند، به این معنی که آیین زرتشت، نسبت به دنیا و طبیعت نگاهی خوش‌بینانه داشت، درحالی که هم آیین بودائی و هم آیین مسیحی آن روز، نسبت به دنیا و طبیعت نگاه خوش‌بینانه نداشتند. معذک چون مردم امتیازی در این دو آیین سراغ گرفته بودند که در آیین زرتشت - به شکلی که در ایران آن روز عرضه می‌شد - نبود، لذا با سرعتی سرسام‌آور از آیین زرتشت دور شدند و به طرف این دو آیین روی می‌آوردند. امتیاز مزبور این بود که اولاً احساس می‌شد که آیین زرتشت، پشتیبان نظام طبقاتی سفت و سختی است که راه هرگونه پیشرفت را بر اکثریت مردم سد کرده است؛ نه حق تعلیم و تربیت برای مردم قائل است، نه حق مالکیت، نه آزادی برای خروج از طبقه‌ای به طبقه دیگر و نه حتی آزادی خروج از روستا و آبادی وابسته به آن. درحالی که در آیین بودا و آیین مسیح، حمایت

از نظام طبقاتی، با آن سفت و سختی احساس نمی‌شد. به‌علاوه همین که حکومت جائر زمانه، مروج آیین زرتشتی شده بود، در نظر مردمی که از حکومت ناراضی بودند، نقطه‌ضعف این آیین به شمار می‌آمد. آن‌گاه در کشوری که همه فرقه‌های مختلف فکری و مذهبی در حال سرکوب شدن و طردشدن بودند و مردم نسبت به آیین رسمی روزبه‌روزی اعتقادتر می‌شدند و بیشتر به آن پشت می‌کردند و حتی آن‌ها که به آن آیین معتقد بودند، اعتقادشان را به نظام حکومتی متکی بر آن آیین از دست داده بودند، وقتی این نظام حکومتی در معرض حمله و هجوم قرار می‌گیرد، از جانب توده‌های مردم

حمایت نمی‌شود و پیروان فرقه‌های مختلف مذهبی خاصه مانویان، مزدکیان و مسیحیان، نقش بسیار مهمی در هموارکردن راه برای مسلمانان ایفا می‌کنند؛ و حتی سراغ زرتشتی‌ها و پیروان آیین زرتشت و مقامات عالی‌رتبه دولت ساسانی هم که می‌رویم، می‌بینیم بسیاری از آن‌ها هم برای سرنگون کردن حکومت ایران از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

برای توضیحات بیشتر، نگاهی می‌افکنیم به پاره‌ای از آنچه محققان بزرگ ایرانی و اروپایی درباره محرومیت‌های اکثریت ایرانیان و نیز همکاری پیروان ادیان مختلف با مسلمانان برای پایان دادن به فرمانروایی ساسانیان نوشته‌اند. البته فراموش نشود که هدف این محققان، تبلیغ علیه یا له مذهبی خاص نیست؛ بلکه می‌خواهند این حقیقت را تفهیم کنند که دین - هر دینی باشد - وقتی به قدرت گره بخورد، دچار چه عوارضی می‌شود و چه پیامدهای نامطلوبی دارد. مسلماً آنچه را ایشان با این هدف درباره آیین زرتشت گفته‌اند، درباره آیین مسیح و دین اسلام و ... نیز در جای خود می‌توان گفت.

نیم‌نگاهی به اوضاع اجتماعی

استاد سعید نفیسی که در بسیاری از آثار خود، ستایش از ایران باستان را تا مرز حماسه‌سرایی رسانیده و در نگوهرش اعراب و تقبیح رفتارهای آنان سنگ تمام گذاشته، در کتاب تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد: در دوره ساسانی از ۱۴۰ میلیون جمعیت ایران، تنها ۱/۵ میلیون نفر، حق مالکیت داشته و دیگران (۱۳۸/۵ میلیون تن انسان) همه از این حق طبیعی خداداد، محروم بوده‌اند. ناچار هر آیین تازه‌ای که این امتیازات ناروا را از میان می‌برد و برابری فراهم می‌کرد و به این میلیون‌ها مردم ناکام، حق مالکیت می‌داد و امتیازات طبقاتی را از میان می‌برد، همه مردم با شور و شغف بدان می‌گرویدند. در این دوره، تعلیم و تربیت و فراگرفتن علوم متداول، انحصار به موبدزادگان و نجیب‌زادگان داشته است؛ و اکثریت نزدیک به اتفاق فرزندان ایران، از آن محروم بوده‌اند. روحانیت نیز اختصاص به قبیله و نژاد مخصوصی داشته است و ناچار کسی را که از این نژاد نبوده، در جامعه روحانی نمی‌پذیرفته‌اند. خانواده و مالکیت نیز که در هر تمدنی اساس مدنیت را فراهم می‌کند و مدار زندگی اجتماعی است، در دوره ساسانی پایه و مبنای درستی نداشت. طبقات متعدد و اکثریت

هنگفت مردم کشور، از حق مالکیت - به‌نفع طبقات ممتاز - محروم بودند و تشکیل خانواده هم بر اساس و روش پابرجا و مستدلی استوار نبود. گاهی در اسناد دیده شده که مردی چند صد زن در خانه داشته است. دشوارترین موضوع را پس از طلاق، تفکیک دارایی زن از شوهر می‌دانسته‌اند؛ زیرا زن تا طلاق نگرفته بود، در اداره دارایی خود هیچ حقی نداشت (تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، صص ۲۵-۲۶، ۳۵، ۴۲، ۴۶).

سرکوبگری‌های مذهبی و نقش مخرب آن‌ها

در مقابل طریقه زرتشتی که مذهب دولت و دربار بود، دو طریقه دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود؛ یکی طریقه زروانیان که معتقد بودند اورمزد و اهریمن، هر دو از موجود قدیم‌تر و بالاتری به وجود آمده‌اند که طریقه گیومرثیان که معتقد بودند اهریمن وجودی مستقل نبوده، بلکه زمانی که اورمزد در کار خود شک کرده، اهریمن از شک او پدید آمده است. زروانیان و گیومرثیان، هر دو با زرتشتیان مزدیستی اختلاف شدید داشتند و بیشتر، این اختلاف جنبه دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند.

استاد نفیسی درباره مسیحیان ایران نیز می‌نویسد: ساسانیان، مکرر از ایشان کشتار کرده بودند و مسیحیان، خود را کاملاً بیگانه می‌شمردند و دشمنی نزدی در میان پیدا شده بود و در استیلا اعراب بر ایران که مسیحیان بر سر راه واقع شده بودند، متهای یاری و یآوری را با اعراب کرده و سبب عمده استیلا اعراب بر ایران ساسانی بوده‌اند.

در ارمنستان نیز که از زمان تشکیل دولت ماد، همیشه از ایالات مسلم ایران بوده، ساسانیان سیاست خشنی پیش گرفته بودند و به زور شمشیر می‌خواستند دین زرتشتی را در آنجا رواج دهند؛ و ارمنیان در نتیجه همین خونریزی‌ها، قرن‌ها پایمداری و لجاجت کرده، نخست در مذهب بت‌پرستی خود پافشرده و سپس بنای گرویدن به دین عیسوی را گذاشتند؛ و در نتیجه همین اختلاف مذهبی، در تمام دوران ساسانیان، کشمکش بر سر ارمنستان، در میان ایران و روم باقی بود؛ و همین کشمکش نیز ایران را در برابر امپراتوران روم و بیزانس، ضعیف می‌کرد؛ و کار دیگر بیگانگان و از جمله اعرابی را که بر ایران حمله بردند، آسان کرد.

در گرجستان نیز که از قسمت‌های تجزیه‌ناپذیر خاک ایران در دوره‌های پیش از اسلام و در اغلب دوره‌های اسلامی بوده و قسمتی از آن، سرزمین آلانیان را تشکیل می‌داده، طریقه مخصوصی از مذهب نصارا را که به کلیسای ارتدکس یونانی معروف است، پذیرفته بودند؛ و ایشان نیز همان مشکلاتی را که ارمنیان فراهم کرده بودند، پدید آوردند و از آن سوی نیز استیلا بیگانگان بر پیکره ایران آسان‌تر شده؛ و این دو طریقه دیگر از عیسویت را نیز باید بر اختلاف یهود و نستوریان و مانویان و مزدکیان و بودائیان ایران افزود تا معلوم شود که دامنه نفاق، در داخل ایران تا چه اندازه بوده است.



اردشیر دوم در حال تاج‌ستزایی

سوم، طریقه مانوی است که با همه سخت گیری‌هایی که ساسانیان در برابر آن کرده‌اند، نتوانسته‌اند آن را از میان بردارند؛ و مانویان نه تنها در ایران باقی مانده‌اند و فقط در ظاهر عقیده خود را کتمان می‌کرده‌اند، بلکه عده کثیری از آن‌ها از ایران بیرون رفته و در شرق و غرب جهان پراکنده شده‌اند. در دوره ساسانی، مانویان از دربار و حکومت ایران بسیار ناراضی بوده‌اند و قهراً باید در انقراض آن دست داشته باشند.

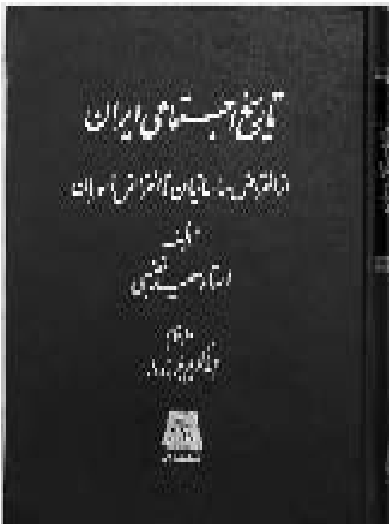
چهارم طریقه مزدکی است که با آنکه مخصوصاً نوشیروان منتهای سخت گیری را با آن‌ها کرده و همه را در جایی محاصره کرده و کشته است، باز هم از میان رفته و در ایران پنهانی زندگی کرده‌اند. به‌رحال مزدکیان در انقراض سلسله ساسانیان، ناچار یاری کرده‌اند.

همچنین نفیسی می‌نویسد: از کرتیر - موبد موبدان زمان شاپور اول که پس از او نیز مدتی سرکار بوده - سه کتیبه در نقش رجب و سرمشهد و کعبه زرتشت، باقی است که جزئیات اقداماتی را که به زور شمشیر برای انتشار دین زرتشت در نواحی مختلف به کار برده است، بیان می‌کند (نفیسی، ج ۲، صص ۲۰-۲۳، ۲۷).

پشت کردن زرتشتیان به حکومت ساسانی

شادروان دکتر محمدجواد مشکور که مفصل‌ترین و محققانه‌ترین کتاب را برای ترسیم چهره ایران در عصر ساسانیان نگاشته، از راه یافتن اسلام به میان ایرانیان، این گونه یاد می‌کند: در آغاز، افرادی که قبول اسلام می‌نمودند، از افسران ایرانی بودند که تسلیم لشکر اسلام می‌شدند و سپس کم و بیش عده‌ای از سربازان آن‌ها به ایشان ملحق می‌شدند. پس از ایشان، دهقانان ایرانی با بزرگان و پیروان خود به اسلام می‌گرویدند و به‌خصوص در مشرق ایران، یعنی در خراسان، عده کثیری از پیروان دین پیشین به اسلام گردن نهادند. شهرنشینان و سایر دسته‌های ده‌نشین به‌خصوص ساکنان قراء و قصباتی که در تصرف مسلمانان درآمدند، پس از طبقات عالی‌تر، به‌تدریج به اسلام می‌گرویدند. کارگران زرتشتی که با آتش و آب و خاک سروکار داشتند و به‌عنوان نجس، مورد تحقیر هم‌کیشان خود قرار می‌گرفتند، آزادی خود را از این فشار روحی در قبول اسلام می‌یافتند و چون اسلام، نظام طبقاتی را از بین برده بود، کشاورزان که سابقاً وابسته به ده خود بودند، اختیار یافتند که خود را از وابستگی رها کرده و به هر جا که بخواهند سفر کنند (تاریخ سیاسی ساسانیان، مشکور، ج ۲، صص ۱۴۴۲-۱۴۴۳).

مشکور همچنین می‌نویسد: یزدگرد یکی از سران سپاه را به‌نام سپاه که دیلمی نژاد و نسبت به سایر سرداران ارشد و ارجمندتر بود، با عده‌ای از سرداران به خوزستان فرستاد. سپاه با عده‌ای قریب به سیصد تن که هفتاد مرد بزرگ از خانواده‌های جلیل در میان آن‌ها بودند - خصوصاً هفت خاندان بزرگ و مشهور ایران - رؤسای قوم و بزرگان را دعوت کرده و به آنان گفت بهتر آن است که ما در مقابل مسلمانان تسلیم شده و اسلام را بپذیریم. تمامی اتباع او نیز گفتند ما طبع امر تو خواهیم بود. سپاه به یکی از سران عرب موسوم به ابوموسی پیام تسلیم داد و درخواست داد که شرایط آنان برای تسلیم پذیرفته شود. ابوموسی گفت: وقتی مسلمان شوید، با ما برابر خواهید بود و هیچ امتیازی نخواهید داشت. سپاه بر گرفتن مزایا و امتیازات اصرار کرد و گفت ما باید مزیتی داشته باشیم.



فرماندهان عرب در این باره از خلیفه عمر کسب تکلیف کردند و عمر اجازه داد که به آن‌ها امتیاز داده شود و هر که خوب امتیاز دهد، در شمار دلبران و به‌اصطلاح عرب «اهل البلاء» محسوب شود. این سیاست، تأثیر بسیار مثبتی داشت و سپاه با سپاه خود مسلمان شدند. همین سپاه بود که با تدبیر خود یک قلعه بسیار محکم و مهم را برای مسلمانان فتح کرد. از شرح حال سپاه معلوم می‌شود که او مقدم بر سران سپاه بوده؛ زیرا رجال هفت خاندان زیر پرچم او بودند و با تسلیم و اسلام او، کار یزدگرد پریشان‌تر شد؛ به‌طوری که نتوانست در فارس هم بماند. شهرهای خوزستان یکی پس از دیگری ساقط و تسلیم شده و کار آن سامان یکسره شد. سردارانی که زیر لوای سپاه بودند و سپس هریک از آن‌ها به فرماندهی عده‌ای از سواران ایرانی در سپاه اسلام منصوب شدند، عبارت بودند از: خسرو که بعدها لقب مقلاص یافت، شهریار شهرویه، افروذین (شاید فریدون باشد) و شیرویه که شخص اخیر با ده سوار برای عقد پیمان تسلیم و گرفتن امتیاز نزد ابوموسی رفته بود. در فتح شهر بهرسیر (ویه اردشیر) نیز سعد - سردار سپاه عرب - از شیرزاد یعنی سردار ایرانی که به اطاعت اعراب درآمده بود، مدد خواست و او منجنیق و عراده‌های جنگی را ساخت و جنگجویان عرب با کمک سپاهیان عجم، محاصره شهر را تنگ‌تر کردند. سرانجام اهل شهر تاب مقاومت نیاوردند و پس از دو ماه محاصره، شهر گشوده شد و غنائم بسیار به دست آمد. این نخستین جنگ مهمی بود که برای فتح یکی از شهرهای هفتگانه واقع شد و نخستین واقعه‌ای بود که آلات مهم جنگی مانند عراده و منجنیق در آن به کار رفت. شیرزاد در این جنگ، بیست منجنیق برای فتح بهرسیر نصب کرده و چندین عراده را به کار انداخته بود. پس معلوم می‌شود که در آن جنگ، تنها دلیری اعراب آن شهر را ننگشود، بلکه هنر ایرانیان و کمک ایشان موجب فتح شد. چون عده اسیران مقیم بین‌النهرین به صد هزار مرد رسید، شیرزاد از سعد درخواست کرد تا اداره امور آنان را به او واگذار کند. سعد هم اداره امور ایشان را به شیرزاد داد. او آن‌ها را آزاد کرده و در قریه‌ها و قصبات و دیار خود سکنی داد که آزادانه مشغول کشاورزی شوند. سعد، خلیفه عمر را نیز از این اقدام آگاه کرد و عمر آن را تصویب و تأیید کرد و این دستور دیگر را هم داد که: هر کس با اعراب جنگ نکرده و پس از فتح به ایرانیان جنگجو کمک نکرده،

آزاد است که به محل زندگی خود برگشته و به کار خود مشغول شود؛ و هر کس که به ایرانیان پیوسته، اما اظهار پشیمانی و اطاعت کند، مشمول عفو خواهد شد و به کار خود خواهد پرداخت (تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۲، صص ۱۳۴۱-۱۳۴۲، ۱۳۶۴-۱۳۶۶).

نقش مسیحیان و مانویان و مزدکیان در سقوط حکومت ساسانی

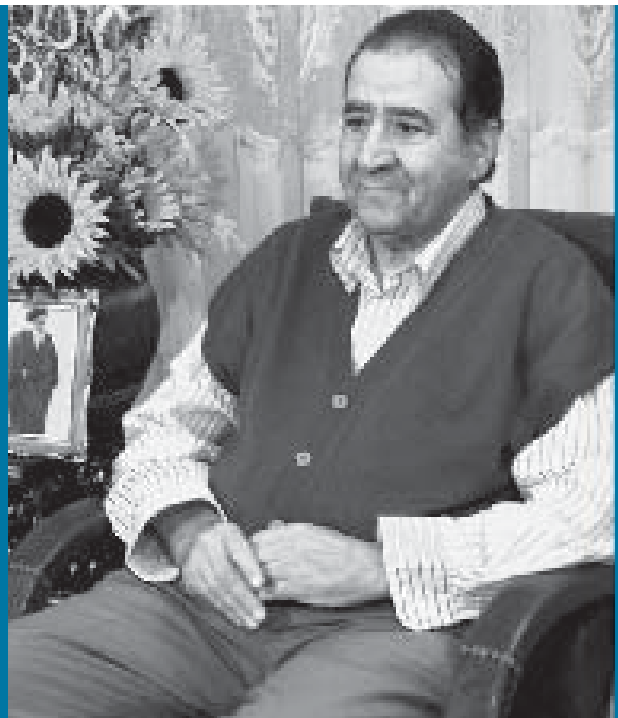
دکتر مشکور می‌نویسد: موبدان از آزار و کشتن پیروان مذاهب دیگر - مانند مسیحیان - و به‌خصوص مانویان و مزدکیان دریغ نمی‌کردند. از این جهت تمام ارباب مذاهب و روشنفکران با ایشان مخالف بودند و در براندازی دولت ساسانی که از موبدان حمایت می‌کرد، می‌کوشیدند. ساسانیان بر پیروان سایر ادیان سخت می‌گرفتند و به کمتر دینی اجازه تبلیغ و آزادی عمل می‌دادند. در شرح حال کرتیر (موبد بزرگ ایران در دوره شاپور اول) گزارش جنایات او در حق مسیحیان و مانویان و پیروان ادیان دیگر آمده است. پادشاهان ساسانی چندین بار به زور و جبر خواستند که ارمنیان مسیحی گریگوری را به دین زرتشت درآورند؛ و چه خون‌ها که در این راه نریخته و چه جنایات‌ها که نکردند، ولی سرانجام نتوانستند ارمنستان را زرتشتی کنند و چون رومیان، مسیحی بودند، ساسانیان فکر می‌کردند که هر کس مسیحی شود، طرفدار روم می‌شود و بنابراین جاسوس است و باید او را کشت. آن‌قدر در این کار افراط کردند که عکس‌العملی در خود ایران پدیدار شد و به دلیل منفوریتی که مغان نزد روشنفکران پیدا کردند، بسیاری از مردم مرتد شدند و به کیش مسیحی گراییدند. حتی بسیاری از شاهزادگان و بزرگان کشور به دین مسیحی درآمدند. از آن جمله انوشک‌زاد - پسر نوشیروان - که مسیحی شد و در غیاب پدرش ادعای پادشاهی کرد و سرانجام به قول مادرش در راه مسیحیت شربت شهادت نوشید. اگر دین اسلام تا صد سال دیرتر به ایران می‌آمد، اکثر مردم ایران مسیحی شده بودند و کیش عیسوی، مذهب رسمی ایران می‌شد (تاریخ سیاسی ساسانیان، مشکور، ج ۲، صص ۱۳۹۲-۱۳۹۳).

دکتر مشکور در معرفی سپاهی که مدائن (پایتخت ساسانیان) را فتح کردند نیز می‌نویسد: بر این سپاه هیچ نامی جز فاتحان نمی‌توان نهاد؛ زیرا اگر آنان را عرب بخوانیم، مسلماً ملل غیرعرب مانند نبط (آرامیان) که بومیان بین‌النهرین بودند و نیز دیلمیان و خود ایرانیان بسیار بودند که دوش‌به‌دوش اعراب می‌جنگیدند. اگر بگوییم مسلمین، باز مسلماً در میان آنان غیرمسلمانان نیز بسیار بودند که از خود اعراب مسیحی و پیروان مذاهب دیگر و حتی از زرتشتیان بودند (تاریخ سیاسی ساسانیان، مشکور، ج ۲، ص ۱۳۴۲).

نیز می‌نویسد: در حمله عرب، مسیحیان آرامی نژاد بین‌النهرین با اعراب بر ضد ایرانیان زرتشتی همدست شدند و بر دولت ایران شوریدند؛ اما کشتارهایی که (شاهان ایران) از مانویان و مزدکیان می‌کردند، خیلی مهیب‌تر بود تا اینکه پیروان آن دو فرقه به یک سالزمان زیرزمینی تبدیل شدند و در امور دولت ساسانی اختلال و کارشکنی کردند و چه‌بسا که به مهاجمان عرب یاری می‌کردند و راهنما و یاور ایشان بودند (تاریخ سیاسی ساسانیان، مشکور، ج ۲، ص ۱۳۹۳-۱۳۹۴؛ نیز بنگرید به: از پرویز تا چنگیز، حسن تقی‌زاده، ص ۱۸۸).

گذری بر نهضت ملی و جنبش معلمان در گفت‌وگو با عبدالله طوطیان

عبدالله طوطیان در ۲۴ دی‌ماه ۱۳۱۷ در نیشابور به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان فروزش واقع در خیابان خاکباز شروع کرد. سپس دوره متوسطه را در دبیرستان رهنما در خیابان فرهنگ تحصیل کرد و پس از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۳۷ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. او از جمله فعالان نهضت ملی و جنبش معلمان در آغاز دهه ۴۰ و پس از آن بود. از جمله فعالیت‌های ایشان، راه‌اندازی اعتصاب معلمان در سال ۱۳۴۰ بود که به دستگیری وی منجر شد. طوطیان در سال ۱۳۵۱، با ادامه مبارزه و به علت تکثیر و توزیع اعلامیه‌هایی ضد رژیم شاه بازداشت شد و بدون محکومیت زیر بازجویی و شکنجه قرار گرفت و پس از مدت کوتاهی آزاد شد. او را دوباره در سال ۱۳۵۴ توسط مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری دستگیر کردند و به ۱۰ سال زندان محکوم شد که در دادگاه تجدیدنظر به ۷ سال حبس تغییر یافت. طوطیان دوران محکومیتش را در زندان قصر سپری کرد و سرانجام با اوج‌گیری مبارزات مردم، در بیست‌وهشتم آبان ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و مبارزات خود را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد.



در میدان‌های شهر میتینگ برگزار کنند و روزنامه‌ها و ارگان‌های بسیاری داشتند که این‌ها چاپ و توزیع می‌شد.

شما جزو کدام‌یک از این احزاب و جمعیت‌ها بودید؟

«من و برادرم ابوالفضل جزو حزب زحمت‌کشان ملت ایران بودیم که ارگان روزنامه شاهد بود و لیدرش هم دکتر مظفر بقایی کرمانی بود که عضو جبهه ملی بودند.»

در سخنرانی‌تان در کانون زندانیان سیاسی، فرموده بودید وقتی روزنامه شاهد توقیف شد، شما نسخه‌های توقیف‌شده روزنامه را پخش می‌کردید، موضوع توقیف روزنامه چه بود؟

«سال ۱۳۳۲، پس از قتل افشارطوس رئیس شهربانی دکتر مصدق، دکتر بقایی که متهم به قتل شده بود مقاله‌ای در روزنامه نوشت و اعلام کرد قتل را دربار با همدستی عوامل پلیس صورت داده که دادستان تحت عنوان توهین به شخص اول مملکت دستور داد که از انتشار روزنامه جلوگیری شود؛ یعنی جلوی دکه‌های روزنامه‌فروشی نرود و از در چاپخانه خارج نشود؛ بنابراین روزنامه در چاپخانه واقع در کوچه قورخانه، در یک حیاط قدیمی، به کار خود ادامه می‌دهد. در حیاط چاپخانه، شبانه‌روز توسط دو پاسبان، حراست می‌شد که روزنامه خارج نشود.»

دوران دبستان شما هم‌زمان است با آغاز نهضت ملی ایران، چه تصویری از آن زمان و فعالیت‌های خود در این دوره دارید؟

«سال ۱۳۲۷ آغاز شورش‌های نهضت ملی در ایران بود. شور و حال سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ طوری بود که هر بچه دبستانی را وادار به روزنامه‌خواندن و شرکت در تظاهرات می‌کرد. چون خانواده‌ام در میتینگ‌ها مشارکت می‌کردند من هم در سن دبستانی بودن در میتینگ‌ها حاضر می‌شدم و کم‌کم وقتی به سیکل اول دبیرستان رسیدم به‌تنهایی در این مراسم‌ها شرکت می‌کردم. از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ اوج نهضت ملی بود و شروع هم از انتخاب‌شدن وکلای جبهه ملی در مجلس چهاردهم بود که مبارزات آن‌ها موجب شد مصدق نخست‌وزیر بشود و با نخست‌وزیر شدن مصدق جبهه ملی اوج گرفت و هر هفته احزاب جبهه ملی



جلیل امجدی

نوجوانانی که عضو حزب بودند، اگر اجازه اولیا را داشتند می‌توانستند شب را پشت‌بام بخوابند و صبح روزنامه‌ها را در سطح شهر پخش کنند. ما که بچه بودیم وقتی مدرسه تمام می‌شد غروب به چاپخانه می‌رفتیم. آنجا تشریحی گذاشته بودند که ما سوارش می‌شدیم، بعد ما را با طناب می‌کشیدند بالا روی پشت‌بام، رختخواب هم انداخته بودند، ساندویچ هم می‌دادند و ما شب را آنجا می‌خوابیدیم. تا صبح که روزنامه‌ها چاپ و بسته‌بندی می‌شد، ساعت هفت و نیم صبح، نفری یکصد نسخه روزنامه دوبرگی می‌گرفتیم و با تش از پشت‌بام پایین می‌آمدیم و در جهات مختلف، در حال دویدن، روزنامه را به مبلغ دو ریال می‌فروختیم. به فاصله کوتاهی روزنامه‌ها در سهرراه اطلاعات و باب‌همایون و ناصرخسرو و بازار و خیابان فردوسی به کارکنان ادارات و بانک‌ها و کسبه و عابران فروخته می‌شد.

وقتی دکتر مصدق اوراق قرضه ملی را منتشر کرد، چقدر از این کار مصدق در مدارس یا بازار حمایت شد؟

«بینید قرضه‌های ملی که مصدق اعلام کرد هرکسی به وسعش یک چیزی خرید. برکه‌های قرضه ملی را که به مدارس فرستادند، معاون‌های مدارس سخنرانی می‌کردند که بچه‌ها تشویق شوند تا این برگ‌ها را بخرند. مثلاً ما ده تومان خریدیم؛ یعنی هرکدام از بچه‌ها که علاقه داشتند ده تومان می‌دادند و این برگ‌ها را می‌خریدند، ولی در بازار، حاج حسن شمشری شاید نزدیک به یک میلیون تومان از این برگ‌ها خرید. در کل به نظر خودم هزینه‌ای که کرد خیلی بالا بود. کل قرضه‌هایی که به فروش رفت ۱۰ میلیون تومان بود که از این ۱۰ میلیون تومان ۱ میلیون تومانش را شمشری خرید.

چطور شد تصمیم گرفتید شغل معلمی را انتخاب کنید؟

«به توصیه‌های برادرم این شغل را انتخاب کردم. به همین دلیل به دانشسرای مقدماتی رفتم.

ماجرای ثبت‌نام داوطلب برای جنگ کانال سوئز چه بود؟

«در بهار سال ۱۳۳۷ که من دانشجوی دانشسرای تربیت‌معلم بودم، جمال عبدالناصر از کشورهای اسلامی برای جنگ با اسرائیل، درخواست داوطلب کرده بود. شاه هم برای حمایت از عبدالناصر یک سخنرانی کرد و گفت آماده دادن داوطلب است. بچه‌های دانشگاه تهران، میزی جلوی دانشگاه گذاشته بودند و داوطلب ثبت‌نام می‌کردند. من به بچه‌های خودمان گفتم چرا ما این کار را نکنیم. لذا یک صندلی و میز کوچک بردم جلوی در دانشسرا و روی مقوایی نوشتم: «محل ثبت‌نام داوطلب برای جنگ با اسرائیل».

پس از دو سه روز، دفتر مرا از داخل کلاس خواست. با اجازه استاد رفتم دفتر دیدم داخل اتاق معاون و ناظم دو نفر افسر شهرداری ایستاده‌اند. معاون گفت: آقایان می‌گویند شما باید میز ثبت‌نام را جمع کنید. من اشاره به نظر شاه و انجام عمل

مشابه در دانشگاه تهران کردم. افسر مربوطه گفت: آن‌ها در حوزه ما نیستند و به خودشان مربوط است. گفتم: اگر نکنم؟ گفت: مجبور به جلب شما هستیم و ممکن است از تحصیل بیفتی که من ناچار میز را جمع کردم؛ ولی به بچه‌ها گفتم: این قضیه نباید همین‌طور ساده جمع شود. باید کاری کنیم. ما یک گروه پنج نفره درست کرده بودیم که گاهی در تابلوی لابی، اعلامیه‌هایی می‌زدیم. صحبت شد و قرار شد بچه‌ها را تحریک به اعتصاب کنیم. محمل کار را هم خراب‌بودن غذا انتخاب کردیم و به همه دانشجویها گفتیم فلان روز پس از ناهار به غذا اعتراض می‌کنیم و اعتصاب می‌کنیم به کلاس نمی‌رویم.

همین‌طور هم شد و اعلام کردیم: همه از غذا اسهال گرفته‌اند. من روی دوش بچه‌ها شعار می‌دادم و بقیه تکرار می‌کردند. شرایط را مناسب دیدیم و به سمت در دانشسرا حرکت کردیم و وارد خیابان شدیم؛ البته تعداد کمی دنبال ما آمدند. ما از خیابان روزولت تا اول خیابان سعدی در پیاده‌رو در حال شعاردادن حرکت کردیم. بی‌خبر از اینکه چند متر پایین‌تر کلاتری هست. ناگهان حدود ۳۰ نفر پاسبان باتوم به دست به ما حمله کردند، متفرق شدیم و تک‌تک به دانشسرا برگشتیم؛ ولی در سخنرانی مبسوط معاون، در امر اصلاح شرایط غذا و معالجه مریض‌ها گفت: چند نفر برای انتخاب برنامه غذا تعیین کنید که اعتصاب شکسته شد.

فردای آن روز، صبح پس از صبحانه داخل لابی جمع شدیم. آقای امامی‌اهری، رئیس دانشسرا که از سرمایه‌داران وابسته به دربار بود و کمتر در دانشسرا دیده می‌شد شروع کرد به صحبت کردن و تهدید کردن و گفت: این رهبر اسهالیست‌ها کی بود؟ بچه‌ها اسم مرا رهبر اسهالیست‌ها گذاشته بودند. من رفتم جلو گفتم: آقا، من. خب همه به اسهال مبتلا شده بودند. دستش را بالا برد و محکم کوبید به صورتم. هیکل درشتی داشت. من هم که کفش ورزشی به پا داشتم لگد محکمی به ساق پایش زدم و فرار کردم. دستور داد مرا بگیرند.

خدمتگزارها دنبالم کردند و مدتی لای درخت‌ها و باغچه آن‌ها را بازی دادم و بعد از در دانشسرا زدم بیرون. امامی گفته بود که اخراجش کنید تا غائله تمام شود.

فردا که آمدم، مرا به داخل راه ندادند و گفتند اخراجی. تا ظهر ماندم. استادها آمدند، از آن‌ها پرسیدم، موضوع چیست؟ گفتند دکتر تقاضای اخراج و ترک تحصیل کرده است، ولی شورای استادان باید تصمیم بگیرد، نگران نباش. طی چند روز پشت در با اکثر استادان صحبت کردم. همه آدم‌های سیاسی بودند و مرا دوست داشتند. استادانی مانند دکتر مقربی، دکتر شیدوش، دکتر مصفا، مهندس بازرگان، دکتر ابوالحمید، دکتر سبحانی، دکتر ایزدی که بیشترشان بعداً عضو نهضت آزادی شدند، به من رأی مثبت دادند و قرار شد در دانشسرا حاضر نشوم؛ ولی امتحانات آخر سال را برگزار کنم. بعد امتحان دادم، معلم شدم، استخدام شدم و شروع کردیم به معلمی.

سال ۱۳۳۹ یکی از سال‌های استثنایی در مملکت ماست. به خصوص برای معلمان. در آبان ماه همین سال بود که کنندی در امریکا رئیس‌جمهور شد و خواست در کشورهایمانند ایران، برنامه اصلاحات و رفورم را آغاز کند. در همین دوره بود که اعتصابات معلمان هم شروع شد. ظاهراً در این اعتصاب‌ها شما فعالیت زیادی داشتید. موضوع اعتصاب و تغییر حکومت چه بود؟

«باشگاه مهرگان در کوچه مهران لاله‌زار نو، جایی بود که معلم‌ها می‌رفتند آنجا و شطرنج‌بازی می‌کردند و چای و قهوه می‌خوردند و گپ می‌زدند. پنج شش سالی بود که اینجا تعطیل بود، کلید این باشگاه دست آقای درخشش بود. درخشش مدتی رئیس کانون معلمان بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم چند روزی او را زندانی کرده بود. بعد هم خارج بود و خلاصه به بازی خودش سرگرم بود.



ناگهان در زمستان سال ۳۹ این باشگاه باز شد و به مدارس اعلام شد باشگاه آماده پذیرایی از معلمان محترم است. من که بی تاب حرکت بودم مراجعه کردم، دیدم آبدارخانه و میز شطرنج باشگاه برقرار است و آقای درخشش حضور دارند. اصرار داشت که همکاران را بیاورد تا بتوانیم تصمیمات خوبی برای آن‌ها بگیریم. در این رفت و آمدها، درخشش با ششم سازمان دهی خود، آن‌ها را دسته بندی کرد. یک کمیته برای فرهنگیان شهری درست کرد. پنج نفر عضو کمیته فرهنگی شهری بودند که من هم انتخاب شدم که در حومه شهری معلم‌ها را دعوت کنم. جمعیت زیاد شد و بعد برای هر بخش و شهرستان نماینده تعیین کردند و شروع کردند به ثبت نام.

اطلاعه کوچکی چاپ می شد که بین معلمان توزیع شود تا در باشگاه بیشتر حضور پیدا کنند. هر هفته تریبون در اختیار درخشش بود که با بیان گیرایش دقایقی را در باشگاه سخنرانی می کرد و وعده می داد که باید دولت را وادار به دادن امتیازات بیشتر بکنیم و اصلاح نظام آموزشی را مطرح می کرد. حرف‌هایی که خوب بلد بود و همه را تحت تأثیر قرار می داد. جلساتی هم با نماینده‌ها می گذاشت که من به عنوان یکی از نمایندگان معلمان شهری در آن حضور داشتم.

خلاصه این طور شد که در مدت کوتاهی، هفته‌ای یک روز معلمان جمع می شدند از تهران و حومه به باشگاه می آمدند. ما هم اضافه شدیم و کم کم شدیم سیصد چهارصد نفر که باشگاه پر می شد. هنوز نمی دانستیم که این جریان از کجا آب می خورد چون ساواکی‌ها در کوچک ترین اجتماع و جلسه یا مجلس خانگی می آمدند و دخالت می کردند و به هم می زدند مگر اینکه پیش تر از ساواک اجازه می گرفتند.

ساواک در جلسات باشگاه مهرگان چقدر دخالت داشت؟

آن موقع در هر محفل چهل پنجاه نفری که تشکیل می شد ساواک دخالت می کرد. دخالتش هم این طوری بود که یک نماینده می فرستاد؛ ولی در باشگاه مهرگان آقای درخشش به ساواک اطلاع نمی داد و ما هم کمی خام شدیم و فکر کردیم آزادی هست و رئیس کانون است و جمع می کند و اتفاقی هم هنوز نیفتاده است. همان موقع صبح جمعه در میدان انقلاب، داخل چاپخانه‌ای جمع می شدیم که بعدها به محفل مخفی تبدیل شد و بعد هم با اجازه ساواک یک مجلس سخنرانی با بجه‌ها تشکیل می دادیم که محتوایش سخنرانی‌های مذهبی و سیاسی بود که سخنران تعیین می کردیم و معمولاً بعضی وقت‌ها یک نفر از طرف ساواک هم می آمد داخل جلسه تا نظارت داشته باشد و هر هفته جایش هم عوض می شد. کارگردان جلسات هم یکی از رفقای هم کلاسی به نام زنده یاد حسن تواناییان فرد بود که از ایران رفت. ایشان اداره کننده جلسه بود، به عبارتی برنامه ریزی جلسه‌ها با ایشان بود.

معلمان چطوری به این تصمیم رسیدند که با انجام اعتصاب ممکن است بتوانند به حق و حقوق خودشان برسند؟

بحث اعتصاب از بهمن ماه ۱۳۳۹ شروع شد. در جلسات باشگاه کم کم به این نتیجه رسیدیم که این درخواست با حرف و تقاضا و نوشتن و جلسه عملی نیست. این بحث‌ها تا اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ ادامه داشت. یکی از شب‌ها جمعیت زیادی حضور داشتند. سالن کوچک باشگاه و حیاط پر

بود و عده‌ای روی زمین و روی صندلی نشسته بودند و پشت سر آن‌ها عده‌ای ایستاده بودند. من جلوی تریبون روی زمین نشسته بودم، آقای درخشش با تمام انرژی صحبت می کرد و می گفت: به زودی در فرصت آجل اعتصاب خودمان را اعلان می کنیم و بعد توضیح داد که آجل با آ که من جوش آوردم و بلند شدم و ضربه‌ای به تریبون زدم و گفتم: آقای درخشش، باید در زمان عاجل با عین، اعتصاب کنیم و بعد رو به معلمان فریاد زد: اعتصاب، اعتصاب؛ که آن‌ها هم به هیجان آمدند و جواب دادند: اعتصاب، اعتصاب... رنگ و روی درخشش پرید.

هرچه گفت آقایان ساکت، صبر کنید بگویم، کسی به حرفش گوش نکرد. عده‌ای از بچه‌ها هم میکروفن را از درخشش گرفتند و جلسه با شعار اعتصاب به هم خورد.

در حال شعاردادن از باشگاه خارج شدیم. یکی از بچه‌های مسئول انتظامات در جمعیت به من رسید و گفت: فرار کن، ساواکی‌ها می خواهند تو را بگیرند.

من هم می دانستم که همه شب، تعدادی ساواکی، حتی ساواکی معلم در جمع ما حضور دارند. دویدم و داخل لاله زار که خیلی شلوغ بود، پریدم داخل یکی از ماشین‌های بنز ۲۲۰ پنج‌رالی که در مسیر بود. به راننده گفتم: فرار کن، می خواهند مرا بگیرند. راننده سرعت گرفت؛ ولی خیابان تنگ و شلوغ بود. ساواکی‌ها رسیدند و ماشین را متوقف کردند. بقیه مسافران را خارج کردند و به تا کسی گفتند گاز بده. معلم‌ها پریدند روی کاپوت که از فرار ماشین جلوگیری کنند؛ ولی مأمور ساواک هفت تیر گذاشته بود روی سر راننده و می گفت: گاز بده، تترس. او هم گاز داد و همه را ریخت پایین و فرار کرد.

در مسیر راه آن مأمور با ته هفت تیر به سر و پشت من می کوبید تا به خانه تیمی ساواک در کوچه اراک، جنب شهربانی کل خیابان انقلاب فعلی رسیدیم. خانه کلنگی پایه گود قدیمی بود. ابتدا در اتاقی تنها ماندم. بعد آمدند وسایل جیبم را خالی کردند. مقدار زیادی دعوت نامه در جیب

بارانی ام بود. بارانی را در آوردم گذاشتم روی میز و جیب کت و شلوارم را خالی کردند. به جیب بارانی بی توجه بودند. بعد رفتم داخل اتاق دیگری و چند صفحه پرسش نامه جلوم گذاشتند که به جز مشخصات خودم، بقیه پاسخ‌ها به ویژه دوستان و اسامی نمایندگان معلمان، همه را به دروغ نوشتم؛ بعد رفتم داخل اتاق دیگری، دوپله بود. قسمت پایین تر میزی قرار داشت و چراغی و یک افسر ملبس به لباس نظامی. سمت من تاریک بود. آمد نشست

روی صندلی و گفت: عبدالله طولیان؟ گفتم بله. گفت: من سرهنگ مولوی، رئیس ساواک غرب... خوشبختم. من هم گفتم: خوشبختم. بعد شروع کرد به نصیحت کردن و گفت: من نیامده‌ام بگویم که این کارها را نکن. شما معلم‌ها همه می دانید که حقوقتان کم است وزندگی‌تان اداره نمی شود و حق شماست اعتراض کنید و وضعیت بهتری پیدا کنید. این مملکت آزاد است و هر کس می تواند حق و حقوق خودش را درخواست کند. الان هم نمی گویم که دیگر پایت را به باشگاه مهرگان نگذار، ولی از این آدم‌ها نباش که بروی در باشگاه مهرگان شعار اعتصاب

بدهی. باشگاه رئیسی دارد که آقای درخشش است و شما بروید و تابع او باشید. خواستید به حرف‌هایش گوش کنید، آهسته بروید آهسته برگردید. گفتم: آقا ما که شعار ندادیم معلم‌ها شعار دادند. بعد سرهنگ گفت معلم‌ها شعار دادند ولی تو شروع کردی. گفتم: آقای درخشش گفت اعتصاب، ما هم حرف آقای درخشش را تأیید کردیم. گفت آقای درخشش منظورش این است که وقتی می گوید اعتصاب کنید خودش می گوید کی اعتصاب کنید. تو مثل اینکه آدم بسیار فهمیده و زرنگی هستی، پس تو این محافل که می روی به گوش باش و بیا چیزهایی که می گذرد را به ما بگو. گفتم: من چطور به شما بگویم. من کارمند آموزش و پرورشم باید بروم سر کلاس، درس بدهم. گفتم: کارت را ادامه بده نمی گویم دائمی باش ولی با ما هم همکاری کن. من هم گفتم از بچگی از جاسوسی و سخن چینی بدم می آید و پدرم مرا منع کرده. گفت: باشد، اجبارت نمی کنیم، ولی اگر این کار را می کردی بهتر ترقی می کردی. من هم گفتم: من از وضع راضی‌ام و مجردم و حقوقم جوابگویم است. گفت: باشد برو فقط حواست باشد شلوغ نکنی.

آمدم بیرون لباس‌هایم را پوشیدم و وسایلم را برداشتم و بعد چشم‌هایم را بستند و مرا داخل یک ماشین نشاندهند و حرکت کردیم. پس از چند دقیقه در عقب ماشین باز شد و پرتم کردند بیرون. چشم‌هایم را باز کردم دیدم جلو اداره پست توپخانه، در جوی

آن موقع در هر محفل چهل پنجاه نفری که تشکیل می شد ساواک دخالتش هم این طوری بود که یک نماینده می فرستاد؛ ولی در باشگاه مهرگان آقای درخشش به ساواک اطلاع نمی داد و ما هم کمی خام شدیم و فکر کردیم آزادی هست و رئیس کانون است و جمع می کند و اتفاقی هم هنوز نیفتاده است

افتاده ام. ساعت سه نصف شب بود با کت و کول خاکی، از سمت حسن آباد پیاده رفتم خانه مان به سه راه شاهپور. از آنجا هم تا خانه راهی نبود. خانواده و معلم‌ها نگران بودند و همگی در خانه ما جمع شده بودند و مادر هم به آن‌ها غذا می‌داد. می‌رفتند پیش درخشش می‌گفتند چی شد؟ این را گرفتند تو چکار می‌کنی؟ او هم می‌گفت من دارم مذاکره می‌کنم و فلان... خلاصه بحث درباره من بود که وارد شدم. گفتند: آزادت کردند؟ گفتم: بله گفتند: چی شد؟ گفتم: هیچی، همه ول معطلن، ما را دارند بازی می‌دهند. گفتند چرا؟ گفتم: درخشش هم از خودشان است. گفتند: چرا از خودشان است؟ گفتم: یارو به من می‌گوید نمی‌گویم نرو، برو ولی پشت سر درخشش حرکت کن. به سختی می‌پذیرفتند. به هر حال گفتند ما فرصت می‌خواهیم. توسط خودشان هم باشد، باز خوب است.

اعتصاب اصلی معلمان روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ بود، ممکن است درباره اتفاقات این روز توضیح بدهید؟

«در ۱۸ بهمن ماه باشگاه مهرگان قطعنامه‌ای درباره افزایش حقوق معلمان تصویب کرد که روزهای بعد معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی پشتیبانی خودشان را از آن اعلام کردند. آن زمان یک لسانسیه در وزارت فرهنگ تقریباً ماهانه ۴۰۰ تومان می‌گرفت؛ ولی لسانسیه دیگر با همان تحصیلات در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان می‌گرفت.

وقتی جهان‌نشا صالح، وزیر فرهنگ، لایحه اشل حقوقی جدید را به مجلس برد، عده زیادی از معلمان تهران که این اشل رو قبول نداشتند، از صبح ۱۲ اردیبهشت، مدارس را تعطیل کردند و دسته‌دسته به میدان بهارستان آمدند.

یک اعتصاب بسیار عالی و سراسری شکل گرفت که جرقه‌اش از باشگاه مهرگان آغاز شده بود و ما زیر پرچم درخشش اعتراض کردیم. چون آدم خودشان بود و فکر می‌تواند کاری کند. وقتی ما اعلامیه دادیم و اعلام کردیم که مثلاً سه‌شنبه، ۱۲ اردیبهشت، کسی سر کلاس نرود و بیاند جلوی بهارستان، معلم‌ها همه استقبال کردند.

روزهای پیش از دوازدهم، دانش‌آموزان در تظاهرات کم بودند، ولی روزهای بعد دانش‌آموزان بیشتری به معلم‌ها پیوستند. از صبح ۱۲ اردیبهشت همه معلم‌ها از سمت سعدی و سرچشمه و شاه‌آباد به طرف مجلس در بهارستان راه افتادند. جمعیت آن‌قدر زیاد شد که راه‌بن‌دان شده بود و پلیس هم می‌زد که به طرف پیاده‌رو برویم. ما پیشروان زودتر از همه پیاده‌روهای بهارستان را پر کردیم و در ضلع سمت چپ در پیاده‌رو جمع شدیم و بقیه هم جلوی مجلس جمع شده بودند. کاری هم نمی‌کردیم. یکسری از بچه‌ها بلندگو آورده بودند و شعار می‌دادند: درود بر معلم... پیروز باد معلم...

مأمورها جلوی خیابان اکباتان را بسته بودند. ازدحام معلم‌ها در خیابان شاه‌آباد و اول بهارستان زیاد بود. پلیس به بهانه اینکه خیابان را اشغال نکنید، آن‌هایی

را که جلوی جوی آب بودند، هل می‌دادند و این مقدمه‌ای بود که حمله کنند. گفتیم: همه بنشینند روی زمین.

معلم‌های مرد در دو طرف نشسته بودند و معلم‌های زن هم وسط بودند که یک‌مرتبه ماشین‌های آتش‌نشانی برای متفرق کردن ما لوله‌های آب را به طرف جمعیت گرفتند و همه را خیس کردند. با اینکه همه خیس شده بودند، کسی از جایش تکان نخورد. ما نزدیک خیابان بودیم و دکتر خانعلی که قد کوتاهی داشت، در سه متری من، نزدیک جوی ایستاده بود. دکتر خانعلی با چند نفر از معلم‌ها برای اینکه زن‌ها خیس نشوند، به طرف ماشین‌های آتش‌نشانی رفتند تا سر لوله‌های آب را به سمت میدان برگردانند؛ که یک‌مرتبه سرگرد ناصر شهرستانی از کلاتری ۹ که در نیش شمالی بهارستان قرار داشت، دو تا تیر هوایی زد و یک تیر هم به سمت مقابل رها کرد که به گونه‌ای قضیه را دامن بزند و یکی کشته شود و قضیه ادامه پیدا کند.

وقتی صدای تیر را شنیدیم دکتر خانعلی افتاد. با چند تا از معلم‌ها رفتیم به سمتش که دیدیم تیر به سرش اصابت کرده و مرده. تنها کاری که از دست ما برمی‌آمد این بود که جنازه را بلند کردیم چون این جور مواقع ساواک می‌آمد و جنازه را می‌دزدید. ما جنازه را نگه داشتیم و جمعیت هم برگشت و همراه با جمعیت جنازه به دوش رفتیم به پایین شهر. همه با هم شعار می‌دادیم «کشتند یک معلم را» گفتیم کجا ببریم؟ گفتند: محله‌اش. خانه‌اش در خیابان خاکباز در سلسبیل بود. نزدیک خانه‌شان، مسجد کوچکی بود. گفتند ببریم آنجا نگه داریم تا فردا مقابل مجلس تشییع جنازه‌اش کنیم. هراس و دلهره هم داشتیم که یک‌وقت ساواک حمله کند و جنازه را بگیرد و ببرد. سعی می‌کردیم که جمعیت زیادی اطراف جنازه باشند.

خوشبختانه هیچ کس هم حمله نکرد. با یک جمعیت سی‌چهل نفره رفتیم داخل مسجد و مقداری یخ در تشتی گذاشتیم و خواباندمش در تشت و بعد گفتیم چطور نگاهش داریم؟ ممکن است این‌ها شب بخواهند با نیروی نظامی شان حمله کنند و جنازه را ببرند. گفتیم مقاومت می‌کنیم. بعد یکی از بچه‌ها رفت و سی‌چهل تا دسته بیل خرید و آورد این دسته بیل‌ها را نصف کردیم و تعدادی به پشت‌بام رفتیم و تعدادی در حیاط ماندند. جنازه هم در شبستان بود. روی پشت‌بام و حیاط تا صبح کشیک دادیم؛ ولی خبری از ساواک یا نیروی نظامی نشد و خدا را شکر اتفاقی نیفتاد و سراغ جنازه نیامدند. صبح همه معلم‌ها آمدند آنجا و در خیابان اسکندری جمع کردند. ساعت هشت تا یوت دکتر خانعلی بر دوش معلم‌ها از مسیر خیابان شاه به سمت میدان بهارستان تشییع شد. معلم‌ها همه اشک می‌ریختند و خواستار محاکمه سرگرد شهرستانی، قاتل دکتر خانعلی بودند.

برای تشییع جنازه، این بار دانش‌آموزان هم به ما پیوستند و حتی مردم هم میان جمعیت معلم‌ها بودند. ما که آن جلوها بودیم نمی‌دانستیم که پشتمان چه خبر است. بعداً فهمیدیم که مردم از محلات به ما می‌پیوستند. به‌وسیله دو نفر از خانم معلم‌ها عکس بزرگی از خانعلی حمل می‌شد. همه با هم شعار می‌دادیم: «دکتر ابوالحسن خانعلی، انتقام خون تو را خواهیم گرفت. معلم نان می‌خواهد نه گلوله یا همه با هم فریاد می‌کشیدیم: قسم به خون سرخ تو، قسم به رنج مادرت، قسم به اشک خواهرت که ما ز دشمنان تو، کشیم انتقام تو.»

تعداد جمعیت و سر و ته تشییع کنندگان تا رسیدیم به بهارستان و بعد سرازیر شدیم به سمت خیابان ری شمردنی نبود. ساعت تقریباً یک بعدازظهر بود



که به مسجد سپهسالار رسیدیم و از آنجا جنازه را به ابن بابویه بردیم و طی مراسمی در آنجا به خاک سپردیم.

اخبار ساعت دو بعدازظهر از رادیو اعلام کرد که نخست‌وزیر عوض شده و اعلیحضرت آقای دکتر علی‌امینی را به مجلس جهت انتخاب هیئت دولت معرفی کردند. به نوعی اعتراضات معلم‌ها نتیجه داد و شادی جای سوگواری را گرفت. درخشش وزیر آموزش و پرورش شد و گفت ما موفق شدیم و حالا برگردید سر کارتان. ما هم رفتیم سر کار. درخشش در اولین اقدام خود حقوق معلم‌ها را از ۳۰۰ تومان در ماه به ۴۵۰ تومان رساند.

هدف شما از اجتماع در باشگاه مهرگان و اعتصاب فقط همین افزایش حقوق بود؟

«خیر، در باشگاه سخنرانی‌های سطح بالا می‌شد و صحبت از نظام آموزشی و رفاه همه‌جانبه معلم و حقوق دانش‌آموز و برقراری تشکیلات صنفی بود و آقای درخشش هم در شروع کار به کاخ آموزش و پرورش نرفت و در یک طبقه ساختمان استان تهران، کارش را شروع کرد. من

و چند نفر از نمایندگان که از استان‌های دیگر آمده بودند، پس از دو هفته، خدمت ایشان رسیدیم و همین مطالب را یادآور شدیم که فراموش نشود.

به ما گفت: حقوقتان که زیاد شد، شما کلاس را اداره کنید، بگذارید ما هم وزارتخانه را اداره کنیم. آقای دکتر خنجی استاد دانشگاه که خود را نماینده معلم دانشجویان می‌دانست و در دوره اعتراضات در دانشگاه فعال بود نیز نزد ایشان نشست بود. این آخرین ملاقات بود و دفعه بعد ما را نپذیرفت. وقتش را بیشتر صرف سخنرانی‌های آتشین در میتینگ‌ها با وزیر کشاورزی منتخب، آقای ارسنجانی می‌کرد. تنها استفاده ما این بود که در گذشته معلم نمی‌توانست در دانشگاه تحصیل کند، اما حالا از این آزادی برخوردار بودم و من هم وارد دانشگاه شدم. بالاخره این رفورم جان. اف. کندی که به کمک ساواک در ایران به راه افتاد، پس از ترور او به پایان رسید و عمر حکومت کوتاه دکتر امینی هم به سرآمد.

سرگرد شهرستانی بعد از تیراندازی چه سرنوشتی پیدا کرد؟

«مدت کوتاهی حدود سه چهار ماه، شهرستانی

پنهان شد و سرکارش نیامد و شایعه کردند که او را گرفته‌اند؛ ولی نگرفته بودند، پس از یک مدتی برگشت سر کارش.

به کلاتری بهارستان برگشت؟

«نه. به کلاتری دیگری رفت. بعداً سر نریمان جبهه ملی هم همان نقش را بازی کرد. وقتی نریمان فوت کرد صبح جلوی پزشک قانونی رفتیم و گفتیم که تشییع جنازه کنیم تا دم مسجد ازک و بعد سواره دنبال آمبولانس برویم. ناگهان دیدیم که سروکله شهرستانی پیدا شد. به بچه‌ها گفتم این جنازه دزد. گفتند نه بابا، کاری نداره، برای نظم و انضباط آمده. بعدش آمد و بغل راننده نشست. حدود صد متر تشییع جنازه نکرده بودیم که جنازه را دزدید و فرار کرد. گفتم یک عده از ما برویم جلوی ماشین حرکت کنیم. نشد و جنازه را دزدید و به ابن بابویه برد.

به دیدار خانواده خانعلی هم رفتید؟

«خانواده‌اش شهرستان بودند. ما که نرفتیم؛ ولی بعضی از بچه‌ها می‌رفتند که نزدیک‌تر بودند و آن‌ها را می‌شناختند. ■

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

نام و نام خانوادگی:

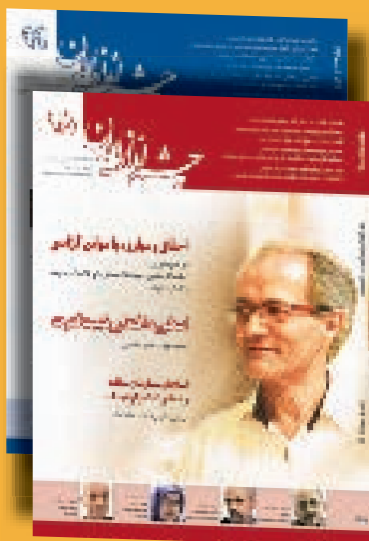
نشانی:

تلفن: کدپستی:

(قید کدپستی الزامی است)

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۲,۴۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.
«لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

مراکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شهرستان‌ها:

- ♦ شیراز، خیابان قصرالدشت، بین خیابان پوستچی و صورتگر، کوچه هشتم، کتابفروشی بهار، زمان‌ثانی ۰۷۱۱-۲۳۴۶۴۵۸
- ♦ اصفهان، شاهین شهر، بلوار امام، مجتمع معینی، کتاب پژوهش

امینی و مراجع تقلید: از انتصاب مشاور مذهبی نخست‌وزیر تا دیدار با مراجع قم

در جریان انقلاب مشروطیت، مهارت‌های قانونی زیادی به کار برده شد تا قانون اساسی انقلاب و متمم آن و همچنین قانون مدنی به تصویب انقلابیون، مراجع و مردم ایران رسید و مقدمه‌ای برای توسعه ایران و جلوگیری از هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی شدن بود و این در حالی بود که نیروهای ارتجاعی به شدت قوی بودند. یکی از این مهارت‌ها این بود که افرادی چون علامه نائینی، دین و فقه را به صورت قانون و حقوق درآوردند تا در کشوری با نژادها، زبان و ادیان مختلف وحدت، ثبات ملی و توسعه تضمین شود. منظور از مهارت قانونی این است که تحولات بدون چالش‌های قهرآمیز یا خونریزی به ثمر برسد. یکی از این موارد اصلاحات ارضی بود که در زمان دکتر امینی اجرا شد که ارزیابی آن، مطلب مستقلی می‌طلبد، ولی آنچه مربوط به مهارت‌های قانونی می‌شود این است که هرگاه صحبت اصلاحات ارضی یا محدوده مالکیت می‌شد مخالفت مراجع و نهاد دینی را به دنبال داشت، اما دکتر امینی با کاربرد مهارت‌هایی توانست اصلاحات ارضی را اجرا و زمین‌های بزرگ را تقسیم کند بدون اینکه با مخالفت مراجع دینی روبه‌رو شود و این در حالی بود که اصل مالکیت حکم اولیه به‌شمار می‌رفت. تنها مخالفت تلویحی که با برنامه اصلاحات ارضی شد مراسم بود که در مسجد سید عزیزالله در بازار تهران به دعوت آیت‌الله سید محمد بهبهانی برگزار شد و خطیب مشهور آقای فلسفی سخنرانی کرد و به حقوق بشر سازمان ملل و اصل احترام به مالکیت اشاره کرد، ولی او هم مخالفت آشکاری با اصلاحات ارضی نکرد.

آقای رحیم روحبخش در مقاله زیر مکانیسم این مهارت‌ها و راهکارها را به خوبی توضیح داده است. متأسفانه نیروهای مذهبی در واکنش به دکتر امینی اشاره‌ای به قرارداد کنسرسیوم، بسته‌بودن مجلس و دوزدن قانون اساسی و انتخابات اشاره‌ای نمی‌کنند. ابتدای انقلاب نیز وزیر مسکن دولت موقت، زنده‌یاد مهندس کتیرایی موفق شد با مهارت‌های دینی و قانونی و با برخورد با مراجع قم، لایحه انقلابی زمین‌های اراضی شهری را به تصویب برساند، به طوری که آقای کمال اطهری معتقد است انقلابی‌ترین لایحه بود که به اجرا گذاشته شد. ما خواندن این مقاله را به هم‌وطنان عزیز توصیه می‌کنیم و امیدواریم به دنبال راهکارها و مهارت‌هایی باشیم که بدون چالش، قهر و خونریزی اصلاحات و تحولات به پیش برود.

مقدمه

رحیم روحبخش

دوران چهارده‌ماهه نخست‌وزیری دکتر علی امینی - اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیر ۱۳۴۱ - با اتفاقات چندی همراه بود که بعضاً با نیروهای اجتماعی و حتی سیاسی مخالف پیوند یافت. از آن جمله: اصلاحات ارضی، انحلال مجلس بیستم، تبعات رحلت آیت‌الله بروجردی، تشدید فعالیت‌های جبهه ملی، واقعه بهمن ۱۳۴۰ و مواردی از این قبیل. نکته درخورد تأمل اینکه امینی با فراست از برخی از این بحران‌ها عبور کرد. از آن جمله نوع مواجهه امینی با نیروهای مذهبی به‌خصوص مراجع تقلید قم و حتی تعامل وی با علمای میانی در تهران نشان داد که وی نسبت به درک تاریخی شرایط جامعه و جایگاه نیروهای مذهبی با آگاهی عمل می‌کند.

مقایسه‌ای کلی از میزان مکاتبات انجام‌شده و تلگراف‌های مخابره‌شده نیروهای مذهبی به‌خصوص علما از دوران نخست‌وزیران عصر محمدرضا شاهی حاکی است، این دوره از منظر تعاملات دولت-ملت مقطعی مهم تلقی می‌شود.^۱ به نظر می‌رسد، با عنایت به رویکرد اصلاحی امینی و ازجمله دستگیری برخی مقامات عمده متخلف، از اقدامات و اصلاحات ایشان استقبال شد. در این میان نیروهای مذهبی با نخست‌وزیری وی با حسن ظن برخورد کرده و اغلب از اصلاحات ایشان حمایت کردند. به طوری که در این دوره تعاملات دستگاه نخست‌وزیری با علما رونق به‌سزایی یافت. بخش عمده‌ای از این تعامل به استقلال نسبی و شخصیت خود امینی بستگی داشت. وی با ریشه و تبار قاجاری به یک خانواده اشرافی سنتی تعلق داشت که پیوندهای مذهبی مستحکمی با علما داشتند. مادر امینی به نام فخرالدوله، بنا به پیشنهاد فلسفی واعظ شهر، نه تنها قطعه زمین وسیع خویش را برای احداث مسجدی در خیابان فخرآباد دروازه شمیران وقف کرد، هزینه‌های

مالی آن را نیز تقبل کرد. پس از اتمام کار ساخت مسجد فخرالدوله، نامبرده چهار شب و خود دکتر امینی یک شب از ماه محرم را در مسجد حضور می‌یافتند.^۲ کما اینکه امینی مدتی از دوره نوجوانی خویش را نیز به درس طلبگی پرداخته و در نجف تحصیل کرده بود. از ایشان نقل است که در همین دوران کوتاه طلبگی، مجذوب زیست و زندگی ساده طلاب در حجره‌ها شد.^۳ بر این اساس در این نوشتار تعامل امینی با نیروهای مذهبی به‌طور عام و علما به‌طور خاص در چهار محور: استقبال آنان از نخست‌وزیری امینی، انتصاب شریف‌العلما به‌عنوان مشاور مذهبی نخست‌وزیر و بالاخره ارتباط امینی با مراجع قم و نجف به شرح ذیل بازکاوی می‌شود:

الف. استقبال نیروهای مذهبی از نخست‌وزیری علی امینی

بررسی اسناد و خاطرات نشان می‌دهد که امینی با عنایت به خاستگاه اشرافی و سنتی خویش، به تعاملی سازنده با علما در دوران نخست‌وزیری اش اهتمام ورزید. به‌خصوص با مرجعیت ارتباط نزدیک یافت و نسبت به مطالبات آنان توجه ویژه‌ای ابراز داشت. سندی حاکی است امینی به‌محض اطلاع از کسالت آیت‌الله مرعشی نجفی، پزشکی را برای معالجه ایشان به قم اعزام کرد. ضمن مخابره تلگرافی نیز خاطر نشان کرد: «عارضه کسالت وجود شریف باعث تأسف گردید. امیدوارم به‌زودی رفع کسالت بشود. به هر حال از درگاه خداوند متعال سلامتی وجود حضرت تعالی را مسئلت دارم.»^۴ متقابلاً آیت‌الله مرعشی نیز با مخابره تلگرافی به تاریخ ۱۳۴۰/۸/۱ خطاب به: «حضرت اشرف امع آقای دکتر امینی نخست‌وزیر محترم» ضمن تشکر از: «اظهار لطف و مرحمت و اعزام طبیب مخصوص و احوالپرسی آن حضرت» دعا کرد: «خداوند سبحان حضرت عالی را در خدمت به دین و جامعه مسلمین مؤید و مستدام بدارد. شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی»^۵

در این راستا در میان اسناد، یکی دو تلگراف تبریک به امینی به مناسبت نخست‌وزیری ایشان از سوی برخی علما نیز به چشم می‌خورد. از آن جمله شیخ کمال‌الدین نقشبندی از علمای برجسته کردستان در همان روز نخست اعلام نخست‌وزیری امینی با مخابره تلگرافی به امینی، انتصاب ایشان را به نخست‌وزیری از طرف خود و کردهای مرکز تبریک گفت و یادآوری کرد: «بنده یکی از جانفدایانی‌ام که در منزل جناب آقای سید جعفر بهمانی و یک‌مرتبه در پارک خود جنابعالی (پارک امین‌الدوله)، خدمت شرفیاب شدم و آمادگی خود را به آن جناب عرض کردم.»^۵ مشابه آن، تلگراف تبریک دیگری را، یکی از علمای تهران به نام علی رضوی قمی در تاریخ ۴۰/۲/۲۸ خطاب به امینی مخابره کرد. دعای پایانی تلگراف ایشان حاکی است: «ادام الله تعالی تائیداتکم. العبد علی الرضوی القمی»^۶ البته امینی نیز متقابلاً از همان اوان نخست‌وزیری خویش با انجام برخی اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، رضایت خاطر نیروهای مذهبی را به دست آورد. از آن جمله در روزهای اول نخست‌وزیری اش، دستور داد تا از ورود هنرپیشه‌های رفاص خارجی به کشور ممانعت به عمل آمده و همین طور از مصرف مشروبات الکلی در ضیافت‌های رسمی جلوگیری شود. این اقدامات در تلگراف تشکر یکی از طلاب برجسته وقت حوزه علمیه قم بازنتاب پیدا کرده است. رضا گلکسرخ کاشانی در تلگراف خویش ضمن اشاره به بازنتاب مثبت اقدامات مذکور در حوزه علمیه قم، خواستار تداوم مبارزه با فساد و تعالی کشور شد.^۷

به نظر می‌رسد امینی پیوسته در صدد بود که از فرصت حسن تعامل با نیروهای مذهبی برای تحکیم بیش از پیش تعامل علما با هیئت حاکمه بهره ببرد. گزارشی از ساواک حاکی است که امینی با برخی از این علما به‌خصوص علمای تهران ارتباط نزدیکی داشت. از آن جمله با: «آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای پیش‌نماز مسجد فخرالدوله، آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین نوری، آیت‌الله میرزا باقر آشتیانی، حجج‌الاسلام سید فخرالدین جزایری، سید صدرالدین جزایری، شیخ محمدتقی فلسفی و عده‌ای دیگر از علما رابطه حسنه داشت.»^۸ بر اساس همین ارتباط بود که امینی از فرارسیدن عید غدیر خم در همان ماه اول نخست‌وزیری اش بهره برد و در صدد برآمد به این مناسبت زمینه حضور علمای برجسته تهران را در مراسم جشنی در کاخ گلستان فراهم کند. در این راستا وزیر دربار طی مکاتبه‌ای با امینی با اشاره به اینکه: «به مناسبت عید سعید غدیر ساعت ۹ و ربع صبح روز جمعه ۱۲ خردادماه ۱۳۴۰ برای عرض شادباش از طرف جنابعالی و هیئت وزیران به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه وقت تعیین گردیده خواهشمند است به هیئت وزیران اطلاع فرمایید یک ربع قبل از وقت به کاخ گلستان تشریف بیاورند.» خاطر نشان کرد: «ضمناً به استحضار عالی می‌رساند در ساعت ۱۰ صبح که آقایان معاونین، قضات، استانداران مدیران کل و رؤسای درجه اول وزارتخانه‌ها افتخار شرف‌یابی را درک می‌نمایند هیئت دولت هم حضور داشته و جنابعالی به نام کارمندان دولت شادباش به پیشگاه مبارک عرض خواهید فرمود.» ضمناً مقرر شده، عمده مقامات کشوری و لشکری و همچنین نمایندگان برخی گروه‌ها با لباس رسمی در این جشن

حضور یابند. از میان این مقامات، اعلام لیست طبقه روحانیون و معرفی آنان در این لیست شاهنشاهی اهمیت ویژه‌ای داشت. نه فقط مناسبت مذهبی عید غدیر، شرایط خاص زمانی نیز در این ارتباط، تعیین کننده بود. قریب یک ماه پیش از آن با رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، نوعی خلأ در رهبری جامعه مذهبی ایران به وجود آمده بود. شاه نیز تلگراف تسلیت خویش را به آیت‌الله حکیم از مراجع مقیم نجف مخابره کرد که مفهوم ضمنی این اقدام، به رسمیت شناختن مرجعیت ایشان تلقی می‌شد. این اقدام برای مراجع و نیروهای مذهبی داخل ایران چندان خوشایند نبود، هرچند هرگز به‌طور آشکار بیان نمی‌شد. بر همین اساس، علمای دعوت شده به این مراسم با عنایت به نقش و جایگاه آنان می‌توانستند در تنظیم و تعریف رابطه‌ای نوین با هیئت حاکمه مؤثر باشند. بررسی اسامی لیست مذکور نشان می‌دهد، روحانیون متنفذ، معروف به علمای ۹ اسفند که به علمای درباری و بعضاً به اصحاب پنجشنبه^۹ نیز مشهور بودند، در رأس مدعوین قرار داشتند، کما اینکه برخی وعظ مشهور و بعضاً تعدادی از ائمه جماعات سرشناس نیز در این لیست در جمع مدعوین قرار گرفته بودند.

البته بخش مهم این مراسم، متن سخنرانی امینی بود. وی در سخنرانی خویش، در خطاب به شاه با اشاره به اینکه: «چاکر افتخار دارد عید سعید غدیر خم را از طرف هیئت‌وزیران و عموم کارمندان دولت به پیشگاه مبارک ملوکانه که حامی اصول دین مبین اسلام و شریعت حقه جعفریه هستند، تبریک و تهنیت عرض کند.» بر جایگاه ولایت مطلقه و پیشوایی حضرت علی تأکید و خاطر نشان کرد: «به اعتقاد چاکر شیعیان جهان وقتی می‌توانند خود را بر صراط ولایت مولای متقیان استوار بدانند که به پیروی از آن روح بشر بزرگ از منافع شیطانی و حرص و امیال بی‌منتهای خود در برابر لزوم کمک و مساعدت به تیره‌بختان صرف نظر کنند.» امینی در ادامه، برنامه‌های اصلاحی خویش را طرح و یادآوری کرد: «دولت اعلیحضرت همایونی افتخار دارد که برنامه خود را بر مبنای تشویق خادم و تکذیب خائن، ترویج علم و دانش، توزیع عادلانه ثروت و تعمیم

فرهنگ و نان و بهداشت برای عموم هم‌میهنان استوار ساخته است و می‌کوشد این بار گران را به سرمنزل مقصود برساند.» بالاخره در پایان تأکید کرد: «چاکر یک‌بار دیگر از ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علی (ع) در این روز سعید برای سعادت و سلامت ذات شاهانه و رونق و اعتبار دولت و ملت ایران استمداد می‌کنم و شادباش خود را به تبریک مجدد این عید سعید به پیشگاه مبارک حسن ختام می‌بخشم.»^{۱۰}

به نظر می‌رسد که امینی به‌عنوان نخست‌وزیری کارکننده به فراست به نقش علما و به‌خصوص مراجع واقف بود و با مهارت، ضمن تأکید بر جایگاه ولایتی امیرالمؤمنین، نسبت به آنان با مدارا رفتار کرده و از طرف دیگر اصلاحات مورد نظر خویش را نیز به اجرا گذارد. از آن جمله اصلاحاتی نظیر اصلاحات ارضی که نخست‌وزیران قبلی از اجرای آن به دلیل مخالفت مرجعیت ناکام مانده بودند. به‌طوری که در دیدارهای امینی با مراجع قم بسیاری از مسائل مبتلا به دینی و حوزه مطرح شد، اما کسی سخن از اصلاحات ارضی به میان نیاورد.^{۱۱} یک گزارش تحلیلی وزارت خارجه امریکا که در سال‌های بعد با عنوان «اهمیت مخالفت خمینی با دولت ایران» ارائه شده، به فراست از غفلت هیئت حاکمه نسبت به علما پرده برداشته است. در این گزارش آمده است: «اگر شاه با رهبران جامعه روحانی مشورت نموده، عقاید آنان را مورد توجه قرار داده بود و به علما امکان داده بود که نقش محدود سازنده‌ای ایفا کنند، مخالفت روحانیون با اصلاحات تخفیف بسیاری می‌یافت. این عقیده علی امینی نخست‌وزیر سابق بود.»^{۱۲}

ب. انتصاب شریف‌العلماء به‌عنوان مشاور مذهبی

از زمره تدابیر امینی برای جلب نظر و حمایت نیروهای مذهبی، انتخاب یکی از علما، به نام ابوالحسن شریف‌العلماء خراسانی رئیس کانون سردفتران کشور به‌عنوان مشاور مذهبی نخست‌وزیری در همان اوان تشکیل دولتش -اواسط خرداد- بود.^{۱۳} این اقدام با استقبال عموم روحانیون از جمله علمای تهران و نجف مواجه شد. آیت‌الله بهاء‌الدین نوری -داماد آیت‌الله سید



علی امینی

محمد بهبهانی - از علمای برجسته تهران و نزدیک به جریان فکری بهبهانی در خلال جلسات پنجشنبه منزل خویش، به همین منظور تقدیرنامه‌ای از اعضای جلسه تهیه و برای امینی ارسال کرد. آیت‌الله نوری در جوف این نامه، طی یادداشتی به تاریخ ۱۹ خرداد ۴۰، خطاب به امینی، خاطر نشان کرد: «آقایان روحانیون محلات مختلفه تهران، صبح پنجشنبه در منزل اینجانب بودند با اظهار ایمان و علاقه مراسم جوف را حضور مبارک تقدیم نمودند ان‌شاءالله مورد توجهات مخصوصه خواهد شد. امر عالی مطاع». نامبرده تقدیرنامه علمای برجسته تهران را ضمیمه این یادداشت کرده و برای امینی فرستاد. بررسی اسامی علمای ذکر شده در پایان تلگراف نشان می‌دهد، همگی از علمای برجسته و صاحب مسجد و منبر در محلات مختلف تهران بودند.

نوری در این نامه^{۱۶} مطالبه قاطبه علما را مورد اشاره قرار داد: «همگی [علما] انتظار دارند توجهات هیئت حاکمه اسلامی را به تعظیم عقاید و احترام مقدسات دینی و جلوگیری از منہیات و تظاهر منکرات و محرمات خصوصاً با اقبال شهر محرم و صفر که مواقع مهمه احساسات ایمانی و ابراز علاقه به خاندان رسالت و مراسم سوگواری است معطوف فرمائید تا باعث مزید امیدواری و تشکرات عموم طبقات و افراد جوامع مسلمین به مقام محترم دولت اسلامی گردد. ان‌تصرالله ینصرکم.» در پایان این نامه اسامی و امضای برخی از علمای مذکور به شرح ذیل آمده است:

«الاحقر سید کاظم طباطبایی [امضا]، الاحقر محمدحسین شیرازی [امضا]، الاحقر سید ابوالقاسم عاملی [امضا]، الاحقر اظهر الفقیه البینی [امضا]، العبد علی اکبر الصبوری قمی [امضا]، الاحقر حسن الموسوی درودی [امضا]، الاحقر علی الحسینی [امضا]، احمد نجفی [امضا]، حاج علی اصغر جزایری [امضا]». البته چندین امضای ناخوانای دیگر نیز در انتهای این تلگراف به چشم می‌خورد. نکته درخور توجه اینکه، به نظر می‌رسد، استقبال علمای برجسته تهران از انتخاب شریف‌العلما به‌عنوان مشاور مذهبی نخست‌وزیر، چنان اهمیتی برای امینی داشت که در پی دریافت این نامه، بلافاصله به رئیس دفتر خویش دستور داد: «جناب آقای رجاء به‌خوبی این اقدام علما در جراید منعکس گردد.»

نکته تأمل‌برانگیز اینکه علمای مذکور در این نامه دو بار صفت اسلامی را به دولت امینی نسبت داده‌اند. یکی «هیئت حاکمه اسلامی» و دیگری «دولت اسلامی» که در نوع خویش به کار بردن چنین بار ایدئولوژیک برای هیچ‌یک از دولت‌های دوران پهلوی سابقه نداشت. این امر بیانگر استقبال بی سابقه علما از امینی و دولت وی است. کما اینکه همین گروه از علما در کمتر از یک ماه بعد، یعنی در دوازدهم تیرماه دومین نامه خویش را خطاب به امینی در تقدیر از اتخاذ «مقررات نوبشه‌های الکی» ارسال کردند. در این نامه^{۱۵} ضمن اشاره به اینکه: «از مطالعه مقررات مربوطه به نوبشه‌های الکی که از طرف شهردار محترم تهران صادر و در شماره ۱۰۵۴۰ روزنامه اطلاعات منتشر گردیده قاطبه مجامع دینی و مقامات روحانیت نهایت مسرورند» خاطر نشان کردند: «امیدوار است که در اجرای احکام مقدسه دین حنیف و منویات اعلی حضرت همایونی در مبارزه با مفاسد اجتماعی تمام دوایر و مؤسسات دولتی

با اولیای دین جداً اشتراک مساعی نموده و روح مقدس خاتم‌النبین را از خویش خوشنود دارند.» این نامه نیز به امضای علمای برجسته تهران به شرح ذیل رسیده است: «عبدالله مسیح تهرانی [امضا]، الداعی بهاء‌الدین نوری [امضا]، الاحقر بیوک زنجانی [امضا]، حاج سید علی اصغر جزایری [امضا]، سید ابوالحسن ملکی زنجانی [امضا]، حاج سید محمد خلیلی عراقی [امضا]، [او ده امضای ناخوانای دیگر].»

امینی نیز مجدداً در پی نوشت این تقدیرنامه دستور داده: «رونوشت برای نشر در جراید و انتشار به‌وسیله رادیو به اداره کل تبلیغات و انتشارات ارسال گردد.» صرف‌نظر از استقبال علمای تهران از اقدامات امینی به نظر می‌رسد، علمای درباری در این دو تلگراف خویش تعمداً به برخی اقدامات گذشته قرارداد نفت کنسرسیون، تعطیلی مجلسین و دورزدن قانون اساسی اغماض روا داشته و هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکردند.

در این راستا تلگراف آیت‌الله حاج آقا حسین کفایی - فرزند آخوند خراسانی از رهبران مشروطه - به نمایندگی از علمای نجف، درباره انتصاب شریف‌العلما به‌عنوان مشاور

مذهبی و به‌خصوص درخواست تداوم این رویه توسط نخست‌وزیران بعدی اهمیت ویژه‌ای دارد. کفایی با اظهار امیدواری به سلامتی نخست‌وزیر، خاطر نشان کرده: «مدتی است مسافرین از آقایان اهل علم که مشرف می‌شوند از حسن اداره و حسن معامله که پایاپای شده به واسطه‌های مشاوره‌های شریف‌العلما ممکن، اظهار تشکر را دارند.» سپس با تأکید بر اینکه: «تمام آقایان اهل علم از این عمل و حسن انتخاب کمال رضایت و تحسین و خوش می‌باشند و اغلب مجالس ذکر خیر و حسن تدبیر حضرت اشرف را به‌خوبی می‌نمایند.» خاطر نشان کرده: «تقاضایشان این است که این عمل رسمیت پیدا کند لذا در مقام تصدیق برآمده مأمول آن است که در ادامه اظهار محبت کوتاهی نخواهید فرمود به تقاضای آقایان توجهی خواهید نمود و به نتیجه مطلوبه می‌رسانید. حسین کفایی [امضا].»

امینی در پاسخ خویش ضمن اظهار مسرت و استقبال از دریافت نامه علمای نجف خاطر نشان کرده: «امیدوارم با توجه به مساعدت آقایان علما که راهنمای مسلمین و بالخصوص شیعه اثنی عشر می‌باشند و با تبلیغ مبلغین و خطبای اسلام بتوانیم مردم را با یک ایمان کامل و راستی که اساس حفظ استقلال مملکت و بقای کشور است مجهز نماییم.»^{۱۴}

با این احوال متأسفانه در خصوص این انتصاب و نقش و اقدامات شریف‌العلما گزارش‌ها و منابع درخور توجهی وجود ندارد. فقط در برخی اسناد و گزارش‌های پراکنده به این موضوع اشاره مختصری شده است. از جمله سفارت انگلستان در تهران نیز در گزارشی، پس از اشاره به مساعی دکتر امینی جهت جلب حمایت روحانیون

درباره انتصاب شریف‌العلما به لندن نوشته است: «نکته جالب این است که دکتر امینی اخیراً ابوالحسن شریف‌العلما، یک شخصیت دینی مشهور را رسماً به سمت مشاور مذهبی خود منصوب نموده و در سوم اوت [۱۱ مرداد ۱۳۴۰] نیز به مناسبت اربعین، دکتر امینی از شهر قم بازدید نمود و در تاریخ نهم اوت برای زیارت امام رضا عازم مشهد شد. این اقدامات به‌مثابه تمهید نخست‌وزیر در جلب حمایت [نیروهای] متشکل و یا توده‌ها از دولت خود تعبیر می‌شود.»^{۱۷}

از این روی نمی‌توان از فعالیت‌های نامبرده در مقام مشاور مذهبی نخست‌وزیر سخن چندان به میان آورد. یکی دو سند در مجموعه اسناد حاکی از ارجاع برخی درخواست‌های علمای مذهبی به نامبرده جهت اقدام و پیگیری است. از آن جمله شریف‌العلما در تاریخ ۴۱/۳/۹ طی مخابره تلگرافی به آیت‌الله فقیه سبزواری از علمای متنفذ مشهد، ایشان را از طرف نخست‌وزیر به استناد خراسان ارجاع داده‌اند.^{۱۸} در یک مورد دیگر نیز یکی از علمای شیراز به نام حجت‌الاسلام صدرالدین حسینی شیرازی در تاریخ ۴۱/۳/۱۴ طی مخابره تلگرافی به نخست‌وزیر با پی نوشت به وزیر دربار و برخی نهادهای مربوطه با اشاره به اینکه: «برحسب بعضی از اظهارات جلوگیری از احساسات عاشورا شده است» از نخست‌وزیر درخواست کرد: «امر فرمائید که از مستدعیات کلیه عزاداران و سینه‌زنان حسینی کماکان در قسمت شعار و حرکت دسته‌های سینه‌زن آزاد باشند». شریف‌العلما در پاسخ خاطر نشان کرده از سوی نخست‌وزیر: «دستور داده شد در تمام نقاطی که سوگواری منعقد است، مطابق شرع انور مقدس اسلام رفتار شود.» در پایان تلگراف آمده است: با تقدیم عرض ارادت، مشاور روحانی نخست‌وزیر.^{۱۹} مکاتباتی از این نوع نشان می‌دهد فضایی از حسن نظر و تعامل نزدیک بین دولت امینی و نیروهای مذهبی سنتی وجود داشت.

ج. امینی و مراجع تقلید قم: پیامدهای دیدار امینی با مراجع تقلید در قم

چنان‌که گذشت امینی پیوسته در صدد جلب رضایت نیروهای مذهبی و به‌ویژه علما بود. از این روی از هر فرصتی برای دیدار با علما و از آن جمله مراجع تقلید سود می‌جست. وی در همان هفته اول نخست‌وزیری خویش به قم رفت و به مناسبت چهلم رحلت آیت‌الله بروجردی، در مجلس ترحیم آن مرحوم شرکت کرد. این اقدام بازتاب رسانه‌ای گسترده‌ای یافت.

به دنبال این دیدار امینی بار دیگر در اول دی‌ماه ۱۳۴۰، دومین سفر خویش به قم را به انجام رسانده و به دیدار چند تن از مراجع از جمله آیات شریعت‌مداری، گلپایگانی، مرعشی نجفی و خمینی شتافت. در این سفر که به‌اتفاق شریف‌العلما مشاور مذهبی و عده‌ای

امینی به‌عنوان نخست‌وزیری کارگشته به فراست به نقش علما و به‌خصوص مراجع واقف بود و با مهارت، ضمن تأکید بر جایگاه ولایتی امیرالمؤمنین، نسبت به آنان با مدارا رفتار کرده و از طرف دیگر اصلاحات مورد نظر خویش را نیز به اجرا گذارد

از همراهان صورت گرفت، ابتدا به زیارت مرقد حضرت معصومه مشرف شده و سپس برای تبریک سالروز ولادت حضرت علی به دیدار مراجع رفتند.^{۱۰} در آن زمان واسطه میان حکومت و مراجع در قم تولیت آستان حضرت معصومه (ص) بود.^{۱۱} از محتوای مذاکرات امینی با مراجع ثلاث در منابع سخن چندانی به میان نیامده. برخی گزارش‌های پراکنده از این دیدارها حاکی است، امینی و هیئت همراه ابتدا به دیدار آیت‌الله گلپایگانی رفتند. با ایشان مذاکراتی راجع به وضع حوزه علمیه قم صورت گرفت. هیئت سپس عازم منزل آیت‌الله مرعشی نجفی شدند. پس از آن رهسپار بیت آیت‌الله شریعتمداری تبریزی شدند. از آنجا نیز به منزل آیت‌الله خمینی رفته و حدود ساعت دو بعدازظهر بود امینی و همراهانشان بنا به دعوت تولیت، برای صرف ناهار به سالاریه قم عزیمت کردند. در سالاریه، پس از صرف ناهار، آیت‌الله شریعتمداری و مرعشی نجفی به بازدید نخست‌وزیر آمدند.^{۱۲}

۱. ماجرای دیدار امینی با امام:

در خصوص دیدار نخست‌وزیر با امام خمینی، نظرات مختلفی مطرح شده، اهمیت این نظریات از این رو است که کمتر کسی احتمال می‌داد که امینی به دیدار امام برود. از آن جمله آیت‌الله سید حسین بدلا در خاطراتش نقل می‌کند: «ما احتمال نمی‌دادیم که امینی به منزل آیت‌الله خمینی هم برود، ولی خبر رسید که کوجهای منتهی به منزل امام را برای ورود نخست‌وزیر آب و جاروی می‌کنند. رفتن نخست‌وزیر به منزل امام اولین کار سیاسی-اجتماعی بود که از امام دیده شد.» بدلا در ادامه اضافه می‌کند: «در واقع توضیحاتی که من [بدلا، به‌عنوان یکی از سخنرانان] در مجلس هفتم یا چهلم آیت‌الله بروجردی به نخست‌وزیر دادم، سبب‌ساز این امر شد؛ و به دنبال آن، امام هم در شمار نامزدهای تصدی مرجعیت درآمدند.^{۱۳} البته ایرج امینی به نقل از پدرش نقل می‌کند، ایشان بنا به پیشنهاد تولیت به ملاقات آیت‌الله خمینی رفته است.^{۱۴} امینی اضافه می‌کند: طبق گفته پدرم، در میان صحبت، آیت‌الله خمینی به مسئله رواج طلاق میان زن و شوهرهای جوان اشاره کردند و اظهار داشتند: «در این موضوع، طلاق مبتذل شده به سهولت می‌روند در دفتر رسمی طلاق می‌دهند این شاهد می‌خواهد، دلیل می‌خواهد...»^{۱۵} ناگفته نماند که یکی از طلاب که در این دیدار حضور داشت، متن گفت‌وگوهای این جلسه را به نگارش درآورد که در همان موقع در هفته‌نامه محلی ندای حق که یک نشریه مذهبی بود، منتشر شد.^{۱۶}

بر این اساس محور سخنان امام عبارت بود از: لزوم احساس مسئولیت دولت‌مردان، آگاهی ملت از خدمت و خیانت نخست‌وزیران، خدمات روحانیت به اسلام و مملکت، تقسیم نخست‌وزیران ایران به دو دسته خوش‌نام مانند امیرکبیر و بدنام، توصیه به امینی مبنی بر اینکه شما سعی کنید جزو خوش‌نام‌ها باشید، عدم ایجاد موانع برای تحصیل طلاب، لزوم تأمل در خصوص ارتباط دانشگاهی بودن و بی‌اعتقادی، وابستگی رضاشاه به بیگانگان و اجتناب‌ناپذیری انزوای علما در آن دوره. امام سخنان اخیر را در پاسخ به امینی بیان کرد که گفته بود: در آن دوره روحانیت از رسالت خویش برای حضور در مراکز آموزشی خودداری ورزید و توانست مانع نفوذ فاساد و آموزه‌های غربی شود.^{۱۷}

امینی نیز در پاسخ به نکاتی در خصوص تلاش دولت برای استخدام روحانیون در اداره فرهنگ و بر تنظیم کتب تربیتی و اخلاقی تأکید کرد.^{۱۸} طلبه مذکور در مصاحبه‌ای پس از انقلاب، برخی حواشی و به‌خصوص تذکرات چهارگانه امام را نیز به این شرح خاطر نشان کرده است: منع تساوی حقوق زن و مرد در اسلام، بی‌دینی مسئولان دانشگاه‌ها، عدم رعایت اصول شرعی از سوی برخی صاحبان محاضر و بالاخره لزوم توجه به فقر و فلاکت مردم. ضمناً این نکته را نیز اضافه کرده امام پس از اطلاع از چاپ و نشر گفت‌وگوهای مذکور، مبلغی به‌عنوان حق‌القلم به وی پرداخت کرد.^{۱۹} این نکته نیز گفتنی است که امام در آغاز این گفت‌وگو، پیشنهاد امینی مبنی بر دیدار خصوصی را رد کرد. به نظر می‌رسد، هدف امام این بود که بعدها از تفسیر و تحلیل مقامات یا رسانه‌های دولتی مبنی بر مصادره به مطلوب گفت‌وگوها یا اعلام توافق مراجع و علما با اصلاحات دلخواه دولت جلوگیری کند.

۲. مطالبات مراجع

در این میان در یک گزارش اسنادی ابعاد تأمل برانگیزی از این دیدارها و مطالبات مراجع نقل شده است. در این گزارش، فرماندار قم خطاب به نخست‌وزیر، شرحی از اقدامات خویش در راستای مطالبات مراجع در خلال سفر ایشان به قم را در سیزده بند به شرح ذیل^{۲۰} گزارش کرده است:

۱. در تشریف‌فرمایی روز ۱/۱۰/۴۰ آن جناب ضمن ملاقات با آیت‌الله آقای گلپایگانی یکی از درخواست ایشان فراهم کردن تسهیلات در کار رسیدگی به وضع مشمولیت طلاب حوزه علمیه بود این موضوع را با مذاکره‌ای که بعداً با نظام‌وظیفه کردم به ترتیبی که می‌خواستند تسهیل شد و به آیت‌الله گلپایگانی نیز اطلاع داده شد از جنابعالی تشکر کردند.
۲. در تشریف‌فرمایی قبلی آن جناب آیت‌الله شریعتمداری نامه امام‌جمعه شهرضا را مبنی بر تقاضای نامبرده به‌منظور بذل توجه نسبت به استخلاص فرزندشان تسلیم کردند و برای رسیدگی دستور فرمودید از نامبرده

رفع سوء تفاهم شده و به کار سابق (پزشک درمانگاه) معاودت نموده به آیت‌الله شریعتمداری نیز اطلاع داده‌شده از جنابعالی سپاسگزار شدند.

۳. درباره رفع تعطیل از مهمانخانه‌ارم که از سال گذشته به واسطه اختلافات بین مالکین و غیره تعطیل بوده که در تشریف‌فرمایی نظریه عالی را شفاها فرمودید (توریست ایران) بنا به توصیه اینجانب به آقای حسن کاشانچی احد از مالکین در تهران مشغول مذاکره شده و یکی دیگر از مالکین در مسافرت عتبات است موضوع تا حدی که انشاء‌الله به نتیجه برسد تعقیب خواهد شد.

۴. موضوع لوله‌کشی در نتیجه استدعایی که ضمن تشریف‌فرمایی قبل از مقام عالی شده هیئت چندنفری در تقریباً بیست روز قبل به قم آمده ملاقات نمودند اظهار داشتند چون چاه‌هایی که سابقاً حفر شده آب شور بیرون آمده و لوله‌ها زودتر گرفته می‌شود با مهندسین زمین‌شناسی آمده‌اند تا محل مناسب برای حفر چاه‌های جدید انتخاب کنند از آن روز به بعد دیگر مراجعه نکرده انتخاب زمین جهت حفر چاه نفاقی که دارای آب شیرین است برای لوله‌کشی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

۵. بانک ساختمانی مقدار زیادی اراضی در نقاط مختلف دارد که مورد تجاوز افراد سودطلب قرار گرفته و قبلاً ملاحظه فرمودند با اینکه پرونده یکی از آن‌ها در دادگستری مطرح بوده و ساختمان از مدت‌ها قبل ظاهراً متوقف شده، ولی شبانه عملیات عمرانی می‌نمودند ترتیب جلوگیری و مراقبت داده شده تا نتیجه محاکمه معلوم گردد.

۶. کارخانه ریسباف که قبلاً موقع تشریف‌فرمایی بازدید فرمودند چون موعد قراردادش از لحاظ ریسندگی با بازرگانان مربوطه خاتمه پذیرفته و تجدید قرارداد نشده بود سه روز تعطیل نمود با توصیه‌هایی که به اداره کار شد تجدید قرارداد و رفع تعطیل به عمل آمد.

۷. در مورد انجمن شهر و شهردار که در تشریف‌فرمایی قبل خاطر عالی از شکایات متواتر گذشته مستحضر است چون لازم بود رسیدگی سپس گزارش به عرض وزارت



مسجد فخر الدوله

کشور برسد نتیجه مطالعه که به عمل آمده بود برای اتخاذ تصمیم مناسب چهار روز قبل به مرکز تقدیم گردید.

۸. شورای کشاورزی عربی را که به حضور عالی تقدیم داشته بود و وزارت کشور نیز امر به صادر فرموده بودند شامل سه قسمت مالیات املاک مزروعی تقاضای کمک برای حفر چاه عمیق و قنوات - ساختمان سد عباس آباد - در هر سه قسمت از طریق اداره دارایی - بانک کشاورزی - اداره کشاورزی تحت رسیدگی قرار داده شده است.

۹. برای وسعت امور اردوی کار فراهم آوردن سازمانی که بشود منظور صحیح را عملی ساخت اردوی کار احتیاج دارد به اینکه محل وسیعی از خود داشته باشد (که فعلاً در یک جای کوچک اجاره‌ای است) پس از مطالعه پرونده مربوطه معلوم گردید از مدت‌ها قبل مذاکره و مکاتبه بوده ۳۰ هزار متر زمین از آقای تولیت گرفته و به واسطه اختلافات عمل نشده موجبات دریافت سند واگذاری آن را به نام وقف به اردوی کار فراهم نمود سند مزبور را دریافت و به مرکز فرستاده‌ام که اکنون مشغول برآورد هزینه محصور کردن آن را برای پیشنهاد و جلب موافقت مرکز است تا بلکه ان شاء الله اردوی کار اینجا عملاً وضع خیلی خوبی پیدا کند.

۱۰. در ده روز قبل موجبات تجلیل بسیار قابل توجهی از کاروان حامل ضریح حضرت عسکرین و پذیرایی از آنان در قم فراهم گردید که بی‌شک بعداً موجب تأسی ساکنین سایر شهرهای مسیر قرار گرفت و قطعاً خود مسافران در موقع شرفیابی در تهران مراتب را به عرض رسانیده‌اند.

۱۱. مقدمات اطعام هزار نفر مستمند به مناسبت روز تاریخی ۱۵ بهمن فراهم شده است.

۱۲. آقای کامکار یکی از افراد نیکوکار از مدت‌ها قبل به منظور ایجاد درمانگاه و بیمارستان ساختمانی نموده که در اختیار اداره کار و بیمه‌های اجتماعی بوده اخیراً با تخلیه از طرف اداره کار و انتقال به جای دیگر مقدمات تأسیس بیمارستان فراهم شده است که از طرف بهداری اداره خواهد شد.

۱۳. در مورد تقسیم اراضی بین کارمندان دولت و سازمان‌های وابسته شورای شهرستان روز ۱۰/۳/۱۳۴۰ به منظور مشاوره درباره تحویل تشکیل جلسه داده شد نتیجه به بانک ساختمانی نوشته شده که پس از وصول جواب ترتیب تقسیم آن داده می‌شود در این اراضی قبلاً برای کلیه احتیاجات از قبیل محل آموزشگاه، درمانگاه، کلاتری، پارک شهر و غیره تفکیک شده بقیه قابل تقسیم خواهد بود.

این گزارش در پایان به امضای ملک، فرماندار قم رسیده است. امینی در پی نوشت حاشیه آن دستور داده، از فرماندار «کتاباً تقدیر شود ۱۳۴۰/۱۱/۱۸»

۳. اعتراض به برخی از دیدارها

البته این نکته نیز گفتنی است که برنامه دیدارهای امینی با مراجع و به خصوص حذف برخی از علما از برنامه و همچنین دیدار با برخی از آنان، به‌زعم بعضی از عناصر و جریان‌ها، مدبرانه نبود. یکی از روحانیون معترض به نام محمدرضا شیرازی در نامه‌ای^۳ به امینی، دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی دیدارهای نخست‌وزیر با مراجع را دارای سوءنیت و مقاصد خاص عنوان کرد. در این نامه آمده است: «در سفر قم شما را بعضی منازل بردند که نباید رفته باشید شاید خودتان متوجه باشید

چون در مجلسی به شما توهین شد و بعد هم آن توهین را در مجالس نقل می‌کنند و بعضی جاها که باید بروید نرفتید و به این سبب کسانی که در سمت مرجعیت و روحانیت از شما دفاع و تأیید می‌کردند سرد شده و مورد استهزا و تمسخر قرار گرفتند.»

سپس در ادامه از ماهیت این برنامه‌ها پرده برداشته و خاطر نشان شده: «تحقیق کنید که این عمل را مصباح التولیه که قصد وکالت دارد برای تقویت موافقین و خرد کردن مخالفین کرده یا شریف‌العلماء که برای رفاقت با یک عده (آن دسته از توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها را به عراق فرستاد) اینجا هم این عمل کرده، غرض مواظب باشید.» در پایان حتی تأکید کرده است: «منوط به نظر شریف است اگر خودتان صلاح می‌دانید به آن اقرار [کنید و به] روحانیون قم که اهانت شده نامه بنویسید اقلأ عذر بخواهید و استمالت کنید ممکن است برای تحقیق از سازمان امنیت قم استفاده نمایم.»

۵. امینی و مراجع نجف: گزارشی از دیدار هیئت نخست‌وزیری با مراجع نجف

در این دوره برای هیئت حاکمه ایران اعم از شاه و امینی، موقعیت آیت‌الله‌العظمی حکیم به‌عنوان مرجع تقلید اعلم - که در نجف اشرف مستقر بود- از جایگاه ممتازی برخوردار بود. کما اینکه پیش از آن، در پی رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، شاه تلگراف تسلیت خویش را خطاب به ایشان مخابره کرده و همین امر شائبه قبول مرجعیت ایشان از سوی تنها حکومت و شاه شیعه را در افکار عمومی دامن زده بود.

امینی هم در همان اوان نخست‌وزیری خویش در پی اطلاع از بیماری آیت‌الله تلگرافی به ایشان مخابره کرد: «حضرت آیت‌الله آقای سید محسن حکیم خیر کسالت حضرت آیت‌الله موجب نهایت تأثر و تأسف اینجانب گردید از خداوند متعال بیهود عاجل را خواستار است.

نخست‌وزیر، دکتر علی امینی [امضا] ۱۳۴۰/۳/۱۵»

آیت‌الله حکیم نیز پاسخ داد: «جناب اشرف آقای دکتر علی امینی نخست‌وزیر محترم - طهران

تلگرام احوال‌پرسی واصل موجب تشکر گردید به‌حمدالله نفاقت مزاج رو به بهبودی، دوام عظمت اسلام و توفیق در پشتیبانی از نظام مقدسه آن را از خداوند متعال مسئلت می‌دارم.

محسن الطباطبائی الحکیم نجف [امضا]» گزارش‌هایی از این نوع، حاکی از حسن تعامل بین نخست‌وزیر و مراجع تقلید وقت بود. امینی چنین تعاملی را نه تنها با آیت‌الله حکیم، با سایر مراجع و حتی علمای برجسته نجف برقرار کرد. چنان‌که گذشت امینی در دوره جوانی مدتی کوتاه دوره طلبگی را در نجف گذرانده بود؛ اما این آموزش دینی چند صباحی به درازا

نینجامید و امینی برای کسب تحصیلات جدید عازم فرانسه شد. به نظر می‌رسد که بر اساس همین رویکرد بود که امینی هیئتی را برای دیدار با مراجع تقلید به عراق گسیل داشت.

گزارش تفصیلی هیئت اعزامی به تاریخ ۴۰/۱۱/۱۳۴۰ از عباس آرام - سفیرکبیر ایران در عراق - به علی امینی حاکی از دیدار هیئت بازرسی نخست‌وزیری - همراهان انتقال ضریح عسکرین که در ایران ساخته و برای استقرار روی مقابر امامان عسکرین طی مراسم‌های باشکوهی در شهرهای مسیر به عراق منتقل گردید - به اتفاق سرکنسولگری ایران در کربلا با برخی از علما و از جمله آیات: حکیم، خوبی، شیرازی و زنجانی است. در این دیدارها مذاکراتی در خصوص برخی مسائل مبتلا به روز از جمله اصلاحات ارضی صورت گرفت.

به هر حال در متن گزارش نخست به تاریخ ۱۳۴۰/۱۱/۱۲

با شماره ۹۳ و مهر محرمانه که توسط ابراهیم زرین قلم کفیل سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در کربلا، حله و دیوانیه عراق، تهیه و به «سفارت کبرای شاهنشاهی، بغداد» ارسال شده، با اشاره به دیدار و گفت‌وگو با آیت‌الله حکیم، با اشاره به استقبال آیت‌الله از اقدامات امینی، از قول ایشان نقل کرده: «... به جناب آقای نخست‌وزیر برسانند که در مورد اصلاحات ارضی احتیاط نموده مصالح اسلامی کشور ایران را در نظر بگیرند چون ایران طرف مقایسه با هیچ کدام از کشورهای اسلامی نیست و مرکز تشیع است و ملت اسلام توفعاتی که از ایران دارند از سایر کشورهای اسلامی ندارند و اضافه نمودند اقدامات مجدانه و سریعی را که دنبال فرموده‌اند مایه بسی خوشوقتی است ولی آیا اصلاحات منحصر به همین موضوع است که در انظار مسلمانان اثر خوشی نداشته باشد؟» آیت‌الله حکیم در ادامه به مقایسه دو ملت ایران و عراق پرداخته و اضافه کردند: «ایرانیان کاملاً متوجه شرایع دینی و مذهبی بوده و طبق آن رفتار می‌نمایند و به همین جهت استفسارها و نامه‌های زیادی [درباره مخالفت با اصلاحات ارضی] واصل گردیده» سپس پیشنهاد کرد: «بهرتر این است که دولت که تبلیغات دامنه‌داری مالکین را ترغیب به فروش املاک خود به دولت نموده تا مطابق اصول مالکیت در اسلام عمل شود.» کنی - کارمند بازرسی نخست‌وزیری همراه ضریح عسکرین علیهم‌السلام به عتبات - ضمن اعلام ابلاغ پیام آیت‌الله به نخست‌وزیر، اظهار داشت: «... این موضوع مطلب تازه و جدیدی نبوده و از دو سال قبل مورد بحث و بررسی و حتی به نظر مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی رسیده و رفع اشکال آن شده است.» در پایان این دیدار: «موضوع رسیدن ضریح مطهر عسکرین علیهم‌السلام به میان آمد و حضرت آیت‌الله فرمودند که همیشه شاهنشاهان و دولت شاهنشاهی و ملت ایران در تعظیم شعائر مذهبی

پیش قدم بوده و شایسته همه گونه تجلیل و تمجید می باشند و به بانیان و سازندگان ضریح مطهر دعا نمودند.

زرین قلم در ادامه این گزارش به دیدار هیئت بازرسی نخست وزیری با آیت الله عبدالهادی شیرازی نیز اشاره کرده و اضافه می کند: «پس از خداحافظی [از آیت الله حکیم] به محضر حضرت آیت الله آقای سید عبدالهادی شیرازی رفته و آقای کنی ضمن ابلاغ سلام و مراتب خلوص و علاقه جناب آقای دکتر امینی نسبت به شعائر دینی و علماء اعلام، حضرت آیت الله متقابلاً سفارش ابلاغ سلام نموده برای دوام سلطنت شاهنشاه و موفقیت جناب آقای نخست وزیر و ترقی ملت ایران دعا نمودند.»

نامبرده در فراز بعدی گزارش خویش به دیدار هیئت نخست وزیری با آیت الله خویی نیز اشاره کرده، می افزاید: «به علت فرارسیدن موقع نماز ظهر از محضر معظم له [آیت الله شیرازی] مرخص و در مسجد خضراء حضور حضرت آیت الله خویی رسیده پس از اتمام نماز جماعت، سلام جناب آقای نخست وزیر را به حضرت آیت الله ابلاغ و ایشان نیز متقابلاً ابلاغ سلام و برای شاهنشاه و موفقیت دولت دعا نمودند.»

این گزارش حاکی از دیدار هیئت نخست وزیری با آیت الله زنجانی است. گزارش حاکی است: «در حرم مطهر نیز حضور حضرت آیت الله آقای شیخ عبدالکریم زنجانی رسیده پس از تبادل سلام فرمودند که به استحضار جناب آقای نخست وزیر برسانید اقداماتی را که به رهبری و هدایت و ارشاد شخص اول مملکت اعلیحضرت همایون شاهنشاه که قلباً به عقاید معظم له ایمان راسخ دارم، شروع فرموده اند با نهایت اطمینان خاطر به مراسم شاهانه پیش ببرند و ما نیز در این اماکن مقدسه ناظر خدمات برجسته ایشان بوده و همواره برای توفیق و پیشرفت نخست وزیر دعاگو می باشیم.» نامبرده اضافه می کند، آیت الله زنجانی در خاتمه به هیئت نخست وزیری: «سفارش فرمودند دولت نسبت به تهذیب اخلاق جامعه و جوانان کشور کوشش و جدیت بیشتری نموده از ورود و نمایش فیلم های زننده منافی عفت که مایه فساد اخلاق و گمراهی نسل جوان مملکت است جلوگیری اکید نموده جوانان را به استقامت و شاه دوستی و میهن پرستی و تبعیت از مبانی و احکام دین مقدس اسلام که نجات بشریت در آن است ارشاد نمایند.» امینی در یادداشتی در پی نوشت این گزارش، خاطر نشان کرده: «یادآوری شود با آقای عباس آرام حضوراً مذاکره کنم.»

به این ترتیب هیئت نخست وزیری همراه ضریح عسکریین بعد از چند ساعت دیدار و گفت و گو با مراجع مقیم نجف به کربلا مراجعت کرد. به نظر می رسد از مجموع اظهارات مراجع مذکور می توان به این تحلیل رسید که از منظر مراجع نجف محمدرضا شاه به عنوان شاه شیعه و کشور ایران به عنوان تنها کشور شیعه مورد تأیید و رسمیت آنان قرار داشت. نکته ای که کوتاه مدتی بعد با آغاز نهضت روحانیت از مسقط الراس حوزه علمیه قم و مراجع تقلید مستقر در آن حوزه به چالش کشیده شد. ناگفته پیداست که در این دوره دیگر خبری از سیاستمداران کهنه کار در رأس امور مملکت



آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

پی نوشت:

۱. البته ناگفته نماند که دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق را باید به عنوان یک استثناء، در این مقایسه نادیده گرفت.
۲. خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، به کوشش سید حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۰
۳. ایرج امینی، بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۲، به نقل از: یادداشت های شخصی دکتر امینی.
۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۴۲۹۱۵.
۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۴۲۹۲۳.
۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۴۲۸۱۵.
۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۴۲۸۴۳.
۸. ایرج امینی، بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۵ به نقل از: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ۶۸، عنوان سند: «فهرستی از روحانیون طرفدار دکتر امینی»، گزارش ساواک: رونوشت گزارش شماره ۴۴/۳/۳/۳۲۱/۱۳۵۲۱
۹. گفتنی است که این گروه به دلیل اینکه جلسات هفتگی خویش را در روزهای پنجشنبه برگزار می کردند، به «اصحاب پنجشنبه» معروف شدند، در مقابل آنان «اصحاب چهارشنبه» قرار داشتند که متشکل از علمای مستقل و طرفدار نهضت ملی و دکتر مصدق بودند و جلسات خویش را در روزهای چهارشنبه تشکیل می دادند.
۱۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۴۴۷۰۴
۱۱. خاطرات علی امینی، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۳.
۱۲. بر بال بحران، پیشین، ص ۳۸۱.
۱۳. در این راستا اقدام مشابه دیگر امینی انتخاب دکتر سیفال دین نبوی متخصص قلب و پزشک آیت الله العظمی بروجردی به عنوان مشاور عالی بهداشتی نخست وزیر بود. انتصاب این دو مشاور که با روحانیت هم ارتباط نزدیکی داشتند، در تاریخ دولت های ایران سابقه نداشت.
۱۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند، ۴۲۴۴۷
۱۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند، ۴۴۰۴۵
۱۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند، ۴۱۴۹۲
۱۷. ایرج امینی، بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۴.
۱۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند ۵۳۳۲۴
۱۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۵۳۳۴۱
۲۰. روزنامه اطلاعات ۱۳۴۰/۱۰/۲
۲۱. خاطرات آیت الله طاهری خرم آبادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵
۲۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۰/۱۰/۲
۲۳. هفتاد سال خاطره از آیت الله سید حسین بدلا، تدوین: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶
۲۴. ایرج امینی، بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۶
۲۵. همان، ص ۳۷۷
۲۶. همان، ضمناً گزارش مذکور بعدها، به همین مناسبت در روزنامه جام جم به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۸۲ تجدید چاپ شد.
۲۷. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، ج ۲: از میرزای شیرازی تا امام خمینی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۵۸، صص ۷۹-۷۷
۲۸. بر بال بحران، پیشین، صص ۲۷۸-۲۷۷
۲۹. عبدالوهاب قرانی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی: از مرجعیت امام خمینی تا تبعید، صص ۳۹-۳۸، سخن عبدالرحیم عقیقی بخشایشی.
۳۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند، ۴۱۸۸۱
۳۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره سند، ۳۷۴۶۹

نیود و به همان سرعت که آنان به حاشیه رانده شدند، سیاستمداران جوان و بوروکرات جایگزین آنان شدند.

نتیجه گیری

مجموعه اسناد و گزارش ها نشان می دهد که امینی را می توان متعلق به نسل سیاستمداران نسبتاً مستقل دانست که نسبت به شرایط اجتماعی جامعه تا حدی اشراف داشتند. بر حسب همین شناخت بود که امینی نسبت به چگونگی برخورد با رهبران مذهبی، آگاهانه عمل کرد. به طوری که موفق شد طرح بزرگ اصلاحات ارضی را که از چند سال پیش تصویب شده بود، اجرایی کند. بعدها به دنبال خروج سیاستمداران کهنه کار از عرصه قدرت و به نخست وزیری رسیدن امثال امیر اسدالله علم و حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا از این گونه تعاملات غفلت شد؛ زیرا این نخست وزیران اهداف و انگیزه های دیگری داشتند که بعضاً با نهادها و رویکردهای سنتی از جمله علمای مذهبی همخوانی نداشت. به طوری که کوتاه مدتی بعد، مراجع و بخشی از نیروهای مذهبی در تقابل با هیئت حاکمه قرار گرفتند. کما اینکه هنوز چند صباحی از کنار گذاشتن امینی از نخست وزیری نگذشته بود که نخست وزیر جدید با بی تدبیری و برخورد آمرانه در ماجرای لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، رودرروی علما قرار گرفت. اوج این تقابل در کمتر از یک سال در قیام خونین ۱۵ خرداد تجلی یافت. در پی همین رویکرد بود که کوتاه مدتی پس از دل جریانات مسالمت آمیز سیاسی و حزبی، گروه های مسلحانه و چریکی سر برآوردند. از آن جمله می توان به هیئت های موافقه اسلامی و حزب ملل اسلامی از میان نیروهای مذهبی، سازمان انقلابی حزب توده ایران از حزب توده، سازمان مجاهدین خلق از نهضت آزادی ایران و چریک های فدایی خلق از میان نیروهای مارکسیستی مستقل اشاره کرد. ■

عزل بنی صدر در اولین دوره مجلس (۳۰ خرداد ۱۳۶۰)

هادی قیصریان*

مقدمه:

با تصویب قانون انتخابات در شورای انقلاب در تاریخ ۲۹ آذرماه ۱۳۵۸ ثبت‌نام از داوطلبان ریاست‌جمهوری آغاز شد و گروه‌های سیاسی مختلف کاندیداهای موردنظر خود را معرفی کردند. وزارت کشور با سرپرستی حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی پس از بررسی سوابق کاندیداها در مجموع، اسامی ۱۰ تن را به‌عنوان رقبای انتخاباتی به مردم اعلام کرد. این افراد عبارت بودند از آقایان: جلال‌الدین فارسی، سید ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، سید احمد مدنی، کاظم سامی، مسعود رجوی، صادق طباطبایی، محمد مکرری، داریوش فروهر و حسن حبیبی.^۱

نکته گفتنی در میان فهرست کاندیداهای ریاست‌جمهوری این است که هیچ‌چهره روحانی در آن به چشم نمی‌خورد و دلیل این امر سخنرانی مرحوم امام در پاسخ به اعلام نظر برخی گروه‌ها درباره شرکت روحانیون در انتخابات بود که امام اعلام داشتند: روحانیون نبایستی رئیس‌جمهور شوند. رهبر انقلاب کاندیداشدن روحانیون را مصلحت‌نمی‌دانست و ترجیح می‌داد آنان از طریق نظارت و قانون‌گذاری در شورای انقلاب و نهادهای دیگر ادامه دهند. حجت‌الاسلام مجید انصاری درباره این موضوع می‌گوید:

«امام به دو جهت با کاندیداشدن روحانیون برای ریاست‌جمهوری به‌شدت مخالف بود؛ یکی اینکه ذاتاً امام معتقد بود در شرایط مساوی اگر دو کاندیدا مطرح شود، فرد روحانی دیگر نباید باشد، زیرا برای روحانیون کارهای دیگری است که بایستی انجام دهند مثلاً قوه قضائیه به قاضی برجسته که نسبت به مسائل شرعی آگاه است نیاز بیشتری دارد و مسئله دوم این بود که امام اصرار داشتند تا اکثر کرسی‌های مجلس اول را روحانیون تصاحب کنند زیرا تدوین قوانین اسلامی در مجلس و تضمین آن قوانین به لحاظ اسلامی بودن بااهمیت‌تر از سایر کارها بود، اما درباره کارهای اجرایی، ایشان به‌شدت مخالف حضور روحانیون بودند، برای همین هنگامی که آیت‌الله بهشتی از طرف حزب جمهوری اسلامی قرار بود کاندیدا شوند امام مخالفت کرد.»^۲

ریاست‌جمهوری بنی‌صدر

در انتخابات پیش روی ریاست‌جمهوری رقابت اصلی بین جلال‌الدین فارسی، کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و ابوالحسن بنی‌صدر از سوی جامعه روحانیت مبارز تهران بود. نکته دیگر آنکه کاندیدای نهضت آزادی ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری حسن حبیبی بود. نهضتی‌ها به‌جای آنکه مهندس بازرگان را نامزد کنند آقای حبیبی را به دلیل آنکه در شورای مرکزی نهضت آزادی بیشترین رأی را آورده بود به‌عنوان کاندیدا اعلام کردند.^۳ از طرفی سازمان مجاهدین خلق، آیت‌الله طالقانی و سپس سید احمد خمینی را به‌عنوان کاندیدای حزبی خود اعلام کردند که هر دو نفر نپذیرفتند.

در آن مقطع فضای رقابت انتخاباتی موجب تشدید چالش بین نیروهای مختلف شده بود. این برخوردها هنگامی به اوج خود رسید که جلال‌الدین فارسی کاندیدای موردنظر حزب جمهوری اسلامی به دلیل فقدان شرایط کاندیداشدن یعنی ابهام در ایرانی‌الاصول بودن از دور رقابت‌ها بازماند. در آن هنگام جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی، دلایلی مبنی بر افغانی‌الاصول بودن فارسی مطرح کردند. حتی هواداران بنی‌صدر معتقد بودند که نام اصلی فارسی «حکمت‌الله باران چشمه» است.^۴ سرانجام حضرت امام ضمن تأکید بر این مطلب که لازم است اولین انتخابات جمهوری اسلامی بدون شبهه قانونی انجام گیرد بر کناررفتن جلال‌الدین فارسی صحنه گذاشتند. در آن‌سوی قضیه مسعود رجوی دیگر کاندیدای ریاست‌جمهوری به دلیل آنکه مخالف قانون اساسی کشور بود از دور انتخابات کنار رفت. با حذف رجوی و نیز اعلام حمایت برخی شخصیت‌های مهم همچون آیت‌الله پسندیده، استاد محمدتقی شریعتی، سید حسین خمینی، ناصر مکارم شیرازی، شیخ علی تهرانی، خسروشاهی و آیت‌الله طاهری از بنی‌صدر، راه برای رئیس‌جمهوری او هموارتر شد. نکته دیگر آنکه بنی‌صدر هر جا که وارد می‌شد خود را به‌عنوان کاندیدای امام جا می‌زد و این امتیازی برای ایشان بود.



جلسه افتتاحیه اولین دوره مجلس شورای اسلامی

انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری در روز جمعه ۵ بهمن ۱۳۵۸ شروع شد و همان طور که انتظار می رفت ابوالحسن بنی صدر در همان شمارش های اولیه در صدر قرار گرفت و با اعلام قطعی نتایج با کسب ۷۲ درصد آرا اولین رئیس جمهور ایران شد.

انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی

پس از انتخابات ریاست جمهوری، کار تثبیت و تأسیس مجلس شورای اسلامی به عنوان یک نهاد مردمی که مهم ترین رکن ساختار سیاسی کشور به شمار می رفت در دستور کار قرار گرفت. خصوصاً تأکیدات امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی برای سامان دادن به امور مملکت و حل و فصل چند موضوع حساس از جمله، تعیین تکلیف گروگان های امریکایی، انتخاب نخست وزیر و تشکیل کابینه و نیز اعلام این مطلب که مجلس مهم ترین رکن در ارگان های کشور است و باید به عنوان اصلی ترین، عمیق ترین و عالی ترین مرجع کشور شناخته شود، بر اهمیت شکل گیری این نهاد افزود و جریان اداره امور کشور و سیاست گذاری ها را به سمت این ارگان هدایت کرد.^۵ هاشم صباغیان سرپرست وقت وزارت کشور و نماینده دوره اول مجلس درباره انتخابات این دوره می گوید:

«در این دوره به دلیل نبود نظارت استصوابی به فرانت شورای نگهبان، هیچ گونه محدودیت خاصی وجود نداشت و فضا برای فعالیت اکثر جناح های سیاسی و گروه ها به گونه ای مساعد بود که آمار نامزدهای نمایندگی به ۲ هزار نفر رسید. پیش از انتخابات از سوی شورای انقلاب به آقایان دکتر باهنر و موسوی اردبیلی و از سوی دولت موقت به من (مهندس صباغیان)، اختیار تام داده شد تا با کمک هم آیین نامه انتخابات را تدوین کنیم و این آیین نامه مبنای انتخابات شود. بر این اساس هیئت سه نفره، آیین نامه تدوین کرد که تقریباً نشتات گرفته از آیین نامه انتخابات مجلس خبرگان بود. از جمله شروط این آیین نامه برای رأی دهندگان داشتن سن ۱۸ سال تمام است و شرط دیگری برای کسانی که می خواستند رأی بدهند نبود. برای کسانی که کاندیدا شده بودند هم یک شرایط کلی وجود داشت، مثلاً وابستگان رژیم گذشته، کسانی که به نوعی سابقه عضویت در اطلاعات دوره شاه (ساواک) را داشتند و نیز مجرمینی که جرم آنان در دادگاه ها قطعی اعلام شده بود مانند کسانی که سابقه اختلاس، دزدی و آدمکشی داشتند نمی توانستند کاندیدا شوند. انتخابات کاملاً آزاد برگزار شد و تبلیغات هیچ منعی نداشت؛ بنابراین همه به طرق و شیوه های مختلف تبلیغ می کردند.»^۶

قبل از پرداختن به طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس شورای اسلامی، لازم است نخست زمینه های شکل گیری و چگونگی روند طرح مزبور را بررسی کنیم؛ بنابراین در همین راستا ابتدا لایحه حذف فرمان همایونی را که مقدمه برای محدود کردن اختیارات و قدرت سیاسی رئیس جمهور بود به بحث خواهیم گذاشت.



لایحه حذف فرمان همایونی

در اوایل سال ۱۳۶۰، لایحه ای در مجلس به تصویب رسید که هدفی جز تقویت دولت و تضعیف نهاد ریاست جمهوری را دنبال نمی کرد. مفاد این لایحه به گونه ای بود که ابوالحسن بنی صدر در نامه ای به امام آن را پیش زمینه عزل خود عنوان کرد:

«طرحی که با قید دوفوریت به تصویب مجلس رسیده و اختیارات را به نخست وزیر واگذار کرده مغایر با قانون اساسی است، لذا اقدام در جهت سلب اختیار قانونی از رئیس جمهور تنها می تواند توطئه ای باشد برای اقدام بعدی که همان عزل رئیس جمهور است.»^۷

درباره فرمان همایونی لازم به توضیح است که در زمان حکومت پهلوی، محمدرضا شاه عزل و نصب بسیاری از مقامات مملکتی را تحت عنوان تفیذ احکام به وسیله «فرمان همایونی» با تصویب مجلس آن زمان انجام می داد. پس از انقلاب طبق مصوبه کمیسیون شماره دو شورای انقلاب کلیه این اختیارات به رئیس جمهور واگذار شد؛ بنابراین طبق این فرمان اختیار عزل و نصب ها به رئیس جمهور داده شد و دولت عملاً هیچ کاره بود. هنگامی که دولت رجایی با رئیس جمهور اختلاف پیدا کرد مجلس نیز در حمایت از دولت لایحه ای تحت عنوان حذف فرمان همایونی را به تصویب رساند. تصویب این لایحه مخالفت و واکنش بعضی نمایندگان به خصوص چهره های شاخص جریان موسوم به لیبرال را به همراه داشت.

در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۴ مجلس درباره لایحه حذف فرمان همایونی تشکیل جلسه علنی داد. اولین نماینده مخالف احمد سلامتیان، نماینده اصفهان است که درخواست مسکوت ماندن لایحه را مطرح و اعلام می کند این لایحه معنایی جز تقویض اختیارات ریاست قوه مجریه به نخست وزیری و هیئت دولت را ندارد؛ لذا تصویب آن به زیان کشور و در نتیجه تشنج اذهان عمومی را به دنبال دارد.^۸

با درخواست سلامتیان مبنی بر سلب فوریت این لایحه، آقای هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس، از ۱۸۰ نماینده حاضر تقاضا کرد تا در صورت موافقت با مسکوت ماندن لایحه مزبور قیام کنند، اما از آنجا

که اکثر نمایندگان، حامی دولت بودند درخواست سلامتیان با استقبال مواجه نشده و در نتیجه پذیرفته نمی شود. در ادامه این جلسه آقایان مجید انصاری و محمد کیابوش به عنوان نمایندگان موافق و مهدی بازرگان، کاظم سامی، احمد غضنفرپور و موحدی ساوجی به عنوان مخالف با این لایحه سخنرانی کردند. در پایان جلسه احمد غضنفرپور طی نطقی به نمایندگان هشدار داد که تصویب چنین لایحه ای جز از بین بردن اقتصاد و سیاست مملکت نتیجه ای در پی نخواهد داشت.^۹

پس از بحث های طولانی سرانجام مجلس به درخواست جمعی از نمایندگان؛ سلامتیان، لاهوتی، اشکوری، غضنفرپور، یدالله و عزت الله سبحانی، معین فر، سامی، بازرگان، صباغیان، رجاییان، بیانی، محمد فضل پور، اسماعیل رفیعیان و علی نقی نقوی رأی گیری علنی را درباره لایحه حذف فرمان همایونی انجام داد که نتیجه استخراج آرا این گونه رقم خورد: از ۱۷۷ نفر که داده شد، ۱۲۴ نفر موافق، ۳۳ نفر مخالف و ۲۰ نفر هم رأی منتنع دادند.^{۱۰} مطابق این مصوبه، انتخاب هفت سبکت به دولت (نخست وزیر) واگذار شد که به شرح زیر بود:

۱. رئیس کل بانک مرکزی و قائم مقام او به پیشنهاد وزیر اقتصاد و امور دارایی و تصویب هیئت دولت تعیین می شود.
 ۲. سرپرست هلال احمر به پیشنهاد وزیر بهداری و تصویب هیئت دولت تعیین شود؛
 ۳. استانداران به پیشنهاد وزیر کشور و تصویب هیئت دولت باید تعیین شوند؛
 ۴. عزل و نصب در قوه قضائیه به پیشنهاد دادستان کل کشور و تصویب شورای عالی قضایی است؛
 ۵. نصب و عزل مقامات اداری و سازمان های وابسته به وزارتخانه ها با امضای وزیر آن وزارتخانه است؛
 ۶. نصب و عزل در موارد اجرایی کشور و تصویب آن توسط هیئت دولت انجام گیرد؛
 ۷. کلیه نصب و عزل هایی که به موجب قانون به تصویب مجمع عمومی بانک ها و مجمع عمومی سایر شرکت های دولتی می رسد با امضای رئیس مجمع عمومی باید ابلاغ شود.^{۱۱}
- بعدها عزت الله سبحانی در صحن علنی مجلس درباره این قانون چنین گفت:
- «لایحه حذف فرمان همایونی که در مجلس تصویب

شد بیش از آنکه متوجه آقای رئیس جمهور باشد و مثلاً بخواهد اختیاراتی را از ایشان سلب یا حق امضایی را از او بگیرد، توهمین به شورای انقلاب بود و من تعجبم از این است که برادرانی که در شورای انقلاب تشریف دارند چرا دفاع نکردند. سحابی افزود، فرمان همایونی در تاریخ اردیبهشت ماه که در مجلس مطرح شد وجود نداشته است و این کلمه قبلاً در شورای انقلاب حذف شده بود؛ یعنی از اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ تا روزی که این لایحه در مجلس مطرح شد، فرمانی با این عنوان در نظام جمهوری اسلامی وجود نداشته است، اما متأسفانه مجلس تحت این نام می خواست برخی از اختیارات رئیس جمهور و امضا و انتصابات را محدود کند.^{۱۲}

بنی صدر هم گرچه قبلاً در نامه‌ای به امام درباره تصویب این لایحه و نتایج آن هشدار و به نوعی آن را پیش زمینه عزل خود عنوان کرده بود، اعلام کرد قانون مذکور را قبول ندارد، اما حضرت امام که به کرات از جایگاه ممتاز مجلس سخن گفته و این نهاد را مرکز همه قدرت‌ها و قانون‌ها می دانستند بدون آنکه نامی از بنی صدر به میان آورد این گونه پاسخ می دهند: «غلط می کنی که قانون را قبول نداری، قانون تو را قبول ندارد.»^{۱۳}

تشکیل کمیته حل اختلاف

به دنبال تشدید اختلافات رئیس جمهور با دولت رجایی و اکثریت نمایندگان مجلس که از حزب جمهوری اسلامی بودند، امام طی حکمی کمیته سه نفره متشکل از آقایان: محمدرضا مهدوی کنی به عنوان نماینده خود، شهاب‌الدین اشراقی از سوی رئیس جمهور و محمد یزدی از طرف هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس)، بهشتی (رئیس دیوان عالی کشور) و رجایی (نخست وزیر) را جهت کاهش تنش میان طرفین منازعه معرفی کرد. همچنین امام در حکم خود از آیت‌الله مهدوی کنی خواستند تا با بی طرفی کامل پس از طی کردن مراحل قانونی، موافق موازین شرعی و قانونی با طرفین عمل کند. همچنین امام وظیفه کمیته حل اختلاف را واجب شرعی دانسته و خواستار عمل قاطعانه و بدون چشم پوشی آنان می شود.^{۱۴} گفته می شود پیشنهاد کمیته حل اختلاف یا شورای حکمیت از سوی مهندس بزرگان بوده است.^{۱۵}

پیشنهاد فرماندوم

در اوایل خرداد سال ۱۳۶۰ مسئله دیگری که اختلافات را دامن زد، پیشنهاد بنی صدر مبنی بر برگزاری فرماندوم بود. در آن وقت هاشمی رفسنجانی اندکی بعد از پیشنهاد بنی صدر احتمال می دهد این پیشنهاد او باعث سرنگونی اش شود. «مخصوصاً در رابطه با طرح فرماندوم و مصدق بازی بنی صدر، اگر بر فرض محال چنین پیش یابید بی شک ریاست جمهوری را هم از دست خواهد داد. آقای بنی صدر سخت در اشتباه است.»^{۱۶}

ابوالحسن بنی صدر مدعی بود لویجی که به مجلس برده می شوند هدفی جز حذف رئیس جمهور ندارند به همین دلیل او پیشنهاد خود جهت برگزاری فرماندوم را چنین توجیه می کند: «من به عنوان

رئیس جمهور: اینکه هیچ نقلی صورت نگرفته الان نمیتوان گفت

آخرین نتایج انتخابات

کجهان

۳۸ دانشجوی ایرانی متهم امریکایی زندان آزاد شدند

۱۰ هزار گود نشین در شمال شهر اسکان یافتند

نخست وزیر و هیات دولت اول خرداد معرفی میشوند

دفتر سرگزی باید ادا باشد

آمر دو سوم نمایندگان در مرحله اول انتخاب

تولید بخشی تشکیل میشود

پاسخ استانی اثری و خطالی

به آیت الله طوسی

رئیس جمهور می بینم که هر روز تضعیف می شوم، تنها دیگران نیستند که حق دارند تضعیف نشوند، من هم حق دارم که تضعیف نشوم، وقتی موقعیت خود را به عنوان مسئول در مخاطره می بینم حق دارم پیشنهاد کنم میزان رأی مردم اظهار شود.»^{۱۷}

رئیس جمهور ارگان‌های انقلابی و مجلس وقت را نامشروع می دانست. به گفته هاشمی رفسنجانی، او به سادگی تمام گول مؤسسه سنجنش افکاری را خورده بود که بانی آن اعضای سازمان مجاهدین (به رهبری مسعود رجوی) بودند. طبق آمار سنجنش افکار ۴۴ درصد مردم طرفدار امام و در عوض ۵۶ درصد آرای عمومی در حمایت از رئیس جمهوری است.^{۱۸}

به هر حال پیشنهاد بنی صدر برای برگزاری فرماندوم به شدت از سوی حزب جمهوری اسلامی به خصوص دکتر بهشتی محکوم شد. همچنین حضرت امام با طرح این مسئله از سوی رئیس جمهور شدیداً مخالفت کرده و اظهار کردند:

«آقای بنی صدر نباید از حد قانون اساسی خارج شود، اگر مردم هم موافق باشند، من مخالفم. هی نگویید ملت با من است، ملت با اسلام است، ملت شخص پرست نیست.»^{۱۹} مجید انصاری در این باره معتقد است که «بنی صدر بسیار جاه طلب بود. او مدعی رهبری بود نه ریاست جمهوری.»^{۲۰}

رأی شورای حکمیت: عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

در یازدهم خرداد ۱۳۶۰ روزنامه انقلاب اسلامی (ارگان نهاد ریاست جمهوری) و روزنامه میزان (ارگان نهضت آزادی) به دلیل تشویش و ایجاد ناامنی در جامعه با حکم آیت‌الله مهدوی کنی توقیف شدند. در خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی آمده است شورای حکمیت یک روز پس از بسته شدن روزنامه‌های جناح موسوم به لیبرال، بنی صدر را به عنوان متخلف شناخت. با معرفی بنی صدر به عنوان متخلف از سوی شورای حکمیت، امام در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ رئیس جمهور را از فرماندهی کل قوا

برکنار کرد. متن دستور امام به ستاد مشترک نیروهای مسلح در زیر آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران آقای ابوالحسن بنی صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شدند.^{۲۱}

با برکناری رئیس جمهور از فرماندهی کل قوا، تیمسار ولی الله فلاحي به عنوان جانشین بنی صدر منصوب شد.

امام خمینی (ره): مسئله عزل رئیس جمهور آخرین راهکار باشد.

در پی این جریان هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۶۰ به حضور امام رفته و عنوان می کند که دیگر صلاحیت رئیس جمهور زیر سؤال رفته است؛ بنابراین عزل ایشان از رئیس جمهوری ضرورتی اجتناب ناپذیر است، اما نظر امام این بود که بنی صدر فعلاً رئیس جمهور بماند و مسئله عزل ایشان به عنوان آخرین برخورد مطرح شود.^{۲۲} امام تا پیش از عزل رئیس جمهور در دیدار با انجمن‌های اسلامی درباره بنی صدر می گویند:

«رئیس جمهور یک شخص است پسر بنی صدر همدانی، یک ملای همدان. حال هم که هست از آن یال و کوپال دارها نیست و از خود مردم است.»^{۲۳} امام تا آخرین لحظات همچنان خواستار همزیستی مسالمت آمیز طرفین بود، اما در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ حدود ۱۲۰ نفر از نمایندگان مجلس با امضای نامه‌ای خواستار طرح مسئله عدم کفایت سیاسی بنی صدر شدند. متن نامه بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر آقای هاشمی رفسنجانی - ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعیاً، صدق الله العلی العظیم. با توجه به تخلفات متعدد و مکرر آقای بنی صدر رئیس جمهوری از قانون اساسی و وظایف قانونی به خصوص عملکرد چندماهه اخیر ایشان و اقدامات تحریک آمیز که شخص ایشان

داشته‌اند و هم دفتر و روزنامه ایشان که توهین و تضعیف ارگان‌های رسمی کشور و درگیری‌ها و حتی تلفات جانی و خسارات مالی به وجود آمده است، درخواست عدم کفایت سیاسی ایشان در مجلس شورای اسلامی با قید دو فوریت را داریم.^{۲۴}

با اعلام وصول نامه نمایندگان، رسیدگی به طرح مزبور در جلسه ۱۶۵ مجلس مورخ ۱۳۶۰/۳/۲۶ در دستور کار قرار گرفت. در این جلسه حجت‌الاسلام حجتی کرمانی ضمن مخالفت با دو فوریت طرح مذکور و بیان این نکته که «برادران! یوسف ته چاه است بیابید او را درآوریم» به بیانات حضرت امام مبنی بر اینکه من به این‌ها علاقه دارم اگر این‌ها برگردند من می‌پذیرم و اسلام هم می‌پذیرد اشاره کرد. سپس کرمانی افزود بنی‌صدر در جواب امام مطلبی نوشته و اظهار اخلاص کرده، پس بهتر است فعلاً دست نگه داریم. ولی حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، حجت‌الاسلام هادی غفاری و محمدعلی بشارتی به‌شدت به نطق این نماینده اعتراض کردند.^{۲۵} در ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ امام خمینی طی سخنرانی خطاب به بنی‌صدر می‌گوید:

«نمی‌خواستم شما با منافقین که ضد اسلام هستند، ائتلاف کنید. به این آقا گفتم بعضی از افرادی که دور تو جمع شده‌اند گرگ‌هایی هستند که تو را به باد فنا می‌دهند، گوش نکرد؛ لذا متأثرم از اینکه با دست خود گور خودشان را کنند.»^{۲۶}

حجت‌الاسلام موسوی‌خوئینی‌ها در ۱۳۶۰/۳/۲۷ یعنی در روزهایی که طرح نمایندگان مجلس درباره عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در جریان بود درباره اینکه امام رئیس‌جمهوری را برکنار کردند، چنین می‌گوید:

مسئله آقای بنی‌صدر مسئله اختلاف بین دو جناح نبود، بنی‌صدر را امام برکنار کرد و امام در این باره یک سال صبر کردند.^{۲۷}

در آن هنگام بسیاری در خارج از کشور گفته بودند بنی‌صدر با همان قانونی که رئیس‌جمهور شد با همان قانون هم عزل شد. در کتاب عبور از بحران چنین آمده است:

«حاج احمد خمینی تلفن کرد و گفت امام می‌فرمایند، زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر تصمیم بگیرد امروز بنی‌صدر جواب مغرورانه‌ای به اظهارات امام داده، معلوم است نمی‌خواهد به راه آید.»^{۲۸}

البته هاشمی رفسنجانی در یادداشت‌های روزانه خود نیاورده که بنی‌صدر در جواب امام چه مطلبی بیان کرده که حاج احمد آقا خمینی این گونه به رئیس مجلس تلفن می‌زند و از او می‌خواهد تا مقدمات عزلش را در مجلس فراهم آورد. شاید در پی راهپیمایی جناح موسوم به لیبرال و دیگر ملی‌گرایانی باشد که با تحریک بنی‌صدر در روز ۲۵ خرداد در مخالفت با لایحه قصاص به خیابان‌ها آمده بودند این تصمیم صورت گرفته باشد. به هر حال امام خمینی در صبح آن روز از مخالفان لایحه قصاص می‌خواهد که از تجمع و راهپیمایی غیرقانونی دست بردارند. سرانجام تصمیم‌گیری نهایی درباره طرح عدم کفایت

سیاسی رئیس‌جمهور در روز شنبه ۱۳۶۰/۳/۳۰ در جلسه علنی مجلس انجام گرفت. هنگام رأی‌گیری عملاً اکثریت مطلق نمایندگان در خط امام عمل کردند. هاشمی در نطق خود می‌گوید من به‌عنوان رئیس مجلس این عمل را یک ضرورت تشخیص می‌دهم.^{۲۹}

نمایندگان موافق و مخالف عزل بنی‌صدر

در جلسه رأی‌گیری اولین مخالفی که قرار بود سخنرانی کند عزت‌الله سحابی بود، اما چون آمادگی لازم برای صحبت کردن را نداشت وقت خود را به علی‌اکبر معین‌فر داد. معین‌فر سخن گفتن در جو هیجان‌زده مجلسی را که پیش از شنیدن توضیحات مخالف و موافق تصمیم قطعی را گرفته، بی‌اثر دانست و بیان می‌کند: در این شرایط که کوچک‌ترین نغمه مخالفت، برابر است با مخالفت با اسلام و انقلاب و گوینده به تصور اینکه مخالفت با طرح برکناری رئیس‌جمهوری، مخالفت با امام و انقلاب است احساس خطر می‌کند، در چنین شرایطی شاید دم فروبستن به عقل و منطق نزدیک‌تر باشد. او در ادامه می‌افزاید بررسی طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در شرایطی صورت می‌گیرد که مطبوعات و کلیه رسانه‌های گروهی، خطیبان نماز جمعه، همه و همه علیه ایشان تبلیغ می‌کنند. دو روزنامه (میزان و انقلاب) که وابسته به گروه حاکم بودند توقیف شدند، در اجتماعات خیابانی و اطراف مجلس کسی جرئت نمی‌کند نامی از بنی‌صدر ببرد و کوچک‌ترین دفاعی از ایشان کند. ما مسئله عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را با مسئله خصومت و دشمنی شدید با بنی‌صدر مخلوط کرده‌ایم؛ لذا برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا را دلیل عدم لیاقت و عدم کفایت سیاسی ایشان نمی‌توان برشمرد. معین‌فر در پایان، طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را سزاوار جمهوری اسلامی ندانست.^{۳۰}

پس از سخنان معین‌فر، علی‌اکبر ولایتی به‌عنوان اولین موافق طرح، بنی‌صدر را به ترویج اخلاق استکباری و نیز بی‌کفایتی نظامی در جنگ محکوم کرد. محمد مهدی جعفری مخالف بعدی عنوان می‌کند که طرح چنین موضوعی به‌طور طبیعی صورت

نگرفته و به نفع مملکت نیست، او پیامدهای برکناری رئیس‌جمهور را باعث شکل‌گیری فتنه کور دانسته و می‌افزاید در حال حاضر رأی به عزل بنی‌صدر به نفع کشور تمام نخواهد شد.^{۳۱}

موسی زنگنه و صادق خلخالی از موافقان طرح، بنی‌صدر را به دلیل آنکه بهانه به دست ضدانقلاب داده به بی‌کفایتی متهم کردند. مخالف بعدی طرح عزت‌الله سحابی بود. او در ابتدا به اختلافات میان بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی اشاره کرد و سپس به زمینه‌های این طرح از سوی حزب جمهوری برای به زیر کشاندن رئیس‌جمهوری اشاره کرد. سحابی روندی را که در مجلس برای این طرح صورت گرفته ناسالم دانست و بیان کرد طرح مذکور این جور اصلاح شود که آقای بنی‌صدر عدم کفایت سیاسی و طرف مقابل هم مقصر در ایجاد زمینه‌های این طرح معرفی شود. سحابی در واقع به ریشه‌های طرح عدم کفایت سیاسی یعنی سنگ‌اندازی‌های حزب جمهوری معترض بود.^{۳۲}

صحبت‌های عزت‌الله سحابی در مخالفت با طرح مذکور سبب واکنش برخی از اعضای حزب جمهوری هم چون حسن آیت و حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای شد و مجلس برای لحظاتی دچار تنش شد. از دیگر نمایندگان که مخالف طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر بودند می‌توان محمد مجتهد ششتری را نام برد که به کلی با این برنامه مخالف بود. سرانجام رأی‌گیری درباره طرح مذکور در ۱۳۶۰/۳/۳۱ به عمل آمد. پیش از آغاز رأی‌گیری نمایندگان نهضت آزادی به نشانه اعتراض جلسه را ترک کردند. این افراد عبارت بودند از: عزت‌الله سحابی، ابراهیم یزدی، علی‌اکبر معین‌فر، هاشم صباغیان، علی گلزاده غفوری، کاظم سامی، مهدی بازرگان، یدالله سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، احمد غضنفرپور، حسین انصاری‌راد و اعظم طالقانی.^{۳۳} مهندس توسلی از اعضای نهضت آزادی ایران می‌گوید: «راهکاری که برای عزل بنی‌صدر انتخاب شده بود یک راهکار سیاسی بود نه حقوقی. به عبارتی این طرح یک بدعت و در واقع به لحاظ سیاسی یک نوع تقابل بود. حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر هماهنگ نبود.»^{۳۴}





سرانجام از مجموع ۱۹۰ نفر نماینده حاضر در مجلس، ۱۷۷ نفر موافق با عدم کفایت سیاسی بنی صدر رأی دادند. آرای ممتنع که به گلدان ریخته شد ۱۲ نفر و تنها نماینده مخالف با برکناری رئیس جمهور، صلاح‌الدین بیانی نماینده اهل سنت شهرستان خواف و رشتخوار بود. اسامی ممتنع‌ها هم بدین شکل است: هرای خلطیان، رضا اصفهانی، محمد مجتهد شبستری، جتیی کرمانی، خلیلی، شهرکی، برومند، شجاعی، رجائیان و محمد مهدی جعفری.^{۳۵} البته عده‌ای دیگر در آن هنگام در مجلس بودند که نه در جمع اقلیت قرار می‌گرفتند و نه موافق با نمایندگان حزب جمهوری عمل می‌کردند. نمایندگانی مانند گلزاده غفوری، مرحوم لاهوتی، ابوترابی (نماینده قزوین) و عده‌ای دیگر از روحانیون که مخالف با عزل بنی صدر بودند، ولی سکوت کردند. با تصویب طرح، هاشمی رفسنجانی در نامه‌ای به امام مراتب را برای اتخاذ تصمیم گزارش دادند.

۳. صفاریان، سقوط دولت بازرگان، ص ۱۰۵.
۴. محمد قوچانی، جمهوری مقدس، تهران، نقش و نگار، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۲.
۵. رضوی، هاشمی و انقلاب، ص ۳۸۵.
۶. مصاحبه نگارنده با هاشم صباغیان سرپرست وزارت کشور و نماینده مجلس اول، تهران.
۷. نامه بنی صدر به امام.
۸. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۴۴، ص ۱۷.
۹. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۴۴، ص ۳۷.
۱۰. همان، جلسه ۱۴۶، ص ۲۱.
۱۱. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۴۷، ص ۱۳.
۱۲. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۷، ۱۳۶۰/۳/۳۰، ص ۵۴.
۱۳. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۳۷.
۱۴. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۲۴۸.
۱۵. احمدی، خاطرات ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۳۲.
۱۶. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران (کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰)، ص ۱۱۲.
۱۷. روزنامه کیهان، خرداد ۱۳۶۰.
۱۸. هاشمی رفسنجانی، مصاحبه‌ها سال ۱۳۶۰، ص ۸۱.
۱۹. روزنامه کیهان، خرداد ۱۳۶۰.
۲۰. مصاحبه نگارنده با مجید انصاری، تهران، ۱۳۹۰/۸/۲۳.
۲۱. صحیفه امام، جلد ۱۴، ص ۴۲.
۲۲. رضوی، هاشمی و انقلاب، ص ۳۹۹.
۲۳. صحیفه امام، جلد ۸، ص ۳۸۴.
۲۴. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۳، ص ۶۷.
۲۵. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۵، ص ۱۶.
۲۶. رضوی، هاشمی و انقلاب، ص ۳۹۹.
۲۷. غانله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (ظهور و سقوط زندانقلاب)، تهران، انتشارات نجات، ۱۳۷۷، چاپ دوم، صص ۷۰۶-۷۰۷.
۲۸. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۱۵۷.
۲۹. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۷، ص ۱۱.
۳۰. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۷، صص ۱۸-۱۶.
۳۱. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۷، ص ۳۴.
۳۲. همان، صص ۵۱-۵۰.
۳۳. غرب، ایستاده بر آرمان، ص ۱۰۰.
۳۴. مصاحبه نگارنده با محمد توسلی، تهران.
۳۵. مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۱۶۸، صص ۱۱۲/۱۰۹.
۳۶. صحیفه امام، جلد ۱۴، ص ۴۸۰.
۳۷. همان، ص ۴۸۰.
۳۸. مصاحبه نگارنده با مهندس صباغیان، تهران.
۳۹. مصاحبه نگارنده با آیت‌الله بیات زنجانی، قم.

درباره جریان عزل بنی صدر توسط روحانیون حزب جمهوری اسلامی را به نوعی غیراصولی دانسته و در این باره معتقد است که:

«جریان بنی صدر بدون تردید مربوط به عملکرد خودش بود اگرچه حزب جمهوری اسلامی با وی موافق نبود ولی مجلس هنگامی که در جریان جنگ قرار گرفت افراد مطمئنی مانند آیت‌الله موسوی اردبیلی و مهندس موسوی و مانند آنان جریانات را گزارش دادند و نحوه مدیریت بنی صدر را در جانشینی فرماندهی کل قوا مورد مطالعه و ارزیابی قرار دادند و بالاتفاق همسو با حرکت کلی انقلاب و رهبری امام، صلاحیت و کفایت او را در مسئولیت اجرای مقررات و قوانین و سیاست‌گذاری کافی و مناسب نیافتند بنابراین رأی بر عدم کفایت دادند و جالب آن است تنها یک نماینده رأی مخالف داشت اکثریت مجلس موافق و تعداد اندکی هم ممتنع بودند.»^{۳۹}

نتیجه

در مجموع اگر بخواهیم در هنگام رویارویی با بحران‌های سیاسی اوایل انقلاب، مواضع احزاب و جریان‌ها را بسنجیم در عمل دو جریان عمده را شاهد هستیم. به طوری که در یک طرف قضیه حزب جمهوری اسلامی ایران قرار دارد و در سوی دیگر جریان موسوم به لیبرال به سرکردگی نیروهای ملی مذهبی (نهضت آزادی) قرار داشتند. با توجه به کارکردهای حزب که مهم‌ترین آن کسب قدرت سیاسی است می‌بینیم که حزب جمهوری در پی دستیابی به قدرت سیاسی، به خوبی این کارکرد را در مجلس اول دنبال می‌کند.

پی‌نوشت:

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی

منابع و مآخذ

۱. فوزی، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب در ایران، ص ۳۰۵.
۲. مصاحبه نگارنده با مجید انصاری نماینده سابق مجلس و عضو حزب جمهوری اسلامی، تهران.

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر شریف حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی
دامت افاضه

محترماً به عرض می‌رساند، رأی مجلس شورای اسلامی در جلسه ۱۳۶۰/۳/۳۱ پس از بحث و بررسی با حضور ۱۹۰ نفر به شرح زیر: آرای موافق: ۱۷۷ نفر، رأی مخالف: ۱ نفر، آرای ممتنع: ۱۲ نفر در مورد آقای سید ابوالحسن بنی صدر بر این قرار گرفت که آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری ایران کفایت سیاسی ندارد. به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم به خدمت عظیم‌الشان گزارش می‌شود.^{۳۶}

پاسخ‌نامه‌ی امام که اعلام موافقت بود بدین شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از رأی گیری اکثریت قاطع نمایندگان محترم شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی کفایت سیاسی ندارد ایشان را از ریاست جمهوری عزل کردم.^{۳۷}
با عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، بیش از همه سران حزب جمهوری خرسند بودند. مهندس صباغیان از اعضای نهضت آزادی در مجلس اول درباره عزل بنی صدر می‌گوید:

«عزل بنی صدر را روحانیون حزب جمهوری طراحی کردند. بنی صدر بارها اعلام کرد که مصلحت نظام و انقلاب مهم است اگر می‌بینید که من مزاحم هستم بگویید، زیرا آماده هستم که استعفا بدهم دیگر چرا این کارها، ولی صلاح مملکت این است که در جنگ با شیوه کلاسیک جلو رفت و ارتش خیلی مهم است. تفکر و طراحی لازم است... من هیچ ادعایی ندارم. برای من مملکت مهم است؛ اما حزب جمهوری می‌گفت بنی صدر می‌خواهد توطئه کند؛ و مقدمات عزل او را فراهم کردند.»^{۳۸}

اما آیت‌الله بیات زنجانی، ادعای مهندس صباغیان

حشم انداز سیاست خارجی



تلاطم‌ها و چالش‌های منطقه خاورمیانه با شوشای تاریخی می‌تواند اخیراً در ترکیه رو داد به اوج خود رسیده است. تهدیدهای زمینی ترکیه از یک سو سیاسی/جنگی در کشورها منطقه خاورمیانه و به خصوص آن متحدان و متحدان غیر بسیاری از سیاستمداران و افکار علنی مردم این کشور است. تهدیدهای ترکیه و تحولات منطقه‌ای ناشی از سوریه و عراق، از سوی دیگر مسئله ترکیه را کریمستان را نیز در صدر مسائل منطقه قرار داده است که اینکه سفيران دیگر بهوشان ناپرسیده‌ها لاف افکار سیاسی و افکار و دانشمندان بلندپایه است. نکته‌ها سفيران روسیه، و علی‌حده گرافیت، سردارهای ویران و صلح‌خوار داشت. البته منطقه گویا در هر کجای بود و سفيران آن در دفاع برافراشته‌ها و مسلمان گردی، مؤثر می‌بوده است، اما در گذشته‌ها و امروزه، روسیه سفيران و گریه‌ها را بر سر و در برابر دولت‌ها طرح شده است. به سوال: «سوریه منطقه‌ای مابین آشور و ترکیه است که در دوران سوری و دولت‌ها از یک سو سوری، و در 1970-1990 در آن زمان در سوریه و عراق، آن زمان در ایران و سوریه و عراق بود، و در 1979 در آن زمان در ایران و عراق بود، و در 1979 در آن زمان در ایران و عراق بود، و در 1979 در آن زمان در ایران و عراق بود»



ایران و ترکیه در کنار هم مطلوب غرب نیست

گنجه‌گو یا ماسر محمود مومنی



کلیان جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر منطقه گریه‌ها

گنجه‌گو یا ماسر محمود مومنی



ایران و ترکیه در کنار هم مطلوب غرب نیست

تحولات اخیر ترکیه در گفت‌وگو با میر محمود موسوی

در جهان انگشت اتهام به سمت ترکیه نشانه رود؛ حتی جو بایدن، معاون اوباما، نیز گفت متأسفانه هم‌پیمانان راهبردی ما به تروریست‌ها کمک می‌کنند و آن‌ها را پرورش می‌دهند؛ بنابراین این لکه ننگی برای شهروندان ترکیه بود و باعث شکل‌گیری فکر کودتا در ذهن برخی افسران شد.

دیدگاه دوم: شنیده شد که حدود بیست نفر از افسران ستاد ارتش ترکیه را تصرف کردند و یک نفر، فرمانده کودتاچیان را در آنجا می‌کشند و به این ترتیب این کودتا به کودتایی کور تبدیل می‌شود و فرماندهی‌اش را از دست می‌دهد. این باعث می‌شود کودتا زودتر و در ساعت ۱۰ شب انجام شود و نافرجام باشد. شبکه خبر تلویزیون ایران بر این خبر تأکید می‌کرد.

دیدگاه سوم: گفته می‌شود اردوغان در ابتدا تنها رده‌های اول ارتش را پاکسازی کرد و تغییری در رده‌های دوم ایجاد نکرد و در واقع این کودتا کار افسران رده دوم بوده است.

دیدگاه چهارم: طبیعی است پس از اینکه گولن خائن اعلام شد، حدود سه سال پیش، طرفدارانش در نیروهای نظامی، امنیتی و ارتش شناسایی شدند. دولت فهرستی از این افراد برای تصفیه تهیه کرد، اما نفوذی‌های جریان گولن به این جریان خبر دادند که به‌زودی تصفیه‌هایی آغاز می‌شود و بنابراین آن‌ها هم دست به کودتا زدند.

دیدگاه پنجم: اردوغان در قوه قضائیه دخالت‌هایی می‌کرد. مثلاً وقتی محموله سلاحی تحت نام کمک‌های بشردوستانه به سوریه فرستاده می‌شد و در مرز ننگه داشته می‌شد و دادگاه رأی می‌داد که این محموله اسلحه بوده است، اردوغان قاضی را عوض می‌کرد؛ بنابراین اردوغان نیاز به تصفیه افراد داشت، از این‌رو فضای بازی را برای عده‌ای ایجاد کرد تا این افراد کودتا کنند و فضا برای تصفیه نیروها فراهم شود.

دیدگاه ششم: گفته شد که روسیه وقوع این کودتا را به دولت ترکیه خبر داده بود و از عصر آن روز نیروی انتظامی در استانبول و دیگر شهرهای مهم حضور چشم‌گیر داشتند.

دیدگاه هفتم: چند روز پیش از کودتا اردوغان در سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه تجدید نظر می‌کند، مثلاً روابط با روسیه را مجدداً برقرار می‌کند یا با ماندن اسد در قدرت برای مدت کوتاهی موافقت می‌کند. آیا به او خبر رسیده بوده است که نظامیان در پی نارضایتی از دخالت در سوریه در پی اقدام به کودتا هستند و این تغییر موضع ناشی از این امر است؟ دلیل این تغییر موضع ناگهانی چه بود؟

درباره چرایی رخ دادن کودتا در ترکیه دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. دیدگاه اول: وقتی آتاتورک ترکیه را بنا کرد، توصیه کرد کشورش حسن هم‌جواری را رعایت کند و این امر از آن زمان در ترکیه و بین لائیک‌ها و کمالیست‌ها نهادینه شده بود. دخالت اردوغان در لیبی و فاجعه‌ای که آنجا رخ داد و همچنین دخالت‌ها در سوریه که چند سالی است عوارض آن (میلیون‌ها مهاجر و تروریسم پروری) به داخل ترکیه کشیده شده است باعث شد با رخ دادن هر حادثه تروریستی



تحلیلی که شما از حزب عدالت و توسعه دارید مقداری متفاوت از چیزی است که من دنبال می‌کنم. بهتر است پیش از وارد شدن به بحث اصلی ابتدا چند نکته کلیدی را بگویم.

نکته اول اینکه ارزیابی درباره اردوغان در ایران، ارزیابی نادرستی است. شناخت اردوغان در ایران از کانال‌های مدیریت شده صورت گرفته است. دسترسی به منابع اطلاعات و اخبار اصلی ممکن است، اما شاید کار چندان ساده‌ای نباشد و به همین دلیل عمده‌تاً در فضاهای رسانه‌ای ایران تکیه بر اخباری است که به صورت انتخابی پخش می‌شود. وقتی اطلاعات نادرستی داده می‌شود، هر اندازه هم که تحلیلگر قوه تحلیل بالایی داشته باشد، خروجی تحلیل درست نخواهد بود.

اردوغان و حزب عدالت و توسعه با تصویری که در جامعه ما از آن‌ها ترسیم شده است فاصله زیادی دارند. در طول چند سال گذشته و با آغاز جریان‌های سوریه، مرکزیتی در ایران به‌طور جدی اخبار مربوط به ترکیه و مشخصاً مربوط به اردوغان را مدیریت کرده است و چهره نادرستی از او ساخته است. منابع من منابع داخلی خود ترکیه، منابع اروپایی و آمریکایی است و به منابع اصلی اتکا می‌کنم. تحلیل‌هایی که وجود دارد تحلیل‌های متنوعی در سطح دنیاست که وقتی با رعایت اصل تعاطی افکار بررسی کنیم شاید تصویر روشن‌تری به دست بیاوریم؛ بنابراین نظر من از نظرات غالب موجود در جامعه و حتی تحلیل‌های برخی دیپلمات‌های وزارت خارجه متفاوت است. تحولاتی که رخ داده است علل متنوعی دارد مانند جریان لیبی و سوریه که گفتید. عوامل مختلفی در این بحث وجود دارد و من سعی می‌کنم در حد بضاعت خود به آن‌ها پاسخ دهم.

اردوغان فردی است که از دل مجموعه نجم‌الدین اربکان بیرون آمده است. مجموعه‌ای که حزب داشتند و هر بار که حزبشان بسته می‌شد در قالب حزبی جدید با نامی متفاوت چون فضیلت و رفاه مجدداً بازمی‌گشتند. وقتی که در سال ۱۹۹۷ اربکان در پی کودتای نرم از قدرت کنار رفت، جوان‌ترهای حزب مانند اردوغان و عبدالله گل درباره اینکه چطور می‌شود وارد فعالیت سیاسی شد فکرها و دیگری به سرشان زد. این گروه مدت‌ها با محدودیت روبه‌رو بودند مثلاً خود اردوغان را به دلیل خواندن شعری درباره فلسطین در مجلسی بازداشت و از فعالیت سیاسی منع کردند؛ اما اردوغان شخصیت ساده‌ای نبود. او در مقام شهردار استانبول بسیار موفق عمل کرده بود. نه تنها مسلمانان، نامسلمانان و حتی کسانی که با دین زاویه داشتند از کارهای ایشان در استانبول تعریف می‌کردند. کارنامه اردوغان هم موفق بود و هم پاک؛ وقتی با این کارنامه وارد عرصه سیاسی در سطح ملی شد از او استقبال شد.

در ترکیه چه نظامیان و چه سیاسیون از چندین دهه فعالیت در سیاست، چه در زمینه توسعه سیاسی و اجتماعی و مبارزه با فساد و چه در زمینه اقتصادی که معضل تورم‌های دورقمی طولانی مدت را داشت، تجربه موفق نداشتند؛ البته فضای اقتصادی ترکیه

گاهی اوقات دچار تحولاتی می‌شود. نباید تورگوت اوزال را در این زمینه فراموش کرد. اوزال مدتی پس از کودتای ۱۹۸۰ ژنرال اورن زمانی که کار را به دست گرفت، از آنجایی که در حوزه اقتصاد توانمند بود و در سطح بین‌الملل تجربه داشت، توانست پروژه‌های بزرگی را برای ترکیه طراحی و اجرا کند. در زمان نخست‌وزیری و ریاست‌جمهوری اوزال، اقتصاد ترکیه تحولات مثبت و مهمی داشت، اما مجدداً کار به دست بازیگران سیاسی دیگری افتاد که نتوانستند اقتصاد ترکیه را اداره کنند و ارتش هم به‌عنوان قدرت اول سیاسی از پشت پرده کارش را پیش می‌برد. تردیدی نیست که وقتی قدرت سیاسی در کنار قدرت نظامی قرار می‌گیرد، طبیعتاً از دل آن فساد اقتصادی بیرون می‌آید. برخی از این مسائل هرچند که پنهان بود در ترکیه وجود داشت. مشابه این مسئله در پاکستان هم دیده می‌شود. اگر ارتش و نظامیان یا به حوزه سیاسی بگذارند، با اتکا به قدرتی که دارند به طرق مختلف سعی می‌کنند صداها را خفه کنند. سیاستمداران و ارتش ترکیه کشور را به جایی رسانده بودند که مردم در فشار بودند. من در سفرهایم به ترکیه می‌دیدم که مردم در ظاهر زندگی خوبی دارند، اما فقیر بودند و در فشار مشکلات معیشتی به‌سر می‌بردند. مردم این شرایط بد را در جوار اروپا داشتند. در حالی که دولت‌های وقت دائم به آن‌ها وعده می‌دادند اروپایی می‌شوند. به‌طور کلی میزان نارضایتی بالا بود؛ بنابراین وقتی حزب عدالت و توسعه وارد کار شد و شخصیت‌هایی مانند اردوغان و عبدالله گل وارد عرصه سیاسی شدند، زمینه‌ای فراهم شد که سه مؤلفه داشت؛ نارضایتی عمومی، خواسته تغییر و چند چهره پاک. فوراً و

علی‌الحساب متذکر بشوم که برخلاف برخی نوشته‌ها در مانیفست حزب عدالت و توسعه اثری از حکومت دینی دیده نمی‌شد تا نگرانی‌های برخی محافظ‌قدرتمند، لائیک و کمالیست‌ها را تشدید کند. به این ترتیب حزب عدالت و توسعه توانست حکومت را در دست بگیرد و با تغییراتی که در حوزه اقتصاد ایجاد کرد محبوبیت این حزب روزه‌روز بیشتر شد. احزاب مقابل هم در چارچوبی که در قوانین ترکیه برای آن‌ها تعریف شده است با حزب عدالت و توسعه رقابت می‌کردند. آن‌ها سعی می‌کردند قدرت را با استفاده

از صندوق رأی از این حزب بگیرند، اما با توجه به موفقیت‌های اقتصادی حزب حاکم چنین شرایطی برای آن‌ها فراهم نمی‌شد. مردم، چه کسانی که پیوندهای دینی داشتند چه کسانی که پیوندهای دینی نداشتند، وقتی دیدند که درآمد سرانه در عرض ۱۰ سال از ۳ هزار دلار به ۱۳ هزار دلار رسیده است و زندگی بهتری پیدا کرده‌اند، ترجیح دادند که به

حزب عدالت و توسعه رأی دهند؛ بنابراین در حوزه اقتصاد و معیشت عامه مردم، حزب عدالت و توسعه بسیار موفق و خوب عمل کرد.

از طرفی دیگر حزب عدالت و توسعه با اعتقاد به توسعه سیاسی-اجتماعی که در سال‌های اولیه داشت به همه گروه‌ها و جریان‌ها فرصت داد تا آزادانه نظرات خود را مطرح کنند و تلویزون، روزنامه، مجله و فعالیت‌های دیگر خود را داشته باشند. آمار و ارقام افزایش رسانه‌ها این را می‌گوید. بعداً به چرایی تغییرات دو سه سال اخیر در ترکیه می‌پردازیم که بخشی از عوامل آن درون جامعه ترکیه بود، ولی عمدتاً عوامل خارجی داشت.

نکته سوم مسئله کردها در ترکیه است که مسئله‌ای تعیین‌کننده است. نظرسنجی‌های سازمان‌های معتبر امریکایی مانند پیو (PEW) و آی‌آرای (IRI) که درون ترکیه انجام شده است نشان می‌دهند که یکی از دغدغه‌های اصلی جامعه ترکیه کردها هستند. مسئله کردها در ترکیه همراه با جنگ مسلحانه‌ای که طی چند دهه در ترکیه در جریان بوده و متصل به کردهای شمال عراق است مسئله تهدیدکننده‌ای است. خود عراق نیز در طول بیست سال گذشته نابسامانی‌های زیادی داشته است. در زمان صدام و پس از جنگ اول امریکایی‌ها که منطقه شمال و جنوب را منطقه ممنوع اعلام کردند برای کردها فضایی برای فعال‌شدن ایجاد کردند و کردهای ترکیه و پ.ک.ک هم به عراق رفتند و در کوه‌های قندیل فعالیت کردند و مشکلات جدی برای ترکیه ایجاد شد؛ چریک‌های شهری، چریک‌های غیرشهری، فعالان سیاسی و فعالان دیگر حوزه‌ها. این‌ها همگی جریانی علیه تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در ترکیه تلقی شدند؛ یعنی در مجموعه دولت و حکومت ترکیه کردها تهدید اول بودند و هستند. من روی این موضوع تأکید می‌کنم؛ چون مسئله بسیار مهمی است که مغفول می‌ماند و در تحلیل‌ها بسیار تعیین‌کننده است.

در دوران نخست‌وزیری آقای اردوغان و حاکمیت حزب عدالت و توسعه حرکت تدریجی برای حل این مسئله صورت گرفت. بر همین اساس آقای اردوغان رئیس سازمان امنیت ترکیه، آقای هاکان فیدان را مأمور مذاکره با کردها کرد. او به مدت دو سال به‌صورت پنهانی در شمال اروپا با نمایندگان کرد گفت‌وگو می‌کرد. از طرفی دیگر در داخل ترکیه و به‌واسطه دوستان آقای عبدالله اوجالان که بعضی از آن‌ها کرد و نماینده پارلمان هم بودند افرادی از سوی دولت به جزیره ایمرالی، محلی که عبدالله اوجالان در آنجا زندانی است، دائماً رفت‌وآمد داشتند و با اوجالان در آنجا مذاکره می‌کردند. تا پیش از وقوع بهار عربی فضای

وقتی حزب عدالت و توسعه وارد کار شد و شخصیت‌هایی مانند اردوغان و عبدالله گل وارد عرصه سیاسی شدند، زمینه‌ای فراهم شد که سه مؤلفه داشت؛ نارضایتی عمومی، خواسته تغییر و چند چهره پاک

بسیار مثبتی برای حل و فصل مسئله کردها ایجاد شده بود تا جایی که پ.ک.ک پذیرفت اسلحه و مبارزه مسلحانه را کنار بگذارد و از فاز نظامی-امنیتی وارد فاز سیاسی-امنیتی بشود.

گویا جناحی که در کوه‌های قندیل بودند این تغییر فاز را نپذیرفتند.

«نه این درست نیست، آن‌ها هم پذیرفتند. در آنجا رهبریتی مشترک درست کردند. اطلاع دارید که از آنجا که نگاه این گروه نگاه چپ سوسیالیستی است، در رهبریت یک خانم و یک آقا را گذاشتند. عده زیادی از اعضای پ.ک.ک و همین‌طور حزب اتحاد دموکراتیک کرد آقای صالح مسلم در شمال سوریه، خانم‌ها هستند و قیدوبندهایی که در دیگر جریانات منطقه می‌بینیم در بین کردها متفاوت است. البته من نمی‌خواهم بحث کردی را باز کنم خود این بحث شاخه‌های مختلفی دارد.»

به هر ترتیب حرکت‌های اردوغان در راستای حل مشکلات کردی بسیار مثبت جلو می‌رفت و آقای عبدالله اوجالان، رهبریت کردها و سایرین از آن استقبال کردند و عملیات نظامی هم از راه کوه‌های قندیل انجام نمی‌شد و اوضاع آرام بود.

کردها درخواست داشتند که در قانون تغییر به نفعشان ایجاد شود.

«این موضوع در دستور کار مذاکرات بود. دو طرف بر سر این موضوع اختلافاتی داشتند و این موضوع فیصله پیدا نکرد، اما قدم‌های بزرگی برای حل آن برداشته شده بود. پذیرش این موضوع خود پیشرفت مهمی بود، همان‌طور که اگر امروز بپذیرند که بر سر مسئله سوریه گفت‌وگو کنند، از نظر همه دنیا قدمی بزرگ محسوب می‌شود. اسم آوردن از کردها، مطرح‌شدن زبان کردی و صحبت کردن به زبان کردی و اجازه برگزاری نوروز همگی قدم‌های رو به جلوی مثبتی بودند. همین‌که مسئله کردها از فاز نظامی وارد فاز سیاسی شد پیشرفت بزرگی است که هیچ‌یک از دولت‌های قبلی موفق به انجام آن نشده بودند.»

بنابراین، وقتی که به بهار عربی می‌رسیم با

ترکیه‌ای روبه‌رو هستیم که سیاست تنش صفر با همسایه‌هایش را دارد. این مطلب که آقای داوود اوغلو در جایگاه فردی دانشگاهی مطرح می‌کند مطلبی معقول و پذیرفته شده است؛ اما جریان بهار عربی این سیاست را به هم می‌ریزد. پیش از اینکه وارد بحث بهار عربی شویم این نکته را هم فراموش نکنیم که اتفاق دیگری هم در دنیا افتاده است؛ پیش از بهار عربی ترکیه با سرعتی که در حوزه توسعه اقتصادی جلو رفته است در اروپا به بالاترین نرخ رشد اقتصادی دست یافته است؛ اما بحران اقتصادی که در سال ۲۰۰۸ از پی بحران مسکن امریکا ایجاد شد به همه از جمله ترکیه ضربه زد. حزب عدالت و توسعه به خوبی توانست این بحران را مدیریت کند هرچند که نرخ رشد دیگر شتاب پیشین را نداشت.

در کنار نرخ رشد بالای ترکیه وجه منفی هم وجود داشت؛ نزدیک به ۳۰۰ میلیارد دلار وام خارجی.

«در مجموع آنچه شهروند ترکیه‌ای می‌بیند این است که درآمد سرانه پیش از این ۳ هزار دلار بود ولی الان ۱۳ هزار دلار است و اقتصاد روبه‌جلوست، مثلاً وقتی حوزه جهانگردی را بررسی کنید می‌بینید که درآمد این حوزه از ۱۰-۱۵ میلیارد دلار شروع می‌شود و به بالای ۳۰ میلیارد دلار می‌رسد. علاوه بر این دولت زیرسازای اقتصاد را تکان داد و در کل جهان عرب و اسلام سرمایه‌گذاری کرد، مثلاً ترک‌ها در لیبی ۲۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری داشتند یا در عربستان قراردادهای زیادی برای پروژه‌های بسیار بزرگ بسته‌اند و آنجا کار می‌کنند. یا ترکیش ایرلاین از خط هوایی که هیچ جایگاهی در دنیا نداشت به خط هوایی تبدیل شد که چند سال موالی در اروپا اول شد. موفقیت‌ها زیادند، اما من نمی‌خواهم آن را مطلق کنم و طبیعتاً مشکلاتی هم وجود داشت. برگردیم به بحث بهار عربی. در جریان بهار عربی تحولات در خاورمیانه پیش‌بینی‌پذیر نبود. نه قذافی، نه بن علی، نه مبارک و نه بشار اسد چنین چیزی را پیش‌بینی نمی‌کردند. یک هفته پیش از اتفاقاتی که در درعا افتاد بشار اسد مصاحبه‌ای داشت و وقتی از او درباره بهار عربی و رخ دادن آن در سوریه پرسیده

بودند در جواب خندیده بود که مگر ممکن است چنین چیزی در سوریه اتفاق بیفتد. از دید همه البته همین‌طور بود چون در سوریه خبری نبود. در جلساتی که داشتیم حتی کارشناسان خود ما هم همین فکر را می‌کردند که هر یک چند دوره سفیر همین منطقه بودند. در دنیا هیچ کس فکر نمی‌کرد چنین چیزی اتفاق بیفتد.

ترکیه هم بر اساس اطلاعات روز حرکت می‌کرد. وقتی امریکا و انگلیس و فرانسه هم در ماجرای لیبی یا عراق اشتباه می‌کنند چه انتظاری از ترکیه می‌توان داشت؟ به هر حال در بسیاری از قضایای جهانی سیاست‌های اصلی را قدرت‌های برتر تعریف و تعیین می‌کنند و قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ترکیه هم آن‌ها را دنبال می‌کنند؛ البته در جریان لیبی که اشاره کردید ترکیه انگیزه داشت چون ۲۵ میلیارد دلار پروژه در آنجا داشت و به دنبال افزایش آن‌ها بود. از آنجایی که لیبی نفت دارد گرفتن پروژه در آنجا برای هر کشور و شرکتی موفقیت اقتصادی خوبی است.

موضوع مصر، المرسى و السیسی هم بحثی طولانی می‌خواهد. اخوانی‌ها از مدت‌ها پیش با هم روابطی داشتند؛ چه آن‌ها که در پاکستان و افغانستان، چه آن‌ها که در اروپا و چه آن‌ها که در مصر و سوریه و ترکیه هستند. این جریان قدیمی و ریشه‌دار است، اما من همیشه به خودم تذکر می‌دهم که در کنار همفکری‌های آنان تفاوت‌های بین نحل‌های این جریان در مناطق مختلف را هم در نظر داشته باشم تا دچار اشتباه در تحلیل نشوم. یک وجه تحلیل‌های ترکیه درباره آنچه در مصر اتفاق افتاد این بود که درباره اخوان اشتراکاتی دارند.

کرامت انسانی مسئله‌ای بود که برای آقای اردوغان و دوستانشان مانند آقای عبدالله گل معنا و مفهوم داشت. مسئله‌ای که در جوامع منطقه به‌تدریج از دور خارج شده و مغفول مانده است. از منظر من که روی این قضیه هم کار کرده‌ام مهم‌ترین اصل احترام به کرامت انسانی است که در سیاست خارجی، ما را یعنی یک مسلمان را از یک غیرمسلمان، یک دین‌مدار را از یک غیردین‌مدار، یک ارزشی را از یک غیرارزشی جدا می‌کند. به نظر من این مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در این زمینه است. من در برخورد ترکیه با قضیه مصر این عامل را قوی می‌بینم. جدا از پیوندهایی که ممکن است بین حزب عدالت و توسعه و اخوان‌المسلمین باشد، این وجه کرامت انسانی هم مهم است که همین وجه هم درباره سوریه عمل می‌کند که به آن خواهم پرداخت؛ بنابراین برخورد متفاوت آقای اردوغان با دیگران در جریان مصر، محکومیت کودتا، در جای خود احترام و اعتبار دارد. من این را غلط نمی‌دانم و به نظرم برخورد آقای اردوغان ارزشی‌تر از برخورد ما بوده است.

نزدیکی اردوغان به عربستان که کودتای مصر را راه انداخت چه معنی می‌دهد؟

«اردوغان پس از ماجرای مصر و در ماجرای سوریه به عربستان نزدیک شد. رابطه ترکیه با



اردوغان در کنار نجم‌الدین اربکان

عربستان را باید در چارچوب خودش تحلیل کرد. این رابطه به معنی همراهی با الیسی نیست. مخالفت اردوغان با الیسی در دنیا مشابهت ندارد و تندترین برخورد را در این قضیه اردوغان داشته است.

به مسئله سوریه بپردازیم که اصلی ترین مشکل روابط منطقه‌ای ما بوده است. برای پرداختن به این مسئله ابتدا باید کمی وضعیت ترکیه را بیشتر بررسی کنیم. ترکیه در میان مسائل مختلفی که در سوریه با آن روبرو است و وضعیت پیچیده‌ای را هم به وجود آورده است، نه یک مشکل که چند مشکل دارد. ما هم چند مشکل داریم. مشکل ما درباره سوریه این بوده است که پس از شروع بهار عربی و حرکت‌های غیرمسلحانه و مردمی در سوریه، انتخاب ما پیش بردن سیاست کلی خط مقاومت بود. کاری نداریم که این جریان در سوریه کم یا زیاد بوده یا در چند شهر بوده است. سیاست خط مقاومت پس از انقلاب در حمایت از آرمان‌های فلسطینی‌ها با پشتیبانی از بعضی دولت‌های منطقه و بعضی از جریان‌های غیردولتی منطقه مانند حزب الله تعریف شد.

من تصور نمی‌کنم این انتظار درستی باشد که ما بخواهیم دیگر حکومت‌ها و دولت‌ها سیاست ایران را دنبال کنند. هر کشوری بر اساس منافع خودش تهدید، امنیت و فرصت‌های خود را تعریف می‌کند. ما بر این اساس با ترکیه تفاوت داریم. ترکیه تهدیدهایی را برای خودش متصور می‌داند که دور از واقعیت هم نیست. تهدید اول، فروپاشی و تجزیه ترکیه است؛ تهدید دوم داعش و تهدید سوم از دست رفتن جریان حاکمیت است. این‌ها تهدیدهای مختلفی است، اما سؤال مهم این است که کدام در اولویت است. این اولویت با اولویت ما فرق دارد. اگر با اولویت‌ها و متر خودمان بخواهیم سراغ اردوغان برویم حتماً دچار خطا می‌شویم. به عمد و تلقین و با دادن اطلاعات مدیریت شده این اتفاق در کشور ما افتاده است. در مجموع ترکیه تهدید امنیتی تجزیه خاکش را بالاترین تهدید می‌بیند. به نظر و تحلیل حکومت ترکیه این تهدید از سوی چه جریانی ممکن است عملی شود؛ از سوی جریان‌های کردی. واقعیت این است که تهدید تجزیه از تهدید داعش بسیار مهم‌تر است. منظورم این است که در فهرست تهدیداتی که ترکیه دارد تهدید بی‌آبی یا گرسنگی یا معیشتی تهدید اول نیست، مسئله کردها تهدید اول است؛ بنابراین ترکیه در هر تصمیم‌گیری در حوزه سیاست داخلی و خارجی ابتدا به تهدید اول نگاه می‌کند که عقل به آن اشاره می‌کند و بعد به سراغ قضایای دیگر می‌رود. هم حاکمیت ترکیه و هم جامعه ترکیه، بر اساس نظرسنجی‌های داخلی و خارجی که گفتیم این اولویت‌بندی را دارند؛ بنابراین وقتی ماجرای پیچیده سوریه به تدریج شکل می‌گیرد ترکیه حواسش به این قضیه است.

حالا ببینیم چه اتفاقی در قضیه سوریه می‌افتد. متأسفانه در تحلیل‌ها در ایران به این قسمت پرداخته نمی‌شود و این قسمت نادیده گرفته می‌شود. پیش از بهار عربی در سوریه بخشی از کردها را داریم

که بشار اسد و پدرش آن‌ها را به رسمیت نشناختند و حتی مدارک هویتی نداشتند و ملیت سوری هم به آن‌ها نمی‌دادند. این کردها در قالب احزاب مختلف متشکل شدند که یکی از این احزاب، حزب اتحاد دموکراتیک کردها، به

رهبری صالح مسلم است که قوی‌ترین حزب کردی در سوریه هم است. اتفاقی که در ماجرای سوریه می‌افتد این است که بشار اسد در مقابل ترکیه و جریاناتی که به داخل ترکیه توجه دارند از برگ کردی استفاده می‌کند. بشار اسد نیروهای خود را از منطقه کردی سوریه خارج می‌کند و به سمت غرب می‌برد و در حقیقت خودمختاری به آن‌ها می‌دهد. نتیجه این کار این

است که نیروی کردها در آن منطقه آزاد می‌شود. جهت‌گیری این نیرو چیست؟ صالح مسلم در مصاحبه‌ای که خود من آن را زنده نگاه می‌کردم گفت که رهبر معنوی ما آقای عبدالله اوجالان است. پیوستگی این گروه به پ.ک.ک آشکار است. آزادی بدون کنترل چنین نیرویی که تشکل هم دارد در آن سوی مرز ترکیه در تحلیل‌های امنیتی این کشور تهدیدی جدی به حساب می‌آید. تردیدی ندارم که حزب عدالت و توسعه مانند من و شما و سایرین می‌داند که داعش خطرناک است. طراحی چگونگی برخورد با تهدیدها خودش یک فن و هنر و سیاست خاصی است. این طور نیست که تصور شود بتوان در آن واحد هم با داعش بجنگید، هم با کردها، هم با بشار و هم با اسرائیل. ترکیه چگونگی برخورد با این تهدیدها را طراحی کرد. در مجموعه طراحی دولت ترکیه، اولویت این بود که نگذارند کردها قوت بگیرند. نیروهای پ.ک.ک در ترکیه مشغول جنگ هستند و قوی‌تر و قوی‌تر می‌شوند. اگر کردهای شمال سوریه قدرت بگیرند و مانند کردهای شمال عراق خودمختاری پیدا کنند و اقلیم کردستان سوریه را تشکیل دهند قدم بعدی ترکیه خواهد بود. این مطلب برای ترکیه بسیار حیاتی و تعیین‌کننده است. آنچه ما در رفتار ترکیه می‌بینیم به علت این قضیه است.

اطلاع داریم که مبارزانی که از شمال آفریقا می‌خواستند برای مبارزه با اسد به سوریه بروند از راه دریا به ترکیه می‌رفتند و از مرزهای این کشور وارد سوریه می‌شدند. این پیش از ظهور داعش است. یادمان نرود داعش در سوریه به تدریج شکل می‌گیرد و ما حداقل این را می‌توانیم تأیید کنیم که دولت ترکیه چشمش را روی تردها و تدارکات می‌بست. برخی اخبار و اطلاعات هم هست که حتی دولت ترکیه آن‌ها را تجهیز و به آن‌ها کمک کرد و حتی به آن‌ها سلاح داده است. شما بهتر از من می‌دانید که این گونه مطالب اثبات‌شدنی نیستند. وقتی این کارها از طرف دولتی انجام می‌شود، تمهیدات لازم صورت می‌گیرد و هیچ وقت هم هیچ دولتی

این گونه اعمالش را تأیید نمی‌کند تا در دادگاه‌ها و محافل بین‌المللی از آن‌ها استفاده نشود؛ بنابراین ما به حداقل این مطلب که می‌توانیم به آن یقین داشته باشیم، نیروهایی از ترکیه به سوریه وارد شدند و در آنجا مبارزه کردند، اشاره

می‌کنیم. به تدریج داعش در آنجا قوت می‌گیرد، اما هنوز جریان‌های کردی هم در آنجا هستند و روزبه‌روز قوی‌تر می‌شوند.

در اینجا ترکیه مشکل جدیدی پیدا می‌کند: جهان غرب با کردها چه برخوردی دارد؟ اول اسرائیل است. به‌طور سنتی اسرائیل همیشه، در پشت پرده حامی کردها بوده است.

صالح مسلم در مصاحبه‌ای که خود من آن را زنده نگاه می‌کردم گفت که رهبر معنوی ما آقای عبدالله اوجالان است. پیوستگی این گروه به پ.ک.ک آشکار است

همه کردها؟ هم ترکیه، هم عراق، هم سوریه و هم ایران؟

کردهای سوریه فعال جدی نبوده‌اند، اما در اروپا کردها به‌طور کلی تماس‌هایی با اسرائیل داشته‌اند. کردهای شمال عراق ارتباط بیشتری داشته‌اند و حتی بارزانی پدر به اسرائیل سفر کرده بود. پس از دهه ۷۰ هم اسرائیل در کردستان عراق سرپل‌هایی را برای خود ایجاد کرده بود. دوم اروپاست. اروپا ارتباط خوبی با کردها دارد و از طرف اتحادیه اروپا امکانات تلویزیونی، تبلیغاتی داده شده و حمایت‌های مالی و سیاسی خوبی از کردها می‌شود. خانم میتران از چهره‌های اصلی بود که بیست سال پیش شخصاً از جریانات کردی حمایت می‌کرد و پس از او هم دیگران این حمایت را داشتند.

در جریان اخیر سوریه بین آمریکا و ترکیه مشکلی به وجود آمد. مشکل این بود که ترکیه به دنبال این بود که در شمال سوریه منطقه پرواز ممنوع ایجاد کنند تا کردها را در زمین فلج کنند و از آن طرف هم مهاجران وارد ترکیه نشوند. آمریکا [و البته روسیه هم] با این جریان موافقت نکرد.

در درجه دوم خواسته بعدی ترکیه این بود که غرب به کردها برای جنگیدن مثلاً با داعش سلاح ندهد. اخبار زیادی مبنی بر این بود که کردها در مقابل اسد نمی‌جنگند، بلکه در مقابل داعش می‌جنگند. حتی اردوغان یک بار به آمریکا رفت تا از غرب بخواهد که به کردها سلاح ندهند. گزارش‌هایی هم منتشر شد مبنی بر اینکه بخشی از سلاح‌هایی که آمریکایی‌ها از آسمان برای کردها با هدف جنگ با داعش ریخته‌اند بعدها در دست افراد پ.ک.ک ترکیه دیده شده‌اند. این قضایا باعث ناراحتی و عصبانیت دولت ترکیه شد. بارها مذاکره کرد، تهدید کرد و فشار گذاشت، ولی ظاهراً از دو سه ماه پیش قضیه شکل دیگری پیدا کرد؛ آمریکا نشان داد که عملاً انتخاب خود را کرده است و با توجه به جنگندگی کردها آن‌ها را تسلیح کرده و همراهشان گروه‌های ناراضی عرب هم گذاشته

است که در برابر داعش بجنگند. این‌ها کسانی هستند که در شمال سوریه می‌جنگند و این موضوع اصلاً خوشایند ترکیه نیست و دولت ترکیه از اینکه بتواند این سیاست آمریکا را تغییر بدهد ناامید است هر چند که انتقادات خودش را دارد. این چارچوب اصلی وضعیت ترکیه نسبت به قضیه سوریه است که به ما کمک می‌کند از نوع برخورد ترکیه با قضیه سوریه تصویر درستی داشته باشیم.

به جریانات اخیر بپردازیم و اینکه آیا این کودتا بود که باعث تغییر مواضع ترکیه نسبت به روسیه و سوریه شد یا ناراضی ارتش از جریانات سوریه و اینکه آیا اردوغان از وقوع کودتا خبر داشت. اتفاق دیگری هم در این بین افتاده است؛ تغییر داوود اوغلو که نخست‌وزیر ترکیه و تئوری پرداز اصلی ترین بخش سیاست خارجی ترکیه بود.

به هر حال از چند جهت تغییراتی مهم در ترکیه هستیم. دور شدن از آمریکا، نزدیک شدن به روسیه و ایران، کمی نرمش در مقابل اسد و ورود به صحنه جنگ در شمال سوریه را باید با دقت دنبال کرد. این تحولات مهم است. به گمان من شاید بتوان گفت که سیاست آمریکا در حمایت از به کارگیری کردها در سوریه، دولت ترکیه را نگران و وادار به این تغییرات کرده است که اصلی ترین تهدید امنیتی خود یعنی مشکل کردها را بتواند اداره کند.

علت تغییر داوود اوغلو چه بود؟

هنوز چیزی در این باره عنوان نشده است. خیلی ساده است که به هر حال تفاوت دیدگاهی بین رهبریت حزب، اردوغان و داوود اوغلو بود منتها هنوز از اینکه حوزه این اختلاف کجا بود مطلبی به دست من نرسیده است.

عجیب بود که داوود اوغلو با وجود تز دکترایش که تنش صفر با همسایگان بود، با همه همسایه‌هایش درگیر شد.

من درگیر شدن با همسایه‌ها را برای توصیف این شرایط نمی‌پذیرم. درجه‌ای از عقلانیت را باید برای دولتمردان ترکیه قائل باشیم، آیا ترکیه مایل بود که با همسایگانش درگیر شود؟ اصلاً چنین چیزی صحت

ندارد. اگر صحت داشت، چرا سیاست تنش صفر را اعلام کرد، مگر آن سیاست مصوبه سازمان ملل بود یا ترکیه را تهدید کرده بود تا آن را انجام دهد؟ نه. آن سیاست انتخاب خودش بود، اما شرایط منطقه مانند بهار عربی و تحولاتی که پیش آمد، ورود عربستان، روسیه و ایران به جریانات سوریه باعث این

تغییر سیاست شد. ما نمی‌توانیم بگوییم صرفاً ترکیه عامل این قضایاست. نه. شرایط منطقه به گونه‌ای بود که هرکسی را به نحوی گرفتار کرده است. مگر ایران گرفتار نیست، مگر سوریه گرفتار نیست؟ شما بررسی کنید ببینید که در جریانات اخیر سوریه برنده است یا اسرائیل؟ قطعاً برنده اسرائیل است. در جریانات اخیر تنها کشوری که هیچ موضعی نمی‌گیرد اسرائیل است. اسرائیل بدون اینکه حرفی بزند هر شب کاسب و برنده است. نیازی ندارد که هواپیما بیاورد و موشک بزند. حزب‌الله که قبلاً در مقابل اسرائیل بود الآن در مقابل داعش قرار گرفته است. این مطلوب ترین اتفاق برای اسرائیل است. وقتی کسی می‌خواهد از یک سمت جریان آب به سمت دیگر برود نمی‌تواند دقیقاً به نقطه‌ای که می‌خواسته است برسد. جریانات آب هم آدم را می‌برد. تحولات منطقه را نباید دست کم گرفت. آنچه اتفاق افتاده، همه را برده است، امریکایی‌ها، روس‌ها و انگلیس‌ها. چرا انگلیس الآن نخست‌وزیر سابق خودش را پای میز محاکمه در مجلس می‌کشاند؟ به این دلیل که این تحولات حداقل به تصمیمات شبهه‌دار منجر شده است. این تحولات بسیار سنگین است. جریانات سوریه بسیار پیچیده است. هر روز هم عوارضی دارد. نمونه‌اش اجازه پرواز هواپیماهای روسی از ایران به سوریه و رضایت عراق. این‌ها همه عوارضی دارند. این سلسله تمامی ندارد، زنجیری است که هر چه

کشیده می‌شود حلقه به حلقه مسائل خود را وارد صحنه می‌کند.

ترکیه همسایه هم‌مرز سوریه است و با ما فرق دارد. وقتی می‌گوییم جریان کردی در آنجا تهدید است با ما فرق دارد. ما با سوریه همسایه نیستیم. ترکیه با سوریه همسایه است و مسائل و مشکلات سوریه از ابتدا و آغاز بحرانش به داخل ترکیه ریخت. اولین خبری که در روزنامه‌های ترکیه درباره مشکلات به وجود آمده از بحران سوریه در ترکیه درج شد اعتراضات کامیون‌داران در یکی از شهرهای جنوبی ترکیه بود. آن‌ها آن زمان به این اعتراض داشتند که دیگر نمی‌توانستند به داخل سوریه تردد کنند و به‌تازگی یک پارتی بزرگ کامیون

خریده‌اند و به کامیون‌داران داده‌اند. آن‌ها هم قسط‌بندی کرده‌اند که پول کامیون‌ها را بدهند، اما نمی‌توانند پول را بپردازند و از دولت و اردوغان خواسته بودند که به این مورد رسیدگی کنند. مشکلاتی نظیر این فراوان بود. بنابراین با در نظر گرفتن این‌ها می‌بینیم که ترکیه هم

درگیر اتفاقاتی شد در منطقه افتاد و آقای اردوغان و حزبی در وسط ماجرا گیر افتادند و مشکلاتی برای آن‌ها ایجاد شد.

آخرین تحول ترکیه هم که کودتای اخیر بود. با اینکه عده‌ای می‌گویند که اردوغان از این کودتا برای تصفیه مخالفانش استفاده کرد و از آن سود برد تحلیل من این است که همه در ترکیه از این کودتا ضرر دیدند؛ هم آقای اردوغان و هم جامعه ترکیه.

با این تحلیل نمی‌توانیم این نتیجه را بگیریم که آمریکا در این کودتا دست داشته است؟ به دلیل سیاست‌های آمریکا در شمال سوریه و مخالفت‌های ترکیه با موضع آمریکا در برابر کردها؟

اجازه بدهید برای پاسخ به این مطلب نکته دیگری را هم بگویم تا تصویر کامل‌تر شود. برخورد غرب با حزب عدالت و توسعه چگونه است؟ آیا برخورد ثابتی با این حزب دارد؟

خانم کاندولیزا رایس در دسامبر ۲۰۰۴ در زمانی که دور دوم انتخابات ریاست جمهوری بوش در حال برگزاری بود در مصاحبه‌ای درباره حزب عدالت و توسعه می‌گوید که اسلام میانه‌رو مانند ترکیه مطلوب ماست. مقطع زمانی این حرف بسیار مهم است و باید به آن توجه کرد. این حرف در سال ۲۰۰۴ زده شد؛ یعنی در زمانی که جریان القاعده و طالبان و انفجارهایی فضای جهانی را نسبت به نوعی از اسلام که افراطی و خطرناک است به وجود آورده بود؛ یعنی افراطی‌گری از مرزهای منطقه فراتر رفته و جهانی شده بود.

بگذارید خاطره کوتاهی را در اینجا بگویم. در زمانی که طالبان کابل را گرفته بود و آقای ربانی از کابل خارج شده بود و در منطقه بدخشان شمالی بود، سازمان ملل اجلاس را در نیویورک تشکیل داد که من از طرف ایران در آن شرکت کرده بودم. ۱۹ کشور در آن اجلاس شرکت داشتند. خانم رافائل، معاون وزیر خارجه آمریکا، به سایر شرکت‌کنندگان توصیه می‌کرد که طالبان را به رسمیت بشناسند. همین‌ها وقتی که در سال ۲۰۰۱، جریان انفجارهای برج‌های دوقلو و وزارت دفاع پیش آمد، ناگهان می‌فهمند که جریان افراطی که در منطقه خاورمیانه وجود داشته است و در آنجا جان افراد را می‌گرفته است متوجه آمریکا شده است. در آنجاست که موضعشان نسبت به این جریان عوض می‌شود. ناگهان اعلام کردند که القاعده باید برود، طالبان باید القاعده را تحویل بدهد وگرنه حکومت باید عوض شود؛ یعنی آمریکا وقتی که از جریان افراط متأثر شد تا این اندازه تغییر موضع داد. آمریکا به این دلیل سیاست خود را در افغانستان تغییر داد. این مثال را به این دلیل عرض کردم که بگویم با وجود چنین فضایی است که خانم رایس از ترکیه و اسلام میانه‌رو حمایت می‌کند و می‌گوید ترکیه خوب است.

حال سؤال این است که این تأیید ترکیه تا کجا ادامه می‌یابد اینکه مانند شاگردان کلاس درس به بقیه کشورها می‌گویند به ترکیه نگاه کنید چه

تحولات منطقه را نباید دست کم گرفت. آنچه اتفاق افتاده، همه را برده است، امریکایی‌ها، روس‌ها و انگلیس‌ها، چرا انگلیس الآن نخست‌وزیر سابق خودش را پای میز محاکمه در مجلس می‌کشاند؟ به این دلیل که این تحولات حداقل به تصمیمات شبهه‌دار منجر شده است. این تحولات بسیار سنگین است. جریانات سوریه بسیار پیچیده است



خوب، مؤدب و با اخلاق‌های دموکراتیک، به آن معنای خاص خودشان است و به آن‌ها پیشنهاد می‌دهند که از ترکیه الگو بگیرند به جای اینکه به دنبال طالبان و اخوان‌المسلمین بروند؟ این قضیه در آینده ادامه پیدا نکرد و متوقف شد. چرا این قضیه متوقف شد؟ هیچ‌وقت به چرایی این موضوع پرداخته نشده است. چرا حمایت اروپا و امریکا از اردوغان متوقف می‌شود؟ اینجا دیگر بحث تحلیلی است و ما اطلاع نداریم. من نوع برخورد اروپایی‌ها با اردوغان را بسیار طراحی شده، حسابگرانه و موازی برخورد اسرائیل می‌بینم. آنچه دارد اتفاق می‌افتد در جهت تخریب آقای اردوغان و حزب عدالت و توسعه است. این باید علتی داشته باشد. این موضوع را کاملاً بر اساس تحقیقاتم می‌گویم. از بعد از کودتای بی‌بی‌سی فارسی هر شب فحش سیاسی به اردوغان می‌دهد. چرا این فحش را در بی‌بی‌سی جهانی نمی‌دهد و فقط در بخش فارسی این فحش را می‌دهد؟ این‌ها دلیل دارد. ببینید اروپایی‌ها نسبت به ترکیه قدرتمند حافظه تاریخی منفی دارند. ترکیه قدرتمند برای آن‌ها یادآور عثمانی و صلاح‌الدین ایوبی است. هرچند که تکرارشدنی نباشد، کوروش را ما نمی‌توانیم تکرار کنیم، ولی حافظه تاریخی را هم که نمی‌توانیم تکان بدهیم. حافظه تاریخی اروپا این است که ترکیه قدرتمند تا پشت دروازه‌های اتریش رفت. اولین کشوری که پس از کودتای اخیر علیه اردوغان موضع گرفت اتریش بود و این معنا دارد. اگر به این‌ها توجه کنید، می‌بینید که اروپا از آقای اردوغان به چند دلیل ناخشنود است: نخست به دلیل حافظه تاریخی؛ دوم، ترکیه قوی‌ترین جامعه مسلمانان است که در جوار اتحادیه اروپا زندگی می‌کند؛ سوم، آقای اردوغان در تمام جهان اسلام موفق‌ترین فرد در یک دهه اخیر است؛ چهارمین دلیل موضوعی است که پیش از این در هیچ مصاحبه‌ای نگفته‌ام. آیا اروپایی‌ها و غربی‌ها با اینکه ترکیه قدرتمند و ایران قدرتمند در خاورمیانه در کنار هم قرار بگیرند و توازن را به نفع مسلمانان به هم بزنند کنار می‌آیند؟ این جای سؤال دارد و من نمی‌خواهم بحث آن را خیلی باز کنم، اما سؤالی است که اخیراً ذهنم را به خود مشغول کرده است. به هر حال این هم نکته‌ای است که خاورمیانه در دست کیست؟ شاید در تحلیل‌های سیاسیون اروپا آقای اردوغانی که بتواند بلامنازع و در فضای تا حدودی دموکراتیک یعنی با بازی احزاب در داخل ترکیه ادامه دهد پذیرفتنی نباشد.

من کاری به نمایش‌های بیرونی ندارم چون در مباحث حقوق بشر و حقوق شهروندی معتقدم که در مجامع غیردولتی حتماً ارزشمند هستند و حتماً باید به آن‌ها توجه کرد، ولی وقتی به حاکمیت‌ها، دولت‌ها و دستگاه‌های امنیتی اطلاعاتی می‌رسد این جریانات پشیزی هم ارزش ندارند. کسانی که در برخورد با کودتای السیسی سکوت می‌کنند در جریان ترکیه و پس از شکست کودتا اعتراض می‌کنند که چرا اردوغان این کارها را دارد می‌کند.

نقش روسیه در کنار ایران قدرتمند و ترکیه قدرتمند که گفتید چیست؟ به نظر می‌رسد ایران و ترکیه و روسیه پس از کودتا به هم نزدیک شده‌اند.

«با توجه به سوابق تاریخی در روابط دوجانبه ایران و روسیه، با روابط نزدیک با روسیه موافق نیستم. روسیه را برای همکاری‌های راهبردی شریک مطمئنی نمی‌دانم. به‌عنوان دو کشور در یک منطقه و با حفظ اصول می‌توان رابطه متوازن و متعادلی تعریف کرد. روسیه در معادلات جهانی از ما می‌تواند استفاده کند. بدون اینکه به منافع ما توجه کند.

اما نکته آخر را هم بگویم که این تلقی به وجود نیاید که من آقای اردوغان و تمام رفتارهایش را تأیید می‌کنم. اصلاً این‌طور نیست. من در میزگردی گفتم که ادامه وضعیت موجود ترکیه و دستگیری‌های گسترده که آقای اردوغان انجام می‌دهد برای ترکیه یک فاجعه است. رفتار آقای اردوغان جامعه را در داخل ترکیه دوقطبی می‌کند. رفتارهای تندى که به این ترتیب در جهت حذف، دستگیری و برکناری جریانات مقابل باشد اصلاً رفتار عاقلانه‌ای نیست. ایشان هم مانند هر دولتی که دستگاه اطلاعاتی دارد وقتی از سه سال پیش متوجه تحرکاتی از جانب جریان گولن شد قطعاً به دستگاه اطلاعاتی‌اش دستور داده است تا مخالفان و نفوذی‌ها را شناسایی کند. اقدامی هم که پس از کودتا کرد نشان داد که این کار صورت گرفته بود و در دستگاه امنیتی ترکیه فهرست این افراد موجود بوده است و آن‌ها را شبانه‌روز و به‌سرعت از دستگاه حذف و بازداشت کردند.

آیا دیدگاه آقای گولن طوری است که به حرکت نظامی دست بزند؟

«موضوع گولن کمی پیچیده است. او طی چندین دهه کار اجتماعی، فرهنگی و آموزشی می‌کرد. مدارس مختلف را ایجاد کرده بود، ولی آنچه در مجموع دیده می‌شد این بود که وقتی این جریان به لایه‌های ارتش، نیروی انتظامی و قوه قضائیه رسیده یکسری رفتارهای معناداری انجام

داده است. مثلاً به یکی از اتفاقاتی که جریانات از آنجا شروع می‌شود توجه کنیم. چه شد که آقای اردوغان به آقای گولن گولنی که اعتماد داشت و در جوارش پیش می‌رفت مشکوک شد؟ در جریان کودتای ناموفق ارگنه‌کن در سه چهار سال پیش چه اتفاقی افتاد؟ در آنجا قضیه این بود که تعدادی از قضات ترکیه بعضی از افراد رده یک ارتش ترکیه را محکوم و برکنار کردند. بعداً مشخص شد قضاتی که آدم‌های گولن بودند این احکام را داده‌اند و به دنبال آن متوجه شدند افرادی که در ارتش ترکیه با افراد برکنار شده جایگزین شده‌اند هم طرفداران گولن هستند. این حرکت خیلی معنادار بود. پس از این جریان آقای اردوغان قانونی را به مجلس برد و قانون اساسی را به این ترتیب اصلاح کرد که نظامیانی که به زندان رفته بودند شاکمی شدند و از زندان آزاد شدند. دعوای از آنجا شروع شد.

یعنی بحث تضاد قدرت بود نه منافع ملی.

«نه بحث منافع ملی نبود. این اتفاق اردوغان را متوجه جریانی کرد که داشت به شکل خزنده‌ای در دستگاه‌های مختلف نفوذ می‌کرد. اگر حرکت گولن حرکت فرهنگی بود ضرورتی نداشت که افرادی به قوه قضائیه یا ارتش یا نیروی انتظامی وارد شوند. مثلاً در جریانات اخیر یکی از عوامل شکست کودتا این بود که دولت اردوغان در سه سال اخیر بیش و پیش از ارتش روی تغییرات نیروی انتظامی کار کرد و به این دلیل بود که در شب کودتا بخشی از نیروی انتظامی توانست مقابل کودتاگران نظامی بایستد. در شب کودتا نیروی‌های انتظامی ارتش را بازداشت می‌کرد و این حرکت باعث خنثی شدن کودتا شد. به هر حال جریان پیچیده‌ای است، اما مجموع رفتارهای آقای گولن فراتر از این بود که در حال اداره یک مجموعه مدارس است. هرچند که گفته‌هایش این بود که من در سیاست دخالت نکرده‌ام یا در کودتا نبودم، شواهد زیادی است از اینکه افرادی در قوه قضائیه و آموزش کارهایی را با هدف خاصی انجام داده‌اند. به نظر می‌رسد که با جریان ساختاری روبه‌رو هستیم که هدفش گرفتن پست‌های مهم است. ■

مقابله حزب عدالت و توسعه با رادیکالیسم مذهبی، پ.ک.ک و رجوع به عرفی گرایی ترکیه پسا کودتا و سناریوهای پیش رو در گفت و گو با احسان هوشمند



نزدیک به دو ماه از کودتای ترکیه می‌گذرد. جدای از بحث چرایی وقوع این کودتا تحلیل تأثیر این کودتا بر سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه به‌ویژه نسبت به ایران، عراق، سوریه، روسیه و غرب بحث بسیار مهم و راهبردی است. سناریوهای مختلفی درباره چگونگی تغییر سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه طرح شده است و ضروری است نسبت و اثرات احتمالی هر یک از این سناریوها را بر منافع ملی ایران بررسی کنیم که هر یک چه فرصت‌ها یا تهدیدهایی برای ایران ایجاد می‌کنند. به همین منظور با احسان هوشمند کارشناس و پژوهشگر مسائل قومی و به‌ویژه کردستان به گفت‌وگو نشستیم. هوشمند در این گفت‌وگو از منظر مباحث قومی به تحلیل این موضوع پرداخته است و بر تعمیق مناسبات راهبردی ایران و ترکیه تأکید می‌کند.

«همسایه غربی ایران مهم‌ترین همسایه ما در طول هزاره‌ها است. ما، ایران تمدنی، همواره یک دوره کشاکش با همسایه‌های غربی خود داشته‌ایم. از دوره هخامنشی همواره بین ایران و یونان کشاکش وجود داشت. می‌دانید که در آن زمان گستره سرزمینی و فرهنگی-تمدنی ایران تا قلب آناتولی مرکزی و حتی تا کناره دریای مدیترانه هم استمرار داشته است. رقابت ما با یونان به برافتادن حکومت هخامنشیان و آغاز مقطعی تازه در تاریخ ایران منجر شد. پس از سلوکیان مجدداً در دوره اشکانیان و ساسانیان رقابت ایران با حوزه تمدن غربی‌اش؛ یعنی، روم و بیزانس آغاز می‌شود و تا دوره‌های اسلامی ادامه می‌یابد. پس از دولت سلجوقی که دولت عثمانی شکل می‌گیرد و طوایف ترک‌زبان کم‌کم در آناتولی مستقر می‌شوند به تدریج فرهنگ و جامعه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. استانبول یا قسطنطنیه که مرکز روم شرقی بود دچار تغییراتی می‌شود

کودتای نافرجام ترکیه نقطه عطفی برای این کشور بود. مسلماً این کودتا تأثیر فراوانی بر کشورهای منطقه و همچنین روابط ترکیه با این کشورها از جمله ایران دارد. تأثیر این کودتا بر ایران به اندازه‌ای است که عده زیادی را در ایران، از رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه گرفته تا مردم عادی، در شب کودتا بیدار نگه داشت. به نظر شما این کودتا چه اثرات مثبت و منفی بر ایران خواهد داشت؟

مانند تغییر دینست مسیحیان و تغییر زبان مردم روم شرقی به زبان جدید ترکی عثمانی. در دوره عثمانی‌ها به‌ویژه در دوره هم‌عصر با صفویه باز هم این کشاکش بین ایران و عثمانی ادامه داشت. در جنگ چالدران بیش از ۲۵ منطقه کردنشین تا قلب آناتولی از پذیرش اقتدار شاه اسماعیل سر باز زدند و به عثمانی ملحق شدند. بخش‌هایی از عراق امروزی تا آناتولی مرکزی به تصرف عثمانی‌ها درآمد. در پایان سده نوزدهم مجدداً کشاکش ایران و عثمانی تحت تأثیر رقابت روسیه و عثمانی جامعه ما را درگیر کرد. عثمانی و روسیه بخشی از تنش‌هایشان را در ایران پی گرفتند. مردم در بخش‌هایی که الآن آذربایجان غربی است به‌واسطه حضور روس‌ها و عثمانی‌ها خسارات فراوانی متحمل شدند و سربازان عثمانی مردم زیادی را کشتند. شیخ محمد خیابانی مهم‌ترین قربانی کشتار عثمانی‌ها است که اعدام شد. می‌دانیم که شیخ محمد خیابانی، روحانی ایران‌گرایی بود که با سلطه عثمانی همراه نشد؛ حتی عثمانی‌ها تلاش کردند با استفاده از بهانه هم‌زبانی یا ترک‌بودن او را با خود همراه کنند، اما موفق نشدند. در جنگ جهانی اول هم به خاطر رقابت عثمانی و روسیه سرزمین ما هزینه زیادی داد. به خاطر این کشاکش قحطی‌هایی در بخشی از مناطق ایران مانند ارومیه به‌وجود آمد که متأسفانه در تاریخ معاصر ایران هم به آن پرداخته نشده است. در آن زمان اسماعیل آقا سیمیتکو مشغول فعالیت بود و از طرفی هم روزهای پایانی حکومت عثمانی بود و کشاکش‌هایی درون عثمانی وجود داشت. کشتار ارمنه و سایر اقلیت‌ها و تشکیل سپاه افسران جوان یا حمیدیه در این دوران اتفاق افتاد. در آن دوران آشوری‌های وان هم به‌سوی آذربایجان غربی مهاجرت کردند و گفته می‌شود که قرار بود با طرح انگلیس کشوری مانند اسرائیل به رهبری مارشیمون در ایران تأسیس شود؛ کشوری بین ارومیه تا بخش‌هایی از ترکیه امروزی. در نهایت در رقابت بین اسماعیل آقا سیمیتکو و آشوری‌های مهاجر رهبر آن‌ها یعنی مارشیمون کشته می‌شود و این طرح عملی نمی‌شود و دولت کردی-آشوری شکل نمی‌گیرد.

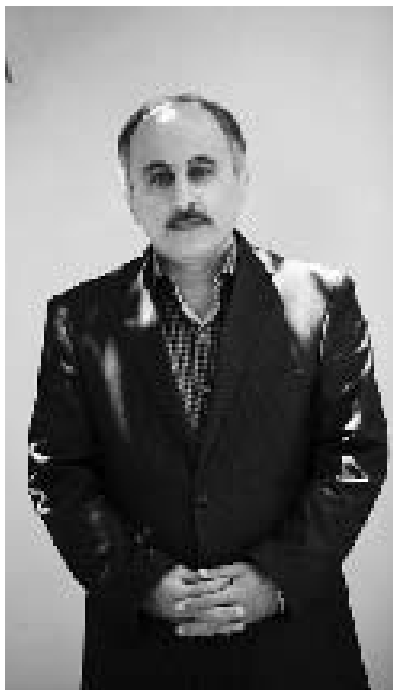
پس می‌بینید که ما میراث‌دار روابط پرتنش حداقل دو هزار و چند صدساله هستیم، اما در دوران آتاترک برخلاف آن میراث چند سده‌ای ما به‌تدریج شاهد روابط خردمحور و مبتنی بر منافع ملی در روابط دو طرف بودیم؛ حتی موضوعی چون شورش احسان نوری پاشا هم موجب نشد تا روابط دو طرف بحرانی شود. در ۸۰ سال گذشته رابطه‌ای مبتنی بر حسن هم‌جواری و روابط بسیار نزدیک فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بین ایران و ترکیه شکل گرفت. زمانی که جنبش خوی بونون یا قیام افسران کرد ارتش ترکیه به رهبری احسان نوری پاشا شکل گرفت، رضا شاه به افسران ارتش ترکیه اجازه داد که از راه خاک ایران به پشت آرارات بروند و احسان نوری پاشا به ایران پناهنده شد. در همین دوره بخشی از خاک ایران به ترکیه داده شد و بخش

دیگری به‌جای آن گرفته شد. رضا شاه آرارات کوچک، یکی از مناطق سوق‌الجیشی کشورمان را به ترکیه داد.

این روابط مبتنی بر منافع ملی دو طرف در این سده ادامه پیدا می‌کند و جمهوری اسلامی ایران از روی کار آمدن اردوغان و حزب عدالت و توسعه استقبال می‌کند. روزنامه‌ها و دولت ایران همگی امیدوار بودند که مدلی تازه از دولتمردان و سیاستمداری در ترکیه، با مدل اسلامی که بتواند به تحکیم مناسبات هم کمک کند جانشین دولت‌های قبلی شود. در چند سال اول دولت عدالت و توسعه روابط ایران و ترکیه رشد چشم‌گیری در حوزه سیاسی داشت، در حوزه اقتصادی هم اساساً از پس از انقلاب روابط ایران و ترکیه روابط رو به پیشرفت و بسیار مستحکمی بوده است.

فضا برای فعالیت جریان‌های اسلامی در ترکیه، علی‌رغم محدودیت فعالیتشان در دوره‌های پیش، از اوایل دهه ۷۰ و با شکل‌گیری نهادهای خیریه و مراکز آموزشی و تلاش‌های نجم‌الدین اربکان در دهه ۸۰ و پیش از او در دوره اوزال فراهم شد. وقتی که حزب عدالت و توسعه روی کار آمد، ابتدا قرار بود که طبق سیاست سده گذشته‌اش تنش ترکیه با همسایگان‌ش را به حداقل برساند، مثلاً رابطه‌اش را با گروه‌های کرد اقلیم کردستان عراق تقویت کرد و از طرفی هم با عبدالله اوجلان گفت‌وگویی‌ها را آغاز کرد که البته این گفت‌وگوها هیچ وقت تبدیل به مذاکره رسمی نشد و گفت‌وگوهای دوطرفه‌ای بود که گاه به‌نامه‌هایی ختم می‌شد که اوجلان به قندیل می‌فرستاد.

متأسفانه طی چند سال گذشته تغییراتی در سیاست خارجی دولت ترکیه رخ داد. وقوع بهار عربی و



عکس: بهنام موذن

سلسله اعتراضات در تونس، مصر، لیبی و به دنبال آن در بحرین و یمن و سوریه و البته در بخشی از عراق، دولت ترکیه را به صرافت انداخت که بتواند بر نفوذ خود در این حوزه‌ها بیفزاید. رابطه دولت ترکیه با دولت اسلام‌گرا و اخوانی مصر به‌سرعت افزایش پیدا کرد. دولت ترکیه از میانه راه درگیری‌های لیبی بود که در جریان بهار عربی وارد شد و با دعوت از رهبران مخالفان لیبی به داخل ترکیه به‌نوعی سعی کرد که سکان‌دار مدیریت بحران در لیبی بشود و به همین ترتیب در ماجرای سوریه هم وارد عمل شد.

چه انگیزه‌ای داشت؟ نفت یا دموکراسی؟

«شعار اصلی دولت ترکیه در این جریان گسترش دموکراسی از منظر روایت دینی بود، اما به نظر می‌آید که دموکراسی و نفت در درجه اول اهمیت نبودند بلکه بیش و پیش از آن مسئله توسعه نفوذ دولت ترکیه در منطقه و در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مطرح بود. شواهدی هم در این باره وجود دارد، مثلاً در خصوص اقلیم کردستان عراق، خریدن نفت ارزان‌قیمت این اقلیم با نصف قیمت فرصتی برای ترکیه بود؛ اما نهایتاً تحولات هیچ‌یک از کشورهای نامبرده به‌جایی ختم نشدند که منافع ملی ترکیه را تضمین کنند. از طرفی دولت اخوان در مصر با کودتای السیسی و تحولات مصر از هم پاشید و روابط مصر و ترکیه تحت تأثیر حمایت دولت ترکیه از مرسى به بدترین حالت خود در سده گذشته رسید و رهبران دو کشور عملاً علیه یکدیگر موضع‌گیری‌های سختی کردند. به همین ترتیب در لیبی هم علی‌رغم تلاش ترکیه نه‌تنها دوستان ترکیه حاکم نشدند، بی‌ظمی و بی‌ثباتی تقریباً بی‌سابقه‌ای بر لیبی حاکم شد. لیبی به مکانی برای جولان گروه‌های تکفیری از جمله داعش تبدیل شد. به‌نحوی که امنیت سفارتخانه‌ها و سفرای دولت‌های ترکیه و امریکا که بیشترین تلاش را هم برای سرنگونی دولت قذافی داشتند با مشکل مواجه شد و آن‌ها مجبور شدند در این زمینه تجدیدنظر کنند. در عراق، ترکیه به گروه‌های سنی معترض به مالکی نزدیک شد و از اعتراضات سنی‌ها در استان‌های نینوا و انبار حمایت کرد، چندین بار تجمعاتی در آنجا برگزار شد که حتی به درگیری و خونریزی هم ختم شدند. ترکیه با این کار به‌نوعی رودرروی دولت مالکی ایستاد، البته در دوره عبادی این تنش‌ها کمتر شد. از سویی دیگر هم‌زمان با افزایش تنش‌ها بین ترکیه و دولت مرکزی عراق ترکیه روابطش را با اقلیم کردستان عراق به‌نحوی سابقه‌ای تقویت کرد و این دو روابط راهبردی با هم پیدا کردند. ترکیه بسیاری از پروژه‌های اقتصادی اربیل را به دست گرفت.

مسئله اساسی در اینجا سوریه بود. در بحران سوریه نه‌تنها بشار اسد آن‌گونه که رهبران حزب عدالت و توسعه، اردوغان یا داوود اوغلو، پیش‌بینی می‌کردند و حتی صراحتاً به زبان می‌آوردند سرنگون نشد، هرج‌ومرج بی‌سابقه‌ای هم بر سوریه حاکم شد و حداقل یک تا دو

میلیون آواره سوری به خاک ترکیه سرازیر شدند که خود این مسئله امنیتی، اجتماعی و اقتصادی مهمی است. از طرفی دیگر در سرحدات ترکیه با سوریه به تدریج شعبه سوری پ.ک.ک قدرت گرفت و عرصه را برای تلاش‌های ترکیه در سوریه تنگ کرد و حتی از آن بدتر منافع ملی ترکیه را به خطر انداخت.

یعنی پ.ک.ک در منطقه‌ای که قبلاً نبود قدرت گرفت؟

«ببینید در منطقه مرزی ترکیه و سوریه ما شاهد حضور اقوام مختلفی از جمله کردها، عرب‌ها، اقلیتی از چرکس‌ها و علوی‌ها هستیم. این منطقه به لحاظ جمعیتی یکدست نیست. پ.ک.ک به صورت سنتی در حوزه کردنشین سوریه نفوذ داشت. ما می‌دانیم که حداقل ۴۰ درصد از کشته‌شدگان پ.ک.ک در سه دهه گذشته اهل سوریه هستند. دولت حافظ اسد و بعد از او دولت بشار اسد همواره از پ.ک.ک حمایت می‌کردند. رهبر پ.ک.ک، عبدالله اوجلان، در زمانی که لبنان در اشغال سوریه بود مقر خود را در منطقه بقاع لبنان استوار کرده بود و در آنجا فعالیت می‌کرد که البته بعدها با فشار دولت ترکیه در سال ۱۹۹۹ دولت سوریه سیاست‌هایش را تعدیل کرد و اوجلان را از آنجا بیرون کرد. اوجلان نهایتاً به روسیه رفت و فشار ترکیه باعث شد که از آنجا به ایتالیا برود و نهایتاً در ناپروبی دستگیر و به ترکیه بازگردانده شد. وقتی که سیاست‌های ترکیه در سوریه با چالش روبرو می‌شود، افزون بر رفتن آواره‌ها به ترکیه، خطری امنیتی هم در ترکیه شکل می‌گیرد؛ قدرت گرفتن شعبه سوری پ.ک.ک به رهبری صالح مسلم. این یعنی شکل‌گیری سه کانون کردی و دولت‌های خودمختار محلی در سه منطقه‌ای که پیشان مناطق عرب‌نشین وجود دارد و ساکنان عرب آن از آنجا رفته‌اند. عملاً کل آن مناطق در دست شعبه سوری پ.ک.ک افتاد. این گروه با رویکرد خودش گروه‌های کرد وابسته به اقلیم کردستان عراق را از آن منطقه اخراج کرد و به رهبران آن‌ها اجازه بازگشت به مناطق کردنشین سوریه را نداد و هژمونی خود را بر منطقه تحکیم کرد.

یعنی کردهای سوریه و عراق با هم درگیرند؟

«درگیری به این معنا که با هم تنش لفظی سیاسی دارند؛ نه به معنای تنش نظامی. در این بین اتفاق دیگری هم افتاد، نزدیکی پایتخت داعش به حوزه کردی و از طرفی دیگر سرازیر شدن سیل کمک‌های کشورهای دیگر به شعبه سوری پ.ک.ک برای مقابله با داعش. با این کار اهمیت عنصر کردی در معادلات سوریه روزبه‌روز بیشتر شد. به نحوی که گفته می‌شود برخی از سربازان امریکایی، انگلیسی و سایر کشورها با لباس کردی و درون حزب کردی وابسته به پ.ک.ک در حال جنگ با داعش هستند.

گویا می‌خواهند پایگاه اینجریلیک را هم به کردستان سوریه منتقل کنند.

«بله. البته صحبت‌هایی هست که در اقلیم کردستان عراق هم دولت امریکا بتواند پایگاهی بزند، اما همه این‌ها در حد گمانه‌زنی است و به لحاظ نظامی امکان اینکه بتوانند در کردستان سوریه پایگاه نظامی بزنند چندان میسر به نظر نمی‌رسد چرا که فاصله شهرهایی که در آن‌ها تنش است از هم بسیار کم است و قاعدتاً چنین پایگاهی در تیرس گلوله‌ها و موشک‌های داعش و سایر گروه‌ها خواهد بود. شاید در زمانی که وضعیت تثبیت شود شرایط احداث پایگاه در آنجا هم متفاوت شود. این نکته را هم اضافه کنیم که افزون بر خطر پ.ک.ک خطری دیگر نیز ترکیه را تهدید می‌کند و آن فعالیت گسترده گروه‌های اسلام‌گرا تکفیری است که اگرچه در سال‌های گذشته ظاهراً با ترکیه کاری نداشته‌اند، اما نباید فکر کرد که داعش تهدیدی برای منافع ترکیه نیست. داعش و همه جریان‌های تکفیری می‌توانند از چند جهت تهدیدی برای منافع ترکیه باشند.

خطر اول می‌تواند این باشد که داعش طی فرصتی که با گسیل هزاران جوان علاقه‌مند به تفکر تکفیری از اروپا به سوریه، از راه خاک ترکیه، به دست آورد توانست گروهی از جوانان ترکیه‌ای را هم به خود جذب کند و درون ترکیه نفوذ عقیدتی و ایدئولوژیکی پیدا کند که این می‌تواند تهدید بسیار بزرگی برای ترکیه باشد. خطر دوم، هدف قرار گرفتن امنیت ملی ترکیه با اقداماتی چون حمله به فرودگاه آتاتورک و بمب‌گذاری‌های اخیر است.

خطر سوم مربوط به تأثیر استمرار بحران در سوریه و به‌ویژه فعالیت‌های داعش در آنجا بر اقتصاد ترکیه است. بی‌ثباتی سوریه بر گردشگری و سایر شاخص‌های اقتصادی ترکیه تأثیر زیادی دارد. در همین راستا با ایجاد بحران اقتصادی و کم‌رونق شدن گردشگری در ترکیه افکار عمومی در جهان علیه ترکیه تحریک می‌شوند و ترکیه در مظان اتهام همکاری با داعش قرار می‌گیرد و اعتبار چشم‌گیری که طی یک دهه گذشته کسب کرده

است، آسیب خواهد دید. این موضوع ابعاد دیگری هم دارد به‌ویژه در روابط راهبردی غرب با ترکیه، با ادامه این روند دولت‌های غربی کم‌کم به حزب عدالت و توسعه بدگمان می‌شوند. این را هم اضافه کنم که همین مشکل باعث شد رابطه ترکیه و روسیه به بدترین شکل خود در دو سده گذشته برسد و پس از سقوط هوایم‌ای روسی تنش بسیار سنگینی بین دو کشور به وجود آید.

مجموعه این عوامل نشان می‌دهد که دولت ترکیه به واسطه تحولات سوریه هزینه‌ها و تهدیدات چشم‌گیری را تجربه کرده است و می‌کند. افق بلندمدت ترکیه در صورت ادامه وضع موجود نمی‌تواند چندان مناسب باشد.

در نزدیک به دو ماه گذشته علائمی از تجدیدنظر در سیاست‌های ترکیه دیده می‌شود. تغییر نخست‌وزیر ترکیه و به دنبال آن نوشتن نامه پوزش برای پوتین نشانه‌های این تجدیدنظر است.

با توجه به اینکه تز دکترای داوود اوغلو تنش صفر با همسایگان بود آیا او بهترین فرد برای بهبود سیاست‌های منطقه‌ای نبود. آیا او با توصیه‌هایی که اردوغان کرده بود از خط مشی اصلی خود عدول کرده بود؟

«شاید هم برعکس باشد و دولت ترکیه با توصیه‌های داوود اوغلو به اینجا رسیده باشد. این هم می‌تواند روایتی باشد که چون معمار سیاست خارجی ترکیه، داوود اوغلو، ترکیه را به اینجا کشانده بود شکست سیاست‌هایش اعلام شد و با حذف شدن و جایگزینی‌اش با چهره اقتصادی که متخصص ارتباطات زیرساختی است راه برای تجدیدنظر هم از منظر توسعه سیاسی و هم از منظر بین‌المللی محیا شد. به هر ترتیب دولت ترکیه برای تقویت روابطش گام‌هایی برداشت. فراموش نکنیم که در این سال‌ها روابط ایران و ترکیه هم بر سر مسئله سوریه بسیار سرد شده بود. وقتی که ترکیه در حال برداشتن اولین قدم در تجدید



فتح‌الله گولن

سیاست‌های منطقه‌ای خود در گفت‌وگو با روسیه و ارسال نامه به این کشور بود کودتا رخ می‌دهد. البته هم‌زمان با ارسال نامه دولت ترکیه به دولت روسیه ماجرای فرودگاه استانبول هم پیش می‌آید که هشدار از سوی داعش بود. وقتی که کودتا در ترکیه رخ می‌دهد دولت به رهبری اردوغان به سرعت جماعت گولن را متهم اصلی انجام کودتا معرفی می‌کند، هرچند که هم گولن و هم هوادارانش بارها اعلام کرده‌اند که با هر رویکرد غیردموکراتیکی مخالف‌اند. دولت موفق به مهار کودتا شد، البته چند صد نفری در این کودتا کشته شدند؛ هزاران نفر از کار بیکار و هزاران نفر هم دستگیر شدند؛ بخش عمده‌ای از بدنه ارتش و ژنرال‌ها و فرماندهان اخراج شدند؛ مراکز آموزش نظامی مانند دانشکده‌های افسری تعطیل شدند؛ دانشگاه‌ها و شخصیت‌های اصلی که در نظام سیاسی و بوروکراتیک ترکیه در این سال‌ها رشد کرده بودند عموماً دارند برکنار می‌شوند.

نکته‌ای در اینجا بسیار اهمیت دارد؛ در دهه‌های گذشته به‌ندرت در ساختار اداری و سیاسی ترکیه می‌توانستید فردی را با گرایش اسلامی پیدا کنید؛ اما از دوره روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه این حزب تلاش زیادی کرد جماعتی را که گرایش‌های تند سکولار داشتند یا مخالف حزب عدالت و توسعه بودند از عرصه فعالیت در نهادهای نظامی و اداری حذف کند، به‌ویژه پس از کودتای موسوم به ارگنه‌گن یا تلاش‌های جماعتی از ژنرال‌ها که دولت ترکیه آن‌ها را متهم به تلاش برای کودتا کرد و همه را دستگیر و تصفیه کرد. به این ترتیب فضا برای فعالیت‌های مذهبی بسیار محیا شد.

این اتفاق در کودتای سه سال پیش افتاد؟

بله. این اتفاق در جریان دولت در سایه ارگنه‌گن اتفاق افتاد که می‌گفتند نهادی است که با پشتوانه نیروهای امنیتی در پشت پرده مسائل را مدیریت می‌کند. اعضای این نهاد تنها نظامیان هم نبودند و بعضی از نویسندگان، روزنامه‌نگاران، قضات، وکلا و فعالان سیاسی از طیف‌های مختلف عضو آن بودند که بازداشت و محکوم شدند؛ اما نکته جالب اینجاست که حزب عدالت و توسعه بسیار تلاش کرد که فضا را برای فعالیت اسلام‌گرایان در نظام بوروکراتیک و مردم‌سالاری ترکیه فراهم کند. به عبارت دیگر هزینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرداخته شد برای اینکه این افراد تجربه کسب نکنند. بگذارید مثالی در این رابطه بزنم برای شهروندان عادی بسیار پیش آمده است که وقتی در مکان‌های نزدیک به پایگاه‌های نظامی برای نمازخواندن به مساجد می‌روند نظامیانی را در آن مساجد می‌بینند که با تجهیزات کامل برای نمازخواندن به مسجد آمده‌اند. ۱۰ یا ۱۵ سال پیش اگر این افراد برای نمازخواندن به مسجد می‌رفتند از کار در حوزه نظامی و انتظامی اخراج می‌شدند. الان چه اتفاقی افتاده است؟ پس از کودتا بخشی

از این افراد که گرایش‌های اسلامی دارند باید پاکسازی شوند. آیا معنای این پاکسازی برگشت ترکیه به نوعی از ریاست متساهل تر در حوزه مذهب و بدگمانی به فعالیت‌های نظامی در نهادهای نظامی، علمی و دانشگاهی است یا خیر؟ به نظر می‌آید که

این حرکت می‌تواند نوعی برگشت به عرفی‌گری در ذات خودش داشته باشد و دولت به‌شدت در حال پاکسازی تمامی نیروهایی است که گرایش‌های مذهبی دارند. این کار چند کارکرد می‌تواند داشته باشد؛ اولین کارکردش حذف جریان گولنیست و جماعت خدمت است، اما این پاکسازی که تا به حال در رسانه‌های ایرانی به آن توجه نشده است کارکرد دومی هم دارد؛ این پاکسازی می‌تواند نشان از قسمت دوم داستان یعنی تغییر سیاست‌های منطقه‌ای باشد. مفروض من این است که اگر سیاست منطقه‌ای ترکیه عوض شود، طبیعتاً ترکیه باید جدال شود و پشت آن‌ها را

خالی کند و لذا اسد باید بماند و در نتیجه باید تکلیف حوزه کردی سوریه تعیین شود. این‌ها به این معناست که گروه‌های تکفیری ممکن است منافعی را در ترکیه هدف بگیرند. چه کسانی ممکن است به این گروه‌های تکفیری کمک کنند؟ جریان‌های اسلام‌گرا. پس دولت دارد پیش‌دستی می‌کند که اگر سیاست‌های ترکیه تغییر پیدا کرد و آن جماعت تکفیری به داخل ترکیه آمد و فعالیت‌های ضد امنیتی و تروریستی خود را تشدید کرد، هرگونه زمینه برای همراهی بخش رسمی، امنیتی، نظامی و بوروکراتیک را با آن گروه‌ها از بین ببرد.

برای بهتر فهمیدن این مطلب مثالی می‌زنم. در پاکستان سازمان جاسوسی طی چند دهه گذشته به طالبان کمک کرد. اگر دولت پاکستان روزی به این سیاست برسد که طالبان را در لیست گروه‌های تروریستی قرار بدهد و با این گروه برخورد نظامی کند، طبیعتاً باید پیش از برخورد با طالبان تمامی حامیان آن را در ساختار امنیتی‌اش پاکسازی کند. من فرض می‌کنم که دولت ترکیه الان دارد محافل، کانون‌ها یا منافذی را کنترل می‌کند که ممکن است در آینده با هدف ضربه‌زدن به منافع ترکیه به گروه‌های تکفیری کمک کنند؛ به عبارت دیگر می‌خواهد با کنترل کردن جریان‌های اسلامی راه را برای فعالیت‌های داعش در کشورش محدود کند. نتیجه این فرض در کوتاه‌مدت معلوم خواهد شد. اگر در هفته‌های آینده دولت ترکیه مقابله‌اش با داعش را تشدید کند این فرض تأیید می‌شود؛ یعنی،

دولت ترکیه از الان زمینه را برای جنگ احتمالی با داعش مهیا می‌کند. پس از نظر من یکی از اهداف دولت ترکیه از این پاکسازی‌ها بیش و فراتر از حذف مخالفان و از بین بردن رد پای گولن در سیاست، پیش‌بردن هدف راهبردی-امنیتی است. ایده‌ای امنیتی-نظامی پشت این دستگیری‌هاست و هدف فقط مقابله با کودتا و گولن نیست. این مفروض در مطبوعات ایران و جهان مطرح نشده است و همه به پاکسازی‌های اخیر از این منظر نگاه می‌کنند که اردوغان لیست مخالفان خودش و گولنی‌ها را از پیش آماده داشته است و دنبال فرصتی برای پاکسازی آن‌ها بوده است این دلیل برای پاکسازی به این گستردگی و تعطیلی دانشگاه‌ها و مراکز دیگر کافی نیست.

این می‌تواند به این معنا باشد که خود اردوغان در کودتا نقش داشته است؟

نه. من فکر می‌کنم که خود اردوغان پیش از وقوع کودتا در جریان امر قرار گرفته است. به هر حال خود اردوغان هم گفت که چند ساعت پیش از وقوع کودتا در جریان آن قرار گرفته بود، منبعی در اقلیم کردستان عراق هم گفته بود که ما ترکیه را خبر کردیم؛ البته خبر بسیار بی‌بایه‌ای به نظر می‌آید. به نظر می‌رسد که کودتا واقعاً برای سرنگونی حزب عدالت و توسعه بوده است. اتفاقاً کودتا بر همین فرضی که گفتم استوار است؛ به عبارت دیگر زمان تجدیدنظر در سیاست‌های منطقه‌ای دولت ترکیه فرارسیده و لیست کسانی که ممکن است افشاگری کنند و باید با آن‌ها برخورد شود آماده است، در نتیجه جماعتی که از پیش هم ناراضی‌اند وضعیت را وخیم می‌بینند. چه‌بسا برنامه کودتای این افراد برای ماه‌ها بعد بود، اما پیش از کامل شدن آن صرفاً بر مبنای نگرانی از تغییر سیاست‌های دولت و احتمال دستگیری اقدام به کودتا می‌کنند و به این ترتیب کودتا نمی‌تواند به اهداف خودش دست یابد. به نظر می‌رسد کودتا کار بخش اسلامی تر ارتش بود. به هر حال این هم یک فرض است باید منتظر بمانیم تا در آینده اسناد آن منتشر شود.

منظورتان از بخش اسلامی ارتش طرفداران گولن هست؟

تا امروز در بخش اسلامی ارتش فرقی بین گولن و اردوغان نبود. این دو یک جریان بودند و با هم دعوی ایدئولوژیک و راهبردی و عقیدتی هم که ندارند. دعوا بر سر قدرت و چیزهای کوچک

به نظر می‌رسد که کودتا واقعاً برای سرنگونی حزب عدالت و توسعه بوده است. اتفاقاً کودتا بر همین فرضی که گفتم استوار است؛ به عبارت دیگر زمان تجدیدنظر در سیاست‌های منطقه‌ای دولت ترکیه فرارسیده و لیست کسانی که ممکن است افشاگری کنند و باید با آن‌ها برخورد شود آماده است، در نتیجه جماعتی که از پیش هم ناراضی‌اند وضعیت را وخیم می‌بینند

است و بیشتر با هم رقابت دارند تا اختلاف بنیادین بگذارند دربارۀ کودتا جمع بندی کنیم. به نظر می رسد که بر اساس شواهد کودتا واقعاً رخ داده است، البته کودتا توان سازمان دهی و برنامه ریزی را نداشت و آموزش های لازم و هماهنگی بین نیروها انجام نشده بود. بسیاری از سربازان نمی دانستند به چه دلیلی در خیابان هستند و به همین دلیل به مردم تیراندازی نمی کردند. در هیچ جا مقاومت مردمی شکل نگرفت و برخلاف بزرگنمایی رسانه ها در شب اول و دوم کودتا کمتر از چند صد نفر از مردم در خیابان ها بودند و با چند صد یا چند هزار نفر نمی توان جلو تانک یا ارتش را گرفت. این ها همه نشان از این است که ارتش برنامه ای برای مقابله و خونین کردن فضای خیابان نداشت. کانون اصلی اسلام گرای و مهم ترین مرکز فکری-فرهنگی ترکیه قونیه است و بسیاری از رهبران از جمله داوود اوغلو هم از همین شهر نماینده شدند. در استان قونیه نه فقط فرماندهان نظامی، حتی مقامات اجرایی محلی و استانداران هم در مظان اتهام همکاری با کودتا قرار گرفتند. این داده ها می تواند ما را به این نتیجه برساند که احتمالاً این کودتا در واکنش به تصمیمی در دولت صورت گرفته است.

پس بر این اساس می توان گفت که از سکولارها کسی بازداشت و پاکسازی نشده است.

تا به حال خبری مبنی بر حذف یا دستگیری افراد مهم سکولار اعم از ملی گرا یا سوسیالیست ملی نبوده است.

در دور پاکسازی ها اردوغان افراد رده دوم ارتش را پاکسازی نکرد و تنها ژنرال های سکولار را پاکسازی کرد؛ اما الآن دولت در حال پاکسازی رده دوم های مذهبی است. ترکیه در حال دگردیسی بسیار بزرگ و بنیادینی است که بحران بسیار عمیقی است.

چه شد که اردوغان رقابتش با جریان گولن را به درگیری نظامی کشاند؟ آیا دیگر نمی توانست تضاد قدرت را تحمل کند؟

بخشی از قضیه هزینه های زیاد امنیتی، اقتصادی و سیاسی حاصل از سیاست های منطقه ای ترکیه در عرصه منطقه ای، جهانی و داخلی است. جرقه این تغییرات در ترکیه عملاً از دور دوم انتخابات سال قبل با قدرت گرفتن پ.ک.ک و خطای راهبردی این گروه در کشتن چند سرباز در نزدیکی انتخابات زده شد. همچنین اردوغان به این نتیجه رسید که اگر افکار عمومی ملی گرایانه ترک را با خودش همراه کند، فرصت هایی که برایش ایجاد می شود بیش از فرصت های حاصل از گفت و گو با اوجالان است.

به جز مسئله داعش مسئله پرهزینه دیگر برای دولت ترکیه پ.ک.ک است. پ.ک.ک هم زمان با گفت و گوها با دولت اردوغان در حال عضوگیری و انتقال اسلحه به داخل شهرها برای مبادا بود؛ یعنی، از گذشته جنگ شهری را در دستور کار داشت. ما می دانیم که برخلاف جانشین قبلی اوجالان،

مراد کاریلان، فرمانده کنونی پ.ک.ک، جمیل بایک، شخصی تندتر و انعطاف ناپذیرتر است؛ به عبارت دیگر این فرد بیشتر نظامی است تا سیاستمدار.

مسئله پ.ک.ک افزون بر جنگ شهری از جنبه دیگری هم اهمیت دارد. وجود دشمنی مسلح می تواند عواطف مردم را از دو جهت تحریک کند که برای حزب سیاسی در قدرت نتایج مثبتی خواهد داشت هر چند هزینه آن بالا باشد؛ نخست عواطف ملی گرایانه مردم را برمی انگیزد که مملکت در خطر تجزیه است و این گروه مسلح سوریه را گرفته اند و در قنبدیل عراق و شنگال هم در حال فعالیت هستند. دوم احساس امنیت خواهی را تحریک می کند؛ وقتی در منطقه ای عملیات نظامی می شود، امنیت جان و مال و کار مردم تهدید می شود و اقتصاد را کد می شود و مردم عادی چون امنیت را دوست دارند در مقابل تضعیف آن واکنش نشان می دهند. درباره موضوع امنیت خواهی باید توجه داشت دولت ترکیه از رویکرد جدید پ.ک.ک حداکثر استفاده را از دو جهت کرد، هم شعارهای ملی کم کم دوباره مطرح شدند و در نتیجه افکار عمومی را به سمت حزب عدالت و توسعه پیش راند، هم موجب شد تا بخشی از جامعه کرد در بی نگرانی از عواقب تندروی پ.ک.ک از این حزب دور شود؛ البته این وضعیت موجب می شود فشار گروه های ملی گرای ترکیه بر حزب عدالت و توسعه کاهش یابد بر این مبنا که چرا با پ.ک.ک برخورد نمی کند.

نکته بعدی میدان عملی است که پ.ک.ک در آن درگیر است. این گروه الآن افزون بر کوه های قنبدیل، در برخی استان های ترکیه و بخشی از سوریه، در قسمتی از کردستان عراق از جمله شهر شنگال نیز نفوذ دارد. از آنجا که دولت ترکیه از طرفی به دولت اقلیم کردستان عراق نزدیک است و از طرفی دیگر دولت مرکزی شیعه عراق نیز به

پ.ک.ک. نزدیک شده پیچیدگی های منطقه افزایش پیدا کرده است. پ.ک.ک که معضلی امنیتی برای دولت ترکیه است در عراق و سوریه هم برای این کشورها تبدیل به مسئله شده است.

گفته شده است ایران هم به کوبانی اسلحه رسانده بود و این تلویحاً نشان می دهد جریانات شیعه به پ.ک.ک نزدیک شده اند؛ البته این گروه به امریکا هم نزدیک است. عثمان اوجالان در چند سال پیش مدعی بود که امریکا اجازه نمی دهد ترکیه کردها را سرکوب کند.

بله. این هم گفته شده است؛ اما پ.ک.ک در لیست تروریستی امریکا است. ما نمی دانیم پشت پرده چه خبر است؛ البته مشخص است که پ.ک.ک به دنبال جذب حامیان منطقه ای و غیر منطقه ای از جمله دولت روسیه است. چندی پیش که اولین جنگ در حسکه بین نیروهای کرد و دولت سوریه رخ داد، دولت ترکیه از این اتفاق ابراز خوشحالی کرد و ما اثر این اتفاق را روی موضع گیری دولت ترکیه در مسائل سوریه می بینیم. امروز دولت ترکیه مانند بشار اسد در سوریه را هم بین گزینه های خود دارد.

با این اوصاف آیا سیاست های منطقه ای ترکیه تغییر خواهد کرد و به ماندن اسد تن خواهد داد؟

به نظر می رسد در این وضعیت ترکیه باید در سیاست های خود در قبال سوریه تجدید نظر کند. در کنار این باید رابطه خود را با دولت مرکزی عراق هم ترمیم کند. این تغییر سیاست در دولت ترکیه دیده می شود. اگر همکاری فعلی ترکیه با روسیه به همکاری نظامی بینجامد پیامدهای خاص خود را دارد. چندی پیش اعلام شد ترکیه به روسیه اجازه داده است از پایگاه اینجریلیک استفاده کند.



دیدار اردوغان با بارزانی

گفته می‌شود در آنجا بمب اتمی هم وجود دارد.

«بله. باید این موضوع را از زوایای مختلف بررسی کرد چراکه حوادث بی‌شماری را در بطن خود به همراه خواهد داشت. اگر این همکاری نظامی ایجاد شود به این معناست که دولت ترکیه رسماً با گروه‌های تکفیری وارد جنگ شده است یا حداقل به آن‌ها کمک‌های قبلی را نخواهد کرد.»

یعنی با این سیاست احتمال دارد گروه‌های تکفیری کاملاً سرکوب شوند؟

«پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است؛ اما بر اساس اطلاعات ابتدایی می‌توان گفت اگر اتحاد روسیه، ایران و ترکیه علیه داعش شکل بگیرد، تکفیری‌ها در مناطق پرجمعیت مانند حلب نیز سرکوب می‌شوند که نزدیک مرز ترکیه است، اما در مناطق کم‌جمعیت‌تر و دورتر صحرایی به‌ویژه مناطقی که نزدیک اردن است هنوز این گروه‌ها می‌توانند فعالیت کنند. این مناطق صحرایی بخش عمده‌ای از خاک سوریه را تشکیل می‌دهند، اما جمعیت در این مناطق بسیار کم و تعداد شهرها بسیار محدود است. کمک‌رسانی بین‌المللی به این بخش‌ها بسیار سخت است و ارزش نظامی بالایی هم ندارند. اگر حلب به دست تکفیری‌ها می‌افتد، اتفاق بنغازی تکرار می‌شد و می‌توانستند آنجا دولت موقت تشکیل دهند.»

اگر دولت سوریه بتواند در شهرهای اصلی یعنی دمشق، حمص، حما، ادلب، حلب و چند شهر کوچک (مانند رقه، حسکه و قامیشلی) داعش را شکست دهد، اتفاق خوبی برای ترکیه خواهد افتاد، چراکه این شهرها همگی در مرزهای شمالی، شمال غربی و غرب ترکیه قرار دارند. در اینجا سؤال این است که پس از این اتفاق سوریه در برابر نیروهای میانه‌روتر چه رویکردی خواهد داشت؟ در این حالت سوریه باید فعالانه به روابط دیپلماتیک منطقه‌ای وارد شود و در کنار سرکوب نیروهای تندرو برای نیروهای میانه‌روتر مانند ارتش آزاد جایی در حکومت باز کند. احتمال دیگری که وجود دارد این است که دولت ترکیه به مقابله جدی با داعش و سایر گروه‌های تکفیری بپردازد به شرطی که گروه‌های کردی در شهرهای مرزی ترکیه و سوریه تعیین تکلیف شوند و در کل مرزهای این دو کشور نظم مستقر شود و نیروهای کرد و تکفیری نتوانند رفت‌وآمد داشته باشند. رسیدن به این وضعیت یک شرط دارد و آن هم تعیین تکلیف عراق است. امنیت سوریه و عراق به هم آمیخته است و بخشی مهمی از خاک عراق امروز تحت کنترل نیروهای داعش قرار دارد. اگر استان‌های انبار و نینوا با مرکزیت موصل دست دولت مرکزی عراق بیفتد و جامعه بین‌المللی این اراده جدی را داشته باشد که داعش را سرکوب کند و رقه هم آزاد شود (که البته تا حدی خوش‌بینانه است)، می‌توان امیدوار بود داعش در این منطقه اثرگذاری خود را از دست بدهد و روی موازنه قدرت‌های منطقه‌ای بی‌تأثیر شود. البته در این حالت



قطع کند و حتی صادرات نفت را زیر نظر بگیرد، ممکن است چند اتفاق در منطقه بیفتد. سناریو اول سریلانکایی شدن منطقه برای پ.ک.ک است که رهبران قندیل بارها به آن اشاره کرده‌اند؛ یعنی با هماهنگی راهبردی دولت‌ها و کشورهای منطقه و حتی فراتر از آن، پ.ک.ک کاملاً سرکوب شود و سيطرة آنان بر کوه‌های قندیل به پایان برسد. سناریو دیگر تسلیم شدن پ.ک.ک و خلع سلاح آن‌هاست که این هم پیروزی بزرگی برای ترکیه خواهد بود.

این یعنی دوباره راه برای مذاکره با اوجالان باز شود؟ اوجالان جمع‌بندی کرده است که ما در بازی قبلی باختیم. بازی نظامی در پیش از انتخابات به ضرر پ.ک.ک بود. با توجه به این تجربه ممکن است دوباره از در مذاکره وارد شوند. کردها انتظار داشتند با وارد شدن به فاز گفت‌وگو دولت هم آن‌ها را قانونی اعلام کند، اما اردوغان پذیرفت چون نیروهای رادیکال در ترکیه و ارتش نمی‌گذارند پ.ک.ک قانونی باشد. با این حال کردها باید قدر این موقعیت گفت‌وگو را می‌دانستند چراکه پس از دولت عثمانی تا امروز هیچ دولتی در ترکیه تا این اندازه به کردها نزدیک نبوده است.

بله گروه‌های وابسته به پ.ک.ک ارزیابی غلطی داشتند و راهبرد غلطی را هم پیش گرفتند و نتوانستند از فرصت استفاده کنند. اگر امروز دوباره باب مذاکره باز شود گروه‌های وابسته به پ.ک.ک در بدترین موقعیت خواهند بود. عملاً هم شرایط گفت‌وگو مانند دو سال پیش نیست و موازنه نیروها تغییر کرده است و دولت ترکیه می‌تواند شرایط خود را تحمیل کند.

هم می‌تواند به‌عنوان نیروی تروریستی که اثرگذاری سیاسی ندارد در منطقه باقی بماند. در این وضعیت ممکن است لیبی، سومالی، نیجریه و بخش‌هایی از آفریقا مرکز فعالیت داعش بشوند.

در مناطق کردنشین چه تغییری پیش‌بینی می‌شود؟

«این موضوع بسیار مهم است و باید تحلیلگران منطقه به آن توجه داشته باشند. اگر دولت ترکیه رابطه خود را با دولت عراق ترمیم کند، رابطه اقلیم کردستان عراق و ترکیه تغییر می‌کند و حتی ممکن است این ارتباطات به سمت پیشبرد اهداف دولت مرکزی عراق هم برود و صدور نفت این منطقه هم کم‌کم زیر نظر دولت عراق برود. اگر این اتفاق رخ بدهد، موازنه به هم می‌خورد. دولت ترکیه می‌تواند برای اینکه بین اقلیم کردستان و دولت عراق توازن دوباره ایجاد کند از دو طرف بخواهد که تکلیف پ.ک.ک در ترکیه را مشخص کنند. اینجا اتفاق سومی ممکن است رخ دهد. در این شرایط ممکن است اقلیم کردستان با پ.ک.ک وارد جنگ شود. سابقه این اتفاق هم وجود دارد و اعضای پارتی و اتحادیه میهنی با پ.ک.ک قبلاً هم جنگ داشته‌اند و بیش از ۶۰۰ نفر از دو طرف کشته شده‌اند.»

فرض کنیم این اتفاق نیفتد، در این صورت ترکیه از دولت عراق می‌خواهد که در سرکوب پ.ک.ک با هم همکاری داشته باشند. از سال ۱۳۹۱ دولت عراق هیچ نیروی نظامی در اقلیم کردستان ندارد و این در حالی است که منع قانونی برای این کار وجود ندارد، اما اقلیم کردستان این اجازه را به دولت مرکزی نداده است. اگر دولت عراق با دولت ترکیه در سرکوب پ.ک.ک همکاری کند و در مقابل از ترکیه بخواهد رابطه خود را با اقلیم کردستان

البته احتمال دیگری هم وجود دارد. ممکن است دولت ترکیه در شرایط جدید به این نتیجه برسد که در خارج از مرزها و منطقه انعطاف بیشتری به خرج دهد و در کشور با دو گروه اسلام گراها و پ.ک.ک برخورد شدید کند و سرکوب بیشتری داشته باشد. در این وضعیت ممکن است در سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه تغییرات مبنایی را شاهد باشیم. ما در ماه‌های آینده شاهد تحولات تازه‌ای در منطقه خاورمیانه، شکل‌گیری آرایش جدیدی از نیروها، تغییر موازنه نیروها، تضعیف داعش و تقویت همکاری ایران و ترکیه خواهیم بود.

با این تحلیل‌ها حوزه کردی با دوشاخه پ.ک.ک و اقلیم کردستان در یک حالت بلاتکلیف و مضطرب قرار دارند. در این صورت دولت اقلیم هم با مشکلات جدیدی روبه‌رو خواهد شد. اگر این دولت حمایت ترکیه را از دست دهد به این معنی است که با چهار کشور (ایران، ترکیه، سوریه و دولت مرکزی عراق) همسایه خواهد بود که هر چهار کشور سیاست دفاع از تمامیت ارضی عراق را در پیش گرفته و مخالفت با استقلال اقلیم را دنبال می‌کنند.

این تغییرات به تجزیه کشورها منجر نمی‌شود؟ انتخابات آمریکا چه تأثیری در این تغییرات دارد؟

« با این تحلیل تجزیه اتفاق نمی‌افتد، ولی بدون شک نتایج انتخابات آمریکا بر این تغییرات اثر خواهد داشت. اگر این اتفاقات رخ دهد، دولت اقلیم با بحران دیگری روبه‌رو خواهد شد و آن هم بحران درونی است. دوران زمامداری بارزانی تمام و مجلس هم تعطیل است. در این وضعیت دولت اقلیم باید برای خود فکری کند و همکاری نیروها را در دستور کار قرار دهد. در این وضعیت ساختار دولت اقلیم هم ممکن است دگرگون شود. همه این موارد نشان می‌دهد منطقه وارد فاز تازه‌ای خواهد شد.

این تغییرات روی منافع ملی ما چه اثری دارد؟

« من فکر می‌کنم این تغییرات از چند جهت در راستای منافع ملی ما قرار دارد. نکته اول اینکه مسائل عراق و سوریه برای ما هزینه‌های سنگین نظامی، انسانی و سیاسی دارد. حل و فصل این مسائل بار سنگین اقتصادی و سیاسی را از دوش ملت ایران برمی‌دارد. نکته دوم اینکه ثبات در همسایگان ما به معنی ثبات در کشور ماست. نکته سوم رابطه ایران و ترکیه است و امیدوارم در سایه تحولات جدید ترکیه این روابط بیش از گذشته بهبود یابد و راه‌های تعمیق روابط بیش از گذشته تسهیل شود. البته در این زمینه چند ملاحظه هم وجود دارد. در برخی تحلیل‌ها گفته می‌شود دولت ترکیه از بعضی محافل پان ترک در داخل ایران حمایت کرده و به آن‌ها رسانه داده است. حتی برخی از آن‌ها را در رسانه‌های دولتی ترکیه استخدام کرده است. وزارت خارجه ما باید در این زمینه‌ها

با ترکیه گفت‌وگو کند. در چند سال گذشته این جریان‌ها با حمایت‌های خارجی در آذربایجان غربی و شرقی، فعالیت‌های بسیاری داشته‌اند. در مجموع باید از گسترش ارتباط ایران و ترکیه استقبال کرد و این روندی برای رسیدن به صلح و آرامش است و می‌تواند به توسعه اقتصادی دو کشور کمک کند.

رابطه ما با دولت ترکیه از جنبه محیط زیستی هم بسیار اهمیت دارد.

بهره‌برداری ترکیه از منابع آبی و سدسازی‌های بی‌رویه در جنوب شرقی این کشور می‌تواند عرصه زندگی را بر مردم عراق و سوریه تنگ کند چون دجله و فرات تنها رودهایی‌اند که از این کشورها می‌گذرند و در نهایت به خلیج فارس می‌ریزند. این موضوع روی ایران هم اثر دارد. چراکه باعث شده است آب کمتری به عراق وارد شود و در نتیجه دشت‌ها و هورهای جنوب عراق خشک شده‌اند و در نتیجه آن گردوغبار وارد ایران می‌شود. به اعتقاد من در دولت ترکیه موضوع آب از بحث پان‌ترکیسم اهمیت بیشتری هم دارد. باید از ترکیه خواسته شود بر اساس توافقات بین‌المللی به مسئولیت خود توجه کند چراکه جامعه ایران به خصوص مردم جنوب و غرب کشور به دلیل مهار آب در ترکیه خسارت‌های زیادی را متحمل شده‌اند.

با دولت ترکیه موضوع آب از بحث پان‌ترکیسم اهمیت بیشتری هم دارد. باید از ترکیه خواسته شود بر اساس توافقات بین‌المللی به مسئولیت خود توجه کند چراکه جامعه ایران به خصوص مردم جنوب و غرب کشور به دلیل مهار آب در ترکیه خسارت‌های زیادی را متحمل شده‌اند.

مذاکرات با ترکیه چه تأثیری روی کردهای ایران می‌گذارد؟

« تا اینجای کار به نظر نمی‌آید جامعه کرد ایران درگیر موضوع شود مگر اینکه قرار باشد بحران خونینی در عراق یا ترکیه رخ دهد. در این وضعیت بسته به مواضع دولت ایران ممکن است واکنش‌ها متفاوت باشد. وقتی ما درباره جامعه کرد ایران صحبت می‌کنیم مقصود ما همه کردهای ایران نیست، بلکه بخشی از کردهایی است که در حوزه آذربایجان غربی و کردستان هستند. من فکر می‌کنم ایران نباید برابر هیچ گروهی از کردهای عراق و سوریه سیاست تقابل و تنش داشته باشد. ما روابط تاریخی با کردهای عراق داریم. باید سعی کنیم با ابزارهای عقلایی و خردمندانه و به‌وسیله نفوذ ایران روی دولت عراق، در سایه تحولات اخیر راه‌های گفت‌وگو را بین نیروی‌های کرد عراق با دولت مرکزی باز کنیم.

تصفیه‌هایی که پس از کودتا در ترکیه انجام شد قطب‌بندی‌های جدیدی در این کشور ایجاد کرده است. به نظر شما آیا امکان ندارد این تضادها در سال‌های

بعد به عاملی برای کودتای دومی تبدیل شود؟

« پس از کودتا توان ملی ترکیه به شدت آسیب دیده است. به همین دلیل دولت ترکیه ضمن حل و فصل مسائل منطقه‌ای نیازمند سیاست‌گذاری داخلی کارشناسی شده و آینده‌پژوهانه است. در حال حاضر سه جریان اسلام گراها، غرب گراها و مردم حامی پ.ک.ک در ترکیه فعال هستند. مردم

غرب ترکیه به شکل نسبی تمایل به غرب و اروپا دارند، مردم آناتولی مرکزی و بخشی از شمال و جنوب و مرکز ترکیه گرایش‌های اسلامی دارند و برخی شهرهای کردنشین هم طرفدار حزب عدالت و توسعه هستند. در حوزه کردی ترکیه حامیان حزب عدالت و توسعه بیشتر از پ.ک.ک هستند. بخشی از کردهای این کشور علوی هستند که از جریان‌های سکولار و ملی‌گرای ترک حمایت می‌کنند و در استان‌های دیاربکر، حکاری و وان حامیان پ.ک.ک در اکثریت هستند. در حال حاضر افکار عمومی حامی اردوغان است. برخی نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد محبوبیت اردوغان نسبت به گذشته ۲۰ درصد افزایش داشته است. این رقم بسیار بالاست. بی‌ثباتی، هیچان و ناامنی معمولاً در کوتاه‌مدت وحدت ملی به همراه دارد، اما در بلندمدت استمرار ندارد مگر اینکه رویکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در عرصه داخلی تغییراتی داشته باشد. نباید سیاست تهاجمی را ادامه داد، اما جبهه را عوض کرد. ادبیات اردوغان هنوز تهاجمی است، اما جبهه‌ها را تغییر داده است. به اعتقاد من باید این سیاست تهاجمی در عرصه خارجی در گفت‌وگو با دولت‌های غربی، آمریکا، روسیه، سوریه، عراق و به‌ویژه ایران تعدیل شود. در عرصه داخلی هم باید راه‌حل‌هایی مبتنی بر منافع ملی ترکیه در پیش گرفته شود.

غرب ترکیه به شکل نسبی تمایل به غرب و اروپا دارند، مردم آناتولی مرکزی و بخشی از شمال و جنوب و مرکز ترکیه گرایش‌های اسلامی دارند و برخی شهرهای کردنشین هم طرفدار حزب عدالت و توسعه هستند. در حوزه کردی ترکیه حامیان حزب عدالت و توسعه بیشتر از پ.ک.ک هستند. بخشی از کردهای این کشور علوی هستند که از جریان‌های سکولار و ملی‌گرای ترک حمایت می‌کنند و در استان‌های دیاربکر، حکاری و وان حامیان پ.ک.ک در اکثریت هستند. در حال حاضر افکار عمومی حامی اردوغان است. برخی نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد محبوبیت اردوغان نسبت به گذشته ۲۰ درصد افزایش داشته است. این رقم بسیار بالاست. بی‌ثباتی، هیچان و ناامنی معمولاً در کوتاه‌مدت وحدت ملی به همراه دارد، اما در بلندمدت استمرار ندارد مگر اینکه رویکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در عرصه داخلی تغییراتی داشته باشد. نباید سیاست تهاجمی را ادامه داد، اما جبهه را عوض کرد. ادبیات اردوغان هنوز تهاجمی است، اما جبهه‌ها را تغییر داده است. به اعتقاد من باید این سیاست تهاجمی در عرصه خارجی در گفت‌وگو با دولت‌های غربی، آمریکا، روسیه، سوریه، عراق و به‌ویژه ایران تعدیل شود. در عرصه داخلی هم باید راه‌حل‌هایی مبتنی بر منافع ملی ترکیه در پیش گرفته شود.

بهبود روابط ترکیه و اسرائیل چه تأثیراتی دارد؟

« مقابله‌ای که امروز در داخل ترکیه وجود دارد بیشتر برابر اسلام‌گراهاست. به‌طور طبیعی در کانون فکری تکفیری‌ها و اسلام‌گراهای فعلی ترکیه، اسرائیل، روسیه، ایران و دولت بشار اسد در سیل و کانون تهاجم قرار دارند. تجدیدنظر در سیاست ترکیه در مسائل منطقه‌ای که اسرائیل را هم شامل می‌شود، روی این گروه‌ها هم اثر دارد. اگر تضادهای ایران و ترکیه کاهش یابد، تضاد شیعه و سنی هم کمتر می‌شود و به نفع منطقه است. ■

در دوره آتاتورک هیچ‌گاه راه بر تنش باز نشد و به تدریج عقلانیتی بر دستگاه سیاست خارجی ترکیه حاکم شد. در ارتباط با ایران در این ۸۰ سال گذشته رابطه‌ای مبتنی بر حسن هم‌جواری و روابط بسیار نزدیک فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بین ایران و ترکیه شکل گرفت.



تأثیرات داخلی و بین‌المللی کودتای ترکیه گفت‌وگو با رضاهاکان تکین سفیر ترکیه در ایران

بحث را با روابط ایران و ترکیه آغاز کنیم. همان‌طور که در کنفرانس خبری‌تان گفتید ایران تنها کشوری بود که در شب کودتا در کنار ترکیه تا صبح بیدار ماند و وقایع را دنبال کرد. این موضوع تا چه اندازه ایران و ترکیه را به هم نزدیک‌تر خواهد کرد؟

« رفتار ایران در شب کودتا این کشور و ترکیه را به هم نزدیک‌تر کرد؛ البته پیش از این هم به‌رغم اینکه در بعضی مسائل مانند مسائل منطقه دیدگاه‌های متفاوتی با ایران داشتیم روابط نزدیکی بین ایران و ترکیه برقرار بود. هر دو کشور به‌خوبی ارزش یکدیگر را می‌دانند. ما به همدیگر نیاز داریم و نمی‌توانیم یکدیگر را نادیده بگیریم. در شش ماه گذشته گام‌هایی برای همکاری‌های بیشتر با ایران برداشته شده است.

در باره اینکه روابط این دو کشور تا چه اندازه پیشرفت خواهد کرد می‌توانیم به بهترین‌ها امیدوار باشیم، اما همان‌طور که می‌دانید ما در منطقه با مسائل پیچیده و بسیار مهمی روبه‌رو هستیم. ایران و ترکیه تفاوت‌های جدی با هم دارند و ما تمایل داریم تا بین این تفاوت‌ها پل بزنییم چراکه باور داریم بازسازی ثبات و امنیت در منطقه به نفع و خواست هر دو کشور است. ناامنی و بی‌ثباتی کشورهای

همسایه ما به امنیت و اقتصاد ما کمکی نمی‌کند؛ بنابراین، ما منافع مشترکی در این زمینه‌ها با ایران داریم. برای یافتن جواب این پرسش که تا کجا می‌توانیم این منافع مشترک را پیش ببریم، می‌توانیم این منافع مشترک را به همکاری‌های مشترک تبدیل کنیم و نتایج آن را ببینیم. ترکیه پذیرای این گونه از همکاری‌هاست و در صحبت‌هایمان با هم‌تاهای ایرانی هم رویکرد مشابه آن‌ها را دیده‌ایم. امیدواریم که روابط ایران و ترکیه بیشتر پیشرفت کند، اما باید صبر کرد و نتیجه را دید.

به منطقه و مسائل پیچیده آن اشاره کردید. یکی از اختلافات اصلی ایران و ترکیه در منطقه، سوریه است. در مصاحبه‌ای که با خبرگزاری تسنیم در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۹۵ داشتید، گفته بودید که همه طرف‌های درگیر در سوریه باید یک‌قدم به عقب بردارند و به نقطه مشترکی برسند. از نظر شما این نقطه مشترک چه خواهد بود؟ گام به عقب ترکیه و ایران به نظر شما چیست؟

« به این نقطه مشترک در مذاکرات بین‌المللی که انجام شد مانند مذاکرات ژنو و وین اشاره شده است. در این مذاکرات انتقال سیاسی قدرت مطرح شده است. پس از همه اتفاقاتی که در سوریه افتاده است، بدون این انتقال ما نمی‌توانیم صلح را مجدداً به سوریه بازگردانیم.

ما قبلاً خواهان این بودیم که بشار اسد فوراً قدرت را ترک کند، اما پس از تلاش‌های بین‌المللی اگر توافقی برای انتقال قدرتی واقعی انجام نشود با ماندن اسد در قدرت برای مدت کوتاه سه‌ماهه یا شش‌ماهه تا انتقال کامل قدرت به کسی که مردم انتخابش کنند موافق خواهیم بود. این می‌تواند مثالی از قدم به عقب ترکیه باشد.

قدم به عقب ایران بسیار مشخص است. ایران دائماً روی این نکته تأکید دارد که اسد خط قرمز است. ما باور نداریم که این خط قرمز به بازسازی صلح در سوریه کمکی خواهد کرد. پس ایران هم باید در این موضعش تجدیدنظر کند.

موضع گیری ما گره زدن سیاستمان به یک شخص نیست؛ اما پس از اتفاقاتی که در پنج سال گذشته در سوریه افتاده است ما باور داریم که بشار اسد در سوریه آینده ای ندارد. این مشکل ما نیست، مشکل مردم سوریه است. چگونه می خواهیم آن‌ها را به ماندن اسد راضی کنیم پس از اینکه اسد به هوایماها و هلی کوپترها دستور حمله به شهروندان را داد؟ به نظر ما ماندن اسد نمی تواند یک گزینه باشد. سوریه ملت و کشور بزرگی است و ما نباید آینده کل کشور را به خاطر آینده یک نفر به گروگان بگیریم.



فتح الله گولن

مشترک با این کشورها داریم پس هر اتفاقی که در این دو کشور بیفتد مستقیماً روی ما اثر می گذارد. عراق از سال ۲۰۰۳ و سوریه از شش سال پیش در دوره بحرانی به سر می برند. به همین دلیل ما باید سیاست تنش صفر با همسایه‌ها را پیاده کنیم، این سیاست باید هم در قبال کشورهای منطقه پیاده شود و هم در قبال کشورهای خارج از منطقه که روی بحران‌های منطقه تأثیرگذارند.

مقامات زیادی در ترکیه، امریکا و سازمان سیا را به دست داشتن در کودتا محکوم کرده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟ به نظرتان امریکا سودی از پیروزی کودتا در ترکیه می برد؟

«بگذارید اول جواب قسمت دوم پرسش شما را بدهم. به نظر من پیروزی کودتا در ترکیه می توانست به منافع امریکا ضربه بزند چرا که پیروزی کودتا ترکیه را بی ثبات می کرد، تنش‌ها را افزایش می داد و برخوردهای خونین تری در ترکیه به بار می آورد. ترکیه از کشورهای بسیار مهم و بزرگ در منطقه است چرا امریکا باید از تبدیل شدن چنین کشور باثباتی به کشوری با آینده نامشخص سود ببرد؟ به نظر من مطمئناً کودتا در راستای منافع امریکا نبود. درباره اتهاماتی که به امریکا درباره نقشش در کودتا می زنند باید بگویم که وقتی ما با کشوری کار می کنیم اظهارات مقامات رسمی آن کشور را معیار تصمیم گیری‌های خود قرار می دهیم. رئیس جمهور اوپاما و دیگر مقامات رسمی امریکا کودتا را محکوم کردند، بنابراین ما این را نشانه حمایت آن‌ها از دولت ترکیه می دانیم؛ البته که اتهاماتی مبنی بر حمایت بعضی نهادهای امریکایی و غربی از گروه تروریستی گولن وجود دارد، اما این اتهامات اثبات نشده‌اند و ما سیاست‌هایمان را بر مبنای آن‌ها پیش نمی بریم. اگر مدارکی به دستمان برسد که این اتهامات را تأیید کنند، مطمئناً اقدامات دیگری انجام می دهیم، اما در این مرحله تأیید نمی کنیم که امریکا یا دیگر کشورها در این کودتا دست داشته‌اند.

در ماه‌های آینده حمایت امریکا از دولت ترکیه آزموده خواهد شد. ما از دولت امریکا خواسته‌ایم فتح الله گولن را که پشت این کودتای خونین بوده است به ما تحویل بدهند. ما مدارک زیادی از اعمال تروریستی این گروه در داخل و خارج از ترکیه به نهادهای قضایی امریکا فرستاده‌ایم؛ البته این نکته را هم می دانیم که سیستم قضایی امریکا سیستم سریعی نیست، اما این مسئله از اولویت‌های ماست و ما از امریکا می خواهیم که سریع‌تر این کار را انجام دهد.

اگر آن‌ها نپذیرفتند گولن را به ترکیه بازگردانند چه خواهد شد؟

«ما نمی خواهیم درباره این گزینه فکر کنیم و من نمی توانم نظری درباره بازنگرداندن گولن به

باشیم، البته اقداماتی در چارچوب قانون و تعهدات بین‌المللی مان. هیچ کس نباید فکر کند ترکیه پس از کودتا ارتباطش را با بعضی کشورهای قطع می کند و به کشورهای دیگری روی می آورد. ما باور نداریم که این روش به کشور ما یا هر کشور دیگری در منطقه کمک خواهد کرد.

پس مجدداً شاهد سیاست تنش صفر با همسایگان ترکیه خواهیم بود.

«بله. من هیچ مشکلی در این سیاست نمی بینم. درست است که به این سیاست انتقادهایی شده است. چرا کسی باید از اینکه ما همه مشکلاتمان را با همسایه‌هایمان حل کنیم ناراحت باشد؟ شاید بگویند این سیاست واقع‌گرایانه نیست که این درک کردنی است. شاید بگویند کشورهای زیادی در این بین هستند و نمی شود منافعشان را با هم هماهنگ کرد، این ایده‌ای است که به آن احترام می گذاریم، اما هنوز باور داریم که این کاری شدنی است. این یک چشم‌انداز است و اگر شما چشم‌اندازی نداشته باشید نمی توانید استراتژی و سیاستی جدید بیافرینید. درحالی که جهان هر روز در حال تغییر است اگر شما سیاست‌هایتان را تغییر ندهید، نمی توانید موفق شوید؛ البته ما از چالش‌های این سیاست باخبر هستیم و می دانیم که اجرای این سیاست تنها به خواست یکی از طرفین بستگی ندارد و هر دو طرف باید تمایل به حل مشکلات و ایجاد صلح میان یکدیگر داشته باشند. البته این سیاست جدیدی نیست. یکی از اصول آتاتورک، بنیانگذار جمهوری ترکیه، هم صلح در کشور و هم صلح در جهان بود. سیاست تنش صفر با همسایه‌ها در واقع ادامه همین اصل صلح در کشور و صلح در منطقه است، چرا که ما می خواهیم صلح را هم در کشورمان ببینیم و هم در سراسر جهان که به معنای صلح در منطقه‌مان نیز است. ما گزینه دیگری جز ادامه این سیاست نداریم. مناقشات و بی‌ثباتی‌های موجود در منطقه هیچ سودی برای ما ندارند؛ مخصوصاً بی‌ثباتی در سوریه و عراق؛ هر دو کشور با ما هم‌مرز هستند و ما نزدیک به ۱۳۰۰ کیلومتر مرز

روابط ترکیه و روسیه هم در ماه‌های اخیر به خصوص پس از کودتا بسیار پیشرفت کرده است. در منطقه از سوی ایران و روسیه هستند که روابط ترکیه با این دو کشور پس از کودتا پیشرفت کرد و از سوی دیگر عربستان سعودی و مصری که به باور ترکیه دولت‌ش بر خاسته از یک کودتاست و صدور بیانیه سازمان ملل علیه کودتا در ترکیه را هم وتو کرد. به نظر شما این مسائل می تواند ترکیه را به روسیه و ایران نزدیک‌تر و از عربستان و مصر دورتر کند؟

«ما به این مسئله به چشم بازی با حاصل جمع صفر نگاه نمی کنیم. روابط ما و روسیه از پیش از کودتا در حال پیشرفت بود. مطمئناً برخورد ایران و روسیه با کودتای ترکیه روابط ما با این کشورها را بسیار بهتر خواهد کرد، اما ما به این مسئله این گونه نگاه نمی کنیم که اگر به ایران نزدیک شدیم، باید از عربستان دور شویم یا اگر به روسیه نزدیک شدیم، باید ارتباط و همکاری‌مان را با غرب کم کنیم. منطقه ما دورانی بسیار بحرانی را می گذراند هر کشوری می تواند به ثبات و صلح در منطقه کمک کند و گروه‌بندی‌های جدید در منطقه نمی تواند به بازسازی ثبات از دست‌رفته کمکی کند؛ بنابراین سیاست ما در منطقه ایجاد همکاری‌های گسترده در منطقه است. به عنوان مثال ما از تنش فزاینده بین ایران و عربستان سعودی خوشحال نیستیم و خوشود خواهیم شد بتوانیم کمکی که به بهبود این روابط بکنیم. درباره غرب ما از برخورد و رفتار آن‌ها نسبت به کودتا راضی نیستیم و آن‌ها به اندازه‌ای که تصور می کردیم از ما حمایت نکردند. توجه آن‌ها بیشتر به این بود که با کودتایمان چگونه برخورد خواهد شد؛ البته این موضوعی است که خود ما هم به آن خیلی اهمیت می دهیم. به هر حال اینجا کشور ماست و ما نمی خواهیم در کشورمان تنش ایجاد کنیم. ما تنها می خواهیم سازمان تروریستی را پاک‌سازی کنیم که به نهادهای دولتی ما نفوذ کرده است. آن‌ها تلاش داشتند دولت را با خونریزی بسیاری سرنگون کنند. ما با رویدادی غیرمعمول روبه‌رو بودیم پس لازم است که اقدامات غیرمعمولی هم داشته

ترکیه بدهم، اما همان‌طور که پیش‌بینی شده است، این اتفاق پذیرفتنی نیست و در روابط ما تأثیرگذار خواهد بود.

تأثیرات بین‌المللی این کودتا در پیوستن به اتحادیه اروپا چیست؟ این اتحادیه نسبت به بازگشت مجازات اعدام به سیستم قضایی ترکیه و همچنین بازداشت‌های پس از کودتا ابراز نگرانی کرده است. آیا ترکیه هنوز هم مایل به پیوستن به اتحادیه اروپاست یا تصمیمش را عوض کرده است؟

«ما نظرم‌ان را درباره عضویت کامل در اتحادیه اروپا عوض نکرده‌ایم و این موضوع یکی از ستون‌های اصلی سیاست خارجی ترکیه از گذشته است. ما از سال ۱۹۶۳، بیش از پنجاه سال، در تلاش برای پیوستن به این اتحادیه هستیم و هیچ کشوری به‌اندازه ما در این پروسه معطل نشده است. وقتی به عضوگیری اتحادیه اروپا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کشورهای با وضعیت سیاسی و اقتصادی مشابه یا حتی پایین‌تر از ترکیه سریع‌تر در اتحادیه اروپا پذیرفته شده‌اند. باور داریم که اتحادیه اروپا سال‌هاست که با ما عادلانه رفتار نمی‌کند و موضع‌گیری آن‌ها درباره کودتا آخرین اظهارنظر ناعادلانه آن‌ها نسبت به ترکیه بود. آن‌ها در محکوم کردن کودتا تعلل کردند و روز بعد کودتا را محکوم کردند، اما نه به آن شدتی که ما از آن‌ها انتظار داشتیم. همان‌طور که می‌دانید اتحادیه اروپا نهادی است که بر پایه اصول دموکراسی بنا شده است و کودتاگران در ترکیه سعی داشتند سیستم قانون اساسی ما را نابود کنند و هیچ تعللی در کشتن مردم نکردند. کودتاگران پارلمان را بمباران کردند که اصلی‌ترین و مهم‌ترین نهاد هر کشوری است؛ نهادی که نظرات و خواست‌های متفاوت همه مردم را در بردارد، چه اقلیت و چه اقلیت. انتظار داشتیم اتحادیه اروپا که پرچم‌دار دموکراسی در جهان است موضع‌گیری قاطع‌تری درباره کودتا می‌کرد، اما در عوض آن‌ها نگران وضعیت کودتاگران بودند و شروع به انتقاد از واکنش دولت ترکیه به این کودتا کردند. مسلماً این اقدام ما را از اتحادیه اروپا مأیوس کرد. همچنین رفتار ناعادلانه این اتحادیه با ما و تلاش آن‌ها برای درست کردن بهانه‌های واهی برای پذیرفتن ما در سال‌های گذشته، تمایل مردم به پیوستن به اتحادیه اروپا را کاهش داده است. از طرف دیگر در سال‌های گذشته هم در اقتصاد و هم در زمینه حقوق و آزادی‌های شهروندی پیشرفت‌ها و موفقیت‌های زیادی داشته‌ایم و همه این موفقیت‌ها را بدون حمایت اتحادیه اروپا و عضویت در آن به دست آورده‌ایم و الآن اعتماد به نفس بیشتری داریم و خیلی به آن‌ها نیاز نداریم، حتی ممکن است آن‌ها بیشتر به ما نیاز داشته باشند. دیدیم که در بحران اخیر مهاجران این اتحادیه به ما نیاز داشت، اما متأسفانه بسیاری از دوستان اروپایی ما با ما رفتاری ناعادلانه دارند و با تعصب با ما برخورد می‌کنند.

با وجود همه این‌ها ما به تلاشمان برای عضویت در اتحادیه اروپا ادامه می‌دهیم، اما اگر آن‌ها ما را نخواهند، ما هم آن‌ها را نمی‌خواهیم. امیدوارم که دوستان اروپایی‌مان هرچه زودتر ارزش واقعی ترکیه را بدانند و اشتباهات گذشته‌شان را جبران کنند. ما مشکلی نداریم که از ما انتقاد شود، همان‌طور که دوستان اروپایی‌مان از ما انتقاد کردند، اما انتقاد باید سازنده باشد. هرکسی دوست دارد در دوران سختی احساس کند دوستانش از او حمایت می‌کنند، اما متأسفانه ما پس از کودتا این را احساس نکردیم.

به بحران مهاجران اشاره کردید. در خبرها آمده بود که ممکن است ترکیه در توافق نامه‌ای که با اتحادیه اروپا درباره مهاجران دارد، تغییری ایجاد کند.

«در این توافق هم ما و هم اتحادیه اروپا تعهداتی داده‌ایم. ما حاضر به انجام تعهداتمان هستیم، اما اگر اتحادیه اروپا حاضر به انجام تعهدات خود نباشد ما هم بر سر تعهداتمان نخواهیم ماند. یکی از تعهدات اصلی که اتحادیه اروپا در این توافق پذیرفت برداشتن ویزا برای سفر به کشورهای این اتحادیه برای شهروندان ترکیه بود، اما پس از امضای توافق بعضی از طرف‌های اروپایی اعلام کردند ما نمی‌توانیم چنین کاری کنیم. پس از آن وزیر امور خارجه ما به‌روشنی بیان کرد که اگر اتحادیه اروپا به تعهداتش عمل نکند ما هم به تعهداتمان عمل نمی‌کنیم.

به مسائل داخلی ترکیه بپردازیم. این کودتا پرسش‌های بسیاری را درباره رابطه آقای اردوغان و گولن ایجاد کرد. در گذشته این دو نفر متحد هم بودند. چه اتفاقی باعث جدایی این دو شد به گونه‌ای که الآن هریک دیگری را به انجام کودتا متهم می‌کند.

«این موضوع به ذات واقعی این گروه مربوط می‌شود. این گروه سال‌ها بود که در ترکیه فعالیت می‌کرد بدون اینکه چهره واقعی‌اش را نشان دهد و متأسفانه تا پیش از این کودتا هیچ‌کس متوجه چهره واقعی این گروه نشد. پیش از کودتا وقتی به این گروه نگاه می‌کردید آن را در حال ساخت و توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد، بیمارستان‌ها، مؤسسات تحقیقاتی، شرکت‌های بزرگ تجاری، مدارس در سراسر جهان و کار روی گفت‌وگوی

بین ادیان و عقاید مختلف می‌دید. آن‌ها تلویزیون و روزنامه خود را داشتند و تظاهر می‌کردند که به اسلام میانه‌رو عمل می‌کنند و آن را گسترش

می‌دهند؛ اما بعد معلوم شد که این گروه همه این کارها را برای نفوذ و تسلط بر سیستم دولتی ترکیه انجام می‌داده است. این گروه افراد را وقتی که بسیار جوان بوده‌اند، عضوگیری می‌کرده است، از آن‌ها حمایت مالی می‌کرده و آن‌ها را در خوابگاه‌های زیبا سکنا می‌داده و خرج تحصیلات و زندگی آن‌ها را می‌داده است و البته آن‌ها را شست‌وشوی مغزی می‌داده تا به باورهای آن‌ها ایمان بیاورند. استراتژی آن‌ها این بوده است که تا زمانی که وقت مناسب برای تصاحب امور کشور نرسیده است چهره واقعی خود را نشان ندهند.

گاهی اوقات پرسش‌هایی درباره علت کارهای این گروه مطرح می‌شد مانند اینکه چرا آن‌ها این تعداد فراوان مدرسه را تأسیس کرده‌اند و این گروه در پاسخ به این پرسش‌ها می‌گفت که ما می‌خواهیم وظیفه خود را نسبت به کشورمان و سیستم آموزشی‌مان انجام دهیم و سهم خود را ادا کنیم. از آنجایی که هیچ کار غیرقانونی انجام ندادند بودند ما نمی‌توانستیم مانع فعالیت آن‌ها بشویم.

نمی‌توان گفت که گولن با اردوغان متحد بود. دو سال و نیم پیش عده‌ای از افراد گولن که در سیستم قضایی و پلیس نفوذ کرده بودند دست به عملیاتی زدند و سعی کردند علیه بعضی از مقامات دولتی پرونده‌هایی درست کنند. این عملیات نقطه عطفی برای دولت بود و دولت فهمید که این گروه هدفی مخفی از فعالیت‌هایش دارد. پس از این اتفاق، دسامبر ۲۰۱۳، دولت ما هویت واقعی این گروه را فهمید و به‌سختی کار کرد تا افرادی از این گروه را شناسایی کند که در سیستم قضایی، پلیس و حتی ارتش نفوذ کرده بودند. بنابراین از دو سال پیش اطلاعاتی از هویت افراد این گروه جمع‌آوری شده بود. بعضی‌ها می‌پرسند چگونه دولت ترکیه تنها یک روز پس از کودتا هزاران نفر را شناسایی و بازداشت کرد، پس آن‌ها از کودتا خبر داشته‌اند.

این افراد در طول دو سال و نیم گذشته شناسایی شده بودند و بر اساس پرونده‌های معمول قانونی بازداشت شدند. ما به پاکسازی این افراد از سیستم‌های دولتی‌مان بر اساس مدارکی که در سال‌های گذشته به دست آورده‌ایم، ادامه می‌دهیم. این افراد قصد داشتند تا کشور را تصرف کنند و سیستمی را تحت کنترل فتح‌الله گولن بنا کنند.

این گروه برخلاف تمام فعالیت‌هایی که کرده‌اند مانند ساخت مدرسه و بیمارستان، در ترکیه پایگاه اجتماعی ندارند. اگر پایگاهی داشتند، می‌توانستند در قالب حزب سیاسی و از راه‌های دموکراتیک وارد قدرت شوند.

رئیس‌جمهور ترکیه بسیار واضح بیان کرد که ما شکاف اطلاعاتی داشتیم و به همین دلیل به‌رغم اینکه بیش از دو سال ونیم این گروه را تحت نظر داشتیم نتوانستیم وقوع کودتا را پیش‌بینی کنیم



به‌رغم کودتای خونینی که اتفاق افتاد ما مطمئنیم دموکراسی ما و اتحاد داخلی‌مان قوی‌تر شده است و علت آن هم کودتاگرانی هستند که هدفی جز تصاحب قدرت نداشتند. پس از بازداشت و محاکمه این افراد بر اساس قانون اساسی ما محیط سیاسی پاک‌تری خواهیم داشت.

کودتایی که اتفاق افتاد بسیار بزرگ بود، ما حتی شاهد پرواز جنگنده‌ها بر فراز شهرها بودیم. در صحبت‌هایتان گفتید که دولت ترکیه بیش از دو سال و نیم است که این گروه را تحت نظر دارد، پس چگونه نتوانستید وقوع این کودتا را پیش‌بینی کنید؟

«این پرسش بسیار منطقی است که ما هم از خود پرسیده‌ایم. رئیس‌جمهور ما بسیار روشن این موضوع را بیان کرد. بسیار واضح است که ما شکاف اطلاعاتی داشتیم؛ بنابراین پس از کودتا تلاش کردیم اطلاعات و دیگر نهادهای امنیتی‌مان را تقویت کنیم تا دوباره با این معضلات روبه‌رو نشویم. هیچ‌کس فکر نمی‌کرد این گروه جرئت کند چنین کودتایی را انجام دهد، اما آن‌ها این کار را کردند و ما در این باره اشتباه می‌کردیم.

ترکیه پیش از این نیز چندین کودتا را تجربه کرده است. طرفین در کودتاهای پیشین دو گروه کاملاً متفاوت بودند، مثلاً سکولاریست‌ها و اسلامگراها یا ارتش و غیرنظامیان، اما طرفین کودتا اخیر شاید در باطن متفاوت باشند، اما در ظاهر شبیه یکدیگرند مثلاً هر دو می‌گویند که به اسلام میانه‌رو معتقدند. نظر شما درباره این موضوع چیست؟ آیا این موضوع باعث بروز مشکلاتی در ترکیه نمی‌شود؟

«من قبول ندارم که این کودتا بین دو گروه مشابه، یعنی، بین گروه اسلامگرای گولن، این بخش را قبول دارم و گروه اسلامی دیگر، حزب عدالت و توسعه که البته من اسلام‌گرایی این گروه را قبول ندارم، اتفاق افتاده است. ما در ترکیه دولت اسلامی نداریم. حزب عدالت و توسعه حزبی محافظه‌کار است، اما خود را حزبی اسلامی تعریف نمی‌کند. بر مبنای قانون اساسی، سیستم سکولاریسم همچنان در ترکیه پابرجاست. بنابراین شاید این حزب به نسبت دیگر احزاب محافظه‌کارتر باشد، اما حزب اسلام‌گرایی نیست.

البته می‌پذیرم که این کودتا از کودتاهای پیشین بسیار متفاوت بود. ترکیه سه کودتا در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ تجربه کرده است البته در سال ۱۹۹۷ هم به عقیده بعضی‌ها یک کودتای نرم اتفاق افتاد که فکر نمی‌کنم بتوانیم آن را در دسته‌بندی کودتا قرار دهیم. کودتای اخیر چهارمین کودتا در ترکیه بود. همان‌طور که گفتید کودتاهای قبلی را ارتش انجام داده بود، اما همه افراد و درجه‌داران

وجود ندارد کسانی که بازداشت و اخراج شده‌اند در سال‌های بعد دست به اقدامی بدتر از کودتای اخیر بزنند؟

«نه. من چنین نکته‌ای را قبول ندارم. می‌دانم نگرانی‌های بسیاری وجود دارد که این اخراج‌ها و بازداشت‌ها ارتش را ضعیف می‌کند، اما این را قبول ندارم و این کار کشور را قوی‌تر خواهد کرد. علاوه بر این فکر نمی‌کنم بشود بین عراق و ترکیه شباهتی برقرار کرد؛ این‌ها دو نمونه کاملاً متفاوت‌اند. ارتش عراق تحت کنترل رژیم بعث و صدام بود، اما ارتش ترکیه تحت کنترل دولتی است که از راه‌های دموکراتیک انتخاب شده است، پس تحت کنترل شهروندان است و متأسفانه عده‌ای از عناصر گروه تروریستی فتح‌الله گولن در آن نفوذ کردند و کاری که ما الان می‌کنیم پاکسازی ارتش از این افراد است. خدا را شکر عده کمی از ارتشیان در این کودتا نقش داشتند؛ البته که موارد زیادی اخراج و تعلیق از ارتش وجود داشت، اما باور داریم که به قدرت ارتش ما خدشه‌ای وارد نشده است و حتی پس از پاکسازی این افراد ما قوی‌تر هم خواهیم شد چراکه آن‌ها به دولت و فرماندهان‌شان وفادار نبودند و دستوراتشان را از کسی می‌گرفتند که در پنیسلوانیا زندگی می‌کند (گولن). کودتای خونینی رخ داد که متأسفانه تعداد بسیاری در آن کشته شدند، اما این کودتا فرصتی را برای ما فراهم کرد تا متوجه شویم این گروه چقدر خطرناک است. پس از پاکسازی‌ها و البته اصلاحاتی که در ارتش انجام خواهیم داد ارتش قوی‌تر خواهد شد البته من معتقدم که ارتش همین الان هم قوی‌تر از پیش شده است، بنابراین ما نگرانی نداریم که این اقدامات امنیت داخلی ما را ضعیف‌تر کند یا بر امنیت منطقه‌ای ما اثر بگذارد. ارتش ما هنوز با چالش‌هایی در حال مبارزه است که از پیش داشته‌ایم. پ.ک.ک هر روز عملیاتی انجام می‌دهد و به ارتش و نیروی‌های امنیتی ما حمله می‌کنند. همچنین در مرزهایمان با داعش نیز می‌جنگیم. ■

ارتش در آن‌ها دخیل بودند. نکته مهم و اولین تفاوت این کودتا با کودتاهای پیشین این است که افراد رده‌بالای ارتش در این کودتا شرکت نداشتند و تنها گروهی داخل ارتش تلاش داشت تا دولت را سرنگون کند. مطمئنم که در خبرها شنیده‌اید که کودتاگران رئیس ستاد ارتش را به گروگان گرفته بودند و از او خواسته بودند تا از آن‌ها حمایت کند. آن‌ها به او گفته بودند اگر بخواهد با تلفن او را به فتح‌الله گولن وصل می‌کنند. رئیس ستاد در برابر این خواست کودتاگران مقاومت می‌کند و می‌گوید شما کار احمقانه‌ای می‌کنید و باید آن را متوقف کنید. فرمانده نیروهای هوایی، زمینی و دریایی ارتش هیچ‌یک با این کودتا همراهی نکردند، بنابراین این کودتا یک کودتای تپیکال نبود، چراکه فقط بخشی از ارتش در آن شرکت داشت و گروهی که به‌نوعی از ایدئولوژی اسلامی تحریف‌شده اعتقاد دارند، آن را انجام دادند.

پرسش آخر من درباره بازداشت‌ها و تعلیق‌های گسترده در ترکیه است. می‌دانیم که دولت ترکیه سعی دارد سازمان‌هایش را از افراد این گروه پاکسازی کند. به‌عنوان مثال ارتش را بررسی کنیم؛ ترکیه ارتش بسیار بزرگی دارد که عضو ناتو است و این عضویت خود مسئله ارتش را تا حدی پیچیده می‌کند. شاهد بودیم که عده زیادی از ارتشیان بازداشت و از ارتش اخراج شدند. نمونه‌ای از این بازداشت‌ها و اخراج‌ها در ارتش را ما پیش از این در ارتش عراق پس از حمله آمریکا دیدیم. امروز همه نتایج آن اقدام آمریکا درباره ارتش عراق را می‌بینیم، بسیاری از افراد اخراج‌شده ارتش عراق شاکله اصلی داعش را تشکیل داده‌اند. آیا فکر نمی‌کنید این برخورد با ارتش ترکیه هم به چنین جایی ختم شود؟ آیا این احتمال

در گفت‌وگوی احسان هوشمند با وارطان وسکانیان بررسی شد: تنش جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ

قفقاز یکی از حوزه‌های پرتنش سیاسی در دنیای امروز است. قفقازشناسان سرزمین‌های بخش شمالی رود ارس و میان دریای خزر تا دریای سیاه را با جمعیتی حدود سی میلیون نفر و حضور بیش از هفتاد قوم و زبان به دو بخش قفقاز شمالی و جنوبی تقسیم می‌کنند. قفقاز جنوبی شامل کشورهای جمهوری ارمنستان، جمهوری آذربایجان و جمهوری گرجستان است. قفقاز شمالی نیز از هفت منطقه و جمهوری خودمختار تشکیل می‌شود که تماماً در خاک روسیه امروزی قرار گرفته‌اند.

یکی از تنش‌های دیرین منطقه قفقاز تنش بر سر منطقه قره‌باغ است که در سده معاصر همواره روابط جمهوری ارمنستان و جمهوری تازه تأسیس آذربایجان را تحت الشعاع خود قرار داده است. همسایگی دو کشور و منطقه قره‌باغ با ایران و نیز اهمیت استراتژیک قفقاز در روابط راهبردی ایران با کشورهای قفقاز ما را بر آن داشت که با دکتر وارطان وسکانیان، رئیس دپارتمان ایران‌شناسی دانشگاه ایروان، گفت‌وگو کنیم. احسان هوشمند، پژوهشگر مطالعات قومی گفت‌وگو با وارطان وسکانیان را بر عهده گرفته است.



نفر سمت راست: احسان هوشمند- نفر سمت چپ: وارطان وسکانیان

در حقیقت تلفیقی از اندیشه‌های فرهنگی و سیاسی مخصوص ارمنیان، از تجدیدی که با مسیحیت می‌آمد و ایده‌های سنتی ایران‌زمین است که تأثیر آن روی ارمنستان چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ سیاسی همیشه مطرح بوده است. در حقیقت این آمیزش و لایه‌بندی ایدئولوژیک را می‌توان به‌عنوان ایدئولوژی توصیف کرد که هم محلی، هم شرقی و هم غربی و در عین حال هم سنت‌گرا و هم متجددانه است. ارمنیان و کشور ارمنستان توانستند به‌طور بسیار هماهنگ و زیبا این‌ها را تلفیق کنند، در طول عصرها صیقل دهند و در واقع تمدن و فرهنگ ارمنی منحصربه‌فردی به وجود بیاورند. البته اگر ما به تاریخ سیاسی کشور ارمنستان نگاه کنیم، ارمنستان از آن کشورهایی نیست که استقلال خود را در طول قرن‌های متمادی حفظ کرده باشد، ولی ملت ارمنی در زندگی فرهنگی و تمدنی منطقه واقعاً نقش بسیار مهمی داشته و دارند. ارمنستان تا به امروز هم چهارراه گفت‌وگوی تمدن‌ها و چهارراه گفت‌وگوی فرهنگی عنوان شده است. اگر به

تاریخ سیاسی ارمنستان بپردازیم، ارمنیان یکی از مللی هستند که در حقیقت میراث فرهنگی و سیاسی دولت اورارتو را به ارث گرفتند و پس از آن در دوره خاندان پادشاهی ارمنی آرتشیسیان اولین دولت منسجم ارمنستان به وجود آمد. می‌توان گفت تاریخ کشورداری ارمنیان از سده دوم پیش از میلاد آغاز می‌شود. پس از آن ارمنستان در تشنج‌های بین امپراتوری‌های روم و ایران در منطقه باز هم نقش بسیار مهمی ایفا کرد. در اکثر موارد جنگ‌هایی که بین روم و ایران می‌شد برای تسلط به مناطق

لطفاً گزارشی از تحولات ارمنستان در سده معاصر و استقلال این کشور ارائه دهید. چطور شد که ارمنستان ابتدا به روسیه و سپس به شوروی ضمیمه و بعد مستقل شد؟

اصولاً ارمنستان در طول تاریخش در حوزه‌های فرهنگی، تمدنی و حتی سیاسی ساختار سنتی تلفیقی دارد و جهان‌بینی مردم ارمنی نیز تلفیقی است. ارمنستان از یک طرف دارای قرابت بسیار نزدیکی با خاورمیانه است و شاید در اکثر موارد از دیدگاه تاریخی و فرهنگی یکی از مناطق خاورمیانه حساب شود و از سوی دیگر ایدئولوژی ملی ارمنی با بروز و رواج مسیحیت در ارمنستان شکل کامل پیدا کرد. ارمنستان اولین کشوری بود که در سطح دولتی مسیحیت را نه تنها قبول کرد، آن را در سرزمین‌های هم‌جوار تبلیغ هم کرد و از این طریق نفوذ فرهنگی خود را به‌ویژه در منطقه قفقاز افزایش داد.

در چه دوره‌ای؟

در سال ۳۰۱ میلادی بود؛ البته پادشاهان ارمنی در آن دوره یکی از شاهزاده‌های اشکانی و شاخه‌ای از حکمرانان ایرانی‌الاصل دولت پارتی‌ها بودند که در ارمنستان حکمرانی می‌کردند. گریگور لوساوربیچ مبلغ مسیحیت در ارمنستان که بنیان‌گذار کلیسای مرسللی ارمنی است اصالتاً پارتی بود و از این لحاظ می‌شود گفت ایرانیانی که در ارمنستان، چه در نظام حکومتی و چه در محافل دینی فعال بودند نقش بسیار مهمی در ترویج مسیحیت در ارمنستان داشتند. ایده ارمنستان از قرن سوم و چهارم

بین‌النهرین و فلات ارمنستان بود. در آن شرایط بسیار سخت، ارمنیان با موفقیت توانستند هویت ملی خود را حفظ کنند و حتی با اختراع الفبای ارمنی و شروع کتابت صفحه جدیدی در زندگی فرهنگی منطقه آغاز کردند. اولین ایده‌های احیای دولت ارمنستان در بین افرادی شکل گرفت که اصالتاً از جلفای اصفهان بودند. تاجران و روشنفکرانی که به هندوستان مهاجرت و در شهر مدّرس محافل سیاسی-اجتماعی ایجاد کرده بودند تحت تأثیر ایدئولوژی‌های جدید ملی‌گرایانه آن دوران که بعداً به انقلاب فرانسه منجر شد مجدداً در قرن ۱۸ ایده احیای دولت ارمنستان را مطرح کردند. صاحبان این ایده دنبال حامیانی بودند که با مساعدت سیاسی و نظامی آن‌ها بتوانند دوباره دولت و حکومت ارمنی را در فلات ارمنستان به وجود بیاورند که بالاخره گزینه روسیه انتخاب شد. هیئت‌های مختلف تجار، رجال سیاسی، اجتماعی و دینی ارمنی به روسیه رفتند و بالاخره پس از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای ارمنستان ناحیه‌ای از امپراتوری روس شد. البته فکر سیاسی ارمنی بر آن بود که ارمنستان در داخل روسیه حداقل نوعی خودمختاری داشته باشد، حتی می‌خواستند در صورت امکان پادشاهی ارمنستان را احیا کنند، اما متأسفانه در مرحله اول تنها جای خانات ایروان و نخجوان سابق «ناحیه ارمنی» و حتی نه استان ارمنستان یا آرمایانسکابای اوپلست (به روسی) نامیده شد.

پس از آن مناطق مذکور رسماً به‌عنوان پروانسکابا گورنریا یعنی استان ایروان امپراتوری روسیه مطرح شدند که در واقع حتی واژه ارمنی هم از این نام برداشته شد. این اتفاق البته هر پدیده تاریخی جنبه‌های مثبت و منفی داشت. یکی از جوانب مثبت این بود که ارمنی‌ها به‌عنوان یک کانون ملی توانستند در این استان جمع شوند. از اقصی نقاط جهان از جمله ایران مهاجرت‌هایی صورت گرفت که ارمنیان در قسمتی از موطن اصلی خود که در طول تاریخ به علل مختلف و مخصوصاً به دلایل سیاسی و امنیتی آن را ترک کرده بودند دوباره تمرکز پیدا کردند و زندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود را در شرایط نوین ادامه دادند. در نتیجه این اتفاق احزاب سیاسی ارمنی به وجود آمدند: سه حزب بسیار مهم در اوایل قرن بیستم در این خطه فعالیت می‌کردند که مهم‌ترین آن‌ها حزب داشناکسوتیون بود. به مرور زمان و در اثر فعالیت‌های سیاسی و میهن‌پرستانه دوباره ایده احیای ارمنستان مستقل در بین مردم ترویج می‌شود و جنبش بسیار قوی و محکم روشنفکری هم پشت این ایده به وجود می‌آید. نویسندگان و شاعران مختلف ارمنی آن دوره در تاترها، کتب و مقالات خود بذریه اندیشه استقلال ارمنستان را به اقصی نقاط این کشور پراکنده کردند. می‌توان گفت با اینکه ملت ارمنی در روسیه تزاری، روسیه‌مآب حساب می‌شدند، ولی هیچ وقت ایده ارمنستان مستقل را فراموش نکردند و در اولین فرصتی که به‌وجود آمد و پس از فروپاشی

امپراتوری روس، انقلاب اکتبر و خروج ارتش روسیه از منطقه، شورای ملی ارمنی در سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس که مرکز مهم نهضت سیاسی ارمنستان در آن دوره حساب می‌شد اعلام استقلال کرد.

آن زمان مرکز تفلیس ارمنی‌های بسیاری داشت؟

بله در آن دوره جامعه ارمنی تفلیس که مرکز اداری و سیاسی روسیه در قفقاز بود حرف اول را می‌زدند. بالاخره اولین جمهوری ارمنستان به‌وجود آمد که با جنگ‌های شدیدی روبه‌رو شد. جنگ‌هایی که از یک طرف علیه تهاجم امپراتوری عثمانی بود و از طرف دیگر علیه جمهوری جدیدالتأسیس و دست‌نشانده پان‌ترک‌های استانبول یعنی جمهوری به‌اصطلاح آذربایجان. جمهوری آذربایجان اسم منطقه معروف ایران را با اهداف توسعه‌طلبانه محض گرفته بود و به‌طور دروغین برای مناطق اران و شروان تاریخی به‌کار می‌برد. ارمنستان توانست برابر همه این جنگ‌ها دوام بیاورد و حق موجودیت خود را ثابت کند. پس از آن تا سال ۱۹۲۰ و در دوره کوتاه دوساله استقلال، ارمنی‌ها نه تنها توانستند جنگ‌های خونین تحمیلی را پشت سر بگذارند، فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جدیدی راه انداختند، مانند تأسیس دانشگاه و وزارتخانه؛ یعنی ارمنیان سیستم کامل دولت‌داری که تقریباً ۱۳۰۰ سال پیش در فلات ارمنستان از دست داده بودند را دوباره احیا و راه‌اندازی کردند.

رهبری آن دوره چه کسی بود؟

البته حرف اول را حزب داشناکسوتیون می‌زد، ولی نظام دولتی بسیار دموکراتیک بود و اولین مجلس جمهوری ارمنستان از احزاب مختلف تشکیل شده بود و شامل اقلیت‌ها نیز بود. حتی اقلیت ترک ارمنستان نماینده داشت و از این لحاظ باید خاطر نشان ساخت که ارمنیان با تمام سعی و تلاش خود کشوری دموکراتیک در دامنه کوه

اسطوره‌ای آزارات به‌وجود آوردند که با ایران آن زمان روابط بسیار خوبی داشتند.

آن موقع دموکراتیک بود؟

بله انتخابات صورت می‌گرفت و خانم‌ها حق رأی داشتند؛ یعنی تقریباً اولین دموکراسی پیشروی که تصور می‌شد در آنجا پیاده شد.

آن زمان ناگورنو قره‌باغ جزو ارمنستان بود؟

تشی که امروزه بر سر قره‌باغ کوهستانی بین ارمنستان و دولت باکو وجود دارد از آن دوران منشأ می‌گیرد. چراکه در زمان تشکیل سه جمهوری قفقازی، گرجستان، جمهوری به‌اصطلاح آذربایجان و جمهوری ارمنستان قرار بر این بود که مناطق ارمنی‌نشین تحت پوشش دولت ارمنی، مناطق ترک‌زبان‌نشین تحت پوشش دولت باکو و مناطق گرجی تحت پوشش دولت گرجستان باشند که البته این برنامه بسیار تخیلی بود چون اصولاً نمی‌شود مرزها را بر اساس قوم و زبان ترسیم کرد. وقتی که در سال ۱۹۲۰ ارتش سرخ ارمنستان را اشغال کرد، در بین سه جمهوری قفقاز، ارمنی‌ها تنها مردمی بودند که علیه ارتش سرخ جنگیدند. تا سال ۱۹۲۱ در منطقه جنوبی و هم‌مرز با ایران سیونیک ارتش ارمنستان به رهبری گارگین نژده مبارزه خود را علیه تهاجم ادامه داد و شوروی مجبور شد که آن منطقه را جزئی از جمهوری ارمنستان حساب کند، باینکه قره‌باغ و نخجوان به جمهوری جدیدالتأسیس آذربایجان اهدا شده بود.

یعنی پذیرفتند جزو ارمنستان است ولی به آذربایجان الحاق شد؟

بله. کاملاً واضح بود که قره‌باغ جزء لاینفک ارمنستان است، ولی تصمیم‌گیرنده استالین بود؛ یعنی الحاق قره‌باغ به دولت بلشویکی باکو با تصمیم یک‌نفره انجام شد.



دوره لنین، استالین تصمیم گیرنده بود؟ یعنی ۱۹۲۱؟

«بله استالین، رئیس کایورو یعنی ارگان اصلی حزب بلشویکی در قفقاز، خود به تنهایی یک شبه تصمیم گیری کرد که این منطقه باید به دولت باکو ملحق شود چون بلشویک‌ها ایده‌ای تخیلی داشتند که صدور انقلاب بلشویکی به شرق نامیده می‌شد و پایگاه اصلی صدور انقلاب بلشویکی دولت باکو بود. اولین کنگره ملت‌های شرق در باکو برگزار شد که واقعه‌ای کاملاً پان‌ترکیستی-بلشویکی بود. در آن دوره پان‌ترکیست‌ها با نهضت بلشویکی همکاری تنگاتنگی داشتند و آتاتورک هم از روسیه اسلحه می‌گرفت و کمک‌های محسوسی از روسیه دریافت می‌کرد. در ضمن یکی از اهداف این کنگره نفوذ بلشویک‌ها و پان‌ترکیست‌ها به ایران بود که باید از راه باکو انجام می‌شد.»

به‌رحال در دوره شوروی، از ۱۹۲۰ تا تقریباً دهه نود، ما شاهد سیطره دولت شوروی بر ارمنستان هستیم. در این دوره ارمنستان از نظر سیاسی چه تجاری کسب کرد؟ آیا روشنفکران ارمنی هم در این دوره مبارزاتی داشتند؟ من از سفر که برمی‌گشتم در یکی از شهرهای نزدیک مرز ایران، آخرین شهر توریستی، به خانه‌موزه‌ای رفتم که یکی از روشنفکران ارمنی ظاهراً در آنجا کشته شده بودند؟

«اسمشان آکسل باقوتس است در شهر گوریس.»

آیا در دوره شوروی هم در ارمنستان مبارزات استقلال طلبانه و مبارزات ملی ارمنی‌ها وجود داشته است؟ شوروی با آن‌ها چطور برخورد می‌کرد؟ سیاست‌های شوروی چه بود؟

«باید دید حضور شوروی در ارمنستان چه دستاوردهای مثبت و چه نکات بسیار منفی داشت. مثلاً از لحاظ تأمین اجتماعی، توسعه سواد عمومی، ترویج فرهنگ و علم معاصر یا مدرن دوره شوروی نقش مثبتی داشت که نمی‌شود آن‌ها را انکار کرد، اما دوره حکمرانی استالین و مخصوصاً در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ که تشنجات ایدئولوژیک، تبعید و اعدام رقبای سیاسی و حتی افراد بی‌گناه معمولی به اوج خود رسیده بود، پیامدهای منفی داشت. در همین دوره عده‌ای از روشنفکران ارمنی حتی آن‌هایی که قبلاً به بلشویک‌ها گرویده بودند برحسب سیاست‌های انسان‌ستیزی احمقانه شوروی - من این سیاست‌ها را پر از حماقت حساب می‌کنم - به سبیری تبعید یا کشته شدند. یقیناً چارتس یا آکسل باقوتس از جمله شاعران و نویسندگان بسیار معروف ارمنی هستند که نقش بسیار مهمی در ترویج بلشویسم در ارمنستان ایفا کرده بودند و در آن دوره کشته شدند. می‌توان گفت در آن دوره

ارمنستان از فکر خلاق رجال فرهنگی و اجتماعی تهی و به کشوری کاملاً بی‌چهره تبدیل شد. بعداً

در دوره نسبتاً آزاد شوروی، نسل جدیدی از روشنفکران پا به عرصه وجود نهادند و پنداره استقلال ارمنستان را باز هم در اذهان مردم کاشتند. جالب است اولین حزبی که در شرایط مخفی در شوروی تشکیل شد (شوروی سیستم تک‌حزبی داشت) حزب ملی متحد در ارمنستان بود و هدف اصلی آن استقلال ارمنستان بود که البته بمب‌گذاری مترو شهر مسکو هم در آن دوره اتفاق افتاد.

کار آن‌ها بوده؟

«هنوز هم معلوم نیست، ولی شوروی سران این حزب را به اتهام تروریسم دستگیر و بعضی از آن‌ها را اعدام کرد و حزب شدیداً سرکوب شد. پس از به‌وجود آمدن شرایط استقلال در دوره پیش از فروپاشی شوروی در سال

۱۹۸۸ که جنبش قره‌باغ در ارمنستان شروع شد این نهضت رفته‌رفته جنبه استقلال طلبانه به خود گرفت و در سال ۱۹۹۱ به استقلال و به‌وجود آمدن سومین جمهوری ارمنستان انجامید.

آیا در دوره استالین و کمونیست‌ها، سیاست روسی‌سازی فرهنگ و زبان و پاک کردن عناصر هویتی و تاریخی و تمدنی هم در دستور کار بود؟

«بله. شوروی مخصوصاً در دوره استالین ایده تخیلی دیگری داشت و به اصطلاح رسمی خود حکومت بزرگ‌سازی قومی را دنبال می‌کرد یعنی اقوامی که از لحاظ تعداد جمعیت از اقوام دیگر کوچک‌تر و کمتر بودند طبق ادبیات خود حکومت مرکزی شوروی باید داوطلبانه در اقوام بزرگ‌تری منحل و ذوب می‌شدند تا پس از آن ملت جدیدی به نام قوم شوروی یا ملت شوروی به وجود بیاید. از ابزارهای مهم این سیاست‌ها مثلاً در منطقه قفقاز گرجی‌سازی اقوامی مانند مگرل‌ها و سوان‌ها و لازها بود، در منطقه جمهوری آذربایجان اقوام مختلف مخصوصاً اقوام ایرانی‌زبان تالش‌ها، تات‌ها و کردها باید ترک‌زبان می‌شدند و در حقیقت به ملت به اصطلاح آذربایجانی می‌پیوستند که بعداً تمام این اقوام باید روسی‌زبان می‌شدند و ملت جدید شوروی را به‌وجود می‌آوردند.»

در خود ارمنستان هم این سیاست تعقیب می‌شد؟

«در خود ارمنستان چون اقلیت‌های قومی تقریباً

تعدادشان کم بود و ایزدی‌ها و آشوری‌ها را دو ملت برادر حساب می‌کردند این سیاست‌ها پیاده نمی‌شد و حتی روشنفکران

ارمنی با تدوین کتاب‌های درسی برای حفظ هویت این اقوام می‌کوشیدند تا حدی که ارمنستان تبدیل به یکی از مراکز مهم کردشناسی شد. در عین حال سیاست روسی‌سازی در تمام شوروی با استفاده از ابزار مختلف تداوم داشت. در دوره استالین روسی‌سازی تا حدی اجباری بود و در دوره‌های بعدی افزایش پرستیژ زبان روسی و تمدن روسی نسبت به تمدن‌های محلی در دستور کار قرار گرفت تا جایی پیش رفت که یک ارمنی یا گرجی معمولی ترجیح می‌داد فرزندش به مدرسه روسی برود. در نتیجه قشر روشنفکر روسی‌زبان هم در تمام جمهوری‌های شوروی به‌وجود آمد.

در دوره استالین
روسی‌سازی تا حدی
اجباری بود و در
دوره‌های بعدی افزایش
پرستیژ زبان روسی و
تمدن روسی به نسبت
تمدن‌های محلی در
دستور کار قرار گرفت تا
جایی پیش رفت که یک
ارمنی یا گرجی معمولی
ترجیح می‌داد فرزندش
به مدرسه روسی برود.
در نتیجه قشر روشنفکر
روسی‌زبان هم در تمام
جمهوری‌های شوروی
به‌وجود آمد

به نهضت قره‌باغ و نهایتاً استقلال ارمنستان اشاره کردید. درباره این تاریخ برای ما صحبت کنید که اساساً بحران قره‌باغ چطور شکل گرفت؟ چه شد که جنگ بین جمهوری ارمنستان و جمهوری باکو در گرفت و ابعاد آن بحران هنوز هم پابرجاست؟

«علت اصلی مسئله عدالت و مصنوعی بودن جمهوری آذربایجان است. طی سیاست‌های شوروی قرار بر آن بود که کشوری در شرق قفقاز به وجود بیاید که دولت شوروی قادر باشد از طریق آن سیاست توسعه طلبانه خود را چه در زمینه ایدئولوژی کمونیستی و چه در عرصه گسترش مرزها جلو ببرد. یکی از اهداف اصلی «برنامه جمهوری آذربایجان» نفوذ، اشغال و ترویج بلشویسم مناطق شمالی ایران و تجزیه ایران بود.»

شوروی دقیقاً این سیاست‌ها را در دوره جنگ جهانی دوم هم پیاده می‌کرد و به اصطلاح نهضت پیشه‌وری فرقه دموکرات آذربایجان هم در پی این سیاست‌ها به وجود آمد که سرانجام ناکام شد. قسمت دوم این طرح آن بود که دولت باکو در مقایسه با دیگر جمهوری‌های قفقازی قوی‌ترین جمهوری شود تا بتواند پایگاه توسعه طلبی شوروی بشود. به همین علت هم مناطقی که ارمنی‌نشین و در طول قرون متمادی جزو لاینفک حیطه تمدنی ارمنستان بودند مخصوصاً منطقه قره‌باغ بدون رعایت کمترین عدالتی به این دولت ملحق شد؛ یعنی اگر بخواهیم این داستان را خلاصه تعریف

کنیم مسئله بی‌عدالتی است. دو قسمت از سرزمین ارمنی، جمهوری خودمختار نخجوان و ناحیه خودمختار قره‌باغ تحت سلطه دولت باکو واگذار شدند که باب تنش و تشنج با این روش ناحق برای دهه‌های بعدی باز شد. اصلاً بی‌منطقی این روش از آنجا مشخص است که در منطقه‌ای نه‌چندان بزرگ سه واحد ارمنی وجود داشت، جمهوری شوروی ارمنستان، جمهوری خودمختار نخجوان در داخل به‌اصطلاح آذربایجان که طبعاً خودمختاری برای ارمنه بود چون فرضاً در روسیه نمی‌تواند جمهوری خودمختار روس وجود داشته باشد و بنابراین خودمختاری برای ارمنه نخجوان بود و ناحیه خودمختار در قره‌باغ که باز خودمختاری ارمنی حساب می‌شد. سؤال اینجاست که چرا همه این‌ها در قالب یک جمهوری ارمنستان از طرف دولت مرکزی شوروی متحد نشده بودند؟ این اوضاع عجیب و غریب خود نشان‌دهنده مصنوعی بودن تقسیمات کشوری در آن دوره است. البته باید بگویم ارمنیان منطقه قره‌باغ از سال ۱۹۲۰ و در دوره‌های بعدی شوروی نسبت به این بی‌عدالتی مخالفت شدیدی نشان دادند و این مناقشه به شکل پنهان در تمام عمر شوروی ادامه داشت. اگر به تاریخ جنبش آزادیبخش قره‌باغ نگاه کنیم، در طول ۷۰ سال حکمرانی شوروی مراجع‌ها و درخواست‌های مختلفی از طرف محافل روشنفکر محلی و ارمنستانی و حتی سران شعبه‌های منطقه‌ای حزب کمونیست به دولت مرکزی مسکو را شاهد هستیم؛ یعنی، این گونه نبوده است که در اوایل شوروی این مشکل برطرف و دوباره در سال ۱۹۸۸ احیا شده باشد.

پابرجا بوده؟

«بله. پابرجا بوده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به جای جمهوری آذربایجان شوروی دو کشور تشکیل شد یکی جمهوری به‌اصطلاح آذربایجان و دومی جمهوری قره‌باغ کوهستانی یا آرتساخ که پس از آن از طرف دولت باکو جنگ تحمیلی قره‌باغ شروع شد. حالا اگر توصیف غیردیپلماتیک را به کار ببرم طرف ارمنی توانسته است در جنگ تحمیلی پیروز شود و حق زندگی و امنیت ارمنیان قره‌باغ را تأمین کند. الآن هم چه جمهوری قره‌باغ کوهستانی و چه جمهوری ارمنستان در مذاکرات موضع بسیار واضحی دارند: مناقشه باید از راه مسالمت‌آمیز حل و فصل شود و

قره‌باغ هیچ‌وقت نمی‌تواند در داخل مرزهای دولت باکو قرار بگیرد و باید حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشد.

به‌جز منطقه قره‌باغ تعداد دیگری از شهرهای جمهوری آذربایجان ادعا کرده‌اند که حالا به‌جز قره‌باغ تعداد دیگری از شهرها که لزوماً ماهیت ارمنی هم نداشته باشند چند شهر دیگر هم هستند آیا برای آن‌ها هم راه‌حلی بود که مثلاً دست جمهوری قره‌باغ یا در دست جمهوری ارمنستان قرار بگیرد آن هم راه‌حلی وجود دارد یا راه‌حلی فکر شده؟

«الآن وقتی که ما به ادبیات و رفتار دولت باکو نگاه می‌کنیم، رسمی و حرف‌هایی که مقامات بلندپایه آن دولت ابراز می‌دارند فقط تهدید جنگ و خود جنگ است که این نوع موضع‌گیری نمی‌تواند عاقلانه باشد چون بالاخره اثبات شده است که مخصوصاً ارمنیان قره‌باغ با اینکه طرفدار صلح هستند، ولی از تهدیدها و جنگ هم ترس چندانی ندارند؛ بنابراین راهی که مقامات رسمی باکو پیش گرفته‌اند گزینه‌ای است که به بن‌بست منتهی می‌شود در حالی که برای حل این نوع منازعات باید نوعی سازش دوجانبه اتخاذ شود.

ولی مقامات باکو به لفظ عامیانه ادعا دارند هرچه هست مال خودش باشد و از هیچ موضعی عقب‌نشینی نکنند. تمام قره‌باغ باید مال دولت باکو باشد در صورتی که برخورد ارمنستان افراط‌گرایانه نیست حتی محافل مختلف ملی‌گرا در داخل ارمنستان از حکومت‌های مختلف ارمنستان شدیداً انتقاد می‌کنند. از این لحاظ اگر مقایسه شود متأسفانه افراط و تفریط در سمت باکو بیشتر از افراطی است که ممکن است در ارمنستان وجود داشته باشد. البته نمی‌شود انکار کرد که در ارمنستان هم محافل وجود دارند که هیچ نوع سازشی را نمی‌پذیرند. نواحی به‌اصطلاح حائل الآن مهم‌ترین حلقه نوار امنیتی قره‌باغ را تشکیل می‌دهند و حق زندگی اهالی آنجا را از دست‌درازی دولت پان‌ترکیستی باکو در امان نگه می‌دارند یعنی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار هستند که به‌نوبه اول باید حداقل رفتار و موضع‌گیری مقامات باکو تغییر کند.

الآن چه کشورهایی از جمهوری آذربایجان و چه کشورهایی از ارمنستان حمایت می‌کنند؟

«در خود منطقه دو گروه از کشورها را می‌توان نام برد، یک گروه از این کشورها موضع‌گیری دقیق خود را اعلام می‌کنند مانند جمهوری اسلامی ایران که مواضع بسیار ملایم، دقیق و متوازی‌نشان می‌دهد و طرفدار این است که مناقشه از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل شود. گروه دیگر کشورهایی هستند که با افراط و تفریط نه‌تنها به حکمرانان باکو کمک می‌کنند، در بعضی موارد تحریک هم می‌کنند مانند ترکیه که مواضع این کشور در زمان جنگ کوتاه چهارروزه اخیر کاملاً مشخص بود؛ موضع‌گیری افراطی و تهدیدآمیز ترکیه که حتی دست‌نشانده‌های خود را در باکو تحریک می‌کرد، جنگ را شدیدتر می‌کرد. اگر حامیان را نگاه کنیم می‌شود گفت که ارمنستان هیچ حامی به معنای محض این کلمه در منطقه ندارد. مؤتلف اصلی ارمنستان در خاورمیانه حتی اگر از لحاظ مناقشه قره‌باغ حساب کنیم، ایران است. چون بالطبع برای ایران هم مهم است که منطقه از دیدگاه تحولات سیاسی محیط امنی باشد و ارمنستان هم طرفدار جنگ نیست؛ بنابراین می‌شود گفت که موضع‌گیری‌های ایران و ارمنستان از این نظر بسیار نزدیک هستند. با اینکه واضح است که در ایران هم طیف‌های مختلفی وجود دارند که در اکثر موارد شاید هم دولت ایران نتواند افکاری که در محافل سیاسی ایران حکم‌فرما است آشکارا ابراز کند، اما اگر فعالیت‌ها و گام‌های ایران را تحلیل کنیم واقعاً باید گفت ایران نقش بسیار مثبتی در حل و فصل این مناقشه ایفا می‌کند. برای متخصصان و سیاستمداران هیچ پنهان نیست که طرف ارمنی با جلوگیری از توسعه‌طلبی دولت باکو که یکی از پایه‌ها و اصول اقتدار این دولت ایران‌ستیزی است برای حفظ امنیت مناطق شمال غربی جمهوری اسلامی نیز نقش مهمی بازی می‌کند.

در برخی رسانه‌ها گفته شده بود که اسرائیل به جمهوری آذربایجان کمک می‌کند واقعاً صحت دارد؟

«کاملاً صحت دارد. در جنگ چهارروزه بین جمهوری قره‌باغ و جمهوری آذربایجان شاهد بودیم که دولت باکو از پهپادهای اسرائیلی استفاده می‌کرد. همان پهپادهایی که علیه ایران و برای جاسوسی اتمی از نطنز هم به کار برده شد.

تأمین تکنولوژی ارتش دولت باکو تا حد زیادی اسرائیلی است و تقریباً اگر اشتباه نکنم، اسرائیل چهار میلیارد دلار اسلحه و تکنولوژی به این کشور فروخته است، از جمله تسلیحات دریایی. طبیعی است که اگر خدای نکرده ارمنستان با آذربایجان بجنگد این جنگ در دریای خزر نخواهد بود، بنابراین کاملاً مشخص است که این نوع اسلحه علیه ایران خریداری شده است.

تنش‌ها با ارمنستان در مناطق خشک است.

«بله ناوگان دریایی باکو نمی‌تواند در کوهستان

قره‌باغ وارد عمل شود پس واضح است که این اسلحه بر ضد ایران خرید و فروش می‌شود.

در این منازعه موضع کشورهای اروپایی و آمریکا چه بود؟

اصولاً بازیگرانی که در منطقه قفقاز هستند من جمله آمریکا و کشورهای اروپایی موضعشان را رک و راست اعلام نمی‌کنند. البته منافع مختلفی وجود دارد. رقابت و تنش بین روسیه و غرب و به ویژه آمریکا هم تأثیرگذار است. برداشت من این است که در منطقه قفقاز کشورهای غربی، ارمنستان را به عنوان کشوری می‌بینند که در حقیقت روسیه نفوذ زیادی در آنجا دارد و حقانیت هم دارد یعنی روسیه در ارمنستان بیشترین نفوذ را دارد. به نظر من خود ارمنستان با امکانات محدود سیاست‌هایش را معتدلانه و متوازن و بر اصل جلوگیری از تضادهای بالقوه میان ابرقدرت‌ها جلو می‌برد. از این لحاظ حکومت‌های ارمنی سعی می‌کنند منافع روسیه و بازیگران دیگر حفظ شود تا تضاد و تقابل منافع مثل تضاد منافی که به اوکراین و گرجستان ضربه بزرگی زد در خاک ارمنستان به وجود نیاید. حکومت ارمنستان از اولین رئیس‌جمهور گرفته تا به امروز سعی می‌کند که این تضاد منافع حتی اگر وجود هم داشته باشد در خاک ارمنستان تبدیل به جنگ ابرقدرت‌ها نشود و از لحاظ شرایط داخلی و خارجی کشورمان فکر می‌کنم که این روش سیاست عاقلانه‌ای باشد.

به عنوان یک کارشناس فکر می‌کنید چه راه‌حلی برای بحران قره‌باغ وجود دارد؟ به طور مشخص چه کار باید کرد؟ مثلاً چه بده‌بستانی صورت بگیرد تا این بحران تمام بشود؟

در حال حاضر چه جامعه ارمنی ارمنستان و قره‌باغ، چه جامعه باکو حاضر نیستند این مناقشه، تنش‌ها، نفرت و افراط‌گرایی را در هر دو جامعه حل و فصل کنند. البته اگر مقایسه کنیم این‌ها طبیعتاً در ارمنستان کمتر است تا در باکو، ولی هنوز وجود دارد و دو کشور در شرایط کنونی حاضر نیستند به یکدیگر روی آورند؛ بنابراین بهترین راه‌حلی را که می‌توانیم الآن پیشنهاد کنیم حفظ اوضاع کنونی، حفظ کامل آتش‌بس، جلوگیری از وخامت و کشت و کشتار است تا شاید در مذاکرات بعدی طرفین بتوانند این مناقشه را حل و فصل کنند.

به نظر می‌رسد در بلندمدت جمعیت ارمنستان رشد لازم را ندارد. از آن طرف جمعیت جمهوری آذربایجان بیشتر است. همین عامل جمعیتی و تحولات در زمینه شاخص‌های جمعیت‌شناسی به اضافه امکانات اقتصادی و نفت جمهوری آذربایجان ممکن است موازنه را به هم بزند. این هم متغیر مهمی در منطقه است.

بله، ولی الآن در جهان امروزی تکنولوژی و فناوری حرف اول را می‌زند؛ یعنی ارمنستان باید سعی کند از لحاظ تکنولوژی یک این سبقت را همیشه داشته باشد البته با استفاده از ابزار مختلف. ارمنستان ابزار بسیار مهمی دارد که تقریباً می‌شود گفت در منطقه هیچ کشوری ندارد و آن گروه‌های لایینگ ارمنی در خارج از ارمنستان است؛ در داخل ابرقدرت‌هایی مانند روسیه، آمریکا، فرانسه، اروپا، کشورهای مختلف خاورمیانه و ایران. در ایران هم جامعه ارمنی چه برای منافع جمهوری اسلامی و چه برای منافع ارمنستان که این منافع را در یک مسیر می‌بینم نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. ولی طبعاً هدف اصلی ما البته باید رشد اقتصادی ارمنستان باشد؛ رشد اقتصاد کشور، جذب تکنولوژی‌های جدید، پرورش شهروندان دانا و باهوش، استفاده از نیروی بالقوه علم و دانش مردم ارمنستان است. چون ارمنستان در کل منطقه و در شوروی یکی از کشورهای پیشرفته علمی حساب می‌شد و ما می‌توانیم از این ابزار برای پیش‌بردن منافع کشور خودمان و رونق بخشیدن به اقتصاد ارمنستان استفاده



کنیم. علی‌ای حال ارمنستان امکانات و جمعیتش محدود است یعنی جبران کیفی نقصانات کمی درباره ارمنستان بسیار واقع‌بینانه است.

اشاره کردید که جامعه ارمنی در ایران نقش مهمی در تحکیم مناسبات، راهبرد مشترک دارند و البته لابی‌گری دارد. به نظر من جامعه ارمنی در ایران ویژگی دارد که حتی ممکن است جامعه ارمنی در آمریکا و اروپا نداشته باشد. جامعه ایران تلاش نکرده است ارمنی‌ها را در خودش ذوب کند، مذهب و زبانشان را عوض کند، یعنی فرهنگ، زبان و محافظان آزادی عمل دارند، این هم ویژگی خاص جامعه ایرانی است که البته با بقیه کلیمی‌ها هم این گونه بوده است؛ یعنی جامعه ایران تلاشی ندارد که این‌ها را در خودش هضم کند. ارزیابی شما از این موضوع چیست؟

ساختار کشوری، دولتی، تمدنی و فرهنگی ایران ویژگی مخصوصی دارد که هیچ کشور منطقه و شاید هم دنیا آن را ندارد و این اتکا به اصلی است که به پنداره یا ایده ایران شهرت دارد؛ یعنی اگر ما تاریخ ایران را بازبینی و مطالعه کنیم هیچ مهم نیست زمام امور دولت در دست چه قومی یا طیفی بوده است. ایران در دست مادها، پارتی‌ها، پارسیان، دیلمیان، زندیه، سلسله‌های ترک‌زبان یا قاجاریه بوده است، همیشه پدیده، پنداره و تمدنی فراقومی بوده است و این پدیده فراقومی منطقی این است که اقوام و خرده‌فرهنگ‌های مختلفی تحت پوشش پنداره، ایده و اندیشه ایران جاودانی که از دوره به‌وجود آمدن اولین حکومت‌های ایرانی تا به امروز در اذهان مردم ایران حکم‌فرما می‌باشند، شرایط مناسبی برای پیشرفت و توسعه فرهنگی داشته باشند و از این لحاظ باینکه طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی مثلاً ارمنی‌ها اقلیت مذهبی حساب می‌شوند، ولی ارمنی‌ها در ایران در زمینه‌های مختلف زندگی ایرانی هیچ وقت اقلیت به معنی تمام این واژه نبودند و نیستند.

اقلیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز نیستند. در تهران خود ایرانیان می‌گویند در موارد زیادی حتماً باید لفظ اولین را به ارمنیان جامعه ارمنی ایران اطلاق کرد چون از اولین ساندویچی گرفته تا نخستین چاپخانه، تئاتر و داروخانه شبانه‌روزی به سعی و کوشش ایرانیان ارمنی متداول شده است، ارمنیانی که از دوره هخامنشی گرفته تا جنگ تحمیلی حتی از اهدا خون و جان خود هم برای این کشور عزیز و گرامی دریغ نکرده‌اند.

حتی انقلاب مشروطه؟

بله ارمنی‌ها در دوره مشروطه و در انقلاب اسلامی هیچ نقش کمتری از سایر اقوام ایرانی برای رشد و تحکیم دولت، حکومت و تمدن ایرانی نداشتند. ■



سیاست‌های ترامپ درباره مسائل داخلی امریکا، ناتو، روسیه، سوریه و ترکیه

به خاطر منافع آن کشورهاست و نه به خاطر منافع خودمان: اما من فکر می‌کنم که خیلی‌ها در حزب شما می‌گویند که دلیل اینکه ما در اروپا نیروی نظامی داریم یا ۶۰ هزار لشکر نظامی را در آسیا نگه داشته‌ایم در راستای منافع خودمان است تا راه‌های تجارت آزاد را باز نگه داریم. این به نفع ماست تا کره شمالی را زیر نظر داشته باشیم و این کار از خارج امریکا بسیار بهتر انجام می‌شود.

ترامپ: من فکر می‌کنم این موضوع در راستای منافع مشترک است، اما هزینه‌هایی که ما می‌کنیم به گونه‌ای بازپرداخت می‌شوند که انگار این امر تنها به نفع ماست. من فکر می‌کنم که این یک خواست مشترک...

سنجر: ما درباره اتحاد صحبت می‌کنیم و مشکل بنیادینی که بسیاری از جمهوریخواهان سنتی با این گفته شما دارند این است که به نظر می‌رسد شما به بازپرداخت هزینه‌های نظامی بیشتر بها می‌دهید تا به نفعی که حضور نیروهای نظامی و دیپلماتیک ما در خارج از امریکا دارند؛ به عبارت دیگر حتی اگر آن‌ها یک سنت هم به ما نپردازند. شیوه رهبری پس از جنگ جهانی دوم ماست که به ما کمک کرد تا قدرتمان را در سراسر جهان گسترش دهیم. به این دلیل است که ما این تعداد زیاد دیپلمات...

ترامپ: این امر چگونه به ما کمک می‌کند؟ چگونه کمک کرده است؟ ما ۸۰۰ میلیارد دلار کسری تجاری در سراسر دنیا داریم. پس چگونه این کار به ما کمک کرده است؟

سنجر: حفظ صلح. ما در سال ۱۹۵۰ حضوری به گستردگی امروز را در محل‌هایی مانند کره نداشتیم و شما دیدید که در آنجا چه اتفاقی افتاد.

دیوید سنجر (Sanger): در گفت‌وگویی که چند ماه پیش داشتیم شما از کنارکشیدن از تعهداتی گفتید که امریکا دیگر امکان پرداخت هزینه‌های آن‌ها را ندارد مگر اینکه طرف‌های دیگر این تعهد هم سهمشان را بپردازند. شما درباره مجموعه‌های از اتحادها بحث کردید که خوشحال خواهید شد در آن‌ها شرکت کنید.

ترامپ: البته من فکر می‌کنم آن‌ها توانایی پرداخت هزینه‌های این تعهدات را دارند. **سنجر:** شاید این توانایی را داشته باشند.

ترامپ: ما نمی‌توانیم همه آن را بپردازیم.

سنجر: اما سؤال این است که اگر ما نتوانیم و فرض کنیم که آن‌ها هم همان مقداری را که قبلاً می‌پرداختند بپردازند، ریاست‌جمهوری شما یک عقب‌نشینی خواهد بود که خواهید گفت: «می‌دانید، ما قصد سرمایه‌گذاری در این اتحاد با ناتو را نداریم، ما قصد نداریم به اندازه‌ای که در آسیا پس از جنگ کره سرمایه‌گذاری کرده‌ایم هزینه کنیم چرا که توان مالی آن را نداریم و این کار خواسته ما نیز نیست.»

ترامپ: این در صورتی است که کشورهای دیگری که ما از آن‌ها حفاظت می‌کنیم هزینه‌های بسیار هنگفت نظامی ما را بازپردازند، در بسیاری از موارد کشورهایی که از آن‌ها صحبت می‌کنم بسیار ثروتمند هستند، اگر نتوانیم با آن‌ها توافقی در این زمینه کنیم (البته من باور دارم که می‌توانیم به توافق برسیم) من آماده‌ام که در پاسخ به آن دسته از احمق‌ها که می‌گویند: «ترامپ نمی‌خواهد از شما محافظت کند» و در پاسخ به آن کشورها بگویم: «به شما تیریک می‌گویم، شما خودتان از خود محافظت خواهید کرد.»

سنجر: این حرف شما بیانگر این است که موضع‌گیری نیروهای ما در سراسر دنیا

توامپ: هیچ تضمینی وجود ندارد که ما در کره صلح داشته باشیم.

سنجر: نه حتی با وجود نیروهای نظامیان، هیچ تضمینی وجود ندارد.

توامپ: هیچ تضمینی نیست و ما آنجا ۲۸ هزار سرباز داریم.

سنجر: اما آن‌ها از سال ۱۹۵۳ آنجا هستند و...

توامپ: درست است، اما این به معنای آن نیست که الآن اتفاقی در حال وقوع نیست. شاید شما یک کره متحد می‌داشتید. چه کسی می‌داند در آن صورت چه اتفاقی می‌افتاد؟ در این مدت ما چه کرده‌ایم؟ ما صلح را حفظ کرده‌ایم، اما در همان حال کره شمالی قوی و قوی‌تر شده و بیشتر هسته‌ای شده است. این‌ها چگونه امر مثبتی تلقی می‌شوند؟ آیا متوجه هستید؟ کره شمالی الآن مانند دیگ بخار در شرف انفجار است. شما می‌گویید ما صلح را حفظ کرده‌ایم، اما کره شمالی روزبه‌روز دیوانه‌تر می‌شود. آن‌ها همواره در حال انجام آزمایش‌های موشکی هستند.

سنجر: همیشه این کار را می‌کنند.

توامپ: و ما سربازانمان را آنجا مستقر کرده‌ایم تا پرتاب این موشک‌ها را ببینند؛ و شما به خودتان می‌گویید که «وای چه جالب!» الآن ما از ژاپن محافظت می‌کنیم چون ژاپن هدف طبیعی کره شمالی است؛ بنابراین ما از آن‌ها محافظت می‌کنیم و با خود می‌گوییم: «چه چیزی از این کار عاید ما شد؟»

سنجر: ما موشک‌های دفاعی مان را آنجا نگه داشته‌ایم. آن موشک‌های دفاعی روزی که کره شمالی تصمیم گرفت یکی از موشک‌هایش را به طرف امریکا شلیک کند به ما کمک می‌کند تا جلوی موشک کره شمالی را بگیریم. شلیک موشک از آن منطقه برای ما بسیار آسان‌تر است...

توامپ: زمان زیادی است که آن موشک‌ها را آنجا داریم و الآن آن موشک‌ها از رده خارج شده‌اند.

سنجر: به همان نسبت موشک‌های دفاعی جدید به ما این اجازه را می‌دهند که...

توامپ: من فقط می‌گویم که ما پول زیادی را خرج می‌کنیم و اگر شما درباره تجارت صحبت می‌کنید ما مقدار بسیار زیادی پول از دست داده‌ایم، بر اساس بسیاری از منابع رسمی در تجارت ۸۰۰ میلیارد دلار در سال از دست داده‌ایم. به نظر من این اصلاً هوشمندانه نیست. همان‌طور که شما هم می‌دانید الآن ۴۰ سال پیش نیست و نه ما همان کشور قدیمیم و نه جهان همان جهان قدیم. کشور ما الآن صاحب ۱۹ تریلیون دلار است که به‌زودی به خاطر بودجه جامعی که تصویب شد که بی‌نظیر بود، به ۲۱ تریلیون دلار می‌رسد. ما ثروتی برای انجام کارهایی که قبلاً می‌کردیم نداریم. ما نیاز داریم که دیگران بسیار بیشتر از مقداری که الآن به ما باز پرداخت می‌کنند بپردازند، الآن تنها بخشی از هزینه‌هایی که ما می‌کنیم به ما پرداخته می‌شود.

سنجر: یا مسئولیت محافظت از خودشان را خودشان به عهده بگیرند.

توامپ: اگر نتوانستیم با این کشورها توافق مناسبی بر سر بازپرداخت هزینه‌ها کنیم، بلکه مسئولیت محافظت از خودشان را خود بر عهده بگیرند. هیلاری کلینتون می‌گوید: «من هرگز ژاپن را تنها نمی‌گذارم. هرگز

هیچ‌یک از متحدانمان را تنها نمی‌گذارم.» حدس بزنید وقتی شما چنین جملاتی می‌گویید چه اتفاقی می‌افتد؟

هابرمن (Haberman): گیر می‌کنید.

توامپ: موقعیت و فرصت مذاکره را از خود می‌گیرید.

هابرمن: درست است.

توامپ: در یک توافق شما همیشه باید آمادگی ترک آن توافق را داشته باشید. کلینتون می‌گوید: «ما هرگز و به‌هیچ‌وجه توافق با متحدانمان را کنار نمی‌گذاریم و آن‌ها را ترک نمی‌کنیم.» این جمله بسیار عالی است، اما متأسفانه اگر من جای عربستان سعودی، آلمان، ژاپن، کره جنوبی و دیگر کشورهای متحدان بودم می‌گفتم: «آن‌ها هیچ‌وقت ما را ترک نمی‌کنند. پس چرا به آن‌ها بازپرداخت هزینه‌هایشان را بدهیم؟» آیا از نظر تو این منطقی است دیوید؟

سنجر: بله اما ما این را هم می‌دانیم که دفاع از ایالات متحده امریکا بدون داشتن نیروی نظامی از پیش مستقر شده کار دشوارتری است.

توامپ: به هر حال می‌دانم چیزی که درباره‌اش صحبت می‌کنم بسیار مسئله‌عظیمی است. اگر ما در هر زمانی حس کنیم که دلیلی برای دفاع از ایالات متحده وجود دارد، ما همیشه می‌توانیم نیروی نظامی مستقر کنیم و این کار بسیار ارزان‌تر خواهد بود...

هابرمن: می‌توانیم به مسائل و رویدادهای اخیر بپردازیم.

توامپ: شما می‌فهمید که...

سنجر: بله بله.

توامپ: شما همیشه باید آماده ترک کردن یک اتحاد باشید. این به معنای آن نیست که من می‌خواهم این اتحاد را ترک کنم و ترجیح هم می‌دهم این کار را نکنم؛ اما ما باید آماده این کار باشیم و کشور ما نمی‌تواند کارهایی را که الآن می‌کنیم تأمین مالی کند.

هابرمن: اتفاقاتی که در کودتای ترکیه افتاد را چگونه دنبال کردید؟ آیا اگر بر سر کار بودید هیچ تغییری در شیوه اداره امور مربوط به این

اتفاق می‌دید؟

توامپ: بر اساس شواهد این کودتا موفق نبود و من برای او به خاطر توانایی‌اش در خنثی کردن این کودتا احترام زیادی قائل هستم.

سنجر: برای اردوغان؟

توامپ: بعضی‌ها می‌گویند که این کودتا برنامه‌ریزی شده بود. می‌دانید...

سنجر: بله شنیده‌ایم.

توامپ: من این‌طور فکر نمی‌کنم و برای او احترام زیادی قائلم که شرایط را به نفع دولت برگرداند. می‌دانید در ساعت اول به نظر می‌آمد که همه‌چیز

تمام شده است؛ اما ناگهان مردم به خیابان‌ها آمدند و ارتش نمی‌خواست مقابل مردم بایستد، برخلاف اتفاقی که در میدان تیان‌آمن افتاد که ارتش از روی مردم رد شد. مردم به خیابان‌ها آمدند و این به نفع کاری که

ارتش می‌خواست انجام دهد نبود. این امر از دیدگاه دولت موجود تحسین‌برانگیز بود. من می‌گویم که: «فکر می‌کنم که ترکیه کارهای زیادی علیه داعش می‌تواند انجام دهد و من امیدوارم که اگر با آن‌ها توافق کنیم، آن‌ها کارهای بیشتری در رابطه با داعش انجام می‌دهند.»

سنجر: اردوغان ۵۰ هزار نفر را زندانی کرده است، تعداد زیادی از نیروهای ارتش و پلیس و هزاران معلم از کار معلق شده‌اند و عده زیادی از دادگستری اخراج شده‌اند. آیا این شما را نگران می‌کند؟ آیا شما ترجیح می‌دهید با مرد قوی که متحد قوی هم بوده است به توافق برسید یا با کسی که بیشتر از آقای اردوغان برای آزادی‌های شهروندی احترام قائل است؟ آیا شما او را مجبور می‌کنید که مطمئن شود که قانون رعایت می‌شود؟

توامپ: من فکر می‌کنم وقتی که بحث آزادی‌های شهروندی می‌شود کشور ما مشکلات بسیار زیادی در این زمینه دارد، به‌خصوص الآن. فکر می‌کنم کار دشواری باشد که خود را درگیر این مسئله در کشورهای دیگر کنیم در حالی که نمی‌دانیم خودمان چکار داریم می‌کنیم و نمی‌توانیم مستقیم به کشور خودمان نگاه کنیم. وقتی که کشته‌شدن پلیس‌ها در خیابان‌ها را داریم؛ وقتی خشونت داریم؛ وقتی اتفاقاتی که در فرگوسن و بالتیمور افتادند را داریم و وقتی این همه مشکلات بزرگ اینچینی داریم، فکر می‌کنم که باید

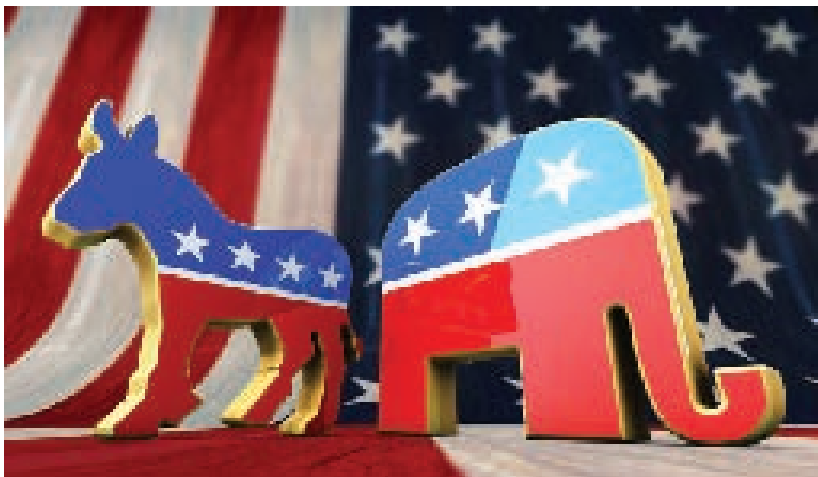
بر روی آن مشکلات تمرکز کنیم. وقتی که جهان نگاه می‌کند و می‌بیند که چقدر امریکا در این زمینه مشکل دارد و بد عمل کرده است فکر نمی‌کنم بتوانیم پیام‌رسان‌های خوبی برای آزادی‌های شهروندی باشیم. **سنجر:** بنابراین، شما برخلاف آخرین بوش رئیس‌جمهور که گسترش آزادی و دموکراسی را هسته سیاست خارجی خود قرار داده بود می‌گویید که «ما به متحد نیاز داریم، اما از آن‌ها انتقاد نمی‌کنیم و به آن‌ها نمی‌گوییم که در درون مرزهایشان چه باید کنند.»

توامپ: ما به متحدان نیاز داریم.

سنجر: و انتقاد کردن از آن‌ها در درون مرزهایشان؟

توامپ: من نمی‌دانم که آیا ما این حق را داریم که به آن‌ها بگوییم در درون مرزهایشان چه کنند؟ فقط نگاه کنید که چه اتفاقی دارد برای کشورمان می‌افتد. ما چطور از آن‌ها انتقاد کنیم وقتی مردم افسران پلیس مان را با خونسردی می‌کشند. چطور به آن‌ها بگوییم چکاری کنند وقتی که خشونت و وحشت در کشور خودمان در جریان است. الآن ما مشکلات زیادی در کشور خودمان داریم. شاید زمانی برسد که ما بتوانیم در این زمینه قاطع‌تر باشیم و این خیلی هم خوب است؛ اما الآن در جایگاهی نیستیم که بتوانیم قاطع‌تر باشیم. ما باید بی‌نظمی کشور خودمان را درست کنیم.

وقتی که بحث آزادی‌های شهروندی می‌شود کشور ما مشکلات بسیار زیادی در این زمینه دارد، به‌خصوص الآن. فکر می‌کنم کار دشواری باشد که خود را درگیر این مسئله در کشورهای دیگر کنیم در حالی که نمی‌دانیم خودمان چکار داریم می‌کنیم



سنجر: شما گفتید که آن‌ها می‌توانند برای مبارزه با داعش خیلی بیشتر مفید باشند. من فکر می‌کنم که این احتمال هست. تفاوت بزرگ ما و دولت ترکیه این است که ما از کردها که نیروهای بسیار مفیدی بوده‌اند حمایت می‌کنیم...

توامپ: می‌دانید که من طرفدار کردها هستم.

سنجر: اما اردوغان نیست. به ما بگویید که چگونه می‌خواهید با این موضوع کنار بیایید؟

توامپ: اگر بتوانیم که هر دوی آن‌ها را در کنار هم داشته باشیم بسیار ایده‌آل خواهد بود و این یک احتمال خواهد بود؛ اما من طرفدار بزرگ نیروهای کرد هستم و در همان حال فکر می‌کنم که می‌توانیم روابط بسیار موفقی با ترکیه داشته باشیم. اگر بتوانیم آن‌ها را به گونه‌ای در کنار هم قرار دهیم عالی خواهد شد.

سنجر: برنامه دیپلماتیک شما برای این کار چیست؟

توامپ: دیدار و مذاکره. اگر پیروز شوم به سرعت دیدارها و مذاکراتی در این زمینه خواهیم داشت.

هابرمن: چه زمانی این روند را آغاز خواهید کرد؟

توامپ: خیلی زود. من فکر می‌کنم این کاملاً منطقی و طبیعی است. منظورم این است که ما دو گروه داریم که با ما دوست هستند و با یکدیگر می‌جنگند. بسیار عالی خواهد شد که بتوانیم آن‌ها را در کنار هم قرار دهیم و به نظرم این کار ممکن است.

هابرمن: چند ماه پیش با جیمز بیکر (James Baker) و هنری کیسینجر (Henry Kissinger) ملاقاتی داشتید. آیا آن‌ها در هیچ زمینه‌ای نظر شما را تغییر دادند؟

توامپ: نه.

هابرمن: چه فکر و ایده‌ای از این ملاقات گرفتید؟

توامپ: من ایده‌های زیادی از این ملاقات گرفتم و برای هر دو این مردها احترام قائم...

سنجر: به ما بگویید که در رابطه با مسئله مکزیک چه استفاده‌ای از این ملاقات کردید؟

توامپ: فکر می‌کنم که روابط بسیار خوب و منصفانه‌ای با مکزیک خواهیم داشت. اکنون مکزیک برای ما خلأ بزرگی است. ما در تجارت و در مرزهایمان شکست می‌خوریم. ما میلیاردها دلار کسری تجاری با مکزیک داریم. مواد مخدر از مرزها به کشورهایمان سرازیر می‌شود. هر دو در مرزها و در تجارت ضربه می‌بینیم. من فکر می‌کنم که روابطی بهتر از الان با مکزیک خواهیم داشت، روابطی که بسیار عادلانه‌تر خواهد بود.

سنجر: البته شما از ساخت دیوار در مرز دو کشور صحبت کرده‌اید. آیا شما نظرتان را تغییر می‌دهید؟

توامپ: مسلماً.

سنجر: چگونه؟ آیا نظرتان را لغو می‌کنید؟

توامپ: اگر تغییری در آن صورت نگیرد، فوراً آن را لغو خواهم کرد. بیل کلینتون نظرتان را امضا کرد که احتمالاً بدترین قراردادی است که در تاریخ این کشور و در هر جای این جهان امضا شده است. نفتا یک مصیبت است. شما باید بفهمید که یکی از دلایلی که من ایالات مختلف را بردم بحث نفتا بود. چرا که نفتا تولید را از ایالات نیویورک، پنسیلوانیا، اوهایو و بسیاری جاهای دیگر خارج کرد. شرکت‌ها باید به مکزیک می‌رفتند. شرکت‌ها به مکزیک منتقل شدند و با تمام

امریکایی‌ها معمولاً به آن‌ها فکر نمی‌کنند برسد، آیا فوراً به کمک نظامی آن‌ها می‌روید؟

توامپ: نمی‌خواهم به شما بگویم که چکار خواهم کرد چرا که نمی‌خواهم پوتین بفهمد. من شانس جدی برای ریاست جمهوری دارم و مانند اوایما نیستم که هر بار که می‌خواست نیروی نظامی به عراق یا هر جای دیگر بفرستد کنفرانس خبری می‌گذاشت تا آن را اعلام عمومی کند.

سنجر: آن‌ها اعضای ناتو هستند و ما بر اساس تعهداتمان در توافق باید...

توامپ: ما اعضای زیادی در ناتو داریم که حساب خود را پرداخت نمی‌کنند.

سنجر: درست است، اما بر اساس توافق ناتو ما موظف به دفاع از آن‌هایم، مسئله پرداخت پول را کنار بگذارید.

توامپ: شما نمی‌توانید این مسئله را کنار بگذارید. آن‌ها بر اساس پیمان موظف‌اند که حساب‌هایشان را بپردازند. خیلی از کشورهای ناتو حساب‌هایشان را نمی‌پردازند و به تعهداتشان عمل نمی‌کنند. این موضوع مهمی است و نمی‌توانی بگویی کنارش بگذارد.

سنجر: منظور من این است که آیا کشورهای عضو ناتو از جمله اعضای جدید در بالتیک می‌توانند روی امریکا حساب کنند که اگر روسیه به آن‌ها حمله کرد به کمکشان بیاید؟ و می‌توانند روی ما حساب کنند که به تعهداتمان عمل می‌کنیم...

توامپ: آیا آن‌ها به تعهداتشان عمل کرده‌اند؟ اگر عمل کرده‌اند جواب بله است و آن‌ها می‌توانند روی ما حساب کنند.

هابرمن: و اگر نه؟

توامپ: من نمی‌گویم اگر نه. من می‌گویم اکنون خیلی از کشورها هستند که به تعهداتشان به ما عمل نکرده‌اند.

سنجر: می‌دانید که به خیلی از این کشورها حمله سایبری شده است، چیزهای که گونه‌ای از جنگند که به طرز روشنی از سوی روسیه بودند.

توامپ: به ما هم حمله سایبری شده است.

سنجر: به ما حمله سایبری معمولی شد. آیا شما از اسلحه سایبری پیش از نیروی نظامی استفاده می‌کنید؟
توامپ: سایبر کاملاً چیزی از آینده و حال است. ببینید ما هم تحت حمله سایبری هستیم، آن‌ها را

فرصت‌های شغلی که داشتند از امریکا خارج شدند. دیوید من آمار ایالت‌هایی را دارم که وضعیتشان خیلی خراب است. به ایالت نیویانگلد نگاه کنید که چه اتفاقی برایش افتاد. نفتا برای این کشور مصیبتی بود. مصیبتی برای کارگران و نفتا یکی از عوامل افزایش نیافتن حقوق عده‌ای برای ۱۸ سال بود. بعضی از آن‌ها دستمزد پایین می‌گیرند، بعضی دو شغل دارند و سخت‌تر کار می‌کنند و کمتر حقوق می‌گیرند و پیرتر می‌شوند. قرار بود این قرارداد برعکس این عمل کند. قرار بود مردم بیشتر و بیشتر حقوق بگیرند.

هابرمن: چه تغییری می‌توانید در نفتا بدهید بدون اینکه آن را کاملاً ملغی کنید؟ چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید؟

توامپ: شما باید منصفانه با کشور برخورد کنید. همه در حال رفتن هستند. من دوستی دارم که صفحات اتومبیل و کامپیوتر می‌سازد و بزرگ‌ترین تولیدکننده این صفحات در دنیا است. روزی از او پرسیدم که «اوضاع کاری چطور است؟» و او گفت «باورنکردنی است». از آنجایی که در امریکا شرکتش را پایه‌گذاری کرده بود با خود فکر کردم چه خوب این وضع برای امریکا بسیار خوب است پس به او گفتم: «عالی است پس کشورمان خوب کار می‌کند.» و او پاسخ داد: «نه نه کشورمان، باید کاری را که در مکزیک می‌کنم ببینی. کسب‌وکار آنجا باورنکردنی است و ما صفحه‌های جدیدی آنجا می‌سازیم، مردم از امریکا به آنجا می‌روند.»

سنجر: به بحث روسیه بپردازیم. شما شخص پوتین را بسیار تحسین می‌کنید.

توامپ: نه. من این کار را نمی‌کنم.

سنجر: شما گفتید که به قدرتش احترام می‌گذارید.

توامپ: او من را تحسین کرده است. فکر می‌کنم من و پوتین می‌توانیم به خوبی با هم کنار بیاییم.

سنجر: من به‌تازگی در...

توامپ: اما او من را تحسین کرده است.

سنجر: به‌تازگی در بالتیک بودم. آن‌ها خیلی واضح نگران فعالیت‌های جدید روسیه بودند. آن‌ها زیردریایی‌هایی را از سواحلشان می‌بینند، هواپیماهایی را می‌بینند که از زمان جنگ سرد ندیده بودند و بمب‌افکن‌ها آزمایش‌هایی انجام می‌دهند. اگر روسیه به مرزهای لیتونی، لیتوانی، استونیا و جاهای دیگری که

فراموش کنید. ما حتی نمی‌دانیم این حملات از کجا می‌آیند.

سنجر: بعضی روزها می‌دانیم و بعضی روزها نمی‌دانیم.

توامپ: برای اینکه ما از رده خارج شده‌ایم.

سنجر: آیا شما از این ایده که آمریکا سلاح سایبری را جایگزین سلاح‌های قدیمی کند حمایت می‌کنید؟

توامپ: بله من طرفدار آینده‌ام و سایبر جزئی از آینده است.

سنجر: همان‌طور که می‌دانید رئیس‌جمهور اوباما پیش از پایان دوره‌اش این سیاست را که آمریکا اولین مهاجم سلاح هسته‌ای نباشد (No first use pledge) را مدنظر قرار داده است. ما اکنون حقی را که برخی کشورها دارند و برخی ندارند را نداریم. آیا شما این را باعث ثبات می‌دانید؟

توامپ: بستگی دارد که درباره چه کسی صحبت می‌کنیم. من تنها وقتی که توافقی امضا شده باشد به آن متعهد می‌شوم.

سنجر: این سیاست رسماً از سوی ایالات متحده اعلام خواهد شد.

توامپ: متوجه هستم. وقتی به قدرت برسیم تمام تلاشم را با استفاده از قدرتم خواهیم کرد که در شرایطی قرار نگیریم که مجبور به استفاده از سلاح هسته‌ای شویم چراکه استفاده از این سلاح شرایطی کاملاً متفاوت و جدید است. استفاده نکردن از سلاح هسته‌ای برای من بسیار مهم است.

سنجر: همان‌طور که می‌دانید رئیس‌جمهور اوباما درباره کاهش سلاح‌های هسته‌ای در زرادخانه‌های آمریکا صحبت کرده است و امیدوار است که روزی به جایی برسیم که هیچ سلاح هسته‌ای وجود نداشته باشد. آیا شما به چنین جایگاهی باور دارید که روزی آن قدر قدرت داشته باشیم که بتوانیم به‌طور یک‌جانبه این کار را کنیم؟

توامپ: من تنها زمانی این فکر را تأیید خواهم کرد که هیچ کس دیگری سلاح هسته‌ای نداشته باشد؛ اما این اتفاق هرگز نخواهد افتاد.

سنجر: آیا شما فکر می‌کنید که سلاح‌های ما بسیار بیشتر از آن چیزی است که برای دفاع از ایالات متحده به آن نیاز داریم؟

توامپ: من فکر می‌کنم ما تعداد زیادی سلاح از رده خارج شده داریم.
سنجر: مطمئناً.

توامپ: ما سلاح‌های هسته‌ای زیادی داریم که حتی نمی‌دانیم کار می‌کنند یا نه. سلاح‌های هسته‌ای در جاهایی داریم که سیستم تلفن آن برای ۴۰ سال پیش است و تمام سیم‌ها زنگ زده‌اند و امکان ندارد بتوانیم از آن‌ها برای تماس با ایستگاهی دیگر استفاده کنیم.
سنجر: درست است.

توامپ: ما سلاح‌های هسته‌ای داریم که لوله‌های پرتاب آن‌ها زنگ زده است و حتی نمی‌دانیم که آیا امکان پرتاب راکت از این لوله‌ها را داریم. بیشتر چیزهایی که ما داریم فرسوده و از رده خارج شده است. به روسیه نگاه کنید که در حال ساخت زیردریایی است، آن‌ها به مرحله‌ای دارند می‌رسند که...

سنجر: شما درباره اینکه چه برنامه‌ای برای داعش

دارید، به‌جز بمباران آن، کمی مبهم و ناواضح صحبت می‌کنید.

توامپ: من نمی‌خواهم واضح و مشخص صحبت کنم، زیرا نمی‌خواهم داعش بفهمد چه برنامه‌ای دارم. من فکرها و برنامه‌های قوی علیه داعش دارم.

سنجر: آیا هیچ‌یک از آن‌ها شامل دیپلماسی برای کار با روسیه و دیگر طرفین برای نابودی داعش می‌شود؟

توامپ: من بسیار دوست دارم که روسیه و آمریکا روابط بسیار خوبی با هم داشته باشند و به‌جای جنگیدن با هم در کنار یکدیگر کار کنند. اگر ما روابط خوبی با روسیه داشته باشیم، دیگر با اتفاقات و مشکلات بدی رابطه با روسیه مواجه نخواهیم بود.

سنجر: اگر اسد با داعش مبارزه کند، آیا او را ننگه خواهید داشت؟

توامپ: من نمی‌خواهم چنین چیزی بگویم و نظرات مشخصی درباره اسد دارم، اما فکر می‌کنم ما باید اول از شر داعش خلاص شویم بعد از شر اسد.

سنجر: پس در این زمینه با رئیس‌جمهور اوباما موافقت می‌کنید.

توامپ: ببینید اسد از داعش متنفر است و داعش از اسد. این دو علیه یکدیگر می‌جنگند. آیا قرار است ما با هر دوی آن‌ها بجنگیم؟ چگونه با هر دوی آن‌ها می‌جنگید وقتی آن‌ها علیه یکدیگر می‌جنگند؟ من فکر می‌کنم اکنون داعش دشمن بسیار مهم‌تری برای ماست تا اسد. متوجه هستید که چه می‌گویم؟
سنجر: بله.

توامپ: ما باید به جنگ اسد و داعش هم‌زمان برویم چون مردمی داریم که نمی‌دانند آن‌ها چه کار می‌کنند. من اول از شر داعش خلاص خواهم شد و نمی‌خواهم هم‌زمان با اسد و داعش بجنگم. نکته دیگر این است

که اسد را کشوری حمایت می‌کند که ما قدرتمندش کردیم، درست است؟ ایران و روسیه. چرا پیش از آنکه ایران را ثروتمند کنیم و این قدرت زیاد را که نداشت و نباید هم می‌داشت به او بدهیم کاری درباره این مسئله نکرده‌ایم؟

سنجر: ما الآن به آن‌ها چیز زیادی نداده‌ایم.

توامپ: شما به آن‌ها ۱۵۰ میلیارد دلار داده‌اید.

سنجر: در این مرحله آن‌ها مقدار کمی پول گرفته‌اند.

توامپ: آن‌ها پول زیادی را می‌گیرند و توافقی دارند که به نظرم توافقی افضحالی است. این

توافقی است که به آن‌ها امکان رسیدن سریع‌تر به قدرت هسته‌ای را می‌دهد؛ اما این سؤال متفاوتی است. شما از من درباره اسد پرسیدید. اسد مرد بدی است و کارهای وحشتناکی کرده است. ما اول باید داعش را زمین بزنیم و نمی‌خواهیم با هر دو آن‌ها هم‌زمان بجنگیم وقتی که آن‌ها در حال جنگ با یکدیگرند. پس امیدوارم با من منصفانه رفتار کنید. امیدوارم گویی که این موضوع را خوب می‌فهمم، بهتر از مردمی که آن را برای...

هابرمن: به نظر تان مردم از کنوانسیون اخیر حزب چه برداشتی کردند؟

توامپ: این کنوانسیون حامل این پیام بود که من بسیار محبوب هستم. من بیشترین رأی را در تاریخ حزب جمهوریخواه گرفته‌ام، نزدیک به ۱۴ میلیون رأی و پیروزی در ۳۷ ایالت. کیسیج یک ایالت را برد و تد کروز پیروزی چشم‌گیری نداشت. دیروز بعد از مراسم پرشکوه در کنوانسیون دخترم با من تماس گرفت و به من گفت: «پدر من هرگز همچنین چیزی ندیده بودم. این عشق خالص بود.»

من از طرف رسانه‌ها عشق و علاقه‌ای ندیدم؛ اما فکر می‌کنم مردم شروع به دیدن اتفاقاتی که در حال وقوع است کرده‌اند. من قویاً معتقدم که جنبشی در جریان است، جنبشی که بر اساس حس مشترک و افکار عمومی شکل گرفته است. این جنبشی بر پایه نظم و قانون است. این جنبشی بر اساس حس همدردی، تجارت و چیزهای مختلف دیگری است.

سنجر: این روز آمریکا اول بود؟

توامپ: بله.

سنجر: آیا اکنون آمریکا اول برای شما معنای جدیدی گرفته است؟ با توجه به ریشه‌های تاریخی‌اش.

توامپ: برای من آمریکا اول مفهومی جدید و مدرن است که به‌هیچ‌وجه به گذشته ربط ندارد.

سنجر: پس این چیزی نیست که لیندبرگ^۲ در سر داشت؟

توامپ: نه. وقتی که من می‌گویم آمریکا اول مردم می‌گویند: «صبر کن، آیا این یک مفهوم تاریخی نیست؟» و من به آن‌ها می‌گویم: «این آمریکا اول است نه...»

سنجر: شما با پیشینه تاریخی این عبارت آشنا هستید.

توامپ: من با این عبارت آشنا بودم، اما از این عبارت به دلیل پیشینه تاریخی‌اش استفاده نکردم.

هابرمن: این عبارت چه معنایی برای شما دارد؟

توامپ: این معنا را می‌دهد که ما اول و قبل از هر کس دیگری در هر جای جهان به ایالات متحده اهمیت می‌دهیم و از این کشور محافظت می‌کنیم. ■

پی‌نوشت:

۱. «امریکا اول» گروهی بود که به‌شدت مخالف ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم بود.

۲. چارلز آگوستوس لیندبرگ (Charles Augustus Lindbergh) هوانورد آمریکایی بود. پدرش نماینده مجلس بود. او بعداً وارد سیاست شد و مخالف ورود کشورش به صحنه سیاسی جهان و خروج از انزوا بود. سخنرانی‌های او درباره لزوم بی‌طرف ماندن آمریکا در جنگ، باعث انتقادات بسیاری علیه وی شد.

۲۱ جولای ۲۰۱۶

ما سلاح‌های هسته‌ای داریم که لوله‌های پرتاب آن‌ها زنگ زده است و حتی نمی‌دانیم که آیا امکان پرتاب راکت از این لوله‌ها را داریم. بیشتر چیزهایی که ما داریم فرسوده و از رده خارج شده است

چشم انداز راه سوم

نگاهی به وضعیت کاندیداهای احزاب سوم در انتخابات ریاست جمهوری امریکا



رضا نامداری

نظام انتخاباتی الکترال امریکا به صورتی برنامه ریزی شده که عملاً رقابت یک کاندیدای سوم در انتخابات سراسری با کاندیدای احزاب دموکرات و جمهوریخواه را اگرچه غیرممکن که بسیار سخت می‌کند. یک کاندیدای ریاست جمهوری، باید در امریکا به دنیا آمده، حداقل ۳۵ سال داشته و در چهارده سال گذشته در امریکا زندگی کرده باشد؛ اما قانون نوشته انتخابات امریکا، توانایی مالی کاندیدا برای تبلیغات پرهزینه در انتخابات است. به صورتی که عملاً به‌جز کاندیدای دو حزب اصلی، کاندیدای سایر احزاب حتی به مناظره‌های تلویزیونی هم راه پیدا نمی‌کنند چه رسد به پوشش اختصاصی یا تبلیغات تلویزیونی که یا باید برای آن میلیون‌ها دلار پول خرج کرد یا شانسی برای رقابت نخواهند داشت. برای راهیابی به مناظره‌های تلویزیونی، کاندیدای سوم باید حداقل ۱۵ درصد از آرای مردمی در نظرسنجی‌ها را داشته باشد که دستیابی به آن در رقابت با کاندیدای حزب دموکرات یا جمهوریخواه که دائماً در همه تصاویر و اخبار حضور دارند، کاری بسیار دشوار است؛ اما در انتخابات امسال و با توجه به آرای منفی چشم‌گیر هیلاری کلinton و دونالد ترامپ، دو کاندیدا از حزب سبز و حزب لیبرترین توجه بسیاری از رأی‌دهندگان را به خود جلب کرده‌اند.

جیل آستین، پزشک و استاد بازنشسته دانشگاه هاروارد، کاندیدای حزب سبز در انتخابات پیش رو است. جیل آستین که همراه همسر و دو فرزندشان، ساکن ایالت ماساچوست است، بارها تلاش کرده تا به‌عنوان فرماندار یا نماینده مجلس به رقابت با کاندیداهای احزاب اصلی در این ایالت بپردازد. مهم‌ترین توفیق او مربوط به انتخابات شورای شهر لکسینگتون است که توانسته دو بار به‌عنوان عضو شورای این شهر انتخاب شود؛ اما جیل آستین پس از رالف نیدر، که در انتخابات سال ۲۰۰۰ نماینده حزب سبز بود، نخستین نامزد حزب سبز است که توانسته در سال ۲۰۱۲ شروط اولیه مالی برای حضور در انتخابات سراسری فدرال را از سوی هوادارانش تأمین کرده و در انتخابات شرکت کند.

او مانند دیگر اعضا و هواداران احزاب سبز در سراسر دنیا، تغییرات زیست‌محیطی را بزرگ‌ترین خطر پیش روی ایالات متحده و سراسر جهان می‌داند و بسیاری از نظرات سیاسی و اقتصادی‌اش نیز بر همین مبنا، پی‌ریزی شده‌اند. جیل آستین معتقد است برای مقابله

با تغییرات آب و هوایی و مسائل زیست‌محیطی، می‌باید شغل‌هایی در راستای استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر با هدف به‌کارگیری هر امریکایی مایل و قادر به کار، ایجاد شود. از طرح‌هایی که آستین در نظر دارد می‌توان به کاهش ۳۰ درصدی هزینه‌های نظامی ایالات متحده امریکا، بازگرداندن نیروهای نظامی امریکا به کشور، افزایش مالیات‌ها در زمینه‌هایی از قبیل سود سرمایه، پناهگاه‌های مالیاتی دریایی (جزایر واقع در اقیانوس‌های اطراف امریکا که از قوانین آن‌ها برای پنهان کردن درآمدها و فرار مالیاتی استفاده می‌شود) و املاک و مستغلات چند میلیون‌دلاری اشاره کرد. او از مخالفان کمک به بانک‌های بزرگ برای جلوگیری از ورشکستگی‌شان توسط دولت اوپاما بود و به دلیل یک تحصن اعتراضی به همین دلیل در سال ۲۰۱۲ بازداشت شد. آستین در کمپین انتخاباتی‌اش در سال ۲۰۱۲، میت رامنی، کاندیدای حزب جمهوریخواه را گرگی در لباس گرگ و باراک اوپاما، کاندیدای حزب دموکرات را گرگی در لباس میش خوانده بود که هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند.

جیل آستین در سیاست خارجی به مواضع برنی سندرز، رقیب هیلاری کلinton در حزب دموکرات بسیار شبیه است. او مخالف جنگ و از طرفداران امضای برجام با ایران بود. مواضع آستین درباره عدالت اقتصادی و مهاجران خارجی را نیز می‌توان بسیار نزدیک به مواضع سندرز دانست و بی‌دلیل نیست که بسیاری از طرفداران برنی سندرز، تمایل دارند به‌جای پیوستن به کمپین هیلاری کلinton در حزب دموکرات، به جیل آستین بپیوندند. جیل آستین معتقد است که پس از حمایت سندرز از کلinton، طرفداران سندرز برای ادامه انقلاب سیاسی به او خواهند پیوست. حمایت‌هایی هم از صورت گرفته است. برای مثال میزان حمایت مالی از او پس از حمایت سندرز از کلinton بسیار افزایش یافته و آمار او نیز در نظرسنجی‌ها افزایش کمی داشته است.

آیا جیل آستین می‌تواند بخش بزرگی از طرفداران سندرز را به‌سوی خود جذب کند؟

چنین اتفاقی در صورت وقوع، می‌تواند همچون انتخابات سال ۲۰۰۰ به شکست کاندیدای حزب دموکرات و پیروزی کاندیدای جمهوریخواه در انتخابات کمک کند. رخدادی که با پیروزی بوش در آن دوره، به جنگ در خاورمیانه و از بین رفتن ثبات در بخش مهمی از جهان منجر شد. حال با حضور دونالد ترامپ به‌عنوان کاندیدای جمهوریخواهان که تقریباً در همه زمینه‌ها نظرات تندتری از خانواده بوش دارد، می‌توان دریافت چرا برنی سندرز با همه تفاوت‌هایش با هیلاری کلinton، از او اعلام حمایت کرده است. اما گری جانسون، نماینده حزب لیبرترین، شانس بیشتری از جیل آستین دارد. حضور دونالد ترامپ به‌عنوان کاندیدای جنجالی حزب جمهوریخواه با موضوعی که موجب ناراضی بسیاری از رأی‌دهندگان معمولاً محافظه‌کار شده، سبب اقبال بیشتر برای گری جانسون شده است. او که در سابقه خود، پیروزی در انتخابات فرمانداری نیومکزیکو از سوی حزب جمهوریخواه را هم دارد، دومین باری است که شانس خود را برای انتخابات ریاست جمهوری امتحان می‌کند. او تاجر، نویسنده و سیاستمداری است که علاوه بر همه این‌ها، ورزشکاری موفق نیز به‌شمار می‌رود و توانسته به هفت قله مرتفع جهان صعود کند. او حتی در زمان فرمانداری نیز در مسابقات ماراتن و دوچرخه‌سواری شرکت کرده در سال ۲۰۰۵ در سانحه با پاراگلایدر دنده‌هایش شکست و برای التیام درد از ماری‌جوانا استفاده کرد. همین مسئله باعث شده که او یکی از مخالفان ممنوعیت استفاده از ماری‌جوانا باشد.



گری جانسون

سرنوشت انتخابات به دست مجلس نمایندگان خواهد افتاد تا آن‌ها از میان نامزدهای موجود، یک نفر را برای ریاست جمهوری و یک نفر را برای معاونت او انتخاب کنند. اینجاست که با توجه به اکثریت داشتن جمهوریخواهان در کنگره که بعید است به این زودی‌ها نیز تهدیدی متوجه آن شود، دست آن‌ها برای انتخاب رئیس جمهور باز خواهد بود و طبیعتاً گزینه آن‌ها، نه هیلاری کلینتون خواهد بود، نه گری جانسون و نه جیل آستین و ترامپ خواهد بود. ضمن اینکه سرنوشت یک صندلی خالی در دیوان عالی قضایی که می‌تواند تعیین‌کننده اکثریت داشتن یا نداشتن یکی از این دو حزب در دیوان عالی باشد نیز به سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری امسال گره خورده است که می‌تواند حتی از خود انتخابات امسال نیز مهم‌تر باشد چراکه این صندلی، پستی مادام‌العمر است و تنها در صورتی که یکی از قضات استعفا دهد یا از دنیا برود، امکان تغییر در آن وجود خواهد داشت.

به همین دلایل پیش گفته، بسیاری از رأی‌دهندگان دموکرات، ترجیح می‌دهند علی‌رغم مشکلاتشان با سیاست‌های کلینتون، از او حمایت کنند و حتی کاندیدایی همچون برنی سندرز، با درس گرفتن از تجربیات انتخابات سال ۲۰۰۰، به‌صراحت از کلینتون حمایت می‌کند تا جلوی فاجعه پروزی دونالد ترامپ را تا حد ممکن بگیرد؛ اما در این میان رأی‌دهندگان محافظه‌کار گزینه‌ای به جذابیت گری جانسون دارند که نه تنها دافعه مواضع جنجالی ترامپ را ندارد، مواضعش درباره آزادی‌های مدنی سبب محبوبیت او در میان جوانان نیز شده است. به نظر می‌رسد در انتخابات پیش رو، ممکن است حضور گری جانسون و جیل آستین برای هر دو کاندیدای احزاب اصلی، هیلاری کلینتون از حزب دموکرات و دونالد ترامپ از حزب جمهوریخواه چالش‌برانگیز باشد. نخستین گام در این راستا نظرسنجی‌های ملی است که می‌تواند در صورت به حدنصاب رسیدن یکی از این دو و داشتن حداقل ۱۵ درصد آرا، مناظره‌های انتخاباتی را جذاب‌تر و سرنوشت انتخابات را به مسیری نامعلوم هدایت کند. ■

در انتخابات سراسری ریاست جمهوری، نامزدی که ۲۷۰ رأی الکترال را کسب کند، به ریاست جمهوری خواهد رسید و میزان آرای مستقیم مردم در این میان نقشی نخواهد داشت. به همین دلیل در سال ۲۰۰۰، جورج بوش پسر، علی‌رغم کسب آرای مردمی کمتر از آل گور، به دلیل پیروزی در انتخابات ایالت فلوریدا با تنها چند صد رأی بیشتر، توانست به حدنصاب ۲۷۰ رأی الکترال دست یابد که عملاً مسیر سیاست‌های ایالات متحده و شاید تاریخ جهان را با جنگ‌های دوره ریاست جمهوری‌اش تغییر داد. در آن انتخابات، رالف نیدر، کاندیدای حزب سبز توانسته بود به رقیبی جدی تبدیل شده و بسیاری از آرای آل گور و دموکرات‌ها را به سید رأی خود بریزد. هنوز هم بسیاری از تحلیلگران سیاسی، رالف نیدر را مسئول شکست دموکرات‌ها در آن انتخابات می‌دانند؛ خصوصاً اینکه او تنها در ایالت فلوریدا چندین هزار رأی داشت که می‌توانست سرنوشت انتخابات را به کلی عوض کند.

همه این دلایل به کنار، خطر اصلی در این حقیقت نهفته است که اگر به هر دلیلی هیچ کاندیدایی نتواند به میزان ۲۷۰ رأی الکترال مورد نیاز برسد،

اعتقاد به آزادی‌های مدنی، اینترنت بدون سانسور و مخالفت با نظارت دولتی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های گری جانسون و حزب لیبرترین است که آن را برای بسیاری از جوانان خصوصاً آن‌ها که به مواضع اقتصادی راست‌گرا علاقه‌مندند، جذاب می‌کند. از مهم‌ترین مواضع حزب لیبرترین دخالت هرچه کمتر دولت در اقتصاد و آزادی‌های مدنی است. مسئولیت‌پذیری مالی از جانب دولت، تضمین بودجه متوازن، کاستن از مالیات و بدهی مالی دولت و اجتناب از هزینه کردن از کسری بودجه امری است که حتی راست‌گراترین سیاستمداران حزب جمهوریخواه هم توان اجرایی کردن آن را نداشته‌اند. او در سیاست خارجی نیز خواهان عدم مداخله دولتی و کاهش بودجه نظامی است. چنین موضوعی که سال‌ها پیش، ران پال و پسرش در میان جمهوریخواهان نیز پیگیری کرده‌اند، سبب محبوبیت گری جانسون در بسیاری از نظرسنجی‌ها شده است. او در نظرسنجی‌های چهارنفره با حضور هیلاری کلینتون، دونالد ترامپ و جیل آستین، عملکرد بسیار مناسبی داشته و در برخی از آن‌ها درصد آرای او به ۱۲ درصد نیز رسیده است. طبق قانون انتخاباتی آمریکا، اگر گری جانسون بتواند به ۱۵ درصد آرا در این نظرسنجی‌ها دست یابد، در مناظرات ریاست جمهوری شرکت داده خواهد شد که امری بی‌سابقه است و می‌تواند حتی در افزایش آرای او نیز تأثیر به‌سزایی داشته باشد. طبیعتاً جانسون با مواضع جوان‌پسند خود در مورد آزادی‌های اجتماعی برای بخشی از طرفداران کلینتون نیز جذاب خواهد بود. آرای گری جانسون در نظرسنجی‌های مشابه یک مؤسسه نشان می‌دهد که جانسون بخشی از آرای کلینتون را نیز به خود اختصاص می‌دهد. این مورد عجیب و بااهمیتی است؛ زیرا جانسون بیش از این رقیب ترامپ محسوب می‌شد و پیش‌بینی‌ها بر این بود که او تنها آرای ترامپ را کاهش خواهد داد.

قوانین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که عملاً به نوعی دموکراسی غیرمستقیم در انتخابات ریاست جمهوری منجر می‌شود، سبب شده که ظهور یک حزب سوم حداقل تا امروز، امری غیرممکن ارزیابی شود. از میان مجموع ۵۳۸ رأی الکترال ایالتی



جیل استاین

امریکای سندرز

بررسی جنبش سندرز و تردیدهای پیش رو

ظهور سندرز و ترامپ از دید بسیاری از تحلیلگران دور از انتظار بود، در حالی که پس از «جنبش تسخیر وال استریت» نشانه‌های بسیاری برای ظهور گفتمان‌های جایگزین دیده می‌شد. امروز، پس از گذشت بیش از یک سال از فرایند انتخابات آمریکا و با بررسی شواهد می‌توان ادعا کرد که ظهور سندرز و ترامپ پیش‌بینی شدنی بود. اما علل و آثار اتفاقی که در آمریکا رخ داد، قطعاً محدود به آمریکا نبوده و نخواهد بود. همان‌طور که جنبش تسخیر وال استریت به آمریکا محدود نماند.

در سراسر جهان، به‌خصوص در کشورهایی که از دو معضل خاص «افزایش مهاجرین» و «تشدید اختلاف طبقاتی» رنج می‌برند، نوعی تقابل دیده می‌شود. از طرفی نیروهای نزدیک به جریان‌های چپ همچون سندرز در آمریکا و کوربین در بریتانیا گفتمان خود را تبلیغ می‌کنند و از طرف دیگر نیروهای راست افراطی همچون لوپن در فرانسه، هتسن در استرالیا و ویلدر در هلند با پشتیبانی جریان‌های نئوفاشیست قدرت گرفته‌اند. پیروزی برگزیت (خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا) شاهدی بر این مدعاست که این تقابل جدی‌تر از آن چیزی است که به نظر می‌رسد. اما چهره‌های به‌تازده طرفداران حفظ بریتانیا در اتحادیه اروپا تنها نشان‌دهنده عمق فاجعه نیست، بلکه به واقعبینی تلخ‌تر (شاید شیرین‌تر) از برگزیت اشاره می‌کند. اینکه سیاست به شکل رایج آن دیگر از اقبال عمومی برخوردار نیست. اینکه اعتبار پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های رایج رسانه‌ها و تحلیلگران سیاسی، روز به روز کاسته می‌شود و روش‌های رایج ساختار مستقر قدرت برای کنترل افکار عمومی دیگر کارساز نیستند. اینکه مردم دیگر از هشدارهای میهمانان رسانه‌های اصلی وحشت نمی‌کنند و ابزار ارتباطات جمعی، امکانات آگاهی را برای آنان در ابعادی بسیار گسترده فراهم کرده است.

تسخیر رؤیای امریکایی

اعتقاد عمومی بر این است که شرایط ایالات متحده پس از بحران بزرگ اقتصادی در سال ۲۰۰۸ شباهت بسیاری به شرایط این کشور پس از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ دارد، اما تفاوت‌ها نیز کم‌شمار نیستند. نوآم چامسکی در سخنرانی یادبود هاوارد زین^۱ در جمع تظاهرکنندگان بوستون از شرایط ۱۹۲۹ چنین می‌گوید: «من سنم آن قدر قد می‌دهد که بحران بزرگ [۱۹۲۹] را به خاطر بیاورم. پس از چند سال اول، در میانه دهه ۱۹۳۰، با اینکه شرایط به‌وضوح بدتر از امروز بود، اما روحیه [مردم] کمی متفاوت بود. حسی، حتی در میان مردم بیکار وجود داشت که ما قرار است از این وضعیت خارج شویم. وضعیت بهتر خواهد شد... حال شرایط کمی متفاوت است. نوعی حس نومییدی فراگیر وجود دارد.»^۲

هرچند برای درک شرایط موجود نیازی به یادآوری بحران ۱۹۲۹ نیست و نمودهای این نومییدی از انتخاب ترامپ به‌عنوان کاندیدای حزب جمهوریخواه تا حمایت بی‌نظیر از سندرز دیدنی است. اگر طی یازده سال، با طرح نیو دیل (New Deal)^۳ روزولت بیکاری به ۱ درصد کاهش یافت و سهم ۱۰ درصد بالای پرداخت‌کنندگان مالیات از توزیع درآمد پیش از مالیات به پایین‌ترین حد خود در یکصد سال گذشته رسید،^۴ در مقابل برنامه‌های مترقی در بحران اخیر ارائه نشد. بر اساس تحقیقات به‌عمل آمده، در حال حاضر میزان ثروت ۰.۱ درصد بالای جامعه، به‌اندازه ثروت ۹۰ درصد پایین جامعه است.^۵ در چنین شرایطی عجیب نیست که بخشی از کارگران امریکایی در جبهه طرفداران ترامپ حضور یافته‌اند.

البته باید در نظر داشت که بذر این نومییدی، سال‌های پیش کاشته شده است. دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی، دهه‌های شکوفایی اقتصادی آمریکا بودند. توانمندی اقتصادی در کنار کنشگری مدنی باعث تغییرات بنیادینی در ساختار اجتماعی آمریکا شد. دهه ۷۰ اما با تغییری اساسی در اقتصاد همراه بود: دهه صنعتی‌سازی و برون‌سپاری تولید. سیاست‌های اقتصادی در این دهه موجب تمرکز شدید سرمایه در بخش مالی شد و

بهار ۲۰۱۵ بود که برنی سندرز در جمع کوچکی از خبرنگاران، مقابل ساختمان کنگره ایالات متحده، کاندیداتوری خود را برای رقابت‌های درونی حزب دموکرات اعلام کرد. خبر کاندیداتوری سندرز مایه تمسخر تمامی رسانه‌های جریان اصلی آمریکا شد. از دید این رسانه‌ها که در تمامی گزارش‌های خود کلیتون را کاندیدای بلامناع حزب دموکرات معرفی می‌کردند، سندرز رقیبی بدون شانس بود. دلیل رسانه‌ها واضح و کلیشه‌ای بود: «سندرز پیرمردی ۷۳ ساله است که خود را سوسیال‌دموکرات می‌نامد». طولی نکشید که پیش‌بینی رسانه‌ها اشتباه از آب درآمد. سندرز به شکل معجزه‌آسایی در نظرسنجی‌ها رشد کرد و رکورد کمک‌های مالی مردمی را به شکلی تاریخی جابه‌جا کرد، اما به این اتفاقات تاریخی در رسانه‌های جریان اصلی آمریکا پرداخته نشد و حتی ناچیز انگاشته شدند. سندرز طی چند ماه از «رقیب بدون شانس» به «کار خراب‌کن» و سرانجام به «رقیب واقعی» تبدیل شد.

در معرفی سندرز، سخن‌ها بسیار رفته است، اما آنچه سندرز را از سایر کاندیداهای ریاست‌جمهوری متمایز می‌کند، وجود جنبشی مردمی و بسیار پویاست که در تمامی مسیر کاندیداتوری به حمایت از سندرز پرداخته است. جنبشی که حول شعار «انقلاب سیاسی» سندرز شکل گرفت و از حدود سندرز فراتر رفت.

آیدین طوافی

این تمرکز مالی تمرکز سیاسی را به ارمان آورد و پیوند سیاست و اقتصاد وارد مرحله جدیدی شد. طی چندین دهه گذشته دو سوی این پیوند یکدیگر را قدرتمندتر و فاسدتر کردند. حلقه معیوبی که هدفی جز این نداشت. قوانینی همچون «انسان‌نگاری ابرشرکت‌ها»^۶ از سوی قانون‌گذاران به تصویب رسیدند و از سوی دیگر با افزایش افسارگسیخته هزینه‌های انتخاباتی و تبدیل شدن «رقابت انتخاباتی» به نوعی صنعت غیررسمی، صندلی‌ها و مناصب به حامیان بخش مالی تعلق یافتند. احزاب بزرگ آمریکا به بنگاه‌های مالی تبدیل شدند. کنگره، محل تجمع لابی‌گران صنایع مختلف شد. سیاست‌گذاری‌ها از افکار عمومی فاصله گرفتند. کارگران بسیاری از کار بیکار شدند و به واسطه نیروی کار ارزان قیمت در خارج از آمریکا، ثروتمندان و سیاست‌مداران سلطه خود را بر حداقل دستمزد حفظ کردند. سندیکاها و اصناف کارگری به شدت تضعیف شدند و حمایت‌ها از کارگاه‌های تولید محلی به شدت کم شد.

حزب جمهوریخواه با بهانه کوچک کردن دولت تمامی طرح‌های رفاهی را از میان برداشت و معافیت‌های مالیاتی سرسام‌آوری را برای شرکت‌های پتروشیمی تصویب کرد. برخی معتقدند که تلاش اعضای حزب جمهوریخواه برای نفی «بحران تغییرات اقلیمی» ریشه در ارتباط عمیق اقتصادی این حزب با ابرشرکت‌های نفتی دارد. وضعیت در حزب دموکرات نیز مشابه است. در ایمیل‌هایی که اخیراً ویکی‌لیکس منتشر کرده است، به صراحت از دریافت «دسترسی» در ازای «کمک مالی» سخن گفته می‌شود.

در این میان نقش ابرشرکت‌های فناوری اطلاعات نیز پررنگ بوده است. ابرشرکتی چون گوگل در چند سال گذشته، میلیون‌ها دلار خرج لابی‌های سیاسی کرده است. لابی‌گران این شرکت حداقل ۴۲۷ بار در بازه زمانی سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ با مقامات کاخ سفید دیدار داشته‌اند.^۸ هرچند یکی از وب‌سایت‌های این ابرشرکت بزرگ، «یوتیوب» در کنار سایر ابزارهای ارتباط جمعی نقش مهمی در تغییرات اجتماعی و ایجاد ناامیدی نسبت به ساختار مستقر قدرت^۹ ایفا کرده است. رسانه آنلاین، مرفی و مستقلی همچون ترک‌های جوان^{۱۰} که در یوتیوب بیش از ۳ میلیون مخاطب دارد، توانسته است در چند سال گذشته مخاطبان بیشتری را نسبت به رسانه‌های جریان اصلی به خود جذب کند. مردم و کنشگران در چند سال گذشته توانسته‌اند با به کارگیری ظرفیت‌های شبکه‌های مجازی همچون «توییتر» و «ردیت»، به بسیج مردمی و آگاهی‌بخشی در سطحی بسیار وسیع بپردازند (می‌توان گفت که افزایش استفاده از شبکه‌های مجازی یکی از دلایل اصلی اقبال عمومی سندرز بوده است). به همین دلیل است که نمودهای ناامیدی و نارضایتی عمومی در چند سال گذشته بیش از پیش دیده می‌شوند. جنبش تسخیر، اولین نمود بزرگ این نارضایتی عمومی بود. جنبش تسخیر که برخلاف نامش جنبشی مسالمت‌آمیز بود، به سلسله اعتراضات و گردهمایی‌هایی اشاره دارد که از ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ آغاز شد و به بیش از ۸۱ کشور جهان سرایت کرد. مهم‌ترین محور این جنبش، اعتراض به نابرابری اقتصادی است و معروف‌ترین شعار

این جنبش «ما ۹۹ درصد هستیم» است. این شعار به تمرکز سرمایه در میان ۱ درصد بالای جامعه اشاره دارد.^{۱۱} از دیگر محورهای این جنبش ضدیت با جنگ، تأکید بر مسائل زیست‌محیطی و تأکید بر لزوم خروج سرمایه از سیاست است. جنبش تسخیر سه سال پس از بزرگ‌ترین سقوط اقتصادی ایالات متحده در بازار مسکن و در پاسخ به آن شکل گرفت. سقوطی که به از دست رفتن ۱۶۰۰۰ میلیارد دلار سرمایه خانوادگی آمریکایی منجر شد.^{۱۲}

به دید بسیاری از تحلیلگران جنبش تسخیر شیطنتی کم‌دوام از سوی تعدادی جوان آرمان‌خواه بوده است که به فرجامی نرسید، اما آنچه از نظرها پنهان می‌ماند و یا در بررسی ماجرا عاملان گم می‌شود، حتی اگر اثرات این جنبش نادیده گرفته شود، عواملی است که به شکل‌گیری جنبش منجر شدند. عواملی که ساختار مستقر قدرت از به رسمیت شناختن آن‌ها سر باز می‌زند یا به شکلی آن‌ها را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. این برخورد اگر از تحلیل اشتباه شرایط منتج شده باشد، نتیجه‌ای جز زیان عمومی نخواهد داشت. بسیاری از رسانه‌های جریان اصلی پیش از فراندوم برگزیت، خروج بریتانیا را غیرممکن ارزیابی می‌کردند. تحلیلی مشابه در امریکا کاندیداتوری ترامپ را غیرممکن ارزیابی می‌کرد.

درباره جنبش تسخیر نیز چنین برخوردی از سوی رسانه‌ها و ساختار قدرت با مطالبات جنبش صورت گرفت. کوچک‌ترین اقدامی در جهت اقناع طرفداران جنبش صورت نپذیرفت. تحلیل‌ها بر این بود که این مطالبات دیگر در جریان اصلی امریکا راهی باز نخواهند کرد، اما ۴ سال پس از سرکوب جنبش، سندرز با شعارهایی مشابه آنچه در جنبش تسخیر سر داده شد، با به عرصه انتخابات گذاشت و بسیاری از مردم و اعضای این جنبش را در ستاد انتخاباتی خود فعال کرد.

انقلاب سیاسی سندرز؛ برای مردم، توسط مردم

«زندگی اخلاقی چه معنایی دارد؟ هنگامی که ما از اخلاق سخن می‌گوییم و هنگامی که از عدالت سخن می‌گوییم، باید به صرافت بیفتیم که عدالتی وجود ندارد. هنگامی که تعداد کمی سرمایه‌ای بسیار دارند و تعدادی بسیار سرمایه‌ای کم... عدالتی در کار نیست وقتی یک‌دهم یک درصد بالای صاحبان درآمد ثروتی در حدود ۹۰ درصد پایین دارند.»^{۱۳}

طرفداران سندرز او را به یک مشخصه بارز می‌شناسند: جرئت بیان حقیقت. در شرایطی که اختلاف طبقاتی شدیداً دامنگیر جامعه امریکاست و احزاب بزرگ به بنگاه‌های معاملات امتیازات سیاسی بدل شده‌اند، سندرز با شوری باورنکردنی احساس خطر می‌کند و در مقابل قوی‌ترین دستگاه‌های سیاسی امریکا می‌ایستد. بخش مالی را به چالش می‌کشد و از وال‌استریت می‌خواهد تا سهم عادلانه خود از مالیات را بپردازد. او از هیچ شرکت یا ابرشرکتی کمک دریافت نمی‌کند، تمام سرمایه ستاد انتخاباتی او را مردم عادی تأمین می‌کنند.

«مدیرعاملان شرکت‌های بزرگ چندملیتی شاید هیلاری را بیسندند، اما آن‌ها هرگز من را نخواهند پسندید و وال‌استریت حتی کمتر از آن‌ها من را می‌پسندد...»^{۱۴}

جملات او بخش بزرگی از جوانان و کنشگران مدنی را به سوی خود جذب می‌کند. سندرز تفاوتی اساسی با دیگر رقبای خود دارد؛ او چندین دهه بر مواضع خود استوار بوده است. نه می‌توان به او تهمت عوام‌فریبی زد و نه می‌توان او را فرصت‌طلب نامید. او هر آنچه را بازگو می‌کند، باور دارد و جوانان دل‌زده از سیاست با حضور او امیدوارانه به مشارکت می‌پردازند. او پدر بزرگی است که جوان‌پسندانانه صحبت می‌کند، از جنس سیاستمداران رایج نیست. او نیز مانند جماعت طرفدارش آرمانگرا و سرشار از رؤیاست. «آینده‌ای درخور باور»^{۱۵} پیغام اوست به تمامی آن‌هایی که مسیری در مقابل خود نمی‌بینند.

«چرا ما مردم را برای انجام کار درست و تحصیل مجازات می‌کنیم؟ ما باید به مردم [بابت تحصیل] پاداش بدهیم، نه اینکه آن‌ها را مجازات کنیم»^{۱۶}

او در میان مردم قرار می‌گیرد و درد آن‌ها را روایت می‌کند، دردی از جنس واقعیت. از احترام و کرامت سالمندان می‌گوید، از رنج خانواده‌هایی که درآمد پایینی دارند. از مادرانسی که قادر به خرید هدیه کریسمس برای کودکان خود نیستند، از مردمی که فراموش شده‌اند، از دانشجویانی که باید تمام عمر خود را صرف بازپرداخت شهریه دانشگاهشان کنند. از حق درمان رایگان. «تمام فرزندان خدا، نیازمند و رنج‌دیده، این حق را دارند که وقتی بیمارند به پزشک مراجعه کنند.»^{۱۷}

برخلاف رقیبش مخالف دخالت در امور دیگر کشورهاست. از مذاکره و رابطه دیپلماتیک با ایران



می‌گوید و برای اولین بار از عواقب منفی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در منطقه خاورمیانه می‌گوید. وقتی طرفدارانش از او می‌خواهند که موضع روشن‌تری درباره فلسطین اتخاذ کند، از حقوق پایمال‌شده مردم غزه می‌گوید و تنها نامزد «یهودی» تاریخ امریکا می‌شود که در اجلاس آپیک شرکت نکرده است. در حالی که رسانه‌ها بر طبل تروریسم می‌کوبند، او از تغییرات اقلیمی می‌گوید و از اینکه چه خطر بزرگی جهان را تهدید می‌کند. سنדרز خط قرمزی بسیاری را در یک‌ساله گذشته جابه‌جا کرده است.

هرچند آنچه او نام «انقلاب» بر آن گذاشت، به معنی واقعی کلمه انقلاب نیست، اما حضور سنדרز موجب تغییراتی بنیادین را در نگرش سیاسی مردم امریکا فراهم کرد. او گفتمان سیاسی را تغییر داده است. نشانه‌های این تغییر از شکستن تابوی سوسیالیسم تا شکستن رکورد تاریخی کمک‌های مردمی انکارناپذیرند.

سنדרز در قامت یک کنشگر

حضور سنדרز در کنوانسیون حزب دموکرات بیش از اینکه حضور یک کاندیدای ریاست‌جمهوری باشد، حضور یک کنشگر سیاسی بود که قصد ایجاد تغییر در گفتمان حزب دموکرات را دارد. هرچند حزب دموکرات با برخورد سلیبی و نامحترمانه موجب رنجش بسیاری از طرفداران سنדרز شد، اما کلیت سخنرانی‌ها و محتویات کنوانسیون نشان از تأثیرات بسیار سنדרز و جنبش او داشت.

نقش کنشگرانه سنדרز زمانی بیش از پیش مشهود شد که او در مقام رهبری سیاسی (و نه کاندیدایی که پس از این انتخابات به تلاش‌هایش خاتمه می‌دهد) پشت تریبون قرار می‌گیرد و از هیولاری کلیتون حمایت می‌کند. او در شروع صحبت‌هایش از ادامه «انقلاب سیاسی» در قالب مؤسسه‌های غیرانتفاعی به نام «انقلاب ما» سخن می‌گوید و با این کار از یک کاندیدا به یک کنشگر تغییر نقش می‌دهد. سنדרز در میان اشک‌های طرفدارانش می‌گوید که این انتخابات برای انتخاب اشخاص نیست و به مسائل حساسی چون نابرابری اقتصادی، تغییرات اقلیمی و نقش پول در سیاست ارتباط دارد. سنדרز در حقیقت تلاش می‌کند تا مسیری که به‌وجود آمده است از بین نرود. او به‌خوبی می‌داند که گزینه سومی در این انتخابات در کار نیست و

انتخاب میان کلیتون و ترامپ است. تمرکز اصلی او و اطرافیانش بیشتر بر اهداف بلندمدتی است که بارها مطرح کرده‌اند.

در طول یک سال گذشته سنדרز دو هدف عمده را پیگیری کرده است: ۱. افزایش مشارکت جوانان؛ ۲. تغییر گفتمان جریان اصلی در رسانه‌ها و حزب دموکرات. او در هدف اول بسیار موفق بوده و در هدف دوم نیز نشانه‌های زیادی از موفقیت وجود دارد.

تغییر روایت

در هر نوعی از تقابل، «روایت» نشان‌دهنده وضعیت طرفین تقابل است. انتخاب واژگان و طرز بیان اتفاقات می‌تواند اطلاعات زیادی را درباره موقعیت نگارنده یا راوی در اختیار مخاطب قرار دهد. تغییر در روایت شاید بی‌ارزش به نظر برسد، اما نشان‌دهنده این نکته است که راوی برای اقناع مخاطب مجبور به تغییر روایت شده است. این اثر بزرگی است که زیرپوست رخدادها را خیرساز رشد می‌کند تا به کلی روایت را تغییر دهد.

به عبارت دیگر، تغییر روایت راوی نشان‌دهنده ایجاد نوعی دغدغه در مخاطب است. این خود به‌تنهایی یک پیروزی بزرگ برای جنبش‌هایی است که به آگاهی‌بخشی و آموزش تکیه دارند. سنדרز و امثال او به‌خوبی نقش رسانه‌ها را در آگاهی‌بخشی عمومی می‌شناسند، به همین جهت است که سنדרز همواره این نقد را متوجه رسانه‌های جریان اصلی کرده است که چرا به‌جای مسائل حاشیه‌ای، به مسائل مهم‌تری نمی‌پردازند.

یکی از پیروزی‌های جنبش سنדרز نیز تغییر روایت جریان اصلی رسانه‌ها بود. سنדרز از ابتدایی‌ترین روزهای رقابت‌های انتخاباتی به جنگ ساختار مستقر در قدرت و رسانه رفت. او بارها و بارها در سخنرانی‌ها، در مصاحبه‌ها و در مناظره‌ها از این ساختار مستقر (Establishment) یاد کرد. نتیجه جست‌وجوی عبارت Establishment در موتور جست‌وجوی گوگل نشان‌دهنده این است که استفاده از این عبارت در رسانه‌های امریکا در سال ۲۰۱۵، حدود دو برابر مقدار سال گذشته آن و در بازه زمانی ژانویه ۲۰۱۶ تا آگوست ۲۰۱۶، بیش از پنج برابر مقدار سال ۲۰۱۵ بوده است. همچنین میزان استفاده این عبارت در بازه زمانی ژانویه ۲۰۱۶ تا آگوست ۲۰۱۶، نزدیک به دو برابر

مجموع کل استفاده از این عبارت طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ بوده است.

همچنین درباره تغییرات اقلیمی که سنדרز آن را خطرناک‌ترین تهدید علیه بشریت می‌داند، میزان استفاده از عبارت «Climate Change» در سال ۲۰۱۶، ۴ برابر مجموع استفاده آن در بازه سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ بوده است. این عبارت در سال جاری، حدود ۱۹/۵ میلیون بار در رسانه‌ها به کار رفته است.

تربیده‌های پیش‌رو

بخشی از طرفداران سنדרز و بخشی از منتقدانش حمایت او از کلیتون را خیانت به جنبش تلقی کردند، اما باید در نظر داشت که سنדרز همواره کنشگری عقلانی (محافظه‌کار) در این گونه موارد بوده است. اگر کسی انتظار دیگری از او داشته است، در شناخت شخصیت او دچار اشتباه شده است. سنדרز سال ۲۰۰۴ از «ارالف نیدرا»، کاندیدای حزب سبز می‌خواهد که از انتخابات کنار بکشد تا به «جان کری»، نامزد حزب دموکرات ضربه‌ای وارد نکند.^{۱۸} او طی رقابت‌های انتخاباتی نیز بارها تا کید داشته است که تمام تلاش خود را برای شکست دونالد ترامپ خواهد کرد. سنדרز همواره این‌گونه اندیشیده است و اگر کمی انصاف به خرج دهیم، شکست ترامپ از طریق حزب سوم در این دوره امکان‌پذیر نیست. در نتیجه این سؤال مطرح می‌شود که چطور با وجود عنوان کردن این مسئله از سوی سنדרز از ابتدایی‌ترین روزهای رقابت، سنדרز خیانت‌کار محسوب می‌شود؟

اما پرسش‌های جدی درباره انتخاب رئیس‌جمهور بعدی امریکا مطرح است. از یکسو کلیتون با روحیه نظامی‌گری و از سوی دیگر ترامپ با خلق‌و‌خوی فاشیستی، انتخاب بسیار مشکلی را در مقابل نیروهای مترقی امریکا قرار داده‌اند. مشارکت نکردن در چنین انتخاباتی که از سوی نیروهای انقلابی امریکا پیشنهاد می‌شود، به معنی فراموش کردن قدرت عظیم رئیس‌جمهور ایالات‌متحده است.

مشخصه بارز این انتخابات، عدم قطعیت در پیش‌بینی آینده است. تمام کسانی که به تحلیل شرایط فعلی امریکا می‌پردازند، در عین پذیرش شرایط ویژه این دوره، تحلیل‌هایی کلیشه‌ای از شرایط ارائه می‌کنند. این مسئله برای تحلیلگران ایران که با توجه به توافق اخیر موقعیت ویژه‌ای در سیاست خارجه امریکا دارند بیش از پیش مایه نگرانی است.

کلیتون، با توجه به رابطه تنگاتنگ مالی با عربستان سعودی، حمایت سرسختانه از اسرائیل و علاقه شدید به دخالت نظامی در دیگر کشورها گزینه مطبوعی برای کشورهای منطقه نیست. از طرف دیگر، ترامپ با مواضع نئوفاشیستی و نداشتن ثبات در موضع‌گیری به‌خصوص در مواردی همچون حمایت نظامی اسرائیل نگرانی‌های دیگری را متوجه جهان می‌کند. از طرفی، از دیدگاه سیاست داخلی پیروزی ترامپ به معنای قدرت‌یافتن نژادپرستان سفیدپوست است. این مسئله در کشوری که از تقابل نژادی بسیار عمیقی رنج می‌برد دور از ذهن نیست. نمونه‌هایی دیگر نیز در جهان در حال رخ دادن است. کافی است نگاهی به بریتانیا یک هفته پس از فرارندوم برگریست بیندازیم. منازعات نژادی



طرفداران برنی سنדרز در کنوانسیون حزب دموکرات

در هفته ابتدایی پس از فرماندوم به میزان بسیاری افزایش داشته‌اند.^{۱۹}

به هر نحو، کلیتون و ترامپ، گزینه‌های نهایی انتخابات آمریکا هستند. انتخاب شخص سومی در این رقابت، بسیار دور از ذهن است. در چنین شرایطی، سندرز، در قامت یک کنشگر و همچنین دیگر کنشگران آمریکایی باید به چند تردید جدی پاسخ دهند.

اول اینکه در صورت انتخاب کلیتون به‌عنوان رئیس‌جمهور، آیا نیروهای مرفی آمریکا توان ایستادگی مقابل تصمیمات نظامی او را دارند؟ پاسخ سندرز به این سؤال پیشاپیش مشخص است. او معتقد است که انتخاب کلیتون حداقل فضا را برای اعتراض فراهم می‌کند، در حالی که با روی کار آمدن ترامپ مسیر جنبش به کلی تغییر خواهد کرد و معطوف به مسائلی همچون تقابل نژادی خواهد شد.

دوم اینکه آیا خطر نفوشتیسم در جهان و در ایالات متحده جدی است و با انتخاب ترامپ به‌سرعت آن افزوده خواهد شد؟ اگر فاشیسم دهه ۳۰ میلادی به مرگ ۵۰ میلیون انسان ختم شد، آیا نیروهای نفوشتیست

در قرن ۲۱، قادر به ایجاد چنین فاجعه بزرگی هستند؟ آیا اثرات مخرب ترامپ بیشتر از کلیتون است؟

پی‌نوشت:

۱. هورارد زین (Howard Zinn) تاریخ‌نگار، دانشمند سیاسی، منتقد اجتماعی، فعال ضد جنگ و نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی بود. او بیش از ۲۰ عنوان کتاب در طول عمر خود نوشت که کتاب تاریخ مردمی ایالات متحده معروف‌ترین و پر فروش‌ترین آن‌هاست. فلسفه زین مخلوطی از مارکسیسم، آنارشیزم، سوسیالیسم و سوسیال‌دموکراسی است. او از دهه ۱۹۶۰ به این طرف در جنبش‌های حقوق مدنی و ضد جنگ در آمریکا فعال بوده است.

۲. Noam Chomsky Speaks to Occupy - AlterNet
۳. نیو دیپل (New Deal) نام برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی است که فرانکلین روزولت در بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ به اجرا درآورد.

۴. البته در سال ۱۹۵۳، سهم ۱۰ درصد بالای پرداخت کنندگان به نسبت سال ۱۹۴۴، ۰.۲ درصد کمتر شد که به دلیل ناچیز بودن تفاوت در مقیاس یکصد ساله در این متن برابر در نظر گرفته شد.

۵. The Guardian, "US wealth inequality - top ۱% worth as much as the bottom 90%".

۶. نقل به مضمون از سخنرانی چامسکی. Noam Chomsky Speaks to Occupy - AlterNet

V. Corporate Personhood

۸. Intercept, The android administration

۹. ساختار مستقر قدرت به‌عنوان معادل فارسی عبارت Establishment استفاده شده است.

۱۰. The Young Turks

۱۱. یکی از نموده‌های این تمرکز اداره بودجه کنگره ایالات متحده است. بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷، سود پس از پرداخت مالیات در ۱ درصد بالا حدود ۲۷۵ درصد بوده، در حالی که برای ۹۹ درصد دیگر بین ۱۸ تا ۶۵ درصد است.

۱۲. All The Wealth We Lost And Regained Since The Recession Started - NPR

۱۳. برنی سندرز، سخنرانی در دانشگاه لیبرتی.

۱۴. برنی سندرز، مناظره دسامبر ۲۰۱۵.

۱۵. A future to believe in

۱۶. منظور از مجازات بدهی‌های دانشجویی هنگامی است که در چند سال گذشته به یکی از مشکلات جوانان تحصیل‌کرده تبدیل شده است؛ برنی سندرز، مارس ۲۰۱۶.

۱۷. برنی سندرز، سخنرانی در دانشگاه لیبرتی.

۱۸. کریس هجز، مناظره با رابرت رایش، برنامه دموکراسی‌ناو (Democracy Now).

۱۹. NPR - After Brexit Vote, U.K. Sees A Wave Of Hate Crimes And Racist Abuse

سیاست‌های تهاجمی عربستان

سوریه نمونه‌ای است که به‌روشنی می‌توان سیاست‌های تهاجمی عربستان را در آن مشاهده کرد. عربستان در واقع با آموزش، تجهیز و پشتیبانی از گروه‌های تروریستی همچون داعش می‌خواهد با نفوذ محور مقاومت (هلال شیعی به تعبیر شاه اردن) به رهبری ایران مقابله کند، اما این استراتژی نادرست باعث شده نه تنها گروه‌های مورد حمایت عربستان در عرصه میدانی شکست‌های متعدد متحمل شوند، اکنون که بر همگان آشکار شده عربستان حامی این گروه‌هاست بر وجهه بین‌المللی سعودی‌ها نیز به شدت خدشه وارد شود.

در یمن نیز وضعیت مشابهی وجود دارد. در ابتدا عربستان با ایراد این اتهام که حوثی‌ها از جانب ایران حمایت می‌شوند، تلاش کرد ائتلافی از کشورها را برای حمله به یمن گرد آورد. پس از اینکه حتی مصر و پاکستان نیز حاضر نشدند در این ائتلاف شرکت کنند، عربستان خود حملات هوایی به حوثی‌ها را آغاز کرد. پس از کشتار وسیع غیرنظامی‌ها که اکنون به حدود ۱۰۰۰۰ نفر رسیده است و عملاً بدون اینکه عربستان به هیچ‌یک از اهداف خود دست‌یافته باشد، این کشور تنها در تلاش است به‌نوعی از این باتلاقی که به دست خود ایجاد کرده خارج شود.

در واقع با توجه به آموزش نیروهای وهابی در گستره‌ای از بوسنی تا اندونزی و سرمایه‌گذاری سه دهه‌ای بر این امر و نیز تحرکات سعودی‌ها در منطقه از جمله در سوریه و یمن، می‌توان به این نتیجه رسید که عربستان فقط پس از به قدرت رسیدن ملک سلمان نیست که شیوه‌ای تهاجمی برای سلطه بر منطقه اتخاذ کرده است. ضمن اینکه رابطه و همکاری با رژیم صهیونیستی از جانب عربستان و تجهیز و پشتیبانی از گروه‌های تروریستی نشان‌دهنده این موضوع است که سعودی‌ها اساساً از هیچ نوع پرنسیپی در سیاست خارجی بهره نمی‌برند.

توجه به این نکته نیز لازم است برخلاف عربستان که قصد تحمیل خود به کشورهای منطقه را دارد، دولت‌های سوریه و عراق بارها اعلام کرده‌اند حضور و کمک ایران در این دو کشور به درخواست مقامات این کشورها بوده است. در واقع بهترین پاسخ در برابر اتهامات عربستان درباره ایران را می‌توان در سخنان بهرام قاسمی، سخنگوی وزارت خارجه ایران، یافت: «کشوری که خود مدعی طالبان، القاعده و داعش است، نمی‌تواند ایران را به دخالت و جنگ‌افروزی در منطقه متهم کند.» ■

عادل الجبیر، وزیر خارجه عربستان در سناریویی تکراری مرتباً ایران را به دخالت در منطقه متهم می‌کند. عده‌ای از تحلیلگران همچون سوزان ملونی از مؤسسه بروکینگز معتقدند پس از به قدرت رسیدن ملک سلمان در سال ۲۰۱۵، این کشور رویکرد تهاجمی در قبال ایران در پیش گرفته است. با وجود اینکه این ادعا درست به نظر می‌رسد، پرسش اساسی این است که آیا به‌تازگی رویکردی تهاجمی در دستور کار عربستان قرار گرفته یا رویکرد عربستان در قبال ایران از پیش هم تهاجمی بوده و اکنون تهاجمی‌تر شده است؟

طبق اسناد ویکی‌لیکس، ملک عبدالله در آوریل ۲۰۰۸ به رایان کروکر، سفیر ایالات متحده در عراق، و ژنرال دیوید پترائوس گفته بود: «سرافعی را قطع کنید.» اشاره او در واقع تقاضا از امریکایی‌ها برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران بود. منابع خبری در سال ۲۰۰۵ به طرز مبهمی از سلسله ملاقات‌های بندر بن سلطان، رئیس دستگاه امنیتی عربستان T و مثر داگان، رئیس موسسات T خبر دادند. همان‌طور که بعدها فاش شد، موضوع اصلی این ملاقات‌ها همکاری عربستان و رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از نفوذ منطقه‌ای ایران بود. مشخص است که محصول سیاست‌های نادرست و تهاجمی عربستان در برابر ایران، سال‌ها پیش این کشور را به آنجا رسانده بود که حتی با صهیونیست‌ها نیز همکاری کند.

اما نکته اساسی اینجا است که اصرار عربستان به رویاهای سلطه‌گرایانه خود در منطقه و تلاش برای به حاشیه‌راندن ایران حتی به سال‌های مورد اشاره نیز محدود نمی‌شود. طبق گفته توماس فریدمن، از نویسندگان نیویورک‌تایمز عربستان برای اعمال نفوذ در منطقه از دهه ۷۰ میلادی میلیاردها دلار صرف گسترش وهابی‌گری کرده است. کترین ونیزر، سفیر اسبق آمریکا، در یادداشتی در سال ۲۰۰۷ می‌نویسد: «سعودی‌ها برای تبلیغ وهابیسیم فقط در دو دهه گذشته ۸۷ میلیارد دلار هزینه کرده‌اند که بخش اصلی این پول برای مدارس و مؤسسات مبلغ وهابیسیم صرف شده است.» در تمام این سال‌ها آموزش وهابی‌گری از بوسنی تا اندونزی برای این بوده که سیاست‌های مخرب سعودی‌ها پیش برود.



هادی عبادی



در آینه رسانه‌ها ایران

عواقب ده‌گانه بحران‌های جاری خاورمیانه

- تحلیل‌های زیادی درباره وضعیت ژئوپولیتیک جدید در خاورمیانه منتشر شده است؛ اما از نظر من نتیجه استمرار وضعیت کنونی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:
- ۱- گسترش تروریسم در منطقه و صدور آن به سایر کشورهای جهان،
 - ۲- نهادینه‌شدن جنگ داخلی در برخی از کشورهای اسلامی منطقه و توسعه آن به سایر کشورها،
 - ۳- عمیق‌تر شدن اختلافات و گسترش دامنه برخوردهای قومی و مذهبی به‌ویژه بین شیعه و سنی،
 - ۴- افزایش خصومت و تنش بین قدرت‌های جهان اسلام همچون عربستان و ایران،
 - ۵- به‌هدر رفتن ذخایر، توان و ظرفیت کشورهای اسلامی و به‌ویژه ارتش‌های جهان اسلام،
 - ۶- تجزیه برخی از کشورهای اسلامی منطقه،
 - ۷- افزایش تفرقه و نهایتاً فروپاشی سازمان‌ها و اتحادیه‌های اسلامی همچون اتحادیه عرب و سازمان همکاری‌های اسلامی،
 - ۸- افزایش مهاجرت سرمایه‌های انسانی از خاورمیانه و خالی شدن منطقه از نیروهای متخصص،
 - ۹- خروج سرمایه از کشورهای منطقه و سرازیر شدن آن به سایر کشورها به‌خصوص غرب،
 - ۱۰- استیصال ملت‌های خاورمیانه و فروپاشی قدرت‌های اسلامی در خاورمیانه.
- به نظر من چنین وضعیتی می‌تواند به خاطر بی‌کفایتی حاکمان منطقه با نفوذ سازمان‌های اطلاعاتی دشمن باشد یا هر دو. من نگران اجرای سناریوی بزرگی در منطقه هستم که ظاهر آن رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه و باطن آن فروپاشی قدرت‌های اسلامی منطقه خاورمیانه باشد. سناریویی که در نهایت جهان اسلام بازنده و اسرائیل برنده نهایی خواهد بود.
- منبع: شفقنا تاریخ: ۹۵/۵/۲۰**
نویسنده: حسین موسویان

آنچه مخالفان توافق اتمی در آمریکا باید بدانند

در دوره شش‌ماهه پس از اجرای توافق هسته‌ای، ایران منافع مهمی را به دست آورد، دوبرابر شدن صادرات نفت، جذب ۳.۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی، دستیابی به ۳۰ میلیارد دلار از دارایی‌های بلوکه‌شده، اتصال مجدد به شبکه سوئیفت و برقراری روابط با بیش از ۴۰۰ بانک خارجی. با این حال، زمانی که تهران از بانک‌های بزرگ بین‌المللی خواست تا قراردادهای سرمایه‌گذاری و بازرگانی را که با هدف تسریع توسعه اقتصادی ایران منعقد کرده‌اند تسهیل کنند با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شود. این مشکلات، دو وجه دارند: نخست، محدودیت تهاتر بانکی با دلار آمریکا برای ایران بر سر جای خود باقی است و بانک‌های خارجی تمایل ندارند تا تراکنش‌های مربوط به ایران را با این ارز انجام دهند. این امر بانک‌ها را از تسهیل در اجرای قراردادهای بزرگ تجاری و عودت دارایی‌های بلوکه‌شده ایران بازمی‌دارد. دوم، سرمایه‌گذاران و بانک‌های بین‌المللی به دلیل ترس از گرفتار شدن در چنبره تحریم‌های باقی‌مانده آمریکا یا هراس از تحمیل تحریم‌های جدید در آینده، کماکان سرمایه‌گذاری خود را در خطری بالقوه می‌بینند و از معامله با ایران پرهیز می‌کنند.

مخالفان برجام از ایجاد فضای هراس‌افکنی استفاده کرده‌اند تا مانع بهره‌مندی مؤثر ایران از مزایای تسهیل تحریم‌ها شوند.

همه چیز در شرف تغییر

عراق و سوریه‌ای دیگر بعد از فتح موصل و حلب در انتظار است

یکی از سیاستمداران عرب با اظهاراتش مرا شوکه کرد. او گفت: «داعش تا الآن موفق شده است دو هدف بزرگ و خطرناک را محقق کند: ویران‌ساختن اعراب سنی عراقی و نابود کردن انقلاب سوریه. حالا چه این دو هدف واقعاً اهداف داعش بوده است یا نه، نتیجه‌ای است که این گروه در عراق و سوریه گرفته است.»

داعش اولویت‌ها را تغییر داد و قدرت آمریکا را ضعیف کرد تا آنجا که دیگر نمی‌توانست به نقش ایران در عراق اعتراض کند، حتی از این فراتر به حضور ایران در عراق تمایل پیدا کرد. داعش موازنه‌های داخلی عراق را برای دهه‌ها شاید هم بیشتر شکست. این مناطق عرب سنی هستند که عملاً در معرض کوچ اجباری، ویرانی و تغییرات دموگرافیک قرار گرفته‌اند. پس از آن بود که صحبت از تغییرات در مرزهای استان‌ها به وجود آمد به گونه‌ای که استان الانبار آن قدر ضعیف می‌شود که به گذرگاه امنی برای ایران تبدیل می‌شود که می‌تواند در آن نفوذ کند. این تغییر ساده‌ای نیست. بعد از جنگ موصل وجود اعراب سنی در معادلات عراق شبیه ذکور خواهد بود. این به معنای ولادت عراق دیگری غیر از آن چیزی است که می‌شناسیم.»

این سیاستمدار عرب درباره سوریه، گفت: «استیلا داعش بر انقلاب سوریه باعث مرگ این انقلاب شد و حامیان و افراد متمایل به آن را ترساند، به‌ویژه با وجود جبهه النصره. این استیلا اولویت‌ها را تغییر داد و سبب شد که گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به ایران به این بهانه جریان رویارویی با تکفیری‌ها را پیش ببرند.

موج پناهندگان به اروپا و به همراه آن‌ها هجوم «انفرادی گرگ‌ها» [منظور افراد تروریستی وابسته به داعش و دیگر گروه‌هاست] کشورهای غربی را نگران کرد و اولویت‌های آن‌ها را هم تغییر داد.

پس از آن تغییر مهم دیگری هم رخ داد و آن اتفاقی بود که در ترکیه افتاد. اولویت‌های رجب طیب اردوغان نیز تغییر کردند. پیش از آنکه سلطان حلب را محاصره کند قیصر آن را محاصره کرد.»

بعد اشاره کرد که این تصویر جدید از عراق و سوریه بر موازنه‌های موجود در لبنان نیز تأثیر خواهد گذاشت.

چشم‌انداز ایران: سؤال این است که در این شرایط چه باید کرد؟ مناسب است که آیت‌الله خامنه‌ای گام بزرگی در جهت تقریب شیعه و سنی بردارد، مثلاً حرام دانستن توهین به صحابه مانند حرام کردن بمب اتمی که منشأ خیر شد.

منبع: الحیات

نویسنده: غسان شربل؛ ترجمه: علی موسوی خلخالی

کلیتون یا ترامپ، منافع ایران چگونه تأمین می‌شود؟

سید حسین موسویان در تشریح سه تفاوت کلیتون و ترامپ درباره ایران گفت: اولاً ترامپ پیش‌بینی‌پذیر نیست، اما کلیتون هست، ترامپ ممکن است درباره ایران دچار افراط و یا تفریط شود، اما کلیتون استراتژی حساب‌شده‌ای خواهد داشت؛ ثانیاً کلیتون راحت‌تر قادر به ایجاد اجماع بین‌المللی علیه ایران خواهد بود در حالی که برای ترامپ چنین کاری بسیار دشوارتر خواهد بود و ثالثاً ایجاد اجماع داخلی در آمریکا جهت اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه علیه ایران برای کلیتون بسیار راحت‌تر از ترامپ خواهد بود.

منبع: نسیم آنلاین تاریخ: ۱۳۹۵/۵/۳۱

نویسنده: حسین موسویان

پیشنهاد استراتژی هفتگانه ایران در قبال عربستان

۱. نخست، استمرار حسن نیت و دعوت ریاض به گفت‌وگو و صلح و همکاری. هر چند که ریاض هم استقبال نکند، اما دعوت از سوی ایران باید به صورت مداوم ادامه پیدا کند.
 ۲. از سوی دیگر، تقویت روابط با سایر کشورهای عربی و اسلامی که تحت سلطه سعودی‌ها نیستند نیز باید مدنظر قرار گیرد.
 ۳. از هر وساطت و پادرمیانی سایر کشورها برای کاهش تنش بین ریاض و تهران و هر طرحی برای این موضوع باید استقبال شود.
 ۴. به موازات موارد فوق ارائه و پیگیری طرح‌های عملیاتی سازنده برای مقابله منطقه‌ای و جهانی با تروریسم تکفیری نیز باید با قدرت تمام ادامه پیدا کند.
 ۵. تسهیل و تقویت روابط مردمی با جهان عرب، گفت‌وگوهای رهبران مذهبی جهان تسنن و تشیع در جهت پیشگیری از تقابلات شیعه و سنی و ایجاد همکاری‌های مردمی در جهت حل بحران‌های جاری نیز از پایه‌های استراتژی مزبور است.
 ۶. پیگیری ابتکار ایجاد سازمان همکاری و امنیت در حوزه خلیج فارس
 ۷. تقویت همکاری‌های مقابله با تروریسم تکفیری با اعضای شورای امنیت سازمان ملل باید مدنظر سیاست‌گذاران قرار گیرد.
- این استراتژی باید بر کلیه شئون دستگاه دیپلماسی در ایران در رابطه با عربستان سعودی اعمال شود. تنها در این صورت است که می‌توان بحران را مدیریت کرد و نیز باید توجه داشته باشیم؛ حتی اگر در طرف سعودی چنین اراده‌ای وجود نداشته باشد، این امر نباید خللی در عزم و اراده دستگاه دیپلماسی ایران برای کنترل تنش ایجاد کند.»

منبع: هفته‌نامه دولت ملت
نویسنده: حسین موسویان

واقعیت آن است که شش قدرت بزرگ برجام را تأیید کردند و با قطع‌نامه شورای امنیت سازمان ملل پشت آن است. اگر قانونی برای تحمیل تحریم‌های جدید علیه ایران از تصویب کنگره بگذرد و به دست رئیس‌جمهور آتی امریکا امضاء شود، به معنای نقض توافقی از سوی ایالات متحده و در نتیجه، منزوی شدن این کشور است. نه تنها کمیسیون ناظر بر اجرای برجام، مسئول بررسی اختلاف‌ها در توافق هسته‌ای ایران، ایالات متحده را ملامت خواهد کرد، ایران نیز می‌تواند بر مبنای موارد مصرح در برجام با راه‌اندازی مجدد هسته‌ای، به قابلیت‌های اتمی پیشین خود بازگردد. در نتیجه، تاکتیک مخالفان سرسخت روابط ایران و امریکا برای افزایش تحریم‌ها علیه ایران، یک تلاش صوری و در واقع نوعی بلوف است. هدف واقعی آنان این است که مستقیماً توافقی را تخریب نکنند اما جوی از بلا تکلیفی و ابهام را مبتنی بر تهدید تحریم‌های جدید غیرهسته‌ای ایجاد کنند تا بانک‌ها و شرکت‌های بین‌المللی از تعامل با ایران واهمه داشته باشند و بدین ترتیب، منافع مبتنی بر این توافقی ایران را به حداقل برسانند.

راه‌حل، نیفتادن به دام این بازی روانی است. بانک‌ها و شرکت‌های بین‌المللی باید مطمئن باشند که تحریم‌های هسته‌ای ایران برای همیشه رفته‌اند و ایالات متحده نمی‌تواند هیچ کاری - نه اکنون و نه در آینده - در جهت بازگرداندن آن‌ها بدون تخریب وجهه و اعتبار خود، انجام دهد. هم‌زمان، مقام‌های ایرانی باید دقت کنند که در زمین مخالفان امریکایی توافقی بازی نکنند و به بی‌اعتمادی درباره آینده برجام دامن نزنند. به همین ترتیب، مخالفان توافقی در واشنگتن باید درک کنند که تلاش برای ایجاد مانع بر سر راه اجرای برجام تنها باعث تقویت این تصور در میان ایرانیان خواهد شد که ایالات متحده اعتمادکردنی نیست و نمی‌توان با این کشور بر سر مسائل منطقه یا سایر موارد وارد تعامل شد. آن‌ها همچنین باید بدانند که ایران آخرین ستون باقی مانده بر سر راه فروپاشی منطقه است - این فروپاشی نه تنها علیه موجودیت کشورهای منطقه است، برای غرب نیز عواقب خود را به همراه خواهد داشت.

المانی‌تور تاریخ: ۱۳/۵/۱۳۹۵
نویسنده: حسین موسویان

به نام مهربان‌ترین مهربانان

سرکار خانم طاهره سالاری

درگذشت پدر گرامیتان را به شما تسلیت می‌گویم و از صمیم قلب برای آن مرحوم علو درجات و برای شما و خانواده محترمان شکیبایی آرزو می‌کنیم.

لطف‌الله میثمی و اعضای نشریه چشم‌انداز ایران

کُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

سرکار خانم بدرالسادات مفیدی

درگذشت مادرگرامیتان را به شما تسلیت می‌گویم و از صمیم قلب برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترمان شکیبایی آرزو می‌کنیم.

لطف‌الله میثمی و اعضای نشریه چشم‌انداز ایران

بِوَجْهِكَ الْبَاقِيَ بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ

جناب دکتر سعید اعظم

مصیبت وارده را به شما و خانواده محترمان تسلیت می‌گویم و از صمیم قلب برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترمان شکیبایی آرزو می‌کنیم.

لطف‌الله میثمی و اعضای نشریه چشم‌انداز ایران

چشم انداز خوانندگان

از مطلب «افسانه مدرسه‌های برتر در چین» در شماره ۹۸ نشریه بسیار لذت بردم. به امید موفقیت برای همکاران نشریه وزین چشم‌انداز ایران

ب.ص

جناب آقای میثمی: با عرض سلام، امیدوارم در پناه پروردگار شاد و سلامت باشید. از مجله وزین چشم‌انداز لذت می‌بریم مخصوصاً مقالات سیاسی و اقتصادی بسیار وزین و پر محتوا می‌باشند.

دکتر زربلیان از امریکا

حجت الاسلام آقای انصاری‌راد نماینده سابق مجلس: چشم‌انداز شماره ۹۸ را ورق زدم. همه مطالب آن تازه بودند و افراد موجه آن را نوشته‌اند. تبریک به خاطر پربراری مجله.

آیت‌الله محمدعلی کوشا طی تماس تلفنی از پر بار بودن مقالات تشکر بسیار کردند.

آقای دکتر توحیدی: مطلب بازگشت نوستالوژیک به فقه سنتی از آقای کمال رضوی و نوشته‌های آقای اژنایان و دکتر رفیعی بسیار ارزشمند و عالی بود. تشکر از این همه نویسندگان عزیز.

آقای عباس توکل قاشوقی در تاریخ ۹۵/۱/۷ قصیده‌ای را سروده در ذکر خصایص شخصیتی آقای مهندس میثمی. ضمن تشکر از این خوانند گرامی به خاطر اینکه مهندس راضی نیست از ایشان تعریف شود از درج آن اشعار زیبا خودداری و از ایشان به دلیل سرودن چنین اشعاری تشکر می‌شود.

آقای جعفرمانی و آقای مهندس رفاهی نیز مطالبی ارسال فرمودند که به یاری خدا در شماره‌های آتی به درج آن‌ها اقدام خواهد شد.

واقعیت‌ها را توضیح دهید

برادر عزیزم مرد استوار استقامت و بیداری و فهم و شعور و دانایی برایم از نقش واقعی زنان در ابتدای تشکیل مجاهدین شرح دهید. آیا وسیله و ابزار بوده‌اند؟ همان‌طور که سید حمید روحانی، نویسنده کتاب نهضت‌های امام خمینی جلد سوم نوشته‌اند. وقتی این نوشته‌ها را می‌خوانم از گذشته و آینده مبهم بیشتر دلگیر می‌شوم. همه چیز کدر و مسخره جلوه می‌کند. لذا خواهش می‌کنم واقعیت‌ها را برای آیندگان توضیح دهید و تبیین کنید.

حمید جعفری (روشندل)

دینامیزم در خط مشی؛ ماندلا رهبر شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا (ANC)

در سال ۱۹۶۱ نلسون ماندلا رهبری (اومخوتو و سیزوه) شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا (ANC) را که خود یکی از بنیانگذاران آن بود بر عهده گرفت. او مبارزات خرابکاری علیه اهداف نظامی و دولتی را رهبری کرده و طرح‌هایی تدوین کرد تا در صورتی که خرابکاری نتوانست به آپارتاید خاتمه دهد به جنگ چریکی متوسل شود. چند دهه بعد، خصوصاً در دهه ۱۹۸۰، اومخوتو و سیزوه تبدیل به جنگی چریکی علیه رژیم حاکم شد. ماندلا همچنین در خارج از کشور مبارزات به

جمع‌آوری کمک‌های مالی برای NK کرد، در دیدار با برخی از دولت‌های آفریقا، ترتیباتی برای آموزش شبه‌نظامی داد.

در ۵ اوت ۱۹۶۲، ماندلا پس از ۱۷ ماه گریز دستگیر شده و در دژ ژوهانسبورگ زندانی شد. ماندلا در مدتی که در زندان بود، همچنان با کنگره ملی آفریقا ارتباط داشت و این کنگره در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۸۰ بیانیه‌ای از جانب وی منتشر کرد که بخشی از آن به شرح زیر است: «متحد شوید! بسیج شوید! بجنگید! باید آپارتاید را در بین سندان اقدامات توده‌های متحد و چکش مبارزه مسلحانه در هم بکوبید!» ماندلا تا فوریه ۱۹۹۰ که تلاش کنگره ملی آفریقا و مبارزات بین‌المللی با شعار «نلسون ماندلا را آزاد کنید!» منجر به آزادی وی شد همچنان در زندان باقی ماند.

آقای صدقیان

گزارش تازه پلیس آلمان از جرائم جنسی جشن‌های سال نو

جناب آقای سلامت رنجبر مطلب تکمیلی درباره گفت‌وگوی خودشان با نشریه چشم‌انداز با عنوان پدیده مهاجرت و ضد مهاجرت در آلمان در شماره ۹۸ فرستاده که در ادامه می‌آید:

پلیس فدرال آلمان در گزارش تازه‌ای از جرائم جنسی در جشن‌های سال نو در آن کشور می‌گوید بیش از هزار مورد جرم مربوط آزارهای جنسی در سرتاسر آلمان ثبت شده و احتمالاً بیش از دو هزار مرد در این جرائم دست داشته‌اند.

برخی رسانه‌های آلمانی از جمله روزنامه «زوددویچه سابتونگ» به نسخه‌ای از یک گزارش جدید پلیس دست یافته‌اند که نشان می‌دهد جرائم جنسی شب سال نو به شهر کلن محدود نبود و در هامبورگ، دوسلدورف، اشتوتگارت و دیگر شهرهای آن کشور نیز رخ داده‌اند. مقام‌های پلیس شمار مردانی که در جرائم دست داشته‌اند را دست کم دو هزار نفر تخمین زده‌اند ولی می‌گویند تنها ۱۰ هزار نفر از آن‌ها شناسایی شده‌اند.

به گفته پلیس عمده جرائم در گروه‌های بزرگ رخ داده و به همین دلیل هم شمار مظنونان و هم شمار قربانیان آن افزایش یافته است.

هولگر مونش، رئیس دایره جنایی پلیس فدرال آلمان (ب.ک.ا) گفته رابطه‌ای بین موج ورود مهاجران و وقوع این پدیده وجود دارد.

در گزارش تازه ب.ک.ا گفته شده عمده مردان مظنون به انجام این جرائم از کشورهای شمال آفریقا بودند. به نظر می‌رسد شماری سوری نیز در میان مظنونان به انجام جرائم بوده‌اند.

این گزارش می‌افزاید بیش از نیمی از کسانی که مظنون به انجام آزار جنسی هستند، کمتر از یک سال در خاک آلمان بودند. هولگر مونش می‌گوید هیچ مدرکی وجود ندارد که این جرائم به صورت برنامه‌ریزی شده و هماهنگ صورت گرفته باشد.

اندکی پس از وقوع جرائم جنسی جشن‌های سال نو وزارت دادگستری آلمان این احتمال را مطرح کرده بود که این وقایع «جرائم برنامه‌ریزی شده» بوده است.

پلیس فدرال آلمان قرار است طی روزهای آینده نسخه کاملی از گزارش تازه خود را منتشر کند. گزارش اولیه‌ای از تحقیقات در شهر کلن در دی‌ماه سال پیش منتشر شده بود و نشان می‌داد که هیچ‌کس از یک مظنونین شهروند آلمان نیستند. در همان روزهای پس از پس از وقوع جرائم، دست کم چند شهروند خارجی نیز در حملات انتقام‌جویانه زخمی شدند. از آن زمان تاکنون شمار جرائم ثبت شده نزدیک به دو برابر افزایش یافته است. شمار زیادی از پناهجویان و مهاجران در پی بحرانی که بخش مهمی از آن ناشی از افزایش جنگ‌ها و تنش‌های خشونت‌بار در غرب آسیا و مناطقی از آفریقا، خود را طی دو سال گذشته به آلمان رسانده‌اند. ■